از

مآثر الامرا

تالیف

نواب صمصام الدوله شاه نواز خان

بتصحیح

جناب مولوی مرزا اشرف علی

دام افاضته

مدرس مدرسهٔ عالیهٔ کلکته

از طرف ایشیاتک سوسایتی بنگاله

در مطبع اُردو گائید

واقع

کلکته

حلیهٔ طبع پوشید

سنه ۱۳۰۹ هجری

فهرست مضامين مآثرالامرا جلد سيوم

اذكار	صفحات
فرحت خان مهتر مكائي	۱
فتح خان پسر ملك عنبر حبشي	۳
فدائي خان مير ظريف	۱۰
فدائي خان ميرزا هدايت الله	۱۲
فاضل خان آقا افضل اصفهاني	۱۸
فيروز خان خواجه سرا	۲۱
فتح جنگ خان روهيله .. : ..	۲۲
فاخر خان پسر باقر خان نجم ثاني	۲۶
فيض‌الله خان	۲۸
فتح جنگ خان ميانه حسين خان نام	۳۰
فاضل خان شيخ مخدوم صدر	۳۲
فدائي خان محمد صالح و صفدر خان محمد جمال‌الدين	۳۳
فاضل خان برهان‌الدين	۳۶
فضائل خان مير هادي	۳۸
فتح‌الله خان بهادر عالمگيرشاهي محمد صادق نام	۴۰

اذکار	صفحات

اذکار	صفحات
قباد خان میر آخور	۹۹
قطب‌الدین خان خویشگي	۱۰۲
قوام‌الدین خان اصفهاني	۱۰۹
قلعه دار خان مرحوم	۱۱۵
قلیچ خان خواجه عابد	۱۲۰
قاسم خان کرماني	۱۲۳
قطب الدین خان خویشگي عرف بایزید ..	۱۲۶
قطب‌الملک سید عبدالله خان حسن علي ..	۱۳۰
قادر داد خان بهادر شیخ نور الله	۱۴۰
قطب‌الدوله محمد انور خان بهادر	۱۴۱
کمال خان ککهر	۱۴۴
کاکر علي خان	۱۴۸
کنور جگت سنگهه	۱۴۹
کشن سنگهه راتهور	۱۵۰
کاکر خان عرف خانجهان کاکر	۱۵۲
کار طلب خان	۱۵۳
گنج علي خان عبد الله بیگ	۱۵۵
کیرت سنگهه	۱۵۶
کامگار خان	۱۵۹

اذکار	صفحات

اذکار	صفحات

اذکار	صفحات

اذکار	صفحات

اذکار	صفحات

اذکار	صفحات

اذكار	صفحات
ملتفت خان مير ابراهيم حسين	٦١١
محمد امين خان مير محمد امين	٦١٣
مختار خان مير شمس الدين	٦٢٠
مغل خان عرب شيخ	٦٢٣
محمد علي خان خانساماں	٦٢٥
مهابت خان حيدر آبادي	٦٢٧
موسوي خان ميرزا معز	٦٣٣
محمد بديع سلطان	٦٣٦
مصطفى خان كاشي	٦٣٧
مخلص خان	٦٤١
مرتضى خان سيد مبارك خان	٢٤٤
محتشم خان مير ابراهيم	٦٤٦
مطلب خان ميرزا مطلب	٦٥٠
ميرزا صفوي خان علي نقي	٦٥٣
منور خان شيخ ميران	٦٥٤
مختار خان قمر الدين	٦٥٥
مير احمد خان	٦٦٢
محمد اسلم خان	٦٦٦
منعم خان خانخانان بهادر شاهي	٦٦٧

اذکار | صفحات

اذکار	صفحات

آغاز جلد سیوم

* حرف الفاء *

(۲)

* فرحت خان *

مهر سکائي نام از مردم خاصهٔ خیل جنت آشیاني بود در جنگ میرزا کامران چون اُمرای نفاق سرشت شیوهٔ تزویر بکار برده باو پیوستند و بیگ بابای کولالي (۳) از عقب آمده شمشیر بر جنت آشیاني انداخت اگرچه خطا کرد اما فرحت خان خود را رسانیده بیک حمله او را گریزانید (۴) - و در اوانیکه جنت آشیاني از لاهور بارادهٔ جنگ سکندر سور بجانب سهرند نهضت نمود او بشقداری لاهور سرفراز گردید - چون شاه ابوالمعالي بدان صوبه تعین شد او را بے حکم تغیر داده کسان خود را بران کار مقرر ساخت - پس ازانکه شاهزاده محمد اکبر بدین صوبه رخصت یافت خان مذکور خود را بخدمت ولي نعمت زاده رسانیده مورد تحسین گشت - و در ایام سلطنت

(۲) نسخهٔ [ب] پانزده امیر (۳) نسخهٔ [ب] کولاني (۴) نسخهٔ [ب] از هم گذرانید ٭

عرش آشياني باقطاع داري قصبهٔ كوراه عزت اندوخت - و حين معاودت سلطاني از ديار شرقي ضيافت او منظور نظر والا گرديده خانهٔ او را بعز قدوم فيض لزوم رشک گلستان ساخت - و در جنگ محمد حسين ميرزا كه متصل احمدآباد رو داده مصدر نيكوخدمتي گرديد - چون ميرزا دستگير شده آب براى خوردن طلبيد فرحت خان از كمال دلسوختگي هر دو دست بر سر ميرزا زد و گفت كه در كدام آئين رواست كه بچنين نادولتخواهے آب داده شود - پادشاه برو اعتراض فرموده آب خاصه طلبيده بخورد ميرزا داد - و در سال نوزدهم با جمعے بتسخير قلعهٔ رهتاس (كه قلعه ايست در انضباط و استحكام بےنظير - ديہے چند بر فراز آن آبادان و چشمههاى شيرين فراوان - آنقدر آذوقه بهم رسد كه بمحافظان آنجا كفايت نمايد) نامزد شد (۲) - و چون بمحاصره پرداخت روزے چند گذشته بود كه فرمان پادشاهي بنام مظفر خان (كه درين مهم بنابر غرورشكني او تعينات فرحت خان شده بود) مشتمل بر تنبيه افغانان فتنه جو (كه در صوبهٔ بهار هنگامه آرائي داشتند) سايهٔ مكرمت گسترد - و در جنگ مظفر خان با افاغنهٔ آن ديار فرحت خان سرداري جرانغار داشت - و چون كچپتي (۳) راجه بحوالى قصبهٔ آره (۴) (كه

---

(۲) نسخهٔ [ا] نامزد شده (۳) نسخهٔ [ب] كچهتي (۴) نسخهٔ [ب] كوراه ٥

در جاگیر او بود) غبار شورش برداشت او ستیز را مناسب ندانسته شیوهٔ تحصن گزید - فرهنگ خان پسر او باستماع خبر محصوری پدر بآهنگ کمک متوجه شد - در عرصهگاه نبرد شمشیر بازان چابکدست اسب او را پی کردند - او پیاده داد مردانگي داده پا بسرحد عدم گذاشت - فرحت خان ازین واقعهٔ دلگداز آگاه گردیده محبت پدري در خاطرش جوش زد - از قلعه بر آمده برسم یکجهتان (۲) جان خود را در باخت - و این واقعه در سال بست و یکم جلوس مطابق سنه (۹۸۴) نهصد و هشتاد و چهار هجري رو داد *

* فتح خان *

پسر ملک عنبر حبشي مشهور است - در زندگی پدر بمردانگي و شجاعت و جود و سخاوت اشتهار یافت - بعد فوتش صاحب رتق و فتق خاندان نظام شاهیه گشته اختیارے بمرتضی نظام شاه ثاني نگذاشت - او ناچار باغرا (۳) و تحریک مردم غدرے بکار برده فتح خان را مقید ساخته بجنیر فرستاد - گویند بدستیاری زن چوریگر بسوهان زنجیر پا بر آورده بپایمردی همت برآمد - و با فوج خود پیوسته سمت احمدنگر شتافت - نظام شاه لشکرے تعین کرد - اتفاقاً در جنگ زخم خورده اسیر گشت - و در دولت آباد محبوس گردید - نظام شاه

---

(۲) نسخهٔ [ب] یکجهتیان (۳) نسخهٔ [ب] اغوا •

پس از چندے دریافت که مقرب خان غلام ترک (که میر شمشیر و سر لشکر بجای او شده بود) و حمید خان حبشي وکیل السلطنة هر دو از عهدهٔ سرانجام مهام چنانچه باید بر نمي‌آیند فتح خان را بدستور سابق وکیل و سپهسالار نمود - گویند درین مرتبه فتح خان بوساطتِ همشیرهٔ خود که مادر نظام شاه بود رهائي یافته بوضع سپاهیانه مي‌گذرانید - بعد فوت حمید خان مدار مهمات بوي باز گردید *
(۲)
بالجمله او از احوال پیشین انتباه بر گرفته بتربیت حبشیان عنبری پرداخت - و با خود یار و یاور گردانید - و چون دریافت که رستگاري از قید اضطراري بود (هرگاه خاطر آن غدار فراهم شود باز محبوس خواهد ساخت) پیشدستي نموده در (۱۰۴۱) هزار و چهل و یک خلل دماغ بنظام‌شاه شهرت داده بدستورے (که پدرش را نظر بند میداشت) مقید گردانید - و اول رز بیست و پنج امرای معتبر قدیمي را از هم گذرانید - و بدعلی حضرت عرضداشت نمود - که چون نظام شاه از کوتاه‌بیني و بدسگالي مخالفت ملازمان مي‌ورزید او را مقید ساخته‌ام - در جواب فرمان رفت - که اگر این گفتار فروغے از راستي دارد جهان را از وجود بے‌سود او پاک گرداند - فتح خان او را خفیه
(۳)
نموده آوازه انداخت که باجل طبیعي در گذشت - و حسین نام

---

(۲) نسخهٔ (ج) پیشین احوال (۳) نسخهٔ [ب] طبعي *

پسر ده سالهٔ او را جانشین ساخت - چون بار دیگر از حقیقت حال انها نمود اعلی‌حضرت افیال و نفایس جواهر و مرصع آلات نظام شاه را طلب فرمود - او با وصف انقیاد و اطاعت در فرستادن پیشکش تعلل ورزید - لهذا در سال پنجم از برهانپور وزیر خان بتسخیر دولت‌آباد رخصت یافت - فتح خان بر سبیل استعجال عبدالرسول پسر کلان خود را با جواهر و فیل (که قیمت مجموع هشت لک روپیه مي شد) برسم پیشکش روانه نمود - جعفر خان او را استقبال نموده بملازمت آورد - و بدان جهت از سخط و غضب پادشاهي محفوظ ماند - و چون فتح خان در همان مهمات حکومت بے شریک و سهیم استقلالی بهم رسانید عادل شاه بیجاپوري خواست که او را از میان برداشته دولت‌آباد را متصرف شود - فرهاد خان را با لشکر سنگین تعین کرد - فتح خان بمهابت خان ناظم دکن نوشت که وصیت پدرم اینست - که خاکروبی درگاه سلاطین تیموریه بهتر است از دولت عظیمهٔ بیجاپور - پیش از وصول عادل‌شاهیه خود را برسانند - چنانچه در احوال مهابت خان مفصل بتحریر آمده - که بعد رسیدن خان مزبور از برهانپور فتح خان (که قول و فعلش شایان اعتماد نبود) بلابه‌گری سرداران بیجاپور از جا رفته محصور گشت - و چون آذوقه را باسراف صرف مي‌نمود در کمتر زمانے بعجز گرائیده بعهد و پیمان

(٢)
قلعه تسلیم کرد - و با نظام الملک طفل مع توابع آن دودمان (که یکصد و چهل و پنج سال حکومت آن دیار بآنها تعلق داشت) همراه مهابت خان راهي شد - خان مزبور بے حجت ظاهر نقض عهد کرده در ظفرنگر فتح خان را محبوس ساخت - و اسباب و اشیای او را بضبط در آورد - و حسب الحکم اسلام خان (که از صوبه داری گجرات تغیر شده بود) ببرهانپور آمده آن خان و مان برباد داده‌ها را بحضور رسانید - نظام الملک در گوالیار محبوس شد - و فتح خان مورد نوازش گردید - هنوز تجویز منصب عمده درمیان بود شاید بنابر زخمے (که بر سرش رسیده خللے در دماغ پیدا شده) اداهای نامناسب بعمل آورده از نظر افتاد - اما اموالش مسترد فرموده دو لک روپیه سالیانه مقرر گردید - در لاهور منزوي گشته مدتے بفراغت و آسودگي بسر مي‌برد - تا باجل طبیعي (٣) در گذشت - گویند با مردم عرب بسیار محشور بود - و زرها میداد - برادرش چنگیز پیش ازو در سال دوم بملازمت رسیده بمنصب دو هزار و پانصدی هزار سوار و خطاب منصور خان چهرهٔ کامیابي افروخت - و از خویشان و اقربای او اکثرے بمناصب مناسب سرافرازي یافتند - چون ملک عنبر نوکری پادشاهي اختیار نکرده برأسه درینجا مذکور نشد - لیکن ازانجا که از ابطال

---

(٢) در [بعضے نسخه] قلعه را (٣) نسخهٔ [ب] طبعي ٭

رجال و خوبان روزگار بود ضمناً مجملی از احوالش ناگزیر خامهٔ وقائع طراز است *

(۲)
از غلام بیجاپوری ست با چند حبشی مردانهٔ شجاع در جرگهٔ ملازمان نظام شاهیه آمده بجوهر شجاعت و کاردانی امتیازے بهم رسانید - چون (ملکه چاند سلطان در سنه (۳)
(۱۰۰۹) هزار و نه بتیغ کین بعضی دکنیان کوتاه اندیش مقتول گردید - و قلعهٔ احمدنگر جبراً و قهراً بتصرف عرش آشیانی در آمد - و بهادر نظام شاه دستگیر گشته محبوس قلعهٔ گوالیار گشت) در احوال سلطنت نظام شاهیه (که از وقت برهان شاه خلل پذیرفته بود) ضعف تمام راه یافت - کسی از امرای صاحب داعیه دران دولتخانه نماند - ملک عنبر و راجو میان دکنی علم استقلال افراشتند - از سرحد تلنگ تا چهار کروهی احمد نگر و هشت کروهی دولت آباد بتصرف نخستین در آمد - و شمالی دولت آباد تا سرحد گجرات و جنوبی تا شش کروهی احمد نگر دومین بضبط خود آورد - و بمرتضی نظام شاه ثانی ولد شاه علی قلعهٔ اوسه و چند دیهه جهت اخراجات وا گذاشتند - و چون هریکی ازین دو سردار میخواست ملک دیگرے انتزاع نماید (۴) پیوسته درمیان یکدیگر نائرهٔ جدال و قتال ملتهب بود - در سال (۱۰۱۰) هزار و دهم

---

(۲) نسخهٔ (اب) با چندے - (۳) نسخهٔ [ب] خاند (۴) نسخهٔ [ب] دیگرے

در حوالی ناندیر(۲) میان ملک عنبر و میرزا ایرج پسر خانخانان عبدالرحیم جنگی صعب اتفاق افتاد - ملک عنبر را زخمي از معرکه بر داشته بردند - خانخانان (که از عزمهای او واقف بود) فرجهٔ دیده طرح آشتي افکند - ملک عنبر نیز مغتنم پنداشته ملاقات نمود - و عهد و پیمان یکجهتي موکد گردانید - چون اکثر غلبه جانب راجو مي‌بود دریغولا ملک عنبر باعانت خانخانان او را منهزم گردانیده مرتضی نظام‌شاه را باختیار خود آورده در جنیر نگاهداشت - و پس ازان فوجی بر سر راجو تعین کرده دستگیر ساخت - و مالک او را نیز برگرفت - و چون در هندوستان هنگامهای چند از فرو‌کش کردن شاهزاده سلطان سلیم و ارتحال عرش آشیاني و بغي ورزیدن سلطان خسرو باندک فاصله از هم برپا شد - ملک عنبر بخاطر آسوده در اعداد مواد شوکت و استیلا مساعی فراوان بکار برد و سپاه بسیار فراهم آورد - و بیشتر محالات پادشاهي را نیز متصرف گردید - خانخانان باقتضای وقت بخودداري مي‌گذرانید - چون سلطنت جنت مکاني استقلالی بهم رسانید مکرر افواج قاهره تعین گشت - ملک عنبر (که غالب و گاهے مغلوب بود) تقابل را از دست نمیداد - پس ازان (که شاهزاده ولي‌عهد شاهجهان در مرتبه دستوری دکن یافت - و جمیع دنیاداران آن مملکت سربندگي و عقیدت در ربقهٔ انقیاد و فرمانبرداري گذاشتند) ملک عنبر

---

(۲) نسخهٔ (ج) نادیر ه

نیز محال متغلبه را مع شی زاید بتصرف وکلای پادشاهي
گذاشته تا آخر بر جادهٔ اطاعت ثابت و راسخ بود - همیشه
با عادل شاهیه و قطب شاهیه بتنازع ملکي اشتغال داشته
مکرر علم برتري و چیرگي برافراشت - و برسم نعلبندي زرها
میگرفت - در سنه (۱۰۳۵) هزار و سي و پنج هجري در هشتاد
(۲)
سالگي باجل طبیعي درگذشت - و در روضهٔ دولت‌آباد مابین
درگاه شاه منتجب الدین زربخش و شاه راجوی قتال مدفون
گشت - گنبد عالي و محوطه دارد - با این همه انقلابات تا حال
دیهی در انعام بحال است - که صرف روغن چراغ مزارش زر
آنجاست - در فنون سپاهگري و سرداري و قواعد درست اندیشي
و کارگذاري یگانه و یکتا بود - راه و روش قزاقي را (که باصطلاح
دکن برگي‌گري نامند) خوب فرا گرفته خیره سران و اوباشان
آن ملک را از قرار واقع سر حساب نگاه مي‌داشت - و در
رفاه رعایا و آبادی ملک جدی فراوان مي نمود - و با این
همه فساد و هنگامه (که پیوسته با فوج مغل و لشکر دکن
زد و خورد داشته) موضع کهرکي پنج کروهی دولت‌آباد را
(که الحال به خجسته‌بنیاد اورنگ‌آباد موسوم است) باحداث
تالاب و طرح باغ و عمارات عالیه معمورهٔ عظیم ساخت . گویند
در اشاعت خیرات و مبرات و بسط عدالت و دادرسی ملهوفان

---

(۲) نسخهٔ [ب] طبعي •

دستے قوي داشت - و بشعار تقوی و صلاح کما ینبغي قیام مي نمود - شاعرے در مدح او گفته * بیت *

* در خدمت رسول خدا یک بلال بود *
* بعد از هزار سال ملک عنبر آمده *

فدائي خان

میر ظریف از ملازمان خدمت‌گذار اعلی حضرت بود - چون حضرت ثاني را توجه بفراهم آوردن اسپان بیشتر بود مشارالیه را بهمراهی ایلچیٔ ایران بابتیاع اسپان عراقي رخصت فرمود - و چون اسپے (که پسند طبع مشکل‌پسند افتد) نیارد بتلافیٔ آن التماس نمود که اگر بصوب بر عرب و مضافات روم دستوري یابد اسپان سواریٔ خاصه خریده خود را ازین خجالت بر آرد - لاجرم نامهٔ دوستي و ولا با کمر مرصع گران بها بقیصر مصحوب او ارسال یافت - که اگر احیاناً او را رجوعے بسلطان روم افتد بدین دست‌آویز کارسازیٔ خود نماید - در سال دهم از بندر لاهري (۲) براه دریا بحجاز شتافت - و پس از ادراک زیارت حرمین شریفین بمصر رفت - و ازانجا بموصل آمد - و سلطان مراد خان را (که متوجه تسخیر بغداد بود) دید - سلطان باعزاز نامه (۳) گرفته بترکي زبان پرسید که سبب طیٔ این مسافت دور و دراز چیست - موميالیه بعد اظهار سبب کمر

(۲) نسخهٔ [ب] لاري (۳) در [بعضی نسخه] نامه را گرفته *

مرصع بنظر در آورد - سلطان خوشوقت شده گفت - درین وقت رسیدن ایلچي و کمر مرصع از پادشاه عظیم الشان شگون فتح و فیروزي ست - روز دیگر میر ظریف هزار پارچه از جانب خود پیشکش کرد - سلطان از سلاح هندوستان پرسید - او سپر قیمتي همراه داشت - گفت تیر و تفنگ ازین نمي‌گذرد - قیصر تعجب نموده تیرے بقوت تمام بر سپر زد که از میان نگذشت - ده هزار قروش که بیست هزار روپیه باشد باو داده گفت که بعد از مهم بغداد رخصت خواهم کرد - بالفعل بموصل رفته بخرید اشیای مطلوبه (۲) پردازد - پس ازان (که سلطان مراد جبراً و قهراً قلعهٔ بغداد را از دست قزلباش انتزاع نموده بموصل برگشت) میر ظریف را رخصت داده جواب نامه مصحوب ارسلان آقا با یک اسپ عربي خوش رفتار با زین مرصع الماس و عبائی مروارید دوز طرح روم بطریق ارمغان ارسال داشت - میر ظریف باتفاق ایلچي مذکور از بصره سوار جهاز شده به تهته فرود آمد *

و چون سال سیزدهم بلاهور رسید جریده بجانب کشمیر (که مطرح الویهٔ پادشاهي بود (۳)) راهي گشته باستلام آستان خلافت چهره بر افروخت - و پنجاه و دو اسپ (که دران دیار ابتیاع نموده) با دو اسپے (که سلهٔ دار پادشاه از عمدهای

---

(۲) نسخهٔ [ب] اسبان - (۳) نسخهٔ [ب] گشته بود *

دم بار تکلیف کرده بود) از نظر پادشاهي گذرانید
و به نیکو بندگي مورد گوناگون تحسین و آفرین شده بمنصب
هزاري دو صد سوار و خطاب فدائي خان سرافرازي یافت -
و بخدمت آخته بیگي از تغیر تربیت خان اختصاص گرفت -
و در همین ایام بحکومت لاهري بندر (۲) تعین گشت - و هنوز
باولین پایهٔ دولت بر آمده بود که زمانهٔ بےمهر شوابهٔ ناکامي
بکامش فرو ریخت - سال چهاردهم آغاز سال (۱۰۵۱) هزار و
پنجاه و یک پیمانهٔ زندگانیش پر شد *

* فدائي خان *

میرزا هدایت‌الله چهار برادر بودند که هر یکے بزور قابلیت
و نیروي پردلي در زمان (۳) دولت جهانگیري صاحب ثروت
و مکنت گردیده بدرجهٔ اعتبار بر آمد - نخستین میرزا
محمد تقي که در سر آغاز جلوس جنت مکاني به مرافقت
مهابت خان بمهم رانا امر سنگهه تعین گشت - چون سرش
آگندهٔ نخوت و پندار بود و زبانش آشنا بدشنام (که اشنع
ذمائم است) با اهل رساله بدسلوکیها سر کرد - آنها یکتائي
گزیده در مقام پور ماندل سر دیوان گشتند - دوم میرزا
عنایت الله که بکارداني و معامله فهمي مشهور وقت بود
و در فن سیاق بے نظیر - بدیواني سلطان پرویز فائز گشته

(۲) نسخهٔ [ب] لاري بندر (۳) نسخهٔ [ج] از زمان دولت عالمگیري *

کارها را بضبط و ربط تمام سرانجام داد (۲) و دستگاه شوکت
و علو شان بهم رسانید - اما از سخت‌گیریها عالمے را از خود
آزرده ساخت - و از استغنامزاجي سر بکسے فرود نمي‌آورد -
آخرکار ازان رتبه و خدمت (۳) افتاد - گویند چون وقت موعودش
در رسید بخدمت سلطان رفته عفو تقصیر خود و سفارش
اولاد نمود - چون بخانه آمد جان بسپرد - سیومین میرزا
روح الله جوانے نمایان خوش صورت در چوگان بازي گوی
مسابقت میربود - و در فن صید و شکار سرآمد میر شکاران
توان گفت - در خدمت جنت مکاني طرفه قرب و منزلتے
داشت - از غرایب اتفاقات آنکه هنگامے (که قلعهٔ ماندو مهبط
الویهٔ جهانگیري گردید) او را با فوجے جرار بمالش مفسدان
اطراف و جوانب تعین فرمود - چون بجیت‌پور رسید راجهٔ
آنجا پذیره گشته بیرون شهر زیر درختے فرود آورد - و سامان
ضیافتے طلبید - ناگاه مارے سیاه از حوالي آن درخت
پیدا شد - از زبان میرزا بر آمد که مار مار - یکے از همراهان
پنداشت که بقتل راجه امر مي‌نماید - زخمے براجه رساند -
راجه از مشاهدهٔ این حالت چستي و چالاکي کرده بیک زخم
میرزا را یکه و خبازه (۴) ساخت - لشکر بے سردار رو بفرار

(۲) نسخهٔ [ج] سرانجام داده (۳) نسخهٔ - [ب] رتبهٔ خدمت ٭
(۴) نسخهٔ [ب ج] یکدو خباره

نهاد - راجه اموال و اشیای او را متصرف گشته خود را
بکوهستان کشید - و پستر (٢) ملکش نیز پي سپر عساکر پادشاهي
گشته مالشے بسزا یافت - چهارمین میرزا هدایت الله است
که خردتر از همه بود - در بدایت حال میر بحر نواره شد -
و بوکالت مهابت خان مشهور گشته بدوام حضور و حاضر باشي
شایستهٔ عواطف خسرواني شد - و در پیشگاه خلافت قرب و
منزلتے بهم رسانید *

چون مهابت خان در مقام تربیت او بود در کمتر فرصتے
درجه پیمای امارت گردید - لیکن در شورش مهابت خان
باقتضای نمک خوارگي و فدویت در سر افشاني و جان نثاري
تقصیر نکرد - بیانش آنکه (چون گذار آب بهت مخیم
جهانگیري گردید - و امرا از غفلت و خامکاري با همگي اردو
از پل گذشته جز دولتخانهٔ پادشاهي آن (٣) طرف آب نماند)
مهابت خان که در انتهاز قابو بود از شورش طلبي بے محابا
دولتخانه را فرو گرفت - فدائي خان از فتنه پردازی زمانه
آگهي یافته (چون پل را آتش زده بودند) فدائیانه خود را
محاذی دولتخانه بر آب زد - لختے از همراهانش بموج خیز
فنا (٤) رفتند - و برخے از محاذات پایان رویه افتاده نیم جانے
بساحل سلامت بردند - خود با هفت سوار بر آمده

---

(٢) نسخهٔ (ج) پیشتر (٣) نسخهٔ (ج) این طرف (٤) نسخهٔ [ج] نیم جان *

تلاشهای مردانه نمود - چهار کس از رفقایش بکار آمدند -
دید کارے پیش نمیرود - و بسبب هجوم مخالف
نمي‌تواند بخدمت جنت مکاني رسید - چون پارچهٔ سنگے
(که بدیوار آهني خورده بر گردد) بهمان چستي و
چالاکي عنان گردانیده از آب گذشت - روز دوم (که امرا
باتفاق نور جهان بیگم بارادهٔ دفع آن شور افزا خود را بآب زده
بحملهای راجپوتیهٔ او پیش نبرده پستر نشستند) فدائي خان
از روي حمیت و غیرت با جمعے یک تیر انداز پایان تر از آب
گذشته فوج مقابل را برداشت - و بخانهٔ سلطان شهریار
(که بادشاه همانجا بود) خود را رسانید - چون درون سرا پرده
ازدحام سوار و پیاده بود بر سر دروازه ایستاده بتیر اندازي
پرداخت - چنانچه نزدیک تخت پادشاهي تیرش میرسید -
مخلص خان پیش روي جنت مکاني ایستاده خود را سپر تیر
قضا ساخت - تا آنکه فدائي خان زمانے دراز ترددها نموده
عطاء الله خویش را با دو (٢) سه منصبدار روشناس بکشتن داد
و نتوانست بپادشاه پیوست - بروهتاس شتافته اهل و عیال
خود را برگرفته بکرجهاک (٣) بند (که متصل کوه کانگره است)
رخت عافیت کشید - و چون بزربخش جنوهه زمیندار پرگنهٔ
مذکور ربط اخلاص داشت متعلقان را درانجا گذاشته جریده

---

(٢) نسخهٔ [ج] با دوستی (٣) نسخهٔ [ا - ج] بکرخاکسابندنه •

راه هندوستان سر کرد *

و چون در سال بیست و دوم مکرم‌خان حاکم بنگاله سفینه سوار بآب فرو رفت فدائي خان بایالت آن دیار سرفرازي یافت - و مقرر شد که پنج لک روپیه برسم پیشکش پادشاهي و پنج لک روپیه نذر بیگم مجموع ده لک روپیه بخزانهٔ عامره داخل سازد - و ازان وقت پیشکش حکام بنگاله معمول گردید - و پس از جلوس فردوس آشیاني بمنصب چهار هزاري سه هزار سوار سر برافراخت - و در سال پنجم بمرحمت علم و نقاره نوازش یافت - و در همین سال به تیولداري جونپور کامیاب عزت گردید - و بعد تر بفوجداري گورکهپور مامور گشت - چون عبدالله خان صوبه‌دار بهار باستیصال پرتاب أجینیه (۲) همت برگماشت فدائي خان از روی کارپژوهي بے آنکه باو حکمی رسد (۳) بکومک شتافت - و در تسخیر بهوجپور که حاکم نشین آن سر زمین است بسعي و تلاش شریک و سهیم گردید - گویند سپاه درهمت بود - افاغنه نوکري داشت - و از نخوت و استغنا (که لازمهٔ طینت این برادران بود) خالي نبود - گویند چون از بنگاله تغیر شده بحضور رسید عالمی نالشي شد - که ازانها زر خطیر بحق و ناحق در دنبال داشت - چون استغاثه بدرگاه پادشاهي نمودند متصدیان پیغام کردند - که بدار العدالة رجوع شده

(۲) نسخهٔ [ب - ج] أجذه - (۳) نسخهٔ [ج] برسد *

جواب گوید - او جمدهر بدست گرفته گفت جواب آنها بر نوک این جمدهر است - و آمدن من آنجا خیال ست محال - زنهار در خاطر نیارند (۲) - چون بعرض رسید اعلی حضرت اغماض نظر فرموده زیاده بر سابق الطاف افزود (۳) - سال سیزدهم چون ظریف بخطاب فدائي خان سربلند گردید او بخطاب جان نثار (۴) خان سرفرازي یافت - سال چهاردهم دو فیل از اقطاع خود بحضور فرستاد - و چون دران سال ظریف فدائي خان فوت شد او بخطاب قدیم خود سر افتخار بر افراخت - سال پانزدهم از جاگیر آمده ملازمت نمود - و در همین سال با دارا شکوه (که باحتمال آمدن والي ایران بر قندهار بکابل تعین شده بود) شتافت - و پس از مراجعت رخصت بجاگیر خود گورکهپور یافت - سال نوزدهم باز آمده ملازمت نمود - و چون بعد فوت راجه جگت سنگهه بمرشد قلي در باب متصرف شدن قلعهٔ تارا گدهه ایمائی شده بود فدائي خان نیز بایلغار

(۲) نسخهٔ [ج] نیارید (۳) نسخهٔ [ج] آخرالامر باجل طبیعي درگذشت - تاریخ فوتش بنظر نیامده - درعمل صالح (که مشتمل بر صوادر عهد دولت فردوس آشیاني ست) تا سال دوازدهم جابجا ذکرش ثبت گردید - در سال سیزدهم (که میر ظریف بخطاب فدائي خان نامي گشت) نوشته که هدایت الله پیش از خطاب جانباز خان باین خطاب مخاطب بود . و درسال چهاردهم (چون میرظریف مذکور درگذشت) بقلم داده که هدایت الله بخطاب قدیم خود فدائي خان ناموری اندوخت * (۴) نسخهٔ [ج] جانباز خان

برای انصرام این کار تعین گردید - اگرچه مرشد قلي پیش از رسیدن فدائي خان قلعهٔ مزبور را بتصرف آورده بود بعد از رسیدن فدائي خان بار حواله نمود - و پس از رسیدن عرضداشت فدائي خان بحضور قلعه به بهادر کنبو حواله شد - از بعد چندے در همین سال رخت هستي بر بست *

* فاضل خان *

آقا افضل اصفهاني از ولایت بدیار هند وارد گردید - و با شیخ فرید مرتضی خان مربوط گشت - شیخ بقدر دانش و فهمید او بر قدر و منزلتش افزود - و لک روپیه سالیانهٔ او مقرر نمود - بلے شیخ (که دریای همت و کرم و منبع قدر شناسي بود) باکثرے لک روپیه و هشتاد هزار روپیه سالیانه داد - چنانچه بامیر بیگ برادر فاضل خان مذکور هشتاد هزار روپیه میداد - چون نظم صوبهٔ پنجاب از پیشگاه جنت مکاني بشیخ تفویض یافت نیابت صوبه داری لاهور (۲)
بآقا افضل ارزاني داشت - مشارالیه از کارشناسي و معامله فهمي بامور نظامت مي پرداخت - پس از فوت شیخ آن صوبه در تیول اعتماد الدوله قرار گرفت - او نیز نیابت (۳)
را بدستور سابق بعهدهٔ موصي الیه را گذاشته بیش از بیش بر اعتبارش افزود - و بعد ازو بدیواني شاهزاده سلطان پرویز

(۲) نسخهٔ [ج] آقا فاضل افضل (۳) نسخه (ب) پیش *

چهرهٔ افتخار افروخت - و پستر از بارگاه خلافت و جهانباني بمنصب مناسب و خطاب فاضل خاني سر عزت برافراخت - و هنگامی (که سلطان پرویز باتالیقی مهابت خان بتعاقب شاهزاده ولي عهد تعین گشت) بخشیگري و واقعه نویسی آن عسکر بمشار الیه نامزد گردید - و در سال بیستم بمنصب هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار و عطای اسپ و فیل کامیاب مباهات شد - و بدیوانی دکن نامور گشت - و از زمانه سازي با خانجهان لودي صاحب صوبهٔ آنجا (۲) خیلی محشور و مخلوط شده در مشورتهای مالي و ملکي شریک و سهیم گردید - چون جنت‌مکاني سفر آخرت برگزید (۳) اعلی حضرت (که دران هنگام در جنیر دکن اقامت داشت) جان نثار خان را با فرمان بحالی صوبه‌داری دکن بخانجهان (۴) فرستاده اظهارے بآمدن خود ازان راه سر کرد - فاضل خان (که برادرش نوکر سلطان شهریار بود) رای خانجهان را دزدیده گفت که امرای حضور داور بخش را بر تخت نشانده‌اند - و شهریار در لاهور کوس سلطنت مي نوازد - و زر بسے سپاه را میدهد بیشتر نوئینان عظام بصاحبقران ثاني متوهم (که مبادا بعد جلوس بتلافي پردازد) شما صاحب الوس و جمعیت و خلاصهٔ

(۲) نسخهٔ [ب] صاحب تراني - (۳) نسخهٔ [ب] برگزیده - (۴) نسخهٔ [ج] خاندوران *

لشکر پادشاهي اید - همراه هرکه بر سریر فرمانروائی هندوستان برآمد نوکر او هستید - معهذا فردوس آشیاني حقوق چندین ساله خدمت شما را کَاَنْ لَّمْ یَکُنْ انگاشته دیروز که مهابت خان بآن کوه کوه جرایم بخدمت ایشان پیوست فوراً خطاب سپه سالاری شما را تغیر کرده بوی بخشیدند - این حرف بر خاطر افغان (باوجود دانش و سنجیده مزاجي) خورده جان نثار خان را بےآنکه جواب فرمان بقلم آرد رخصت نمود - اعلی حضرت راه برهانپور موقوف نموده از راه گجرات بآگره رکضت فرمود - بعد از استقلال سلطنت و تنفیذ احکام و تنسیق مهام بتقدیم اهم بر مهم فرمان طلب حضور بنام خانجهان و فاضل خان صدور یافت - فاضل خان از گذر هندیهٔ نربدا جدا شده پیشتر راهي گشت - دران ایام افواج پادشاهي بر سر ججهار (۲) سنگهه بندیله تعین شده بود - و اعلی حضرت نیز تا قلعهٔ گوالیار بطریق سیر ارخای عنان فرمود - (۳) چون خان مذکور به نرور رسید حسب الحکم او را محبوس نموده کارخانجات او هم بضبط در آمده چندے در قید شدید گذرانید - دران زمان (که خانجهان هم باریاب حضور بود) استخلاص او بشش لک روپیه بالمقطع قرار یافت - اکثر امرا بقدر حال اعانتے کردند - خانجهان نیز یک لک روپیه داد - مدتے معاتب

---

(۲) نسخهٔ [ب] ججهار سنگهه - (۳) نسخهٔ (ا - ب) بهور ه

مانده و از منصب و عزت افتاده بود - پس ازان بتیولداری برودہ صوبهٔ گجرات سرفرازي یافت - در سال نهم هنگام معاودت اعلی حضرت از دولت آباد بدار الخلافة فرمان طلب بنام مشار الیه پیرایهٔ صدور یافت - او از صوبهٔ گجرات بر جناح استعجال روانه شده در خطهٔ برهانپور شرف تقبیل آستان خلافت دریافت - او را مجدداً مورد تفضل خسرواني ساخته بخطاب اعتماد خان و دیوانی دکن مفتخر و مباهي گردانید - و در سال پانزدهم بدیوانیِ بنگاله و سرکار شاهزاده محمد شجاع ناظم آنجا امتیاز پذیرفت - و همان جا در سال بیست و یکم باجل موعود درگذشت - هزار و پانصدی ششصد سوار منصب داشت - پسرش میرزا داراب صاحب هوش شده بود - و همواره بخدمت پادشاهي اشتغال داشت *

* فیروز خان خواجه سرا *

از معتمدان جنت مکاني بود - پس از خرامش آن پادشاه بدار آخرت چون آصف خان ابوالحسن بلاقي پسر خسرو را بسلطنت برداشته با شهریار جنگ نمود - و شهریار حواس باخته بدار السلطنة در آمده درون محل سرا خزید) او باشارهٔ خان مذبور درون محلات شتافته او را بتلاش بر آورده بآصف خان سپرد - و سال اول جلوس فردوس آشیاني بملازمت پرداخته بمنصب دو هزاری پانصد سوار که از سابق داشت

سرفرازي پذيرفت - سال چهارم باضافهٔ سه صد سوار کامیاب گشت - سال هشتم از اصل و اضافه بمنصب دو هزاری هزار سوار چهرهٔ عزت برافروخت - سال دوازدهم از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدی هزار و دویست سوار ناصیهٔ بخت نورآگین گردانید - و سال سیزدهم باضافهٔ پانصدي سررشتهٔ بلند پایگي بدست آورد - سال هژدهم در جشن صحت بیگم صاحبه صبیهٔ کلان پادشاه (که بذابر رسیدن شعلهٔ شمع بدامان اطراف بدن سوخته چندے بر بستر بیماري افتاده بود) از اصل و اضافه بمنصب سه هزاری هزار و پانصد سوار درجهٔ اعتلا پیمود - سال بیست و یکم هژدهم رمضان مطابق سنه (۱۰۵۷) هزار و پنجاه و هفت هجري آن جهاني شد - نظارت مشکوي پادشاهي باو متعلق بود - و اعتماد و خصوصیت در خدمت اعلی حضرت داشت - باغ بنا نهادهٔ او در کنار دریای بهت بخوبي و آراستگي مشهور است *

* فتح جنگ خان روهیله *

پدرش زکریا خان برادر عثمان خان روهیله است - که از مدتها در کمکیان دکن انتظام داشت - و با کم‌منصبي رقوم اعزاز و اعتبار خویش در دلها مي‌نگاشت - در عشرهٔ ثالثهٔ فرمانروائی فردوس آشیاني بفوجداری خاندیس سر سروري افراخت - و دران امر باحداث ضوابط پسندیده و نگاهداشت جمعیت روهیله

زیاده از ضابطه نام خود بر صفحهٔ روزگار روشن داشت - در سال سي‌ام باجل طبيعي درگذشت - هزاری هشت صد سوار منصب داشت - زکریا خان نیز بشجاعت و پردلي از نام‌وران وقت بود - فتح خان از پدر و عم درگذرانیده بدستیاری جهد و پایمردی سعي در عهد اعلی حضرت هم‌منصب عم خود گشت - و در سال بیست و ششم بخدمت فوجداری توندا پور مضاف خاندیس (که دهنهٔ بالاگهات است) تعین شد - و پس ازان بفوجداری چوپره از توابع صوبهٔ مذکور سرافرازي یافت - و بمنصب هزاری هشت صد سوار درجهٔ اعتبار پیمود - گویند مشار الیه بسیار خوش وضع و باوجود منصب قلیل دستگاه امرائي مي چید - و ساز و سامان توزک زیاده از قدر خود بکار مي برد - و مرد گشاد پیشاني بود - و دست داد و دهش مي‌گشود - هرچند خالي از فراست و دانائي نبود اما ملایمت و تواضع را بجائی رسانید که اگر بپاچي رجوع او مي افتاد بخانه‌اش رفته آنقدر تملق و چاپلوسي میکرد که بدیگران حیرت مي‌افزود - در قبیله پروري بے نظیر و در تمن‌داري مشهور بود - بار مئونت برادر و برادر زادهای جوان (که هریکے بمردي و مردانگي گوی سبقت مي ربود) بر دوش همت مي‌کشید - و در جناب پاشاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر ناظم دکن مراتب عقیدت و نیکو پرستاري بتقدیم میرسانید -

در یساقی (که قلعهٔ بدروکلیان مسخر اولیای دولت شد)
شاهزاده او را باتفاق میر ملک حسین کوکه بر سر نیلنگه (۲)
تعین نمود - آنرا سر سواري بجبر و قهر بدست آورد -
و هنگامی (که شاهزاده بقصد انتزاع سلطنت عزیمت هندوستان
تصمیم فرمود) مشار الیه با برادران و خویشان کمر جانفشاني
بنطاق همت بسته ملتزم رکاب نصرت انتساب گردید -
و پس از عبور از برهانپور بخطاب خاني ناموري اندوخت -
و بعد از محاربهٔ مهاراجه جسونت بخطاب فتح جنگ خان
و مرحمت علم و نقاره و منصب دو هزار و پانصدی دو هزار (۳)
و پانصد سوار سرافرازي یافت - و درین معارک و مهالک
(که با مدعیان سلطنت اتفاق افتاد) با برادران مصدر
ترددات شایان گشت - و پس از جنگ کهجوه بهمراهی
معظم خان خانخانان در تعاقب شجاع متعین شد - و بهراولی
آن سپهسالار کارهای دست بسته و دستبردهای شایسته
نمود - و در آخر سال جلوس خانخانان از اکبرنگر بجانب
سولي (که چهارده کروه جهانگیرنگر واقع است) شتافت -
و زمرهٔ از دلاوران جیش منصور را با مردم نامي در کشتیها
نشانده آنطرف آب که مورچال مخالف بود روانه نمود -
برخی فرود آمده بودند که جنگ در پیوست - و چند کوسهٔ

---

(۲) نسخهٔ [ب] نلیکه (۳) نسخه (ا) مکرمت *

جنگي از نوارهٔ اعادي هجوم آورده بر روی آب آتش پیکار افروخت - بسیارے دست بکار نابرده برگشتند - برادرش حیات مخاطب بزبردست خان (که با جمعے از رفقای خود در کشتي بود) بسیارے را قتیل و جریح ساخت - و یک زخم تفنگ و دو زخم تیر برداشته جنگ کنان از کوسها اعادي را برآورد (۲) - شهباز و شریف برادران خان مومی الیه و رستم و رسول برادر زادها با جمعے از اقربا و تابینانش در کشتیء دیگر بودند - هنوز بالتمام فرود نیامده‌بودند که اعدا بمدافعه پرداختند - شهباز از صدمهٔ فیل از هم گذشت - و رستم و رسول با جمعے در آویخته جان در باختند - و دیگران بجراحت از تلاش باز مانده دستگیر گشتند - و پس ازان (که خانخانان مخلص خان را بفوجداریء اکبرنگر مقرر نمود) او را با زبردست خان همراه خان مذکور گذاشت - بعد انصرام مهم شجاع از بنگاله بحضور آمد - چون دل ده تعیناتیء دکن بود کومکیء آن دیار گردید - در یساق بیجاپور بهمراهیء میرزا راجه جی سنگهه بسرداریء جنود طرح چپ چهره‌افروز جلادت بود - چون به حوالیء بیجاپور پیوست شرزه خان مهدوي و سیدي مسعود بولایت پادشاهي درآمده غبار شورش برانگیختند - اتفاقاً دران هنگام اسکندر مخاطب بصلابت خان برادر خان مذکور بعزم

(۲) نسخهٔ [ا - ب] برآورده •

لشکر راجه در چار کروهی پریندہ فرود آمدہ بود - شرزه خان
با شش هزار سوار برسر او ریخت - موصی الیه را حفظ ناموس
سپاهگری روی برتافتن ازان گروه تجویز نکرد - با چهل سوار
تابین خویش بهوبازي (۲) رتبهٔ سرافرازي اندوخت - هر یک از
برادرانش با پیروزي و مهابت ظاهري و دلیري ؛ دلاوري
یکتا بوده - پرگنهٔ جامیزهٔ (۳) خاندیس در جاگیر داشت - و مقدمی
اکثر دیهات آنجا گرفته موضع پےپري را (که هشت کروهی
فرداپور سر راه برهانپور است) وطن قرار داده در آبادي
کوشیدن (۴) - اولادش دران مکان استقرار دارد - تا آخر عهد
عالمگیري پسرش تاج خان زنده بود - وقارے داشت - و پس
ازو امتیاز برخاست - از بےرشدي قریب ده سال است که
آن موضع از جاگیر آنها برآمده - مگر بعنوان زمینداري دخلے
دارند - خویش او الهداد خان در قصبهٔ منکلور شاه بدرالدین
سکونت ورزیده دروازهٔ حویلي را بسیار بعظمت ساخته - اولادش
درانجاست *

فاخر خان

پسر باقر خان نجم ثاني ست - سال سیوم جلوس
فردوس آشیاني در آوانے (که دکن مضرب خیام سلطاني

---

(۲) نسخهٔ [ج] یافت - (۳) نسخهٔ [ج] جامنیاه (۴) نسخهٔ [ب - ج]
کوشیده *

بود) با پردلهٔ مرصع و قدرے جواهر پیشکش پدر خود (که بحکومت اوریسه مي‌پرداخت) آمده به آستانبوس سدهٔ سنیه فائز گشت - و بمنصب درخور مورد نوازش گردید - و پس از فوت پدر باضافه سربلند گردیده بپایهٔ دو هزاري هزار سوار مرتقي شده - چندے بنابر تقصیرے بے منصب و جاگیر بود - سال بیست و یکم به بحالی منصب سابق و خطاب خاني و میر توزکي از تغیر نوازش خان سر بر افراخت - و بنابر صدور بعضے امور غیر مرضي چندے دیگر از کورنش محروم ماند - سال بیست و هفتم حسب التماس سلطان دارا شکوه باز بیافتن منصب قدیم آب رفته بجو آورد - سال بیست و نهم باضافهٔ پانصدي سرمایهٔ شادکامي اندوخت - در جنگ سموکر سردار میسرهٔ دارا شکوه بود - (۲) عرصه پیمای وادئ گریز شده جانب لاهور رفت - پس از (۳) رونق افزا شدن رایات عالمگیري در نواح اکبرآباد خان مزبور احراز ملازمت نمود - و از منصب معزول شده بتقرر وظیفه در دار الخلافة نشست - و تا سال بیست و سیوم جلوس بقید حیات بود - پس ازان بوقت موعود بدار بقا خرامش (۴) نمود - پور او افتخار نام تا سال سي‌ام شاهجهاني هفصدي

---

(۲) نسخهٔ [ا] چون او عرصه پیمای - (۳) نسخهٔ [ب] مذکور (۴) نسخهٔ [ب] هفتصدي ۰

صد و بیست سوار منصب داشت - و پس ازان (که اورنگ سلطنت بجلوس عالمگیر پادشاه زینت پذیرفت سال پنجم بخطاب مفاخر خان نامور گشت - و سال نهم بمنصب هزاری چهار صد و پنجاه سوار سرفرازي یافته - با اسد خان نسبت خویشي داشت *

* فیض الله خان *

پسر زاهد خان کوکه است - هنگام وفات پدر ده ساله بود اعلی حضرت از روي پایه شناسي و قدرداني او را بمنصب هزاری چهار صد سوار سرفراز فرمود - اگرچه بظاهر جده‌اش حوري خانم متعهد تربیت او بود اما حقیقةً به مراعات خاطر نواب بیگم صاحب عاطفت خسروي تکفل احوالش مي‌نمود - در سال بیست و چهارم بخطاب خاني جبهۀ ناموري افروخت - و باضافهای متواتر بمنصب دو هزاری هزار سوار کامیاب عزت گردید - و در سال بیست و هشتم ازدواج او با دختر امیرالامرا اتفاق افتاد - پادشاه از راه بنده‌پروري و کرم گستري به جملة الملکي (۲) سعد الله خان فرمود که سهرۀ لالي بر سرش بندد - و در سال سي و یکم از تغیر سربلند خان آخته بیگي گشت - پس از هزیمت دارا شکوه به تلثیم عتبۀ عالمگیري استسعاد یافته باضافۀ هزاری پانصد سوار پایۀ عزت

(۲) نسخۀ [ب] عمدة الملکي *

برافراخت - و در همین ایام از تغیر نوازش خان بخدمت قراول بیگي ممتاز گشت - و بافزونی پانصدی پانصد سوار مشمول مراحم خسرواني شد . و در سال هفتم بمنصب چهار هزاری دو هزار سوار لوای اعتبار افراشت - و در سال نهم استعفای منصب نموده گوشهٔ انزوا برگزید - پس ازان بتازگي جبههٔ ارادت ببندگی درگاه والا نور آگین ساخته بخدمت قوش‌بیگي امتیاز یافت - و در سال سیزدهم بفوجداری سنبل (۲) مراد آباد اختصاص گرفت - و مدتها بدان کار مي‌پرداخت - و هر سال بحضور مي آمد و گرانبار نوازش خسرواني گشته باجازت پادشاهي رخصت تعلقه مي‌یافت - خلد مکان را نیز باحوال او (قطع نظر از توجه خانه زاد پروري) عنایت خاص و التفاتے مخصوص بود - او هم طرفه نسبت تقرب در جناب خلافت مآب و در خدمت بیگم صاحب داشت - آخرها که فیل‌پا شد فیل او را برمیداشت - هرگاه بحضور مي‌آمد بدربار نمیتوانست رفت - سر سواري سواره مجرا میکرد - در سال بیست و چهارم سنه (۱۰۹۲) هزار و نود و دو هجري از مرادآباد هستي بے‌مراد برخاست - مرد با خیرے آزادوشے (۳) بود - بامور دنیا اصلا نمي‌پرداخت - و بهیچ کس سر نیاز فرود نمي‌آورد - صحبت او جز باصناف دواب و سباع و وحوش و طیور و سوام

(۲) نسخهٔ [ج] سنبهل - (۳) نسخهٔ [ب - ج] با خیرے آزادہ وشے •

و عوام نادر (که از اقصای امصار و بنادر برای او مي‌آوردند) نمیساخت - گویند کم جانورے بود از وحشي و انسي و متعارف و غیر متعارف که در سرکارش فراهم نیامد - حتی کیک و پشه و سوس و شپش را در اوانی چوبي و مسي نگاهداشتے و پرورش میدادے - و با این حالت بارباب استحقاق رعایت میکرد - از اولادش کسے رشید بر نیامد *

فتح جنگ خان میانه

حسین خان نام از امرای صاحب نام و نشان عادل شاهیه است - هرچند با بهلول خان میانه مشهور قرابت قریبه ندارد - لیکن به بزرگ نژادي و والا حسبي از مشاهیر بیجاپور است - چون نوکران خانوادهٔ عادل شاهیه از پادشاه خویش حساب بر نگرفته سر خودسري برافراشتند و کمر همت بکین‌توزی یکدیگر چست بستند کارهای سلطنت از رونق افتاد و دشمن‌کامیها افزود - عالمگیر پادشاه (که از دیر باز بر کندن رگ و ریشهٔ قطب شاهیه و عادل شاهیه نصب العین عزیمت داشت) وقتے (که باقتضای (۲) دواعي مرز و بوم دکن مضرب خیام پادشاهي گردید) دیرین اراده بیش از بیش تصمیم یافت - مشار الیه از مآل اندیشي و عاقبت طلبي برهمونی بخت و بدرقهٔ توفیق احرام آستان خلافت بسته در سال

---

(۲) نسخهٔ [ج] باختصاص *

بیست و ششم در ارک اورنگ آباد سعادت ملازمت دریافت
بامر پادشاهي آتش خان روز بهاني تا دروازهٔ غسلخانه پذیره
شده و اشرف خان میربخشي تا چبوتره رفته آورد - و بسرافرازي
منصب پنجهزاري پنج هزار سوار و علم و نقاره و خطاب
فتح جنگ خان و انعام چهل هزار روپیه محسود اقران
گردید - برادران (۲) و اقربایش هریک بخلعت و منصب درخور
پایهٔ نوازش یافتند *

و در همان ایام اتفاق غریب افتاد - شاهزاده محمد اعظم
شاه (که بسمت بیجاپور رخصت یافته بود) از مقام کنار
دریای نیرا طلب حضور شد - روزے (که بحوالي شهر رسید)
اسپ سواره مي‌آمد ناگاه فیل خان مذکور از شور مستي
بر سر فوج دویده نزدیک بشاه رسید - تیرے حوالهٔ او نمود -
نزدیکتر آمد - اسپ سواري بیتابي کرد - شاهزاده از اسپ
فرود آمده مقابل شد - و شمشیر بر خرطوم فیل رسانید - درین
اثنا مردم رکاب (که پریشان شده بودند) بزخمهای منکر فیل
را کشتند - و چون شاهزادهٔ مذکور به یساق بیجاپور تعین شد
مومی الیه نیز در سلک متعینه منتظم گشت - و در جنگ
مورچال آنجا بذات خود مصدر ترددات شده بگلگونهٔ زخم
پیرایهٔ چهرهٔ جلادت نمود - و پس ازان بقلعه‌داري راهیري

(۲) نسخهٔ [ج] برادرانش *

مامور شد - و مدتے درانجا ماند - و دران نواحي با
اشقيا مکرر دستبرد شايان نمود - يکبار در جنگ دستگير شد -
(۲)
سنبها باعزاز پيش آمد و او را بو اهيري رسانيد - همانجا
در گذشت - مرد صالح متعبد مشغول باوراد و وظائف بود -
از پسرانش (که اکثرے در ايام حيات او رخت بملک بقا
کشيدند) قدرت الله خان فوجدار تاليکوته بود - [در سال
پنجاهم تاليکوته ضميمهٔ صوبه داري بيجاپور بحسين قليج خان
(۳)
بهادر تفويض يافت - خان مزبور بفوجداري مهکر بالاکهات
(۴)
برار تعيين يافت - و در عمل او غنيم بر سر قصبه ريخته
تاراج کرد -] و از برادرانش يسين خان تهانه‌دار کرر بود - و
فوجداريها دران ضلع داشت - در عهد خلد منزل از تغير
او پردل خان افغان آمد - بر سر عمل بينهما بمنازعت کشيده
بجنگ انجاميد - يسين خان دران ميان کشته گرديد *

فاضل خان شيخ مخدوم صدر

(۵)
اصل وي از تهته است - ابتدا بمنشي‌گري محمد اعظم
شاه پيرايهٔ نشو و نما پوشيده - سال بيست و سوم جلوس
خلدمکان (چون قابل خان ميرمنشي برادر ابوالفتح قابل خان
والا شاهي بوجهے مورد عتاب گرديد) او بعطاى خدمت

(۲) نسخهٔ [ب - ج] درانجا (۳) نسخهٔ [ج] مذکور (۴) نسخهٔ [ج] در
عمل او - (۵) نسخهٔ [ا] تهته *

دار الانشای پادشاهي و منصب پانصدی سي سوار و عنایت ده ده چیره و کمربند و جامهٔ کمخاب لباس بلند طالعي در بر کرد - و پس از انتقال شریف خان سال بیست و ششم بانضمام صدارت کل نشهٔ ترقي را دوبالا ساخت - سال بیست و هشتم بخطاب فاضل خان نامور گردیده بعنایت دوات سنگ یشم از همگنان تفوق جست - سال بیست و نهم از تغیر خدمت خان خدمت داروغگی عرائض نیز ضمیمه یافت - و سال سي و دوم مطابق سنه (۱۰۹۹) هزار و نود و نه هجري باثر وبا (که در لشکر پادشاهي عالمگیر شده بود) رخت از سرای فاني بربست *

فدائي خان محمد صالح

و صفدر خان محمد جمال الدین پسران اعظم خان کوکه - سال بیست و یکم جلوس خلد مکان چون اعظم خان از نظم بنگاله معزول شده بعد وصول بڈهاکه به آخرت‌سرا پیوست پادشاه برای هریک از پسران او خلعت تعزیت فرستاد - اولین در حین حیات پدر بمنصب درخور و خطاب خاني سربلند گردیده - سال بیست و سیوم از تغیر صلابت خان داروغهٔ فیلخانه شد - و سال بیست و ششم به بخشیگری احدیان از تغیر شهاب الدین خان مامور گردید - و سال بیست و هشتم به فوجداري و دیواني بریلي مفتخر گشت - پستر

فوجداری گوالیار داشت - سال سي و هشتم بخطاب سابق پدر خود فدائي خان مخاطب گشته از انتقال شایسته خان بفوجداری اکبرآباد نامزد گردید - پس ازان چندے بنظم صوبهٔ بهار مي‌پرداخت - سال چهل و چهارم فوجداری ترهت و دربهنگه یافته از اصل و اضافه بمنصب سه هزاری (۲)
دو هزار و پانصد سوار چهرهٔ عزت بر فروخت - دومین (که بدامادی خانجهان بهادر کوکلتاش اختصاص داشت) ابتدا بمنصب شایان و خطاب خاني امتیاز برگرفته سال بیست و هفتم بخطاب مفدر خان سرمایهٔ ناموري اندوخت - و بعد ازان بفوجداری گوالیار دستوري پذیرفته سال سي و سیوم (که (۳)
بر کده‌ي ازان تعلقه تاخته بود) تیر بندوق اجل او را از نردن باز داشت *

فاضل خان برهان الدین

برادر زادهٔ فاضل خان ملا علاءالملک توني ست - در قرب ایام فوت عم بزرگوار خود تازه از ایران زمین آمده بود - پس ازان (که پیمانهٔ حیات فاضل خان لبریز گردید) چون لاولد بود خلد مکان (که قدردان گوهر اخلاص و قیمت سنج جوهر عبودیت بود) مشارالیه را مورد نوازش ساخته بعنایت خلعت از لباس سوگواري برآورد - و بمنصب هشتصدی صد و پنجاه

(۲) نسخهٔ [ب] دو هزار سوار - (۳) در بعضی [نسخه] گده‌ي *

سوار سر بلند فرمود - او باکثر کمالات نفسانی متحلی و بسیار موقر و مهذب و مستقیم الاحوال بوده - بکاردانی و معامله فهمی اتصاف داشت - و بدیانت و امانت متصف - پادشاه پایه‌شناس در کمتر فرصتی باضافهٔ منصب و خطاب قابل خان مطرح انظار عاطفت نمود - و درسال هژدهم (چون محمد شریف منشی داروغهٔ ڈاک و دار الانشا برادر ابوالفتح قابل خان منشی قدیمی والا شاهی بلحاظ مناسبتها بقابل خانی سرفرازی یافت) برهان الدین مخاطب باعتماد خان گردید - و درسال بیست و دوم مرتبهٔ ثانی (که عزیمت اجمیر پیش‌نهاد همت پادشاهی گشت) او بدیوانی دار الخلافة شاهجهان آباد رخصت یافت - و پس ازان بخلعت دیوانی تن قامت قابلیت بیاراست - و درسال سی و دوم بخدمت خانسامانی سرکار والا از تغیر کامگار خان و باضافهٔ پانصدی صد سوار دو هزاری چهار صد سوار و عطای کالکی یشم ممتاز شد - و درهمین سال بخطاب فاضل خانی ناموری اندوخت - پس ازان پانصدی صد سوار دیگر بر منصبش افزودند - (۲) و درسال چهل و یکم از خدمت خانسامانی مستعفی شده از تغیر ابو نصر خان پسر شایسته خان امیر الامرا بنظم صوبهٔ کشمیر لوای افتخار افراخت - و درسال چهل و چهارم ازبارگاه سلطنت مامور شده که بنیابت شاهزاده محمد معظم

(۲) نسخهٔ [ب] افزود ٭

بنظم و نسق لاهور پردازد - مشار الیه قبول نکرده درخواست آمدن حضور نمود - حسب الطلب در اثنای قطع راه چون ببرهانپور رسید در سال مذکور سنه (۱۱۱۲) (۲) یکهزار و یکصد و دوازده هجري رخت زندگي بربست *

عبد الرحیم پسرش پس از فوت پدر بدار الخلافة باستلام آستان خلافت رسیده در سال چهل و هفتم بخدمت بیوتاتی حضور و مرحمت خاني و اضافهٔ منصب مورد اعزاز گشت - و بر زبان پادشاه قدرشناس گذشت که فاضل خان علاءالملک و فاضل خان برهان‌الدین را حقوق خدمت در جناب ما بسیار است - این خانه‌زاد را مطرح نوازش و تربیت میفرمایم (۳) - و في الحقیقة آن جوان قابلیت و استعداد داشت - اگر حیات مستعار فرصت میداد ترقی عظیم میکرد - اما در (۴) چند روز آن بیچاره جواني و زندگاني را وداع گفت - چون ازین سلسله بجز ضیاء الدین برادر زاده و خویش فاضل خان برهان الدین کسی نماند او را از دیوانی الکهٔ چینا پتن طلب حضور نموده باضافهٔ منصب و افزایش خاني و خدمت بیوتاتي سرافرازي بخشیدند - حقا که نیکو خدمتیهای نیاکان در پیشگاه ولي نعمتان قدردان اخلاص گزین در حق اخلاف

---

(۲) نسخهٔ [ج] هزار (۳) نسخهٔ [ج] میفرمائیم - (۴) نسخهٔ [ا - ب] اما چند روز •

کم از کیمیا نیست - خان مذکور در عهد خلد منزل نیز چندے بخدمت بیوتاتی حضور نامور بود - پس ازان بدیوانی بنگاله شتافت *

چون در عهد محمد فرخ سیر میر حسین علي خان امیرالامرا صاحب صوبهٔ دکن از پیشگاه خلافت بعزل و نصب خدمات آن مملکت مجاز و ماذون گردید و بعد از رسیدن دکن هرجا دستش رسید متوسلان خود را برپایه داشته از حضور هرکه کارے گرفته مي‌آمد دخل نمي یافت (و ازین جهت زیاده بر گران‌سري پادشاه افزود) بعبد الله خان قطب الملک کاه این معني درمیان آوردند - او در مقام اعتذار درآمده انکار نمود - آخرالامر قرار یافت که دیوان و بخشي (که عمدهٔ اهل خدمات اند) از حضور تعین شوند - بنابرین ضیاء الدین خان از تغیر دیانت خان نبیرهٔ امانت خان مرحوم دیوان دکن گشت - و بخشیگري از انتقال عبد الرحمن خان پسر عبد الرحیم خان بن اسلام خان مشهدي نامزد فضل الله خان برادر متوفای مزبور گردید - هردو باتفاق باورنگ آباد آمدند - امیرالامرا بنابر رفع بدنامي و زبان زد شهرت (که بنصب کردهای حضور عمل نمیدهد) ضیاء الدین خان را (که با قطب الملک نیز ربطے داشت و برای او بمبالغه نوشته بود) دخیل کار نمود - و بدومین (که

خالي از شوريده سري نبود ملتفت نگشت - و پس ازان خان مذکور بهمراهيِ اميرالامرا بدهلي رفت - پس از خلع فرخ سير از سلطنت ظاهر شد که او هم نوشت و خواند بپادشاه داشت - از اعتبار افتاده درهمان ايام درگذشت *

فضائل خان مير هادي

پسر کلان وزير خان مير حاجي ديوان پادشاهزاده محمد اعظم شاه است - مشار اليه بلند استعداد درست حيثيت بود - فضائل و کمالات را از خدمت شيخ عبدالعزيز اکبرآبادي اکتساب نمود - و در جناب شاهزاده تقرب و منزلت از اقران و همسران برتر گذرانيد - در سر آغاز سال بيست و هفتم (چون شاهزاده محمد اعظم اولين بار بيساق بيجاپور رخصت يافت) مزاج پادشاهي از مير مذکور بنابر وجهي انحراف پذيرفت - و آتشخان روزبهاني تعين شد که بلشکر شاهزاده رفته مشار اليه را بحضور آرد - نخست حوالهٔ روح الله خان شد و ثانيا بصلابت خان سپردند - و بيست و پنجم رمضان سال مزبور برطبق حکم در قلعهٔ دولت‌آباد محبوس گرديد - و بعد ازان بر وفق يرليغ پادشاهي باکبرآباد شتافته در گوشهٔ انزوا بافادهٔ تلامذه و افاضهٔ طلبه بسر مي‌برد - تا آنکه نقش مرادش از کعبتين طالع بر تختهٔ آرزو افتاد - بخت خفته بيدار گرديد - روزگار آشفته سازگاري نمود - نظر بر

قابلیت و جامعیت او طلب حضور شده به تلثیم ساحت
خلافت فرق اعتبار بر افراخت - و بخلعت میرمنشیگری و
داروغگی کتابخانهٔ سرکار والا قامت امتیاز بیاراست - و در
سال چهل و چهارم از تغیر خدابنده خان بخدمت بیوتاتی
حضور بانضمام منشیگری سرمایهٔ جمعیت اندوخت - و پس
ازان ضمیمهٔ خدمات مذکوره به نیابت خانسامانی چهرهٔ
بختمندي برافروخت - و ششم ذی‌القعده سال چهل و هفتم
سنه (۱۱۱۴) هزار و یکصد و چهارده هجري زندگاني را
وداع نمود *

برسائی طبع و شگرفی معلومات ذوفنون روزگار و یکتای زمانه
بود - در حق خود مي‌گفت - مرد حاضر کو کار - و پادشاه در حق
او مي‌فرمود - که نیابت خانسامانی چنان سربراه نمود که
گویا خانه را روشن کرد - هنگامی (که دار الانشا بدو
تفویض یافت) روزے بعرض رسانید که در زبان هندي
و رسم‌الخط آن آخر هیچ کلمه حرف ها نیامده - و الف خود
اگرچه دران حروف محسوب است (که درین زبان قطعاً
متروک اند) مگر عوض آن و عین و همزه که حرفی دارند در
اول کلمه مي‌آرند و وسط و آخر - اما از جملهٔ دوازده اعراب
(که وضع کرده‌اند) مدار ترکیب حروف بران گذاشته یکی را
باسم کانا نامند و آخر لفظ آرند - آن بصورت و مخرج الف

است - ابتدای اسلام ارباب ترجمه و فارسي‌نویسان از روی سهو الف کنائي را ها کرده مثل بنگالا و مالوا را بنگاله مي‌نویسند - پادشاه همه‌دان (که بهندي آشنا بود) پسندیده باهل دفاتر حکم شد که امثال این الفاظ را بالف مي‌نوشته باشند *

نواسهٔ خان مزبور میر مرتضی خان جوان سنجیده سپاهي‌منش یادگار آن سلسله بود - چندے در رفاقت مبارز (۲) خان ناظم حیدرآباد بفوجداری میدک مضاف صوبهٔ مذکور گذرانید - پس ازان در خدمت نواب آصف جاه پیوست - و به عاملی سرکار ایلکندل مامور شده بر سر زمیندار شمسي (که مشهور بکالا پهاڑ است) فوج کشید - و خود تیزجلوي (۳) بکار برده تنها نزدیک کدهي رفت - تفنگے بسینه‌اش (۴) خورد - پکه و خبازه گردید - گویند چون زر سرکار بسیار در تصرف آورده بود بقصد خود را بکشتن داد *

فتح الله خان بهادر عالمگیر شاهي

محمد صادق نام از سادات خوست است (که قصبه ایست از مضافات بدخشان) مشار الیه از کهنه سپاهیان ممتحن و سرآمد بهادران شمشیرزن بود - ابتدا بهمراهی خان فیروز جنگ بمنصب پادشاهي سرافرازي یافت - و

---

(۲) نسخهٔ [ج] مسطور - (۳) نسخهٔ [ج] گدهي - (۴) نسخهٔ [ج] یکدو خیاره *

بدلاوري و يكه تازي (كه آيۀ بود در جسارت و جلادت)
(۲)
از ناموران روزگار گرديد - در سال بيست و هفتم (كه خان
فيروز جنگ در جلدوي تاختهاى مكرر و آويزشهاى سخت
با غنيم از شهاب الدين خان به غازي الدين خان بهادر
مخاطب گشت) موصى اليه (كه دران معارك كارنامها
برساخت) بخطاب صادق خان نامي گرديد - و مدتے
به تعيناتئ خان فيروز جنگ گذرانيده مصدر ترددات شايان
گشت - و بخطاب فتح الله خان رايت اشتهار افراخت -
و پستر از رفاقت خان مذكور برآمده مطرح انظار خسرواني
گشته بسري و سرداري چهرۀ ناموري افروخت - و همواره
بگشت ملكي و مالش اشقيا مامور ميشد - در سال چهل
و سيوم پس از اقامت چهار ساله در اسلام پوري موكب
پادشاهي به تسخير قلاع سنبها توجه نمود - خان مذكور در
تقديم مراسم قلعه گيري از مورچال دواني و نقب زني
تيزدستيها بكار برده از اقران و امثال پيش‌قدمي مي‌نمود - در
محاصرۀ قلعۀ ستارا (كه بر پشتۀ كوهے واقع شده و سرش
(۴) (۳)
بثريا برده و بيخش از ثرى درگذشته) بباسليقئ روح الله خان
ثاني مورچالے از محاذئ دروازۀ قلعه روان نمود - و بجدكارى
(۵)
و جلادت نزديک بدر حصار رسانيده ميخواست كه بيک ضرب

---

(۲) نسخۀ [ج] و در سال - (۳) نسخۀ [ج] از ثريا گذشته - (۴) نسخۀ [ب] پاسليقئ [ج] پاشليقئ (۵) نسخۀ [ا - ب] رسانيد ٭

پنجهٔ آهني دروازه را برکند از رعب و هراس مورچالهاي
دیگر (که قریب رسیده بودند) قلعه مفتوح گردید - و در
تسخیر قلعهٔ پرلي (که در مسافت و رفعت قرین بستاراست)
شریک غالب بود چون عزم ملوکانه از کشایش ستارا
وا پرداخت خان مذکور را برسم منقلا بگرد گرفتن پرلي
تعین فرمود - و خود نیز در سه روز آن مسافت را قطع
نموده ساحت پیش روي دروازهٔ قلعه مضرب خیام ساخت -
خان مذکور از رزانت و رصانت آن حصار حسابی برنداشته
در مورچال بردن و توپها بر پشتهٔ سرکوبش برآوردن کارستانیی
بر روی کار آورد که آنچه سالها در سرانجامش سرآمدے
در روزها سامان داد - تا آنکه مورچال را زیر سنگی بسیار
عریض و طویل سرازیر (که محاذی دریچهٔ قلعه واقع است)
رسانید - اما بر آمدن برین سنگ بسیار دشوار - و اگر
این سنگ بدست آید (۲) گرفتن قلعه بسیار آسان - خان
جلادت نشان به دستیاری پردلي و جلادت با جمعی از
جرأت منشان بر سنگ بر آمد - و اعادي را دران میدان
(که تا دریچهٔ قلعه بود) زیر شمشیر گرفت - آنها تاب
مصادمت نیاورده بسر دریچه دویدند - و مغلان پاشنه کوب
رسیدند - چون مرکوز خاطر خان مذکور نبود که در قلعه

---

(۲) نسخهٔ [ب] بدست آمد ‏•

درآید میخواست که بران سنگ بر آید و مردم را قائم کند و توپے بالا برآورده دیوار براندازد - کفار دریچه را مضبوط ساخته از بالای دیوار طوفان بندوق زني و حقه ریزي برانگیختند - و برای چندین روز (۲) باروتے را (که در راه درآمد قلعه تعبیه کرده بودند) آتش زدند - فقیرالله خان پسر زادهٔ خان مشارالیه با شصت و هفت کس دیگر جان داد - بسبب بے پناهي بران سنگ نتوانستند ایستاد - فرود آمده جای قدیم را قائم کردند - لیکن از دبدبهٔ این دمتبرد آتش بجان کفار افتاد و دود از نهاد شان برآمد - فریاد الامان برآوردند - در عرض یک و نیم ماه سال چهل و چهارم قلعه مفتوح گردید - و هٰذا نَصرُ اللّٰهِ تاریخ بتحریر رسید - و بمناسبت آن (که از مستحدثات ابراهیم عادل شاهست که در سنه (۱۰۳۵) (۳) هزار و سي و پنج اساس گذاشته - و او بر هر چیز نوساخته لفظ نورس اطلاق مي‌کرد) بنورس تارا موسوم گشت - و خان مذکور بافزونی منصب امتیاز یافته برای جبر شکستهای همراهان رخصت خجسته بنیاد یافت - و در ایام محاصرهٔ پرناله بحضور رسیده مامور شد که از یک جانب تربیت خان میر آتش سرگرم مورچال دوانیدست از جانب دیگر او بسرکردگی شاهزاده بیدار بخت و همدستی منعم خان سیبه دوم روان

(۲) نسخهٔ [ج] روزها - (۳) نسخهٔ [ا] یکهزار و سي و پنج

نماید - آن فرمان‌پذیر در عرض یک ماه زمین سنگ آگین
را سهل تر از خاک بریده کوچهٔ بپای دیوار رساند (که عقل
کوچه بند تحیر میشد) - محصوران مغلوب رعب و هراس
گشته بزنهارجوئي درآمدند - خان موصی‌الیه بخطاب بهادري
گردن اعتبار برافراخت •

و چون موکب پادشاهي از ساحت پرناله کوچ نموده
بجانب کهتاؤن (که سیر علف و بسیار آذوقه است)
بارادهٔ چهاوني توجه نمود آن جلادت آئین را بگرفتن
وردانگده (که دو کروهي موضع مذکور است) پیشتر روانه
نمود - حصاریان از دبدبهٔ دستبرد او قلعه را خالي گذاشته
جان بدر بردن غنیمت دانستند - آن قلعه بمناسبت اسمی
خان بهادر به صادق گده مسمی شد - و از کهتاؤن بسر کردگی
بخشی الملک بهره مند خان بتسخیر ناندگیر و چندن
و مندن دستوري یافت - درکم فرصتي محصوران هرسه حصار
غیر از زنهارجوي و گریزپائي چارهٔ نیافتند - اولین بنام
گیرو دوم بمفتاح و سیوم بمفتوح نامي گردید (۲) - و در سال
چهل و پنجم رایات پادشاهي از ظاهر حصار صادق گده بجانب
قلعهٔ کهیلنه (۳) (که سراسر آن کوهسار و بیشهاي دشوار گذار و
جنگل انبوه خاردار دارد) باهتزاز آمد - و در قطع مسافت

(۲) نسخهٔ [ب] دو مین [ج] و دوم (۳) نسخهٔ [ب] کهیلنا *

چند روزه ساحت آن نواحي مضرب خيام گرديد - بسبب حواجر و عقبات و كثرت چر و مغاك مسالكے بود عسيرالعبور - خصوص چهار كروهه مسافت (كه آوازهٔ دشواري آن معبر خلائق را در مغاك تهلكه انداخته بود) بسعي و اهتمام آن خان سراپا تلاش و دستكاري تبرداران و سنگتراشان و خاراخراشان (۲) صعوبتها همه بآساني گرائيد - خان مزبور بعنايت تركش خاصه مورد تفضل خسرواني گشت - و بسركردگي امير الامراى جملة الملك و رفاقت حميد الدين خان و منعم خان و راجه جے سنگه بجهت محاصره تعين شد - آن خان سراپا جرأت همان روز پشتهٔ سركوب قلعه را از دست اعادي گرفته باجار قايم ساخت - و روز دوم پشتهٔ ديگر بدست آورده توپهاى آتشين‌دم بران برآورد - و دست و بازوي سعي به پيش بردن مورچال و سيبه برگشاد - و به فرهادكاري بران كوه دهابها بسته تا كمر برج رسانيد - و كوچها از اطراف دوانيد - تمام روز زر مي‌پاشيد - و با مزدوران بدست خود كار ميكرد - و چون از قلعه بتواتر و توالي . متوالهٔ صد مني و دو صد مني ميريخت ناگاه سنگے بر تختهٔ عريض ميرسد و ميشكند - خان از صدمهٔ آن (كه برسرش ميخورد) ميغلطد و بجانب غارے عميق غلطان غلطان ميرود - و به كجاوهٔ كه افتاده بود بند

---

(۲) نسخهٔ [ا - ب] خاراخراش .

مي‌شود - طرفه شور و غوغا از مردم مرحله برخاست - و گرد یاس بر چهرهٔ همه نشست - بیهوش بر آوردند - بعد دیرے بافاقه آمد - سر و کمر آنقدر خسته شد که یکماه صاحب فراش بود - باز بر سر کار رفته درین فکر شد که غلط انداز از طرف برج یورش نماید - درینولا بسعیٔ شاهزاده بیدار بخت تسخیر قلعه صورت پذیرفت - خان بهادر بانعام جیغهٔ مرصع و افزایش عالمگیر شاهي بخطابش امتیاز یافت *

هرچند کار پردازیها و نیکو خدمتیها (که در فتح قلاع و استیصال غنیم ازان خان بهادر سرزد) از دیگرے به ظهور نمیرسید - اما از پیشگاه سلطنت باقتضای مصلحت سنجي و مآل اندیشي درخور آن افزایش مرتبه و افزونیٔ منصب نمي‌یافت - پادشاه او را با سپاهگري و پردلي و بیباکي سردار مدبر صاحب داعیه میدانست - روزے بعرض رسید که او تعهد میدهد که اگر پنجهزار سوار همراه دهند نام و نشان مرهته از دکن برمیدارم - فرمودند که اول مثل او سردار دیگر با پنجهزار سوار مستعد باید نمود بعد ازان باو سرداریٔ پنجهزار سوار باید داد - از همین جهتها (۲) خان مذکور دلده بودن حضور نبود - مکرر بتعیناتیٔ کابل (که جوار وطن است) التماسي شد - در سال چهل و هفتم از اصل و اضافه بمنصب سه هزاریٔ

(۲) نسخهٔ [ب] از همین جهت

هزار سوار اعزاز اندوخته بجانب کابل رخصت یافت - و
در سال چهل و نهم از تغیر الهیار خان تهانه‌داری اوه‌گنده
مضاف صوبهٔ مذکور باضافهٔ دو صد سوار بوی مفوض گردید -
پس از سانحهٔ ناگزیر خلدمکان (چون پادشاهزاده بهادر شاه
با سائر امرای کومکی آنصوبه از پیشاور کوچ فرمود) بنام
خان مزبور (که دران وقت بوطن شتافته بود) حکم طلب
رفت - در نزدیکی لاهور بعرض رسید که فتح الله خان باوصف
صدور حکم خود را دزدیده از رفاقت پهلوتهي نمود - فرمودند
جان نثار خان (که در شجاعت کم از فتح الله خان نیست)
با جمعیت بسیار در آگره رسیده خواهد بود - گو خان
مشار الیه نیامد - در مبادی جلوس بهادر شاهي ودیعت
حیات سپرد - سپاهی بجت و بسیط بود - بے محابا و
درشت گو - روزے بنابر امرے خلاف مرضی خلدمکان برخے پیغام
سرزنش آمیز مصحوب خواجه‌سرا باو رسید - در جواب گفت
که انسان کامل العقل چون به هشتاد میرسد عقل و هوش
میبازد - من خود سپاهي صد فرسخ دور از خدا و ردّ خلق
شده ام - بیهوده درین مرحله جان میکنم - خواجه سرای
مذکور بقبح کلامش متنبه ساخته بجواب خضوع و عجزآمیز
در آورد

* حرف القاف *

قرا بهادر خان

عمزادهٔ میرزا حیدر گورگانست (که از نسل سلاطین کاشغري بود) - پدرش محمد حسین خاله زادهٔ فردوس مکاني میشد - او از کاشغر براه بدخشان بلاهور رسید - و چون مرزا کامران جهت استخلاص قندهار (که از دست خواجه کلان بیگ بتصرف پادشاه ایران رفته بود) عزیمت نمود میرزا حیدر را بنیابت خود در لاهور گذاشت - پستر (۲) در ایامے (که مرزا کامران بآگره آمده) او نیز رسیده ملازمت جنت آستاني نمود - و پس از جنگ دوم با شیرخان سور (چون شکست بر فوج پادشاهي افتاد و جنت آستاني بمقتضای وقت متوجه لاهور شد) ازانجا (که میرزا حیدر در وقت سلطان ابو سعید خان کاشغري همراه پسر او بکشمیر (۳) رفته از احوال آنجا اطلاع و با مردم آنجا شناسائي داشت و نوشتجات سکنهٔ آن حدود متواتر در باب استدعای آمدن آنجا میرسید و او پیوسته بجنت آستاني نوشتهای مزبوره نموده ترغیب عزیمت آن دیار مي‌نمود) از لاهور او را با مردمے چند همراه داده روانهٔ

---

(۲) نسخهٔ [ب] گذاشته - (۳) نسخهٔ [ا] بکاشمیر

کشمیر ساخت - چون در دارالملک بنابر نبودن حاکم مستقل انواع هرج و مرج رو داده بود میرزا بے جنگ و جدل کشمیر را بتصرف آورد - و ده سال حکومت باستقلال کرد - و آخرها خطبه و سکه بنام جنت آستاني نمود - تا آنکه مردم آنجا بمکر و خدع (که جبلیٔ مردم آن مرز بوم است) پیش آمده در سنه (۹۵۸) نهصد و پنجاه و هشت شبخون زده میرزا را بقتل آوردند - تاریخ رشیدي تالیف اوست - که بنام عبدالرشید پسر ابو سعید خان مزبور نوشته - و طبع موزون هم داشت - این رباعي بنام او مشهور است * 　* رباعي *

* عـــاشق شده را اسیـر غم باید بود *
* محنت کش و در داد ستم باید بود *
* یا از سـرکوی یار باید بر خاست *
* یا از سگ کوی یار کم باید بود *

نام پدر قرا بهادر خان میرزا محمود است. - عرش آشیاني نظر برین (که خان مذکور همراه میرزا حیدر دران ضلع بوده از واقف کاران آن حدود است) سال پنجم جلوس جمعے کثیر همراه او داده بتسخیر کشمیر تعین فرمود - چون در روانگي مکث طویل واقع شد و در شدت گرما براجوري (۲) رسید غازي خان حاکم آنجا طرق و تنگیها را مستحکم ساخت - متصل (۳)

(۲) نسخهٔ [ب] را چوري - نسخهٔ [ا] و متصل *

راجوري بعد از محاربهٔ چند روزه خان مذکور شکست یافته برگشت - و سال نهم (که پادشاه بصوبهٔ مالوه تا مندو رفته مراجعت بدارالخلافة نمود) او را بحکومت مندو مقرر ساخت - روز (۲) موعود بمرگ طبیعي بمقر اصلي شتافت - هفصدي (۳) منصب داشت *

قاسم محمد خان نیشاپوري

از اعظم (۴) نیشاپوري ست - چون دران ضلع هنگامهٔ ازبکیه شورش افزای خواطر گردید خان مزبور از وطن چشم بردوخته برفاقت بیرام خان پیوست - و در جنگی (که با سکندر خان سور رو داده) بهمراهیٔ بیرام خان مجرای نیکو خدمتي بظهور آورد - و سال اول اکبري (۵) در جنگ هیمو بهراولیٔ علي قلي خانزمان مامور گردیده مصدر گوناگون تردد شد - در همین سال باتفاق جمعی جهت تنبیه حاجي خان غلام شیر خان افغان (که بمزید شجاعت و هوشمندي ممتاز بود - و دران ایام با رانا اودے سنگه زمیندار میواز جنگ کرده اجمیر و ناگور را بتصرف خود آورده بود) تعین گردید - مردم حاجي خان از طنطنهٔ لشکر پادشاهي متفرق گردیده هر کدام بجائے شتافت - و حاجي خان بگجرات رفت - خان مزبور باجمیر

---

(۲) نسخهٔ [ب] طبعي - (۳) نسخهٔ [ب] هفتصدي - (۴) نسخهٔ [ج] اعاظم - (۵) نسخهٔ [ب] و در سال *

رفته متکفل انتظام آن حدود شد *

و چون سال پنجم زمانه نقش بے‌دولتئ بیرام خان بر روي کار آورد خان مزبور از خانخانان جدا شده ملازم رکاب پادشاهي گشت - و در همین سال بهمراهئ شمس‌الدین محمد خان انگه بمقابلهٔ بیرام خان تعین گردیده - روز جنگ سرداری برانغار تعلق باو داشت - پس از ظهور عطیهٔ فتح در ملتان جاگیر یافته رخصت آن نواحي پذیرفت - سال نهم (که تنبیه عبدالله خان اوزبک پیش نهاد خاطر پادشاهي گردید) تقریب شکار فیلان نموده متوجه مالوه شده چون بحدود سارنگپور موکب خسرواني رسید خان مذکور (که دران وقت بحکومت آن نواح سرفراز بود پا از سر ساخته بنعمت استقبال فائز گشت - و از پادشاه التماس قدوم بمنزل خود کرده بمراسم نیاز و ایثار پرداخت - و قریب هفت صد اسپ و استر از خود و ملازمان خود بنظر معلی در آورده آنرا بامرا و ملازمان لشکر والا (که در یلغار فتح آثار بتدریج میرسیدند) قسمت نموده سر رشتهٔ نیکنامي بدست آورد - چون عبدالله خان اوزبک بدریافت توجه عرش آشیاني از ماندو راه فرار اختیار کرد پادشاه خان مذکور و چندے دیگر را پیشتر گسیل فرموده - تا جلد رفته سر راه آن بے راه برگیرند - و پس ازان [که در اثناے راه عبدالله خان بغاوت

را برملا انداخته بجنگ پیش آمد و آخر بورود پادشاه (که پاشنه کوب رسید) رهسپر وادئ گریز گردید] خان مزبور با چندے دیگر بتعاقب او مرخص شد - چست و چالاک رفته نزدیک گریوهٔ (که چاپانیر ازانجا نمایان بود) بر اردوی عبد الله خان ریخت - و چون عبد الله خان با پسر خود بدر رفت تمامئ بنه و بار او را گرد آورده درانجا متوقف شد - تا آنکه پادشاه بدان منزل رسیده او را مشمول نوازش و مکتسب سعادت گردانید (۲) - تتمهٔ احوالش بملاحظه نیامده *

* قتلق قدم خان قراول *

ابتدا ملازم مرزا کامران بود - پستر خود را به فتراک دولت جنت آستاني بست - و در عهد عرش آشیاني بعمدگي رسید - سال نوزدهم بهمراهئ منعم بیگ خانخانان بمهم بنگاله تعین شده درانجا بکارهای پادشاهي میپرداخت - بمنصب هزاري ترقي نموده بوقت موعود درگذشت - پسرش اسد خان همراه شاهزاده سلطان مراد بیساق دکن دستوري پذیرفته سال چهل و ششم (که شیخ ابوالفضل متصل حوض قتلغ رفته توقف نمود) او همراه بود - درین ضمن گولهٔ توپے از قلعهٔ دولت آباد بدو خورد - و شکمش آنچنان درید که روده بدر افتاد - او سررشته خود داري از دست نداده

(۲) نسخهٔ [ا] سعادت ملازمت گردانید *

نیم شب پا بکنج نیستي کشید *

* قمرخان *

پور میر عبد اللطیف قزوینی ست - در سال هجدهم جلوس (که عرش آشیاني بدیار شرقي متوجه شده) موصی الیه از منتظمان رکاب بود - و سال نوزدهم (که خانخانان منعم بیگ بتسخیر بنگاله رخصت یافت) او را در همراهیانش بر نوشتند - خانخانان او را باتفاق محمد قلي خان برلاس بجانب سانگام فرستاد - او دران صوبه در تگ و تاز مصدر نیکو بندگي گشت - در سال بیست و دوم باعانت شهاب الدین احمد خان (که از مالوه بایالت گجرات دستوري یافته بود) رخصت پذیرفت - در سال بیست و چهارم بهمراهئ راجه تودرمل (که بتادیب ناسپاسان صوبهٔ پتنه مقرر گردیده بود). متعین شد (۲) - و چون امرای پادشاهي (از فزونئ سرتابان نافرجام و کمئ دولتخواهان) حصاري شدند مخالفان نوارهٔ خود را دریائي ساخته بستن طریق آمد شد آذوق اندیشیدند - او را با جمعی آن طرف آب گذرانیده و جمعی از دریا و جمعی ازین طرف فرستادند - چنانچه قریب سیصد (۳) نوارهٔ ادبار پژوهان بدست مردم پادشاهي آمد - بعد ازان احوالش بنظر نیامده - کوکب پسرش

(۲) نسخهٔ [ب] تعین شد (۳) نسخهٔ [ج] سه صد (اما رسم الخط سیصد است) •

در عهد جهانگیري مصدر تقصیرے شده که پادشاه رو برو طپانچه شلاق رسا نموده محبوس فرمود *

قیا خان کنک

از امرای جنت آشیاني ست - در آخر عهد آن پادشاه عالیجاه در کول جلالي و آن حدود لوازم خدمت بجا مي‌آورد - چون هنگامهٔ هیمو تفرقه پرداز دور و نزدیک گردید بدهلي رفته بتردي بیگ خان پیوست - روز جنگ در هراولي جلادتها بتقدیم رسانید - چون خامهٔ تقدیر نقش ناکامي بر لوحهٔ احوال کشیده بود گذشت آنچه گذشت - پس ازان (که آن مدبر تیره بخت بتیغ اقبال اکبري بیاسا رسید) قیا خان از پیشگاه سلطنت بانتظام دار الخلافة آگره و آن حدود نامزد گشته بمصاعد منصب پنجهزاري ارتقا نمود - و چون پرگنات نواح گوالیار در جاگیرش بود از کارطلبي و مردانگي ساز و سرانجام که مي‌باید ازانجا فراهم آورده در سال دوم قلعهٔ گوالیار را (که از قلاع مشهورهٔ هندوستان است و سلیم شاه مستقر (۲) سلطنت خود ساخته بود) محاصره نمود - بهبل خان نامي از غلامان سلیم شاه (که بصیانت آن قلعه قیام مي‌نمود) دانست که باوجود قرب جوار پادشاه مستقل نگاهداشتن قلعه از ممتنعات است - براجه رام ساه (که از نسل راجه

(۲) نسخهٔ [ب] مقر *

مانسنگه بود که در زمان (۲) قدیم حکومت این قلعه داشته)
پیغام کرد که این مکان موروثی تست بعوض قابلی بتو
وا میگذارم - رام‌ساه لطیفهٔ غیر مترقب پنداشته ره بدین حدود
آورد - قیا خان ازین آگهي (۳) بآویزش شتافته اورا آوارهٔ دشت
فرار ساخت - و رام سله بولایت رانا در خزید (۴) - سال سیوم سنه
(۹۶۶) نهصد و شصت و شش (که ساحت دار الخلافة آگره بقدوم
عرش آشیاني رونق تازه پذیرفت) مجدداً فوجي بکومک
تعین شد - بهبل ناچار باختیار بندگي و تسلیم قلعه ملتجي
بارباب مهمات سلطنت گردید - حاجي محمد خان سیستاني
برطبق التماس او بقلعه شتافته بهبل را بحضور آورد - و
چون در سال دهم عرش آشیاني باطفای شورش خانزمان
متوجه دیار شرقیه شد در منزل قنوج قیا خان (که در زمرهٔ
عاصیان در آمده بود) باستشفاع خانخانان منعم به بساط بوس
رسید - پادشاه جرائد جرائم او را بگرداب عفو انداخته
مورد نوازش فرمود - و بعد کشایش مملکت بنگاله بضبط
اوڈیسه مي‌پرداخت - چون عرصهٔ دلکشای بنگاله غبار آلود
شورش فئة باغیه گردید (اگرچه او را همت یاوري نکرد که از
اسباب تسکین شورش شود) لیکن با برخي بهادران یکجهت

(۲) نسخهٔ [ج] بوده - (۳) در [بعضی نسخه] آگهي یافته - (۴) نسخهٔ
[ب] در خزیده •

دران دیار روزگار گذرانیدے - و آن سرزمین را از گرد خلاف رفت و روبے میداد - چون در سنه بیست و پنجم آن ملک از افواج پادشاهي خالي شد قتلوی لوهاني سر بفساد برداشته به بسیارے آویزش نموده چیره دستي یافت - و بر اوڈیسه نیز تاخت برد - قیا خان مراسم کارزار بجا آورده حصاري شد - از امتداد پیکار و جدائي همراهان بے حقیقت به تنگنای ناکامي نشست - و آخر با برخے ناموس دوست در سنه (٩٨٩) نهصد و هشتاد و نهم نقد زندگاني باخته نیکنامیِ جاوید اندوخت *

قطب الدین خان

برادر شمس الدین خان اتگه و (٢) از امرای بزرگ اکبریست بمنصب پنجهزاري اختصاص داشت - در ایام تیولداری پنجاب در بلدهٔ فاخرهٔ لاهور بقاع خیر (که از اسباب ابقا و (٣) ذکر جمیل است) اساس گذاشته - و در سال نهم بطریق کمک میرزا محمد حکیم بدارالملک کابل شتافت - و بغزنین (که وطن مانوس او (٤) بود) رفته بتمام اقوام و احباب دور و نزدیک تفقدات کریمانه نمود - و طرح منزل و باغ انداخته برگشت - و چون پنجاب از اتگه خیل برگرفتند سرکار مالوه

---

(٢) نسخهٔ [ج] از امراے - (٣) در [بعضے نسخه] ابقاء ذکر جمیل -
(٤) نسخهٔ [ب] الوس او بوده

بخان مذکور مکرمت شد - و بعد فتح گجرات بجاگیرداری
سرکار بهرونچ (که جنوبی احمدآباد است - و قلعهٔ دارد که
آب نربدا از پایان او گذشته بدریای شور در شود - و آنرا یکی
از بنادر آنصوبه میشمرند) (۲) نامزد گردید - و پس ازان
بحضور رسیده بمنصب والای پنجهزاري امتیاز یافت - و
چون آثار بزرگي و کارشناسي از ناصیهٔ حالش لمعهٔ ظهور
میداد در سال بیست و چهارم بخدمت اتالیقی شاهزاده
سلطان سلیم سر بر افراخت - و بخلعت گرانمایهٔ راقو (که
در سلسلهٔ تیموریه بس پایهٔ سترگ دارد) و خطاب بیگلربیگي
(که از اعظم القاب این دودمان است) سر افتخار بچرخ برین
رسانید - و او بسپاس گزاری این مهین بخشش جشنی
عالي ترتیب داد - و استدعای مقدم پادشاهي نمود -
عرش آشیاني دران بزم شادماني شاهزاده را بر دوش او گذاشته
قرین مجد و سعادت گردانیدند - و بعد چندے بندوبست
سرکار بهرونچ تا نذربار بدو تفویض یافته دستوری تعلقه
گرفت - و در سال بیست و هشتم سنه (۹۹۱) نهصد و نود
و یک (۳) سلطان مظفر عرصهٔ گجرات را غبار آمای شورش ساخت
او با همه درست‌اندیشي و عاقبت‌بیني از برگشته‌روزگاري
بغفلت در شده به چاره‌گري نیفتاد - هر چند امرای پتن

(۲) نسخهٔ [ج] شمرند - (۳) در بعضی [نسخه] که سلطان مظفر ،

نوشتند که کهگرایان بر سر جاگیر و منصب باهم آویزه دارند بچستي و چالاکي روانه باید شد تا هنگامهٔ آنها پراگنده گردد - گران پائي نمود و توفیق شایسته کاري نیافت - چون از حضور سرزنشها رفت فوجے بر سر غنیم روانه کرد - آنها هزیمت خورده برگشتند - درین وقت بے آن که قلعهٔ بهرونچ را گزین سامان نماید) خود برآمد - خیرسگالان گفتند که شورش بزرگ آسان برگرفتن چرا و به سپاه نپرداختن چیست - ناگزیر وقت زر دادن است و دلها بدست آوردن - گوش نکرد - چون سلطان مظفر نزدیک رسید و از هر دو سو فوج برآراستند بسیارے از مردم بمخالف پیوستند - ناچار قطب الدین خان با خاصهٔ خیلان (۲) خود را بدیواربند برده کشید - آنها او را فرو گرفتند - قطب الدین خان از خواسته پرستي و جان دوستي همت جانفشاني نیافته خیال آشتي در سر گرفت - زین الدین کنبو را فرستاده رخصت حجاز را با اندوخته طلبگار آمد - و ندانست که خواسته اندوزي جهت پاسباني آبروست - و گزین زندگاني همانست که در سر ناموس شود - جاوداني عار بر سر خود پسندیده بفراوان لابه عهدنامهٔ بدست آورده (۳) پیش سلطان مظفر رفت - او از بدگوهري نقض عهد نموده بجان گزایان سپرد که ازهم گذرانیدندن *

---

(۲) نسخهٔ [ج] فیلان - (۳) نسخهٔ [۱] آورد

گویند غدر و بدعهدی سلطان بر قطب الدین خان پیدا بود اما دیدهٔ بصیرتش را اجل موعود مکفوف ساخت که به عتماد حرف چندین سست پیمان جان خود بیجا درباخت * بیت *

* اجل چون بخونش ببازید دست *
* قضا چشم باریک بینش به بست *

پسرانش یکے نورنگ خان که چندے در حضور بوده پستر در صوبهٔ مالوه جاگیر یافته - آخرها از اقطاع داران صوبهٔ گجرات گردید - و دران صوبه مصدر کارهای پسندیده شد - سال سي و نهم بدرد شکم رخت هستي بربست - دومین گوجر خان - تیول او نیز در صوبهٔ گجرات مقرر شده باتفاق خان اعظم کوکه بخدمات آنصوبه مي‌پرداخت *

* قاسم علي خان *

درسال دهم که عرش آشیاني برسر علي‌قلي خان خانزمان یلغار فرمود او بر سر غازي پور تعین گردید - و سال هفدهم (چون پادشاه بعد از فتح گجرات بتسخیر قلعهٔ سورت متوجه شده بمحاصره کار بر متحصنان تنگ تر ساخته (۲) - و آنها امان طلبیدند) پادشاه خان مذکور را (که بقرب منزلت از اقران خود ممتاز بود) روانه گردانید . - و سال هیجدهم باتفاق

(۲) نسخهٔ [ب] کار متحصنان •

خان عالم وغیره به کمک منعم خان خانخانان جهت تسخیر پتنه دستوري یافت - و باز بتقریبی بحضور آمد - (٢) در همین سال شجاعت خان محمد مقیم را (که غایبانه منعم خان حرف ناشایسته در حق او گفته بود - و پاس مجلس خسرواني از دست داده) همراه خان مذکور نزد خانخانان فرستادند - او در سال دیگر هنگامی (که نزدیکئ الهٰ آباد معسکر فوج پادشاهي بود) بحضور رسیده دولت آستانبوس حاصل نمود - و سال بیست و دوم همراه صادق خان به (٣) تنبیه مدیکر بندیله رخصت پذیرفته - و سال بیست و پنجم همراه خان اعظم کوکه بشرقي دیار مامور گشت - و سال بیست و ششم برای تسلي و دلاسائ منسوبان حاجي بیگم طغای زاده والدۀ جنت آستاني (که با پادشاه مهر و شفقت بسیار داشت - و پادشاه را هم از خرد سالي با وی انس و الفت بیشتر بود - و پس از سفر حجاز آمده در مقبرۀ جنت آستاني میگذرانید - و دران ایام بملک بقا شتافته بود) نامزد شد - و در سال سي و یکم (چون پادشاه برای حفاظت هر صوبه دو امیر را تجویز فرمود) صوبۀ اوده بشرکت فتح خان تعلق باو گرفت - و در سال سي و پنجم از خیرآباد بحضور آمده باستلام عتبۀ خلافت سرمایۀ کامیابي اندوخت - و آخر همین سال بکالپي (که در اقطاع او بود)

---

(٢) نسخۀ [ب] بحضور آمده - (٣) نسخۀ [ب] مدهکر بندیله *

رخصت یافت - مآل کارش بکجا انجامید معلوم نشد *

قریش سلطان کاشغري

کاشغر ولایتی ست از اقلیم ششم در غایت نضارت شمالی آن کوهہای مغلستان است - و آن حدے به شاش داده و حدے از طرفان گذشته بزمین قلماق در مي‌آید - و از شاش تا طرفان سه ماهه راه است - غربی (۲) او هم کوهے ست طولاني که کوهہای مغلستان ازان منشعب مي‌شود - و شرقي و جنوبی او صحرائی ست بیابان و پشتہای ریگ روان - نسب مشار الیه بقاآن بزرگ میرسد - بدین طور - قریش سلطان بن عبدالرشید خان بن سلطان ابوسعید خان بن سلطان احمد خان المشتہر بالاچه خان بن یونس خان بن اویس خان بن شیر علي اغلان بن خضر خواجه خان بن تغلقمور خان بن السانوقا خان بن دوا خان (۳) بن براق خان بن بیسون خان توا بن موانکان (۴) بن چغتائي خان بن چنگیز خان قتلغ - نگار خانم مادر فردوس مکاني دختر یونس خان بود - چون عبد الرشید خان فوت نمود حکومت کاشغر بعبدالکریم خان برادر کلان قریش سلطان باز گردید - او با دیگر برادران برطبق وصیت پدر و بحکم نیکوگوهري شیوهٔ خیر اندیشي

---

(۲) نسخهٔ [ب] و غربي - (۳) نسخهٔ [ب] روا خان - (۴) نسخهٔ [ب] موالکان *

داشته - - درین ضمن میان خدابنده پسر قریش سلطان و عم او محمد خان آویزش شد - خدابنده بقرغر (۲) شتافته باسداد آنها طرفان و نواحی آن بر گرفت - خان ازو متوهم شده قریش سلطان را رخصت حجاز داد - او با زن و فرزندان خود ببدخشان آمد - - ازانجا ببلخ براند - و برخصت عبدالله خان متوجه هندوستان گردیده سال سي و چهارم ملازمت عرش آشیاني دریافت - و بعنایت خسرواني کامیاب گردیده سال سي و هفتم مطابق سنه (۱۰۰۰) هزار هجري در حاجي پور بدرد شکم ودیعت حیات سپرد - بمنصب هفت صدي رسیده بود - پس ازان پسرانش بقدر حال روزگار داشتند *

قاسم خان میر بحر

براستي و کامراني و دلاوري و مهم سازي از ناموران زمانه بود - خواهر زادهٔ دوست میرز است (که به دیرین پرستاری این عالي دودمان اختصاص داشت - چون در سنه (۹۵۴) نهصد و پنجاه و چهار مرزا کامران در قلعهٔ کابل تحصن ورزید و جنت آستاني بر کوه عقابین (که بقلعه اشراقی دارد) نزول اجلال نموده توپ و ضرب زنها نصب فرمود قاسم خان با برادر خود خواجگي محمد حسین بدستیاري

(۲) در بعضی [نسخه] قرغر •

بخت بیدار از برجی (که میان دروازهٔ آهنین و برج قاسم برلاس است) خود را انداخته بپابوس گرامي استسعاد یافت - و ازان روز پیوسته مطرح اشعهٔ التفات پادشاهي بود - پس از سریر آرائی عرش آشیاني بمرور و تدریج ببلند پایهٔ امارت مرتقي گشته بمنصب سه هزاري چهرهٔ کامیابي افروخت - قلعهٔ رفعت اساس آگره (که برصانت و متانت عدیل و نظیرش مساحان ربع مسکون نشان ندادهاند) (۲) بحسن اهتمام قاسم خان در عرض هشت (۳) سال بصرف هفت کرور تنکه (که سي و پنج لک روپیه باشد) صورت اتمام و نقش اختتام گرفته - در سال دهم سنه (۹۷۲) نهصد و هفتاد و دو بر ساحل دریای جون در سمت شرقي شهر بجای قلعهٔ پیشین (که بواسطهٔ توالیِ نوایب زمان و تصادم حوادث روزگار ارکان آن بانحلال انجامید) طرح این حصن حصین کشیدند - عرض جدار سي گز و ارتفاع از اساس تا کنگره شصت گز - سنگهای سرخ تراشیده چنان باهم وصل یافته که سر موئی را در درز آن راه نیست - و همه جا بنیادش را بآب رسانیده - بمزید احتیاط سنگها را با حلقهای آهنین گذرانیده بر یک دیگر نشاندند - در سال بیست و سیوم قاسم خان بایالت دارالخلافة آگره سرفرازي یافت - و در اوائل شعبان سال سي و دوم

(۲) نسخهٔ [ج] ندارد - (۳) نسخهٔ [ب] بیست سال ٭

سنه (۹۹۵) نهصد و نود و پنج بتسخیر ملک کشمیر مامور گردید

این ملکیست که از دشواری راه و صعوبت گریوها پیشین فرمان دهان بدل بگرفتن آن ننهاده‌اند - هرچهار طرف او کوهها سر بآسمان افراخته پاسباني کند - اگرچه شش هفت راه دارد و ازان بسه راه لشکر گران تواند شتافت لیکن در هریکی ازینها اگر پیر زالے چند بلغشاندن سنگها نشیند مردان ازان گذاره نتوانند کرد - قاسم خان از کارشناسي و پردلي بکشاده پیشاني پذیرای این خدمت گشت - یعقوب خان ولد یوسف خان چک (که دران ایام بحکومت کشمیر سر نخوت مي‌افراخت) با جمعیت تمام بآهنگ نبرد پذیره شد - در کتل کم‌زیل تنگی دره را استحکام داده نشست - چون مردم آن دیار از سرداری او دل‌تنگ و ملول بودند لختی جدا شده بقاسم خان پیوستند - و برخے در سري‌نگر لوای مخالفت افراشتند - ناگزیر یعقوب خان باطفای نائرهٔ (که درخانه سرکشیده‌بود) متوجه شد - قاسم خان بے مانع و مزاحم بدان مملکت در آمد - او تاب مقاومت در خود ندیده بکوهستان درخزید - پس ازان مکرر جمعیت فراهم آورده بکارزار پیوست - اما طرفے نبست - ناگزیر راه ایلي و اطاعت پیمود - و داخل بندهای پادشاهي گردید - ازانجا

که طینت قطان آن مرز و بوم قاطبةً بشرارت و بدخوئي سرشته اند) روزے نبود که فتنهٔ سر نمیزد - و ماهے نه که سادے بر نمي خاست *

قاسم خان از بسیاري آویز و ستیز بستوه آمده استعفای حکومت آنجا نمود - و در سال سي و چهارم بمرزباني دارالملک کابل تعین شد - و مدتے فراهم آور اشتات آن دیار بود - اندجاني پسرے در بدخشان خود را پور شاهرخ میرزا نامیده چندے بکامراني کام فراخ برزد - پس ازان (که توران شاه برو چیره دستي یافت) بزابلي هزاره طرح دوستي انداخت - در هنگامے (که قاسم خان بحضور شتافت) او بآهنگ آن (که بدان الوس پیوندد) با معدودے بدان دیار در آمد - و براه داران چنان وا نمود که بدربار پادشاهي میروم - هاشم بیگ پسر قاسم خان (که بنیابت پدر راتق و فاتق مهمات آنصوبه بود) جمعے پیش روانه کرد که بدرقه شده اورا آورند - آن تبه سگال چون از پنجشیر (۲) گذشت به بنگاه هزاره شتاب آورد - و هاشم بیگ نیز به تیزروي درآمد - بلختے آویزش او را پابند بکابل آورد - پس ازان (که قاسم خان معاودت نمود) از ساده‌لوحي او را نزد خود جا دادهٔ پاسباني را آسان بر شمرد - و همراهان او را بنوکري برگزید - هرچند هوا خواهان خیر اندیش

(۲) در بعضی [نسخه] پنجهیر *

عذر سنجي برگزاردند سودمند نیامد - آن بدسرشت با پانصد بدخشي هم داستان شده بکمین جان شکري نشست - دران هنگام (که او را بحکم پادشاهي روانهٔ حضور میکردند) نیم روزے با تنے چند سر زده به خوابگاه قاسم خان (که جز پرستارے چند نزدیک نبود) در آمد - او مردانه نقد زندگي سپرده سرش بر نیزه کردند - هاشم بیگ ازین خبر رو بیارک نهاده در و بند بر شکست - و هنگامهٔ تیر و بندوق برآراسته بسیارے را به نیستي سرا فرستاد - و دران میان فتنه آرا نیز بپاداش کردار رسید - این واقعه در سال سي و نهم سنه (۱۰۰۲) هزار و دو هجري رو داد •

قطب الدین خان شیخ خوبن

دخترزادهٔ شیخ سلیم فتحپوریست - پدرش از شیخزادهای بداؤن است - نسبت کوکلتاشي بجنت مکاني داشت - هنگامے (که ایشان در ایام شاهزادگي بالهآباد شتافته از خود سري و بیراه روي بضبط ملک پرداختند) او را بخطاب قطب الدین خان برنواخته بصوبه داري بهار نامزد کردند - و پس از سریر آرائي بمنصب پنجهزاري و صاحب صوبگي بنگاله بلند رتبه گشت - چون شورش طلبي و فتنه جوئي شیر افگن خان استجلو (که بردوان بنگاله در تیول داشت) مکرر بعرض

(٢)
رسیده بود یا بسبب زوجهٔ او مهرنسا بیگم (که ذخیرهٔ خاطر
پادشاهي بود - چنانچه در احوال شیر افکن خان بتفصیل مرقوم
خامه گردیده) وقت رخصت بقطب الدین خان اشاره رفت که
اگر او را بر جادهٔ اطاعت و سداد ثابت قدم یابد واگذارد و الّا
روانهٔ حضور نماید - و اگر در آمدن تعلل ورزد بسزا رساند - چون
قطب الدین خان بدان دیار رسید از طرز سلوک و معاش او
نیز بدمظنه گشته هرچند نزد خود طلبداشت شیر افکن خان
(که از نوشتهٔ وکیل بر سرگذشت آگهي یافته بود) عذرهای
دور از کار پیش آورد - قطب الدین خان بر سبیل ایلغار متوجه
بردوان شد - و شیخ غیاثا خواهر زادهٔ خود را پیشتر فرستاد
که ما في الضمیر او در یابد . و بگوید که ما بتحصیل پیشکش
زمینداران این ضلع آمده‌ایم - شما هم رفیق باشید - غیاثا چندان
لابگي و چاپلوسي نمود که شیر افکن خان را یقین شد که
غدرے درمیان نیست - جریده برسم استقبال راهي گشت - چون
از آمدنش قطب الدین خان مطلع شد به جماعه داران معتبر
گفت که هرگاه من تازیانه بردارم شما او را از هم بگذرانید -
شیر افکن خان با دو کس آمده بتواضع ملاقات نمود - مردم از
اطراف هجوم کردند - او گفت که این چه روش توزک است -
قطب‌الدین خان مردم را مانع گشته تنها با او چند قدمے

---

(٢) نسخهٔ [ج] مهرالنسا بیگم *

همراه شده گرم سخن گردید - شیرافگن خان از چهرهٔ حال نقش غدرے استنباط نموده پیشدستي نمود - گویند قطب الدین خان ازین ملاقات بوضع آدهیانهٔ او ارادهٔ غدر از خاطر برآورده بود - چون دست بمنع هجوم برداشت آنها اشارهٔ معین پنداشته گرم و گیرا (۲) شدند - ناچار شیرافگن خان شمشیرے کشیده بر شکم قطب‌الدین خان (که بسیار مرطوبي بود) چنان زد که امعا و احشا بیرون افتاد - قطب الدین خان بهر دو دست شکم را گرفته باواز بلند گفت که این حرام نمک را نگذارند که بدر رود - ابیه خان کشمیري (که از عمدها بود و از شجاعت و جلادت بهرهٔ تمام داشت) اسپ برانگیخته زخم شمشیر بر فرق او زد - (۳) شیرافگن خان شمشیرے بسختي به ابیه خان زده کارش تمام ساخت - درینولا ملازمان قطب الدین خان از هر جانب غلو کرده بتیغ انتقام در گذرانیدند - قطب الدین خان اسپ سواره چندان ایستاد که خبر کشته شدن او رسید - احوالش متغیر شد - و غیاثا را بضبط اموال و آوردن قبائل او ببردوان رخصت کرد - و خود پالکي سواره روانه گردید - لختے راه نوردیده بود که درگذشت - نعش او را به فتحپور سیکري نقل کردند - در سنه (١٠١٦) یکهزار و شانزده هجري سال دوم جهانگیري این سانحه واقع شد *

---

(۲) نسخهٔ [ب] شمشیره (۳) نسخهٔ [ا] سیخکي

قلیج خان اندجانی

از طائفهٔ جانی قربانی ست - آبا عن جدّ در خدمت سلاطین چغتا صاحب نسبت بود - خصوص جدش نزد سلطان حسین میرزای بایقرا رتبهٔ عمده داشت - و او در خدمت عرش آشیانی بمزید قرب و اعتبار اختصاص گرفت - عرش آشیانی در سال هفدهم سنه (۹۸۰) نهصد و هشتاد بتسخیر قلعهٔ آهنی بنیاد سورت (۲) توجه صرف نمود - [این قلعه بر ساحل دریای تبتی ست قریب بدریای شور - دو طرف آن آب محیط گشته و از دو جانب دیگر خندقی عمیق بآب رسیده - صفر آقا مخاطب بخداوند خان غلام ترک سلطان محمود گجراتی در سنه (۹۴۷) نهصد و چهل و هفت بنا نمود * ع *

* سد بود برسینه و جان فرنگی این بنای *

تاریخ است -] عرش آشیانی در محاصرهٔ یکماه و هفده روز بدست آورد - و قلیج خان بحراست و صیانت آن دژ عالی اساس نامزد گردید - و در انجام سال بیست و سیوم از حضور بصوبهٔ گجرات دستوری یافت که بیاوری کارپردازان (۲) آن ناحیه همت گماشته بآبادی اقطاع خود بیفزاید - و در سال بیست و پنجم پس از کشته شدن شاه منصور دیوان انتظام مهم وزارت بدو مفوض گشت - و در سال بیست و هشتم (چون شورش

(۲) نسخهٔ [ج] آهنین بنیاد (۳) نسخهٔ [ج] در سال *

سلطان مظفر گجراتي در ديار گجرات برخاست - و شكست فاحش بر شهاب الدين احمد خان و اعتماد خان افتاد) از پيشگاه خلافت ميرزا خان و قليچ خان تعين گشتند بقرار آن كه نخستين از راه راست رفته بمالش فتنه پردازان پردازد - و دومين تيولداران مالوه را گرفته درآن مملكت فسيحه درآيد - چنانچه قليچ خان مدتها در بندوبست آن الكهٔ وسيع بسر برد - و در سال سي و چهارم سركار سنبهل بجاگير او مقرر گشت - و هنگام نهضت كشمير بهمراهئ راجه بهگونت داس و راجه تودرمل دستوري اقامت دار السلطنة لاهور يافت كه باستصواب همديگر مهمات ملكي سرانجام دهند - و پس از درگذشتن راجه تودرمل مدتے بسرانجام ديواني علم استقلال مي‌افراشت - و در سال سي و نهم سنه (۱۰۰۲) هزار و دو هجري (كه قاسم خان مرزبان كابل كشته گرديد) قليچ خان بايالت آن ملك سر برافراخت - و چون روشانيان از ممر كشته شدن صوبه دار سرتابي پيش گرفته بودند قليچ خان به تيراه در آمد - اما از كم آزوقگي زود بكابل برگرديد - و ازين جهت (كه زابلي ملك را بشايستگي روبراه نكرد) معزول شد - و در سال چهل و دوم سنه (۱۰۰۵) هزار و پنج شاهزاده سلطان دانيال را بمنصب هفت هزاري هفت هزار سوار بر نواخته باقطاع صوبهٔ الهآباد رخصت كردند - قليچ خان (كه دخت،

او بشرف ازدواج شاهزاده سعادت اندوخت) بمنصب چهار هزار و پانصدي سر بر افراخته باتاليقي شاهزاده چهرهٔ افتخار افروخت - و در سال چهل و سيوم از خدمت شاهزاده سرگران شده بحضور رسيد *

و در سال چهل و چهارم چون رايات پادشاهي بعزيمت خانديس باهتزاز آمد پاسباني دار الخلافة آگره بدو تفويض يافت - و پس از مراجعت عرش آشياني از آسير سال چهل و ششم (چون در پنجاب بزرگ اميرے نبود) قليچ خان بدارائي آن ديار رخصت يافت - او مرزباني كابل نيز درخواست - پذيرفته آمد - و در سر آغاز جلوس جهانگيري بصوبه‌داري گجرات مامور گشت - و در سال دوم سنه (۱۰۱۶) هزار و شانزده باز بصوبه داري پنجاب اختصاص گرفت - و در سال ششم چون لاهور بتيول مرتضى خان شيخ فريد قرار يافت قليچ خان بحضور رسيد - و از تغير خاندوران بنظم كابل و استيصال احداد روشاني و ضبط افغانستان تعين گرديد - سنه فوتش از تعداد حروف اَلْمَوْتُ جِسْرٌ يُوصِلُ الْحَبِيْبَ اِلَى الْحَبِيْبِ ظاهر مي شود - قليچ خان صلاح و تقوى بسيار داشت و در تسنن متعصب بود - و هميشه بدرس علوم و افادهٔ طلاب اشتغال مي‌نمود - گويند در صوبه داري لاهور يكپاس بدرس فقه و تفسير و حديث در مدرسه قيام مي‌ورزيد - و باقصى غايت در

ترویج علوم شرعیه می‌کوشید - مردم آنجا بامید روشناسی و انجاح مطالب غلوی تام بتحصیل علم کردند - قلیج خان طبع موزون داشت - الفتي تخلص می‌کرد - این رباعي ازوست

* رباعي *

* عاشق هوس وصال در سر دارد *
* صوفي زرقی ز خرقه در بر دارد *
* من بندهٔ آنکسم که فارغ ز همه *
(۲)
* دائم دل گرم دیدهٔ تر دارد *

گویند آخرها (که حسب الطلب عرش آشیاني در شش روز از لاهور باگره رسید) دران هنگام ابتدای پیش‌آمد خواجه ابوالحسن تربتي بود - روزے خواجه عرض کرد که دامن جامهٔ حضرت از دو سر یصاف می‌شود و دامن جامهٔ من از یکے و چه قدر گشاد و کلان است - قلیج خان گفت خواجه زیر دامن تو چند کل و کور اند و زیر دامن حضرت عالمے ست - دامن دولت ایشان گشاد باد - سهل کفایتے ست *

در ذخیرة الخوانین آورده که از محمد سعید پسر میرم قلیج برادر زادهٔ قلیج خان (که در صدق و صلاح و راستي و درستي بےهمتای روزگار بود - و از فصوی اتقا و غایت اهتمام بترویج دین متین مجتهد وقتش می شمردند) شنیدم که

(۲) نسخهٔ [ج] و دیدهٔ تر *

میگفت در سال هزارم (که جونپور درجاگیر قلیچ خان مقرر
شد) خان مذکور عمارتے طرح انداخت - اتفاقاً در حفر بنیاد
کاسهٔ گنبذے از کج ظاهر شد - بحضور من قلیج خان تا ده
روز از صبح تا شام با جمیع اشراف و اعیان آن بلده درانجا
میگذرانید تا گنبذ درست نمایان گردید - قفل یک منی
(که بر دروازهٔ آهنیِ او زده بودند) قلیچ خان شکسته با جم
غفیر بگنبذ در آمد - شخصے چال ریش گندم گون مستقبل
قبله بطور جوگیان آسن زده نشسته - از صداي فتح الباب
و شور مردم سر برداشته بزبان هندي پرسید - که اوتار
راجه رامچند شد - گفتند شد - گفت سیتا را (که راون برده)
بدست رامچند افتاد - گفتند افتاد - گفت اوتار کشن در متهرا
واقع شد - گفتند چهار هزار سال است که آمد و گذشت - گفت
ظهور محمد خاتم انبیا در عرب شد - گفتند هزار سال است
که از عالم رحلت کرده و بدین او جمیع ادیان باطل گشته -
گفت آب گنگ جاري ست - گفتند آبروبخش عالم است -
گفت مرا بر آرید - قلیچ خان هفت خرگاه متصل هم برپا کرد
و هر روز دریکے نقل مکان مي‌نمود - روز هشتم بیرون بر آمد -
بروش اهل اسلام نماز مي‌گذارد ؛ و در خواب و خور برنگ
مردم دیگر بود - شش ماه زیست - تکلم با کسے نکرد - اگرچه
در قدرت آباد الٓهي امثال این حکایات و زیاده بران مستبعد

نیست - بلکه او سبحانه بر ایقاع نوادر قادر است. اما این نقل نه از محالات عادي ست که کسے آن را نسبت بندرت دهد بل از ممتنعات عقلي ست - اما چون راوي خالي از وثوق نبود ثبت افتاد - قلیچ خان صاحب قبیله بود - اکثرے بمرتبهٔ امارت رسیدند - از پسرانش میرزا سیف الله و میرزا چین قلیچ در عهد عرش آشیاني بمناصب مناسب امتیاز داشتند - احوال میرزا چین قلیچ علحده بقلم آمد *

* قاسم خان میر ابو القاسم نمکین *

از سادات حسینی هرویست - ابتدا نوکر میرزا محمد حکیم بود - بیاوري طالع در ملازمان عرش آشیاني انسلاک گرفت - چون در بهیره و خوشآب جاگیر یافت بنابر قرب نمکسار رکابي و پیاله از نمک طیار کرده پیشکش فرستاد - به نمکین ملقب گردید - [نمکسار کوهے ست بدرازي بیست کروه مضاف صوبهٔ پنجاب در دوآبهٔ سنده ساگر (که مابین بهت و سنده بدین نام موسوم است) - ازان پارچهاے نمک بریده جدا سازند و برداشته بکنار آرند - و آنچه حاصل شود سه حصه از کنندگان و یک حصه دستمزد برآرندگان - سوداگر از نیم دام تا دو دام مني خریده بدور دستها برد - و در هفده من یک روپیه بسرکار دهد -] هنر پیشگان ازان سنگ طبق و سرپوش و اقسام ظروف بر تراشند - میر در پیشگاه اکبري قرب و منزلتے داشت (۲) - در جنگ داوُد

---

(۲) نسخهٔ [ج] داشتي *

خان کرراني زنجير طلاي فيل از خانه‌اش برآمد - در رتبهٔ انحطاطي واقع شد *

سال سي و دوم (که افغانان سواد و بجور و تيراه با اهل و عيال خود بحضور آمدند عرش آشياني مير را کروري و فوجدار آنجا کرده نصف سرداران (۲) آن قوم را در رکاب نگاهداشته ديگران را بهمراهي مير رخصت فرمود . تا سال چهلم بمنصب هفصدي رسيده - سال چهل و سيوم سنه (۱۰۰۷) هزار و هفت بحکومت بهکر سر برافراخته دستوري تعلقه يافت - مسجد عالي قصبهٔ سکهر (۳) اساس گذاشتهٔ اوست - چون با رعايا و سکنهٔ آنجا بدسلوکي و ناهنجاري پيش گرفت باستغاثهٔ آنها معزول گرديد - گويند چون بحضور رسيد ستم کشان بقاضي عبدالحي قاضي اردو بيداد بردند - او طلب عدالتخانه نمود - مير حاضر نشد - قاضي بعرش آشياني وا نمود که مير اطاعت حکم شرع و فرمانبرداري حضرت نکرد - حکم شد که بپاي فيل بسته تشهير نمايند - مير آگهي يافته باستصواب شيخ معروف صدر بهکر (که حاضر بود) جميع دادخواهان را بزر راضي ساخته همان روز روانهٔ بهکر نمود - و پگاه بدربار شتافته بعرض رسانيد که قاضي خلاف واقع ظاهر کرد - نه کسے از مردم بهکر فريادیست و نه مرا بعدالتخانه طلب کرده اند - چون از قاضي استفسار شد او هرچند باحضار

(۲) نسخهٔ [ا] سروران - (۳) نسخهٔ [ج] سکهرا *

ستم رسیدگان دست و پائی زن کسے پیدا نگشت - ازان روز قرار یافت که قاضي چهرهٔ مستغیث نوشته به پیشگاه پادشاهي ایستاده نماید - و پس ازان میر باضافهٔ منصب و خطاب خاني سرفرازي یافته به تیولداري گجرات مامور شد *

چون سال اول جهانگیري سلطان خسرو بغي ورزیده از شیخ فرید بخاري شکست خورده بحال تباه سرگردان بادیهٔ حیرت و هیمان شد که بکدام جانب رخت ادبار کشد - جمعے از افغانان (که رفیق طریق عصیان شده بودند) گفتند که از ولایت میان دوآب تاخت و تاراج کنان سرے بدارالخلافة باید کشید اگر کارے از پیش رفت بهتر و الّا بدیار شرقیه باید شتافت که ملکے وسیع است - حسن بیگ بدخشي گفت که این کنکاش غلط است - شما را بجانب کابل باید رفت - چون خسرو عنان اختیار بدست او داده بود صوابدید او مرجح پنداشته یکران عزیمت بدان طرف راند - ازانجا (که فرامین به ممالک رفته بود که تیولداران و کروریان از حدود متعلقهٔ خویش خبردار باشند - هرجا او ظاهر شود درگرفتن او سعي بکار برند - لاجرم در گذرها احتیاط بسیار میشد - خسرو با حسن بیگ و چند کس دیگر خواست از دریای چناب بگذرد - بگذر سودهره (٢) رفته وقت شب بتفحص کشتي

---

(٢) در بعضے [نسخه] سرودهیره

مي‌گشت - یک کشتي بے ملاح بدست افتاد - ناگاه کشتئ دیگر پر هیمه و کاه هم رسید - حسن بیگ ملاحان آن کشتي را خواست بزور کشیده بر کشتیٔ خالي آرد - شور و غوغا برخاست - چودهرئ سودهره مطلع شده بگذار آب رفت - و ملاحان را از گذرانیدن مانع آمد تا آنکه سپیدهٔ صبح دمید - میر ابوالقاسم نمکین از گجرات با منصبدارانے (که درانحدود بودند) رفته آن غریق بحر بے راهه روي را بقصبه آورده نظربند نمود - و این حسن (۲) خدمت در پیشگاه خلافت باعث مجريٰ گشته از اصل و اضافه به منصب سه هزاري ترقي نمود - و بار دیگر بایالت بهکر نامزد شد - میر آنرا وطن قرار داده بر کوهچهٔ (که مشرف قلعهٔ بهکر است جنوب رویه جانب قصبهٔ لوهري متصل دریای پنجاب مشهور به کهارمانري گور خانهٔ خود ساخته صفهٔ صفا نام گذاشت - (در شبهاي ماهتاب بے نظیر عالم است) و همانجا مدفون گشت - گویند اشتها بسیار داشت (هزار انبه و هزار سیب شکري و دو خربزهٔ یک یک مني مي‌خورد - کثیرالاولاد بود - بیست و دو پسر داشت - ازان جمله میر ابوالبقای امیر خان جدا مذکور گشته - و میرزا کشمیري در فترات سلطان خسرو آلت رجولیت او را حسب الحکم بریدند - و میرزا حسام الدین

(۲) نسخهٔ [ب] و این خدمت ٭

ترقي کرده در جواني در گذشت - و میرزا یدالله منصب نداشت - نوکر خانجهان اودي بود *

* قاسم خان *

پسر میر مراد جویني ست - در سوالف ایام جوین داخل ولایت بیهق بود (که بلدهٔ آن سبزوار است) و اکنون الکهٔ ایست سر خود بکثرت اشجار و انهار ممتاز - و مردم نیک ازانجا بسیار بر خاسته اند - مثل شیخ سعدالدین حموي و امام الحرمین ابوالمعالي و خواجه شمس الدین صاحب دیوان - میر مراد نیز از اکابر سادات آنجا است - در دکن بسیار مانده بدکني شهرت گرفت - بمزیت شجاعت و پردلي امتیاز داشته - در فنون تیر اندازي او را صاحب قبضه مي‌دانستند (۲) - عرش آشیاني بجهت تعلیم سلطان خرم مقرر فرمود - سال چهل و ششم اکبري در بخشیگري لاهور در گذشت *

قاسم خان شعر را متین مي‌گفت - و عبارت مربوط مي‌نوشت - ابتدا در بنگاله در صوبه داري اسلام خان چشتي فاروقي خزانچي آنصوبه بود (۳) - اسلام خان در تربیت او و برادرش هاشم خان توجه تام مبذول داشته - بیمن دستگیري امیر کریم الشیم رشدے بهم رسانید (۴) - پس ازان که منیجه بیگم

---

(۲) نسخهٔ [ب] میداشتند - (۳) نسخهٔ [ب] شد (۴) نسخهٔ [ب ج] میذیجه بیگم

همشیرهٔ نور جهان باو منسوب شد ترقي کرده بوالا پایه امارت بر آمد - و صاحب طبل و علم گردید - ظرفای دربار قاسم خان منیجه مي‌گفتند - در خدمت جنت مکاني طرف مصاحبت نیز پیدا کرد - روزے پادشاه آب خاصه طلبید بسکه پیالهٔ گلي نازک بود - تاب حرکت آب نیاورده (۳) شکست - پادشاه بقاسم خان نگاهے کرده فرمود

* ع *

* کاسه نازک بود آب آرام نتوانست کرد *

او فوراً پیش مصرع رساند

* ع *

* دید حالم را و چشمش ضبط اشک خود نکرد *

در اواخر عهد آن پادشاه عالیجاه بنظم صوبهٔ آگره و صیانت قلعه و خزاین آنجا مي‌پرداخت - هنگامے [که جنت مکاني شنقار شد و شاهجهان براي جلوس از جنیر دکن عازم دار الخلافة گشت و ساحت باغ دهره (که بانتساب نور الدین محمد جهانگیر بنور منزل موسوم است) مخیم اقبال گردید] قاسم خان احراز ملازمت نموده مطرح عنایات پادشاهي شد - و در سال اول بمنصب پنجهزاری پنجهزار سوار اختصاص یافته از تغیر فدائي خان بنظم صوبهٔ بنگاله سر افتخار بر افراخت - اعلی حضرت قبل از جلوس بدان دیار نهضت فرموده از شقاوت پژوهئ فرنگیان بندر هوگلي آگهي یافته بود که پرگنات

(۳) نسخهٔ [ج] نیاورد و شکست •

اطراف را اجاره گرفته رعایای آن موضع را بعنف و ستم و
جمعی را بتطمیع نصرانی ساخته بفرنگ می‌فرستند - بلکه در
پرگنات غیر اجاره نیز این عمل شنیع می‌نمایند [و آن بندرے
است نو احداث - خورے از دریای شور جدا شده قریب بیست
کروه براج محل آمده - و آب گنگ از راج محل پیش گذشته
بآن می پیوندد - و از مکان اتصال جانب راست بمسافت ربع
کروه بر کنار خلیج گنگ بندر سانگانون واقع است - در زمان
سلاطین سابق بنگاله جمعی از سوداگران فرنگ (که سکان
سرندیپ بودند) بدانجا آمد و شد داشته بیک کروهیی بندر
مذکور بر کنار خور ببهانهٔ آن (که جائی جهت بیع و شرا
ضرور است) بدستور بنگالیان خانهٔ چند ساختند - و بمرور ایام از
بے‌پروائیی حکام آن ولایت فرنگیی بسیار فراهم آمده معمورهٔ عظیم
بروی کار آمد - یک جانب دریای شور و سه طرف دیگر را
خندق کنده آب خور انداختند و بتوپ و تفنگ استحکام داده
به بندر هوگلی نامزد کردند - و آمد و شد جهازات فرنگ بدانجا
قرار یافت - و بندر سانگانون رو بکساد نهاد] لهذا وقت
رخصت بقاسم خان اشاره رفت که از دیرباز هدم معابد ضلالت
معاهد نصارای این بندر مکنون ضمیر است - پس از نظم مهام
ضروریهٔ آن صوبه در بر انگندن بنیان این طائفهٔ تباه کیش
مساعیی جمیله بکار برد - قاسم خان در سال چهارم عنایت الله

پسر خود را با الله یار خان (که در حقیقت سردار او بود) و جمعی از منصبداران بدان صوب رخصت نمود - مبادا (۲) آن گروه خبر یافته و بکشتي در آمده ازین مهلکه بدر زنند - شهرت داد که بتاخت و تاراج هجلي میروند - و برخی را با نواره تعین کرد که سر راه آنها را به بندند - فرستادها یک دفعه بیلغار شتافته هوگلي را محاصره نمودند - و (۳) قریب سه و نیم ماه کشید - فرنگیان گاهی بجنگ و جدال میپرداختند و گاهی بانتظار کمک فرنگ در صلح زده بلیت و لعل مي‌گذرانیدند - مجاهدان در پیش خندق کلیشیا (۴) (که عرض و عمق کم داشته) چرها زده آب دزدیدند - و نقب ببارود انباشته آتش زدند - آن عمارت با بسیارے از ضلالت کیشان بآسمان پرید - بهادران یورش نموده مفتوح ساختند - (۵) از آغاز تا انجام ده هزار مرد و زن فرنگي بتقل رسید - و چهار هزار و چهار صد کس اسیر گردید - و قریب ده هزار (۶) کس از رعایا (که در قید آنها بودند) رهائي یافتند - و هزار (۷) کس از اهل اسلام بدرجهٔ شهادت رسیدند - و پس ازین فتح سه روز گذشته بود که قاسم خان در سنه (۱۰۴۱) یکهزار و چهل و یک هجري باجل طبیعي بساط

---

(۲) نسخهٔ (ب) که مبادا بران گروه - (۳) نسخهٔ [ج] قریب سه و نیم ماه (۴) نسخهٔ [ب] کلیان - (۵) نسخهٔ [ج] دو هزار - (۶) نسخهٔ [ج] ده هزار از رعایا - (۷) نسخهٔ [ب] رسید *

هستي در نوردید - صاحب دیوان و منشآت است - کریم الطبع و شعرا دوست بود - این دو بیت مشهور ازوست * قطعه *

* بعد ازین در عوض اشک دل آید بیرون *
* آب چون کم شود از چشمه گل آید بیرون *
* عشقت آمد پی دل بردن و در سینه نیافت *
* دزد از خانهٔ مفلس خجل آید بیرون *

مسجد جامع آگره در بازار انکه خان بنای آن مرحوم است *

* قبچاق خان امان بیگ شقاول *

ریش سفید الوس قبچاق حوالی بلخ بوده - چون سال بیستم شاهجهانی آن بلده مضرب عساکر هندوستان گردید و والی آنجا نذر محمد خان از کم فکری و کوتاه نظری (٢) توهم بخود راه داده آوارگی دشت غربت برگزید مشار الیه ازو جدا شده میان چیچکتو و مارچاق (٣) رحل اقامت انداخته روزگار می‌گذرانید - بهادر خان روهیله و اصالت خان میر بخشي (که کار فرمائی آن ناحیه از پیشگاه سلطنت برای رزین آنها تفویض یافته بود) بارشاد پادشاهي استمالت نامهٔ بمشار الیه فرستاده در اختیار دولت خواهي ترغیب نمودند - او به اقتضای درست اندیشي و سعادت منشي پذیرای انقیاد گردیده خود را ببلخ رسانید - کارپردازان بعطای شصت هزار شاهي از سرکار

(٢) نسخهٔ [ب] کوتاه اندیشي * (٣) نسخهٔ [ج] چیچکتو و ماردچا

والا و تجویز منصب دو هزاری هزار سوار خوشدل و خورسند ساختند - موصی الیه متعلقان را در بلخ گذاشته برخصت سرداران (۲) بصوب گذروان شتافت - تا ایماق خود را فراهم آورده بعضے احشام دیگر را (که سر بفساد برداشته اند) امیدوار عواطف خسروانی نموده با خود متفق گرداند - از حضور نیز بنوازش منصب تجویزی مورد التفات گشته خطاب قبچاق خانی ضمیمهٔ آن گردید - و لختے از محال جیجکتو و میمنه و غرجستان و گذروان و خاریاب و خیراب (۳) در تیول او تن شد - پس ازان (که ولایات بلخ و بدخشان بنذر محمد خان وا گذاشتند) رستم خان صاحب صوبهٔ اندخود براه درساج (که از توابع گذروان است) روانهٔ هندوستان شد - او با خان مذکور پیوسته براه یکه اولنگ چون چند منزلے نوردید کدخدایان ایماق او از عقب رسیده ظاهر ساختند که ما همه دل از اوزبکیه برداشته کمر همت بهوا خواهی و خدمت گذاری این دولت بسته ایم - اما چندے توقف بجهت سامان سفر ضرور است - چون بر رستم خان ظاهر شد که الوس خان مذکور را سامان آن نیست که در زمستان همراهی نماید و توقف او تا اوائل بهار لازم است پنجهزار روپیه بطریق مدد خرج از سرکار والا بوی داده مرخص ساخت - او زمستان را در چارحد که بحدود قندهار

(۲) نسخهٔ [ا] سروران * (۳) نسخهٔ [ج] فارياب و چقراب -

پیوسته است گذرانیده بعد از انقضای آن در سال بیست و دوم براه خواجه اوجین (۲) بقندهار رسید - و از بارگاه خلافت بارسال منشور طلب و انعام پنجاه هزار روپیه نقد از خزانهٔ قندهار مفتخر و مباهي گردید - چون دران ایام خبر آمدن شاه عباس ثاني برسر قندهار محقق بود او از کارطلبي بقلعه‌دار ظاهر ساخت که تا انجام این کار شریک اولیای دولت قاهره باشم - او مغتنم دانسته بصد دل منت پذیر گردید - هنوز یک ماه نگذشته بود که شاه ایران بقندهار آمده محاصره نمود - (۳) از طرفین آتش قتال مشتعل گردید - تا آنکه شادي خان اوزبک (که از تعیناتیان قلعه بود و درین هنگامه محافظت دروازهٔ ویس قرن بعهده اش واگذاشته بودند) از غرولي و بیچگري با غنیم همداستان شده قبچاق خان را (که امارات (۴) اخلاص او پیدا بود و خواهش دریافت سعادت آستان بوس پادشاهي بسیار داشت) از راه برد - اگرچه بطیب خاطر دل نهاد این کار نکوهیده نبود - اما رفقای او (که عیال همراه داشتند) از بیم تلف مال و جان و ناموس اظهار آسیمه سري نموده او را بوضع او نگذاشتند - ناگزیر بآن نمک‌حرام اتفاق نمود - چنانچه در احوال شادیخان زتمزدهٔ خامهٔ سوانح طراز شده که دروازهٔ ویس قرن را

(۲) نسخهٔ [ج] اوچین * (۳) نسخهٔ [ا ب] و از طرفین - (۴) نسخهٔ [ب ج] امارت *

بقزلباش باز گذاشته با قبچاق خان نزد شاه ایران رفته ملازمت نمود - چون روی بازگشت بهندوستان نداشت همانجا ماند - مآل حال او معلوم نیست که بکجا انجامید *

قزلباش خان افشار

پور طهماسپ بیگ بن قادر آقاست که چندے وکالت شاه اسمعیل صفوي دارای ایران داشت - او براه دریا عزیمت هندوستان نموده وارد بیجاپور گردید - ابراهیم عادل خان او را باعتماد خان مخاطب گردانیده سردار فوج ساخت - سال پنجم جلوس فردوس آشیاني دولت ملازمت دریافته بمنصب دو هزاري هزار سوار و خطاب قزلباش خان و انعام بیست هزار روپیه نقد سر عزت بر افراخت - و سال ششم همراه شاهزاده شجاع بتسخیر پرندا مضاف دکن دستوري پذیرفت - و پس از وصول بنواحي برهانپور (چون شاهزاده خانزمان را بطریق منقلا روانه ساخته خود نیز نهضت بسمت مقصود نمود) او را با هزار سوار در شاه گدهه بنابر حفاظت راه گذاشت - و پس ازان (که سال نهم ملک دکن مضرب خیام خسروي شد و سه فوج بسرکردگي سه عمده بنابر گوشمال ساهو بهونسله و تخریب ملک عادلخانیه تعین یافت) او از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدي هزار و پانصد سوار سر مباهات افراشته به همراهي خاندوران مخصوص گشت - و سال دهم از اصل

و اضافه بمنصب سه هزاری دو هزار سوار کام دل برگرفته به تهانه داری پاتهري مضاف برار افتخار پذیرفت - و سال سیزدهم باضافهٔ هزار سوار و حراست قلعهٔ احمدنگر از تغیر سید مرتضی خان اختصاص گرفت - و سال پانزدهم بعنایت نقاره بلند آوازه گشت - و سال هجدهم بالتماس خان دوران پانصد سوار از تابینان او دو اسپه سه اسپه مقرر شد - و سال بیست و دوم مطابق سنه (۱۰۵۸) هزار و پنجاه و هشت هجري در احمدنگر لباس زندگي را بر کند - صاحب صلابت ظاهري بود - با ستوده منشي و نیکو باطني از رسائی دانش بامور دنیا بسیار میرسید - بے رهنمونی دیگرے کارها را حسن انجام میداد - در اوضاع معاش تکلف بکار مي‌بود - وفور طعام بسیار داشت - بیشتر نوکرانش اهل ایران بودند - همه بیش‌قرار - ازینجهت مداخلش بخرج او وفا نمي‌کرد - مدیون مي‌بود - پس از فوت او خلف ارشدش ایرج خان دوش ذمهٔ پدر را از گرانبار قرض سبک گردانید - پسر کلانش میرزا نجف علي ولایت زا بود تازه از ایران رسیده - چون پدر در گذشت از اصل و اضافه بمنصب هزاري ذات و سوار و فوجداری بالاپور برار سر برافراخت و در سال بیست و دهم در قلعه داری ظفرنگر بالاگهات برار ایام زندگاني بانجام رسانید - و ایرج خان (که سرآمد اخلاف قزلباش خان است) با چهار برادر دیگر هندوستان زا اند - از

یک بطن خان مذکور - پس از فوت پدر بمنصب هزار و پانصدي ذات و خطاب خاني سر برافراخته بمحافظت احمد نگر بجای پدر مقرر گشت - و میرزا رستم بفوجداري سنگمنیر (۲) فائز شد - در عهد عالمگیري بخطاب غضنفر خان سرفراز شده - و میرزا بهرام بتهانه داري دیولگانون مضاف بالاگهات برار مقرر بود - بیمن رفاقت عالمگیري بخطاب پدر سر برافراخت - دیگر میرزا هاشم که از علم و حسن خط بهره داشت - و دیگر محمد رضا است که خرد سال بود - و از خویشان قزلباش خان یکي میرزا سکندر بیگ است ولد سلطان بایسنقر (که پسر عم خان مذکور میشد) - از جانب شاه عباس صفوي قلعه دار مقازیرو بود (که در سرحد ایران واقع شده) - در عهد شاه صفي بساخت با رومیان تهمت زده گردید - و ناحق خونش ریخته شد - پسر کلانش (که باسیري روم رفته بود) در سلک ملازمان خوندکار منسلک گشت - و سکندر بیگ بدیار دکن افتاده بمنصب پادشاهي رسید - دیگرے میرزا ویس بیگ است که در تعیناتیان دکن منتظم بود - چون این خانواده مدتها در دیار دکن صاحب نام و نشان بوده اند لختے حالات بجای خویش نیز تحریر یافته *

---

(۲) نسخهٔ [ب] سنگمیز *

* قزاق خان باقي بيگ اوزبک *

برادر خسرو والي اوزبک است که از امرای جهانگیري بود - چون او در مهم رانا باجل طبيعي درگذشت باقي بيگ ترک نوکري و منصب نموده عزيمت حجاز وجه همت ساخت - جنت مکاني بر منصب و اعتبارش افزوده بالطاف پادشاهانه ازان غم و اندوه بر آورد - و مدتها در تیولداری جالور گذرانید - و دران ناحیه بمردانگي و جرأت نام بر آورد - و در آباداري و عمل گذاري صاحب سليقه بود - در سال ۴م شاه‌جهاني بهمراهی خان دوران بهادر در تعاقب جهجار سنگهه (۲) بنديله نيکو پرستاريها بتقديم رسانيد - و از پيشگاه خلافت و جهانباني بخطاب قزاق خان و از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدي ذات هشتصد سوار نوازش يافت - و پستر بفوجداری سیوستان شتافته درانجا با قوم هيمچه (۳) وغیره سرکشان آویزشهای شگرف و نبردهای سترگ نموده دران سرزمین علم تسلط و استيلا بر افراشت - و بمنصب دو هزاری دو هزار سوار رسید - و در صاحب صوبگی محمد اورنگ زيب بهادر تعين گجرات گرديد - چون اخراجاتش بسیار افزوده بود و حاصل جاگير کمتر از دست سپاه تعبها کشيد - و در حکومت اسلام خان مشهدي تعين دکن شد - و به تهانه‌داري و

---

(۲) نسخهٔ [ب] ججهار - (۳) سمیچه

جاگیرداری پتهري مامور گشت - و آن پرگنه را از قرار واقع آباد ساخت - و بقدرے رفاه و آسودگي بحالش رو آورد - هموارة آرزوی حج بر گذاردے - در سال بیست و چهارم سنه (۱۰۶۱) هزار و شصت و یکم هجري باجل موعود در گذشت - و در پتهري (۲) مدفون گشت - گویند بسیار خوش نقل بود و اهلیت و مروتے هم داشت - دو پسر خرد سال گذاشته - از سرکار پادشاهي یومیه بآنها مقرر شده بود - گویند والدهٔ او بسن صد و بیست سالگي ایستاده نماز مي‌خواند - و خوراکش یخني بود - بمرتبهٔ بپسر محبت داشت که هرگاه پدربار میرفت بے تاب و بے شعور مي‌گشت - پس از فوتش از سخت جاني چند سال دیگر زنده ماند *

قاضي محمد اسلم

از اولاد مولانا خواجه کوهي ست - مولدش بلدهٔ فاخرهٔ هرات و در دار الملک کابل توطن گزید - در مبادي سلطنت جنت مکاني بدار السلطنت لاهور آمده در خدمت شیخ بهلول (که از مشاهیر علمای آنجاست) تلمذ نمود - و پس از اکتساب علوم رسمي باکبرآباد رفته باریاب ملازمت جنت مکاني گردید - و نسبت قرابتے (که بمولانا میر کلان محدث داشت) مطرح عواطف خسرواني گشته بمنصب قضای کابل امتیاز یافت -

(۲) نسخهٔ [ب] در پتهري *

مولاناي مذکور نواسهٔ مولانا خواجه کوهي ست - علم حديث را از خدمت سيد ميرک شاه ولد مير جمال الدين محدث سند نمود - چون وارد هندوستان گشت عرش آشياني را با او اعتقاد و اخلاصے (۲) بهم رسيد - بتعليم جنت مکاني اختيار فرمود - و مردم بسيارے ازو علم حديث فرا گرفتند - در آگره برحمت حق پيوست ٭

و چون قاضي محمد (۳) اسلم مدتها بخدمت ماموره قيام نمود و بتدين و تورع اشتهار يافت بطلب جهانگيري بحضور رسيده بقضاي اردوی معلی مامور گشت - و اعلی حضرت پس از جلوس خويش آن کار عظيم القدر را برو بحال داشته از کمال الطاف بمنصب هزاري برنواخت - و در سال شانزدهم او را بزر کشيده ششهزار و پانصد روپيه همسنگش بوي مرحمت گرديد - و او قريب سي سال بدين امر پرداخت - و در سال بيست و چهارم سنه (۱۰۶۰) هزار و شصت هجري روزے در اثناي گذشتن اسپان معتاد از نظر پادشاهي رايضي اسب بجولان در آورد - چون بقاضي نزديک رسيد از استيلاي واهمه پايش بدر رفت و بر زمين افتاد - چنانچه قريب چهار ماه صاحب فراش بود - پس ازان (که آزارش تخفيف يافت از

(۲) نسخهٔ [ب] اخلاص - (۳) نسخهٔ [ج] قاضي اسلم و نسخهٔ [ب] قاضي محمد سليم ٭

پیشگاه خلافت برفتن مکه و بردن متاع باب عرب و قسمت آن در حرمین شریفین مکلف گردید - توفیق احراز این سعادت نیافت و بعد از لنگ تمسک جستهٔ التماس رخصت کابل نمود - دستوري یافت - و سیورغال کابل و جز آن (که زیاده بر ده هزار روپیه حاصل دارد و باوجود منصب بطریق انعام داشت) بدستور سابق بر وی مسلم ماند - و درانجا در آغاز سنه (۱۰۶۱) هزار و شصت و یک در گذشت *

گویند در مذهب خود سخت (۲) تعصب و تصلب داشت چنین شهرت دارد که او در کابل نسخهٔ کلینی را (که از کتب اربعهٔ حدیث مذهب امامیه است در آتش انداخته‌بود - خلف ارشد او میر محمد زاهد - مشهور است که در اکثر علوم سیما در کلام و حکمت از همسران گذرانیده سرآمد علمای وقت گردید - حواشي مفیده بر شرح مواقف و دیگر کتب درسیه تحریر نموده - افکار صحیح و خیالات بلندش ازان نسخ بر اهل فطرت و ذکا ظاهر مي‌گردد - و بسیارے از طلبه بمیامن صحبت و تربیت او از حضیض شاگردي باوج استادي صعود نمودند - در سال بیست و هشتم شاهجهاني بخدمت واقعه نویسي کابل نوازش یافت - و در سال هشتم عالمگیري از انتقال قادر خان بخدمت احتساب اردوي پادشاهي اعزاز

(۲) نسخهٔ [ب] سخت تعصب بود و تصلب داشت *

اندوخت - و پس ازان بخدمت صدارت کابل (که وطن مالوف اوست) مرخص گردید - پسرش محمد اسلم خان است که پایهٔ دولت از پدر و جد برتر افراخته صاحب امارت گردید احوالش علیحده مرقوم خامهٔ اخبار طراز شده *

قلیچ خان تورانی

در عنفوان حال ملازم عبد الله خان زخمي و داخل دنگل نشینان او بود - پس ازان بیاوری طالع در ایام شاهزادگی ملازم پادشاهزاده ولي عهد شاهجهان گردید - و هنگام انتهاض الویهٔ شاهي بقصد بنگاله در مرز بوم (۲) تلنگانه برادر کلانش خان قاي بهادر (که در منصب و رتبه عمده تر ازو بود) در جنگ میرزا محمد پسر افضل خان (که از رکاب شاهي جدائي گزیده به بیجاپور میرفت) مراتب جانفشاني و جانستاني بجا آورد (۳) - و خود را با حریف بشهرستان (۴) عدم رسانید - قلیچ خان در جمیع یساق و معارک متمسک فتراک دولت بود - در سر آغاز جلوس بمنصب دو هزار و پانصدي دو هزار سوار امتیاز یافت - و از تغیر مختار خان بصوبه داري دهلي مامور گشت - و سال دوم بحکومت آله آباد رخصت یافت - و در سال پنجم بنظم صوبهٔ ملتان اختصاص گرفت -

---

(۲) نسخه [ج] مرز و بوم - (۳) نسخهٔ [ج] بجا آورده - (۴) نسخهٔ [ب] بشهر عدم *

چون در سال یازدهم علي مردان خان زیک با شاه ایران راه کور نمکي سپرده قلعهٔ قندهار را پیشکش اعلی حضرت نمود قلیج خان از پیشگاه سلطنت بمنصب عمدهٔ پنجهزاري سر برافراخته بایالت آن الکهٔ سرحدي نامزد گردید - و مدتها (۲) برتق و فتق مهمات آن ولایت پرداخته نظم و نسق شایسته داد - و قلاع و حصون آن دیار را بدست آورده در قلع و قمع سرکشان و مخالفان دقیقهٔ فرونگذاشت *

آورده اند که چون قلیج خان بعد از تسخیر زمین داور بتسخیر قلعهٔ بست توجه گماشت محراب خان (که از غلامان شاه و بجسارت و جلادت سرآمد آنها بود) لوازم قلعه داري کما ینبغي مرعي داشته باندا‌ختن توپ و تفنگ و استعمال آلات آتشبازي مجال درنگ نمیداد قلیج خان بزور بازوی پردلي و رادمردي یورش نموده پیش از همه خود بقلعه درآمد (۳) - و هرکس از قزلباش پای حمیت بجنگ افشرده بقتل رسید - محراب خان با معدودے بارک رفته متحصن گشت - و چون نقبها بشیرحاجي زده راهے پیدا شد محراب خان امان خواسته برآمد - قلیج خان از مروت و مردمي بر وفق خواهش او رخصت ایران ارزاني داشت - و در سال سیزدهم (که ملک حمزه حاکم سیستان باغوا و اغرای عیدل

---

(۲) نسخهٔ [ج] مدتي - (۳) نسخهٔ [ب] جمعیت *

زمیندار قندهار جوقی فرستاده ساحت آن دیار را غبار آمای شورش ساخت) قلیچ خان جمعی را تعین نمود که بتعاقب آنها شتافته بندے (که مدار آبادی ولایت سیستان بود) شکسته برگشتند - و عیدل را بچنگ آورده بیاسا رسانید (۳) - و چون سال چهاردهم از قندهار بحضور رسید مجدداً حکومت ملتان یافت - و در سال هفدهم از تغیر سعید خان ظفر جنگ بصاحب صوبگی پنجاب چهرهٔ بلند رتبگی افروخت - و در مهم بلخ و بدخشان مصدر نیکو خدمتیها گشت - و چون شاهزاده مراد بخش بکابل برگشت حراست ولایت بدخشان بتجویز مدار المهامی سعدالله خان باو نامزد گردید - مکرر در تنبیه آلمانان ترددهای نمایان بکار برد - و در سال بیست و سیوم بهمراهی شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر بیساق قندهار تعین شد (۲) - و باتفاق رستم خان دکنی در نبرد قزلباشیه از شجاعت و شهامت کارنامها بر عالمیان ظاهر ساخت - و از بارگاه خلافت از اصل و اضافه بمنصب پنجهزاری پنجهزار سوار دو اسپه سه اسپه و نظم دار الملک کابل لوای بلند نامی بر افراخت - و در سال بیست و هفتم سنه (۱۰۶۴) یکهزار و شصت و چهار هجری در تیول خود بهره متعلقهٔ دوآبهٔ سنده ساگر بساط هستی در پیچید - پسر نداشت - خنجر خان دامادش را از اصل

(۲) نسخهٔ [ب] رسانیدند - (۳) نسخهٔ [ج] شده •

و اضافه بمنصب هزار و پانصدي ذات و سوار سرافراز ساختند - و
ببازماندها درخور حال یومیه مقرر شد - گویند هزار سوار اوزبک
قُم قرقره دار همیشه نوکرش بودے - و چنانچه نماز و روزه در
لشکرش بسیار بود تمار و لواطت و شرب و زنا نیز بافراط - لولیها
در اردوی او مدامي بودند - از لاهور تا ملتان سراها بنا کرد - و
روضهٔ منورهٔ شیخ الاسلام شیخ بهاء الدین زکریا را (که بسیار
تنگ بود) خانهای اطراف از مردم خریده جای وسیع و
مطبوع ساخت - گویند در بیش منصبي و دولت همچنانچه
باید ادب عبدالله خان را مراعات میکرد - و بے مد عرضداشت
نمي نوشت *

قاسم خان

محمد قاسم نام نبیرهٔ قاسم خان میربحر است - او
بمیر آبي مشهور و این بمیر آتشي معروف - پدرش هاشم
خان نیز در زمان جنت مکاني صاحب صوبهٔ کشمیر بود -
مشار الیه باعتبار خانه‌زادي بدولت روشناسی اعلی حضرت فایز
گردید - و در سال هژدهم از اصل و اضافه بمنصب هزاری
پانصد سوار و داروغگی توپخانه و کوتوالی اردوی پادشاهي
چهرهٔ عزت برافروخت - و دریساق بلخ (که آثار کارطلبي
از وجنات احوالش پرتو ظهور داد) بتجویز سعد الله خان
بهمراهی رستم خان فیروز جنگ باندخود شتافت - و بتقدیم

خدمات سرگرمیها نموده بخطاب معتمد خان مخاطب شد - و چون بتقبیل آستان سلطنت ناصیهٔ بخت نور آگین ساخت در سال بیست و یکم بمنصب دو هزاری هزار سوار سرفرازي یافته آخته بیگي گردید - و در سال بیست و دوم باضافهٔ پانصدي بمنصب سه هزاري و خطاب قاسم خاني بلند پایه گشت - و در رکاب شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر با توپخانهٔ رعب افزا بمحاصرهٔ قندهار نامزد گردید - و در سال بیست و پنجم باضافهٔ سواران منصب و عطای نقاره امتیاز گرفت - و در سال بیست و هشتم باضافهٔ پانصدي بمنصب چار هزاري دو هزار و پانصد سوار نوازش یافت - و در سال بیست و نهم بانتزاع قلعهٔ سانتور (که مرزبان سري نگر بتازگي بترمیم آن پرداخته و جمعی از اهل فساد درانجا نگاهداشته بنهب و غارت مواضع مضافات آن مي پرداخت) با چهار هزار سوار جلادت آثار تعین گشت - و بسرعت هرچه تمامتر خود را بدانجا رسانیده در صدد محاصره بود که مخاذیل ثبات نورزیده بآسیمه سري خانها را آتش زده ره سپر فرار شدند - قاسم خان قلعه را خراب گردانیده رهگرای معاودت گشت *

چون در اواخر زمان فردوس آشیاني بالکلیه کارفرمائي و حکمراني سلطنت بدارا شکوه باز گردید برادران دیگر را عذر خودسري بدست آمده هریکی بترویج امر خود پرداخت

مراد بخش عجول از شتاب زدگي خود را تهمت زدهٔ سلطنت ساخته در گجرات سرير آرائي فرمود - اعلی حضرت بتجويز دارا شکوه قاسم خان را در مبادي سي و دوم سنه (۱۰۶۸) هزار و شصت و هشت هجري به منصب پنجهزاري پنج هزار سوار دو اسپه سه اسپه و عطای يک لک روپيه نقد و صوبه‌داري احمدآباد گجرات بر نواخته باتفاق مهاراجه جسونت (که در همان ايام بصوبه‌داري مالوه تعين شده بود) رخصت نمود - و قرار يافت که هر دو سردار در حوالي اوجين اقامت ورزيده بترهيب و اندرز مراد بخش پردازند - بر تقديرے (۲) (که او بعذرهای نامسموع متمسک گشته بر رفق حکم حضور دست از گجرات بر نداشته بتيولداري برار سر فرود نيارد و در مقام استبداد و سرکشي ايستد) خان مزبور بے اهمال و درنگ با مهاراجه بر سرش شتافته در اخراج او و استخلاص آن ولايت سعي موفور بجا آرد - و اگر مصلحت وقت اقتضا نمايد کومکي مهاراجه بوده بهر مهمے (که رو دهد) قيام ورزد - پس از وصول بقرارگاه معهود و استماع روانه شدن مراد بخش از گجرات بصوبهٔ مالوه قاسم خان با مهاراجه بآهنگ محاربه براه بانس براه راهي گشت - چون سه کروه کهاچرود (۳) رسيد شاهزاده از هژده کروهي راه

---

(۲) نسخهٔ [ج] ايذای - (۳) نسخهٔ [ج] کاچرو در رسيد •

(۲)
بر گردانده در هفت کروهی اوجین به برادر کلان خود محمد اورنگ زیب بهادر (که از دکن عازم حضور گشته) پیوست - مهاراجه ازین آگهي (که اصلا گمان آمدن محمد اورنگ زیب نداشت) بحیرت در شده ناچار صف آرائی بخود قرار داد - قاسم خان با ده هزار سوار بهراولي میدان رزم پیمود - و پس ازان (که کار کشش و کوشش بالا گرفت) جمعی از مشهوران راجپوتیه یکبار جلو انداخته بجنگ و ستیز از توپخانهٔ عالمگیري گذشته بر هراولش تاختند - ازان جانب قول اول بهراول پیوسته با طرح و التمش حمله آور گشت - نبرد عظیم اتفاق افتاد - سرداران معتبر لشکر پادشاهي سر در جیب عدم کشیدند - راجه جسونت ننگ گریز بر خود پسندیده راه وطن پیش گرفت - قاسم خان و سایر سپاه برآوردن نقد حیات ازان مهلکه غنیمت شمرده بکام ناکامي (۳) راه فرار سپردند - و در نخستین جنگ دارا شکوه خان مذکور در فوج جرنغار او انتظام داشت *

و (چون بوارق فتح و فیروزي از پرچم لوای ظفر پیرای عالمگیري لمعان داد - و باغ نور منزل مطرح خیام ظفر ارتسام گشت) قاسم خان بادراک ملازمت مباهات اندوخته از یاوری

---

(۲) نسخهٔ [ج] ببرادر کلان محمد اورنگ زیب - (۳) نسخهٔ [ج] بکام و ناکامي *

طالع مسعود بتیولداری سنبهل و مرادآباد [که محال عمده و زورطلب مفسد خیز است - و قبل ازین باقطاع رستم خان دکنی (که درین جنگ نقد هستی درباخته) تعلق داشت] اختصاص گرفته بدان صوب رخصت یافت - در همان ایام سلیمان شکوه بکوهستان سری نگر در خزیده بود - خان مذکور مامور شد که آئین حزم و هوشیاری مرعی داشته اگر او سرے بیرون کوهسار کشد با فوجداران قریب مستعد گشته اورا بدست آورد - و در سال سیوم بنظم مهمات چکلهٔ متهرا تعین یافت - (۲)
در اثنای ره نوردی مقصد سنه (۱۰۷۱) هزار و هفتاد و یکم هجری یکے از برادرانش (که مجهولے شوریده دماغ بود - و همانا غبار نقاضے ازو در خاطر داشت) بجهالت ذاتی و نشهٔ جنون عارضی او را بزخم جمدهر از هم گذرانید - و آن بدکیش نیز بحکم پادشاهی بیاسا رسید *

قباد خان میر آخور

(۳)
میر آخور نذر محمد خان والی بلخ و بدخشانست - و در اواخر دولت خانی بحراست و حکومت قلعهٔ غوری میپرداخت - (چون سال نوزدهم شاهجهانی شاهزاده مراد بخش بقصد تسخیر بدخشانات و بلخ از کابل رهگرای عزیمت گشته دران ولایت درآمد)

---

(۲) نسخهٔ [ج] یک - (۳) نسخه [ب] در اواخره

قلیچ خان و خلیل‌الله خان را بگشایش قلعهٔ کهمرد (۲) و غوري (که پیوسته بحدود کابل است) تعیین فرمود - مشار الیهما جمعی را پیش از خود بر سر غوري فرستادند - قباد این مردم را فوجی از هزارجات دانسته با سیصد سوار از قلعه برآمده صف آرا گردید - و باندک آویزه خود را بحصار رسانیده بمدافعه پرداخت - چون سرداران بحوالی قلعه پیوستند و زیاده بر پانصد کس همراه قباد نبود - و امید کمک از طرفی نداشت پناه بارک برد - و آخرالامر امان خواسته برآمد - قلیچ خان او را با چهار پسر و سایر اهل و عیال مصحوب ابراهیم حسین ترکمان روانهٔ درگاه پادشاهي نمود - در کابل بسعادت زمین بوس فایز گشت - و بمنصب هزاري پانصد سوار و انعام بیست هزار روپیه ابواب بهبود بر روی روزگار خود گشود - و در سال بیست و یکم از تیول خود بحضور آمده بخدمت قوش بیگي و اضافهٔ پانصدي سرفرازي یافت - و در سال بیست و دوم ارادهٔ شکار سفیدون بر مرآة خاطر پادشاهي پرتو افکند - نخست بشکارگاه کاندوده موسوم بخاص شکار (که از دارالخلافه شش و نیم کروه است و در حوالی آن عمارات دلنشین ساخته شده) تشریف آورده بشکارگاه نیله گاو مسرت اندوخت - و ازانجا براه کنار نهر بهشت (۳) متوجه سفیدون گشته همه جا نشاط کذان شکار افکنان برابر موضع

---

(۲) نسخهٔ [ج] کهمرو و در [بعضی نسخه] کهمرد - (۳) نسخهٔ [ج] بهست *

(٢)
جهجرانه (که سه کروهي سفیدون است) رسیده عنان معاودت منعطف ساخت - قباد خان را بعلاقهٔ خدمت مذکور باضافهٔ پانصدي بر نواختند - و در جنگ رستم خان دکني و قلیج خان (که با قزلباشیه در حوالي قندهار اتفاق افتاد) مصدر تردد نمایان گردید - و بافزوني پانصدي مورد التفات خسروانه گشت - تا آخر سال دهم از دور سیوم سلطنت اعلی حضرت بمنصب دو هزار و پانصدي هزار و پانصد سوار رسیده بود - و در نخستین جنگ دارا شکوه باتفاق طاهر خان و سایر تورانیان بهمراهي خلیل خان در فوج برانغار منتظم بود - و بعد هزیمت (٣) دارا شکوه کامیاب دولت آستان بوس عالمگیري گردید *

و (چون الویهٔ ظفر طراز پادشاهي در تعاقب دارا شکوه بحوالي ملتان پرتو ورود افگند) خان مذکور بهمراهي شیخ میر بتکامشي دارا شکوه رخصت یافت - و پس ازان (که آن بادیه نورد بے دولتي از دریای تهته عبور کرده بصوب گجرات روانه گشت) شیخ میر خان مذکور را (که از حضور (٤) صوبه داري تهته نامزد ار شده بود) آنجا گذاشته خود عنان معاودت برتافت - و منصب خان مزبور چار هزاري سه هزار (٥) سوار قرار یافت - و از مرآة العالم ظاهر میشود در سال

(٢) نسخه [ا] چهجرانه (٣) نسخه [ب - ج] بعد هزیمت - (٤) نسخه [ب] میر خان مذکور را (٥) نسخه [ج] مذکور *

سیوم تغیر شده لشکر خان بجایش تعین گشت - و در عالمگیرنامه آورده که در سال هفتم از حکومت تهته معزول شده غضنفر خان منصوب گرید - ظاهرا دو مرتبه بنظم آن دیار مامور شده باشد - پس از رسیدن حضور تعین یساق دکن گردید *

چون مرزا راجه جی سنگه خود متوجه تسخیر قلاع سیوا بود او را از انتقال احتشام خان با برخی از منصب داران متعین بتهانه داری پونه برگماشت - و او از کارطلبی ابوالقاسم و عبدالله پسران خود را بمالش اشقیای اطراف گسیل می نمود و سالم و غانم معاودت میکردند - و پس از رجوع سیوا و اختیار دولت خواهی پادشاهی راجه ازان مهم وا پرداخته تاخت و تاراج ولایت بیجاپور را وجه همت گردانید - و خان مذکور را با مغلان بقراولی نامزد ساخت - مکرر کارهای نمایان بظهور آورد - در سال نهم حسب الطلب بحضور رسید - و در سال دهم (که محمد امین خان میربخشی بتادیب افغانان یوسف زئي مرخص گشت) خان مذکور نیز در کومکیها انسلاک یافت - و چنین مسموع افتاده که بعتر بحکومت اڑیسه شتافته درانجا ودیعت حیات سپرد *

قطب الدین خان خویشگی

پسر دوم نظر بهادر است - چون در فوجداری جوناگده (۲)

(۲) نسخه [ج] چونا گده - ودر [بعض نسخه] جونه‌گده *

سورتهه (که بمشارکت برادر کلان خود شمس الدین خان داشت) باهم منازعت نمودند اعلی حضرت شمس الدین خان را تعین دکن فرمود - و او را بفوجداري و تیولداری پتن گجرات سرفرازي بخشید - (چون در مبادی سنوح عارضهٔ اعلی حضرت شاهزاده مراد بخش صاحب صوبهٔ گجرات از تنگ ظرفي و بیحوصلگي رایت استقلال برافراخته بر تخت شاهي برآمد) تیولداران و اقطاع داران آن صوبه کام نا کام بربقهٔ اطاعت و بندگیء او سر در آوردند - مشار الیه نیز بملازمت او گرائیده مرافقت او برگزید - و در جنگ جسونت و رزم دارا شکوه بهمرائیء او مصدر تردد گردید - و پس ازان (که آن آشفته دماغ نابخرد بفریب کاریهاے عالمگیري چهارم شوال در منزل متهرا اسیر و دستگیر گردید) روز دوم این واقعه خان مذکور احراز دولت ملازمت پادشاهي نموده خلعت (۲) سرفرازي یافته بفوجداریء سورتهه دستوري یافت - و بهنگامی [که آوارهٔ دشت فرار دارا شکوه سرے به تهته کشید و ازانجا بعزیمت ولایت گجرات [که از وجود لشکر و سردارے (که با او مقاومت و مدافعت تواند نمود) خالي دانسته] قدم در راه چول و بیابان گذاشت - و برهنمائیء برخے از راه کنار دریای

(۲) نسخهٔ (ج) خلعت سرفرازي پوشیده و باضافهٔ ده بست بمنصب سه هزاریء سه هزار سوار دو اسپه سه اسپه سرافرازي یافته •

شور (که طریقے است غیر مسلوک و راهے ست صعب و دشوارگذار) بدان دیار در آمد - و دیگر باره هواے خود سري نموده شورش انگیخت] متصدیان و سایر کمکیان آن ناحیه بدو گرائیدند - خان مذکور بمقتضای پیش بیني و کارآگهي سررشتهٔ بندگي و دولت خواهئ عالمگیري را دران آشوب از کف نگذاشته بدارا شکوه نگروید - پس از جنگ اجمیر (که بار دیگر دارا شکوه بی سپر دشت فرار گردید) مشار الیه باضافهٔ منصب و خطاب خاني مورد عنایت خسرواني گشت *

و [چون رای سنگهه متغلب برادر (۲) ریمل زمیندار ولایت جام (که باج گذار و فرمان پذیر پادشاهي بود - و پس از فوتش زمینداری آن ناحیه از پیشگاه خلافت بپسر او سترسال تفویض یافت) رایت خود سري بر افراخته برادر زاده را مقید ساخت و ولایتش را متصرف شده بجای او نشست و به معاونت یتماجي زمیندار کچهه مستظهر گشته کسان قطب الدین خان را (که جهت تحصیل پیشکش آن ولایت معین شده بودند) از همه جا برخیزانید] خان مذکور با قریب هشت هزار سوار و پیادهٔ بسیار در سال پنجم از (۳) جونا گڈهه روانه گشت - چون بحوالئ شهر جام رسید آن نافرجام نیز چار (۴) کروهي استقبال نموده مورچالے پیش رو بر بست - تا دو ماه

(۲) نسخهٔ [ب] ایمل - (۳) نسخهٔ [ج] چونا گڈه و [در بعضے نسخه] جونه گڈه - (۴) نسخهٔ [ج] ده ماه •

جنگ توپ و تفنگ درمیان بود - تا آنکه روزے خان مزبور
ترتیب افواج داده بر کفار حمله برد - و دست کشش و کوشش
(٢)
برگشاد - رای سنگهه (که در بروی خان مذکور بود) با یک پسر
و عم و اقربا و خواص و عمدها (که همگي سیصد تن بودند) یکجا
سر بگریبان عدم فرو برد - و هر طرف کفار علف تیغ گشته
بقیة السیف راه گریز سپردند - شهر جام باسلام نگر موسوم
گشت - و خان مذکور مشمول عواطف پادشاهانه گردید - و پس
ازان موعی الیه بیساق دکن تعین شد - و بهمراهی میرزا راجه
جے سنگهه بسرداری هفت هزار سوار در تاخت و تاراج ولایت
سیوا فراوان سعي بکار برد - و بعد از فرمان پذیری سیوا
(چون میرزا راجه متوجه ولایت عادل شاهیه گردید) خان
مذکور را بچنداولي برگزید - مکرر در آویز و ستیز با اعادي
دست‌بردهای نمایان نمود - و در سال نهم طلب حضور گشته
بتقبیل سدهٔ خلافت استسعاد یافت - و باضافهٔ پانصدي
تارک افتخار بر افراخت - و در سال دهم بهمراهی محمد امین
خان میر بخشي بمالش افغانان یوسف زئي متعین گشت -
و بعد ازان بار دیگر رخصت یساق دکن یافت - و تا آخر
عمر خویش دران دیار گذرانید *

و (چون کهنه عملهٔ آن ولایت شده بود) با صوبه‌داران آنجا

---

(٢) نسخه [ج] مزبور •

به کج دار و مریز بسر مي برد - خصوص خان جهان بهادر که نهایت ازو کبیدگي داشت و هرکدام شکوا دیگر بحضور مي نوشت - و در سال بیستم سنه (١٠٨٨) هزار و هشتاد و هشتم هجري (که در همان ایام تمشیت مهام صوبه داري دکن از عزل خان جهان بصوابدید دلیر خان تفویض یافته بود - و خان مذکور باتفاق ناظم جدید با بیجاپوریه مشغول زد و خورد بود) که اجل موعود در رسید - برهنموني آن بادیهٔ فنا پیمود - نعش او را بقصبهٔ قصور پنجاب (که وطن اوست) نقل کردند - سردارے بود مدبر دانا - تدبیرش با تزویر آمیخته - خان جهان بهادر ازو حساب برمیداشت *

گویند آخرها ضعف بصارتي طاري شده بود - خان جهان بنابر ناخوشیها بحضور نوشت که قطب الدین خان را پیري دریافته و عمي عارض گشته - خان مذکور از حزم و هوشیاري (که داشت) همان وقت آگاه شده فوراً با فیلبان دخترے تعشق بهم رسانیده بنکاح خود در آورد - و نوعے باعلان آن پرداخت که داخل سوانح شده نوشتهٔ (٢) خان جهان محمول بر عداوت گردید - چهار پسر و دو دختر داشت - پسر کلانش محمد خان رشیدتر بود - بعد از فوت پدر در همان ایام در جنگ مل کهیر (٣)

(٢) نسخهٔ [ج] نوشتهٔ خان محمول بر - (٣) نسخهٔ [ب] بل کهیر - و در [بعض نسخه] مکهیر *

بکار آمد - و دیگر مصطفی خان که ترک منصب نموده درویشي بر گزید - ازین هر دو اولاد مانده - و دوی دیگر نظام الدین و فتح الدین - ازینها اعقاب نماند *

قطب پوره (که از پورهای مشاهیر اورنگ آباد است) بنام اوست - گویند این پوره را کیرت سنگهه پسر راجه جی سنگهه داشت - عمارت و حوض کلانے که دارد ساختهٔ اوست - قطب خان در زمان اقتدار خود بدعوی ارث (که نظر بهادر پدرش در ایام محاصرهٔ دولت آباد درین سر زمین فرود آمده و احداث پوره نموده) مدعي شد (۲) - و خواست که از راجهٔ مذکور انتزاع نماید - بمنازعت کشید - مرافعه بپادشاه رفت - از حضور فرمان انعام آن زمین بنام قطب خان صادر شد - خان مذکور زر عمارت براجه حواله نمود - تا امروز (که هیچ کدام از اولادش رشدے بهم نرسانید) بمحصول پوره معیشت دارند - مگر نواسهایش بتلاش معاش کوشیده فی الجمله نامے بر آورده اند - ازانها دوست محمد نام نواسهٔ او (که مرد راست (۳) و فقیر مشرب و فقیر دوست بود) - مدتها تانکلی برار در جاگیر داشت - چنانچه آن پرگنه بنام او زبانزد خلق است - پس ازو پسرش خطاب پدر یافته آن پرگنه را داشت - از صاحب همتان روزگار بود - سالے چند پیش ازین در گذشت *

---

(۲) نسخهٔ [ج] شده - (۳) نسخهٔ [ج] مرد راست و درست *

دریذولا برادر زاده اش خویشگي خان نام آن محال را بطریق ارث یافته - و اکثرے قطب پوره هم با عمارت قدیم ارثاً و ابتیاعاً در تصرف اوست - نظر بر احوال ورثه مي بایست که این پوره از درجهٔ اشتهار ساقط مي شد - اما بسبب اینکه مرحومي مغفوري متهور خان بهادر خویشگي (که از امرای عمدهٔ ذیشان و بحسن اخلاق و خوبیها شهره و یکتای روزگار بود) چون بهمراهی امیر الامرا حسین علي خان وارد دکن گردید باعتبار هم قومي و رشتهٔ دور و درازي بطریق خوشباش دریذجا فرود آمد - و قریب سي سال گذرانید - ازین جهت هر روز بر آبادیش افزوده انجام او حسن آغاز گرفت - رحلت متهور خان مرحوم غرهٔ ربیع الآخر سنه (۱۱۵۶) هزار و صد و پنجاه و شش واقع شد (۲) - و در همین قطب پوره قریب خانهٔ خود مدفون گردید - (چون نام اصلی او رحمت خان است) میر (۳) غلام علی آزاد بلگرامي باستدعای راقم تاریخ انتقال او بمناسبت نام چنین در سلک نظم کشید *

* قطعه *

وعده آمد متهور خان را * گشت بستان (۴) بقا منزل او
گفت تاریخ وفاتش هاتف * رحمت ایزد حق شامل او

(۲) نسخهٔ [ج] واقع شده در همین - (۳) نسخهٔ [ا] میر غلام آزاد - (۴) نسخه [ج] سرا *

قوام الدين خان اصفهاني

برادر خليفه سلطان مشهور وزير اعظم ايران - اين سلسله مازندراني الاصل است از نژاد مير قوام الدين مشهور به مير بزرگ از سادات مرعشيه (كه در (٧٦٠) هفتصد و شصت بحكومت مازندران و طبرستان رسيده -) پس از تصاريف ايام يكي از احفاد مير مذكور امير نظام‌الدين نامي از حوادث دوران بصفاهان آمده در محلهٔ گلبار (٣) سكونت اختيار كرد - و بتدريج صاحب ملك و رقبه گرديد - و پس ازان [چون نوبت بخليفه سيد علي (كه از نبائر امير مذكور است) رسيد] (و او را خليفه سلطان مي‌گفتند) ازين جهت بين‌الجمهور اين طبقه بسادات خليفه مشهور گشت - و برخے برانند كه شاه طهماسپ صفوي او را بخطاب خليفه سلطاني مخاطب ساخته صاحب طبل و علم گردانيد - بعد ازو خلف ارشدش مير شجاع الدين محمد نبيرهٔ خليفه اسدالله است - از مشاهير سادات صفاهان صاحب اين رباعي مشهور *

* رباعي *

* شمعے كه بسوختن جان غم پروردم *

* تا گفت كه پروانهٔ خويشتن كردم *

---

(٢) نسخهٔ [ج] ازنژاد قوام الدين - (٣) نسخهٔ [ج] گلفار - و نسخهٔ [ب] كليار •

* مي ميرم اگر نميروم نزديكش *
* مي سوزم اگر بگرد او ميگردم *

مير شجاع الدين محمد بفضل و دانش و عظم قدر اشتهار يافته - و بسبب املاكے (كه اَبًا عَنْ جَدٍّ باو رسيده بود) بزرگانه روزگار مي‌گذرانيد - پسرش مير رفيع‌الدين محمد (كه از علوم معقول و منقول (۲) بهرهٔ داشت) منظور نظر شاه عباس ماضي گرديد - و در (۱۰۲٦) هزار و بيست و شش هجري سال سي و يكم جلوس شاهي از انتقال قاضي (۳) سلطان موسوی تربتي (كه از تغير قاضي خان سيفي حسيني هشت روز صدر ايران شده به بيماري در گذشت) بمنصب صدارت فائز شد - و او دران امر كمال ديانت ورزيد - و در سنه (۱۰۳۴) هزار و سي و چهار بجوار رحمت پيوست - خلف ارجمندش خليفه سلطان نعش او را بكربلای معلی نقل نموده در روضهٔ مقدسهٔ سيد الشهدا خامس آل عبا عليهم السلام مدفون گردانيد - (و چون خليفه سلطان بشرف مصاهرت شاه عباس ماضي و وزارت قلمرو ايران دركان دستگاه بزرگي فراتر برچيد) برادرش مير قوام‌الدين بمنصب صدارت ايران (كه عمده ترين خدمات آن ديارست) چهرهٔ افتخار بر افروخت - و پس از فوت برادر و انقلاب سلطنت و بے استقلالی پادشاه

---

(۲) نسخهٔ [ج] از علوم معقول بهره داشت - (۳) نسخهٔ [ج] حسني -

وقت دل از مسکن و ماوا برکنده روانهٔ هندوستان گردید - و در سر آغاز سال هفدهم عالمگیري جبههٔ اماني (۲) بر آستان خلافت سوده باشراقات الطاف سلطاني نوراني ساخت - و بمرحمت خلعت خاصه و جمدهر مرصع با پهولکتاره و علاقهٔ مروارید و شمشیر با ساز طلا و سپر با گل مرصع و عطای کلگی یشم و ده هزار روپیهٔ نقد و بمنصب سه هزاری هزار و پانصد سوار و خطاب خاني سرمایه اندوز مباهات گشت - و سابق هم ازین سلسله بنام خویشی خلیفه سلطان دریں دولت خداداد روی ارادت آورده بقدر رتبه کامیاب گشته اند - مثل میر جعفر همشیره زادهٔ او در سال بیست و هشتم شاه جهاني (که هنوز خلیفه سلطان در قید حیات بود - و در همان سال درگذشت) وارد بقدر سورت گردید - و بانعام شش هزار روپیه نقد از خزانهٔ آنجا سرافراز گشت - و پس از تلثیم سدهٔ پادشاهي بمنصب هزار و پانصدی پانصد سوار و عطای ده هزار روپیه نقد برنواخته شد - و در سال سي و یکم اضافهٔ پانصدی پانصد سوار و فوجداري و تیولداری حسین پور مضاف صوبهٔ بهار یافت - و در سال سیوم عالمگیري میر عمادالدین خویش مشار الیه سعادت ملازمت دریافت - و بتدریج بخطاب رحمت خان و دیوانی بیوتات

(۲) نسخهٔ [ج] آمال *

فرق مباهات برافراخت - و در سال ششم سید صدر جهان از خویشان موسی البه بعزم بندگي آمد - و بمنصب درخور سرافراز شد *

اکنون خامه به تتمیم بیان قوام الدین خان مي پردازد خان مذکور در همان ایام اضافهٔ پانصدي یافته (۲) در سال نوزدهم بعد مراجعت پادشاهي از حسن ابدال (۳) بدارالسلطنة لاهور بنظم کشمیر دستوري یافت - و در سال بیست و یکم ازانجا تغیر شده بحضور رسید - و بصاحب صوبگی لاهور اختصاص گرفت - و پس ازان فوجداری جمو نیز ضمیمه گردید - اتفاقاً دران ایام قضای بلاد و قصبات را (که بنابر صرف همت پادشاهي باجرای احکام شرعیه پاس این مردم باقصي الغایة مرعي مي شد) کار بجائی رسیده بود که با حکام و صوبه داران دم مساوات میزدند - خصوص سید علي اکبر آله آبادي قاضی لاهور که بنابر دیانت و حدت و صلابت (که در طبع او مخمر بود) سر نیاز بکسی فرو نمي آورد - قوام الدین خان (که با فضل و کمال و بزرگی حسب و نسب دماغ عمدگی ولایت در سر داشت - اندازهٔ رعونت او که تواند گرفت) بمجرد وصول لاهور احوال قاضي دریافت - و در اول وهله (۴) صحبت برهم زد - و رفته رفته

(۲) نسخهٔ [ج] یافت - (۳) در [بعضی نسخه] بابا حسن ابدال -
(۴) نسخهٔ [ج] اوایل *

بناخوشیها کشید - قضا را سید فاضل نام همشیره زادهٔ قاضي (که مرد دست‌دراز و بدزبان بود) و کوتوال از دست و زبان او بجان آمده در پی جان او افتاد - و کار بجائی رسید که ناظم کوتوال را (که نظام الدین نام عرف میرزا بیگ بود) با جمعی فرستاد که قاضي را گرفته بیارند - قاضي باستحکام در و دیوار خانهٔ خود پرداخته صدای زد و خورد بلند ساخت - دران دار و گیر قاضي و همشیره زاده اش بخفت و رسوائي جان سپردند - و پسر او زخمي شد - ازان (که مردم لاهور در امثال این مقدمات باظهار دینداري و حمیت اسلام بهانه طلب اند) اهل سوق و ارباب حرف (که حرفی چند خوانده خود را علما نامند - و از جهلا کمتر اند) هنگامه آرا شده باهم یکتائی ورزیده بلوای عام نمودند - ناظم و کوتوال در خانها بسته مستعد جنگ نشستند - و مدتی این هنگامه در شهر برپا بود - مردم نمي توانستند در راستهٔ بازار تردد نمود - تا آنکه از حضور هر دو از منصب و خدمت برطرف گشته صوبه داري بنام پادشاهزاده محمد اعظم شاه قرار یافت - و نیابت بلطف الله خان مقرر شد - و تا رسیدن خان مذکور ببرادرش حفظ الله خان (که فوجدار چنوت پنجاب بود) حکم رسید که خود را بر جناح استعجال بلاهور رسانیده کوتوال را حوالهٔ ورثهٔ قاضي نماید - و صوبه‌دار را روانهٔ حضور

سازد - مشار اليه کاربند حکم گرديد - نظام‌الدين در لاهور بياسا رسيد - و بسبب هجوم و انبوه اهل عناد بسلامت آمدن قوام‌الدين خان متعذر مينمود - ناچار باخفا در پالکی پرده دار نشانده تا سر دريا (که پايان شهر است) آورده ازان جا کشتي‌سواره روانه نمودند - در سال بيست و سيوم در اجمير بحضور رسيد - پسر قاضي با جم غفير نيز حاضر شده مدعی خون پدر گرديد - پادشاه فرمود که بشرع رجوع نمايد - خان مذکور در محکمهٔ شرعيه خفتها کشيد - (چون قاضي شيخ الاسلام از نيک نفسي حکم باثبات خون نمي نمود) مدتی اين مقدمه در کشاکش بود - خان مذکور از غم و غصه گرفتار امراض جسماني و روحاني گرديد - مدعيان نمي گذاشتند و جد داشتند که وکيل او براى جواب در محکمه بيايد - بلکه خودش هم پالکي سواره بيايد - و چون ازين قسم رسوائي زياده بحالش عائد شد بشفاعت و ضعيف نالی اعزهٔ دربار پسر سيد علي اکبر بر پيرانه سرش بخشوده از سر قصاص طلبي در گذشت - خان مشار اليه هم در همان نزديکي رحمے بحال تباه خود نموده جهان فاني را وا گذاشت - دو پسر داشت - يکے صدرالدين (که همراه پدر از ولايت آمده بود) احوال او جدا بقلم آمده - ديگرے محمد شجاع (که در سال نوزدهم از ايران (۲) رسيده بمنصب هزاري سرافرازي

(۲) نسخهٔ [ب] همراه پدر رسيده *

یافت - و چون برادرش از شجاعت خانی به صف شکن خانی (۲)
مورد عنایت پادشاه زمان گشت او بدان خطاب سر عزت
بر افراخت - و بهمراهی برادر در محاصرهٔ گولکنده زخمی
بر داشته بنوازش پادشاهی بهی یافت *

قلعه دار خان مرحوم

نامش میرزا علی عرب خلف ارجمند عرب خان مغفور
است - در ادب کدهٔ تربیت والد بزرگوار خویش نشو و نما
یافته نخل فطرتش بسجیات حمیده و شیم پسندیده بالید
و نهال رشادت او در چارچمن روزگار ریشهٔ ترقی دوانید - از
پیشگاه اعلی حضرت صاحب قران ثانی بمنصب پانصدی دو صد
و پنجاه سوار چهرهٔ ناموری بر افروخت - و در سال بیست
و چهارم باجازت والد خود از دکن بدارالخلافة شتافته بتلثیم
ساحت خلافت فرق طالع بر افراخت - و در خور رتبه مشمول
اعطاف خسروانی گشت - و مصحوب او خلعت و نقاره بپدرش
از روی عنایت ارسال یافت - و پس از سانحهٔ ناگزیر عرب خان
منزوی در سال بیست و نهم حسب الالتماس پادشاهزادهٔ
فتح نصیب محمد اورنگ زیب صاحب صوبهٔ دکن بتهانه‌داری
تربنگ و هریس (که هر دو قلعهٔ ایست متصل هم واقع - و
از معظم حصون و قلاع سنگمنیر است) امتیاز گرفت - و پس (۳)

(۲) نسخهٔ [ج] صف شکن خان - (۳) نسخهٔ [ب - ج] سنگمیز *

از نخستین جلوس عالمگیري طریق عقیدت بپای اخلاص پیموده خود را برکاب نصرت انتساب شاهنشاهي رسانید - و در جنگ شجاع در مورچال اجمیر کمر جانفشاني بر میان همت بسته در سلک بهادران جلادت منش طرح دست چپ منتظم گردید - پس ازان (چون مشار الیه باوضاع ملکي دکن شناسا و برسم و رویهٔ آنجا آشنا بود) کومکي آن دیار گشته تا انجام حیات مستعار دران مملکت گذرانید - و بافزایش منصب و خطاب قلعدارخاني (۲) مرتقي مدارج اعتبار گشت - و چندے بحراست و فوجداري اورنگ آباد پرداخت - پستر قلعه داري فتح آباد دهارور بوی تفویض یافت - و در سال بیست و پنجم ایامے (که رایات ظفر آیات عالمگیري از دار الخیر اجمیر بدار السرور برهانپور پرتو نزول افکند - و سه چهار ماهے تا آخر صفر سنه (۱۰۹۳) هزار و نود و سیوم (۳) هجري باقامت اپادشاهي رونق آگین بود) خان مزبور در دهارور بجوار رحمت ایزدي پیوست - و بقرب مرقد والد خویش آسود (۴) *

والدهٔ ماجده اش سیدهٔ ایمنت صبیهٔ میر سید شریف ولد میر سید ابراهیم ساکن یزد - (چون آن عفیفه داعي حق

---

(۲) نسخهٔ [ج] قلعهدارخان - (۳) نسخهٔ [ب] نود و سه هجري - (۴) نسخهٔ [ب - ج] آسوده *

را لبیک اجابت گفت) عرب خان مرحوم دختر میرزا جمشید بیگ یزدی قزلباش را بعقد ازدواج خویش در آورد - [این میرزا جمشید بیگ داماد میر معصوم بدسکالي ست - مادرش یکی از بنات شاهزادگان صفویه است - و پدرش میر معین پسر میر ملا ست (که در زمان شاه طهماسپ صفوي وزارت استرآباد داشت) و والد او خلیفه میر (که از جناب شاه اسمعیل ماضي بخلیفه مخاطب شده) فرزند بلا واسطهٔ ملا معین مشهور واعظ خراسان صاحب معارج النبوة است -] صبیهٔ دوم میرزا جمشید بیگ مرحوم را به پسر خویش قلعدار خان مرحوم عقد بیوگاني بست - آن عفت سرشت چهار دختر ستوده سیر (که یکی ازان عفائف گرامي نژاد جدهٔ حقیقی راقم این سطور است غفرالله لها (۲)) و یک پسر میرزا داراب آورد - مشار الیه بمیامن ادب آموزی پدر والا گهر بفنون قابلیت و مردانگي سرآمد همسران گردید - و در نوبت خویش بمنصب مناسب امتیاز یافته سرگرم تقدیم خدمات پادشاهي بود - چندے بخشیگری فوج شاهزاده محمد اعظم شاه و بعد ازان بخشیگری کرناتک و بخشیگری فوج ذوالفقار خان نصرت جنگ پرداخت - و بقلعداری دهارور و کالنه و قندهار مرةً بعد اولی نامور شد - و نخست بخطاب

---

(۲) نسخهٔ [ج] لهما •

عرب خان و ثانیاً بنور محمد خان مخاطب گردید - و در هنگام قلعه‌داری قندهار موسوي خان میرزا معز (که دران وقت دیوان دکن بود) خطی متضمن فرمایشی نوشته از سهل انگاري یا مراتب نشناسي بالقاب دفتري معنون ساخت - خان مذکور از غیرت و حمیت عرب (که نور پیشانئ اصالتش بود) همان القاب را در جواب نوشت - موسوي خان آنرا دستاویز جنون خان موهی الیه ساخته بپادشاه عرض نمود - و پای عزل بمیان آمد - خان مسطور بحضور رفته خوست با موسوي خان سرسواري خانه جنگي نماید - او مردم عمده را واسطه ساخت - و در پیشگاه خلافت هم اصل کیفیت پیرایهٔ انکشاف یافت - بتازگي مشمول عنایت خسرواني گردید *

بعد واقعهٔ حضرت خلد مکان در اورنگ آباد طرح سکونت ریخته روزگاري مهنا داشت که ناگاه فلک شیشه باز بر شیشه خانهٔ جمعیتش سنگ تفرقه انداخت - دران وقت نواب آصف جاه باتفاق محمد امین خان بهادر از همراهئ محمد اعظم شاه تقاعد جسته سوی بدان بلده کشیده فرورکش نمودند - و باقتضای ایام هرج و مرج بهرکه گمان زرداري بهم رسید بشکنجهٔ مواخذه درآوردند - خان مذکور را (که بتمول و اندوختهای پدر وجد شهرت داشت) از خانه آورده

مبلغی مصادره نمودند - ازان روز خان مذکور ترک روزگار نموده بگوشهٔ انزوا درساخت - و ازین بی اندامی (که عبرت سرشتانرا کشنده تر از مرگ است) سودائی بر دماغش ریخته جوهر خود را تیره گردانید - اما جنون غریبی بهم رسانیده بود که یک روز بخواب و خاموشي مي‌گذشت و نمي گذاشت که کسے بحضور او بیاید - و روز دوم با مردم مي‌جوشید و سرگرم انواع صحبت مي‌شد - مدتے ممتد بدین حالت بسر برد - تا باجل موعود در گذشت - پسرش میرزا رضا علي بشعر و انشا کمال مماس دارد *

عبرت

هر دورے از ادوار فلکي مقتضي توفیر و ترویج شیئے ست و موجب کمي و فقدان شئ دیگر - گویا ایام سابقه زمان دولت و ثروت بود - آنچه از وفور مکنت و قدرت و کثرت ساز و سامان عرب خان مرحوم و قلعه دار خان مغفور با منصبهاي معلوم بگوش خورده باستعداد پنجهزاري و هفت هزاري آوان خویش مي‌سنجیم (۲) عقل از قبول آن مي ایستد - و افسانه مي شمارد *

موسوي خان میر هاشم جرأت تخلص قلعه دار خانے است - موسوي خان از ده سال در رکاب نواب آصف جاه

---

(۲) نسخهٔ [ج] مي‌سنجم ٭

است - عنوان ظاهرش میر منشیگري و رتبهٔ قرب که مافوق ندارد - و آن امیر کبیر درحق مشار الیه در ابتداي تفویض وزارت بخسرو زمان عرض کرد که سرآمد نعماي الهي (که شامل حال شده) رفاقت این مرد است که سید و فاضل و حکیم و منشي و شاعر و مصاحب و مشیر رازدار است - اگرچه هنوز سپاهگري بامتحان نیامده - اما جرأت از نامش پیدا - الحاصل اصل نشو و نماى او از قلعه دار خان است - جدش سید علي گیلاني مدتها در نوکرئ آن خان مغفرت نشان گذرانید - حقا که خان مزبور مجموعهٔ کمالات است - باین جامعیت درین وقت بدیار دکن نظیر خویش ندارد - این شعر دلچسپ ازوست

* بیت *

* لذت همه در مناسبتها ست *

* از شیـــر دل شکر گشایـــد *

اما از اخلاق بهره ندارد - خداش روزي کند *

قلیج خان خواجه عابد

پور عالم شیخ که از اعظم افاضل و اکابر سمرقند بود (۲) الهداد بن عبدالرحمن شیخ عزیزان است - که در معمورهٔ مذکور بر وسادهٔ ارشاد تکیه زده بتربیت اهل ارادت مي پرداخت - (۳) گویند نسبش بشیخ شهاب الدین سهروردي رحمة الله علیه

(۲) نسخهٔ [ب] عبدالرحیم - (۳) نسخهٔ [ا] رحمه الله *

میرسد - خان مذکور در سمرقند تحصیل علوم نموده به بخارا شتافت - و ابتدا منصب قضائی آنجا و پستر شیخ الاسلامي یافت سال بیست و نهم جلوس فردوس آشیاني عزیمت زیارت حرمین شرفین نموده بکابل و ازانجا بهندوستان وارد شده نعمت ملازمت پادشاهي اندوخت - و بعنایت خلعت و شش هزار روپیه نقد نوازش پذیرفته مرخص گشت - و پس از طواف ازانجا برگردید (۲) *

در ایامی (که خلدمکان بعیادت پدر والا منزلت از دکن عازم هندوستان شد) بمنصب سه هزاري پانصد سوار و خطاب خاني چهرهٔ عزت بر افروخت - و پس از جنگ مهاراجه جسونت سنگهه از اصل و اضافه بمنصب چهار هزاري هفت صد سوار سر مباهات بر افراخت - سال چهارم بتفویض خدمت صدارت کل کام دل برگرفت - سال هفتم از اصل و اضافه بمنصب چهار هزاري هزار و پانصد سوار تکیه بر چار بالش امارت زد - سال دهم از خدمت مذکور معزول شده بصوبه داري اجمیر و عطای خلعت و فیل رایت سربلندي بر افراشت - و سال چهاردهم بتقرر نظم صوبهٔ ملتان سرمایهٔ کامیابي اندوخت - سال هژدهم ازانجا تغیر شده بحضور آمد - و میرحاج قافلهٔ مکهٔ معظمه مقرر شده

(۲) نسخهٔ [ب] برگردیده *

بدان صوب شتافت - و سال بیست و سیوم غائبانه بخطاب
قلیچ خان ناموری پذیرفت . پیشتر بحضور رسیده سال بیست
و چهارم همراه شاه عالم بهادر بتعاقب سلطان محمد اکبر
(که آثار بغي بظهور آورده فرار گردیده بود) کمر همت
بست - (چون بے رخصت پادشاهزاده برخاسته بحضور آمد)
چندے مورد عتاب بود - پس از صفح جریمه در همان سال
بخدمت صدارت کل از انتقال رضوي خان بار دوم اوج پیما
گردید - سال بیست و پنجم بیساق دکن مامور شده وقت
رخصت بعطای نقاره بلند آوازه گشت - پیشتر (که ورود
موکب پادشاهي در الکهٔ دکن صورت بست) او سال بیست
و نهم بصوبه داری ظفرآباد بیدر مامور گردید *

و در ایامے (که خلد مکان از شولاپور باراده تسخیر
بیجاپور عنان عزیمت بدان صوب تافت) نامبرده بحضور
رسیده نعمت بار اندوخت - و پس از وصول بنواحي بیجاپور
بعنایت ترکش و کمان افتخار یافته تعین مورچال گشت
و قلعهٔ مذکور بصلح مفتوح شد - سال سي ام مطابق سنه
(۱۰۹۷) هزار و نود و هفت هجري [که خلد مکان
جانب حیدرآباد لوای توجه برافراشته بعد رسیدن متصل
قلعهٔ گولکنده بمردم حکم شد توابع محصورین را (که بیرون
دیوار قلعه فرود آمده اند) بردارند] خان مذکور از غایت

کارطلبي دران دار و گیر یورش نموده قریب قلعه رسید - درین ضمن گولهٔ زنبورک قضا بر شانه اش خورده دست را جدا ساخت - او ازانجا اسپ سواره باستقلال تمام بدائرهٔ خود آمد - جملة الملک اسد خان (که نظر بدلجوئي بعیادت مامور شده) رفت دران وقت جراحان از شانهٔ او ریزهای استخوان مي‌چیدند - و او باستقامت زانو زده بے چین جبین با حاضران سرگرم سخن بود - و از دست دوم قهوه مي‌خورد و مي گفت که بخیه دوز خوبے بدست آمده - هرچند در معالجه سعي بکار رفت اما بسرپنجهٔ اجل دست از کارگاه دنیا بر داشت - پسر کلانش غازي‌الدین خان بهادر فیروز جنگ است (که احوالش و ترجمهٔ دو برادرش معزالدوله حمید خان بهادر و نصیرالدوله عبدالرحیم خان بهادر جدا جدا سمت ترقیم پذیرفته) - و یکے از پسرانش مجاهد خان خواجه محمد عارف است (که با فیروز جنگ مذکور مي‌بود) بمنصب مناسب مرتقي گشته - و یکے محامد خان است که چندان ترقي نکرده - هر دو زود در گذشتند *

قاسم خان کرماني

مرد ولایت زا بود - بطالع یاري و بختوري در سلک بندهای خلد مکاني (۲) منتظم گشت - و (چون خالي از جلادت

---

(۲) نسخهٔ [ب] خلدمکان •

و کارطلبي نبود) پای پیش آمد در عرصهٔ روزگار گذاشت - و بتفویض خدمات حضور پادشاهي مورد التفات شد - و در سال سي ام بعد فتح بیجاپور از تغیر کامگار خان بمیرتوزکي اول سر عزت بر افراخت - و در همین سال بجانب بیسواپتن بمالش مفسدان خیره سر تعین یافت - و پس ازان بفوجداري سرا (که الکهٔ ایست وسیع و کرناتک بیجاپوري عبارت ازانست) لوای حکومت افراشت - و دران ناحیه بجدکاري و تلاش مذدي (که ناشي از حسن جرأت و جسارت بود) رعب افزای سرکشان و سرتابان گردیده - حتی که بومي چیتل درک و راے درک (که هریکے از دیگرے در سرشخي و تبه رائي یکسر و گردن مي افزود) از دست قاسم خان خس بدندان بودند - و خان مذکور از کار پژوهي دمے نمي آسود - و چوبک زنان دائر و سائر مي بود - در سال (۲) سي و نهم سنه (۱۱۰۷) هزار و یکصد و هفت هجري بتقریبے (۳) قریب بادوني رسیده بود که حکم پادشاهي عز صدور یافت که باتفاق خانه زاد خان وغیره امرای حضور (که دران نواحي رسیدند) بگوشمال سنتای شقي (که بگشت و واگشت آن بوم سرشت ملک پادشاهي پی سپر نهب و تاراج گشته - و هرکه از افواج پادشاهي بمقابلش شتافت دستخوش غارت

(۲) نسخهٔ [ا] هفتم - (۳) نسخهٔ [ب] قریب ادوني *

گردید) پردازد - خان مذکور در (۲) شش کروهي از راهے (که معبر غنیم بود) بفوج حضور پیوست - خواست که امرا را ضیافت خاطر خواه کند - (چون اسباب نما نما از خیم کرناتکي به استعمال در نیامده - و ظروف طلا و نقره و چیزی هر نوع در ادوني گذاشته بود) ازانجا بر آورده روز دوم پیش خانهٔ خود را بفاصلهٔ سه کروه فرستاد - غنیم ازان آگهي یافته جمعیت خود را بر سه توپ قسمت کرده جوقے را بر پیش خانه فرستاد - و گروهے را بمقابلهٔ لشکر و جمعے علحده مرتب داشت - آن جماعه بیخبر بر پیشخانه ریخته بسیارے را کشتند و خستند - و آنچه بود بردند - ناگاه این خبر بقاسم خان رسید - خانه زاد خان را از خواب بیدار نکرده بمقابله تاخت - یک کروه نرفته بود که فوج غنیم نمودار گردید - خانه زاد خان (که از خواب بیدار مي‌گردد و این خبر مي شنود) بهیر و بنگاه و احمال و اثقال همانجا گذاشته جلد مي‌شتابد - محاربهٔ عظیم در پیوست - و دستبردهای مردانه در میان آمد - پای ثبات طرفین از جا نمیرفت - در عین گرمیِ قتال خبر رسید که جوقے (که غنیم علحده داشته بود) بر بنگاه ریخته همه بتاراج داد - بهمتها لغزشے راه یافت - جنگ کنان بیک کروهي (که قلعچهٔ دندیري (۳) بود) خود را رسانیدند - و بر سر تالابے

---

(۲) نسخهٔ [ج] بر (۳) نسخهٔ [ج] وندیري •

(که درانجا بود) فرود آمدند - غنیم گرد ایشان را در گرفت - تا سه روز نمودار مي شد و جنگ نمي‌کرد - و اینجا جز بآب تالاب خوردن کسے نام خوردن نمي شنید - روز چهارم کاله پیاده چون مور و ملخ هجوم آورد - تفنگ چون تگرگ بارش داشت - مصالح توپخانهٔ این طرف بتاراج رفت - ناچار ساعتے چند تگتگ پا نموده (چون از چار طرف راه بیرون شدن بر خود بسته دیدند) باوجود ممانعت مردم قلعچه بزور داخل آن شدند - غنیم از اطراف محاصره کرده نشست - روز اول نان جوار و باجره از ذخیرهٔ آن قلعچه بمحصوران رسید - و کاه چهپر نو و کهنه بدواب - و روز دوم ازین چیزها نام و نشان نیافتند - (چون خان مذکور تریاکی مفرط بود و زندگیش بدان متعلق) فقدان تریاک موجب هلاک او گردید - روز سیوم جان بسپرد و از دست غنیم جانے بدر برد - و برخے برآنند که خود را مسموم ساخت *

قطب الدین خان خویشگي

عرف بازید (۲) - پدرش سلطان احمد خلف زئي نواسهٔ نظر بهادر مشهور و خویش جانباز خان خویشگي ست - در نوکري پادشاهزاده محمد اعظم شاه شهرتے و اعتبارے داشت - بتقریبے دست از روزگار برداشته رخت اقامت بوطن مالوف کشید -

---

(۲) در [بعضی نسخهٔ] بایزید *

و آخرها طالب حضور شده نطاق همت بامتثال امر لازم الانقیاد پادشاهي بر بست - در عرض راه سپاه جنون بر جمعیت‌آباد مزاجش تاخت - و دران میان متاع زندگی او بدست‌برد اجل بغارت رفت - چهار پسر داشت - حسین خان که احوالش بشرح و بسط تحریر یافت - و بازید خان و پیر خان و علي خان - سیومین ترقي نکرد - و دومین در عهد بهادر شاه منصبی عمده یافته زود درگذشت - پسرش نور خان بشمس خان مخاطب گشته بفوجداری دوآبهٔ بهته (۲) جالندهر مامور شد *

دران هنگام (که گروه ضلالت پژوه سکهان از لاهور تا قریب دهلي معمورها بباد نهب و نالان داده رطب و یابس را بآتش بیداد سوختند - و مثل وزیر خان فوجدار صاحب جمعیت سرهند را از پا درآورده قصبه را متصرف گشتند) چون نوبت بمشار الیه رسید خان مزبور باپنجهزار سوار و انبوهی از شرفا و اصناف محترفهٔ اهل اسلام (که بنیت جهاد و غزا و آرزوی شهادت فراهم آمده در جنگ کفار بر یکدیگر سبقت مي جستند) استقبال نمود - و نزدیک راهون (که هفت کروهی سلطان پور است) معرکهٔ کارزار بیاراست - و پس از شلکهای متوالیه و سنگ باران فلاخن اندازان کفار بهیئت مجموعي بر قلب آنها تاخته بسیارے را علف تیغ گردانیدند -

---

(۲) نسخهٔ [ب] پټته *

اشقیا مرهوب و مرعوب بحصار راهون در آمده و بتحصن چند روزه دست و پای لاینفع زده آوارهٔ دشت فرار گشتند - و پیشتر بفرط جلادت و جسارت بل بعون اقبال خدا داد در بیست و دو جنگ لوای فیروزي بر افراخت - و دران وقت (که محمد امین خان چین بهادر بطریق منقلا از حضور تعین گردیده) چون بسرهند رسید خان مذکور از نخوت و خود داري اعتنا بشان او ناکرده بخود سري مراسم تنبیه اشقیا و تسخیر قلعهٔ سرهند بکار مي‌برد - بهادر مزبور بحضور نوشت که شمس خان با نقش جمعیتے که دارد (۲) سرش بداعیه های دور از کار آگنده شده ایمن نتوان بود - کار پردازان سلطنت حق شناسي بر طاق نسیان گذاشته او را (که درخور ترده چشم روی التفات داشت) بپاے عزل در آوردند *

اما بازید خان مرد دنیا تلاش زمانه ساز بود - در قلیل منصبي هم فوجداري را براه مي‌کرد - زمانے (که بهادر شاه متوجه جنگ محمد اعظم شاه شد) بملازمت استسعاد یافته رفاقت بر گزید - بعد از فتح بمنصب عمده و خطاب قطب الدین خان اختصاص گرفت - و پس ازان بشاهزاده عظیم الشان توسل پیدا کرده کامروای فوجداري جمو گردید *

[چون گرو (که مقتدا و سرغنهٔ سکهان بوده) از لوهگده

(۲) نسخهٔ [ب] باین نقش *

بکوه برفي در آمده از ترس فوج پادشاهي نتوانست اقامت
ورزيد] گريوه و مغاک بسيار پيموده سر از نواحئ راي پور
و بهرام پور بر آورد - قطب الدين خان شانزده کروهئ
رايپور غربي مائل بشمال بوده - و از نوادر اتفاقات برادر زاده‌اش
شمس خان از دوآبه تغير شده بجهت رخصت بخدمت
عم خويش رسيده - ازين آگهي شهداد خان بزنهٔ شمس خان
را با هزار و پانصد سوار بسرعت هرچه تمامتر بمحافظت رايپور
گسيل نمود - و خود باتفاق شمس خان با نهصد سوار بر آمده
نيمهٔ راه قطع کرده بشکار اشتغال داشت که خبر قرب آن
سرگروه شقاوت کيشان رسيد - صواب ديد خان مذکور آنکه
برايپور شتافته با تمام فوج بر سرش بتازد - شمس خان (که
آنها را بسرچنگ مستوفي بکرات مالش بسزا داده بود)
حسابے بر نگرفته بدان سو عطف عنان نمود - و مفيده
بتوپخانه نشده جلوريز تاخت - همين که دوچار شد و نام
او بگوش آنها رسيد غير از جان بدر بردن سود خود
نه پنداشته (۲) رو بفرار گذاشتند - شمس خان بدنبال افتاد -
هرچند قطب الدين خان گفت که اين فتح غيبي را مغتنم
دانسته جمعيتے (۳) فراهم بايد آورد و باستيصال پرداخت - او از
مستئ جواني و غرور تهور عنان باز نکشيد - آن بدطينتان بکمئ

(۲) نسخهٔ [ا] نه پنداشتند - (۳) نسخهٔ [ب] جمعے •

مردم پی برده برگشتند - و بکوته یراق پیوستند - زد و خورد سخت و کارزارے قوي بمیان آمد - و آخرکار کار بجائے رسید که دست از کارها باز ماند - و از طرفین شمشیر از دست انداخته باهم بتلاش درافتادند - و یکدیگر را بدندان میگرفتند تا آنکه شمس خان بشهادت رسید - و قطب الدین خان بزخمهای گران از هوش رفت - افغانے چند با فیلان هردو سردار مانده بودند - کفار هر دو فیل را گاهے کشیده مي‌بردند و باز افغانان حمله کرده از دست آنها برمي‌آوردند - درین اثنا شهداد خان (که از رایپور برسم استقبال در آمده بود و این هنگامه شنیده) سبک عنان گشت - و بسر وقت بقیة السیف در رسید - آن تباه سگالان خیال کردند که شمس خان الحال آمده - چون بنات النعش منتشر گشتند - و سر خود گرفته بدر زدند - شهداد خان صلاح وقت در معاودت دانسته برایپور برگشت - بعد از سه روز قطب‌الدین خان هم در گذشت - نعش هردو را بوطن برده مدفون ساختند - این شهداد خان درین عهد ترقی عظیم کرده - احوال او بتحریر در آمده - قطب الدین خان پسر نداشت *

قطب الملک سید عبدالله خان

حسن علي نام داشت - وزیر اعظم محمد فرخ سیر پادشاه بود - و برادرش سید حسین علي خان منصب

امیرالامرائي داشت - و ترجمهٔ او گذشت - قطب الملک در عهد خلد مکان بخطاب خاني و فوجداري ندربار (۲) و سلطانپور (از توابع بگلانه) سرافرازي یافت - بعد ازان به حراست اورنگ آباد سر بلند گردید *

و (چون شاهزاده محمد معز الدین بن شاه عالم از پیشگاه خلدمکان بصوبه داري ملتان مامور شد) حسن علي خان بهمراهي رکاب شاهزاده دستوري یافت - صحبت او با شاهزاده کوک نشد - و آزرده خاطر (۳) بلاهور برگشت - وقتي (که خلد مکان علم بملک جاوداني زد - و رایات شاه عالم از پشاور بلاهور خرامید) حسن علي خان را بمنصب سه هزاري و عطای نقاره و بخشیگري فوج جدید سرفراز ساخت - و در جنگ محمد اعظم شاه بهراولي فوج محمد معز الدین (۴) (که هراول مجموع عساکر شاه عالمي (۵) بود) مقرر گردید - وقتي (که جنگ ترازو شد) حسن علي خان و حسین علي خان و نور الدین علي خان برادر سیوم برسم تهور پیشگان هند خود را از فیل انداختند و با جمعیت سادات بارهه پای جلادت افشرده بجنگ کوته یراق پیوستند - نور الدین علي خان نقد زندگاني در باخت - و دیگر برادران زخمهای نمایان برداشتند - و سرخروئي فتح

(۲) نسخهٔ [ا - ج] نذر بار - (۳) نسخهٔ [ج] آزردهٔ خاطر - (۴) نسخهٔ [ج] فوج معز الدین - (۵) نسخهٔ [ج] شاه عالم *

و ظفر حاصل کردند - حسن علي خان بمنصب چار هزاري و صوبه داري اجمیر مباهي گشت - و بعد ازان بصوبه داري الهآباد امتیاز پذیرفت *

(چون نوبت سلطنت به محمد معزالدین رسید) حکومت الهآباد از عزل او بنام راجي خان مقرر شد - و سید عبدالغفار از احفاد سید صدر جهان صدرالصدور پهانوي بنیابت راجي خان متوجه اله آباد شد - سید حسن علي خان فوج بتقابل بر آورد - و در (۲) سواد الهآباد جنگ افتاد - سید عبدالغفار بعد غالب شدن مغلوب گردیده عنان عطف ساخت محمد معزالدین باقتضای غفلت و عیاشي دست از تدارک بر داشته باستمالت سید حسن علي خان افتاد - و بارسال فرمان بحالیء اله آباد و اضافهٔ منصب سرفراز نمود - اما برادرش سید حسین علي خان ناظم عظیم آباد پتنه (که بمزید شجاعت و وقار و متانت نامور روزگار بود) با محمد فرخ سیر پیمان رفاقت موکد ساخت - چنانچه در ترجمهٔ او نگارش یافت (۳) - و بحسن علي خان برادر کلان نیز ترغیب رفاقت نمود - حسن علي خان بچاپلوسیء محمد معزالدین (که از وقت صوبه داري ملتان کم التفاتيء او میدانست) اعتنا (۴)

(۲) نسخهٔ [ب] در سواد - (۳) نسخهٔ [ا - ب] رفت - (۴) نسخهٔ [ب] اعتبار *

نکرده از ته دل به محمد فرخ سیر گروید - و درخواست
قدوم الهٔ آباد نمود - محمد فرخ سیر در چنین هنگام اتفاق
این دو برادر بهادر صاحب فوج از امارات اقبال خود دانسته
از بلدهٔ پتنه بالهٔ آباد در رسید (۲) - و با حسن علي خان مشافههٔ
بتجدید عهد پرداخته امیدوار مزید عنایات ساخت - و بهراولی
فوج مقرر فرمود - و عازم پیش گشت *

عزالدین پسر کلان محمد معزالدین باتالیقی خواجه حسین
مخاطب به خان دوران از دار الخلافهٔ شاهجهان آباد بتقابل
محمد فرخ سیر مرخص گردید - و در حوالی کهجوه (از
توابع الهٔ آباد) در رسیده انتظار حریف مي‌کشید - بمجرد
تقارب فوج محمد فرخ سیر عزالدین بے استعمال ادوات
حرب نیم شبے راه گریز گرفت - فوج محمد فرخ سیر (که
در کمال عسرت و بے سامانی بود) از غارت بنگاه عزالدین
تقویتے بهم رسانید - و روانهٔ پیشتر شده در نواحی اکبر آباد
خرامش نمود - محمد معزالدین نیز از دارالخلافه کوچ کرده
باکبرآباد آمد - و در فکر عبور دریای جون (۳) بود که حسن
علي خان پیشقدمي نموده از متصل سرای روزبهاني چهار
کروهی اکبرآباد دریای جون (۳) را عبور کرد - و در عقب او
محمد فرخ سیر نیز از دریا گذشت - اکثر مردم محمد فرخ سیر

(۲) نسخهٔ [ج] رسید - (۳) نسخهٔ [ج] دریای جمن *

از عسرت و کم مایگي رو بپراگندگي آورده بودند - معدودے همراه رکاب رسیدند - سیزدهم ذی الحجه سنه (۱۱۲۳) ثلث و عشرین و مائة و الف تلاقي فریقین دست داد - نسیم فیروزي بر الویهٔ محمد فرخ سیر وزید - و محمد معزالدین بتغیر وضع راه دهلي گرفت - درین کارزار از هردو برادر (۲) ترددات نمایان بظهور رسید - حسین علي خان برادر خرد زخمهای کاري برداشته در میدان افتاد - بعد جلوه افروزی شاهد فتح حسن علي خان برادر کلان بر جناح استعجال روانهٔ دارالخلافة گشت - و پادشاه نیز بتفاوت یک هفته سایهٔ وصول بر ساحت دهلي انداخت - حسن علي خان بمنصب هفت هزاری هفت هزار سوار و خطاب سید عبدالله خان قطب الملک بهادر یار وفادار ظفر جنگ و تفویض وزارت اعلی بلند پایه گشت *

چون عروج رتبهٔ این هردو برادر از حد گذشت ناتوان بینان در صدد شکستن افتادند - و بتسویلات واهي مزاج پادشاه را شورانیدند - نوبت بجائی رسید که هردو برادر خانه نشین گشتند - و بترتیب مورچال و استعداد اسباب پرخاش پرداختند - والدهٔ پادشاه (که با هردو اظهار درستي مي‌نمود - و از قدیم واسطهٔ اصلاح بود) بخانهٔ قطب الملک آمده مجدداً عهد و

(۲) نسخهٔ [ج] سید حسین علي خان *

پیمان استوار ساخت - هردو برادر بملازمت رسیده شکوهای
محبت آمیز درمیان آمد - و چند روز زمانه بآرامش گرائید -
غرض گویان باز مزاج پادشاه را بوهم زدند - هر روز صحبت
بیمزه تر مي گشت - و مادهٔ نفاق (که خانه برانداز کهنه
دولتهاست) مي افزود - تا آنکه امیرالامرا بصوبه داري
دکن مرخص گشت - و قطب الملک بعیش و عشرت مشغول
گشته عنان وزارت بدست راجه رتن چند سپرد - اعتقاد خان
کشمیري همراز و دمساز پادشاه گردید - و کنکایش قلع و قمع
سادات اعلان گرفت - قطب الملک باميرالامرا نوشت که کار
از دست رفته است - پیش ازان (که چشم زخمی بآبرو و جان
رسد) خود را باید رسانید - امیرالامرا با کمال تسلط و جبروت
از دکن روانه شده سواد دهلي را معسکر ساخت - و پادشاه را
پیغام کرد که تا بندوبست قلعه باختیار ما نباشد در ملازمت
وسواس دارم (۲) - پادشاه خدمات قلعه را بمتوسلان امیرالامرا
سپرد - بعد استحکام قلعه امیرالامرا بملازمت پادشاه رسید -
و هشتم ربیع الآخر (۳) بارادهٔ ملاقات ثاني فوجها آراسته داخل
شهر شد - و در حویلئ شایسته خان فرود آمد - قطب الملک
و مهاراجه اجیت سنگهه در قلعه رفته بدستور روز اول به
بندوبست قلعه پرداختند - و کلید دروازه بدست آوردند - آن

(۲) نسخهٔ [ج] داریم - (۳) نسخهٔ [ب] ربیع الاول ٭

روز و شب بهمین منوال گذشت - مردم شهر واقف نشدند که شب در قلعه چه واقع شد - چون صبح دمید قتل قطب‌الملک شهرت داده افواج پادشاهي از هر جانب مرتب شده بر سر امیرالامرا خواستند هجوم آرند - امیرالامرا بقطب‌الملک گفته فرستاد که چه جای توقف است - زود از میان باید برداشت لاعلاج قطب الملک نهم ربیع‌الآخر سنه (١١٣١) احدی و ثلثین و مائة و الف پادشاه را مقید ساخت - و رفیع الدرجات بن رفیع الشان بن شاه عالم را از حبس بر آورده بر تخت نشاند - و صدای نقارهٔ جلوس او آشوبی را (که در شهر برپا شده بود) فرونشاند - رفیع الدرجات در حالت حبس بمرض تپ دق مبتلا بود - چون سلطنت میسر شد لوازم احتیاط مزاج از دست داد - و بعد سه ماه و چند روز روزگار او سپری گشت - مطابق وصیت او برادر کلانش رفیع‌الدوله را بر سریر سلطنت جا دادند - و به شاهجهان ثاني ملقب ساختند - بعد ایامی نیکو سیر در قلعهٔ آگره خروج کرد - امیر الامرا با پادشاه بسرعت خود را رسانده قلعه را مفتوح ساخت - ناگاه فتنهٔ دیگر گل کرد و جي سنگهه سوائي طبل مخالفت کوفت - قطب الملک در رکاب شاه جهان ثاني برای دفع جی سنگهه بفتح پور سیکري شتافت - و با جی سنگهه صورت مصالحه درمیان آمد - شاهجهان ثاني نیز بعد سه ماه و

چند روز بمرض اسهال در گذشت - ناگزیر روشن اختر بن
جهانشاه بن شاه عالم را از دار الخلافة طلبیده پانزدهم ذیقعده
سنة (۱۱۳۱) احدی و ثلثین و مائة و الف بر اورنگ فرمانروائي
اجلاس دادند - و به محمد شاه ملقب ساختند *

سبحان الله هر چند سادات خود دعوی سلطنت نکردند و
اولاد تیموریه را بر تخت نشاندند - اما حرکتی (که با محمد
فرخ سیر کردند - مبارک نیامد - دمی به آسایش نگذرانیدند
و نفسی بطمانینت نکشیدند - دریاهای فتنه از هر چهار طرف
بتلاطم در آمد - و اسباب زوال دولت آماده گشت - خبر
رسید که غرهٔ رجب سنة (۱۱۳۲) اثنین و ثلثین و مائة و
الف نواب نظام الملک ناظم مالوه از دریای نربدا گذشته قلعهٔ
آسیر و شهر برهانپور را متصرف گشت - امیر الامرا سید دلاور
خان بخشی خود را با فوج سنگین جانب نواب نظام الملک
فرستاد - دلاور خان بعد محاربه بقتل رسید - سید عالم علي
خان نائب صوبه داری (۲) دکن (که نوجوان تهور منش بود) کارزار
نموده مردانه نقد هستي باخت - امیر الامرا با پادشاه
قصد دکن کرد - و قطب الملک با چندی از امرا نوزدهم
ذي القعده (۳) از چهار کروهی اکبرآباد فتح پور ربه رخصت
دار الخلافة دهلي شد - و هنوز نرسیده بود که هفتم ذي حجه

(۲) نسخهٔ [ج] نائب صوبه‌دار - (۳) نسخهٔ [ج] ذیقعده •

خبر کشته شدن امیر الامرا طاقت ربا گشت - قطب الملک برادر صغیر اعیانی خود سید نجم الدین علی خان را (که بحراست دهلي قیام داشت) نوشت که یکی از شاهزادها را بر آورده بر تخت نشاند - پانزدهم ذي الحجه سنة (۱۱۳۲) اثنین و ثلثین و مائة و الف سلطان ابراهیم بن رفیع الشان بن شاه عالم را بر تخت دهلي اجلاس دادند - باتفارت دو روز قطب الملک نیز رسید - و باستمالت امرای قدیم و جدید پرداخت - و فوج علی العموم نگاهداشت - و آنچه در ایام وزارت اندوخته بود از نقد و جنس (که احصای آن جز علم الهي مقدور کسے نیست) همه را صرف سپاه و یاران و دوستان کرد - و گفت اگر زنده ایم باز بهم مي رسانیم - و اگر خواهش حق نوعے دیگر است چرا در دست غیر افتد - هفدهم ماه مذکور بعزم مقابله از دار الخلافة بر آمد - سیزدهم محرم سنة (۱۱۳۳) ثلث و ثلثین و مائة و الف بموضع حسن پور رسید - چهاردهم جنگ واقع شد - توپخانهٔ محمد شاهي باهتمام حیدر قلي خان میر آتش بنهج درکار بود - مردم بارهه سینه را سپر ساخته در مقابل توپخانه مکرر حملها نمودند - از برگشتگیِ ایام فائده نه بخشید - چون شب شد از بارش گولهای توپ و زنبورک و شترنال (که آنے فرصت نمیداد) فوج قطب الملک پراگنده گشت - و تا دمیدن صبح

معدودے همراه قطب الملک ماندند - همین که آفتاب از دریچهٔ مشرق سر برآورد فوج محمد شاهي یورش کرد - و جنگے صعب واقع گشت - بسیارے از سادات بسمل شدند - و سید نجم الدین علي خان زخمهای کاري برداشت - قطب الملک خود را از فیل انداخت (۲) - زخم تیر بر پیشاني و زخم شمشیر بر دست رسید - حیدر قلي خان با جمعی بر سر وقت قطب الملک رسیده او را بر فیل خود گرفت - و نزد پادشاه آورد - پادشاه جان بخشي نموده حوالهٔ حیدر قلي خان فرمود - قطب الملک در قید پادشاهي روزے بشب و شبے بروز سیاه مي آورد - آخر مسمومش کردند - اول مرتبه خدمتگار او زهر مهره را سائیده خوراند (۳) - باستفراغ بسیار سمیت دفع شد - روز دوم باز خواجه سرای پادشاهي حب زهر هلاهل آورد - قطب الملک تجدید وضو کرده مستقبل قبله نشست - و گفت الهي تو میداني که این شي حرام را باختیار خود نمي خورم - همین که از حلق فرو رفت حالت متغیر گشت (۴) - و جان بجهان آفرین سپرد (۵) - و این واقعه سلخ ذي الحجه سنة (۱۱۳۵) خمس و ثلثین و مائة و الف واقع شد - قبرش در شاه جهان آباد زیارتگاه

---

(۲) نسخهٔ [ب] انداخته - (۳) نسخهٔ [ب] خورانید - (۴) نسخهٔ [ب] بجان آفرین - (۵) نسخهٔ [ج] سنه (۱۱۵۳) هزار و یکصد و پنجاه وسه هجري •

خلائق است - از آثار اوست نهر پت‌پرگنهٔ واقع شاه جهان آباد (که از بے آبي حکم کربلا داشت) قطب الملک در سنه (۱۱۲۷) سبع و عشرين و مائة و الف نهرے از اصل نهر شاه جهاني بريده آورد - و آن خطه را بوفور آب احيا نمود - علامهٔ مرحوم مير عبدالجليل بلگرامي گويد *

• قطعه •

• بحر جود و فيض قطب الملک عبد الله خان *
• نهـــر خيرے کرد جاري آن وزير محتشم *
• بهـــر آن عبدالجليـــل واسطي تاريخ گفت *
• نهـــر قطب‌الملک مد بحـــر احسان و کرم *

و نيز علامهٔ مرحوم در مثنوي بمدح او مي پردازد

• بيت *

• ارسطـــو فطرتے کآصف نشان است •
• يمين الدولـــه عبدالله خان است •
• بديوان چون نشيند نو بهار است •
• بميدان چون در آيد ذوالفقار است *

قادر داد خان بهادر

شيخ نورالله نام بود قادر داد خان بن رشيد خان انصاري شاه جهاني ست (که احوالش علٰحده نوکرير خامهٔ وقائع نگار گشته) - نامبرده در عهد خلد مکان بمنصب چار صدي و قلعداري

یکی از قلاع دکن سرفرازي داشت - و در عهد خلد منزل از اصل و اضافه بمنصب یکهزاري و خطاب پدر خود نامور گشته بفوجداري جامود صوبهٔ خاندیس امتیاز اندوخت - و در وقت محمد فرخ سیر (چون نظام‌الملک آصف جاه صوبه‌دار دکن مقرر شده) وارد آن الکه گردید - او (که از جانب والدهٔ آن امیر قرابت قریبه داشت) بملاقات آمده مرافقت گزید - و در جنگ سید دلاور علي خان و عالم علي خان ترددات نمایان بظهور رسانیده از اصل و اضافه بمنصب سه هزاري دو هزار سوار و خطاب بهادر و عطای علم و نقاره کوس شادماني بر نواخت - و در مصاف مبارز خان سرکردگی فوج هراول تعلق باو داشت - پس از انصرام جنگ (که نسیم فتح بر رایات آصف جاهي وزید) او از اصل و اضافه بمنصب پنجهزاري چهار هزار سوار درجهٔ بلندرتگي پیمود - پس ازان بدغا بر دست نوکرے مقتول گردید - چون لاولد بود آصف جاه قصبهٔ جاتي گانون صوبهٔ خجسته بنیاد و موضع انباره صوبهٔ خاندیس منجمله محال اقطاعش بطریق انعام بنام متعلقان او مقرر ساخت - تا حالت تحریر هم بارهٔ ازان بتصرف آنها ست *

قطب الدوله محمد انور خان بهادر

از نبسه های شاه عیسی جندالله است (که مرید شاه لشکر

---

(۲) نسخهٔ [ب] جاتي گدرن *

محمد عارف بود - و درون بلدهٔ برهانپور مقبره دارد[2]) و شاه لشکر محمد دست ارادت بشاه محمد غوث گوالیاري داده - و بیرون بلدهٔ مزبور مرقد دارد - مومی الیه ابتدا منظور نظر شاه نور الله درویش (که قطب الملک و حسین علي خان را با وی اخلاص و اتحاد متحقق بود) گردید - و بسفارش درویش مزبور سادات مذکور دستگیري نموده در عهد محمد فرخ سیر پادشاه بنوکری پادشاهي[2] رسانیدند - او بمنصب شایستهٔ و خطاب خاني سر بلند گردید - در ایامی (که عالم علي خان به نیابت اورنگ آباد قیام داشت) او به بخشیگری دکن و بنیابت صوبه داری برهانپور[3] مي پرداخت - پسر خالهاش محمد انور الله خان (که دیوان آنصوبه بود) از جانب او حراست بلدهٔ مزبور نیز سر انجام مي کرد *

چون خبر عبور نظام الملک فتح جنگ بهادر از نربدا بر زبانها افتاد عالم علي خان او را باتفاق سنکرا ملهار نامي برهمني برای خبر داری برهانپو فرستاد - او پس از وصول بهادر مزبور بنواحی بلدهٔ مزبور بر آمده ملاقات نمود - ازان بعد بهمراهی بهادر مسطور مي گذرانید - در عمل ناصر جنگ شهید به بخشیگری دکن سرمایهٔ عزت اندوخت - و در عمل صلابت

---

(۲) نسخهٔ [ب] - مقبرهٔ اوست - (۳) نسخهٔ [ب] پادشاه - (۴) نسخهٔ [ج] و نیابت صوبهداری برهانپور *

جنگ بخطاب قطب الدوله باقی رتبه گردید - بستر در بلدهٔ مزبور مطابق سنه (۱۱۷۱) یکهزار و یکصد و هفتاد و یک هجری بعالم اخروی شتافت - خلیق بود و بعبادات یومیه موظف - اما در زمانه سازی یکتائی داشت - ازو اولاد نمانده - خاله زاده اش محمد انورالله خان مدتی بدیوانی نواب آصف جاه می پرداخت - خالی از راستی نبود - و بوضع قدیم شهرت گرفته - از دیگر برادرانش اولاد باقیست •



* حرف الکاف *

کمال خان ککهر

پسر سلطان سارنگ است (که برادر خرد سلطان آدم بود) - ککهران را طوایف بسیار است - در مابین بهت و سنده در شعاب جبال و اطلال و اغوار توطن دارند - در زمان سلطان زین الدین کشمیری ملک کد نامي از امرای غزنین (که بحاکم کابل نسبتی داشت) آمده بزور این جا را از تصرف کشمیریان گرفت - و از کنار نیلاب تا دامن کوه سوالک و حد کشمیر تمام این عرصه بمرور ایام در حیز تصرف در آورد - اگرچه فرق دیگر مانند کهتر و جانوتهه (۲) و ایوان و چترنیه (۳) و بهوکیان و جهپه و باریه (۴) و میکوال نیز متوطن درین ناحیه اند - اما مطیع و منقاد ککهران بوده اند - چون ملک کد در گذشت پسرش ملک کلان جانشین شد - و پس ازو نبیره (۵) نام پسر او کلانیء الوس خود یافت - و بعد ازو

(۲) نسخهٔ [ب - ج] جانونهه - (۳) نسخهٔ [ج] جهترنیه - (۴) نسخهٔ [ج] بادیه - (۵) نسخهٔ [ج] بیرا *

تتار ناظم قبیلهٔ خود گردید - و در زمان تسخیر هندوستان
در ملازمت فردوس مکانی خدمات شایسته بتقدیم رسانید -
علی الخصوص در جنگ رانا سانکا (۲) جانفشانیها نمود - او را دو
پسر بود - سلطان سارنگ و سلطان آدم - ریاست به نخستین
باز گردید - او را با شیر شاه و سلیم شاه منازعت عظیم رو
داد - نبردهای مردانه کرد - و افغانان بسیار را به بندی گرفته
بفروخت آورد - شیر شاه باراده تنبیه این قوم قلعهٔ روهتاس را
متصل ولایت این طائفه اساس نهاد - و آخر بمقتضای سرنوشت
آسمانی او را بدست آورده بقتل رسانید - و پسرش کمال
خان را بقلعهٔ گوالیار محبوس ساخت - و باوجود چندین فترت
ملک اینها را بدست نتوانست آورد - حکومت الوس گکهران
بسلطان آدم برادر سلطان سارنگ رسید - سلیم شاه نیز در
گرفتن این ملک سعیهای بلیغ نمود - سودمند نیامد *

گویند نوبتی سلیم شاه زندانیان قلعهٔ گوالیار را حکم سیاست
عام کرد - که (۳) زندانخانه (۴) را کاواک کرده و پر از داروی تفنگ ساخته
آتش زدند - قوت آتش و باروت زور آورده خانه را از جای
کنده با زندانیان بهوا برد - جزو جزو عضو عضو آنها را پراگنده
ساخت - کمال خان دران میان بود - قادر پرکمال او را ازین

---

(۲) در [بعضی نسخه] رانا سانگا - (۳) نسخهٔ [ج] کرده - (۴) نسخهٔ [ب] که زندان خانه را •

آسیب محفوظ داشت - و در گوشهٔ خانهٔ (که او بود) دود
ازان آتش نرسید - و چون سلیم شاه برین حراست ایزدي
آگاه شد عهد گرفته او را رهائي داد - کمال خان بوطن رفت -
و چون عم او سلطان آدم استیلای مطلق یافته بود با برادر
خود سعید خان روزگارے بناکامي مي گذرانید - و متابعت
بنفاق میکرد - در سر آغاز جلوس عرش آشیاني در منزل
جالندهر بوسیلهٔ دولت خواهیٔ قدیم آمده ملازمت دریافت -
و در جرگهٔ امرا منسلک گشت - و در جنگ هیمو و مانکوت
خدمات شایسته نموده مشمول عواطف سلطاني گردید - و در
سال سیوم بتنبیه افغانان میانه (که در حدود سرونج مضاف
صوبهٔ مالوه سر بفساد و فتنه برداشته آهنگ آشوب و شورش
داشتند) تعین شد - او بجمعیت لائق بر سر آنها رفته نبرد
مرد آزما نمود - و مظفر و منصور برگشت - عرش آشیاني
قصبهٔ کره و فتح پور هنسوه و بعضے محال دیگر بجاگیر او
مکرمت فرمود - و در سال ششم هنگام محاربهٔ پسر مبارز
خان عدلي (که او را افغانان بهري برداشته بودند) کمال
خان جمعیت شایسته برده با خان زمان شیباني شریک خدمت
شد - و دران جنگ مردآزما ازو کارنامها بظهور آمد - عرش آشیاني
از استماع رادمردي و فدویت او فرمود - که کمال خان خدمت

---

(۲) نسخهٔ [ا - ب] داده - (۳) نسخهٔ [ب] و در منزل جنگ *

خود بجا آورد - اکنون وقت عاطفت ماست - بهر مطلبی (که داشته باشد) کامیاب خواهد شد - چون بحضور رسید در سال هشتم سنه (۹۷۰) نهصد و هفتاد هجري بوسائل باریابان خلافت معروض داشت که بمقتضای حب وطن اُمید ولایت پدر خود دارم - تا قضیهٔ ناکامي مرا درپیش آمد ملک موروثي عم من متصرف است - عرش آشیاني بخان کلان و دیگر امرای پنجاب برنوشت که ولایت گکهران (آنچه سلطان سارنگ در تصرف خود داشته - و اکنون سلطان آدم دارد) دو بخش ساخته یکے باو مسلم دارند - و بر دیگرے کمال خان متصرف گردد - و اگر سلطان آدم ازین حکم وا ایستد سزای نافرماني در کنارش نهند - چون گزارش این حکم به سلطان آدم نمودند او و پسرش لشکري نام (که راتق و فاتق مهمات پدر بود) سر از اطاعت پیچیدند - افواج پنجاب با کمال خان بولایت گکهران در آمده در حوالیِ قصبهٔ هیلان (۲) جنگ عظیم در پیوست - و قتالے سخت دست داد - سلطان آدم دست گیر شد - و لشکري پسرش گریخته بکوهستان کشمیر رفت - او را نیز اسیر ساخته آوردند - و تمامیِ ولایت گکهران (که بتسخیر هیچ یکے از فرمانروایان هندوستان نیامده بود) مسخر نموده کمال خان را باستقلال

---

(۲) نسخهٔ [ب] بهیلان *

متمکن ساخته سلطان آدم و پسرش را بار سپردند - کمال خان لشکري را رهگرای فنا ساخت - و سلطان آدم را مقید نگاه مي‌داشت - تا حیات طبیعي (۲) سپري کرد *

در طبقات اکبري آورده که کمال خان در سلک امرای پنجهزاري انتظام داشته - و بشیوهٔ مرضیهٔ شجاعت و بردلي و بصفت ستودهٔ سخاوت و کرم گستري ممتاز ابنای (۳) روزگار بود - و گفته که در سنه (۹۷۰) نهصد و هفتاد پیمانهٔ هستي او لبریز گردید - و این همان سال کامیابي اوست (۴) - والله اعلم *

کاکر علي خان

از بکه های همایون پادشاه است - سالے (که جنت آشیاني بگشایش هندوستان رایت عزیمت افراشت) او در رکاب پادشاهي وارد هندوستان گردیده - در عهد عرش آشیاني (۵) بمنصب دو هزاري رسیده - سال یازدهم (چون مهدي قاسم خان تعلقه دار گدهه (۶) بے اجازت پادشاهي عازم حجاز گردید) عرش آشیاني او را با جمعے دیگر بآن حدود تعین فرمود - و در جنگ ابراهیم حسین میرزا (که متصل قصبهٔ سرنال از مضافات صوبهٔ احمد آباد واقع شد) از ملتزمان

---

(۲) نسخهٔ [ب] طبعي - (۳) نسخهٔ [ج] بصنعت - (۴) نسخهٔ [ج] و الله اعلم بالصواب - (۵) نسخهٔ [ب] فردوس آشیاني - (۶) نسخهٔ [ب] گدهي *

رکاب پادشاهي بود - پستر همراه منعم بیگ خان خانان بمهم شرقي دیار تعین یافته - در ایامے (که فوج پادشاهي بمحاصرهٔ پتنه اشتغال داشت) روزے باتفاق پسر خود بر سر غنیم تاخته کارنامهٔ رستمي بظهور رسانید - و کار جمعے بشمشیر جلادت تمام ساخته مطابق سنه (۹۸۰) نهصد و هشتاد هجري خود نیز پیمانهٔ هستي لبریز گردانید *

کنور جگت سنگهه

پسر کلان و خلف الصدق راجه مانسنگهه کچهواهه است در عهد عرش‌آشیاني بسري و سرکردگي ناموري داشت - و گزین خدمات بجا آورد - و در سال چهل و دوم بکومک میرزا جعفر آصف خان (که بمالش راجه باسو زمیندار مؤ و پتهان مامور بود - و از ناسازی امرا کار پیش نمیرفت) تعین شد - و نیکو پرستاریها بتقدیم رسانید - و در سال چهل و چهارم سنه (۱۰۰۸) هزار و هشت هجري رایات پادشاهي بعزیمت دکن جانب مالوه بر افراخته شد - و شاهزاده سلطان سلیم باستیصال رانا امر سنگهه رخصت یافت - راجه مانسنگهه (که از نظم و نسق بنگاله خاطر وا پرداخته بحضور دولت بار اندوخته بود) بهمراهی شاهزاده تعین گشت - و پاسباني آن مملکت وسیع بنیابت پدر بنام جگت سنگهه قرار گرفته دستوری یافت - هنوز نزد دارالخلافهٔ آگره در تهیهٔ سامان راه

بود که بافراط می گساری در عین شباب ناگهانی واپسین خواب در ربود - و الوس کچهواهه را بدراز نای غم انداخت - عرش آشیانی از خسروانی نوازش مها سنگهه پور خرد سال او را بر نواخته بجایش فرستاد - و چمن‌زار امید جهانے شاداب گردید - فتنه سگالان آشفته رای آندیار و برخے افغانان (که پیوسته پرستاری نموده‌اند) ازان خرد سال حسابے بر نگرفته سر بشورش بر داشتند - مها سنگه از نا تجربگی چارهٔ آن آسان بر شمرده بآهنگ آویزش بر آمد - در قصبهٔ بهدرک سال چهل و پنجم هنگامهٔ نبرد گرمی پذیرفت - و چشم زخمے بفوج پادشاهی رسید - اهل خلاف برخے جاها بر گرفتند - راجه مانسنگه از شاهزاده جدائی گزیده به بنگاله گام سرعت بر گرفت - و در تلافی آن شکست کارنامها بر ساخت - مها سنگهه در سر آغاز شباب بطریقهٔ شنیعهٔ پدر شیفتهٔ شراب خان‌ومان خراب گشت - و جان شیرین بدان تلخ آبهٔ جگرسوز در باخت *

کشن سنگهه راتهور
(۲)

برادر علاتی راجه سورج سنگهه مشهور و برادر اعیانی والدهٔ قدسیهٔ فردوس آشیانی ست - بیمن این گرامی نسبت در عهد جنت مکانی بمدارج قرب و دولت مرتقی گشت - و

(۲) نسخهٔ [ج] راتهور *

با برادر کلان (که از اعیان سلطنت و سردار با سامان و جمعیت
(۲)
بود) بنفاق و کینه می گذرانید - اتفاقاً گوبند داس بهاٹی
(که وکیل مطلق و مدار دولت راجه سورج سنگهه بود)
گوپال داس برادرزادهٔ راجه را بجهت نزاعی بقتل آورد -
چون راجه او را بسیار می خواست به باز خواست خون
نپرداخت - کشن سنگهه مذکور ازین اغماض بر آشفته بانتقام
برادر زاده در کمین فرصت نشست - و انتهاز قابو می جست -
در سال دهم جهانگیري سنه (۱۰۲۴) هزار و بیست و چهار
هجري (که سواد دار الخیر اجمیر معسکر پادشاهي بود)
دران روز (که جنت مکاني بسیر تالاب بهکر نهضت فرمود)
کشن سنگهه پیش از صبح بعزم قصاص سوار شده در فضائی
(که راجه سورج سنگهه فرود آمده بود) رسید - و برخی
مردم آزموده‌کار دلاور خود را پیاده ساخته بر سر خانهٔ گوبند
(۳)
داس فرستاد - آنها جمعی را (که برسم حراست و حفاظت
اطراف خانه اش بودند) بشمشیر گرفتند - درین زد و خورد
و شور شغب گوبند داس بیدار شده بے سابقهٔ خبر
از یکطرف خانه بر آمد - تا بر کیفیت حال آگهي یابد -
مردم کشن سنگهه (که بجست وجوی او سراسیمه بودند) همین
که دیدند بقتلش پرداختند - کشن سنگهه (چون هنوز

(۲) نسخهٔ [۱] بهاني - (۳) نسخهٔ [ا - ب] محافظت *

ازین ماجرا آگهي نداشت) بشدت خشم و اضطراب خود نیز پیاده شده درون حویلي در آمد (۲) - هر چند مردم مانع آمدند ملتفت نشد - درین وقت راجه سورج سنگهه نیز بیدار شده شمشیر در دست از خانه بر آمد - و مردم خود را بمدافعه بر گماشت - دران هجوم کشن سنگهه با لختی همرهان کشته شد - و بقیة السیف خود را باسبان رسانیده برآمدند - مردم راجه دنبال گرفتند - پیش جهروکهٔ پادشاهي هنگامهٔ سر رباٸي و جان ستاني گرمي پذیرفت - شمشیرهای آبدار بفرق هر که مي‌نشست تا کمر مي رسید و تیغهای فولاد هندي نژاد بکمر هر که مي‌خورد دو حصهٔ عدل مي ساخت - شصت و هشت راجپوت از طرفین دران معرکهٔ مرد آزما چهرهٔ مردانگي را بگلگونهٔ جانفشاني برآراستند - گویند ازان روز شمشیر سروهي اعتبار بهم رسانید - و مردم دیگر نیز خواهش نمودند - جنت مکاني بعد ازین سانحه منصبش را به پسران تقسیم نموده کشن گده وطن او را بآنها بحال داشت *

کاکر خان عرف خان جهان کاکر

از والا شاهیان فردوس آشیاني ست - پس ازان (که تخت سلطنت بوجود فایز الجود آن پادشاه رونق تازه پذیرفت) او بمنصب هزاري چهار صد سوار و انعام شش

---

(۲) نسخهٔ [ب] در آمده *

هزار روپیه مالامال نشاط گشت - و سال سیوم هنگامی (که الکهٔ دکن مخیم سرادق پادشاهي بود) در افواج متعینه (۲) جهت تنبیه خانجهان لودي و تخریب تعلقهٔ نظام الملک دکني بهمراهی راجه گج سنگهه اختصاص یافت - سال هشتم با سید خان جهان بارهه برای مالش جهجار (۳) سنگهه بندیله تعین شد - سال دهم باضافهٔ پانصدیی شش صد سوار ارج ترقي پیمود - سال سیزدهم از اصل و اضافه بمنصب دو هزاری هزار سوار و خطاب کاکر خان عز ناموري اندوخت - پستر تعینات قلعهٔ قندهار گردید - مدتها درانجا ماند - (چون سال بیست و دوم شاه ایران آمده قلعه را بزور بر گرفت) او باتفاق خواص خان قلعه‌دار آنجا رفته شاه را دید - و رخصت هندوستان حاصل نموده برگردید - همراه سلطان اورنگ زیب بهادر (که نوبت دوم بیساق آنجا نامزد شده بود) تعینات گشت - و سال بیست و ششم برکاب سلطان دارا شکوه بدان مهم شتافت - پس ازان احوالش بنظر نرسیده (۴) *

کار طلب خان

اصلش از قوم مرهته است - بسونت راو نام داشت - در عهد جنت مکاني در سلک ملازمان پادشاهي و تعیناتیان دکن

---

(۲) نسخهٔ [ب] متعینهٔ پادشاهي (۳) نسخهٔ [ب] ججهار سنگهه -
(۴) نسخهٔ [ا] نرسید *

انتظام یافته - و بمنصب دو هزاری هزار سوار فائز گردیده - پس ازان (که بربقهٔ اسلام در آمد) بخطاب کار طلب خان مخاطب گشت - و سال سیوم جلوس فردوس‌آشیانی هنگامے (که حدود دکن مطرح الویهٔ فیروزي اثر بود) از اصل و اضافه بمنصب سه هزاری دو هزار سوار امتیاز اندوخت - سال نهم (که پادشاه بار دوم بدکن رسیده افواج به تنبیه ساهو بهونسله و پامال ساختن ملک متعلقهٔ عادل خان تعین فرمود) او بهمراهی خان زمان اختصاص گرفت - پس ازان همواره با ناظمان دکن بودے - سال سي ام در رکاب پادشاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر بر سر قطب الملک شتافت - و پس از انفصال مقدمهٔ او همراه کیسر (۲) سنگهه زمیندار دیوگده جهت تحصیل (۳) زرے (که ذمهٔ موميٰ‌الیه قرار یافته بود) از پادشاه زاده مرخص گردید - و پس ازان (که کار فرمایان قضا توطیهٔ دیگر بر انگیختند و پادشاه زاده بتقریب عیادت پدر والاقدر از دکن عازم هندوستان گردید) او را مستمال ساخته همراه گرفت - و در محاربه با مهاراجه جسونت سنگهه و مقابلهٔ دارا شکوه ملازم رکاب بود - در ایام موعود روزگار زندگیش بسر آمد *

---

(۲) نسخهٔ [ب] کیسل سنگهه - (۳) نسخهٔ [ا] تحصل *

کنج علي خان عبد الله بیگ

پسر کلان علي مردان خان امیر الامرا ست - سال بیست و ششم جلوس فردوس آشیاني به منصب هزاري پانصد سوار و سال بیست و هشتم باضافهٔ پانصدي ذات و سال بیست و نهم باضافهٔ یکصد سوار کام دل بر گرفت - سال سي ام از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدي هشت صد سوار طبل شادماني بر نواخت - و (چون سال سي و یکم پدرش بعالم بقا خرامید) از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدي هزار و پانصد سوار مرتقي گشته گرد ملال از چهرهٔ تالم زده برافشاند - پستر همراه سلیمان شکوه بر سر محمد شجاع تعین شده - (چون زمانهٔ نیرنگ کار رنگ دیگر ریخت - و فلک شعبده باز نقش عالمگیري بر روی کار آورد) او خود را ببارگاه سلطنت رسانیده بحصول ملازمت پرداخت - و سال اول بعطای نقاره کوس شادماني زده همراه خلیل الله خان بتعاقب دارا شکوه مامور گردید - پستر بخطاب کنج علي خان مخاطب گشته در جنگ شجاع و نبرد دوم دارا شکوه همراه بود - سال نهم از اصل و اضافه بمنصب سه هزاري دو هزار سوار سرفراز گشته در سلک کومکیان دار الملک کابل انتظام یافت - و در جنگ افاغنهٔ خیبر شریک تردد مبارزان گردید - پستر حالات او بنظر نرسیده *

کیرت سنگهه

پسر دوم میرزا راجه جی سنگهه - (چون میوان (۲) فساد پیشهٔ کاما پهاري و کهوه مجاهد مابین مستقرالخلافهٔ اکبرآباد و دارالخلافهٔ شاهجهان‌آباد خار راه گشته مترددین و سکان آن نواحي را ایذا و آزار مي رسانیدند - و پرگنات از دست انداز ایشان رو بویراني نهاد - و تیولداران آن محال ازین رهگذر خسارت مي کشیدند) در آخر سال بیست و سیوم شاه جهاني از پیشگاه خلافت و جهان باني کیرت سنگهه بمنصب هشتصدي هشت صد سوار سرافرازي یافته محال مذکور بطریق وطن در تیولش مرحمت گردید - و بمیرزا راجه حکم شد که آن گروه واجب الدفع لازم‌الاستیصال را از بیخ و بن برکنده در قلع و قمع آنها دقیقهٔ نامرعي نگذارد - و آن سر زمین را از خار و خس مفسدان تبه‌کار به پیراید - و بجای ایشان مردم خود را آورده آباد سازد - راجه بوطن شتافته با چهار هزار سوار و شش هزار تفنگچي و تیر دار بمحال مذکور آمده بقطع جنگل پرداخت - و بسیارے از فتنه پژوهان را علف تیغ گردانید - و گروهے را ماسور ساخت - و فراوان مواشي بدست آورد - و بقیة‌السیف را مستاصل نمود - هزار سوار از منصب راجه دو اسپه سه اسپه گشته پرگنهٔ حال کلیان (که

(۲) نسخهٔ [ج] میواتیان *

جمعش هشتاد لک دام است) در طلب این اضافه مرحمت شد - و کیرت سنگهه هم باضافهٔ منصب و فوجداری میوات سر بر افراخت *

و (چون سرو فطرتش برستهٔ جویبار میرزا راجه بود - و نهال شعورش تربیت یافتهٔ بوستان سرای دانش آن بلند فکرت) در کمتر زمانے معاملهٔ فهمي و کاردانئ خود را خاطر نشین پادشاه ساخت - و در سال بیست و هشتم هنگامے (که الویهٔ جهانباني بجانب دار الخیر اجمیر باهتزاز آمد) او را از سابق و لاحق بمنصب هزاری نهصد سوار ممتاز نموده بحراست شهر دار الخلافة رخصت فرمود - و [چون آخر سال سیوم عمارات فیض آباد معروف به مخلص پور از مضافات پرگنهٔ مظفر آباد سرکار سهارن پور (۲) بر کنار دریای جون متصل کوه داماں شمالي (که بکوه سرمور نزدیک است) قریب باختتام رسید - و نهضت پادشاهي بسیر آن مکان دل نشین (که از دار الخلافة چهل و هفت کروه جریبي ست) اتفاق افتاد (۳)] کیرت سنگهه بمحافظت بیرون شاهجهان آباد دستوری یافت - و (چون پدرش از مرافقت سلیمان شکوه جدائي اختیار نموده عازم آستان عالمگیري گردید) کیرت سنگهه (که بعد از جنگ دارشکوه بوطن رفته بود) بپدر ملحق شده همراه

(۲) نسخهٔ [ج] سارنگپور - (۳) نسخهٔ [ب] افتاده *

او استسعاد ملازمت نمود - و بعطای عام مشمول نوازش گشت - و بجهت تنبیه مفسدان میوات مرخص گردید - و چندے بفوجداری نواح دارالخلافة پرداخت - پستر بهمراهی پدر در تسخیر ولایت سیوا ترددهاي نمایان نمود - و با سه هزار کس روبروی قلعهٔ بورندهر (۲) ملچار برساخت *

(چون سیوا رهگرای اطاعت و انقیاد گردید و جمیع عمدهای آن جیش بالطاف پادشاهانه کامیاب گشتند) کیرت سنگهه بمنصب دو هزار و پانصدی دو هزار سوار سر بلندي یافت - بعد ازان (چون میرزا راجه بتاخت ولایت بیجاپور لوای عزیمت بر افراخت و فوج التمش را بشهامت کیرت سنگهه انتظام بخشید) او دران معارک هیجا با مبارزان عساکر بیجاپور نبردهای مردآزما نمود - و (چون میرزا راجه در برهانپور باجل طبیعي (۳) در گذشت) او دولت اندوز حضور گشته بعنایت نقاره و از اصل و اضافه بمنصب سه هزاری دو هزار و پانصد سوار پایهٔ اعتبار برتر افراخت - و باز کومکی دکن گشته مدتے دران ولایت بسر برد - در (۴) سال شانزدهم سنه (۱۰۸۴) یکهزار و هشتاد و چهار هجري بنهان خانهٔ نیستي فرو رفت *

---

(۲) نسخهٔ [ج] بورندهر - (۳) نسخهٔ [ب] طبعي - (۴) نسخهٔ [ب] و در سال ٭

کامکار خان

پسر دوم جعفر خان است - در ابتدای سلطنت خلدمکان بمنصب درخور سربلندي یافته - سال هفتم از اصل و اضافه بمنصب هزاري دو صد سوار و خطاب خاني کامیاب گشته - سال دهم از تغیر لطف‌الله خان بخدمت بخشیگري احدیان اعتبار بر گرفت - سال دوازدهم بداروغگي جواهر بازار تفاخر جست - سال نوزدهم بوجهي از منصب برطرف گشت - سال بیست و یکم مورد عاطفت گشته از تغیر رحمت خان بخدمت بیوتاتي مباهات اندوخت - سال بیست و دوم (که پادشاه از دار الخلافة عزیمت اجمیر فرمود) او بقلعه داري دار الخلافة مامور شد - سال بیست و چهارم از تغیر اشرف خان واقعه خواني و سال بیست و پنجم از انتقال عبد الرحیم خان بخشيِ سیوم و سال بیست و هفتم بعزل مغل خان آخته بیگي و سال بیست و هشتم داروغگي جلو و سال سي ام عوض بهره مند خان داروغهٔ غسل خانه و آخر همین سال پس از انتقال محمد علي خان خانسامان شد - پستر از تعلقهٔ مذکور معزول شده سال سي و سیوم با جماعهٔ مامور گردید که مردم محل محمد معظم را بشاه جهان آباد برساند - سال چهل و سیوم از اصل و اضافه بمنصب سه هزاري رایت بلند پایي افراخت - چندے قلعه داري اکبرآباد

هم داشت - سادهٔ اوحیهای او زبان زد است . و با بےکمالي نظر بعلو خاندان بسیار بر خود مي پیچید - و سر بهیچ کس فرو نمي آورد *

گویند روزے پادشاه پیغامے بامیر خان تهتهٔ فرمود که بکامگار خان برساند - او مصحوب معتمدے ازین ماجرا خان مذکور را مطلع ساخته استدعاے آمدنش بخانهٔ خود کرد - خان مذکور بدر تجاهل زده پرسید که کدام امیر خان - امیر خان خود بني عم ما بود - واسطه گفت که امیر خان عبدالکریم تهتهٔ - گفت یعني عبدالکریم فراش - بگوئید که ما بخانهٔ فراشان نمي آئیم - و باین حرف تلمیح بدان کرد که میر عبد الکریم مدتے داروغگئ جا نماز خانهٔ پادشاهي داشت - چون امیر خان این نقل پیش پادشاه کرد فرمود که آخر پسر جعفر خانست در خانه نبایستے طلب داشت - قطعهٔ نعمت خان عالي که بیت اولش اینست　　* بیت *

* کتخدا شد بار دیگر خان عالي منزلت *
* با کمال عز و تمکین و وقار و زیب و زین *

در حق اوست *



حرف اللام

لشکر خان

محمد حسین نام خراسانی در عهد عرش‌آشیانی بمنصب دو هزاری و خدمت والای میر بخشیگری و میرعرضی اختصاص داشت - در سال یازدهم بسعایت مظفر خان تربتی معزول گردید - و در سال شانزدهم از بے خردی و دولت نخوتی روز جشن مست شراب بدربار آمده عربده ناکی نمود - چون بعرض پادشاهی رسید با وصف عمدگی و تفویض مناصب عظیم‌الشان او را بدم اسپ بسته گردانیدند - و چندے محبوس داشته وا گذاشتند - و در تسخیر بهار و بنگاله بهمراهی خان خانان منعم خان تعین بود (۲) - در جنگ داؤد کرانی (۳) (که دعوی وراثت آن مملکت می نمود) در فوج قول برفاقت سپه‌سالار پای ثبات افشرده زخمهای عنیف برداشت - اگرچه زخمها به شد لیکن از بے پروائی و سهل انگاری

---

(۲) نسخهٔ [ا - ب] خان خانان منعم تعین‌بود (۳) نسخهٔ [ج] کررانی *

ایام نقاهت در نهصد و هشتاد و دو در بنگاله قالب تهي کرد - صاحب جمعیت بود - هزار سوار نوکر خود داشت *

اگرچه این افراط تعذیب (۲) (که از جانب پادشاه در بارهٔ او سر زد) بظاهر استیلای قوت غضبي ظاهر مي‌کند - چه در عرف و عادت سلاطین دانش‌آئین (که سیاست و تهدید را ناگزیر انتظام نشأهٔ ظاهر دانند) تعزیر بشخص بر مي گیرد - یکی را بزهر چشم و چین پیشاني و دیگرے را بدرشتي و سخت زباني بعضے را سیلي و مشت کوب و برخے را بکره و چوب سزا دهند - خوش گفت کسے که گفت *　　* رباعي *

* تادیبي اگر ضرورت افتد بهوس *
* یکدست خطا (۳) ست گوشمال همه کس *
* ای مطرب قانون بساط انصـــاف *
* دف را بطپانچه کوب ونی را بنفس *

اما نظر بر شخصیت این مرد جاه پرست بموقع واقع شد - که با وصف این همه عمدگي متحمل چندین خواري و خفت گشته از رذالت نفس و دناءت همت دست از نوکري و ملازم پیشگي بر نداشت - و الا بسا کم رتبگان که بکجئ ابرو و حرف پهلو دار جان بپاس آبرو سپرده اند - و عزت و نیکنامئ جاوید اندوخته *

---

(۲) نسخهٔ [ج] این امراز تعذیب - (۳) نسخهٔ [ب] هرکس *

تنبیــــه

چون شخصیت هر کس قطع نظر ازان شخص بمفهوم غیر مختلف است احکام شرعي (که اشمل و انفع وارد شده) بشخص برنمي‌گردد بل بر فعل مترتب است - و بقدر آن مزد و اخذ قرار یافته * ع *

* هر عمل اجرے و هر کرده جزائے دارد *

لشکرخان ابوالحسن مشهدي

ابتدا دیوان شاهزاده سلطان مراد بود - پس از فوتش از دکن آمده در خدمت شاهزاده سلطان سلیم بندگي اندوخت و حسن پرستاري را سرمایهٔ دولت ساخت - بعد فرمانروائي بخطاب لشکر خاني و منصب عمده سر بر افراخت - و مدتے بدیواني و بخشیگري صوبهٔ کابل مي پرداخت - چون خان دوران ناظم آنجا نرد مخالفت مي باخت طلب حضور شد - و پس ازان به تنبیه افغانانے (که سنگ راه مترددین هندوستان و کابل بودند) مامور گشت - و مَهْمَا اَمْکَن در زدن و بستن رهزنان و قطاع الطریق سعي بلیغ بکار برد - تا (۲) بروجه نیک امن طریق صورت گرفت - و در سال چهاردهم (که اول مرتبه سیر گلگشت کشمیر منظور جنت مکاني گردید) او را بعنایت علم و نقاره مفتخر ساخته بحراست دار الخلافهٔ

(۲) نسخهٔ [ج] امن بطریق *

آگره گذاشتند - و (چون افواج پادشاهي بهمراهیِ شاهزاده
پرویز بسپه سالاریِ مهابت خان در تعاقب شاهزاده شاهجهان
تعین شد) لشکر خان نیز کمکي گردید - بعد رسیدن برهانپور
(چون عادل شاه والیِ بیجاپور بر رغم ملک عنبر با مهابت
خان طرح دوستي انداخته ملا محمد لاري سپه سالار خود را
با پنج هزار سوار گزیده به برهانپور فرستاد) مهابت خان
راو رتن سربلند رای را بحراست بلده گذاشته لشکر خان را با
جمعے از امرا همراه ساخت - و تمشیت مهام آنجا بملا محمد
تفویض نمود - و خود با شاهزاده پرویز بجانب الهآباد شتافت -
ملک عنبر (که منتهز فرصت بود) به بیجاپور رفته محاصره
نمود - عادل شاه باستحکام برج و باره پرداخته مسرعان
بطلب ملا محمد روانه کرد - و بمهابت خان نوشت که
در ازای هواخواهیِ پادشاهي چشم اعانت دارم - و سه لک
هون (که قریب دوازده لک روپیه باشد) برسم مدد خرج
سپاه نیز حواله نمود - چنانچه حسب الرقم مهابت خان
سربلند رای با معدودے در شهر اقامت گزیده لشکر خان را
با فوج دکن در رفاقت ملا محمد باستیصال ملک عنبر راهي
ساخت - ملک عنبر آگهي یافته بلشکر خان نوشت که نسبت
بملازمان پادشاهي گستاخي سر نزده - بچه تقریب واجب التخریب
شده ام - چون با عادل شاه از قدیم الایام بر سر حدود ملکي

نزاع است مرا با مدعي بگذارید - تا هرچه مقدر است بظهور آید - اصلا التفات بحرف او نکرده بحوالی بیجاپور رسیدند - ناگزیر ملک عنبر دست از محاصره برداشته راه دیار خود گرفت - ملا محمد سر در دنبالش گذاشت - هرچند او سپراندازي و مدارا مي نمود ملا محمد حمل بر عجز و زبوني کرده شدت و غلظت مي افزود - چون کار برو تنگ شد - و اضطرار (۲) دامن گیر گشت) ناگزیر در منزل بهاتوري پنج کروهی احمدنگر قرار بجنگ داده رزم طلب گردید - اتفاقاً ملا محمد اري کشته شد - و سررشتهٔ انتظام فوج عادل شاهیه گسیخت - جادو رای و اودا رام از امرای پادشاهي دست بکار جنگ نابرده راه فرار سپردند - اخلاص خان و غیره بیست و پنج نفر از سرداران بیجاپور (که مدار دولت عادل شاهیه بر (۳) ایشها بود) گرفتار شدند - ازان میان فرهاد خان را (که تشنهٔ خون او بود) از سرچشمهٔ تیغ سیراب ساخت - و از امرای پادشاهي لشکر خان با میرزا منوچهر و عقیدت خان وغیره چهل منصبدار بقید ملک عنبر درآمدند - و چندے بمقتضای سرنوشت آسماني در قلعهٔ دولت آباد محبوس و مسلسل بودند - پس از فوت سلطان پرویز (که مهمات دکن بخان جهان لودي بالاصالة باز گردید) لشکر خان با دیگر امرا رهائي یافته

---

(۲) نسخهٔ [ب] اضطراب - (۳) نسخهٔ [ج] برآنها •

ببرهانپور آمد - پس از سریر آرائی فردوس آشیاني نظر بر سوابق خدمات او (که در ایام شاهزادگي بضرورت وقت ده لک روپیه بطریق قرض داده بود) مبلغ مذکور باو مرحمت فرمودند - و باضافهٔ دو هزاری ذات و سوار بمنصب پنجهزاری چهار هزار سوار بلند پایه گردید - و بصوبه‌داری کابل از تغیر خواجه ابو الحسن تربتي اختصاص گرفت - اتفاقاً پیش از وصول منصوب نذر محمد خان والی بلخ و بدخشان از کوتاه بیني و قابو طلبي وقوع حادثهٔ جنت‌مکاني را موجب فوز مطلب پنداشته بهوس تسخیر کابل گران لشکرے کشیده بحوالی آن بلده شورش‌افزا گشت - لشکر خان بانتظار کومک حضور (که مهابت خان سپه سالار مامور شده بود) در راه متوقف نگشته بلا اهمال گام سرعت برداشت - چون به باریک آب (که دوازده کروهی شهر است) رسید نذر محمد خان از گرد قلعه بر خاسته باراده دستبرد پیش آمد - لشکر خان از ناموس‌جوئي و کارطلبي بقصد پیکار باستعجال روان شد - نذر محمد خان دید که لشکر خان به نهایت دلیري و چیرگي مي‌آید و نوکران ماهواره خوارش (که در روز بد همپائي نمایند) قلیل - سود این تجارت نارائج دانسته نهم محرم‌الحرام سنه هزار و سي و هشت هجري عطف عنان نمود - و نشیب و فراز مسافتی (که در یکماه قطع کرده بود)

بچهار روز نوردیده ببلخ رسید - لشکر خان داخل نزهتگاه کابل گشته باستمالت و ترفیهٔ سکنهٔ شهر و رعایای نواحي (که غارت زده و ستم رسیدهٔ اوزبکان تهیدست بودند) پرداخت و هرجا مناسب دید فوجی فرستاده متمردان را برانداخت - اما [چون قطان صوبهٔ کابل (که از طائفهٔ سنیهٔ سنیهٔ حنفیه اند) از سلوک لشکر خان بسبب مخالفت مذهب راضي نبودند] در سال چهارم معزول گشت - و در سال پنجم از تغیر مهابت خان بصراست دهلي نامزد گردید - و (چون از کبر سن خدمات مرجوعه ازو متمشي نمي‌شد) در سال ششم داخل لشکر دعا گردانیدند - او با پسران بآستان‌بوس سر برافراخت *

اگرچه در پادشاه‌نامه علت انزوا غیر از پیري بیان نکرده - اما بقرائن حال تفرس میرود که پیري چندان در نیافته بود که از نوکري معاف دارند - مگر بوجهي از جانب او انحراف بمزاج پادشاهي رو داده باشد - گویند پس از استعفای نوکري عازم حج گشت - و بعد تحصیل زیارت عتبات علیات و صرف زرهای گران دران مشاهد قدسیه بوطن مالوف رفت - و بجاروب‌کشي آستان ملائک پاسبان رضویه (علي ساکنها الثناء والتحیة) فائز گردید - و دران بلده سرا و رباط اساس نهاد - و املاک بسیار خرید - و

همان جا رخت هستي بر بست - اولاد او در هندوستان ماندند - خلف رشيدش سزاوار خان است (که احوال او درين اوراق سمت تحرير يافته - و پسر ديگر ميرزا لطف الله است - مذهب سنت و جماعت اختيار کرده بخشي دکن شده بود - شبي وقت کوچ در پالکي نشسته بود که ناگاه شخصي بر سرش رسيده بخنجر بيداد هلاک ساخت - و بدر رفت - و هيچ ظاهر نشد که بود - و بابا ميرک خويش او در عهد جنت مکاني ترقي کرده کارهاي نمايان در دامن کوه کانگره نمود - هنگامے (که شاهزاده شاهجهان محاصرهٔ برهانپور فرمود) همراه راو رتن بود - روزے (که شاه قلي خان بشهر در آمد) او جنگ کرده کشته گرديد - پسرش لطيف ميرک در قلعه داري انکي تنکي دکن بسر مي برد - بيرون باري باغچهٔ طرح انداخته گور خانهٔ خود ساخته بود - همانجا مدفون گرديد *

لشکر خان عرف جان نثار خان

يادگار بيگ نام پسر زبردست خان والا شاهي اعلی حضرت است - در حيات پدر بدولت روشناسي و تقديم خدمات عمدهٔ پادشاهي فايز گرديد - و در سال نوزدهم از اصل و اضافه بمنصب هزاري ذات دو صد سوار و داروغگي گرز برداران و منصبداران (۲)

---

(۲) نسخهٔ [ج] و بداروغگي *

نقدي مفاخرت اندوخت - و در همین سال باضافهٔ پانصدی (۲)
سبصد سوار فرق عزت بر افراخت - و بخطاب جان نثار خان
چهرهٔ ناموري افروخت - و (چون همواره فیما بین سلاطین
والا دودمان تیموریه و خواقین عالیشان صفویه ابواب اتحاد و
یگانگي مفتوح و از جانبین ارسال نامه و پیام و اهدای هدایا
مسلوک بود) شاه صفي در آخر فرمانروائی خود بر سر مقدمهٔ
قندهار برخے اندیشها (که مورث رنجش بود) بخود راه داده
سلسله گسل محبتهای دیرین گردید - چون او ازین جهان
گذران درگذشت فردوس آشیاني نپسندید که موالات قدیم
یکباره انقطاع پذیرد - درهمین سال جان نثار خان را (که
شایان سفارت بود) بعطای طلب دو سالهٔ او و همراهانش نقد از
خزانه برنواخته بارمغان سه لک و پنجاه هزار روپیه و نامهٔ
معنون بتعزیت شاه صفي و تهنیت جلوس شاه عباس ثاني (که
پسر جانشین اوست) و مشعر بر معذرت آمدن علي مردان
خان بهادر بهند (که نه بحسب جاه و آرزوی نوکري بوده
بل بشرارت حسد پیشگان کناره گزیده) روانهٔ ایران دیار فرمود -
و خان مذکور در آخر سال بیست و یکم از حجابت برگشته
تقبیل سدهٔ خلافت نمود - و بمنصب دو هزاری هفصد سوار
و خدمت آخته بیگي سرافرازي یافت - و در سال بیست و

(۲) نسخهٔ [ج] شش صد •

هیوم بمیر توزکي درجهٔ اعزاز پیمود - و در سال بیست
و چهارم بخدمت بخشیگری دوم از تغیر سیادت خان پایهٔ
(۲)
اعتبارش افزود - و سال بیست و پنجم اضافهٔ پانصدی
سیصد سوار یافته بخطاب لشکر خان نامور گردید - و سال
بیست و ششم بمنصب سه هزاری هزار سوار فایز شده به
بخشیگری فوج متعین شاهزاده دارا شکوه بیساق قندهار مامور
گشت - و در سال بیست و هفتم از ملتان حسب الحکم
بدرگاه پادشاهي سعادت تلثیم عتبهٔ اقبال اندوخته بدستور
پیش بخدمت بخشیگری دوم از تغیر ارادت خان سر بلند
گردید - و در سال بیست و نهم امرے چند (که دلالت
بر عدم تدین داشت) بر روی روز افتاد - و ظاهر شد که
در بخشیگري دست طمع گشوده و ذیل دیانت خود بلوث
خیانت آلوده - او را از خدمت باز داشته بکمی پانصدي معاتب
کردند - و پس ازان بمالش فتنه پژوهان حوالی حصار و بیکانیر
تعین شد - و در سال سي و یکم از انتقال علي مردان خان
امیر الامرا بصوبه داری کشمیر و اضافهٔ پانصد سوار سرافرازي
یافت - و بعد از نخستین جلوس عالمگیري بارسال خلعت
و اضافهٔ پانصدی پانصد سوار بمنصب سه هزاری دو هزار
و پانصد سوار مورد عنایت گشت - و بتفویض صوبه داری

(۲) نسخهٔ [ج] اضافهٔ پانصدي یافته •

ملتان معزز شد - و در سال سیوم از تغییر قباد خان بصوبه داری تهته مامور گشت - و پس ازان بنظم صوبهٔ بهار رخش عزیمت راند - و در سال یازدهم از بهار معزول شده بخدمت صوبه داری ملتان از تغییر طاهر خان سرفراز گردید - و در سال سیزدهم از ملتان بحضور رسیده از انتقال دانشمند خان میربخشي بخدمت بخشیگری اول و بافزایش هزاری هزار سوار بمنصب پنجهزاری سه هزار سوار بلند مرتبه گشت - و در آخر همین سال سنه (۱۰۸۱) یکهزار و هشتاد و یکم هجري رخت هستي بربست - از پسرانش کسے ترقي نکرد - صبیهٔ او بحبالهٔ نکاح لطف الله خان بن سعدالله خان مرحوم بود *

لطف الله خان

مهین خلف جملة الملک سعد الله خان است که نقوش فضائل و رقوم کمالات او بر صفائح السنه تا مرور دهور جلوه گر خواهد بود - (چون آن مربع نشین مسند وزارت در مبادی سال سي ام جلوس اعلی حضرت ازین سپنجي سرا انتقال نمود) لطف الله خان در سن یازده سالگي بود - بمنصب (۳) هفصدی صد سوار مشمول نوازش خسرواني گشت - پس ازان (که عنان فرمانروائی هندوستان بدست اقتدار عالمگیري

---

(۲) نسخهٔ [ج] در آخر همین سال سنه هزار و هشتاد و یک هجري -
(۳) نسخهٔ [ج] هفت صدي *

در آمد) ازانجا (که پدر مرحومش نسبت بسایر شاهزادگان در خدمت پادشاه زاده محمد اورنگ زیب بهادر ربط دلي و اخلاص از صمیم قلب داشت) او را مورد گوناگون التفات فرموده بمنصب هزاري چهار صد سوار سر بلند گردانید - و همواره مورد تربیت داشته بافزایش منصب و تفویض خدمات حضور بر نواختند - کمتر داروغگي بود از داروغگیهای عمدهٔ حضور که خان مذکور سر انجام نکرد - و در سال دوازدهم از تغیر عاقل خان بخدمت ڈاک چوکي مباهي شد - و سال سیزدهم از تغیر حاجي احمد سعید خان داروغگي عرض مکرر یافت - و در سال چهاردهم بخلعت کتخدائي با صبیهٔ لشکر خان میر بخشي (که پیش ازان درگذشته بود) متخلع گردید - و در نوزدهم سال بعد مراجعت از حسن ابدال بلاهور از تغیر فیض الله خان بداروغگي فیل خانه اختصاص گرفت - و در سال بیست و یکم از انتقال شیخ عبدالعزیز اکبرآبادي بتازگي قامت امتیاز بخلعت عرض مکرر برآراست - و در همین سال باعزاز خسرواني (که خان مشار الیه در قلعه پالکي سوار مي‌آمده باشد) در سائر همچشمان معزز گشت - و در سال بیست و سیوم صوبه داري لاهور از تغیر قوام الدین خان ببادشاهزاده محمد اعظم مفوض گردید - خان مزبور بنیابت شاهزاده اعتبار اندوخته رخصت یافت - و سال دیگر بحضور رسیده از

تغیر عبد الرحیم خان به داروغگي غسلخانه فرق عزت برافراخت -
و در سال بیست و پنجم از تغیر کامگار خان بواقعه خواني
فایز شد - و سال دیگر بداروغگي جلو خاص و چوکي خاص
مخصوص الطاف گشت *

(چون قابلیت و کمال خان مذکور شهرهٔ آفاق بود و جودت
طبع و صفائي ذهن و رسائي فکر بکمال داشت) در محاصرهٔ
گولکنده جوهر شجاعت و مردانگي خود را (۲) دل نشین همگنان
ساخته مصدر ترددات نمایان گردید - خصوص دران نیم
شبی [که محصوران بر دمدمهٔ پادشاهي (که بکنگرهٔ قلعه
رسیده بود) ریخته توپ را بیکار کردند - و سید عزت خان
میر آتش را با سربراه خان چیلهٔ جلال نام بسته بردند]
لطف الله خان که با جماعهٔ چوکي خاص بمحافظت آن تعین
شده بود تا سه روز درمیان دریا (که پای قلعه است) بهردلي
و دلاوري استقامت ورزید - تا جمعیت دیگر رسیده غنیم را
بر داشتند - و دمدمه قائم کردند - خان مذکور باضافهٔ
پانصدي مفتخر شد - و (چون نقد بهادري او بدار العیار
امتحان سره برآمد) در سال سي و چهارم سمت تهانهٔ
کهتاؤن بمالش اشقیا رخصت یافت - و در سال دیگر از
تغیر صلابت خان مجدداً بداروغگي چوکي خاص مورد لطف

(۲) نسخهٔ [ج] خود را نیز *

گردید - و در همین سال بصدور زلتی بسلب منصب معاتب شد - و پس از چند روزے بهحالی نوکري آب رفته بجویش باز آمد - و در سال سي و نهم از تغیر صف شکن خان بخدمت آخته بیگي و از تغیر خانه زاد خان بداروغگی خاص چوکي سر افرازي یافت - و در سال چهل و سیوم از اصل و اضافه بمنصب سه هزاري دو هزار سوار و بعطای نقاره بلند آوازه گشت - و بصوبه داري بیجاپور مامور شد - و سال چهل و پنجم ازانجا معزول گشته بافزوني پانصد سوار بحراست اورنگ آباد تعین گردید - و در سال چهل ششم پس از فتح قلعهٔ کهیلنا صوبه داري مذکور به شاهزاده بیدار بخت مفوض شد - و خان فیروز جنگ از برار بمحافظت بنگاه پادشاه مامور گشت - و صوبه داري آنجا بنیابت (۲) بلطف الله خان (که خسرپورهٔ (۳) خان فیروز جنگ میشد) قرار یافت - خان مذکور بتعلقه نوسیده در سنه (۱۱۱۴) یکهزار و یکصد و چهارده رخت هستي برست - با فضل و کمال بشجاعت و کارطلبي اتصاف داشت - و مکرر مصدر کارهای نمایان شده بایستے بیش ازین ترقي مي‌کرد و پایهٔ دولت را به منتهای مراتب امارت مي‌افراشت شاید لختے سبکیهای وضع و برخے تکلفهای بیجا (که در مزاجش بود) مانع شده *

---

(۲) نسخهٔ [ج] بنیابت لطف الله خان - (۳) نسخهٔ [ج] بقلعه نارسیده *

مشهور است که روزے پادشاه عرضی کہ (۲) (که بعض مقدمات مخفیه مندرج بود) مي خواند - اتفاقاً هنوز آن مقدمات بر زبان پادشاه نگذشته که از جانبے بعرض رسید - و تفحص شد که چگونه افشای این امور شد - آخرالامر پادشاه بحدت درست فرمود که سواے لطف‌الله خان کار دیگرے نیست - پستر معلوم شد (که خان مذکور از پشت آن عرضي همه مطالب دریافته بمردم اظهار نمود - لهذا روزے چند از باریابی خلوت ممنوع گردید - محاوره و مکالمه بالفاظ غیر مانوس (که محتاج بفرهنگ و قاموس بودے - و آن دور از سلاست و رواني سمت) بسیار داشت - عبارتہاے ساخته و تراکیب به تکلف تراشیدۀ وی زبان زد مردم است - پسرش محمد خلیل عنایت خان (که چندے بحراست برهانپور قیام داشت) سپاهي وضع میرزا منش بود - در نغمات هندي خالي از کمال نبود - در جنگ جاجو (که میان شاه عالم و محمد اعظم شاه بر سر سلطنت هندوستان صف آرائي بمیان آمد) خان مذکور در فوج جهاندار شاه معزالدین بود - چون سادات بارهه (که هراول بودند) با معدودے گرم عنان گشته بجنگ در پیوستند عنایت خان نیز خود را بکمک رسانید - چون غلبۀ مخالف مشاهده

---

(۲) نسخۀ [ج] بعضے ٭

نمود از فیل فرود آمد - و نورالدین علي خان برادر حسن علي خان و حسین علي خان آنرا دیده به برادران خود گفت که حیف این شیخزاده گوي از میدان برد - بمجرد این حرف آنها نیز از فیلان فرود آمدند - و در مقابل امان‌الله خان و سید اوتاد محمد و ابراهیم بیگ بسري و دیگر نوکران قدیم محمد اعظم شاه بودند (که از سالها بشجاعت و مردانگي نام بر آوردند) باهم در آویختند - و طرفه گیرو دارے و غریب کارزارے واقع شد - که ترک خون آشام بهرام را از نظارهٔ آن کندآوري دود حیرت بسر بر آمد - عنایت خان زخمهای کاري بر داشته در میدان افتاد - رمقے از جان داشت - بعد از ساعتے درگذشت خلد منزل او را ملقب بعنایت خان شهید فرمود - و به پسرانش (که خرد سال بودند) رعایتے نمود - در عهد فردوس آرامگاه هنگامے (که نواب آصف جاه نظام‌الملک از دکن بدارالخلافة شتافته) از انتقال محمد امین خان وزیرالملک مسند آرای وزارت گردید - دختر خان شهید را (که طغای زاده آن نوئین بلند اقبال بود) بعقد ازدواج در آورده موسوم بصاحب بیگم نمود - و بدین انتساب جدید پسران او را امتیاز و اعتبار دیگر بهم رسید - حفیظ الدین و محمد سعید خان (که برادر اعیاني بودند) برفاقت آصف جاه بدکن آمدند - و بعد جنگ مبارز خان هر یکے فوجداري عمده

یافته صاحب طبل و حشم گردید - و پس از حفیظ الدین
خان بهادر بنیابت صوبه داری برهانپور سرفرازي یافت - و
چون در سال (۱۱۵۰) هزار و صد و پنجاهم (۲) هجري بار دیگر
آصف جاه لوای عزیمت دار الخلافة بر افراخت هر دو برادر
با قامت دکن نگرائیده همراهي گزیدند - و اینها را (که سکونت
شاه جهان آباد مرغوب طبع بود) با آصف جاه معاودت
دکن ننموده در رکاب پادشاهي ماندند - و بشرف این قرابت
در پیشگاه خلافت عزت و احترامی دارند - و هر دو بخوش وضعي
و رنگیني موصوف اند - خصوص محمد سعید خان بهادر
امیر زادهٔ واقعي ست - اگرچه در بیش منصبي از پدر و جد
درگذرانیدند اما آن حالت و دستگاه بالفعل ندارند - دو (۳)
برادر دیگر یکی محي الدین قلي خان و دوم معین الدین قلي
خان (که در دهلي بودند) در قتل عام نادر شاه کشته شدند (۴) *

لطف الله خان صادق

از شیخ زادهای انصاري - وطنش (۵) پاني پت است - وقت
خلد منزل در دربار پادشاهي آمد و رفت نموده از کم رتبگي
بپایهٔ عمدگي رسید - و در عهد جهاندار شاه بپایهٔ عتاب
درآمده خانه اش ضبط شد - ازین جهت با محمد فرخ سیر

---

(۲) نسخهٔ [ج] پنجاه هجري - (۳) نسخهٔ [ج] و برادر دیگر محي الدین
قلي خان - (۴) نسخهٔ [ج] کشته شد - (۵) نسخهٔ [ب] و وطنش *

توسل جسته پس ازان (که شاهد سلطنت هندوستان بهشت
نشان در آغوش او درآمد) بعد فتح یافتن بر جهاندار شاه
باتفاق سید عبد الله خان به بندوبست دار الخلافه تعین شده -
قطب الملک دیوانی خالصه بنام او تجویز نمود - و پادشاه
این تعلقه بنام جهیله (۲) رام ناگر مقرر کرده بود - بدین تقریب
مابین پادشاه و وزیر کدورت واقع شد - قطب الملک گفت
که هرگاه تجویز اول وزیر پذیرا نشود استقلال او معلوم -
آخر تعلقهٔ مزبور بنام خان مسطور قرار یافت - و در عهد
فردوس آرامگاه بخدمت خانسامانی و منصب شش هزاري
و خطاب شمس الدوله بهادر متهور (۳) جنگ کامیاب گردید - بعد
آمدن نادر شاه (چون ازو حرکات خلاف مرضي بظهور آمد) بپایهٔ
عتاب درآمد - در عهد احمد شاه درگذشت - در لقب
او (که لفظ صادق افزوده شده) وجه آن زبان زد عوام است
دلیر دل خان برادر اوست - که همراه امیر الامرا مي بود -
و بمنصب سه هزاري رسیده - و برادر سیوم او شیر افکن
خان است - که بفوجداری کره مضاف اله آباد سرفراز شده -
از پسرانش عنایت خان راسخ و شاکر خان بقدر ترقي کردند *

---

(۲) نسخهٔ [ج] چهله رام - (۳) نسخهٔ [ب] تهور جنگ *

حرف الميم

* مصاحب بيگ *

ولد خواجه کلان بیگ که پدرش مولانا محمد صدرا از اعاظم ارکان دولت میرزا عمر شیخ بود - و شش پسر او در دیگر خدمتی فردوس مکاني خود را نثار کردند - خواجه با این همه حقوق بفرط رشادت و فراست و سنجیدگی اطوار و شایستگی فضائل منظور نظر بابري شده سرآمد امرای بزرگ گردید - برادر دیگرش کچک خواجه مهردار و معتمد خاص بود - پس از فتح هندوستان (که روز جمعه بیستم رجب سنه (۹۳۲) نهصد و سي و دوم هجري واقع شد - و آگره مخیم سرادقات فردوس مکاني گردید) سپاه چغتا را قلت مجانست علت عدم موانست با اهل هند شد - و افراط گرمی هوا و شائبهٔ سموم و وبا ضمیمه گشت - درین اثنا از ناروائی راهها و دیر رسی سودا (که تنگی معیشت و فقدان اجناس پدید آمد) امرا قاطبةً قرار بر معاودت داده بسیارے یکه جوانان

بے رخصت بکابل رفتند - خواجه کلان بیگ را (که در جمیع معارک و مراتب خصوص درین یورش سخنان مردانه عالي همتانه میگفت) نیز رای برگشت - فردوس مکاني (که دل نهاد اقامت این دیار بود) فرمود که این چنین ملکی (که بچندین سعي و اهتمام بدست آمده) باندک تعبی و کلفتی (که رو دهد) از دست دادن رسم جهانگیران هوشمند نیست - اما بپاس خاطر خواجه (که در بازگشت اصرار داشت) تیولداری غزنین و گردیز (۲) بنام وي مقرر فرموده بدان جانب رخصت فرمود - در واقعات بابري مرقوم خامهٔ راستي رقم آن پادشاه است که تسخیر هندوستان بمساعی جمیلهٔ خواجه میسر شده - و در نصائح جنت آشیاني بحسن سلوک با خواجه و صفح گستاخیهای او وصیت فرموده - پس از (۳) ارتحال فردوس مکاني خواجه رفاقت میرزا کامران اختیار نموده از جانب او بحکومت قندهار مي پرداخت - در (۹۴۲) نهصد و چهل و دو سام میرزا برادر شاه طهماسپ صفوي بر سر قندهار آمده آنرا محاصره نمود - تا هشت ماه نگاهداشت - چون مرتبهٔ دوم شاه خود آمد ناچار قلعه سپرده در لاهور بمیرزا کامران پیوست - و بعد سنوح قضیهٔ چوسا (۴) خواجه همراهی جنت آشیاني (۵)

---

(۲) نسخهٔ [ا] گردیر - (۳) نسخهٔ [ب] پس ارتحال - (۴) در [بعضے نسخه] جوسا - (۵) نسخهٔ [ب] جنت آستاني *

قرار داد - چون آن پادشاه از ناسازگاری(۲) زمانه متوجه سنده
شد خواجه از سیالکوت رفته باز بمیرزا کامران ملحق گشت *

و چون خواجه درگذشت پسر او مصاحب بیگ بوسیلهٔ
شایسته خدمتیهای نیاکان خود بقرب و اعتبار اختصاص گرفت -
اما (۳) (چون سرشت او بخبث و خباثت آماده بود - و مزاج
او بشرارت و بدکاري مجبول) مکرر حرکات ناپسندیده ازو
بظهور مي آمد - چنانچه جنت‌آشیاني او را مصاحب منافق
مي گفت - پس ازان (که نوبت سلطنت بعرش آشیاني
رسید) او از تبه رائي و بیخودي شطرے اوقات خود را در
صحبت شاه ابو المعالي ترمذي گذرانید - و لختے بحدود
شرقیه بسر برده از مصاحبان خان زمان بود - در سال سیوم
باندیشهٔ ناصواب بدهلي آمد - بیرام خان او را مقید ساخته
روانهٔ حجاز نمود - ناصر الملک باهتمام تمام بیرام خان را بران
داشت که در قرعهٔ قرطاس بر یکے اسم قتل و بر دیگرے نقش
نجات نوشته انداخته شود - تا هر نقشے (که از پردهٔ غیب
بر رو افتد) آنرا بکار برند - اتفاقاً تقدیر موافق تدبیر آمد -
همان ساعت مردم فرستاده او را بیاسا رسانیدند - گویند
ازین واقعه همه امرا و امرا زادهای چغتائي از بیرام خان
هراسان گشته سر حساب شدند *

---

(۲) نسخهٔ [ج] ناسازئ - (۳) نسخهٔ [ب] چون سرشت او *

ملا پیر محمد خان شرواني

از امرای پنج هزاري اکبري شد - صاحب فضل و کمال بود - ابتدا در قندهار ملازم بیرام خان شده - بعد سریرآرائی عرش‌آشیاني بوسیلهٔ خان مزبور برتبهٔ امارت و سرداري رسیده بوکالت از جانب خان مشار الیه مقرر شد - و بعد فتح هیمو (که در جنگ مصدر تردداث گردیده) بخطاب ناصرالملکي سرافرازي یافت - و رفته رفته قسمی استقلالش افزود (که جمیع مهمات مالي و ملکي را بالاصالة انفصال میداد - گویا خود وکیل سلطنت بود - و جبروت و شوکت او بجائی رسید (که اعیان سلطنت و امرای الوس چغتا بدر خانهٔ او رفته اکثر بار نیافته بر میگشتند - و او از راستي و درستي خود حساب کسی بر نمیداشت - بل از درشتي و تشدد او دیگران در حساب بودند - و (چون اعتنا بشان هیچ یکی نمیکرد) حسد آلودگان نا توان بین بستوه آمده خاطر بیرام خان را بحرفهای نا مناسب ازو متنفر ساختند - اتفاقاً سال چهارم ناصرالملک روزی چند بیمار شد - خان خانان بعیادت رفت - غلام ترک (که دربان بود) از نا دانستگي گفت باشید - خبر کنیم - خان خانان متغیر شد - ملا پیر محمد ازین واقعه واقف شده از خانه بر آمده بهزاران تواضع و خجالت در مقام معذرت استاد - و گفت این غلام نواب را نشناخت -

خان خانان گفت که شما چه قدر مارا شناخته اید که او بشناسد.
باوصف این بیرام خان (که اندرون رفت) بسبب شدت اهتمام
از همراهان کمتر توانستند رفت - خان خانان زمانی چین
در ابرو بود - غرض گویان واقعه طلب فرصت یافته زیاده از
سابق او را بشورش آوردند - چنانچه پیغام فرستاد که ما ترا
از ملائي بامارت آوردیم - چون تنگ حوصله بودي بیک ساغر
از دست رفتي - الحال مصلحت اینست که منزوي شوي -
ملا (چون آزاده مرد بود) ازین بشارت بشگفتگی خاطر گوشه
گرفت - بعد چند روز بسعی شیخ گدائي کنبو و دیگر بداندیشان
بیرام خان ملا را بقلعهٔ بیانه فرستاده محبوس ساخت -
و باز رخصت سفر حجاز داد - ملا روانهٔ گجرات بود که در راه
نوشتهٔ ادهم خان وغیره امرا رسید - که هر جا که رسیده باشند
توقف نموده انتظار لطیفهٔ غیبي برند - مشار الیه در نواحی
رنتنبهور اقامت بر گزید - چون به بیرام خان آگهي شد جمعی
را فرستاد که او را دستگیر کرده بیارند - ملا بعد ازان (که
زد و خوردے درمیان آمد) اسباب و اشیا گذاشته با معدودے
بدر رفت - فی الحقیقة بیرام خان باغوای کوته اندیشان
حسدپیشه چنین مخلص کاردان را از خود دور ساخت - و
بدست خود تیشه بپای اقبال خود زد - سنوح این قضیه
در خاطر عرش آشیاني بسیار ناپسند آمد . و هنوز ملا

به گجرات نه رسیده بود که برهم زدگی دولت بیرام خان
شنید - و برسم استعجال بزمین بوس رسیده بخطاب خاني
و عنایت علم و نقاره بلند پایه گشت - و پس ازان باتفاق
ادهم خان به تسخیر مالوه تعین شد - چون سال ششم ادهم
خان کوکه حضور طلب شد حکومت مالوه باستقلال بملا قرار
گرفت - باز بهادر حمایے ازو بر نداشته در سال هفتم در حدود
اواس جمعیتے فراهم آورده عرصهٔ خودسري آراست - پیر محمد
خان فوجے ترتیب داده بر سرش شتافت - و باندک تلاشے او
را آوارهٔ دشت هزیمت ساخت - و بتسخیر قلعهٔ بیجاگده
همت گماشته آنرا بجبر و قهر از دست اعتماد خان (که
از جانب باز بهادر باستحکام آن مي پرداخت) گرفته داخل
ممالک محروسه ساخت - و (چون والیٔ خاندیس میران
محمد شاه فاروقي در اعانت باز بهادر جدے داشت) بنا برین
پیر محمد خان هزار جوان کار طلب همراه گرفته بطریق
ایلغار چهل کروه در یک شب رانده (چون او در قلعهٔ آسیر
بود) ببرهان پور درآمده به نهب و غارت پرداخت - و حکم
قتل عام نموده بسیارے از سادات و علما را بحضور خود
گردن زد - و با فراوان غنائم معاودت کرده شنید که باز بهادر
از راه قریب تر است - مستعد پیکار گردید - ارباب خبرت
صلاح جنگ نداده رفتن بمندیه اولی شمردند - پیر محمد

خان (که تهور بر عقل و تدبیر غالب داشت) گوش برین حرفها نکرده دل در جنگ بست - همراهان لوازم رفاقت بجا نیاورده باندک تلاشی از جا رفتند - بعضی هواخواهان جلو اسپ او گرفته از جنگ برآوردند - چون بگذار نربدا رسید شام بود - مردم گفتند که غنیم دور است - امشب اینجا توقف باید کرد - نشنیده سواره خود را بآب انداخت - اتفاقاً قطار اشترے نیز درمیان آب می‌گذشت - باسپ خان پهلو زد - او از اسپ جدا شد - همراهان تریب از بد درونی ببر آوردن دست و پائی نزدند - غریق گشت * * بیت *

* چو رو آورد (۲) روز در تیرگي *

* دو چشم جهان بین کند خیرگي *

خون ناحق بیگناهان برهانپور کار خود کرد (۳) * بیت *

* خون ناحق مکن چو یابي دست *

* کز مکافات آن نشاید رست *

(۴) این سانحه در سنه (۹۶۹) نهصد و شصت و نه واقع شد عرش آشیاني از رفتن چنین نوکر درست اخلاص کاردان جوانمرد عالي همت قرین تاسف بسیار گشت - گویند پیر محمد خان ثروت و سرانجام بمرتبهٔ بهم رسانیده بود (که هر روز

(۲) نسخهٔ [ج] چو روز آورد - (۳) نسخهٔ [ج] کرده - (۴) نسخهٔ [ا ب] در نهصد و شصت و نه *

هزار قاب طعام مي‌کشيدند) - و با تجبر و نخوت کريم وضع
بود - مکرر در يک روز پانصد اسپ بمردم بخشيده - اما
هرچه بود آيهٔ قهر بود - غرور سپاهگري بعصبيت ملائي
فراهم آمده دولت و جاه سرباري شد - ديگر چه توان گفت -
در هنگامي (که مدار المهام خلافت بود) از پيشگاه سلطنت
بخان زمان شيباني تهديدے رفت - که شاهم ساربان پسر را
(که بمعشوقي برگزيدهٔ) بادشاهم (٢) مي‌گريد - بحضور
فرستد يا از پيش خود دور سازد - خان زمان برج علي
نوکر معتمد خود را بجهت تسکين غضب سلطاني و مهم سازي
دربار روانه نمود - او بمنزل پير محمد خان آمده گذارش
لختے پيغام کرد - ملا بغضب رفته اورا ته چوب گرفت -
و از برج (٣) قلعه انداخت - و قهقهه زنان گفت اکنون اين
شخص مظهر اسم خود گرديد *

مير شاه ابوالمعالي

از سادات ترمذ است - در آوان شباب سنه (٩٥٨) نهصد
و پنجاه و هشت در کابل بوسيلهٔ خواجه محمد سميع بمجلس
جنت آشياني راه يافت - (چون بحسن صورت و زيبائي
منظر خالي از قبول (٤) نبود) منظور نظر پادشاهي گرديده

---

(٢) نسخهٔ [ب] پادشاهم ميگويد (٣) نسخهٔ [ج] گفت اين شخص -
(٤) نسخهٔ [ج] قبول *

بشمول تربیت و عنایت بدرجۀ امارت رسید - و بخطاب فرزندي اختصاص گرفت - و در یساق هندوستان مصدر ترددات و مردانگیها شده بعد فتح با برخے امرا و عمدها بصوبۀ پنجاب دستوري یافت - تا سکندر خان سور والی هند (که از جنگ بدر رفته و خود را بدامن کوهستان کشیده) اگر برآمده دست اندازي نماید بتدارک آن پردازد - و جمیع مهمات آن ولایت براي او مفوض شد - اما بے‌اعتدالي و نخوت او با امرا باعث آن گردید (که شاهزاده اکبر را باتالیقی بیرام خان بدان مملکت مرخص فرموده حکومت سرکار حصار بنام او قرار گرفت - (چون بر کنار آب بیاه ملازمت شاهزاده نمود) نظر بر الطاف جنت‌آشیاني اشاره به نشستن در مجلس فرموده مورد مراحم بیکران ساخت - آن مرتبه‌نشناس بمنزل خود رفته پیغام بشاهزاده فرستاد که نسبت من بپادشاه بر همه روشن است خصوص بر ایشان - که فلان روز با پادشاه در یک ظرف خوردم - و بشما الوش عنایت کردند - پس با این نسبت من (که بخانۀ شما آمدم چرا تکیه (۲) و نمد براے من جدا انداختند - شاهزاده باوجود حداثت سن جواب داد که تورۀ سلطنت دیگر است و قانون عشق دیگر - آن نسبت (که پادشاه را با شما بود) مرا نیست - عجب که درمیان

---

(۲) نسخۀ [۱ - ج] تکیه نمد

این هردو نسبت تفرقه نکرده گله کردند - پس ازان (که عرش آشیاني سریر آرای هندوستان شد) بیرام خان نقوش فتنه و فساد از سیمای احوال او برخوانده روز سیوم جلوس در محفل حضور مقید ساخته بلاهور فرستاد - و به پهلوان گل گر عسس آنجا سپردند - روزے از بے پروائی محافظان از زندان فرار نموده بولایت گکهران در آمد - کمال خان گکهر مقید ساخت - ازانجا هم گریخته مي خواست بکابل سرے کشد (۲) [چون منعم خان حاکم آنجا باستماع فرار او میر هاشم برادرش را (که غوربند وغیره جاگیر داشت) بلطائف الحیل مقید ساخته بود] بدان جانب هم نشتافته در نوشهره بکشمیریان (که از حاکم خود غازي خان ستم رسیده بودند) پیوست - و بلابه و مکر آنها را با خود متفق ساخته بحاکم کشمیر جنگ نمود - و هزیمت خورد - و بعضے نوشته اند که چون بکمال خان پیوست دران وقت آن ولایت بدست عم او آدم گکهر بود - کمال خان میر را اعتبار نموده فوجے فراهم آورد - و باتفاق یکدیگر متوجه کشمیر شد - و پس از شکست عذرخواهي نمود - میر بپرگنهٔ (۳) دیبال پور (که در جاگیر بهادر شیباني بود) مخفي رفته درخانهٔ میرزا تولک ملازم خان مزبور (که سابق نوکر میر بود) پنهان شد - اتفاقاً روزے تولک بزوجهٔ خود جنگ کرده

(۲) نسخهٔ [ج] بکشد - (۳) نسخهٔ [ج] دیباپور •

اذیت بسیار بدو رسانید - او نزد بهادر خان رفته صورت واقعه ظاهر نمود - و گفت قتل خان مصمم کرده اند - بهادر خان همان ساعت سوار شده تولک را بقتل رسانید و میر ابوالمعالي را محبوس ساخته نزد بیرام خان فرستاد - او حوالهٔ ولي بیگ نمود که به بهکر راهي سازد - او روانهٔ گجرات کرد - که ازانجا بحجاز رود - در گجرات خونے ناحق ریخته نزد خان زمان گریخت - او باز حسب الطلب نزد بیرام خان فرستاد - درین نوبت خان چند روز او را باعزاز نگاهداشته آخرالامر در قلعهٔ بیانه زنداني گردانید - و در ایام تنزل خود از ایلور شاه ابوالمعالي را بندگسل ساخته با امرای دیگر روانهٔ حضور نمود - در قصبهٔ جهجر همه امرا ملازمت یافتند - شاه نیز رسیده سواره سلام کرد - بادشاه را بد آمد - باز زنجیر فرموده بشهاب الدین احمد خان سپردند - که بسفر حجاز راهي سازد - و پس از دو سال در سال هشتم از اماکن شریفه برگشته بخیال فسادانگیزي از گجرات در جالور به میرزا شرف الدین حسین احراري (که بغي ورزیده بود) ملاقات کرد - او جمعے را همراهش ساخت که رفته در حوالئ آگره و دهلي غبار فساد بر انگیزد - آن بے باک اول بنارنول شتافته قلیلی خزانهٔ پادشاهي متصرف گشت - و به جهنجهنون آمده ازانجا بحصار فیروزه رفت - دید که کار پیش رفت نمي شود - و افواج

پادشاهي از اطراف و جوانب در تعاقب است - روانهٔ کابل گشت - و بماه جوجک بیگم والدهٔ میرزا محمد حکیم (که رتق و فتق کابل برای زرین او تمشیت مي یافت) احوال خود نوشته باین بیت معنون نمود * بیت *

* ما بدین در نه پی حشمت و جاه آمده‌ایم *

* از بد حادثه اینجـــا به پناه آمده‌ایم *

بیگم بهمخنان مردم (که شاه ابوالمعالي جوانے ست بنجابت و شجاعت متصف - جنت آشیاني (۲) صبیهٔ کلان شما را نامزد او فرموده - اگر او را تربیت فرمایند - مفید کارها ست) فریب خورده در جواب نوشت * ع *

* کرم نما و فرود آ که خانه خانهٔ تست *

و باعزاز بکابل آورده فخرالنسا بیگم همشیرهٔ میرزا محمد حکیم را بازدواج او در آورد - (چون في الجمله بوسیلهٔ این نسبت صاحب اختیار گشت) از بدسرشتی خود و زشت‌آموزی لختے فتنه پژوهان (که تا بیگم زنده است استقلال تو صورت نخواهد بست) - اواسط شعبان سال نهم سنه (۹۷۱) نهصد و هفتاد و یک با دو کس از بےسعادتان بخانهٔ بیگم در آمده آن مظلومه را بشهادت رسانید (۳) - و اکثر عمدها را که ازانجمله حیدر قاسم کوه‌بر است (که پدر بر پدر درین دودمان عالي از امرای

(۲) نسخهٔ [ا] جنت آستاني - (۳) نسخهٔ [ب] رسانیده *

بزرگ بوده - و درین ولا منصب وکالت داشت) بقتل در آورده در کار مستقل گردید - میرزا سلیمان (که همواره در آرزوی کابل بود) باستدعاي پنهاني میرزا محمد حکیم و درخواست برخی اهل کابل از بدخشان روانه شد - شاه ابوالمعالي میرزا محمد حکیم را همراه گرفته بمقابله بر آمد نزدیک آب غوربند تلاقی فریقین رو داد - چون جنگ ترازو شد برخی دولتخواهان میرزا را جلو ریز نزد میرزا سلیمان آوردند - و کابلیان تمام پراگنده گشتند - شاه ابوالمعالي سراسیمه رو بفرار آورد - بدخشیان تعاقب کرده در موضع چاري‌کاران دستگیر ساختند - و در کابل روز عید فطر این سال بحکم میرزا از حلق برکشیده بقصاص رسانیدند *

* ابیات *

* بچشم خویش دیدم در گذرگاه *
* که زد مرغی بجان مورکی راه *
* هنوز از صید منقارش نپرداخت *
* که مرغ دیگر آمد کار او ساخت *
* چو بد کردي مباش ایمن ز آفات *
* که واجب شد طبیعت را مکافات *

شاه ابوالمعالي خوش طبع و سلیقه بشعر موافق داشت شهیدي تخلص مي‌کرد *

محمد سلطان ميرزا

پسر ويس ميرزا ست بن بايقرا بن منصور بن بايقرا - در زمان دولت سلطان حسين ميرزاى بايقرا كه جد مادري او ميشد مكرم و معزز بوده - بعد واقعهٔ ناگزير آن پادشاه (كه تفرقهٔ عظيم بخراسان رو داد) بملازمت بابر پادشاه پيوسته منظور عنايت و رعايت شد - و بدستور در زمان جنت‌آشياني مشمول مراحم بود - با آن (كه مكرر آثار عصيان بظهور آمد) جنت‌آشياني از كمال مروت بعد از قدرت انتقام هم در مقام عفو شد - دو پسر داشت - الغ ميرزا و شاه ميرزا - اينها نيز مكرر با جنت‌آشياني مصدر خلاف و طغيان گشته در ظل عاطفت در مي‌آمدند تا آنكه الغ ميرزا در تاخت هزاره كشته شد و شاه ميرزا باجل طبيعي درگذشت - از الغ ميرزا دو پسر ماند - سكندر و محمود سلطان - جنت‌آشياني اول را الغ ميرزا و دوم را شاه ميرزا خطاب دادند - چون نوبت بعرش آشياني رسيد محمد سلطان ميرزا را با نبائر و عشائر بعنايات مخصوص ساخت - و بنابر كبر سن از تكليف نوكري معاف داشته پرگنهٔ اعظم‌پور سركار سنبهل جهت خرج عنايت فرمود - درآنجا ميرزا را در پيري چند پسر شد - ابراهيم حسين ميرزا محمد حسين ميرزا مسعود حسين ميرزا عاقل حسين ميرزا - و همهٔ اينها منظور نظر پادشاهي بوده در سركار سنبهل جاگيرهاى خوب داشتند

سال یازدهم عرش آشیانی بنابر دفع میرزا محمد حکیم (که از کابل آمده لاهور را محاصره داشت) متوجه شدند - الغ میرزا و شاه میرزا باتفاق ابراهیم حسین و محمد حسین علم بغي افراشته دست بغارت و تاراج برآوردند - و ازانجا نزد خان زمان بجونپور شتافتند - چون صحبت با او در نگرفت تاراج کنان بحدود دهلي رسیدند - و ازانجا بمالوه (که به محمد قلي خان برلاس تعلق داشت - و او در حضور میبود) رفته متصرف گشتند - بنا برین محمد سلطان در قلعهٔ بیانه محبوس شده دران محبس فوت کرد - و در سال دوازدهم عرش‌آشیاني پس از استیصال خان زمان بتسخیر قلعهٔ چتور متوجه شدند - و شهاب الدین احمد خان را بریاست مالوه و مالش میرزایان تعین فرمودند - درین وقت الغ میرزا در ماندو زندگي بسپرد - دیگران تاب مقاومت نیاورده نزد چنگیز خان غلام سلطان محمود گجراتي (که بعد ازو بر بعضے بلاد آن ملک استیلا یافته بود) شتافتند - او درین هنگام بجنگ اعتماد خان گجراتي (که احمد آباد در تصرف داشت) متوجه بود - مقدم میرزایان مغتنم دانست - و (چون دران جنگ کارهای نمایان بظهور آوردند) چنگیز خان بهروچ را بجاگیر میرزایان مقرر کرد - اما (چون ناف آنها بفتنه بریده بودند) دران ضلع هم رفته بانواع ظلم و تعدي کار بجائے رسانیدند که ناچار چنگیز

خان فوج تعین کرد - اگرچه آن مردم را بر شکستند لیکن مقابلهٔ چنگیز خان را فوق طاقت خودها دیده به خاندیس شتافتند - و ازانجا باز بمالوه آمده غبار شورش برانگیختند - اشرف خان و صادق خان وغیره امرا (که بتسخیر رنتنبهور تعین شده بودند) سال سیزدهم بموجب حکم تعاقب کردند - میرزایان سراسیمه فرار نموده خود را بآب نربدا زدند - اکثر از همراهان فرو رفتند - و (چون معلوم کردند (۲) که چنگیز خان بغدر جهجهار خان حبشي کشته شد - و ملک گجرات از حاکم مستقل خالي ست) باز بدان دیار (۳) شتافته قلعهٔ چانپانیر و بهرونچ و سورت بے جنگ و بجنگ متصرف شدند *

و (چون در سال هفدهم احمدآباد ضمیمهٔ ملک پادشاهي شد - و الویهٔ عرش آشیاني ظلال افکن آن مملکت گشت) در جمعیت میرزایان سنگ تفرقه افتاد - ابراهیم حسین از بهرونچ برآمده از هشت کروهي اردوي پادشاهي میگذشت - (چون امرا یک روز بیشتر بدفع محمد حسین میرزا به جانب سورت رخصت یافته بودند) ازین خبر عرش آشیاني شهباز خان را به بر گردانیدن امرا فرستاده خود ایلغار (۴) نمود - چون بکنار مهندري (که متصل قصبهٔ سرنال است) رسید - مجموع چهل سوار بود (که اکثر جیبه نداشت) - آنقدر توقف شد که

---

(۲) نسخهٔ [ج] معلوم شده - (۳) نسخهٔ [ب - ج] بهرونچ - (۴) نسخهٔ [م] یلغار *

چند جیبهٔ خاصه تقسیم یافت - دریں اثنا امرا نیز رسیدند (که مجموع دویست کس بود) . و دران قصبه محاربهٔ سخت رو داد - ابراهیم حسین گریخته آگره سو بدر رفت - و زنش گلرخ بیگم دختر میرزا کامران با مظفر حسین پسر خود از سورت بدکن شتافت - عرش آشیانی دران سال متوجه تسخیر سورت شده میرزا عزیز کوکه را در احمد آباد گذاشت - و قطب الدین خان وغیره امرا را از مالوه طلب داشته کومکی گردانید - محمد حسین میرزا و شاه میرزا (که در نواحی پتن بودند) با شیرخان فولادی اتفاق کرده آن قصبه را گرد گرفتند - میرزا کوکه بعزم پیکار روانه شد - جنگی بکمال صعوبت رو داد - (چون مآل کار ناسپاسان ناکامی ست) صورت فتح میرزایان نمودار شده بود که شکست افتاد - محمد حسین میرزا بدکن گریخت - و ابراهیم حسین میرزا با مسعود حسین میرزا (که در ناگور شورش افزا گشته مالشی بسزا یافته بود) رو به پنجاب گذاشت - دران هنگام حسین قلی خان حاکم آنجا محاصرهٔ نگرکوت داشت - صلح گونهٔ با راجه کرده بتعاقب او شتاب آورد - مسعود حسین میرزا در جنگ دستگیر شد - و ابراهیم حسین بملتان بدر زده بدست بلوچان زخمی گشته گرفتار گردید - سعید خان چغته صوبه دار ملتان آگهی یافته بدست آورد - بهمان

زخم در گذشت - و محمد حسين ميرزا (پس از معاودت پادشاهي از گجرات باگره) از حدود دولت آباد دکن برگشته برخے محالات گجرات را مجدداً متصرف شد - و متصل کنبهايت (٢) از نورنگ خان پسر قطب الدين وغيره امراي پادشاهي شکست خورده باختيار الملک و پسران شير خان فولادي (که سر بفساد برداشته بودند) پيوست - و بهيئت مجموعي در احمدآباد ميرزا عزيز کوکه را محاصره نمود - عرش آشياني باستماع اين خبر از آگره در نه روز (که اکثر بجمازهاي تيزرو سوار مي شد) ايلغار نموده پنجم جمادي الاولي سال (٩٨١) نهصد و هشتاد و يک سه کروهي احمدآباد با کمتر از هزار سوار رسيد - و با محمد حسين ميرزا (که اختيار الملک را گرد شهر گذاشته خود مستعد جنگ شد) محاربهٔ سخت نمود - پادشاه خود با صد سوار طرح شده بنفس نفيس ترد مي فرمود - محمد حسين ميرزا زخمي راه گريز پيش گرفت - ناگاه پاي اسپش بخار بست زقوم رسيده بر زمين (٣) آمد - دو کس از مردم پادشاهي بسر وقتش رسيده سوار اسپ کرده بحضور آوردند - و هر يک بتلاش جلدو نسبت اين خدمت بخود مي کرد - راجه (٤) بيربر بموجب حکم

---

(٢) نسخهٔ [ج] کنبهايت - و در [بعضے نسخه] کهنبايت - (٣) نسخهٔ [ج] افتاد - (٤) نسخهٔ [ج] بيربل ٭

از میرزا پرسید که کدام کس گرفته - گفت مرا نمک پادشاه گرفت - و الّا اینها چه قدرت دارند - پس ازین هنگامه مردم بتاراج متفرق شدند - با پادشاه اقبالمند چند کس همراه مانده بود که اختیار الملک با پنج هزار کس دستگیر شدن میرزا شنیده گریزان میرفت - (چون قیاس مقتضی مقابله بود) شورش غریب برخاست - از دهشت نقارچیان را دست از کار رفته گاهی بعنف و گاهی بلطف بنقاره نواختن باز میداشتند - لیکن مخالفان نوعی سراسیمه می رفتند که بهادران لشکر پادشاهي رفته تیرهای ترکش آنها بیرون آورده بسیارے را طعمهٔ تیغ ساختند - اختیار الملک از فوج جدا شده بزقوم زارے رسید - خواست اسپ بجهاند - بزمین افتاد - سهراب ترکمان (که دنبالش داشت) سرش بریده آورد - دران وقت حیص و بیص محمد حسین میرزا را رای سنگهه (که محافظ او بود) از هم گذرانید - و شاه میرزا از مبادی جنگ گریخته آواره شد *

پس ازین در سال بیست و دوم مظفر حسین (که والده اش بدکن برده بود) بسعی جوقے بد نهادان بگجرات رسیده شورش افزا گشت - چون راجه تودرمل پیش ازان بیاوری وزیر خان بانتظام مهمات آن دیار رسیده بود باتفاق خان مذکور بر سرش شتافته شکست فاحش داد - میرزا

بسمت جونه‌گده رهگرا شد - و چون راجه احرام حضور بست باز میرزا باحمد آباد آمده وزیر خان را محاصره نمود - و با مردم او ساخته در سعی در آمدن شهر شد - که ناگاه بمهر علي (۲) کولابي (که میرزای خرد سال را دست مایهٔ فساد ساخته چنین هنگامها مي آراست) تفنگے رسیده درگذشت - میرزا از مشاهدهٔ این حال در عین چیره دستي از جا رفته بسمت ندربار روي گریز نهاد - چون بخاندیس رسید راجه علي خان والي آن ولایت مقید ساخته نزد عرش آشیاني فرستاد - چندے زنداني بود - (چون ندامت و درست اخلاصي از حال میرزا ظاهر میشد) مورد عنایت فرموده بر نواختند - و در سال سي و هشتم عرش آشیاني خانم سلطان دختر کلان خود را بمیرزا پیوند بیوگاني بست - و سرکار قنوج در تیول او مقرر کرد - چون باده پیمائي مفرط و خیالات فاسد موروثي او بعرض رسید - از تیول طلب داشته زنداني ساختند - و در سال چهل و پنجم سنه (۱۰۰۸) هزار و هشت در ایام محاصرهٔ آسیر میرزا را با فوج بتسخیر قلعهٔ للنگ (۳) گسیل نمود - میرزا از پیشین لغزشها شمارے بر نگرفته از بدسرشتي و باده مستي با خواجگي فتح الله درآویخت -

---

(۲) در [بعضی نسخه] مهر علي خان سلدوز کولابي - (۳) در [بعضی نسخه] النگ •

و روزے قابو ديده گجرات رويه گام فراخ برزد - همراهان جدائي گزيدند - آن ناكام (۲) ميان سورت و بگلانه بوارستگي پوشش در شد - درين سراسيمگي خواجه ويسي (كه بپژوهش شتافته بود) رسيده دستگير ساخته بحضور آورد - پادشاه بر كم بينئ او بخشوده بزندانئ دبستان برنشاند - در چهل و ششم بتازگي از زندان بر آورده بر نواخت - پس ازان باجل طبيعي در گذشت - همشيرهٔ ميرزا نورالنسا بيگم بشاهزادهٔ سلطان سليم منسوب بود - گويند گلرخ بيگم (كه خوشدامن جنت مكاني ميشد) در اجمير سنه (۱۰۲۳) يكهزار و بيست و سه بيمار بود - جهانگير پادشاه بعيادت بخانه اش رفت - بيگم خلعتي پيش گذاشت - پادشاه حفظ توره بر پاس سلطنت مقدم داشته تسليم كرده سراپا گرفت *

* مهدي قاسم خان *

ابتدا در ملازمان ميرزا عسكري سيومين خلف فردوس مكاني انسلاك داشت - و صاحب اعتبار و اعزاز بود - بلكه به نسبت رضاعت ميرزا امتياز مي اندوخت - برادرش غضنفر كوكه هنگامے (كه جنت آستاني (۳) فتح گجرات فرموده احمدآباد بميرزا عسكري عنايت نموده بماندور عطف عنان فرمود (۴)) ميرزا

---

(۲) نسخهٔ [ج] ناكام ميان سورت - (۳) نسخهٔ [ب - ج] جنت آشياني - (۴) نسخهٔ [ب] فرمودهٔ *

روزے در مجلس شراب از روي مستي بر زبان راند که ما پادشاه و ظل الله ایم - غضنفر آهسته گفت که مستي و با خویشتن نیستي - همنشینان خنده کردند - میرزا در غضب رفته غضنفر را مقید ساخت - چون رهائي یافت پیش سلطان بهادر والی گجرات (که به بندر دیپ خزیده بود) رفته گفت که من از منصوبهٔ مغل واقفم (که مستعد فرار اند) - و چندان ترغیب رفتن به احمدآباد نمود که سلطان جمعیت فراهم آورده مجدداً آن دیار را متصرف گردید (۲) *

مجملاً مهدي قاسم خان پس ازان (که بملازمت جنت آستاني (۳) اختصاص گرفته) مصدر خدمات شایسته گشت (۴) - و در زمان (۵) عرش آشیاني بمراتب عمدهٔ امارت تصاعد نموده بمنصب چهار هزاري سر افتخار بر افراخت - و در سال دهم آصف خان عبدالمجید (که بتعاقب خان زمان مامور بود) توهم بخود راه داده وقت کار سالک مسالک بے حقیقتي شد - و بولایت گذهه و کتکه (۶) (که ایالت آنجا داشت) فرار نمود - عرش آشیاني در مبادی سال یازدهم سنه (۹۷۳) نهصد و هفتاد و سه هجري پس از معاودت جونپور باگره مهدي قاسم خان را بحکومت آن ولایت تعین

---

(۲) نسخهٔ [ج] گشت - (۳) نسخهٔ [ب - ج] جنت آشیاني - (۴) نسخهٔ [ج] گردید - (۵) نسخهٔ [ج] در زمان - (۶) نسخهٔ [ج] کتنکه *

فرمود - که بانتظام آن ملک پرداخته آصف خان را (که
مرتکب چنین تقصیر عظیم گشته) بدست آرد - خان مذکور
کمر عزیمت چست بسته بآئین شایسته قدم همت در راه
اطاعت نهاد - آصف خان پیش از وصول عساکر پادشاهي
بهزاران تحسر و تاسف دل ازان ولایت بر کنده آوارهٔ صحرای
بے دولتي شد - مهدي قاسم خان بدان ملک در آمده بدنبال
آصف خان تکتک پا نمود - چون او از تباه‌رائي بخان زمان
پیوست خان مذکور عنان باز کشیده ناظم اشتات آن ملک
گردید - با وصف آن (که بے ارتکاب تعب و منت سعي
آن ولایت بدست افتاده (۲)) از وسعت مملکت و خرابی آن
نتوانست سامان نمود - بملالت و ستوه درشده در اواسط
همین سال وحشتے بر مزاجش غالب آمد و شورش دماغي (۳)
بهم رسید - بے استرضای پادشاهي برخاسته از سرحد دکن
متوجه سفر حجاز گشت - و ازانجا از راه عراق بقندهار آمد
و آخر سال سیزدهم در ایام محاصرهٔ قلعهٔ رنتنبهور تشویر زده
و ندامت کشیده بر آستان خلافت جبهه سا گردید - و اسبان
عراقي و نفائس امتعه بنظر در آورد - (چون طغرای دیرین
خدمت و قدم بندگي زیب صفحهٔ اعتبارش بود) عرش آشیاني
از راه مروت بتفقدات فراوان برنواخته بتفویض همان مرتبهٔ

(۲) نسخهٔ [ا] افتاده - (۳) نسخهٔ [ج] آمده شورش دماغي *

امارت و تیولداری سرکار لکهنؤ و آن حدود سر مباهاتش بفلک

برین رسانید - بیشتر احوالش بنظر نیامده *

محمد قاسم خان بدخشي

موجي تخلص خویش میر محمد جاله بان است - در

بدخشان خدمت جاله باني داشته - دران ایام (که جنت آستاني (۲)

حسب الامر پدر جلیل القدر از هندوستان ببدخشان شتافته

روزے چند گذرانید) پرتو عنایت بر وجنات احوالش تافت -

او پرستاری دایمی آن عالي جاه را سرمایهٔ سود و بهبود خود

دانسته همواره بخدمتگاري قیام مي نمود - و برخے آورده اند که

او در صغر سن در بندگی فردوس مکاني رسیده از آوان صبی تا

زمان نشو و نما در ملازمت جنت آستاني (۳) بسر برده - بالجمله در

سفر عراق هم (که از بیمهری روزگار و بدمددی سپهر دوار با

کمال ناکامي و بے سرانجامي پیش آمد - و امتحان درست عیاران

اخلاص بود) ملتزم فتراک دولت بوده از رکاب پادشاهي تخلف

نورزید - و پس از معاودت عراق و تسخیر کابل در سنه (۹۵۴)

نهصد و پنجاه و چهارم جنت آستاني باقتضای مصالح ملکي

ببدخشان متوقف گردید - میرزا کامران (که منتهز فرصت

بود) غیبت همایوني را مغتنم دانسته بفتنه بکابل در آمده

(۲) نسخهٔ (ب - ج] جنت آشیاني - (۳) نسخهٔ [ا - ب] نشو نما *

متصرف گشت - جنت آستاني (٢) بعجلت برگشته محاصره نمود -
ميرزا از کوتاه خردي همت ناقص خود را بتعذيب طفلان
بے گناه و آلودگي پاک دامنان مصروف نموده از غايت
بيرحمي و سخت دلي شاهزاده محمد اکبر را (که در سن چهار
سالگي در قلعهٔ کابل بود) در برابر توپ نگاه ميداشت - و
از صيانت ايزدي (که متکفل حراست او بود) محفوظ
ماندے - روزے زن قاسم خان موجي را پستان بسته آويخت -
خاطر فدويت مآثر او از فرط يکجهتي و يکروئي ازين حرکت
شنيعه هم بتذبذب نگرائيد - و پايهٔ درست اخلاصي خود را
بلند تر افراشت - و پس ازان در عهد عرش آشياني بمناسبت
کار قديمش جاله باني بمير بحري هندوستان سر بر افراشت -
و در دارا الخلافة بر کنار آب جون منزلے دلکشا ترتيب
داده - در آخرها (٣) استعفاى ملازم پيشکي نمود - و همانجا انزوا
برگزيد - و در آخر شهور سنه (٩٧٩) نهصد و هفتاد و نه
سفينهٔ عمر بساحل فنا رسانيد - نسخهٔ در تتبع يوسف زليخا
بشش هزار بيت درست ساخته - اين دو بيت ازانجا ست

* بيت *

* نمـوده دست صنعش از تفنن *
* هـلال و بدر در يک روى نـاخن *

---

(٢) نسخهٔ [ب] جنت اشياني - (٣) نسخهٔ [ب] در آخر استعفاى *

* ميانش برتر از حد بيان است *

* که اينجا نازکيها در ميان است *

اين نيز شعر اوست * بيت *

* ساقيا تا کے ز دوران شرح بد حالي کنم *

* شيشه پر کن تا که (۲) يک ساعت دلے خالي کنم *

(۳) محمد قلي خان توقبائي

از امراى هزارى عهد عرش آشياني ست - اواخر سال پنجم همراه ادهم خان کوکه بتسخير مالوه تعين شد - و سال هشتم بکمک حسين قلي خان (که بعد گريختن ميرزا اشرف الدين حسين بجاگيرش سرفرازي يافته بود) نامزد گرديد - سال هفدهم همراه مير محمد خان کلان با فوج منقلا جانب گجرات رخصت يافته - و در سفر ايلغار (۴) گجرات از پيش فرستادها بود - پستر همراه خان خانان منعم بيگ به يساق صوبهٔ بنگاله راهي شد - مآل احوالش بملاحظه در نيامده *

محمد قلي خان برلاس

از نژاد برنتق است - طبقهٔ جليلهٔ او هميشه در سلاطين چغتا

---

(۲) در [اکثر نسخه] شيشهٔ پرکن که يک ساعت - (۳) نسخهٔ [ا - ب] محمد قلي توقبائي - (۴) نسخهٔ [ج] يلغار *

صاحب اعتبار و عاليشان بوده اند - جد کلان او امير جاکوي
برلاس از اعاظم امراى امير تيمور صاحبقران بود - خان مذکور
فاضل نيکو راى پسنديده اطوار و در شجاعت و سرداري
سرآمد امراى روزگار بود - و بقدم خدمت و ديرين پرستاري
در عهد جنت آستاني ترقي نموده بپايۀ امارت عمده بر آمد
و ملتان جاگير يافت - و در آغاز جلوس عرش آشياني
باتفاق شمس الدين خان اتکه بآوردن بيگمات و اهل و عيال
امرا و سائر ملازمان (که از بےخانماني و مفارقت اهل و
عيال بےدليها داشتند - شايد بدان سبب دل نهاد اقامت
هندوستان گشته از انديشۀ رفتن کابل باز ماندند) روانۀ آن
ديار شد - پس ازان بتيولداري ناگور و آن حدود اختصاص
گرفت - و روزے چند بحکومت مالوه نيز نامزد گرديد *
(چون خود در حضور سعادت بار مي اندوخت) خواجه
هادي مشهور بخواجه کلان دامادش بنيابت سربراه کار آن
ولايت بود - ميرزايان باغيه بر سرش ريخته (اگرچه بملاحظۀ
بزرگ زادگي بخواجه زحمت جاني نرسانيدند) اما از قرار
واقع تاراج کردند - و در سال دوازدهم بر سر اسکندر خان
اوزبک (که در اوده بنخوت آرائي علم خود سري مي افراشت)
تعين گشت - چون در همان ايام خان زمان و بهادر خان
شيباني (که سر گروه ارباب طغيان بودند) بمکافات اعمال

گرفتار آمدند اسکندر خان فرار اختیار نموده سرگردان تیه
ادبار شد - سرکار اودهه بجاگیر محمد قلي خان مقرر گردید -
و در تسخیر بهار و بنگاله بهمراهی خان خانان منعم مساعی
جمیله بتقدیم رسانید - چون بتائید سماوي در سال نوزدهم
معمورهٔ بنگاله مفتوح گشت و داؤد کراني بجانب ساتگانون و
ارتیسه روان شد خان خانان باتفاق راجه تودرمل در تانده
(که دار الملک آن ناحیت است) رحل اقامت انداخته
بنظم مهام ملکي و مالي پرداختن گرفت - و جمیع امرا
را بسرکردگی محمد قلي خان برلاس بجانب ساتگانون
فرستاد - که داؤد را فرصت سامان نداده بدست آرد -
چون خان مذکور بسمت کروهی ساتگانون رسید او را پای
ثبات بلغزش در آمده بسوی اوڈیسه بے سپر راه گریز گشت -
اعیان این لشکر خواستند که بانتظام پراگندگیهای این
حدود پردازند که راجه تودرمل به محمد قلي خان پیوست
و در راهي شدن بصوب اوڈیسه و استیصال داؤد مرغبات
انگیخته رهنمون گردید - در قصبهٔ مندل‌پور در شهر رمضان
سنه (۹۸۲) نهصد و هشتاد و دو هجري محمد قلي خان
را روزگار سپري گردید - غیر آن (که زمان افطار نان خورد
و حرارتے بر وی غلبه کرد) سببے دیگر ظاهر نشد - برخے
از دوربینان عرصهٔ آگهي این را از نتائج بد اندیشگي از

غلامان خواجه سرا فرا گرفتند - محمد قلي خان از امرای پنجهزاري صاحب جاه و جمعیت آن عهد بود - متانت و سنجیدهٔ روزگاری او شهرهٔ آفاق - پسرش فریدون خان برلاس است که احوال او رقم پذیر خامه گردیده *

مجنون خان قاقشال

از امرای عمده و تمن دار بود - در عهد جنت آستاني بتیولداری نارنول اختصاص گرفت - چون واقعهٔ ناگزیر آن پادشاه درمیان آمد حاجي خان (که از غلامان عمدهٔ شیر شاهي بود) با جمعیتی فراوان قلعه را محاصره نموده کار بر مجنون خان تنگ ساخت - راجه بهارامل کچهواهه (که دران وقت همراه حاجي خان بود) مروت و مردمي بکار برده بصلح مجنون خان را باعزاز از قلعه بر آورده بدهلي گسیل نمود - چون نوبت فرمانروائي به عرش آشیاني رسید مانکپور در جاگیر یافت - و در هنگامے (که خان زمان و برادرش علم مخالفت و خود سري بر افراشتند) او در مقابلهٔ آنها بات قدم ورزیده سرچشمهٔ اخلاص را بخار و خس هواداری مخالفان انباشته ساخت - و در جنگے (که خان زمان با رادر خود بقتل رسید) مجنون خان در رکاب پادشاهي صدر ترددات شایسته گردید - و در سال چهاردهم بموجب کم بمحاصرهٔ قلعهٔ کالنجر (که از مشاهیر قلاع هندوستان

است) پرداخت - این قلعه را راجه رامچند مرزبان تهته
در زمان ادبار افغانان بنقدے گرانمند از بجلي خان پسر
خواندۂ بهار خان بدست آورده در تصرف داشت - چون
مهمِ تسخیر چتور و رنتنبهور باطراف پیچید راجه قلعه را
بمجنون خان سپرده کلید آنرا بیست و نهم صفر سنه (۹۷۷)
نهصد و هفتاد و هفت ارسال حضور نمود - حراست آن
حصن حصین نیز از پیشگاه خلافت و جهانباني بخان مشار الیه
قرار گرفت - و در سال هفدهم بهمراهی خان خانان منعم
باستخلاص گورکهپور رو آورد *

اتفاقاً دران سال در آغاز یورش گجرات بابا خان
قاقشال در رکاب پادشاهي با شهباز خان میر توزک بسبب
اهتمام گفتگو کرده ادبے یافته بود - ژاژ خایان دروغ ساز
در لشکر خان خانان ارجوفه انداختند که بابا خان و جباري
و میرزا محمد و دیگر قاقشالان شهباز خان را کشته بمیرزایان
باغیه پیوستند - و پادشاه نوشته که مجنون خان را مقید
نمایند - خان مذکور در اثنای راه با سایر قاقشلان از لشکر
خان خانان جدا شد - هرچند سپه سالار بدلاسا پرداخت (که
این خبر فروغے از راستي ندارد) سودمند نیفتاد - بعد ازان
(که نوشتها از حضور رسید که بابا خان و جباري بپاداش
نیکوخدمتیها مشمول الطاف عرش آشیاني اند) مجنون خان

از کار خود خجالت زده وقتے (که خان خانان فتح گورکهپور کرده معاودت نموده بود) پیوست - و پس ازان بهمراهئ سپه سالار در تسخیر بنگ و بهار خدمات پسندیده بتقدیم رسانید -
و در سنه (۹۸۲) نهصد و هشتاد و دو (۲) بحسن سعئ خان خانان معمورهٔ بنگاله مفتوح گشت - و داؤد خان کراني بجانب اردیسه و کالاپهار و سلیمان و بابوي منکلي بجانب گهوره گهات شتافتند - خان خانان بتانده (که دارالملک آن ناحیه بود) رحل اقامت انداخته افواج نصرت قرین را در اطراف و حواشي تعین نمود - تا یکبارگي ساحت آن ولایت از خس و خاشاک مخالف رفت و روے پذیرد مجنون خان با جمعے دیگر بجانب گهوره گهات رخصت یافت - قاقشالان دران حدود کارزارے کرده جوهر مردانگي بعیار رسانیدند - و غنائم فراوان اندوختند - سلیمان منکلي (که دم حکومت گهوره گهات میزد) بعدم آباد شتافت - و زه و زاد افغانان اسیر و دستگیر گشته آن ملک آباد بتصرف در آمد *

مجنون خان دختر سلیمان خان منکلي را با پور خود جباري بیگ پیوند بیوگاني بست - و آن ولایت را میان قاقشالان تقسیم نمود - و در همین سال (که بیستم سال الهي بود) خان خانان بمالش داؤد بجانب گنگ شتافت -

---

(۲) نسخهٔ [ب] نهصد و هشتاد *

باهوي منکلي و کالا پهاڑ (که بجانب کوچ (۲) فرار نموده بودند)
باتفاق اولاد جلال الدین سور بتازگي گرد شورش بر انگیخته
بر سر قاقشالان ریختند - آنها آبروی حمیت و حیا را بخاک
بے ناموسي انباشته هیچ جا پای همت نیفشرده بحوالی
تانڈه عنان کشیدند - مجنون خان بمرافقت معین خان در
تانڈه بانتظار خان خانان چندے گذرانید - سپه سالار پس از
مصالحهٔ داؤد کراني بسرعت معاودت نمود - و دیگر بار فوجے
بسرکردگی مجنون خان بگهوڑه گهات فرستاد - او از سر نو
آن ولایت را مستخلص ساخته انتظام شایسته داد - و در
همان ایام درگذشت - سه هزاري منصب داشت - صاحب
طبقات پنجهزاري بقلم داده و گفته که پنج هزار سوار نوکر
خود داشته - پس از فوت وی جباري پسرش سالے چند بمراسم
نوکري و کارگذاري سرگرم بود - تا آن (که هنگامهٔ داغ
بمیان آمد و گروه قاقشالیه متوحش شده آثار بغي بظهور
آوردند) او نیز شریک این کار بوده - پس از قتل مظفر
خان تربتي (که چندے ایام بکام شد - و برای هر یک لقبے
تعین یافت) خطاب خان جهاني بنام او بستند - چون
این گروه از معصوم خان کابلي جدائي گزیده زنهاري شدند
(پس از ملازمت) عرش آشیاني نامبرده را مدتے بزندان ادب

(۲) نسخهٔ [ب] کونچ - و در [بعضے نسخه] کورچ *

بر نشاند - سال سي و نهم نقوش ندامت از سيماي او خوانده بر حال او بخشود *

مير محمد خان مشهور بخان كلان

برادر بزرگ شمس الدين محمد خان انكه است - در شهامت و پردلي يگانهٔ وقت بود - بهمراهي ميرزا كامران و در ركاب جنت آستاني (۲) كارهاي نمايان كرده در دور اكبري مصدر خدمات عمده گرديد - مدتها صاحب صوبهٔ مملكت پنجاب بود - و اكثر محالات آن صوبه بجاگير انكه خيل (كه عبارت از برادران و پسران و اقرباي انكه خان مذكور است) اختصاص داشت - در (۳) تسخير ولايت گكهر و استيصال سلطان آدم و برنشاندن كمال خان بحكومت آن ديار خان كلان مساعي جميله بكار برد - و باتفاق برادران آثار مردانگي و شجاعت بظهور آورد - و چنين فتحي (كه سلاطين سابقهٔ دهلي را در آرزوي آن بسر آمد) باقبال اكبري نصيب او گشت - و در سال نهم ميرزا محمد حكيم برادر علاتي عرش آشياني مرزبان كابل از ستم شريكي و بے انصافي ميرزا سليمان حاكم بدخشان بستوه آمده روي التجا بعرش آشياني آورده بدرخواست كمك از نيلاب گذشت - پادشاه خان كلان را با امراي پنجاب بهمراهي ميرزا نامزد فرمود - و مقرر ساخت كه امرا دست

---

(۲) نسخهٔ [ب - ج] جنت آشياني - (۳) نسخهٔ [ا] و در تسخير *

تصرف ميرزا سليمان را از پيرامون مملكت كابل كوتاه ساخته ميرزا محمد حكيم را باتاليقي قطب الدين خان برادر خرد خان كلان دران ديار مستقل كرده بمكانهاى خود معاودت نمايند - پس ازان (كه خان كلان با عساكر پنجاب برفاقت ميرزا قريب كابل رسيد) ميرزا سليمان دست از محاصره برداشته راه بدخشان پيش گرفت - ميرزا محمد حكيم قرين كاميابي و مقصودوري با امراى پادشاهي داخل كابل گرديد - خان كلان وكالت ميرزا و سرانجام مهمات آن ولايت بخود مناسب تر ديده توقف گزيد - و قطب الدين خان را با ديگر امرا روانهٔ هندوستان نمود - و چون ميرزا بسبب حداثت سن از عقل معامله رس بهرهٔ وافر نداشت همواره كلمات واهى مفتنان كابل را (كه بمقتضاى بد خوئي در مقام فتنه اندوزي بودند) گوش داشتي - خان كلان (كه بدرستيء اخلاص بحدت مزاج موصوف بود) براه مدارا نميرفت - و باندك چيزے طبيعتش متغير ميشد - و كار بشدت ميرسانيد - بنابران او را با ميرزا و كابليان نقش سازگاري نه نشست - اگرچه ميرزا محمد حكيم اظهار تبعيت گونهٔ مي كرد اما بسيارے از مهمات بزرگ بے استصواب خان كلان سرانجام ميداد - تا آنكه بخواجه حسن نقشبندي (كه در كابل بسر مي برد) همشيرهٔ خود را (كه سابقاً در عقد ازدواج شاه ابوالمعالي بود)

به مصلحت خان کلان نسبت کرد - و او بچنین نسبت عالي افتخار اندوخته مهمات میرزا را از پیش خود سر انجام نمودن گرفت - خان کلان که با وجود شورش طبع مردے مزاجدان دقیقه سنج و باریک غور بود) دانست که عاقبت بناخوشي خواهد کشید - از پیش بینیها شبے بے آن (که کسے وقوف یابد) از کابل کوچ کرده شاهراه هندوستان سپرد - و بلاهور رسیده دم آسایش و استقلال بر کشید *

چون نخل بندان معني و دانشوران باستاني پادشاهي را بباغباني نسبت داده اند - چنانکه باغبان آرایش باغ را به پیرایش درخت بر داشتن از جائے و نشاندن بجای دیگر و ناپسندیدن انبوه و شاداب داشتن بقدر اعتدال و کوشیدن بنشو و نما بمقدار صالح و استیصال اشجار بد سرشت و قطع اغصان ناراست و تفریق درحات عظیمه و پیوند کردن بعضے به بعضے و تمتع گرفتن بمیوهای گوناگون و گلهای رنگانگ و استظلال نمودن در ایام حاجت و امثال آنها (که در علم فلاحت مقرر شده) انتظام مي بخشد - همچنان پادشاهان دور بین بتهذیب و تادیب و سیاست مراعات احوال ملازمان فرموده چراغ حکمت مي افروزند - و لوای هدایت مي افرازند - هرگاه جمعے باهم یکدل و یک زبان بوده فراهم آیند و کثرت هجوم و وفور ازدحام ظاهر شود اولاً

بجهت اصلاح احوال خود شان و ثانیاً بجهت رفاهیت عموم
سکنۀ ملک آن اجتماع را متفرق مي سازند هرچند امرے
نا ملائم ازان کثرت معلوم و مظنون نباشد - و این تفرقه
را سرمایۀ جمعیت پندارند - چه از آشوب بادۀ مرد افکن
دنیا و بد مستی تنگ شرابان این خمخانۀ هوش ربا ایمن
نتوان نشست - خصوصاً وقتے (که فتنه اندوزان و سخن سازان
و تبه کاران فراوان باشند - و غفلت در نهاد بشریت مرکوز -
بنابرین امرای اخلاص منش اتکه خیل را (که مدتے مدید
در پنجاب فراهم آمده انتظام بخش آن حدود بودند) در
سال سیزدهم معزول فرموده طلب حضور نمودند - و در
سنه (۹۷۶) نهصد و هفتاد و شش در دار الخلافۀ آگره
بسعادت زمین بوس کامیاب شدند - و هر یکے بجاگیر سیرحاصل
جید بهره مند گشت - سرکار سنبهل (که بهترین ممالک
هندوستان است) بجاگیر میر محمد خان اختصاص گرفت
و حسین قلي خان ذوالقدر تیولدار سرکار ناگور بایالت پنجاب
امتیاز یافت - و آن الکۀ وسیع بخان کلان قرار گرفت - و در
سال هفدهم دار الخیر اجمیر مضرب خیام فلک احتشام
پادشاهي گردید - و عزیمت تسخیر گجرات تصمیم یافت -
خان کلان با بسیارے از امرای عمده برسم منقلا بدان صوب
رخصت یافت - وقتے (که خان مزبور بقصبۀ بهادراجن (که

نزدیک سروهي ست) رسید رای مانسنگهه دیوهره (که کلان تر آنجا بود) در مقام گریزي درآمده چندے از راجپوتان را برسم رسالت فرستاده در اطاعت زد - چون این آمدها خان کلان را دریافتند هنگام وداع خان برسم رسالت هندوستان هریکے را طلب داشته پان میداد و رخصت مي کرد - یکے ازان متهوران پائین ترقوه خان کلان چنان جمدهر زد که مقدار سه انگشت زیر شانه سر بیرون کرد - مردم دیگر آن راجپوت را با رفقای او از هم گذرانیدند - هرچند زخمے سخت بود اما بمحض فضل ایزدي در عرض پانزده روز بهي گرفت *

چون مملکت گجرات در همین سال بحیز تسخیر عرش آشیانی درآمد خان کلان بمرزبانیء سرکار پتن (که شهریست قدیم به نهرواله موسوم - و نخست پای تخت این ولایت بوده) سر برافراخت - و در سال بیستم سنه (۹۸۳) نهصد و هشتاد و سه تعلق روح از کالبد خاکي گسیخت - مرد صاحب کمال بود - بترکي و فارسي شعر مي گفت - دیوانے مرتب دارد مشتمل بر قصائد و غزلیات غزنوي تخلص میکرد - و در موسیقي نیز مهارتی داشت - گویند هیچگاه مجلس او خالي از فضلا و شعرا نبودی - پیوسته بسخنان رنگین و نغمات دلنشین حلاوت بخش و طرب افزای اهل ذوق بود - ازوست * بیت *

* در جواني حاصل عموم بناداني گذشت *

* آنچه باقي بود آن هم در پيشماني گذشت *

* فرد *

* کس آب بجز مردم چشم ندهد *

* جز آه سحر هم نفسے نيست مرا *

فاضل خان پسرش کوکه هزاري منصب داشته - در ايام محصور شدن ميرزا عزيز [که در احمد آباد (که هر روز جوانان کارطلب بيرون برآمده داد مبارزت ميدادند) مراتب جانفشاني بجا آورده] درگذشت - پسر دوم فرخ خان است که تا سال چهلم اکبري بمنصب پانصدي رسيده *

معين الدين احمد خان فرنخودي

سالے (که جنت آستاني از کابل متوجه تسخير هندوستان گرديد) او در سايهٔ عنايت سلطاني همراه رکاب بود - سال ششم جلوس اکبري (چون پادشاه بجانب ممالک شرقي لواى نهضت بر افراشت) او را بحراست آگره گذاشت - سال هفتم (که عبدالله خان اوزبک بتسخير مالوه مامور گرديد) او را (که برشد و کارداني در وزراى بيوتات امتياز داشت) بخطاب خاني برنواخته رخصت داد که بعد فتح بندوبست وضيع و شريف آنجا پرداخته و محال خالصه و اقطاع امرا (که دران مهم تعين شده بودند) مناسب

حال هریک قرار داده بحضور بیاید - او رفته بآئین شایسته کار بند گردیده معاودت نمود - و مورد مزید عنایت گشت - سال هجدهم پیش منعم خان (که بر طبق حکم محکم قاصد گرفتن پتنه بود) دستوری یافت - و پس ازان همراه خان مذکور بیساق بنگاله رفته سال بیستم (که در بلدهٔ جنت آباد گور چهاونی شد و بنابر زبونی هوا وبای عام رو داد) او نیز مطابق سنه (۹۸۳) نهصد و هشتاد و سه هجري داعی حق را لبیک اجابت گفت *

* مهر علي خان سلدوز *

از امرای هزاري ست - اواخر سال پنجم اکبري همراه ادهم خان بتسخیر مالوه تعیین شده در جنگ باز بهادر مصدر ترددات گردید - سال هفدهم باتفاق میر محمد خان کلان در فوج منقلا بجانب گجرات گام همت بر زد - در جنگ محمد حسین میرزا از سرداران هراولي بود - پس ازان با قطب الدین محمد خان بتعاقب میرزای مذکور شتافت - سال بیست و دوم (که عرش آشیاني بعزیمت شکار متوجه حوالئ حصار شده بران معموره سایهٔ اقبال گسترد) منزل او را بورود قدوم میمنت لزوم رشک افزای گلستان ارم ساخت - سال بیست و سیوم همراه سکینه بانو بیگم (که باندرز گوئی میرزا حکیم رخصت کابل یافته بود) شرف دستوري

پذیرفت - سال بیست و چهارم باتفاق راجه تودرمل بتأدیب عرب (که جانب شرقي دیار مصدر هنگامه بود) کمر خدمت بربست - و بتقدیم مراسم نیکو بندگي چهرهٔ عزت افروخت - مآل حالش معلوم نیست *

* میرزا میرک رضوي *

از سادات رضوی مشهدي ست - ابتدا در رفاقت علي قلی خان زمان بود - سال دهم جلوس عرش آشیاني از جانب او بمعذرت گزاري بموکب پادشاهي پیوست - و عفو جرائم خان زمان صورت گرفت - سال دوازدهم (چون خبر بغی خان زمان بعرض والا رسید) میرزا را گرفته بخان باقي خان سپرده - میرزا در کمین غفلت بوده از حبس فرار نمود - و پس از کشته شدن خان زمان گرفتار گشت - بحکم پادشاه او را هر روز پیش فیل مست مي انداختند - اما به فیلبان اشاره بود بقدر مالشی بدهد - روز پنجم بشفاعت مقربان نوید جان بخشي یافت - و پس از چندے مورد عواطف خسرواني گشته بعطای منصب شایان و خطاب رضوي خان چهرهٔ ناموري افروخت - سال نوزدهم بدیوانی جونپور تعین گردید - سال بیست و چهارم بخشیگری بنگاله نیز ضمیمه شد - سال بیست و پنجم (که شورش جاگیرداران بنگاله برپا شد - و آنطرف دریای گنگ مجمعے ساختند) او همراه مظفر خان صوبه دار آنجا

این طرف آب گنگ بود - چون جواب و سوال آنها بصلح گرائید خان مذکور و رای پترداس را با یک دو کس برای فهمایش آنها فرستاد - کسان همراهی رای مزبور سگالش کشتن باغیان باز گفتند - او از ساده لوحي این راز را با خان مذکور ظاهر نمود - ازانجا (که در رونّي و شتردلي مجبول طبع خان مزبور بود) اندیشهٔ این مردم را برمز و اشارت خاطر نشین اهل بغي ساخت - آنها ازان انجمن کناره گزیده غبار فتنه را بلند ساختند - و او را در پناه خود گرفتند بعد ازین احوالش معلوم نیست که بکجا انجامید *

* محمد مراد خان *

پسر امیر بیگ مغل از امراي سه هزاري اکبري ست - سال نهم باتفاق آصف خان عبدالمجید به تسخیر ملک گته و کتنگه تعین گردیده - سال دوازدهم در صوبهٔ مالوه جاگیر یافته باتفاق شهاب الدین احمد خان بدفع فتنهٔ ابراهیم حسین میرزا و محمد حسین میرزا رخصت یافت - و پس ازان (. که مرزایان از هیبت فوج پادشاهي هوش و حواس باخته راه گجرات گرفتند - و امرای متعینه هریک بجاگیر خود متوقف گردید) خان مزبور نیز در اوجین (که در جاگیر او متعلق بود) سکونت ورزید - سال سیزدهم (چون باز میرزایان از جانب اندیس بملک مالوه در آمد نموده در حوالي اوجین بساط

شورش گستردند) خان مزبور باتفاق میر عزیز الله دیوان صوبهٔ مالوه دو روز پیش ازان بر فساد اندیشهای (۲) ارباب فتنه مطلع شده در تعمیر و تاسیس قلعهٔ اوجین اهتمام بکار برده قدم ثبات را محکم کرد - تا آنکه این خبر بعرض خسروانی رسید و فوجی بسرداری قلیج خان شرف ارتخاص پذیرفت - میرزایان از طنطنهٔ لشکر فیروزی سراسیمه شده مندو رویه شتافتند - خان مزبور نیز باتفاق امرا بتعاقب شتافت - میرزایان از نربده عبور نموده سال هفدهم (که فتنهٔ میرزایان در صوبهٔ گجرات رو داد - و جاگیرداران مالوه حسب الحکم نزد خان اعظم میرزا عزیز کوکه رسیدند) او نیز آمده روز جنگ در فوج جرانغار بود - پس ازان (که فوج مخالف غلبه نموده افواج هردو بازو را متفرق ساختند) او یک طرف شده تماشا میکرد - پستر بر طبق حکم همراه قطب الدین محمد خان اتکه بتعاقب مظفر روانه شد - بعد ازان بهمراهی منعم خان خان خانان بتسخیر بنگاله مامور گردیده - در سال نوزدهم خان خانان او را بجانب فتح آباد و بکلانه فرستاد که آن ضلع امن پذیرد - و (چون خانخانان رخت هستی بست و داؤد وغیره فتنه اندوزان آن ملک سر بر سر هنگامه آمدند) خان مزبور از شهر جلیسر بالعزیمت (۳) گردیده بتانده آمد - سال بیست و پنجم مطابق

(۲) نسخهٔ [ا] بر فساد اندیشه هاي - (۳) نسخهٔ [ج] پا بعزیمت

سنه (۹۸۸) نهصد و هشتاد و هشت هجري بهمان ضلع باجل طبيعي در گذشت *

* مظفر خان تربتي *

خواجه مظفر علي نام ديوان بيرام خان بود - هنگام تفرقه (چون خان از بيكانير متوجه پنجاب شد) ميرزا عبدالرحيم را (كه سه ساله بود) با عيال و اموال در قلعهٔ ترهنده محال جاگير شير محمد ديوانه (كه نوكر قديم و تربيت كردهٔ او بود) گذاشته پيش راهي گشت : آن ناحق شناس اموال را متصرف گشته انواع اهانت بمتعلقان خان رسانيد - بيرام خان خواجه را از ديبال‌پور بدلاسا و استمالت او فرستاد - آن بے آزرم مروت دشمن خواجه را مقيد ساخته روانهٔ حضور نمود - هرچند بعضے (۲) اعيان سلطنت در نابود ساختن او بدلائل و وجوه شتي اهتمام داشتند عرش آشياني از مجرم نوازي و جوهر شناسي جان بخشي فرموده - چند گاه بعملداري پرگنهٔ پرسرور مامور بود - از حسن كفايت بديواني بيوتات امتياز يافت *

چون كار داني و بلند استعدادي وي ذهن نشين پادشاه شد به والا منصب ديواني و خطاب مظفر خاني سربلند گرديد - سال يازدهم خان مشار اليه جمع رقمي قلمرو را (كه

(۲) نسخهٔ [ب] هرچند اعيان سلطنت *

در زمان بیرام خان بواسطهٔ کثرت مردم و قلت ولایت بنام
افزوده برای مزید اعتبار تنخواه میدادند) از دفتر برآورده
حال حاصلی بزعم خود و اظهار قانون‌گویان ممالک محروسه
تخمین کرده جمعی دیگر قرار داد - اگرچه نفس‌الامر حاصل نبود
اما نسبت بجمع پیش اگر حال حاصل نامند دور نیست
و (چون هنوز آئین داغ اسپان قرار نیافته بود) مظفر خان
بامرا و ملازمان پادشاهی تعین نوکر مقرر گردانید (۲) که هرکدام
چند کس نگاه دارد - و عوام سپاهی (که بامرا مقرر شده)
سه قسم بود - اول را سالی چهل و هشت هزار دام دوم را
سی و دو سیوم را بیست و چهار - و در سال دوازدهم
بپادشاه ظاهر شد که مظفر خان بساده روئی قطب خان نام
علاقهٔ خاطر بهمرسانیده - (چون این حرکت شنیع نهایت بمزاج
عرش آشیانی ناپسند بود) فرمودند او را از مظفر خان جدا
ساخته نگاهدارند - خان از کوته حوصلگی لباس فقر پوشیده راه
صحرا پیش گرفت - پادشاه از کمال التفات و تفقد (که بحال
او مبذول بود) مطاوبش بدو باز گردانیدند (۳) - و در سال هفدهم
روزی (۴) در حضور پادشاهی بازی چوپر درمیان بود - مظفر
خان از بسیار بای دادن تنگ حوصلگی کرده مصدر حرکات

---

(۲) نسخهٔ [ب] گردانیده - (۳) نسخهٔ [ب] بازگردانید - (۴) نسخهٔ
[ا - ب] و مظفر خان ٭

روستایانه شد - عرش آشیانی از پایهٔ اعتبار انداخته رخصت کعبه فرمود - چه سلاطین دانش آئین در لباس لعب و هزل کار جد کرده شناسای جوهر طبقات مردم میگردند - و بظاهر بازار بازي گرم داشته در معني عیار طوایف انام مي گیرند - شایان باریابان قرب آنست که در جد و هزل سر رشتهٔ ادب و بندگي از دست خدمت پرست نهلند - و مراعات مزاج این طبقهٔ عالي نهاد را (که بسلامے برنجند) بر همه مقدم شناسند *

بالجمله عرش آشیاني نظر به نیکو خدمتیهای او داشته از عرض راه طلب فرمود - در وقتے (که پادشاه بمحاصرهٔ قلعهٔ سورت اشتغال داشت) ملازمت نمود - و سال هزدهم از حویلیِ احمدآباد بحکومت سارنگپور مالوه رخصت یافت - و در همین سال سنه (۹۸۱) نهصد و هشتاد و یک بطلب سلطاني شرف اندوز حضور گشته بمنصب والای وکالت و خطاب جملة الملکي اعتبارش افزود - و زمام حل و عقد امور چهار دانگ هندوستان بید اقتدارش تفویض یافت - اما باز در بعضے کارها مخالفت مزاج پادشاهي ورزید - لهذا از مرتبه افتاد - هنگام مراجعت ظل اللهي از پتنه (که فوجے به تسخیر رهتاس تعین یافته بود) بے آن (که او باریاب مجرا شود) بطریق کمک مامور شد - دران دیار بهوش افزائي

و دل‌دهی خواجه شمس الدین خان خوافي (که نیز تعین بود) کارهای نمایان بظهور آورد - و سرتابان و فتنه سازان آن ناحیه را بکرات و مرات مالش داده حاجي‌پور را (که افغانان متصرف شده بودند) بتازگي استخلاص نمود - نظر برین خدمات پسندیده در سال بیستم از پیشگاه خلافت حراست آن ملک از گذر چوسا (۲) تا گدهي بدو تفویض یافت *

گویند بعد فتح حاجي پور (که حالش بلندي گرفت) خبر آوردند که آن طرف نربده گندهک (۳) افغانان سرکش فراهم آمده اندیشهٔ شورش دارند - مظفر خان بدفع آن گروه همت بسته حوالی آن رود معسکر ساخت - و خود با تنی چند جهت تشخیص عمق آب و جای گذر برآمد که ناگاه آنطرف قریب چهل سوار مخالف نمودار گشت - خواجه شمس الدین و عرب بهادر را اشاره نمود که دورتر از آب عبره نموده این غفلت اندوزان را سزا دهند - آنها ازین خبر آگاهي یافته در طلب کومک شدند - اما بمجرد مشاهدهٔ خواجه عنان تاب به یورت خود گشتند - مظفر خان از شتاب زدگي خود هم از آب گذشته بخواجه ملحق شد - که ناگاه کومک آنها رسید - و یکباره برگشتند - مردمی معدود (که همراه خان بودند) پراگنده شده خود را بآب زده بگرداب

(۲) نسخهٔ [ب - ج] چوسه - (۳) نسخهٔ [ب] گندك •

فنا درآمدند - نزدیک بود که مظفر خان هم دران موج خیز
در آید که خواجه شمس الدین عنان گرفته بجانب کوهستان
روان شد - و تیز روے باردو فرستاد که شاید کسے بفریاد
رسد - و خواجه و عرب بهادر به تیرهای بازگشت در
تعجیل غنیم (که دنبال نمي گذاشتند) فتورے مي‌انداختند
تا آنکه کار بر مظفر خان تنگ شد *

چون در لشکر کشته شدن مظفر خان شهرت یافت هر یکے
بفکر بدر زدن بود که درین اثنا آن تیزرو بطلب کومک
رسید - خداداد برلاس وغیره با سیصد جوان بهادر دریا
نوردیده رسیدند - چون مخالف را هم از بسیاری تردد طاقت
طاق شده بود از آمد آمد این مردم دل بای داده رو بگریز
نهادند - مظفر خان جان تازه یافته بتعاقب پرداخت - و روز
دیگر به بنگاه آنها ریخته غنائم موفور بدست آورد - و در سال
بیست و دوم ناصیه سای حضور گشته در مهمات سلطنت
دخیل گردید - راجه تودرمل و خواجه شاه منصور وزیر
باستصواب او سرانجام امور مالي و ملکي میدادند - چون
خان جهان صوبه دار بنگاله در گذشت مظفر خان بایالت آن
مملکت وسیع دستوري یافت - و در سال بیست و پنجم
خواجه شاه منصور از سخت گیري و کفایت اندوزي باز یافتهای
شاقه بر ذمهٔ امرای بهار و بنگاله بر آورده در پی تحصیل

آن شد - معصوم خان کابلي وغیره اقطاعداران بهار بدان
سبب لوای طغیان برافراختند - مظفر خان (که سرداري را
با عملداري ضم کرده بود) با آن (که شورش افزائی بهار
مي شنید) در بنگاله نیز آن زواید بے حساب را از جاگیر
مردم باز یافت نمود - و محصلان گماشته کار تنگ گرفت - امرا
ازین سختگیري و نا تیمارداری او متنفر شدند - بابا خان
قاقشال با دیگر جاگیرداران بنگاله اتفاق کرده سر شورش
برداشتند - و مکرر بکارزار برخاسته هر مرتبه هزیمت و ناکامي
نصیب آنها بود - آخر هرچند بعجز و زنهار گرائیدند مظفر
خان باستکبار میزد - تا آنکه ناسپاسان بهار نیز پیوسته بهیئت
مجموعي از سر نو گرد فساد بر انگیختند - و در مقابلهٔ مظفر
خان آمده نشستند - هر روز جنگ و جدال مي شد و مردم
پادشاهي لوای فتح و فیروزي مي افراشتند - ناچار تنگ
آمده خواستند که جانب اوديسه رخت ادبار کشند - درین
اثنا بعضے اوباشان بیوفا از فوج پادشاهي جدا شده بآنها
پیوستند - ازین حرکت سررشته تدبیر مظفر خان گسیخته
گردید - هرچند گفتند که ازین جمع پریشان حساب بر نداشته (۲)
(ده آرا باید گشت که غلبهٔ ما ست (چون دل بای داده بود)
گوش نکرد - هرگاه کارفرما را دل از جا رود بر فرمانپذیران

---

(۲) نسخهٔ [ج] برداشته نبرد آراه

چه گرفت و گیر - مردم جدا شدن گرفتند - و غریب تر آنکه غنیم
را پای همت از جا رفته (که آیا با مظفر خان نبرد چگونه
رود) که ناگاه خان سپه سالار زندگانی تباه را بر فرو شدن
مردانه گزیده بشهر بند ټانډه در آمد - آنها دلیر گشته پیغام
جان بخشي و دستوری جهاز بوا گذاشتن سیوم بخش اموال
درمیان آوردند - دزین (۲) میانه میرزا شرف الدین حسین از
قید گریخته از سراسیمگی مظفر خان بمخالفان آگهي داد - آنها
خیره تر شده بر فراز قلعه برآمدند - و مظفر خان را (که
با غلامان خود آمادهٔ جان‌سپاري بود) بدست آورده در شهر
ربیع الاول سال مذکور سنه (۹۸۸) نهصد و هشتاد و هشت
هجري از هم گذرانیدند - مسجد جامع آگره نزدیک کټرهٔ
میان رفیق بنای مظفر خان است *

* میر معز الملک اکبری *

از سادات موسوي و از اکابر مشهد مقدس است - در
عهد عرش آشیاني در سلک امرای سه هزاري انتظام داشته
بسربراهی خدمات پادشاهي بین الاقران (۳) لوای امتیاز مي‌افراشت
در سال دهم سنه (۹۷۳) نهصد و هفتاد و سه عرش آشیاني
به تنبیه خان زمان متوجه جونپور شد - او برادر خویش
بهادر خان را با سکندر خان اوزبک از خود جدا ساخته بولایت

(۲) نسخهٔ [ج] میان - (۳) نسخهٔ [ب] بسربراهیٔ خدمات بین الاقران *

سروار فرستاد که بتاخت و تاراج آن حدود غبار انگیز فساد
گردند - از پیشگاه سلطنت جمعی امرا بسرداری میر معز الملک
بمالش آنها تعین یافت - فتنه گرایان از آمد آمد این فوج (۲)
دست و پا گم کرده در مکر و تزویر زدند - و پیغام کردند
که چه صورت دارد که در مقابل عساکر پادشاهي آمادهٔ جنگ
شویم - استدعا آنست که واسطهٔ صفح زلات شوند - فیلان
نامي (که بدست آورده ایم) روانهٔ حضور میکنیم - هرگاه (۳)
از دریای مکرمت جرائم ما بزلال عفو پاک شود بدربار شتافته
سجده ریز عذر خواهي خواهیم شد - میر در جواب نوشت
که رقایم آثام شما ازان قبیل نیست که جز بآب شمشیر از (۴)
جریدهٔ روزگار محو توان ساخت - بهادر خان با وصف این همه
سماجت بکار برد که اگر تجویز نمایند یک دیگر را دریافته
حرفی چند مناسب وقت بمشافهه گفته شود - میر با معدودے
از اُردو بر آمد - بهادر خان ازان جانب با چندے پیش
آمد - و مقدمات بسیار از جانبین مذکور شد * (۵)

چون آثار ناراستي در پیشانیِ معاندان ظاهر بود صورت
صلح قرار نگرفت - عرش آشیاني از اصغای این ماجرا لشکر
خان و راجه تودرمل را نیز ضمیمهٔ عساکر فرمود که آنچه

---

(۲) نسخهٔ [ب] از آمد آمد فوج - (۳) نسخهٔ [ب - ج] مي کنم -
(۴) نسخهٔ [ج] جز آب شمشیر - (۵) نسخهٔ [ب] مقدمات بسیار *

از صلح و جنگ مصلحت وقت دانند بعمل آرند - آنها به میر معزالملک پیوسته بشورش‌پژوهان پیغام فرستادند که آنچه از حرف عقیدت و اخلاص بر زبان شما می رود اگر از لوامع صدق ضیائے دارد بخاطر مطمئن متوجه آستان بوس شوند - و الا جنگ را آماده باشند - چون اطمینان نداشتند بره نیامدند - میر (که در جنگ مبالغهٔ ابرام داشت و از غایت غرور تهور نعلش در آتش بود) با آن (که میشنید که خان زمان وسائل انگیخته مجدداً عفو جرائم او میشود) بترتیب صفوف پرداخته در نواحی خیرآباد با مخالفان در آویخت - محمد یار برادر زادهٔ سکندر خان اوزبک (که مقدمة الجیش فئة باغیه بود) بحملهٔ عساکر پادشاهی بر خاک هلاک افتاد - سکندر خان (که با فوجے گزیده از دنبال او آمادهٔ جنگ بود) پشت بمعرکه داده رو بهزیمت آورد - سپاه ظفر مآثر فرار اسکندر را انفصال کارزار دانسته بقصد غارت و تاراج پراگنده شدند - بهادر خان (که با جمعے در کمین بود) درین زد وگیر بفوج جرانغار رسیده - جنگ در پیوست - شاه بداغ خان از اسب جدا شده بقید مخالف در آمد - و جوقی خاک بے حقیقتی بر فرق روزگار خود ریخته بغنیم پیوستند - بهادر خان این فوج را بر داشته بجانب غول توجه گماشت - آنها

---

(۲) نسخهٔ [ب] سکندر در جنگ مبالغه و ابرام داشت •

بے جنگ سر رشتۂ نبرد را از دست داده عار فرار اختیار نمودند ۰ و برخے از روی نفاق و حرام نمکي خود را بکنار کشیدند - بشومیِ اهل نفاق بل بشامت ابرام و غرور سردار لشکر فتح کرده را شکست افتاد - هر چند راجه تودرمل با دیگر امرا جمع شده در میدان استاد اما (چون لشکر برهم خورده بود) کارے سرانجام نشد - پس ازان (چون صوبۂ بهار بتصرف پادشاهي درآمد) پرگنۂ آرب (۲) و حوالیِ آن در جاگیر میر مقرر گشت ۰ و در سال بیست و چهارم امراے بهار (که سر فتنۂ (۳) آنها معصوم خان کابلي تیولدار پتنه بود) از تباه سرشتي و تیره خردي گردن مخالفت برافراشتند و میر معزالملک را با میر علي اکبر برادر خردش بچرب زباني و حرف سرائي از راه برده شورش افزا گشتند - اما هر دو برادر چندے راه مرافقت با آن سرتابان پیموده جدا شدند - میر معزالملک بجونپور شتافته علم خود سري برافراخت - و بسیارے واقعه جویان کوتاه بین را فراهم آورد - بنابرین در سال بیست و پنجم سنه (۹۸۸) نهصد و هشتاد و هشت از پیشگاه سلطنت باسد خان ترکمان جاگیر دار مانکپور اشاره رفت که بدان حدود شتافته آن تباه رای را با دیگر بدگوهران (که با او یکتائي گزیده اند) بحضور آرد - او

(۲) نسخۂ [ب ۰ ج] ارب ۰ (۳) نسخۂ [ب - ج] فتنۂ *

کاربند فرمان گشته آنها را بدست آورده براه دریا روانهٔ حضور ساخت - در حدود قصبهٔ اتاوه کشتیِ میر در موج خیز دریاے جون فرو شد *

* میر علی اکبر موسوی *

برادر خرد میر معز الملک مشهدی ست - او نیز در عهد عرش آشیانی بمنصب سه هزاری اختصاص داشته در تقدیم خدمات پادشاهی با برادر بزرگ خود شریک و سهیم بود - در سال بیست و دوم میر مولود نامهٔ عرش آشیانی بخط قاضی غیاث الدین جامی (که بفضائل و مکارم متحلی بود و چندے بمنصب صدارت جنت آشیانی امتیاز داشت) بنظر پادشاه در آورد - متضمن آن (که در شب تولد آن پادشاه جم جاه جنت آشیانی در عالم رؤیا معاینه نمود) که ایزد یگانه او را فرزندے کرامت فرموده - به جلال الدین محمد اکبر موسوم فرمودند - عرش آشیانی بمشاهدهٔ آن بشاشت عظیم ظاهر کرده بصله و جائزهٔ آن مولود نامه میرزا را مشمول عواطف خسروانه گردانیده پرگنهٔ ندیه در وجه انعام مرحمت فرمود - و چون برادرش در صوبهٔ بهار جاگیر یافت او را نیز با برادر شریک گردانیدند - و در سال بیست و چهارم (که اکثر امرای بهار از بدگوهری راه عصیان و کافر نعمتی سپردند) نخست این دو برادر با آن شورش گرایان یکتائی گزیدند - لیکن از دور اندیشی

زود افتراق جسته میر معز الملک به جونپور رفت - و او در زمانیه (که شش کروهی غازي پور است) فروکش نمود - معهذا همواره به پیغام گزاري و هرزه سرائي افروزندهٔ آتش فتنه مي شد - چون در سال بیست و پنجم کشتی برادرش در دریای جون بگرداب فنا فرو رفت حکمی از درگاه پادشاهي بنام خان اعظم (که بانتظام صوبهٔ بنگ و بهار مامور شده بود) پیرایهٔ صدور یافت که او را مقید و مسلسل روانه نماید - وی با کوکلتاش در مقام لابه و حیله اندوزي در آمد - ازانجا (که معامل دیده‌ور بود) دستان فروشي او سودمند نیامد محصلان حضور ببارگاه خلافت حاضر ساختند - رأفت پادشاهي دست از سیاست باز کشیده در دبستان زندان فرستاد (۲) *

* میرزا شرف الدین حسین احراري *

پسر خواجه معین ولد خواجه خاوند محمود است - و او پسر خواجه کلان مشهور به خواجگان خواجه پسر بزرگ خواجه ناصرالدین عبیدالله احرار ست (قُدِّسَ سِرُّهُ) - خواجه کلان آرسته بود بعلوم ظاهر و باطن - بحکم پدر بزرگوار در موضع درسین (که محلهٔ ایست از سمرقند) طرح اقامت ریخت - و در ایام تسلط شاهي بیگ (۳) خان به اندجان هجرت نمود - در سنه (۹۰۵) نهصد و پنج درگذشت - نعش او را بتاشکند

(۲) نسخه [ج] فرستادند - (۳) نسخه [ب - ج] شاه بیگ

نقل کرده بپهلوی مرقد والده‌اش مدفون ساختند - او را
از صبیهٔ سید نقی‌الدین محمد کرمانی سه پسر متولد شد -
خواجه نظام الدین عبدالهادی و خواجه خاوند محمود و خواجه
عبدالخالق - و بعد از فوت آن عفیفه دختر خواجه محمد
نظام برادر شیخ الاسلام خواجه عصام‌الدین را (که بچهار واسطه
بمولانا برهان الدین علی صاحب هدایهٔ فقه می رسد) بعقد
خود در آورد - ازو نیز سه پسر بهم رسید - خواجه عبد العلیم (۲)
و خواجه عبد الشهید و خواجه ابو الفیض - و از ترکیهٔ خاصه نیز
پسرے داشت خواجه محمد یوسف نام - بالجمله خواجه
خاوند محمود پس از سلوک طریقهٔ (۳) درویشی بسعادت حج
فائز شد - و بعراق و فارس شتافت - و مدتے نزد مولانا
جلال الدین محمد استفاده نمود - و از مولانا عماد الدین
محمود طبیب علم طب یاد گرفت - و بنابر استعداد ذاتی
باقصی (۴) مراتب کمال رسید - و بسمرقند مراجعت کرد - و بافاده
مشغول گشت - چون به هند آمد جنت آشیانی تبجیل و
تعظیم بسیار بجا آورد - و ارادت بهم رسانید - و باز بنابر
وجهے بکابل شتافته فوت کرد - خواجه معین در حیات پدر
بکاشغر رفته نزد عبدالله خان والی آنجا اعتبار تمام پیدا کرد

---

(۲) نسخهٔ [ب] خواجه عبد الحلیم - (۳) نسخهٔ [ب] طریق - (۴) نسخهٔ
[ا - ب] باقصای ه

و حاصل زود خانهٔ یشپ بدو تفویض یافت - خواجه زاده (چون علم معاش نیکو می دانست) ضبط آن نوعی کرد که کسی یشپ در خواب نمی‌دید - مردم بگران ارز میگرفتند - ازین جهت تمول تمام بهم رسانید - اما بر طبع او بخل و امساک غالب بود - میرزا شرف‌الدین از پدر آزرده خاطر میزیست *

چون جنت آشیانی هنگام یورش هندوستان خواجه عبدالباري نبیرهٔ خواجه عبدالهادي را نزد عبد الرشید خان والی کاشغر (که همیشه سلسله جنبان قرب و قرابت صوري و معنوي بود) فرستاده بودند (۲) باین مناسبت خان کاشغر میرزا را همراه داد که مراسم تعزیت جنت آشیاني و لوازم تهنیت جلوس عرش آشیاني بتقدیم رساند - در سال اول اکبري ادراک ملازمت نموده بسعی ماهم انگه و ادهم خان در اندک مدتی برتبهٔ امارت و منصب پنج هزاري متصاعد گشته به تیولداري اجمیر و ناگور لوای اعتبار بر افراخت - و به نیروي شجاعت و کارداني مصدر ترددات شده سرتابان و متمردان آن ضلع را بر انداخت *

چون والدهٔ میرزا کچک بیگم (۳) دختر میر علاؤ الملک ترمذي همت از بطن فخر جهان بیگم صبیهٔ سلطان ابوسعید

---

(۲) نسخهٔ [ج] فرستاد - و باین مناسبت خان کاشغري که میرزا را همراه داد - (۳) نسخهٔ [ج] کیچک بیگم *

ميرزا لهذا عرش آشياني در سال پنجم بخشي بانو بيگم
همشيرۀ خود را بازدواج او در آورده پايه‌اش بلندتر ساخت -
و در سال هفتم سنه (۹۶۹) نهصد و شصت و نه الويۀ
پادشاهي انتهاض به اجمير نمود - ميرزا شرف ملازمت
دريافت - و بتسخير قلعۀ ميرتهه (كه به راى مالديو راتهور
تعلق داشت - و او از رايان و راجها باسم و رسم هندوستان
به مزيت اعتبار و وفور اقتدار ممتاز بود) تعين گشت -
جگمال و ديوپداس از امراى راجه (كه باستحكام آن قلعه
مي‌پرداختند) تحصن جستند - پس از طول محاصره آشتي
قرار يافت - بشرط آنكه سپاهي سواى اسپ چيزے از قلعه
بر نيارد - جگمال بهمان روش بيرون آمد - و ديوپداس جميع
اسباب خود را سوخته با پانصد سوار بر آمد - ميرزا آگهي
يافته بجنگ او سوار شد - پيكارے بغايت صعوبت رو داد -
ديوپداس كشته شد - و بعضے گويند زخمي بدر رفت (چنانچه
شخصے بعد چندے خود را ديوپداس مي‌گفت - برخے تكذيب
كردند - و جوقے بر گزيدند - تا آنكه در يكے از معارك جان
سپرد) - و در سال هشتم خواجه معين اعتبار و فرّ دولت پدر
شنيده بتقريب حج از ابو الخير خان رخصت گرفته از كاشغر بهند
آمد - ميرزا از ناگور باستقبال پدر شتافته بدرگاه پادشاهي آورد -
عرش آشياني خود استقبال كرده خواجه را باعزاز تمام باگره آورد *

دیرین رسمی ست (که چون کسی را بخت تیرگي پذیرد و زمانه بکین توزي بر خیزد) چراغ دانائی او فرو میرد - زیان را سود انگارد و نکوهیده را سزاوار بر شمرد * بیت *

* چو تیره شود مرد را روزگار *
(۲)
* همان مي کند کش نیاید بکار *

(۳)
چنانچه احوال میرزا باز گوید که قدر این همه عنایات
(۴)
پادشاهي نشناخته در همین سال بجهتي یا توهمي بیجا یا از بد سرشتي که داشت بخیال فتنه انگیزي از آگره بجانب
(۵)
اجمیر فرار نمود - (شش صفر تاریخ یافته اند) - پادشاه از کوتاه خردي و توهم زدگئ او استبعاد تمام نموده حسین قلي خان را با جمعي امرا بتعاقب نامزن کرد - میرزا هیچ جا ثبات نورزیده از ممالک محروسه بدر رفت - خواجه معین از حرکت نکوهیدهٔ پسر (اگرچه هیچ از تعظیم و تکریم او نکاهید) چند گاه بانفعال و تشویر بسر برده روانهٔ حجاز
(۶)
شد - و به بندر کنبهایت رسیده بعالم بقا خرامید - صندوق
(۷)
نعش او را در جهاز فتحي روان کردند - در دریا کشتي فرو نشست *

---

(۲) نسخهٔ [ا - ب] همه آن کند - (۳) نسخهٔ [ج] در احوال - (۴) نسخهٔ [ج] بي جهتي یا بتوهمي - (۵) یعني بحساب جمل که (۹۷۰) میشود - (۶) نسخهٔ [ج] کهنبایت - (۷) نسخهٔ [ج] فتنچي .

ميرزا شرف الدين چندے آوارۀ دشت ادبار بوده پناه به چنگيز خان گجراتي برد - و پس ازو بمرزايان باغيه پيوست - و باز بمرزبان خانديس همراه شد - و ازانجا باز خسران زده نزد محمد حسين ميرزا مراجعت كرد - چون زمانه بر سر ناسازي بود هيچ جا ناخنش بند نگرديد - بعد ازان (كه ولايت گجرات بحيطۀ تسخير پادشاهي در آمد) بدكن گريخته عبورش بسر زمين بگلانه افتاد - بهرجي زميندار آنجا مقيد ساخته هنگامے (كه قلعۀ سورت مفتوح شد) بحضور آورده از نظر گذرانيد - عرش آشياني قدرے ميرزا را بفيلے (كه آدم‌كش نبود) رسانيده بزندان فرستادند - و پس از چندے نزد مظفر خان صوبه دار بنگاله فرستادند كه اگر ندامت از ناصيۀ حال ميرزا دريابد جاگيرے دران صوبه تنخواه دهد - و الّا روانۀ سفر حجاز نمايد - چون اثرے از ندامت نداشت مظفر خان بانتظار موسم جهاز محبوس نگهداشت - درين ضمن معصوم خان كابلي در صوبۀ بهار بغي ورزيده ببابا خان قاقشال وغيره (كه در بنگاله شورش افزا بودند) پيوست - و مظفر خان را در تانده محاصره نمود - ميرزا از قلعه گريخته بآنها رفيق گشت - چون بر مظفر خان چيره دست آمدند ميرزا (كه از بعضے دفائن او مطلع شده بود) بتصرف آورده سرمايۀ دستگاه ساخت -

اگرچه کارها بمعصوم خان باز گردید اما سرداري بميرزا قرار یافت - چون در امرای ناسپاس بنگاله تفرقه افتاد معصوم خان سرے به بهار کشید - لیکن از آمد آمد میرزا عزیز کوکه و شهباز خان کنبو با فوج شایستهٔ حضور راه گریز سپرده به بنگاله برگشت - و میان میرزا و معصوم خان گرد خلاف برخاست - هر یکے بکمین دیگرے بر نشست (۲) - تا آنکه معصوم خان محمود پسرے را (که منظور میرزا بود) بزر فریفت (۳) - و بگفتهٔ او آب خشخاش زهر آمیز بخوردن میرزا داد - در سال بیست و پنجم سنه (۹۸۸) نهصد و هشتاد و هشت درگذشت *

* محب علی خان *

پسر میر نظام الدین علي خلیفه است که رکن السلطنة بابر پادشاه بود - و بقدم خدمت و فرط محرمیت و رزانت عقل و استقامت تدبیر و وفور شجاعت و کارداني در نظر آن پادشاه والا همت مرتبهٔ عالي داشت - و از فضائل و کمالات کسبي خصوصاً طب بهره مند بود - چون بواسطهٔ لختے امور (که در معاملات دنیوي ناگزیر واقع مي شود) از جنت آشیاني بیم و هراسے داشته راضي بسلطنت ایشان نبود در ایام ارتحال پادشاه (با وصف تصریح بنصب

(۲) نسخهٔ [ب] دیگر بر نشست - (۳) نسخهٔ [ب] بفریفت *

جناب همايوني بجا نشيني خود) مير خليفه مي خواست مهدي خواجه داماد فردوس مكاني را (كه مرد باذل سخي بود و با وي اظهار محبت ميكرد) بفرمانروائي بر دارد (۲) - چنانچه اين قرارداد در مردم شائع گشته - خواجه نيز اوضاع شاهانه پيش گرفت - اتفاقاً روزے دران هنگام مير خليفه با مهدي خواجه در خرگاه بود - چون مير بيرون آمد خواجه (كه خالي از جنون نبود) غافل ازان (كه ديگرے هم حاضر است) بے اختيار دستي بر ريش كشيده گفت انشاء الله تعالى ترا پوست مي كنم - ناگاه نگاهش بر محمد مقيم هروي پدر خواجه نظام الدين بخشي افتاد (كه دران وقت ديوان بيوتات بود و در كنج خرگاه استاده) - خواجه متغير شد و گوش او تافته گفت اى تاجيك　* ع *

* زبان سرخ سر سبز ميدهد بر باد *

محمد مقيم همان وقت اين حرف بمير خليفه رسانيد كه اين نتيجهٔ بد انديشي ست (كه ميخواهيد دولت بخاندان (۳) بيگانه نقل كنند) - مير خليفه ازان انديشهٔ ناصواب باز آمده بمردم منع كرد كه هيچ كس بخانهٔ خواجه نرود - پس از فوت فردوس مكاني جنت آشياني را بر سرير خلافت متمكن ساخت *

---

(۲) نسخهٔ [ب] پردازد - (۳) نسخهٔ [ب] مي خواهند *

مصحوب علي خان نیز در زمان بابري و همایوني در معارک صاحب ترددات بود - زوجهٔ او ناهید بیگم است - و این ناهید بیگم دختر قاسم کوکه است [که از درست اخلاصي در محاربهٔ عبدالله خان اوزبک (چون گیتي ستاني بدست غنیم در آمد پیش آمده) گفت پادشاه منم - این نوکر مرا بچه تقریب گرفته اید] - مخالفان او را از هم گذرانیدند - پادشاه ازان (۲) خطرگاه جانکاه خلاص شده اهل عیال او را همواره مشمول عاطفت میداشت - در سال (۹۷۵) نهصد و هفتاد و پنج ناهید بیگم بملاقات والدهٔ خود حاجي بیگم (که دختر میرزا مقیم پسر امیر ذو النون است - و بعد فوت قاسم کوکه بمیرزا حسن پیوست - و پس ازو بازدواج میرزا عیسی ترخان حاکم تهته در آمد) روانهٔ تهته شد - از قضا پیش از وصول بیگم میرزا رخت هستي بربست - و محمد باقي پسرش انتظام ده آن دیار گردید - او مدارائے با بیگم نکرد - و با حاجي بیگم نیز بد سلوکیها پیش گرفت - حاجي بیگم باتفاق برخے بدگوهران در مقام گرفتن محمد باقي شد - او آگهي یافته حاجي بیگم را محبوس نمود - تا در گذشت - ناهید بیگم بدلاوري و تدبیر ازان ولایت بر آمده (چون به بهکر رسید) سلطان محمود والی

(۲) نسخهٔ [ب] از خطرگاه *

آنجا سخنان یک جهتي درمیان آورده گفت که اگر محب علي خان باین حدود (۲) بیاید من تهته را گرفته میدهم - بیگم مدارای دفع الوقت (۳) او را راست انگاشته (چون بهندوستان آمد) بعرش آشیاني درین باب مبالغه از حد برد - پادشاه در سال شانزدهم سنه (۹۷۸) نهصد و هفتاد و هشت بمحب علي خان (که از مدتے ترک روزگار کرده نشسته بود) علم و نقاره مرحمت فرموده پنجاه لک تنکه جهت خرج از ملتان و جاگیر دار آن صوبه تنخواه کرد - و مجاهد خان نبیرهٔ دختری (۴) او را (که جوان مردانهٔ شجاع بود) همراه ساخته بدان سمت دستوري داد - و به سعید خان حاکم ملتان بر نوشت که کومکی او باشد - خان مذکور پس از رسیدن ملتان باعتماد وعدهای سلطان محمود مقید بکمک نگشته با جمعے (که فراهم آورده بود) روانهٔ بهکر شد - چون قریب رسید سلطان محمود پیغام فرستاد که حرفے بود بر زبان رفته - درین کار من همراهي نمي‌توانم کرد - معاودت نمایند یا از راه جیسلمیر بدان مملکت در آیند *

چون محب علي خان روي برگشتن نداشت ناچار با معدودے همراهان (که زیاده بر دویست کس نبود) دل

---

(۲) نسخهٔ [ب] مابین حدود نیامده - (۳) نسخهٔ [ب] دفع آنوقت -
(۴) نسخهٔ [ب] نبیرهٔ دختر او *

به تسخیر بهکر بربست - سلطان محمود تا (۲) ده هزار کس آراسته در حدود قلعهٔ (۳) ماتهیله پیش فرستاد - بعون تائید آلهی این گروه اندک آنها را بشکست - هزیمت یافته ها بقلعهٔ مذکور تحصن جستند - بعد محاصره آن قلعه گشایش یافت - و لختی اسباب جمعیت منتظم گشت - پس متوجه بهکر شد - کیف ما اتفق تفرقه در جمعیت مخالفان افتاد - ازان جمله مبارک خان خاصهٔ خیل سلطان محمود (که مدار معامله برو بود) با هزار و پانصد سپاهي محب علي خان را دید - و باعث (۴) صوري آن بود که بدنژادان (۵) آن دیار بیگ (۶) اوغلي پسرش را بیکی از خلوتیان سلطان متهم گردانیدند - آن ساده لوح بے تشخیص معامله در مقام استیصال خاندان او شد - او را (که اخلاص درست نبود) از عرض ناموس اندیشیده مفارقت جست - محب علي خان بطمع مال و منال او را ازهم گذرانید - و قوتے دیگر برافزوده بمحاصرهٔ بهکر پرداخت - و آن مهم بسه سال کشید - در قلعه قحط و غلا پدید آمد - و وبا شیوع یافت - از غرائب اتفاقات اینکه دران ناحیه عارضهٔ ورم بهم رسید - هرکس پوست درخت سرس

---

(۲) نسخهٔ [ب] پانزده هزار کس - (۳) در [بعضے نسخه] ماتیله - (۴) نسخهٔ [ج] باعث صوري - (۵) نسخهٔ [ب] مدبران (۶) نسخهٔ [ب] پیک او علي ٭

جوشانيده ميخورد صحت مي يافت - آنرا بوزن طلا ميخريدند -
آخر كار سلطان محمود بعرش آشياني ملتجي گشت كه قلعه
پيشكش شاهزاده سلطان سليم ميكنم - اما (چون ميان من و
محب علي خان غبارے بر خاسته) از مضرت او ايمن نيستم
ديگرے تعين شود كه بار سپرده روانهٔ درگاه شوم - هنوز
مير گيسوی بكاول بيگي (كه عرش آشياني بر طبق التماس
سلطان بحكومت آن ديار نامزد فرموده) نرسيده بود كه سلطان
بيمار شده زندگي بسپرد گويند محب علي خان
باستماع بيماری سلطان محمود رقعه نوشت كه طبيبي حاذق
همراه است - اگر بفرمايند جهت معالجه بفرستم - سلطان بر
همان رقعه برنگاشت * * فرد *

* دردم نهفته به ز طبيبان مدعي *
* باشد كه از خزانهٔ غيبش دوا كنند *

چون مير گيسو بدان حدود پيوست مجاهد خان در
محاصرهٔ قلعهٔ كنجابه (۲) مشغول بود - مادرش سامعه بيگم (دختر
محب علي خان) آمدن ميرزا شنيده برآشفت و كشتیء
چند به پيكار فرستاده كار تنگ ساخت - نزديك بود كه مير
گرفتار شود - خواجه مقيم هروي (كه باميدیء آن ناحيه
رفته بود) محب علي خان را از پرخاش بيجا باز داشت -

(۲) نسخهٔ [ب] كنجانه - و در [بعضے نسخه] كنجايه *

میر گیسو در سنه (۹۸۱) نهصد و هشتاد و یک به قلعه شتافته - مردم آنجا (که منتظر بودند) کلید قلعه سپردند - اما محب علي خان و مجاهد خان از خام طمعي دل ازان مملکت برنمي‌کندند - و بودن هم بے حکم مشکل - محب علي خان براه مصلحت شتافت - تا میر گیسو قرار داد که مجاهد خان بجانب تهته رود - و محب علي خان با زه و زاد در قصبهٔ لوهري سکونت گزیند - چون بدین قرار عمل رفت میر جمعے کثیر را بر کشتیها نشانده بر سر محب علي خان فرستاد - او تاب مقاومت نیاورده بجانب ماتهیله شتافت - سامعه بیگم حویلي را مستحکم کرده یک شبانه روز بمدافعه پرداخت - دران هنگام مجاهد خان بیلغار رسید - و مردم را شکست داده سه ماه دیگر این طرف آب را متصرف بود *

چون بهکر به ترسون خان قرار یافت محب علي خان بحضور آمد - و در سال بیست و یکم عرش آشیاني بمحب علي خان (که آثار تجربه و شناسائي از ناصیهٔ حال او پیدا بود) خلعت فاخره مرحمت فرموده اجازت داد که همواره حاجات خلائق و آنچه در پیشگاه تامل بشایستگي گراید بموقف عرض رساند - و چون محب علي خان مصاحب شعور بود و کاردانی درست داشت عرش آشیاني سال

بیست و سیوم در گزیدن یکی از چهار کار بزرگ دستوري فرمود - منصب میر عرضی بارگاه خدمت گذاری دور باش شبستان امارت ولایات دور دست حکومت شهر دهلي - چون نیروی تگاپو در استخوانی کالبد کمتر دید از راه انصاف گزیني و فرمان پذیري به شغل پسین خورسندي گرفت - و در سنه (۹۸۹) نهصد و هشتاد و نه در ایالت دهلي بدار بقا پیوست - اگرچه صاحب طبقات اکبري او را چار هزاري نوشته اما شیخ علامي در ذیل هزاریها مذکور ساخته *

بهکر نام قلعه ایست از ابنیهٔ قدیم - در کهن نامه ها منصوره نویسند : و هر شش دریاي شمالي یکتائي گزیده ازو گذرد - دو حصه از جانب جنوب و یک بخش از شمال قصبهٔ آن موسوم بسکهر بر کنار آباد و بر ساحل - دوم معمورهٔ دیگر است به لوهري زبان زد - و پیوسته داخل سنده بود - میرزا شاه حسین ارغون والی تهته قلعه را از سر نو در کمال استحکام ساخته بسلطان محمود کوکلتاش خود حکومت آنجا تفویض نمود - پس از فوتش سلطان محمود (که مردے سفاک دیوانه بود) در بهکر و میرزا عیسی ترخان در تهته خطبه و سکه بنام خود کرده گاهے بآشتي و گاهے بمخالفت مي گذرانیدند - چون بهکر پیش از تهته تسخیر عرش آشیاني گشت داخل ملتان گردید *

* معصوم خان فرنخودي *

پسر معين الدين خان اكبري ست - بعد فوت پدر بمزيد عنايت پادشاهي بپايهٔ هزاري منصب بر آمد - و بتيولداري سركار غازيپور مباهي گرديد - هنگامے (كه در ولايت بهار و بنگاله غبار بغي و فساد معصوم كابلي و باباى قاقشال تهيج نمود) او (اگرچه در ظاهر بهمراهي راجه تودرمل دل نهاد تعاقب فتنه پژوهان گشت و بخود سري و خود رائي كارها بتقديم رسانيد اما آمدن ميرزا محمد حكيم به پنجاب و توجه عرش آشياني بدانسو باعث بروز خبث باطن او شده) منهج نافرماني پيمود - و جونپور را از مردم ترسون خان بتغلب و تعدي متصرف شد - ازانجا (كه از طفلي تربيت يافتهٔ عواطف پادشاهي بود) عرش آشياني از فرط مهرباني بشرط وا گذاشتن جونپور (۲) اوده بجاگير او مقرر فرمود - او بظاهر فرمان پذيرفته باوده شتافت - اما در باطن بآماده ساختن اسباب شورش مي پرداخت - از حضور شاه قلي خان محرم و راجه بيربر به اصلاح او رخصت يافتند - آن آشفته دماغ از پردهٔ حيا بر آمده حرفهاى ناشايسته درميان آورد - ناچار كار از اصلاح بيرون دانسته باز گرديدند - شهباز خان (كه بمالش سركشان بهار قطره زن بود) از احوال او آگهي يافته در سال

(۲) نسخهٔ [ج] را گذاشت *

بیست و پنجم بگوشمالش رو آورد - و نزدیک سلطان پور بلهری عرصهٔ نبرد آراسته گردید - معصوم خان خود برغول تافته گرد پیکار برانگیخت - شهباز خان دل از جای داده راه گریز سپرد - و بجونپور (که سي کروه نارد گاه بود) عنان باز کشید - ناگاه موید غیبي آوازهٔ کشته شدن معصوم خان بر زبانها انداخت - مردمش رو بپراگندگي آوردند - او بمیدان رسیده بحیرت در شد - درین اثنا فوج جرانغار پادشاهي (که از هزیمت سردار (۲) آگهي نداشت) نمودار گشت ناگزیر بسراسیمگي در آویخت و زخم برداشته ببنگاه شتافت *

چون منزل گاه بتاراج فوج پادشاهي رفته بود به قصبهٔ اوده شتاب آورد - شهباز خان در جونپور خود را جمع ساخته بار دیگر هنگامه آرا گردید - هفت کروهي اوده صف آرائي رو داد - آن مدبر بتازگي شکست خورده باوده متحصن گردید - عرب بهادر و نیابت خان (که سرمایهٔ مدهوشي او بودند) مفارقت گزیدند - معصوم خان زه و زاد و اندوختهٔ خود را وا گذاشته راه آوارگي گرفت - و چار ضرب شده رو بخمول نهاد - زمیندار کوارج (۳) به پیشین آشنائي به بنگاه خود آورده نقد و جنس او را برگرفت - بحال تباه از آب سرو گذشته به راجه مان بوهي آن سر زمین پیوست - و او

(۲) نسخهٔ [ج] سرداران - (۳) نسخهٔ [ج] کورج *

چندے را بدرقه گویان همراه داد - و بگمان جواهرے (که با او داشت) اشارهٔ جان شکري نمود - معصوم خان دریافته آن فرومایگان را بزر فریفت - و خود را بزاویهٔ گمنامي کشید *

درین هنگام مقصود نامي از ملازمانش بدو پیوست و اندوختهٔ روزگاران از خود نثار گردانید - آن شوریده سر باندیشهٔ سري باز بشور افزائي بر خاست - در کمتر زمانے زربندها فراهم آمدند - شهر بهرایچ را دست فرسود تاراج نمود - وزیر خان از حاجي پور با دیگر اقطاع داران آن ناحیه به پیکار او کمر بست - مدتے بتوپ و بندوق آویزش بود - شبے معصوم خان بنه و بار گذاشته بدر زد - و باز بجلوباره (۲) سر کشیده مردم فراهم نمود - و قصبهٔ محمدپور را یغمائي ساخت - و در فکر غارت جونپور بود که اقطاع داران آن ضلع مجتمع گشتند - آن کج گرای (چون دید که خام خیالي او پیشرفت نیست) به خان اعظم کوکه نیایشمند گردید - او از پیشگاه خلافت التماس عفو جرائمش نموده ولایت مهستي بجاگیر او تنخواه کرد - نزدیک بود که باز سر شورش بردارد میرزا کوکه بچاره‌گري بنشست - او دریافته (چون در خود قوتے نمي یافت) رخصت حضور گرفته روانه شد - در سال بیست و هفتم بدارالخلافهٔ آگره رسید - باستشفاع مریم مکاني بتازگي

---

(۲) در [بعضے نسخه] جلو پاره

(۲)
صفح جرائم او گردید - در همان ایام سنه (۹۹۰) نهصد و نود
نیم شبی از دربار بخانهٔ خود میرفت - چندے برو ریخته
از هم گذرانیدند - هرچند تفحص رفت بجائی نرسید - لختی
مردم آن وقت این واقعه را محمول بر اشارهٔ پادشاهي
میکردند - و الله اعلم *

* میر گیسوی خراساني *

از سادات آن دیار است - در بارگاه اکبري بسمت خدمت
و خصوصیت محرمیت شایان فراوان اعتماد گشته بمنصب
بکاول بیگي (که جز به معتمدان درست اخلاص تفویض نیابد)
اختصاص گرفت - و چون محب علي خان میر خلیفه بمساعی
همت بمحاصرهٔ قلعهٔ بهکر پرداخته عرصهٔ زندگي بر متحصنان
تنگتر ساخت (چنانچه در احوالش بزبان قلم گذشت)
سلطان محمود والی آنجا بدرگاه اکبري معروض داشت
(۳)
که گذشت آنچه گذشت اکنون قلعه را پیشکش مي‌کنم لیکن
(چون میان من و محب علي خان جنگ و جدال رو داده)
از غدر او ایمن نیستم - یکے از بندگان حضور تعین شود -
عرش‌آشیاني میرگیسو را (که بفرط کاردانی و معامله شناسی
اتصاف داشت) روانه فرمود - چون میر بآن حدود پیوست

(۲) نسخهٔ [ج] صفح جرائم گردید - (۳) نسخهٔ [ج] لیکن میان من *

مردم محب علي خان سر راه[۲] او را گرفتند - نزدیک بود که گرفتار شود خواجه مقیم هروي پدر خواجه نظام‌الدین بخشي (که به امینی آن ناحیه رفته بود) محب علي خان را بنصائح هوش افزا از پرخاش بیجا باز داشت - اهل قلعه (که در انتظار میر مي گذرانیدند) بموجب قرار داد سلطان محمود (که پیش از وصول میر رخت هستي بر بسته بود) کلید قلعه در سال نوزدهم سنه (۹۸۲) نهصد و هشتاد و دو سپردند - اینچنین ملکی آباد بدست او در آمد - لیکن محب علي خان از خام طمعي[۳] دل ازان ملک بر نمیکند - کار فیما بین بنزاع و کارزار انجامید *

عرش آشیاني برین سوانح اطلاع یافته ایالت آن دیار را بنام ترسون خان نامزد ساخت - و چون برادرانش بآن صوب شتافتند میر گیسو (که لذت چش حکومت شده بود) بر سر سرکشي و خود فروشي آمده خواست قلعه را محکم سازد - برهنموني انجام اندیشي ازان خیال فاسد باز آمد - و دست ازان ولایت برداشته بعتبه بوسي رو آورد - و پس ازان بفوجداري میرته و محالات اطراف[۴] و مضاف دهلي (که از عمده‌ترین[۵] محالات دوآبهست (که عبارت از مابین دریای گنگ و جون باشد)

(۲) نسخهٔ [ج] سر راه او گرفتند - (۳) نسخهٔ [ب] خام طمع - (۴) نسخهٔ [ا] اطراف او - (۵) نسخهٔ [ج] که عمده ترین *

اختصاص گرفت - و (چون همواره از حرص اندوزي و آزوري
با نوکران برسر علوفه بر شوريده - و هريکے از آقا و سپاهي
جانب کفايت خويش فرو نگذاشتي) در سال بيستم و هشتم
سنه (۹۹۱) نهصد و نود و يک در قصبهٔ ميرتهه در همين
داد و ستد با سپاهيان فرومايه گفتگو واقع شد - برخے را از
رسوائي و سرزنش از خانه بيرون کرد - بامدادان (که عيد
شوال بود) سرخوش باده بعيدگاه رفت - برخے ازان دو رويان
فتنه‌اندوز به نيايشگري درآمدند - او از بد مستي مدارا از
دست فرو هشته بنکوهش پيش آمد - آن ناحق شناسان پا
از جادهٔ اطاعت پيشترک گذاشتند - مير از غضب رفتگي بر
سر بنگاه آنان شتافت - و آتش در زد - آنها بآويزه برخاستند -
همراهان راه بيدلي سپردند - روزگار مير سپري شد - آنها
از بدگوهري کالبد را خاکستر گردانيدند - عرش آشياني
ازين آگهي بر آشفته بسيارے ازان تباه کاران را بياسا رسانيد -
پسرش مير جلال‌الدين مسعود (که در اهل مناصب محسوب
بود) در سال سيوم جهانگيري نهال زندگيش از تند باد
اجل در افتاد - مادرش در حالت احتضار (چون آثار ياس
از چهرهٔ احوال او مشاهده نمود) از فرط[2] محبت و غايت
دلبستگي افيون خورد - پس از فوت پسر يک دو ساعت

---

(۲) نسخهٔ [ا - ج] از افراط محبت ٭

جان سپرد - زنده بآتش درآمدن زن بمردن شوهر در هندوستان بسیار (۲) روائي دارد اما جان باختن مادر نسبت بفرزند خالي از غرائب نیست - اما حقیقةً آنرا با این نسبتے نیست - چه در صورت اول بها مي‌باشد که بے تحقق محبت و شیفتگي اداي رسم لازم مي افتد - ازین است که بمرگ راجها ده کس و بیست کس از زن (۳) و مرد خود را بآتش مي اندازند *

* مخدوم الملک ملا عبد الله انصاري *

ولد شیخ شمس الدین سلطانپوري ست - آباي او از جانب ملتان بسلطانپور رسیده توطن اختیار کردند - ملا عبدالله نزد مولانا عبدالقادر سرهندي تلمذ نمود - و در علوم شرعیه مهارت تمام بهم رسانید - آوازهٔ فضلیت او عالمے را فرو گرفت - حاشیه بر شرح ملا و منهاج الدین در سیر نبوي (صلی الله علیه و آله و سلم) از تصانیف اوست - سلاطین وقت غایت احترام او بجا مي‌آوردند - جنت آشیاني کمال توجه بحال او بذل مي نمود - چون نوبت بشیر شاه رسید بخطاب صدر الاسلامي (۴) امتیاز بخشید - گویند روزے سلیم شاه در ایام سلطنت خود ملا را از دور دیده گفت بابر

---

(۲) نسخهٔ [ا - ب] بسیارے - (۳) نسخهٔ [ا - ب] زنان و مردان -
(۴) نسخهٔ [ب] صدر الاسلام *

پادشاه را پنج پسر بود - چهار رفتند یکی ماند - سرمست خان گفت نگاهداشتن چنین مفتن چرا - جواب داد که بهتر ازو نمي‌یابم - چون ملا نزدیک آمد بر تخت نشانده تسبیح مروارید (که بقیمت بیست هزار روپیه همان زمان پیشکش آمده بود) بار تواضع نمود *

چون ملا را عصبیت (که آنرا حمیت دین نامند) بیشتر بود در پردهٔ دین داري استیفای قوت غضبي بر وجه اتم مي نمود - چنانچه قتل شیخ علائي بحسن سعی ملا واقع شد - او ارشد اولاد شیخ حسن است (که از کبار مشائخ بنگاله بود) - تحصیل علوم ظاهر و باطن از پدر بزرگوار نمود - و پس از زیارت بیت الله در خطهٔ بیانه رحل اقامت انداخته به امر معروف و نهی منکر قیام مي نمود - دران اثنا شیخ عبدالله نیازي [که از خلفای شیخ سلیم چشتي بود - و بعد معاودت سفر حجاز بمرید (۲) سید محمد جونپوري (که خود را مهدی موعود میگرفت) گرویده] در بیانه مسکن گزید - شیخ علائي روش او را خوش (۳) کرد - و طریقهٔ پاس انفاس را (که میان طائفهٔ مهدویه مقرر است) ازو فرا گرفته بکشف و کرامات شهرت یافت - و با جمعی کثیر بتوکل بسر مي برد - و شب ظروف خانه

---

(۲) نسخهٔ [ج] مهدیِ وقت موعود - (۳) نسخهٔ [ب] خوش کرده *

حتی اوانیٔ آب هم خالي (۲) میگذاشت - روز نو روزی نو - ملا عبد الله او را بابتداع و خروج مهتم ساخته سلیم شاه را بران داشت که از بیانه طلبیده با علما مذاکره فرمود - شیخ علائي غالب آمد - چون دران مجلس شیخ مبارک ممد او بود نیز بمهدوي شهرت گرفت - سلیم شاه از بیان شیخ متاثر شده آهسته بدو گفت که انکار مهدویت کن تا ترا بر ممالک محروسه محتسب الهي نمایم - و الّا ازین قلمرو بدر رو که علما فتوای قتل تو نوشته‌اند - شیخ بدکن شنافت - چون سلیم شاه بدفع فتنهٔ نیازیان متوجه پنجاب گشت ملا عبدالله ظاهر کرد که شیخ عبدالله پیر نیازیان است - سلیم شاه در (۹۵۵) نهصد و پنجاه و پنج او را طلبیده چندان تازیانه و چوب و لکد زد که از هوش رفت - گویند تا زمانیکه شعور داشت (رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا) میگفت - بعد صحت بسیاحت بر آمد و از مهدویت ابا نمود - و در سنه (۹۹۳) نهصد و نود و سه در خدمت عرش آشیاني (که متوجه اتک بنارس بود) رسید - لختی زمین مدد معاش بنام فرزندانش در سهرند انعام شد - در سن نود سالگي سنه (۱۰۰۰) (۳) هزارم هجري در گذشت *

چون سلیم شاه از مهم نیازیان برگشت ملا عبد الله باز

(۲) در نسخهٔ [ج] لفظ هم نیست - (۳) نسخهٔ [ب] یکهزار هجري *

تحريک نموده شيخ علائي را از هنديه طلبيد - سليم شاه همان کلام سابق را اعاده کرد - شيخ ملتفت نشد - سليم شاه بملا گفت تو داني و او - ملا فرمود تازيانه زنند - در تازيانهٔ سيوم روح او بعالم علوي پرواز نمود - جسدش را بپاى فيل بسته تشهير کرد - گويند آن روز چنان باد عظيم وزيد که مردم گمان قيامت بردند - بر قالب شيخ چندان گل ريخته شد که حکم قبر پيدا کرد - پس ازين واقعه دولت سليم شاه هم بدو سال نکشيد - هنگامي (که جنت آشياني بار ديگر هندوستان بقبضهٔ اقتدار در آورد) ملا را بشيخ الاسلامي مخاطب نمود - پس ازان (که سلطنت هندوستان بجلوس عرش آشياني رونق ديگر يافت) ملا بخطاب مخدوم الملک اختصاص گرفت - و بيرام خان پرگنهٔ تانکواله بجمع يک لک روپيه تنخواه داده پايهٔ عزت او را از همه اکابر گذرانيد - و از اعاظم ارکان دولت ساخت - بعد از مرور سنين و شهور مزاج سلطنت ببعض حوادث از فضلاى عصر منحرف شد - در سال بيست و چهارم سنه (۹۸۷) نهصد و هشتاد و هفت او را با شيخ عبد النبي صدر (که هر دو مدتها باهم منازع و مخالف بودند) بصورت رفيق يکديگر بجانب حجاز روان کردند با وصف آن هرگز ميان ايشان (نه در اثناے طريق و نه دران مقامات منيف) اتفاق و التيام و رفع کدورت صورت نبست *

چون مخدوم الملک از زمان افغانان تا عهد اکبري معزز و معتبر بود و بحزم و متانت راى و تجارب امور و جمع اموال موصوف و صيت دانشمندى او بهمه جا رسيده شيخ ابن حجر مشهور مفتى مکه باستقبال آمده احترام بسيار بجا آورد - و در غير موسم در کعبه براى او وا کرد - چون هنگامهٔ ميرزا محمد حکيم برادر عرش آشياني مسموع نمود هرج و مرج غير واقعهٔ هندوستان را يقين پنداشته بطمع رياست و حب جاه برگشته باتفاق شيخ عبد النبي صدر به احمدآباد گجرات آمد - چون بپادشاه ظاهر شد (که آنها بنابر خبث سريرت در مجالس و محافل حرفهاى نا شايسته بجناب پادشاهي نسبت ميدهند) برخے را باخفا بنابر آن (که بيگمان محل ذر صدد سفارش و استشفاع او بودند) تعين کرد - مخدوم الملک در (۹۹۱) نهصد و نود و يک از کمال ترس قالب تهي کرد - گويند باشارهٔ عرش آشياني مسموم کردند - مردم بطريق اخفا در جالندهر آورده مدفون ساختند قاضي علي بضبط اموالش مامور گشت - خزائن و دفائن بسيار در لاهور بر آمد - ازان جمله چندين صندوق خشت طلا از گورخانهٔ او ظاهر شد (که ببهانهٔ اموات دفن کرده بود) - ازين جهت پسرانش بعلت تحقيق اموال چندے در شکنجه بودند - ۵۵ کرور روپيه ازو برآمد *

شیخ عبد القادر بداؤني در تاریخ خود نوشته که مخدوم الملک فتوی میداد که درین ایام حج بر مردم هندوستان فرض نیست - چه امن طریق شرط است - و طریق یا دریا است [و آن بدون قول فرنگي و عهد نامهٔ آنها (که صورت مریم و عیسی دارد) جاري نیست - و این خالي از ذات دین نباشد و حکم بت پرستي دارد] و یا راه عراق است (و درانجا ناسزای صحابه شائع گشته) - گویند مخدوم الملک از تعصب و تشددے (که در مذهب داشت) جلد ثالث روضة الاحباب را (که لختي افراط و تفریط در احوال سلف واقع شده) احراق نمود - ازین جهت این جلد کمیاب است *

* میرزاده علي خان *

پسر محترم بیگ از امرای عهد عرش آشیاني ست - بمنصب هزاري رسیده سال نهم جلوس باتفاق دیگر امرا بتعاقب عبدالله خان اوزبک (که از مالوه بطرف گجرات رخت ادبار کشیده) دستوري یافته - سال هفدهم (که نهضت پادشاهي جانب گجرات تصمیم یافت - و خان کلان بآئین منقلا دستوري پذیرفت) نامبرده بهمراهیِ او مرخص گشت - سال نوزدهم (که پادشاه طرف شرقي دیار عزیمت فرمود) مشار الیه از حاشیه نشینان بساط قرب بود - پستر بتادیب

قاسم خان عرف کاهو (که با جمعی از افاغنه سر شورش (۲) در حدود بهار برداشته بود) با جمعی نامزد شد - و گردن پسندیده (۳) بظهور آورد - ازان بعد همراه مظفر خان سرگرم کارها بوده - سال بیست و یکم بحضور آمده بدولت بساط بوس سرمایهٔ افتخار اندوخت - سال بیست و سیوم (که شهباز خان بمالش رانا پرتاب عرف کیکا (۴) دستوري یافت) او را در همراهیانش بر نوشتند - سال بیست و پنجم بهمراهی خان اعظم کوکه بشرقي دیار معین گردید - چون دران دیار کار نمایان ازو صورت نه بست سال سي و یکم نزد قاسم خان حاکم کشمیر روانه ساختند - در جنگ کشمیریان سال سي و دوم روزے (که نوبت سید عبد الله خان بود و شکست بر فوج پادشاهي افتاد) مطابق سنه (۹۹۵) نهصد و نود و پنج هجري روزگار او بسر آمد *

* میرزا فولاد *

پسر خداداد برلاس است - معنی لفظ برلاس شجاع با نسب است - و نسب تمام الوس برلاس (۵) بایرومجي (که اول کسے ست که بلقب برلاس (۶) اختصاص یافت) مي رسد - و او پسر قاچولي بهادر است جد هشتم امیر تیمور صاحبقران

(۲) نسخهٔ [ب] سر بشورش - (۳) نسخهٔ [ب - ج] بود - (۴) نسخهٔ [ب] کنکار - (۵) نسخهٔ [ج] ایرد مجي - (۶) نسخهٔ [ب] داشت *

و برادر توام قبل خان بود که جد سیوم چنگیز خان است *

میرزا فولاد ابّاً عَن جَدٍّ درین دودمان دیرین بندگي و قدیم الخدمة است - چون عبدالله خان والی توران مکرر با عرش آشیاني باتحاف هدایا سلسله جنبان دوستي شده (۲) گرم تر حرف مصادقت را بر دیپاچهٔ ظهور آورد - و استدعای یورش ایران دیار نمود که به نیروي یک جهتي عراق و خراسان و فارس از اورنگ نشین آن مرز بوم مستخلص گردانند - عرش آشیاني بمقتضای فتوت و مروت در سال بیست و دوم میرزا فولاد را (که جوانی متحلي بآداب داني و مراتب شناسي بود) با برخے از نفائس هندوستان با ایلچي توران رخصت فرمود - و در جواب رقم پذیر ساخت که سلسلهٔ صفویه را انتساب به خاندان نبوت (۳) متحقق است - پاس آن لازم - اختلاف آئین و کیش را سرمایهٔ آویزش ملک ستاني نمي‌سازیم - و گزیده آشنائیهای پیشین نیز ازین داعیه باز میدارد - و چون او شاه ایران را باحترام یاد نکرده بود در نکوهش آن هم باندرزهای هوش افزا بر نوشت * بیت *

* بزرگش نخوانند اهل خرد *
* که نام بزرگان بزشتي برد *

---

(۲) نسخهٔ [ج] سلسله جنبان شده - (۳) نسخهٔ [ب] ساخته *

(۲) میرزا بعد از ادای مراسم سفارت بهندوستان معاودت نمود - و (۳) در رکاب پادشاهي بخدمت گذاري و نیکو پرستاري چهرهٔ کامیابي مي افروخت - چون درین قوم جهالت و شرارت ترکانه (که اصل طینت آنها بدان سرشته اند) بعد اکتساب رسوم معاشرت و تربیت هم مي باشد خصوص در امور مذهب و ملت (که عصبیت و تشدد (۴) را حمیت دین نامند)

در سال سي و دوم مبادئ سنه (۹۹۶) نهصد و نود و شش هجري میرزا فولاد از شورش جواني و نخوت مردانگي ملا احمد تتوي را (که از مشاهیر فضلای وقت بود) بزخم جانکاه بواپسین نفس رسانید - و خود بدارري (۵) اکبري بیاسا رسید *

تفصیل این اجمال آنکه (چون عرش آشیاني بر فراز صلح کل آمده وسعت مشرب را صلای عام داده بود) هر گروهے قرار داد خویش را بے اندیشه برسرائیدے - و هر یکے بآئین خود بے وسواس ایزد پرستي نمودے - ملا احمد با فراوان دانش در امامي رش استوار پا و زبان دراز داشت - پیوسته گفتگوی سني و شیعه برگزاردے - و از طبعیت گرفتي گذارش را به بے هنجاري رسانیدے - میرزا

(۲) نسخهٔ [ج] بهند - (۳) نسخهٔ [ب] او در رکاب - (۴) نسخهٔ [ب] غضب - (۵) نسخهٔ [ج] باردوي اکبري *

فولاد (که در تسنن بدان نمط راه بے اعتدالي مي سپرد) کينهٔ او در دل گرفته به جان گزائي برنشست - تا آنکه نيم شبے با يکے از همسران بتاريک کوچهٔ بکمين در آمد - و يکے را بعنوان چاوشان شاهي بطلب او روانه گردانيد - درميان راه قابو طلبان بد سگال بشمشير گرفتند - دست او از ميان ساعد قلم شد - از فراز زين بزمين افتاد - دليران بيباک جدائي سر پنداشته پي کم کنان به پيغولهٔ در شدند - زهے خنجر فولاد تاريخ اين سانحه است (۲) - ملا با چنين زخم کاري دست بر داشته خود را بخانهٔ حکيم حسن انداخت - بجستجوي عسس بدان دو خود سر سراغ گرفتند - با آن (که از برخے نشانهاي خون حال پيدائي داشت) آنها نمي گرويدند - عرش آشياني خانخانان و آصف خان و شيخ ابوالفضل را بپرسش پيش ملا فرستاد - او با دل خون چکان سرگذشت را باز گزارد - عرش آشياني ميرزا فولاد را با همدستش از کسوت هستي عريان ساخت - و بپاي فيل بسته در تمام شهر لاهور گردانيد - هرچند عمدهاي سلطنت در رهائي آن خون گرفته ها سعي نمودند سودمند نيامد - ملا نيز بعد از سه چهار روز بساط هستي در پيچيد - گويند شيخ فيضي و شيخ ابوالفضل بر قبر ملا محافظے چند

---

(۲) يعنے سنه نهصد و نود و شش هجري ٭

بوا گذاشته بودند - چون همان ایام اردوی بادشاهی بعزم کشمیر انتهاض نمود عوام و جهلای شهر جسد او را بر آورده سوختند •

چون احوال ملا خالي از غرائب نیست مجملی ازآن نیز رقم پذیر مي‌گردد - اسلاف ملا فاروقی حنفي مذهب بوده اند • و پدرش قاضی تته رئیس سنددهه بود - در ایام صبا عربے سیاح صالح از عراق به تته رسیده روزے چند در قرب جوار ملا اقامت گزید - بملاقات او بر اصول مذهب امامیه آگهي یافته رغبتے بدان طریقه پیدا کرد - و بر زبانها افتاد - هرچند در عنفوان شباب از رسمي دانش وا پرداخته والواه تلامذه همت مي‌گماشت اما (چون تحصیل بعضی علوم و تحقیق برخے مقدمات علمي دران بلده میسر نبود) در سن بیست و دو سالگي قلندرانه سفر برگزید • چون وارد مشهد مقدس گردید از خدمت مولانا افضل قاینی علم کلام و حدیث امامیه را با فنون ریاضي برگرفت - و بجانب یزد و شیراز رفته از ملا کمال الدین حسین طبیب و ملا میرزا جان کلیات قانون و شرح تجرید با حواشي گذرانید - و در قزوین بملازمت شاه طهماسپ صفوي استسعاد یافت - و چون شاه اسمعیل ثاني فرمان روای ایران گردید و بتسنن شهرت یافت ملا بعراق عرب و حرمین شتافت - و بسیارے

فضلای وقت را دریافت و استفاده نمود - پس ازان از
راه دریا بدکن رسیده به خدمت قطب شاه والی گلکنده
پیوست - و در سال بیست و هفتم در فتح پور سیکری بدرگاه
اکبري دولت بار اندوخته بقرب و اعتبار امتیاز یافت - و
بتالیف تاریخ الفي (که متضمن احوال هزار سالهٔ اسلام
باشد) مامور گردید - و او وقائع هر ساله را بدقت تمام تا
زمان چنگیز خان در سلک تحریر کشیده در دو جلد مرتب
ساخت - چون او کشته شد بقیهٔ احوال را آصف خان
جعفر تا سال (۹۹۷) نهصد و نود و هفت نوشته ضمیمه
گردانید - گویند ملا احمد آنچه از تاریخ الفي مي نوشت
بحضور پادشاه مي خواند - چون بذکر خلافت خلیفهٔ ثالث
رسید در بواعث قتل و شرح آن اطناب و بسط بکار برد -
عرش آشیاني ازان طول مقال بملال در آمده فرمود که مولوي
قضیه (۲) را چرا بدور و دراز انداختی - بے محابا بحضور امرا
و اکابر توران عرض کرد که این قضیهٔ روضة الشهدای اهل
سنت و جماعت است - بکمتر ازین اکتفا نمي توان (۳) کرد - ازین
قسم حرفها ازو در مذهب تشیع شهرت تمام داشت - شیخ
عبد القادر بداوني در منتخب التواریخ آورده که روزے در
بازار او را دیدم - بعضے اهل عراق تعریف من کردند - گفت

(۲) نسخهٔ [ج] قصه را - (۳) نسخهٔ [ب] نمي توانم کرد ●

نور ترفض در جبین ایشان عیان می نماید - گفتم چنانچه نور تسنن در چهرهٔ شما *

* میرزا سلیمان حاکم بدخشان *

به پنج واسطه به امیر صاحب قران امیر تیمور گورکان می رسد - این (۲) آنکه از دیرباز به داوری جمعی (که خود را از نسل سکندر رومی می شمردند) سمت معموري داشت - و از سلاطین اطراف کسی مزاحم احوال آنها نمي شد - و بقلیلی (۳) باج ازانها اکتفا می نمودند - چون نوبت بسلطان ابو سعید گورگان رسید سلطان محمد را (که آخرین آن طبقه است) بدست آورده مع اولاد و اقربا بقتل رسانید - و بدخشان متصرف شد - پس ازان (۴) (که سلطان محمد میرزا پسر سلطان ابو سعید بسمرقند فائز شده در گذشت) امیر خسرو شاه (که بیمن تربیت او بمرتبهٔ امارت رسیده بود) چندے نام سلطنت بنام میرزا بایسنقر و میرزا مسعود پسران آن مرحوم کرده بعد مکحول ساختن اول و کشتن ثاني در (۹۰۵) نهصد و پنج بسلطنت بدخشان بر نشست - تا آنکه در (۹۱۰) نهصد و ده فردوس مکانی گیتي ستاني (که در ماوراء النهر با سلاطین چغتا و اوزبک

(۲) نسخهٔ [ب] بداوري * (۳) نسخهٔ [ج] بقلیل - (۴) در [بعضی نسخه بدخشان را *

نبردهاي عظيم كرده ديد كه از ناسازي روزگار نقش درست نمي نشيند) دل از مواطن اصلي برداشته با معدودے متوجه بدخشان شد - مردم خسرو شاه بالتمام راه بيوفائي سپرده پيش شتافتند - ناگزير او هم به ملازمت پيوست - پادشاه با آن (٢) همه بے اعتدالي وى (كه با دو عمزادۀ ايشان كرده بود) رخصت خراسان داد كه با قدرے اموال بدر رفت و بدخشان را تنسيق نموده بكابل آمد *

چون در (٩١٢) نهصد و دوازده قندهار بمحاربه از شاه بيگ ارغون برگرفت خان ميرزا پسر سلطان محمود ميرزا را (كه پدر ميرزا سليمان باشد) ببدخشان فرستاد - او بعد از سرگذشت بسيار استقلال تمام دران ملک بهم رسانيد - و در سنه (٩١٧) نهصد و هفده رخت ارتحال ازين عالم بر بست - گيتي ستاني بدخشان را به شاهزاده همايون مكرمت نمود - مدتها ملازمان ايشان بدان خدمت اشتغال داشتند - بعد فتح هندوستان و محاربۀ (٣) رانا سانكا نهم رجب سنه (٩٣٣) نهصد و سي و سه شاهزاده جهت بندوبست كابل و بدخشان رخصت يافت - تا يک سال در بدخشان عشرت پيرا بوده يكباره شوق والد ماجد گرامي گريبان گير وقت شد - بے اختيار عنان تماسک از دست داده بدخشان را بسلطان

(٢) نسخۀ [ج] با اين همه - (٣) نسخۀ [ج] در محاربۀ *

اویس (که میرزا سلیمان بدامادی او انتظام داشت) سپرده بجانب هندوستان رهگرا گردید - اتفاقاً در غیبت ایشان سلطان سعید خان (که از خوانین کاشغر است) بطلب سلطان اویس و دیگر امرا متوجه بدخشان شد - میرزا هندال پیش او رسیده قلعهٔ ظفر را مستحکم ساخت - سعید خان بعد محاصرهٔ سه ماه بے بهره بکاشغر مراجعت کرد - لیکن در هند اشتهار گرفت که کاشغریان بدخشان را متصرف شدند - گیتي ستاني بشاهزاده همایون تکلیف رفتن فرمود - عرض کرد که نذر کرده ام که باختیار حرمان ملازمت بر خود نپسندم - و امتثال حکم را چاره نیست - بنابران میرزا سلیمان را رخصت بدخشان کرده بسلطان سعید خان نگارش یافت که با وجود چندین حقوق صدور این امر عجب نمود - اکنون میرزا هندال را طلبیدیم و میرزا سلیمان را فرستادیم اگر حقوق منظور داشته بدخشان را باو (که نسبت فرزندي دارد) بدهند بموقع خواهد بود - و الّا ما از ذمهٔ خود ساقط کرده میراث را بوارث سپردیم - دیگر ایشان دانند - میرزا سلیمان پیش ازان (که بکابل رسد (۲)) بدخشان از آسیب بد اندیشان مصئون بوده محل امن و امان شده بود - میرزا تمام آنولایت را در حیطهٔ اقتدار خود آورده کامروا باستقلال گشت - و

(۲) نسخهٔ [ب] رسید ٭

بعد استيلاي شير خان در هندوستان (كه ميرزا كامران خطبه و سكهٔ كابل بنام خود كرد) بميرزا پيغام فرستاد كه در بدخشان نيز خطبه و سكهٔ او باشد - ميرزا از قبول سر باز زده بلشكر كشي انجاميد - پس از تلاقي ميرزا در خود ضعف مشاهده كرده بدر آشتي زد - و ناچار خطبه و سكه بنام او ساخت - ميرزا كامران بعضى محال بدخشان جدا كرده بمردم خود سپرده مراجعت نمود - ميرزا نقض عهد كرده آن محالات را متصرف شد - ميرزا كامران ديگر بار لشكر بدان صوب برده در حدود اندراب جنگ واقع شد - شكست بر ميرزا سليمان افتاده بقلعهٔ ظفر متحصن گرديد - و از طول محاصره و بيوفائي مردم خود ملول گشته ناچار و بے اختيار بر آمده ميرزا كامران را ديد - او ميرزا را با پسرش ميرزا ابراهيم مقيد ساخته بكابل آورد - جمعه هفدهم ماه جمادى الثاني تاريخ (۲) اين واقعه يافته اند *

چون بيست و پنجم جمادى الآخر سنه (۳) (۹۵۲) نهصد و پنجاه و دو همايون پادشاه از عراق معاودت نموده قلعهٔ قندهار از ميرزا عسكري جبراً و قهراً بر گرفت - و آمد آمد بكابل شهرت يافت - ميرزا كامران در فكر استخلاص ميرزا

(۲) يعني بحساب جمل كه (۹۴۸) هجري ميشود - (۳) در نسخهٔ [ا و ج] لفظ [سنه] نيست *

شد که شاید وقتی بکار آید - درین ضمن جمعی از هوا خواهان
میرزا اتفاق کرده قلعهٔ ظفر گرفته و کسان میرزا کامران را
مقید ساخته پیغام نمودند که اگر میرزا سلیمان را وا گذارند
این ملک سپرده خواهد شد - و الّا مردم شما را بقتل
رسانیده ملک باوزبک مي سپاریم - علاجهٔ تدبیر سابق گشته
میرزا را با میرزا ابراهیم دلاسا داده رخصت بدخشان نمود -
و هنوز مسافت طی نشده بود که ازین رخصت پیشمان
گشته کس بطلب فرستاد - میرزا معذرتی نوشته بسرعت
متوجه بدخشان شد - چون جنت آشیاني کابل را بے جنگ
از میرزا کامران بر گرفت میرزا سلیمان در مخالفت زده
خطبه بنام خود ساخت - جنت آشیاني در سنه (٩٥٣)
نهصد و پنجاه و سه عنان عزیمت بصوب بدخشان منعطف
فرمود - میرزا تاب مقاومت نیاورده آوارهٔ دشت هزیمت
گشت - و آن ملک بالتمام در تصرف پادشاهي آمده
قلعهٔ ظفر مستقر دولت شد - تا آنکه میرزا کامران (که
بسنده فرار نموده بود) کابل را خالي دیده بسرعت رسیده
متصرف گردید - ناگزیر جنت آشیاني میرزا سلیمان را طلب
داشته مجدداً آن ولایت بدو سپرد - و پس ازان (که
جنت آشیاني بعزیمت هندوستان عبور نیلاب کرد) میرزا
بعضی محال قریب را هم بتصرف در آورد - و بعد از ارتحال

آن پادشاه بدر وقاحت زده باتفاق ميرزا ابراهيم و کوچ خود خرم بيگم مشهور بواي نعمت (که مدار مهمات برو بود) بر سر کابل آمده محاصره کرد *

چون منعم خان از قرار واقع بمحافظت قلعه و شهر پرداخت بستوه آمده ناچار بصلح گونهٔ راضي شده برگشت - و در (٩٦٧) نهصد و شصت و هفت فوجے فراهم آورده متوجه بلخ شد - هرچند خير انديشان دوربين ظاهر کردند که باين مردم مقابله با پير محمد خان (که چندين سلاطين نژادان با خود دارد - و هجوم اوزبکيه بمرتبهٔ اتم) از حساب دور است - چه مبارزان کارآگاه در صورتے مقابلهٔ فوج قليل با کثير تجويز کرده اند که در لشکر کم سردار بسيار باشند - درينجا دو سردار بيش نيست - يکے شما و ديگر ميرزا ابراهيم - باين حرفها ملتفت نشده بمحاربه رو آورد - چون ديد کار پيشرفت نمي شود بدخشان رويه روانه شد - بميرزا ابراهيم (که گرم کارزار بود) گفتند چه وقت تلاش است - پدر شما بر آمده رفت - گفت بر آمدن دشوار است - همين جا جنگ کنيم تا چه پيش آيد - محمد قلي خان شغالي درشتي کرد که مقرر سپاهيان است که هرگاه سپاهي از غنيم بقدر کمان جدا شود ديگر بدست آمدن او دشوار - لاعلاج ميرزا بصد صعوبت بر آمده با

معدودے پیادہ پا چار ضرب زدہ بموضعے رسید - مردم آنجا شناختہ مقید نزد پیر محمد خان بردند - او چند روز نگاہ داشتہ بقتل آورد - میرزا سلیمان کو نخل امید پدر (تاریخ (۲) یافتہ است) پیش ازین واقعۂ میرزا ابراهیم قصیدۂ گفتہ کہ مطلع اش این است * بیت *

* رفتم بخاک حسرت چون لالہ داغ بر دل *
* آرم بحشر بیرون با داغ دل سر از گل *

و یکے از فضلا این رباعي گفتہ * رباعي *

* ای لعل بدخشان ز بدخشان رفتي *
* از سایۂ خورشیـــد درخشان رفتي *
* در دهر چو خاتم سلیمان بودي *
* افسوس کہ از دست (۳) سلیمان رفتي *

چون در سال هشتم اکبري بمخفي درخواست میرزا محمد حکیم (کہ مادرش بدست شاہ ابوالمعالی نا حق شناس کشتہ شدہ) میرزا سلیمان باتفاق زوجۂ خود بکابل در آمد و ابو المعالي را بہ انتقام بحلق کشید و صبیۂ خود را بہ ازدواج میرزا محمد حکیم در آورد دو حصۂ ملک کابل بمردم خود تقسیم کرد - و اُمید علي را (کہ از اعیان امرای بدخشان بود) بوکالت میرزا محمد حکیم تعین

(۲) یعنی [سنہ نہصد و شصت و هفت] (۳) در [بعضے نسخہ] از شهر سلیمان •

نمود و خود ببدخشان شتافت - چون میرزا محمد حکیم از تسلط بدخشیان بستوه آمد آنها را از کابل بر آورده ملک را بمردم خود سپرد - میرزا سلیمان بتدارک این حرکت در (۹۷۱) نهصد و هفتاد و یک روانهٔ کابل شد - میرزا محمد حکیم باستماع این خبر شهر را به باقي قاقشال و معصوم کوکه سپرده بر آمد - و از نیلاب گذشته ملتجي کومک بعرش آشیاني شد - میرزا سلیمان از بر آمدن میرزا آگهي یافته جلو ریز تعاقب شده معلوم کرد که میرزا رفته است (۲) - برگشته جلال آباد را متصرف شده بمحاصرهٔ کابل پرداخت - چون شنید [که میرزا محمد حکیم با پیر محمد خان وغیره اتگه خیل امرای پنجاب (که بامر عرش آشیاني بکومک مامور شده اند) قریب رسیده] ببدخشان بر گشت - و باز در (۳) سنه (۹۷۳) نهصد و هفتاد و سه عرصهٔ کابل از امرای اکبري خالي یافته با خرم بیگم متوجه گردید - حکیم میرزا شهر را استحکام داده بغوربند شتافت - میرزا سلیمان تدبیرے چند بکار برد - نزدیک بود که صید مقصود بدام افتد - میرزا محمد حکیم آگاه شده راه هندوستان گرفت - ناچار میرزا کابل را محاصره کرد - آخر سعي بجائے نرسید - بمحقر پیشکش اکتفا کرده ببدخشان مراجعت نمود *

(۲) نسخهٔ [ب] معلوم گردید - (۳) در نسخهٔ [ب] لفظ [سنه] نیست ٭

پس ازین حوادث رو آورد که میرزا به اصلاح ملک خود در ماندہ نتوانست دمی بآسایش بسر برد - تفصیلش آنکه خرم بیگم (۲) زوجۂ میرزا دختر سلطان ویس کولابي از گروہ قبچاق در انتظام ملک و سپاہ رشدے بظہور آوردہ بمرتبۂ استیلا بہم رسانید که میرزا سیاستہائی را (که خود از عہدۂ آن نتوانستی برآمد) باو حواله کردے - بدخشیان از ناتوان بیني دامن عفت او به حیدر علي (۳) برادر دوستدارش گرد آلود تہمت گردانیدند - میرزا ابراهیم از بدمستی جواني بمحض بد گوئی هرزہ درایان آن بیگناہ را از هم گذرانید - بیگم در برانداختن اعیان بدخشان همت گماشت چون میرزا ابراهیم کشته شد با جمیع لشکریان بدخشان دل دگرگون ساخت - و عداوت و دشمنی خصوص بعموم کشید - محترم خانم دختر شاہ محمد کاشغري (که در عقد میرزا کامران بود - و از کابل بعزیمت کاشغر ببدخشان رسید) میرزا در مقام خواستگاری او در آمد - و بیگم پیشدستي کردہ بمیرزا ابراهیم پسر خود پیوند زنا شوئي داد - و نگذاشت که ضرۂ او شود - لیکن ازین جهت کین محترم خانم در دل گرفته همواره در مقام عداوت و ناخوشي بود - دریذولا (که میرزا ابراهیم بقتل رسید) بیش از بیش زبان طعن

---

(۲) در بعضی نسخه [اویس] بالف آمدہ - (۳) نسخۂ (ج) حیدر قلي ٭

برو دراز کرد - همگي خيال آنکه او از بدسلوکي بستوه آمده راه کاشغر گيرد - و ميرزا شاهرخ را در کنار خود تربيت نمايد - خانم جدائی پسر ناگوار دانسته طعنه هاى جانکاه را ناشنيده انگاشتي - تا آنکه ميرزا شاهرخ بسن تميز رسيده باتفاق مادر و باغواى بدخشيان (که بيشتر فتنه سازي و بيوفائي در سر دارند) با جد بزرگوار و جدهٔ ماجده بمنازعت در آمد - گاهے باشتي مي انجاميد و گاه بمخالفت مي کشيد - درين ضمن بيگم وديعت حيات بسپرد - ميرزا شاهرخ بتسلط محالات پدر را متصرف گشت - و مردم بسيارے از ميرزا جدا شده بدو پيوستند - ناچار ميرزا با خانم و شاهرخ طرح مصالحت انداخته بعهد و پيمان خاطرجمع ساخت - و بمبالغه رخصت حجاز خواسته روانه شد - مضمر خاطرش آنکه از کابل يا هندوستان کومک همراه آورده انتقام کشم - چون بکابل رسيد ميرزا محمد حکيم بخلاف توقع پيش آمد - حتى بدرقهٔ درست هم نداد که از مسافت مخوفه بسلامت بگذرد - متوکلانه راه هندوستان پيمود - در سال بيستم (۹۸۳) نه صد و هشتاد و سه از نيلاب گذشت - عرش آشياني بامراى پنجاب نوشت که مراسم استقبال و تهنيت بجا آورده در لوازم ضيافت و احترام کوشند - و راجه بهگونت داس بدرقه شده بحضور رساند - و مصحوب خواجه آقا خان پنجاه هزار روپيه نقد و

اسبابی (۲) (که لائق چنان مهمان باشد) ارسال داشت - میرزا (که حاصل چند سالهٔ بدخشان را دفعةً مشاهده نمود) طرب آمود گردید *

چون بحواشی دار الخلافه رسید نوئینان دارا شکوه و اعیان مملکت جوق جوق آراسته پذیره شدند - و چون سه کروهی دار الخلافه منزل کرد عرش آشیانی از بزرگ منشی باستقبال سوار شده آن مصر جامع را آئین بستند - و از در دولتخانه تا سر منزل فیلان کوه تمثال را بسلاسل طلا و نقره و پوششهای زرین آراسته دو رویه داشته و درمیان هر دو زنجیر فیل یک قلادهٔ چیته بجواهر و جل نفیس پرکار بر گردون مزین بسقرلاط و گاوان با زرین افسارها نظر فریب تماشائیان ساختند - پادشاه از اسپ فرود آمده معانقه فرمود - جشنها ترتیب یافت - و در مهمان نوازی و خاطر جوئی دقیقهٔ فرو گذاشت نشد - و بخانجهان صوبه دار پنجاب حکم رفت که بهمراهی میرزا تهیهٔ یورش بدخشان نماید - اتفاقاً درهمین سال منعم خان خانخانان صوبه دار بنگاله رخت هستی بربست - بمیرزا تکلیف حکومت آن دیار بمیان آمد - از وطن دوستی بدان ولایت وسیع (۳) نپرداخت - ناگزیر خانجهان بصوبه داری بنگاله تعین شد - میرزا دانست که در کمک تاخیر است - رخصت سفر

---

(۲) نسخهٔ [ا] اسبابی - (۳) نسخهٔ [ج] وسیع معمور نپرداخت *

عنجاز گرفت که شاید ازان راه ببدخشان شتافته کارے بگریزي سر انجام دهد - چنانچه ازان قدسي مطاف بعراق عجم نزد شاه اسمعیل ثاني رفت - او احترام نموده جمعے بکومک همراه کرد - بهرات رسیده بود که پیمانهٔ زندگي شاه پر شد - مایوس بقندهار آمد و بمظفر حسین میرزا خویشي کرد - و چون کارے بر نیامد بکابل بمیرزا محمد حکیم پیوست - مي خواست بنواح پنجاب آمده شورش افزاید - میرزا ازین اراده او را باز داشته باتفاق سمت بدخشان رو آورد - میرزا شاهرخ مستعد پیکار گشته باندک زد و خورد برخے بدخشیان راه بیوفائي سپرده بمیرزا پیوستند - میرزا شاهرخ از دیگران نیز متوهم شده بکولاب رفت - و آخر (۲) بآشتي گرائیده از طالقان تا هندوکوه (که در اقطاع میرزا ابراهیم بود) بمیرزا سلیمان قرار گرفت - زمانے باتفاق و دوستي مي گذرانیدند و گاهے بتحریک فتنه اندوزان نفاقے در میان مي آمد - تا والدهٔ میرزا شاهرخ زنده بود مقدمات رنجش زود اصلاح پذیرفتے - پس از واقعهٔ خانم میرزا شاهرخ بخویشتن بیني (۳) افتاد - میرزا سلیمان پیش عبدالله خان اوزبک والي توران رفت که به امداد او کامیاب خواهش گردد - چون او بمهم تاشکند رفته بود باسکندر خان پدرش صحبت میرزا در گرفت - لیکن پس ازان (که معلوم

(۲) نسخهٔ [ج] و آخرها - (۳) نسخهٔ [ب] افتاده ॰

کرد که عبدالله خان بر سر غدر است) بسرعت بر آمد -
چون بنواح بدخشان رسید میرزا شاهرخ بنیایشگري پیش
آمده خواست همان تقسیم ولایت بمیان آرد - میرزا به کشم
اکتفا کرده نشست - عبدالله خان بے اتفاقي میرزایان و
خلل آن دیار شنیده در سنه (۹۹۲) نهصد و نود و دو
به بدخشان آمد - میرزایان ملک از دست داده بے جنگ
بر آمدند - میرزا شاهرخ روانهٔ هند گردید - و میرزا (چون
ندامت سابق عائد حال داشت) برفتن هندوستان راضي
نشد - میرزا محمد حکیم چند ده در لمغانات بجهت
خرج مقرر نموده بدان ناحیه گسیل کرد - پس از چندے
جمعے همراه داده ببدخشان فرستاد - باز شکست خورده
مراجعت نمود - چون میرزا محمد حکیم درگذشت ناچار میرزا
عازم هندوستان شد - کنور مانسنگه صوبه دار کابل بدرقه شده
تا پیشاور رسانید - در آخر سال سي و یکم قریب دار الخلافة
رسید - شاهزاده سلطان مراد پذیره گشته بملازمت عرش آشیاني
آورد - و بمنصب پنجهزاري اختصاص گرفته باعزاز و آسودگي
مي گذرانید - در سنه (۹۹۷) نهصد و نود و هفت وقتے
(که پادشاه بسیر کشمیر متوجه شدند) میرزا را بنابر
کبر سن (که بهفتاد و هفت رسیده - و بخشي تاریخ ولادت

(۲) نسخهٔ [ب - ج] معلوم گردید ●

اوست) در لاهور گذاشتند - در همان ايام زندگي بسپرد
در مردانگي و رزم شناسي يگانۀ روزگار بود *

محب علي خان رهتاسي

از امرای چهار هزاری اکبر شاهي است - به پردلي و
تهور متصف و به سپه کشي و سپه داري نامور بود - چون
مدتها حکومت رهتاس داشت برهتاسي شهرت گرفت - آن
قلعه ايست در صوبۀ بهار از قلاع والا ارتفاع هندوستان - از
بدائع صنائع آفريدگار - مصئون از وهم اختلال - فراز کوه
آسمان سای دشوار گذار - دور آن چهارده کروه و عرض و
طول آن زياده بر پنج کروه است - و از زمين هموار تا سطح
آن قلعه يک کروه بيشتر ارتفاع باشد - و بران کشت و کار
مي شود - و فراوان چشمه بر جوشد - و غريب تر آنکه
بالای قلعه با آن بلندي هر جا سه چهار گز بر کنند آب
شيرين پديد آيد - از مبادئي بنای اين قلعه هيچ فردے
از فرمانروايان بران استيلا نيافته - در نوبت حکومت راجه
چنتامن برهمن در سال (۹۴۵) نهصد و چهل و پنج
(چون ولايت بنگاله بجنت آشياني مفتوح شد) شير شاه
سور با سائر افغانان و خلاصۀ خزينه بنگاله را گرفته از راه
(۲)
جهارکهند بحدود رهتاس آمد - و براجه احسانهای قديم

(۲) نسخۀ [ب - ج] چهار کند - و در [بعضے نسخه] چهارکهند *

را یاد داده طرح یکجہتي انداخت - و التماس نمود که امروز مرا کار افتاده است مي خواهم که مردمي بجا آري و اهل و عیال مرا و همراهان مرا بقلعه جا دهي - و مرا رهین احسان خود سازي - بصد زبان چاپلوسي و نیرنگ سازي راجهٔ ساده لوح بفریب آن شعبده باز قبول کرد - آن بیگانهٔ ملک آشنا ششصد دولي سرانجام داد - و در هر دولي دو جوان مسلح را در آورد - و در اطراف دولي کنیزان را گماشت - و باین حیله سپاهي را در آورده قلعه را گرفت و عیال خود و سپاه را دران گذاشته دست فتنه دراز کرد و راه بنگاله مسدود ساخت - و ازان باز بدست فتح خان پتني (۲) (که از سرداران بزرگ او و پدرش سلیم شاه بوده) افتاد - و به پشت گرمیٔ آن قلعه با سلیمان خان کراني (که حکومت بنگاله یافته بود) دم مساهمت و مخازمت میزد - و پس از چندے جنید کراني بتصرف آورده بسید محمد نام از معتمدان خود سپرد - چون کارش سپري شد آن سید چند گاه باندیشهٔ حراست آن اهتمام مي نمود - لیکن از فقدان استظہار شایسته با خویشتن برسگالید که بذریعهٔ یکے از معتمدان بارگاه سلطنت بدست آویز پیشکش این قلعه خود را از منتسبان این دولت گرداند - درین اثنا مظفر

---

(۲) نسخهٔ [ا] نیتي - و [ج] تبتهي - و در بعضے نسخه [پٹني] هم آمده ●

خان با عساکر صوبهٔ بہار رو بتسخیر نہاد - او بمقتضاے
جنسیت بشہباز خان کنبو (که دران هنگام راجه گجپتي را
بانواع مالش پامال آوارگي ساخته پسرش سري رام را در
قلعهٔ شیرگدهه محصور داشت) ملتجي گردید - و وی گرم و
گیرا شتافته در سال بیست و یکم سنه (۹۸۴) نہصد و
هشتاد و چہار قلعه را بدست آورد - و در همین سال
بموجب حکم حراست آنجا را بمحب علي خان باز گذاشته
خود روانهٔ حضور گردید - ازان آوان سالہا سال آن ناحیه
بکار داني و داد دهی آن امیر معامله فہم شجاع منتظم بود -
و همواره با جمعیت شایسته کومکی بنگاله بود - و در برکندن
خار و بن فساد آن دیار مساعی جمیله بتقدیم مي رسانید -
و پسرش حبیب علي خان (که جوان مردانه بود) بنیابت
پدر بنظم رهتاس و آن حوالي مي پرداخت - چون بیشتر
تیولداران صوبهٔ بہار بخدمتگذاری بنگاله شتافتند یوسف متی
نام در سال سي ام افغانے چند فراهم آورده دست بتاراج
بر گشود - حبیب علي از شورش جواني بجوش آمده ساز
پیکار نا کرده نبرد آرا شد - و کارنامهٔ دلیري و دلاوري بجا
آورده نقد زندگي در باخت - محب علي خان ازین خبر
جانکاه کاهیده شد - و هر چند بیتابي نمود امرای بنگاله
نگذاشتند - چون شاه قلي خان محرم عازم حضور بود تنبیه

آن فرومایه را متعهد گشته در کمتر فرصتی گرد آن شورش فرو نشست - و چون در سال سي و یکم بحکومت هر صوبه دو امیر عمده نامزد گردید که اگر یکی بدرگاه آید یا رنجور شود دیگرے بکار او پردازد بنگاله بنام وزیر خان باتفاق محب علي خان قرار یافت - و چون در سال سي و سیوم صوبهٔ بهار باقطاع راجه بهگونت داس مقرر شد جاگیر او نیز بکچواهه تنخواه گشت - و ملتان در تیولش خیال کرده منشور طلب بنام او رقم یافت - و آغاز سال سي و چهارم بآستان بوس رسیده کام دل برگرفت - و بانواع عاطفت و عزت شادماني اندوخت - و در نخستین نهضت کشمیر (که در همین سال مطابق (۹۹۷) نهصد و نود و هفت واقع شد - ملتزم رکاب بود - دران شهر مزاج عنصری او از حیز اعتدال انحراف نمود - و وقت مراجعت نزدیک کوه سلیمان او را واپسین سفر پیش آمد - یک روز پیشتر عرش آشیاني بمنزلش رفته پرسش نمود - گویند دران حالت (که جان مي سپرد و از دیر سخن باز گرفته بود) یکی گفت لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ بگوئید - پاسخ داد که هنگام لَا اِلٰه گفتن نیست - وقت آنست که همگي دل به الله پردازد *

* میر ابوتراب گجراتي *

از سادات سلامي شیراز است - جدش میرغیاث الدین

(۲)
سرالله (که او را هبة الله نيز گويند - و مشهور بود بسيد شاه مير) در علوم مكتسبي بهرهٔ فراوان داشت - و با امير صدرالدين شيرازي همدرس بود - در زمان سلطان قطب الدين نبيرهٔ سلطان احمد (که احمد آباد بنام او اساس يافته) وارد گجرات گشت - و بعد چندے بوطن مالوف معاودت نمود - و بار ديگر در شورش شاه اسمعيل صفوي بعهد حکومت سلطان محمود بيگره با فرزند خود مير کمال الدين (که پدر مير ابو تراب باشد) بدان ديار آمده در چانپانير محمد آباد (که قديم دار الخلافهٔ سلاطين آنجا ست) رخت اقامت انداخت - و در افاضه و افاده بر روی طلبه مفتوح ساخت
(۳)
و کتب مفيده در رشتهٔ تاليف کشيد - و فرزندان ارجمند
(۴)
گذاشت - ارشد ايشان مير کمال الدين است که بکمالات صوري و معنوي بهره مند بود - چون روزگارش به نيکنامي و ستوده کاري سپري شد بزرگترين برادران و بني اعمام مير ابو تراب ماند - و جميع اين سادات بسلسلهٔ مغربيه ارادت دارند (که چراغ آن خانواده مخدوم شيخ احمد کهتوست) و اينها را سلامي ازان گويند که غالبًا يکے از اجداد ايشان

---

(۲) نسخهٔ [ج] و مشهور بود که سيد شاه الخ - (۳) نسخهٔ [ج] برشتهٔ
(۴) در نسخهٔ [ب] کاف نيست •

از روضهٔ مقدسهٔ حضرت رسالت پناه (۲) صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَ آلِهٖ وَ سَلَّمَ آواز جواب سلام شنیده بود *

بالجمله میر ابوتراب بوشادت و کاردانی دران ولایت اعتبارے بهم رسانید - سالے (که رایات اکبری بران مملکت ظلال افکن گردید) میر (که عمدهٔ اصحاب مشورت آن دیار بود) پیش از سایر امرای گجرات متوجه درگاه پادشاهی شد - و در منزل جوتانه خواجه محمد هروي و خان عالم پذیره گشته میر را بعزت و احترام آوردند - و بزمین بوس عتبهٔ خلافت سربلندی یافت - چون پیش از نزول رایات پادشاهی ببلدهٔ احمد آباد حکم شد که هریکے از امرای گجرات (که در موکب شاهی فراهم آمده اند) ضامنے دهد تا در مراسم حزم و دور اندیشي فتورے نرفته باشد اعتماد خان (که تسلط تمام دران دیار یافته بود) غیر از طبقهٔ حبشیه همه را کفیل گردید - و ضامنیت اعتماد خان را میر ابوتراب تعهد نمود - پس ازان (که قریب نصف آن مملکت به اعتماد خان (۳) و دیگر امرای آنجا تفویض یافته موکب پادشاهي بسیر دریای شور بصوب بندر کنبایت (۴) نهضت نمود) اختیار الملک گجراتي از کوتاه اندیشي و شورش طلبي از

(۲) در نسخهٔ [ا - ج] لفظ [پناه] نیست - (۳) نسخهٔ [ب] اعتقاد خان
(۴) نسخهٔ [ج] کنبهایت و نسخهٔ [ب] کهنبایت *

احمدآباد راه گريز پيش گرفت - اعتماد خان و جمعي (كه با او پيمان يكجهتي داشتند) در مقام رفتن بودند كه مير ابو تراب خود را رسانيده بحرف و حكايت گرفت - نزديك بود كه او را نيز مقيد ساخته همراه برند كه درين اثنا شهباز خان از پيش پادشاه رسيد - و انديشهٔ تباه آنها از قوة بفعل نيامد - و جوهر عقيدت مير بتازگي فروغ ديگر بخشيده مورد عواطف پادشاهي گشت - و ازان وقت همواره مورد عنايات (۲) سلطاني بود *

(۳)

در سال بيست و دوم سنه (۹۸۹) نهصد و هشتاد و نه بوالا منصب قافله سالاري حاج اختصاص يافت - و پنج لك روپيه نقد و ده هزار خلعت بمير حواله شد كه بديده وري خود ارباب استحقاق آن بقاع شريفه را بقدرے شايسته ازين موايد افضال بهره ور گرداند - در سال بيست و چهارم آگهي رسيد كه آن سفر گزين باديهٔ حجاز خدمت مامورة بتقديم رسانيده نقش پاى جناب نبوي (عَلَيهِ التَّحِيَّاتُ الزَّاكِيَةُ) همراه آورده - چنين بر گويد كه اين همدست آنست كه سيد جلال بخاري در زمان فيروز شاه بدهلي آورد - عرش آشياني فرمود كه مير بچهار كروهي دار الخلافهٔ آگره با قافله توقف گزيند - و حسب الامر كار فرمايان بارگاه

---

(۲) نسخهٔ [ب] عنايت - (۳) - نسخهٔ [ب - ج] سنه نهصد و هشتاد و دو *

سلطنت نزهتگاهے بر آراستند - پس ازان پادشاه با نوئینان عظام و دانشوران کرام پذیره شده قدمے چند آن پارچهٔ سنگ را (که عزیزتر از جان بود) بر دوش نهاده خرامش نمود - و بترتیب منزلت اعیان دولت بر تارک ادب گرفته بشهر آوردند - و باشارهٔ پادشاهي بخانهٔ میر برگذاشتند - خیر الاقدام تاریخ آنست (۲) *

از مطاوی فحاوی اخبار متتبعان اقوال و احوال چنین تفرس نمایند که دران آوان زبان زد خاص و عام و شائع اداني و اقاصي گردیده بود که پادشاه وقت دعوی نبوت دارد و مدعی رسالت است - و دین محمدي را (که تا انقراض عالم از تطرق حدثان مصئون است) ناستوده میداند - و در استخفاف آن میکوشد - معاذ الله - بنا برین باقتضای مصلحت وقت برسم پوزبند خلائق این بزرگداشت و اکرام بتکلف و ساختگي بجا آورد - چنانچه کلام شیخ علامي درین مقام موید همین معني ست که هر چند حضرت شاهنشاهي مي دانست که اصلے ندارد و صیرفیان دیده ور ناسرگي وا نمودند اما از وفور پرده داري همان انتساب سترگ را پاس داشته حق گذار تبجیل آمد - و از فروغ شناسائي و آزرم دوستي و قدر داني و فراخی حوصله

---

(۲) یعنی سنه نهصد و هشتاد و هفت *

باندیشهٔ آن (که آبروی این سید ساده لوح بخاک نادانی ریخته نیاید - و شناسندگان شوخ طبع ابریز خنده نگردند) چنین احترامی بزرگ بجا آمد - و بنقد کاسهٔ خیال کوته اندیشان روزگار خاک آمود گشت - و بسیارے بدگوهر (که از تباه سرشتی پیغارهٔ بیدینی زدے در کوی خجالت فروشد - انتهی *

و در سال بیست و نهم [چون ایالت گجرات باعتماد خان (که سالها حاکم آنجا بود - و طریق آبادی آن ناحیه بهتر از دیگران می دانست) قرار یافت] میر ابو تراب بامینی آن صوبه اختصاص یافته با دو برادر زادهٔ خود میر محب الله و میر شرف الدین تعین آن دیار گردید - و تا سنه (۱۰۰۵) هزار و پنج هجری چراغ زندگی روشن داشت - در احمدآباد مدفون است - پسرش میر گدائی در منصب داران اکبری انسلاک داشته - و در لباس نوکری مراعات شیوهٔ سیادت و مشیخت از دست نمیداد *

* میر شریف آملی *

مساس عملی (۲) داشت - و کتب درسیهٔ متداوله در ایران دیار گذرانید - تصوف و حقائق بسیار ورزیده و (۳) الحاد و زندقه را بدان خلط داده دعوی همه اوست میکرد - و همه را الله میگفت - چون در زمان عرش آشیانی وارد هندوستان

(۲) نسخهٔ [ب - ج] علمی - (۳) در نسخهٔ [ج] حرف [واو] نیست -

گردید صلح کل و وسعت مشرب را (۲) روز بازار دید - مزاج پادشاه وقت مصروف آنکه سلطنت ظلال ربوبیت است - فیض را خاصهٔ گروهی نباید داشت - بل خلائق مختلف المشارب متلون الاحوال را ازان بهره مند باید ساخت - دگرگونگی کیش خلل انداز آن نباشد - میر برهنمونی شوق و قائد قضا به تقبیل پیشگاه خلافت مقصود یاب گشته بتجویز منصب و جاگیر مطرح انظار عواطف سلطانی شد - در دبستان (۳) موبدی آورده که میر در منزل دیبالپور بملازمت عرش آشیانی رسید - و علانیه از طرف محمود بسا خوانی با علما بحث کرده الزامها داد - چون با حکما در افتاد پیش پا خورد - عاطفت عامهٔ اکبری نظر عنایت ازو نیز بر نگرفته متفقد احوالش گردید - و ازین منزل دیبالپور ظاهر می شود که همان مقامات دیبالپور مالوه است که در سال بیست و دوم سنه (۹۸۴) نهصد و هشتاد و چهار هجری بجهت مصالح ملکی روزے چند آن سر زمین مخیم عساکر پادشاهی بود *

هرچند در اکبر نامه تاریخ ملازمت میر بنظر مولف این اوراق نرسیده اما تاریخ تفویض خدمات بمیر مثبت است - اما تباین بیّن دارد بدانچه سکندر بیگ منشی

(۲) نسخهٔ [ج] زور بازار - (۳) نسخهٔ [ب ج] موبدی *

در عالم آرای عباسي نوشته است که چون در سنه (۱۰۰۲)
هزار و دوم هجري سال هفتم جلوس شاه عباس ماضي ارباب
تنجيم اتفاق کردند که آثار قران کواکب علوي و سفلي
بر افنا و انعدام شخصے بلند مرتبه از سلاطين روزگار دلالت
دارد - و آن بظن غالب محتمل ايران زمين است - زايچهٔ
طالع شاهي (که استخراج نمودند) تربيع نحستين در خانهٔ
طالع واقع شده - لهذا مولانا جلال الدين محمد منجم تبريزي
(که دران فن سرآمد وقت بود) در دفع آن تدبيرے
بر انگيخت که در دو سه روز (که معظم تاثير قران است)
شاه خود را از فرمانروائي خلع نموده واجب القتلے را
بسلطنت بر دارد - و دران مدت جميع شريف و وضيع مطيع
حکم او باشند که تا صدق امر پادشاهي ازو بفعل آيد - و
بعد از سه روز او را رهگرای فنا سازند - (۲) همگنان اين رای
را صائب شمرده قرعهٔ اختيار بنام يوسف ترکش دوز افتاد
(که از زمرهٔ ملاحده و اتباع درويش خسرو قزويني بود - و
در شيوهٔ الحاد از رفقا پا پيشترک مي نهاد -) شاه خود را
از فرمان روائي خلع نموده تاج شاهي بر سرش نهاد - و
در رکوب و نزول امرا و مقربان بآئين مقرر در ملازمتش
کمر خدمت بسته مراسم اطاعت بجا مي آوردند - آن ملحد
بحکم

* ع *

* سلطنت گر همه یکروزه بود مغتنم است *

سه روز را بفراغت گذرانیده از لباس مستعار حیات عریان گردید - و پس ازین درین سال بر هرکه مظنهٔ الحاد بود بقتل رسید - درویش خسرو (که نیاگانش بسبب چاه کنی اشتغال داشتند و او بکسوت قلندری در آمده با جماعت نقطویان آمیزش کرده سرغنهٔ آنها گشت) با آن (که از نهایت احتیاط حرفی بیجا کسے ازو نشنیده بود) بمحض اشتهار نقطویت بحلق آویختند - و میر سید احمد کاشی را (که بسیارے ازین ضلالت پژوهان بدو گرویده بودند) شاه خود بشمشیر دو پارهٔ عدل نمود - از کتب او رساله ها در علم نقطه بر آمد - و منشورے (که شیخ ابو الفضل از جانب عرش آشیانی بنام او انشا نموده بود) دران رسائل ظاهر شد - و میر شریف آملی (که شاعر تازه گوی شیرین کلام است و از اکابر این طائفه بود) از مشاهدهٔ این واقعه از استرآباد فرار نموده روانهٔ هند گردید - انتهی *

بر متفحصان (۲) کلام ظاهر است که این اختلاف تاریخ (که در صدر گذشت) صورت تطابق بهیچ وجه ندارد - مگر روایت عالم آرا محمول بر مسامحه داشته شود - آمدن میر بهند پیش از ملحد کشی ایران باشد و انتساب شاعری بدو در نسخهٔ

(۲) نسخهٔ [ب] متصفحان *

دیگر دیده نشد و شعرے از وی بگوش نخورده - بالجمله نقش خدمت میر در درگاه اکبري درست نشسته هر روز بقرب و اعتبار اختصاص مي یافت - چون در سال سي ام سنه (۹۹۳) نهصد و نود و سه میرزا محمد حکیم برادر علاتی عرش آشیاني (که بمرزبانی کابل سر خود سري مي افراشت) باجل طبیعي درگذشت . و آن ولایت ضمیمهٔ ممالک محروسه گشت میر بمنصب امیني و صدارت آن صوبه سربلندي یافت - و در سال سي و ششم دستوری بنگ و بهار شد و بچهار خدمت آنجا بلند پایگي گرفت - خیلگي و امیني و صدارت و قضا - و در سال چهل و سیوم اجمیر باقطاع میر قرار گرفت - و موهان (که پرگنه ایست متصل لکهنؤ) تیول مقرري او بود - در محاصرهٔ اسر (۲) خاندیس از محال جاگیر برکاب پادشاهي شتافته مورد تحسین شد - گویند آخرها بپایهٔ سه هزاري برآمده بود که کارکنان قضا طومار املش بدست اجل سپردند - و در قصبهٔ موهان مدفون گشت (۳) - گویند دفتر و سررشتهٔ کاغذ در سرکارش نبود - نام سوار و پیادهٔ ملازم خود را فهرس کرده نگاه میداشت - و ششماهه علوفهٔ هرکس در خریطه نموده بخانهٔ او میفرستاد *

مخفي نماند که نقطویه (که امنا و محمودیه نیز نامند)

---

(۲) نسخهٔ [ج] در محاصرهٔ آسیر از محال - (۳) نسخهٔ [ج] گشته *

تابع و پیرو محمود نامی بساخوانی اند - و بساخوان
دیهی ست از گیلان - او در سنه (۸۰۰) هشتصد هجری
ظهور نمودہ - عالم و متورع بود - او را رسائل و نسخ است -
(۲)
گویند چون جسد کاملتر شد ازان محمود سر بر زد - یَبعثُکَ
مَقامًا مَحمُودًا ازان آگهی دهد - و او از نقطه خاک مراد
دارد و مبدأ اول داند - و ایجاد دیگر عناصر ازو برشمارد -
و افلاک را بیرون از عناصر نپندارد - و بتجرد نفس ناطقه
نگراید - و برجعت و تناسخ قائل باشد - و این طائفه مجرد
را واحد و متاهل را امین خوانند - و سلام ایشان اَللّٰه اَللّٰه
بود - و محمود خود را شخص واحد نامد و مهدی موعود
داند - و گوید دین محمد منسوخ شد - دین محمود است
در ممالک ایران این قوم بسیارے بهم رسیده بودند - چون
شاه عباس ماضی صفوی اکثرے ازین شرذمه ضاله را بقتل
(۳)
آورد و در هر شهر بهر که گمان این اعتقاد بود بخاک
هلاک افگند بیشترے جلای وطن گزیده باطراف و جوانب
منتشر شدند - و کمترے (که دل نهاد توطن بودند) در
اخفا و استتار کوشیدند *

* میر مرتضی سبزواری *

از سادات آن دیار و از امرای دکن است - ابتدا ملازم

---

(۲) نسخهٔ [ج] نمود - (۳) نسخهٔ [ج] آورده *

عادل شاه مرزبان بیجاپور بود - حسب الطلب مرتضی نظام
شاه باحمدنگر آمده سرلشکر برار گردید - و چون وکالت
نظام شاه بشاه قلي صلابت خان چرکس باز گردید سید
مرتضی امیر الامرا گشته بتخریب ملک عادل شاهیه مامور
شد - و دران تاخت و باخت نامے بشجاعت و مردانگي
بر آورد - و پس ازان (که نظام شاه بسودا مزاجي گوشه نشین
گشت و آمیزش بخامه نویسي قرار یافت) صلابت خان در
امور سلطنت استیلاي تمام گرفت - میان او و میر غبار
خصومت بر خاست - صلابت خان در برانداختن تیولداران
برار شد - میر باتفاق خداوند خان حبشي و جمشید خان
شیرازي و دیگر جاگیرداران برار در سنه (۹۹۲) نهصد و
نود و دو بتوزک تمام بنواح احمدنگر شتافته معسکر ساخت -
صلابت خان بمرتضی نظام شاه قسمے دیگر وا نموده در رکاب
شاهزاده میران حسین بکارزار پرداخت - ناگاه هزیمت بر لشکر
برار افتاد - میر فراوان مال و اسباب از دست داده یاراے
بودن آن دیار هم نماند - با همراهیان رجوع بعرش آشیاني
آورد - و پس از ملازمت بمنصب هزاري و جاگیر آباد
سرافرازي یافت - و در یورش دکن بهمراهی شاهزاده سلطان
مراد مصدر ترددات گشت - و چون از احمدنگر بمصالحه
و آشتي مراجعت شد شاهزاده مجلس کنکاش منعقد ساخت -

بسیارے از امرای عظیم الشان از نگاهداری ولایت مفتوحه سر باز زدند - محمد صادق پاسبانی سرحد بر ذمهٔ خود گرفته در مهکر اقامت گزید - و میر مرتضی ضمان آبادی ملک گشته در ایلچپور استقرار گرفت - و بنابر قرب بنگاه قلعهٔ کاویل [که ازان گزین‌تر دژے در برار نباشد و همواره نشیمن گاه مرزبانان این ولایت بوده و در کروهی ایلچپور است و ازان باز (که این دیار بر قلمرو پادشاهي افزود) سران سپاه دست چیرگي بران نیافتند] بافسونسرائی خود برگرفت - و بحسن تدبیر لختی داستان بیم و امید برخواند - وجیه الدین و بسواس رای حارسان از کم آذرقي پذیرفته در سال چهل و سیوم سنه (۱۰۰۷) هزار و هفت کلید قلعه سپردند - و منصب و اقطاع یافته به پرستاري در آمدند - پس ازان میر در فتح قلعهٔ احمد نگر در رکاب شاهزاده سلطان دانیال خدمات شایسته بتقدیم رسانید - و بعد از گشایش آن حصار در برهانپور بملازمت عرش آشیاني سعادت اندوخت - و در پاداش نیکو پرستاري باضافهٔ منصب و مرحمت علم و نقاره و تنخواه آباد جاگیر کام دل برگرفت *

* معصوم خان کابلي *

از سادات تربت خراسان است - عمش میرزا عزیز در عهد جنت آشیاني بمرتبهٔ وزارت رسیده - و مشار الیه با

ميرزا محمد حكيم نسبت كوكلتاشي داشت - بشجاعت
و كاركردگي نام برآورد - چون خواجه حسن نقشبندي
(كه راتق و فاتق مهمات ميرزا بود) از غبارخاطري (كه
دنيا پرستان را باندک توهمے (۲) ميرسد) در استيصال وي
شد او از عاقبت بيني در سال بيستم بدرگاه عرش آشياني
پناه آورد - و بمنصب پانصدي اختصاص گرفته باقطاع صوبهٔ
بهار دستوري يافت - دران ديار با كالاپهار (كه از امراى كبار
افاغنه بود - و بجلادت و مردانگي اشتهار داشت) كارزار
نموده غالب آمد و زخمے چند برداشت - در جلدوى آن
بمنصب هزاري لواى كاميابي افراخت - و در سال بيست
و چهارم اوڈيسه در (۳) تيولش مقرر شد - اما (چون امراى
آن نواح از سخت گيريهاي متصديان پادشاهي در اجراي
آئين داغ تابين آشوب عصيان برانگيختند) معصوم خان
از ناسپاسي و تباه سري پيش آهنگ آنها گرديده علم
شورش برافراشت - و كار بجائے رسانيد (كه بمعصوم عاصي
ملقب گشت - و چون آمد آمد فوج حضور شكيب ربا شد
بنگاله رويه شتافته با قاقشالان و باغيان آن ديار پيوست
و بهيئت مجموعي مظفر خان حاكم آن ولايت را در ٹانڈه
محاصره نمود - او با وصف نيروى مبارزت دل باى داده از

(۲) نسخهٔ [ب] باندک توهم بهم مي رسد - (۳) نسخهٔ [ب] از -

زر دوستي و جان پرستي به معصوم خان بيست هزار اشرفي فرستاده بپاسباني عز و ناموس خود پيمان گرفت - ازين سراسيمگي قاقشالان و ديگر فتنه گرايان (۲) از هر جانب بفراز قلعه برآمدند - معصوم خان بقرار داد آن (كه بيشتر اموال در دست او باشد) حوالي بنگاه مظفر خان آرامش گزيده تنها نزد او [كه با چندے از غلامان خود سلاح پوشيده (نه پاي پيكار نه روي گريز) استاده بود] رسيده گرم جوشي پيش گرفت - چون حواس آن برگشته روزگار رفته بود چنين قابو را از دست داده نكرد كه آن عاصي تباه انديش را به نيستي سرا فرستد - بغوغاي ناگهاني محل بدان طرف رو آورد - معصوم خان ازين جرأت خود متنبه گشته بيرون برآمد - و هميشه ازين حركت خود را ملامت ميكرد - و پس از اتمام كار مظفر خان خطابهاي عمده و جاگير تقسيم نموده سكه و خطبه بنام ميرزا محمد حكيم كردند - و اين بيت غزالي مشهدي را [كه شايد در ايام رفاقت خان زمان شيباني (كه او هم خطبه بنام ميرزا كرده بود) گفته باشد] شهرت دادند * بيت *

* بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ *
* وارث ملك است محمد حكيم *

---

(۲) نسخهٔ [ج] فتنه گران •

چون خان اعظم ميرزا كوكه بمالش آنها تعين شد
معصوم خان با قتلوي لوهاني (كه درين فرصت بر ولايت
اڑيسه چيره دستي يافته برخے از بنگاله نيز در تصرف
آورده بود) عهد يكجهتي بسته مقابل فوج پادشاهي معسكر
آراست - پس ازان (كه قاقشالان باو مخالفت كرده بميرزا
كوكه پيغام موافقت برگزاردند) آوارهٔ هزيمت گشت - و در
سال بيست و هشتم بتازگي شورش افزا شد - چون شهباز خان
بفوج بنگاله پيوست هنگامهٔ نبرد با او گرم ساخت - تا آنكه
شكست فاحش خورده جباري و ديگر بد نهادان ازو جدا
(۲)
گشته معصوم خان پناه بولايت بهاتي برد - و بحمايت
عيسى زميندار آن ديار بر ملك پادشاهي دست تالان
بر ميگشاد - و هر بار از عساكر فيروزي مالشے يافته بناكامي
بر مي گشت - تا آنكه در سال چهل و چهارم سنه (۱۰۰۷)
هزار و هفت هجري در همان مملكت به نيستي سرا
(۳)
شتافت - پس از فوت او شجاع پسرش باتفاق قلماق زرخريد
مظفر خان (كه بشمشير زني نامے بر آورده بازبهادر خود را
ناميده بود) تورانے سپاه را با خود متفق ساخته دران حدود
چندے هنگامه پردازي داشت - سال چهل و ششم بزينهار
در آمده راجه مان سنگهه كچهواهه حاكم آن ديار را ديد

(۲) نسخهٔ [ج] گشتند - (۳) نسخهٔ [ب] زرخريدهٔ ٭

و تعهد نکوئي يافت - و در عهد جنت مکاني بتهاله داري غزنين سر عزت بر افراخته در دور فردوس آشياني بمنصب هزار و پانصدي هزار سوار و خطاب اسد خان کامياب شد - سال دوازدهم رخت از سه پنجي سرا بر بست - پسرش قباد بمنصب پانصدي سيصد سوار رسيده *

* ميرزا مظفر حسين صفوي *

پسر سلطان حسين ولد بهرام ميرزا بن شاه اسمعيل صفويست - چون در (۹۶۵) نهصد و شصت و پنج قلعهٔ قندهار بتصرف شاه طهماسپ صفوي در آمد آن الکه را با زمين داور و گرم سير تا آب هيرمند (۲) ببرادر زادهٔ خود سلطان حسين ميرزا سپرد - او قريب بيست سال بدين تربيت عم بزرگوار گذرانيده در (۹۸۴) نهصد و هفتاد و چهار زمان فرمانروائي شاه اسمعيل ثاني در گذشت - شاه (که از جانب او متوهم و وسوسه ناک بود) قتل بني اعمام (که مرکوز خاطر داشت) از قوة بفعل نمي آورد - پس از فوتش همت بجانستاني خويشان گماشت - از پنج پسر سلطان حسين مرحوم محمد حسين ميرزا (که بايران رفته بود) دران واقعه مقتول گشت - و بجان گزائي چهار برادر ديگر شاه قلي سلطان را (۳) (که حاکم قندهار کرده بود) مامور

(۲) نسخهٔ [ج] هيرمنده - (۳) نسخهٔ [ب] نامزد ه

ساخت - و او پیش از خود بداغ بیگ را بگسیختن تار و پود
هستئ این بیگناهان فرستاد - او خواست بامدادان از هم گذراند
که ناگاه آوازهٔ فرو شدن شاه آنها را رهائي بخشید *

چون نوبت دارائی ایران بسلطان محمد خدا بنده رسید
او قندهار را بمظفر حسین میرزا برادر بزرگتر داد - و زمین
داور را تا کنار هیرمند برستم میرزا تفویض نمود - و دو
برادر دیگر ابو سعید میرزا و سنجر میرزا را نیز با او همراه
ساخت - و حمزه بیگ ذو القدر مشهور به کور حمزه را (که
وکیل سلطان حسین میرزا بود) للهٔ میرزایان نمود - حمزه
بیگ آنچنان استیلا گرفت که جز نامے از حکومت بمیرزایان
نماند - مظفر حسین میرزا تنگ آمده قصد حمزه بیگ
نمود - او باین معني مستشعر گردیده بزمین داور شتافت - و
رستم میرزا را همراه گرفته بجنگ برگشت - چون اکثر سپاه
با او یکتائي داشتند شکست بر میرزا افتاده در قندهار
محصور شد - جمعے از اقصال ایماقات قزلباش درمیان آمده
باهم صلح دادند - و باز (۲) بعد از سه سال میرزا در پئ
جان شکرئ حمزه بیگ شد - او پنهاني رستم میرزا را بقندهار
طلبیده میرزا را بجانب قلعهٔ تلات (که درمیانهٔ هزارجات
است) فرستاد - و محمد بیگ را (که داماد او و ریش سفید

---

(۲) در نسخهٔ [ج] لفظ [باز] نیست *

بیات بود) با پانصد کس بپاسبانی (۲) تعین کرد - میرزا با وی
درساخته بعد چندے عازم سیستان شد - ملک محمود
حاکم آنجا (که پدرزن میرزا می شد) بعد نزاع و جدالے
(که فیمابین او و میرزا واقع گشت) میانجی شده بحمزه
بیگ آشتی داده بر مسند قندهار متمکن گردانید - درین مرتبه
باعانت محمد بیگ (که او را امیدوار وکالت ساخته بود)
حمزه بیگ را از هم گذرانید - ازین جهت رستم میرزا بر سر
قندهار لشکر کشید - اما بنابر کومک (۳) ملک محمود سیستانی
کارے نکرده بزمین داور برگشت - چون مظفر حسین میرزا
متلون مزاج بود از محمد بیگ هم ملول خاطر شده بسیستان
شتافت - و با ملک محمود در آویخته شکست خورد - ملک
مذکور آدمیت بکار برده میرزا را بخانه آورد - تا آنکه
محمد بیگ عذرخواهی نموده بقندهار طلبید - میرزا انتهاز
فرصت جسته محمد بیگ را از میان برداشته مستقل گشت -
اما امرای اوزبکیهٔ خراسان خصوص دین محمد سلطان و باقی
سلطان خواهرزادهٔ عبد الله خان والی توران (که بتسخیر
خراسان مامور بودند) مکرر افواج بحدود قندهار فرستاده با
میرزا آویزشها رو داد - اگرچه جنود اوزبک منهزم گشت
لیکن از نهب و غارت آن قوم هیچگاه امنے نبود - و چون

---

(۲) نسخهٔ [ب] سوار - (۳) نسخهٔ [ب] شیبانی •

اکثر اعیان و عمدهٔ قزلباش در معارک اوزبکیه کشته شدند و از شاه ایران هرگز کومکے و اعانتے متصور نبود که یکدفعه شهرت آمد آمد فوج هندوستان سراسیمگي آورد - و رفتن رستم میرزا بهند و تفویض صوبهٔ ملتان باو بهراس دیگر افکنده بیم افزود - ناگزیر میرزا را داعیهٔ هند تصمیم یافت - هرچند عبد الله خان استمالت نامهٔ بقلم آورد که عداوت ایراني و توراني رسمے ست قدیم - الحال از جانب ما ایمن بوده زنهار ولایت موروثي را بدست چغتا ندهند - میرزا (۲) معمول بر خدع داشت - درین وقت قرا بیگ کورجائي (که نوکر قدیم سلطان حسین میرزا بود - و از نزد مظفر حسین (۳) گریخته بهند آمده در سرکار عرش آشیاني منصب فراش بیگي یافته) متعهد آوردن میرزا شده بقندهار شتافت - و در پردهٔ دولتخواهي (۴) در آمده چندان وسوسه کرد که میرزا والده و پور بزرگ خود بهرام میرزا را به پوزش گري فرستاده استدعای طلب نمود - پادشاه بشاه بیگ خان ارغون حاکم بنگش نوشت که بایلغار شتافته قلعه را متصرف شود - و میرزا را راهي سازد - (۵) چون شاه بیگ خان داخل قندهار گشت میرزا با اتباع و اشباع بیرون آمد و با آن (که سران و معتبران قزلباش نمانده بودند)

---

(۲) نسخهٔ [ب] خدعه - (۳) نسخهٔ [ب - ج] میرزا مظفر حسین - (۴) نسخهٔ [ب] در پردهٔ دولتخواهي چندان الخ - (۵) نسخهٔ [ا] و چون •

از هم لشکر آراسته بنظر در آمد - میرزا ازین حرکت پشیمان گشته بشاه بیگ خان گفته فرستاد که بیرون بر آمده یک روز مهمان ما باشید - که برخی حرفهای ضروري بمواجهه گفته شود - غرض آنکه بهرنوع خود را در قلعه خزانده با او عذر خواهي نماید - شاه بیگ خان (که مرد کهنه سپاهی کاردان بود) مهمی را (که بآساني ساخته) در عقدهٔ دشواري نینداخت - عذر خواست که چون بساعت نیک داخل شده ام بیرون آمدن مناسب نیست - هرچه ضروري باشد بمراسلات حواله نمایند - ناچار میرزا کوچ کرده در سال چهلم آخر سنه (۱۰۰۳) هزار و سه هجري با چهار پسر بهرام میرزا و حیدر میرزا و القاس میرزا و طهماس میرزا و با (۲) هزار قزلباش (چون سه منزلی رسید) (۳) میرزا جاني بیگ و شیخ فرید بخشي باستقبال تعین شده (۴) و از سه کروهي میرزا عزیز کوکه و زین خان کوکلتاش پذیره گشته بملازمت آوردند - عرش آشیاني میرزا را بخطاب فرزندي اعتبار افزود - و بمنصب پنجهزاري و اقطاع سنبل (۵) (که افزون از قندهار است) سرفراز ساخت - لیکن میرزا (که بمزاج زمانه کم آشنا و معامله نا فهم بود) از تن آساني و بے پروائي کارها به

---

(۲) در نسخهٔ [ب] لفظ [با] نیست - (۳) نسخهٔ [ج] هزار سوار قزلباش - (۴) نسخهٔ [ب] گشته - (۵) نسخهٔ [ج] سنبهل ॰

آزمندان ستمگر وا گذاشت - مکرر رعایای اقطاع او و برخی
بازرگان داد خواه آمدند - پذیرایی سودمند نیامد - آخرکار
از داد دهی (۲) دل تنگ گشته رخصت حجاز خواست - پذیرش
یافت - پس از چندے پشیمان شده بآسیمه سری بر نشست -
عرش آشیانی از حجاب برآورده به بحالی منصب و اقطاع
بر نواختند - و در سال چهل و دوم باز مردم میرزا دست
ستمگری برگشادند - جاگیر موقوف شده نقدي قرار یافت -
میرزا روانهٔ حجاز گشته از نخستین منزل باز گردیده ملازمت
نمود - اما (چون نقش او بد نشست) چیزها ازو به پادشاه
رسانیدند - از پایهٔ اعتبار افتاد - هر روز خفیف تر می گشت -
گویند میرزا از ناسازی روزگار بهیچ چیز هندوستان خورسند
نبود - از ساده لوحي گاهے ارادهٔ ایران میکرد و گاهے عزیمت
حجاز - از غم و غصه بامراض جسماني گرفتار شده در سنه
(۱۰۰۸) هزار و هشت هجري ودیعت حیات سپرد - و در
سال چهارم جهانگیري صبیهٔ میرزا جهت شاهزاده سلطان
خرم مخاطب به شاه جهان خواستگاري کردند - از بطن آن
عفت سرشت (که مشهور به قندهاري محل بود) در سنه
(۱۰۲۰) یکهزار و بیست هجري نواب پرهیز بانو بیگم بوجود
آمد - از پسران میرزای مغفور بهرام میرزا و حیدر میرزا و

(۲) نسخهٔ [ب] از دوئي دلتنگ گشته ه

(۲)
اسمعیل میرزا در هند ماندند - ازانجمله احوال میرزا حیدر در ترجمهٔ پسرش میرزا نودر ترقیم یافته *

* میرزا جاني بیگ ارغون حاکم تهته *

از نژاد شنکل(۳) بیگ ترخان است - چون پدر او انکوتمر(۴) در آویزهٔ تقتمش(۵) خان مردانه جان بر افشاند صاحبقراني در خرد سالي او را بر نواخته بپایهٔ ترخاني بر آورد - بچهار پشت به ارغون خان بن اباغ خان بن هلاکو خان مي رسد - سلاطین دادگر از چندے ملازمان سعادت سرشت را برخے کن مکن برگرفته بدان نام روشناس گردانند - ترخان صاحبقراني را از هیچ جا چارُشان باز نداشتے - و تا نه گناه ازو و فرزندان او نپرسیدے - چنگیز خان قشلیق(۶) و باتا را بپاداش آن (که از غنیم آگهي داده بودند) بدان پایه نوازش فرمود - و از بار فرمایش سبک دوش گردانید - از یغمای او شاهنشاهي بخش بدو باز گذاشتند - و برخے ترخان را بهفت چیز سربلند گرداند(۷) طبل و تومان توغ و نقاره و در کس از گزیدگان خود را قشون توغ دهد یعني چتر توغ

---

(۲) نسخهٔ [ج] جدا ترقیم یافته - (۳) در [بعضے نسخه] شکل - و در [دیگرے] سنکل بیگ - (۴) در [بعضے نسخه] ایکوتمر - و در [دیگرے] ایکوتیمور - (۵) نسخهٔ [ج] تقتمش و در [بعضے نسخه] تقمش - (۶) در [بعضے نسخه] قشلق و بانا - (۷) نسخهٔ [ب] گردانید *

قور[5] او نیز بردارند - (آئین مغل آنست که جز فرمانروا ترکش هیچکس بر روی دست نگیرد) - شکارگاه[6] نیز قرق باشد - و هرکه بدان جا در شود تن در نوکري دهد - بزرگ[7] الوس خود باشد - در سر دیوان امرا از هر دو سو کمان وارے دورتر نشینند *

چون توغلقتمور[2] امیر اولاجي[3] را بدین نوازش برنواخت داد و ستد تا هزاري نیز براى او باز گردانید - و از فرزندان او تا نه شکم باز خواست نباشد - و چون گناه از نه بر گذرد به باز پرس در آید - و در پاداش خون بر اسپ نقرهٔ دو ساله بر نشانند - نه پاى اسپ سفید نمد اندازند - گذارش او را یکے از بزرگان برلاس عرضه دارد - و پاسخ را یکے از سران ارکیوت بدو باز رساند - هپس شهرگ او را بگشانید - و آن دو بزرگ از دو سو نگاه دارند تا کار او بانجام رسد - آنگاه از پیشگاه حضور بر آورده بسوگواري بر نشینند[4] - خضر خواجهٔ میر خدا داد را بدین پایه بر آورد - و سه دیگر بر افزود - روز[1] توي (که همگي بزرگان پیاده باشند و یک یساول فرمانروا سواره مردم را بنهي[2] پردازد) همچنان ازو نیز سواري هنگامه بیاراید - و

---

(۲) در [بعضے نسخهٔ] تغلق تیمور - (۳) نسخهٔ [ب - ج] بولاجي و در [بعضے نسخه] دولاجي [بغیر نقطهٔ حرف اول و خامس] - (۴) نسخهٔ [ج] برنشیند *

چنانچه دران بزم شادکامي (۲) به راستای کارگیا یکی پیالهٔ قمص (۳) داشته از دست چپ آن نیز ساغرے بدین‌سان دارند - مهر او نیز بر روی مناشیر باشد - لیکن سکهٔ فرمانروا بر سر آخرین سطر بود - و ازو در پایان آن - شیخ ابوالفضل گوید این همه نوازش اگر از روی فهمیدگي بود رضامندی جهان آفرین را همدوش - آنکه تا نه گناه هر گونهٔ که باشد نپرسند همانا بشایستگي پیوندے ندارد - و اگر بزرگان دور بین به آزمون فرا گرفته باشند (که ازو نکوهیده (۴) کارے سر بر نزند و برای سرافرازي چنین حکم رفته باشد) لختی گنجائي دارد لیکن آنکه از نه شکم باز پرس نرود همانا ایزد توانا او را آئینده داني کرامت فرموده باشد *

بالجمله میرزا عبد العلي بن عبد الخالق جد چهارم میرزا نزد سلطان محمود بن میرزا ابو سعید به والا پایگي بر آمده حکومت بخارا یافت - شیبانی (۵) خان اوزبک پیش او مي‌بود - چون بسلطنت رسید از کبه رائي خداوند را با پنج پسر از هم گذرانید - ششمین میرزا عیسی ششماهه بود - الوس ارغون از بے سري ما وراء النهر گذاشته بخراسان بمیر ذوالنون

---

(۲) نسخهٔ [ب] شادي - (۳) در[بعضے نسخه] خمر و در[دیگرے] قمر

(۴) نسخهٔ [ج] از نکوهیده کاري سر زند - (۵) در[بعضے نسخهٔ] شیبک خان *

بيگ ارغون (كه امير الامرا و سپه سالار سلطان حسين ميرزا و اتاليق پسرش بديع الزمان ميرزا بود و قندهار باقطاع داشت) پيوستند - چون بديع الزمان ميرزا به بدگوهري از سلطان حسين ميرزا رو بر تافت مير ذوالنون باو همراه شده دخت خود باو داد - پس ازان (كه روزگار ميرزا سپري شد) هردو پور او بديع الزمان و مظفر ميرزا سرير آراستند - پراگندگي بخراسان راه يافت - شيبك (۲) خان بآويزه آمد - امير ذوالنون در پيكار او فرو شد - شجاع بيگ مشهور بشاه بيگ پور او قندهار را نگاهداشت - و در سنه (۸۹۰) هشت صد و نود قلعهٔ سيوي از تصرف حاكم سنده جام نظام الدين مشهور به جام نندا بر آورد - در سوالف ايام حكومت سنده بطايفهٔ سومره تعلق داشت - بعد از انقضاى پانصد سال (كه سي و شش تن فرمانروائي كردند) در آخر عهد سلطان محمد تغلق بفرقهٔ سمه از الوس جادون منتقل شد - خود را جمشيدي نژاد شمرند - و هر يكي خود را جام نامد - بسلاطين دهلي باج گذارده - گاهي تمرد مي ورزيدند (۳) - چنانچه سلطان فيروز شاه در زمان پان بهته سه بار لشكر بسنده كشيده (۴) او را بدهلي آورد - و

---

(۲) نسخهٔ [ا] شياك خان - (۳) نسخهٔ [ب] مي ورزيد - (۴) نسخهٔ [ج] سه بار لشكر كشيده *

آن دیار بملازمان سپرد - و پس ازان آثار نیک ذاتی از پیشانیٔ او بر خوانده بایالت آن دیار فرستاد *

چون سلطنت دهلی ضعیف شد بحکام گجرات توسل جسته پیوند خویشی کردند - اما چون ناخن شاه بیگ دران دیار بند شده بود بآسانی دستے دراز ساخته بهکر و سیوستان برگرفت - و چون جام نندا در گذشت میان جام فیروز پسرش و جام صلاح الدین (که از خویشان او بود) بدعویٔ ملک گرد دوئی برخاست - درمین باعانت سلطان محمود گجراتی غالب آمد - ناچار جام فیروز بشاه بیگ ملتجی گشت - او فوجے همراه کرد - از قضا جام صلاح الدین کشته شد - جام فیروز بتازگی چیرگی یافت - چون بابر پادشاه از کابل آمده قندهار را گرد گرفت شاه بیگ مراتب سعی بقدر میسور بجا آورد - سودمند ندید - ناگزیر دل از قندهار بر داشته تهته را مع مضافات بدست آورد - (۲) خرابیٔ سنده تاریخ است - جام فیروز طاقت مقاومت نداشت - بگجرات شتافته در سلک امرای سلطان بهادر انتظام یافت - شاه بیگ دران دیار سکه و خطبه بنام خود کرد - مرد شجاع و صاحب فضل و کمال بود - شرح عقائد نسفی و شرح کافیه و شرح مطالع ازوست - و ملتان را از افغانان بدست آورد *

---

(۲) یعنی سنه نهصد و سی و دو -

(۲)
و چون در (۹۳۰) نهصد و سي رخت هستي بربست
پور او ميرزا شاه حسين جا نشين شد - قلعهٔ بهکر را (که
بر پشتهٔ ميان درياى پنجاب واقع شده) از سر نو
درست کرده عمارات عالي ساخت - و عزيمت ملتان نمود -
سلطان محمود لنگاه حاکم آنجا دران هنگام بموت فجأة
در گذشت - پور او سلطان حسين جا نشين گشت - ميرزا
شاه حسين محاصره کرده در سنه (۹۳۲) نهصد و سي و دو
بدست آورده حاکمے از طرف خود تعين نمود - جنت آشياني
در زمان ناکامي بسر وقت او رسيدند - چندے بلطائف الحيل
در بهکر نگاه داشت - پس ازان [که ناصر ميرزا را (که
عم پادشاه مي‌شد) بوعدهٔ دامادي از خود ساخت]
بستيزه در آمد - ناچار جنت آشياني روانهٔ عراق شد - با
ناصر ميرزا هم ايفا نمود - گويند حرارتے باو عارض شده بود
که بدون نسيمے (که ميان دريا مي باشد) آرام نداشت -
ازين جهت کشتي سواره پيوسته شش ماه پايان آب
شدے و شش ماه بالا رويه شتافتے - دران هنگام (که بهکر رويه
رفته بود) برخے ناموران ارغون ازو برگشته ميرزا عيسى
بن عبد العلي را (که جد سيوم ميرزا ست - و پيشين
زمان بزرگئ الوس در نياکان او بود) بسري برداشتند -

(۲) نسخهٔ [ج] در سنه نهصد و سي رخت هستي بر بست •

میرزا شاه حسین بیاوری سلطان محمود کوکلتاش خود (که ایالت بهکر داشت) بآویزش آمد - آشتي گونهٔ رو داد - سه حصه بمیرزا عیسی و دو حصه باو قرار گرفت - چون در گذشت سال (۹۶۳) نهصد و شصت و سه همگی آن ملک بمیرزا عیسی باز گردید - و در (۹۷۵) نهصد و هفتاد و پنج پیمانهٔ هستی میرزا پر شد - میان پسرانش محمد باقي و جان بابا نزاعے پدید آمد - محمد باقي برادر کلان غالب آمده متصدی ایالت شد (۲) - و در سنه (۳) (۹۹۳) نهصد و نود و سه از چیرگی سودائی بر مزاج قبضهٔ شمشیر بدیوار بند کرده نوک آن را بشکم خود خلانده فرو شد - ارغونیه بر پسر او میرزا پاینده محمد (که گوشه دوست و دیوانه وش بود) نام سري نهادند - و کار ملک بخلف او میرزا جاني بیگ گرائید *

هنگامے (که ولایت پنجاب چهارده سال اقامتگاه عرش‌آشیاني گشت) با قرب و جوار (۴) میرزا بملازمت نوسید - آخر سال سي و پنجم سنه (۹۹۹) نهصد و نود و نه بخان خانان (که از لاهور بگشایش قندهار دستوري یافته بود) حکم شد که کسے را پیش میرزا فرستاده هوشیار سازد - و الّا وقت

(۲) نسخهٔ [ج] شده در نهصد الخ - (۳) نسخهٔ [ج] سودائیٔ مزاج و نسخهٔ [ب] سودا بر مزاج - (۴) نسخهٔ [ا] قرب جوار *

مراجعت بمالش پردازد - خانخانان ملتان و بهکر در تیول داشت - راه نزدیک غزنین و بنگش گذاشته باندیشهٔ سر براهی جاگیر راه دراز اختیار کرد - دران میان از بندگان خواسته فزونی تهته باز نمودند - سپه سالار بتسخیر سنده اجازت گرفت - میرزا جاني بيگ با جمعيت فراوان صد و پنجاه کروه پیشتر بسرحد سیوستان استقبال کرده جنگهای مردانه نمود - در محرم سنه (۱۰۰۰) هزار هجري بر میرزا شکست افتاد - ناچار بآشتي گرائید - و در سال سي و هشتم سنه (۱۰۰۱) هزار و یکم هجري برفاقت خانخانان در لاهور ملازمت عرش آشیاني در یافت - و بمنصب سه هزاري و تیولداری صوبهٔ ملتان اختصاص گرفت - و سنده بنام شاهرخ میرزا مقرر شد - لیکن دران ایام خبر رسید که الوس ارغونیه تا ده هزار مرد و زن بکشتي بالا رویه مي آیند - از ملک رفتگي کشتي بانان و خدمت گذاران باز مانده اند - خودها بدست و دندان مي کشند - عرش آشیاني از فرط ترحم و مروت میرزا را بحکومت ملک سنده بر نواخته بندر لاهري در خالصه و سرکار سیوستان (که سابق پیشکش کرده بود) بمردم دیگر تنخواه شد - و در سال چهل و دوم بمنصب سه هزار و پانصدي امتیاز گرفت - میرزا بفراست و دانائي آراسته و درستي و راستي از گفتار و

کردار او نمایان و شناسائي و آهستگي از نشست و برخاست او پیدا بود - از صغر سن شیفتهٔ بادہ شدہ - اما ناهنجار ازو سر بر نزدے - و در کار کرد و گفت پاسبان خود بودے - از می فزوني رنجور شد - و رعشه به سرسام کشید - و در سنه (۱۰۰۸) هزار و هشت سال چهل و پنجم در برهانپور بعد فتح آسیر درگذشت - گویند روزے در مجلسے گفت که اگر چنین قلعه یعني آسیر من میداشتم تا صد سال نمیدادم - معاندان بپادشاه برسانیدند - غبار بر حاشیهٔ خاطر پادشاهي نشسته بود که در همان ایام درگذشت - طبع موزون داشت - حلیمي تخلص مي کرد - ازوست * قطعه *

* خوش آن وقتے که عشق غمخوارم بود *
* آه شب و گریهٔ سحر کارم بود *
* بد گوئ چرخ بین که بامن نگذاشت *
* کالای غمے که زیب بازارم بود *

ولایت سنده دراز از بهکر تا کچ و مکران دویست و پنجاه و هفت کروه - پهنا از قصبهٔ بدین تا بندر لاهري صد - دیگر از قصبهٔ چاندو (از توابع بهکر) تا بیکانیر شصت - شرقي گجرات شمال بهکر و سیوي جنوب شور دریا غربي کچ - و مکران از اقلیم دوم طول صد و دو درجه و سي دقیقه

عرض بیست و چهار درجه و ده دقیقه - نخست برهمن‌آباد پای تخت بود - الحال تهته و دبیل آنرا گویند - بخوش آب و هوائي و کثرت میوه مزیتے دارد - حسن سبز رنگ بسیار - و عیش و نشاط بر مردم آنجا غالب - در هر خانه شراب و نغمه مهیا - پوشش نسا از پیر و جوان رنگین معصفر - اگرچه رواج علم بیشتر و اهل فضل و کمال افزون اما فسق و فجور را نهایتے نیست - در هر هفته وضیع و شریف بر مزار پیر پتهه میروند (که صاحب ولایت آن ولایت است) یک فرسخي شهر واقع شده - بر موضع بلند - او مرید و خلیفهٔ شیخ بهاء الدین زکریا ست - نامش ابراهیم و لقب او شاه عالم - شمالی کوه چند شاخ شده - یکے تا قندهار کشیده و دیگرے از دریای شور تا قصبهٔ کوه مار (و این را رام کر نامند) بسیوستان انجامد - و آنجا را لکهي (۲) نامند - الوس بزرگ بلوچ آنجا ست - و ایشان را کلماتي گویند - بیست هزار خانه دارد - ازینجا شتر گزیده بر خیزد - و دیگر از سیوستان تا سیوي ان را کهر نام بود - گروه (۳) تهمردي را بنگاه سیصد سوار و هفت هزار پیاده - در پایان این گروهے دیگر از بلوچ اند (بظهري زبان زد روزگار) هزار کس - گزین اسپ ازینجا بر آید - دیگر کوهے ست (که یک

---

(۲) نسخهٔ [ج] کلماني - (۳) نسخهٔ [ج] نهمروی

سر او پیوسته بکیچ دیگر بمردم کلماتي) آنرا کاره گویند - چهار هزار بلوچ را بنگاه - از حدود ملتان و اچهه تا تهته شمال رویه کوههاے بلند خارا و اندران الوس بلوچ گروها گروه - در جانب جنوب از اچهه تا گجرات کوههای ریگ از احشام تهي و جز آن گوناگون - و از بهکر تا نصرپور و امرکوت - مردم سود و چاریچه (۳) و دیگران را بنگاه - زمستانش محتاج پوستین نیست - تابستانش بجز سیوستان معتدل - گوناگون میوه - خاصه انبه که بس خوب باشد - در صحرا خربزهٔ خودرو ببهم رسد - و گل فراوان - شالي بسیار و گزین - کان نمک و آهن درر جغرات گزیده شود - تا چهار ماه بپاید - قسمی است از ماهي (که پلوه گویند) به نیکوئي و خوش مزگي کم همتا - این ولایت غله بخش است - سیوم حصه از کشاورز برگیرند - پنج سرکار پنجاه و سه پرگنه بدو گراید - جمع شش کرور و شصت لک و پنجاه و دو هزار و ششصد و نود و سه دام - درین ایام تمام ولایت سنده بدست خدا یار خان لتي ست - از مدتی صوبهٔ تهته با سرکار سیوستان و بهکر بطریق اجاره از سرکار پادشاهي گرفته بود - پس ازان (که مملکت آنطرف دریاي سنده بشهنشاه زمان

---

(۲) نسخهٔ [ج] پیوسته بکنچ دیگر - مردم کلماتي آنرا الخ - (۳) نسخهٔ [ج] چار بچه *

نادر شاه بر طبق عهد نامه متعلق گشت) حکومت آنجا از
جانب شاهي هم بخان مزبور بحال ماند *

از شگرف سوانح این ملک حال جگر خوار است (که آنرا
ڈائین گویند) - او آدمي ست بنظر و افسون جگر رباید -
برخے گویند گاه گاه او را حالتے رو دهد بر هرکس نظر اندازد
بیخود شود - دران هنگام مانند انار دانه چیزے از آدمي
بربايد - لختے درون ساق پا نگاهدارد - و درین ایام جگر ربوده
بیهوش باشد - و چون از چاره نا امید شوند آن چیز بر
بالای آتش اندازند - طبق وارے پهن شود - با هم پیشگان
بخش کرده بخورند - و پیمانهٔ زندگي آن بیخود لبریز
گردد - و هرکرا خواهد مانند خود سازد پارهٔ ازین بخوردش
دهد - و افسونے بر آموزد - و چون گرفتار آید ساق پای
او شگافته آن نار دانه آسا را بر آورند - و بخورد آفت رسیده
دهند - بهي پذیرد - و بیشتر زنان باشند - اگر سنگها
بسته بدریا اندازند فرو نشوند - و چون خواهند که
ازین روش بر آرند هر دو شقیقه و بندهای او داغ نهند
و چشم بنمک انپاشته در خانه بر زمین چهل روز معلق
آویخته دارند و طعام بے نمک بخوردش دهند و برخے
افسون بر خوانند - درین هنگام اورا ڈهجره نامند - اگرچه
آن نیرو نماند لیکن شناسا مي‌باشد و به دیده وري او آن

جان‌گزا گرفتار آید - و بخواندن افسون یا خوراندن چیزے تندرستي بخشد *

* میرزا یوسف خان رضوي *

از سادات صحیح النسب مشهد مقدس است - در خدمت عرش آشیاني شگرف ترقئے و بزرگ اعتبارے بهم رسانید - و سال سي ام بمنصب دو هزار و پانصدي سرافراز گشت - و چون شهباز خان از بهار به بنگاله شتافت میرزا از اودهه بپاسبانئ آن دیار نامزد گردید - در سال سي و دوم سنه (٩٩٥) نهصد و نود و پنج چون قاسم خان حاکم کشمیر از شورش و آشوب متوالیهٔ آنجا بستوه در شده استعفا نوشت میرزا بمرزبانئ آن مملکت تعین گشته بحسن تدبیر دلهای مردم بدست آورد - و شمس چک را (که دعوئ ریاست آن دیار داشت) مستمال ساخته بحضور گسیل کرد - و در سال سي و چهارم سنه (٩٩٧) نهصد و نود و هفت عرش آشیاني بگلگشت کشمیر (که مثل آن سیرگاه (٢) سیاحان ربع مسکون هیچ جا نشانے نداده اند) خرامش نمودند - به ژرف نگاهان کاردان حکم شد که بمرراج و کامراج یعنے بالا و پائین رویهٔ آب بهت رفته ربع بگیرند - دران مرزبوم هر لخت زمینے را پته خوانند - و آن یک

---

(٢) نسخهٔ [ج] که سیاحان ربع مسکون مثل آن سیرگاه *

بيگهه و يک بسوه است به الهي گز - کشميريان دو نيم پته و کسرے را يک بيگهه دانند - و بديوان از قرار سه توده جنس بر گذارند - و بشمارهٔ آن هر ديه را چند خروار شالي اندازه گيرند - هر خروار سه من و هشت سير اکبرشاهي است - و چندے را بترک بر سنجند - و آن هشت سير است - در ربيع از يک پته گندم و عدس دو ترک دست مزد جهانباني باشد - اين وقت منشيان جزرس کاربند گشته تفاوتها بر آوردند - ليکن از ابرام زمينداران که راستي بر روي روز نيفتد - و بزرگر بيشتر سپاهي - و تماشا دوستي و بے پروائي کشور خديو و هم نظر برين که جمع افزوني برهمزدگي کشاورز آورد - خاصه در ملک نوگشوده - لهذا جمع از روي واقع قرار نيافت - بر بيست لک خروار شالي دو لک افزوده هر خروارے را بنرخ شانزده دام به ميرزا يوسف خان تن نمودند *

و در سال سي و ششم کَيفَ مَا اتَّفَقَ يکے از متصديان ميرزا گريخته بحضور رسيد - و چنان برگزارد که خروار ده پانزده افزودگي دارد - و هر يک بيست و هشت دام - چون از ميرزا استفسار رفت اين جمع افزوني قبول نکرد - بنابرين قاضي نور الله و قاضي علي به وا رسي تعين شدند - مردم ميرزا از خيانت وري تباه سگالي پيش گرفتند - قاضي

نور الله بر گشته بعرض رسانید - حسین بیگ شیخ عمري را بپاوري فرستادند - نخستین بعنوان دیواني و دومي بتحصیل داري خرج گرم کار گشتند - چندے از نوکران میرزا با یکدیگر همداستان شده باغواي برخے فتنه سرشتان آنجا یادگار عم زادهٔ میرزا (٢) را دستاویز آشوب گردانیدند - یک در دفعه آویزش بمیان آمد - باشتي گرائید - اما از سهل انگاري این هر دو عزیز در کمتر فرصتے هنگامهٔ فتنه پژوهان اوج گرا گشت - ناچار قاضي علي و حسین بیگ از شهر بر آمده راه هندوستان گرفتند - و چون مخالفان پیش ازان گریوه و کتل سر راه مسدود ساخته بودند باندک زد و خورد قاضي علي دستگیر شده بقتل رسید - و حسین بیگ بتگ پا نیم جانے بدر برد - گویند (چون یادگار کل خیال سري بهم آورد - و مهرکن را طلبید که نگین بنام او درست نماید) وقت کندن فولاد ریزهٔ بر جسته بچشم وی در شد - و وقت خواندن خطبه تب لرزه در گرفت - و چون مجلسے ترتیب داده بر تخت نشست فراش مروحه در دست ایستاده بود فوراً این بیت برخواند * بیت *

* تکیه بر جاي بزرگان نتوان زد بگزاف *
* مگر اسباب بزرگي همه آماده کني *

---

(٢) در [نسخهٔ - ج] لفظ [میرزا] نیست *

یادگار را حیرت افزود - ازو پرسید چیزے خواندهٔ - گفت نه - پس این بیت از کجا یاد داری - گفت مرا معلوم نیست - شگفت تر آنکه هنوز بعرش آشیانی ازین شورش آگهی نرسیده بود (چون سلاطین و ارباب دول ملهم اند) سال سی و هفتم سنه (۱۰۰۰) هزار هجری بغتةً از لاهور آهنگ کشمیر فرمودند - هرچند مردم از راه دشواری باز میداشتند [و برخے بر آنکه پادشاهے را (که از هرسو یک ساله راه قلمرو باشد) کناره شدن و بدان کهسار در آمدن شایان نیست] پادشاه در عین بارش جریده راهی گشت - اتفاقاً این همان روز است که یادگار کل در کشمیر بغي ورزیده است - و غریب تر آنکه پادشاه وقتے (که از دریای راوی می گذشت) فرمود این شعر در بارهٔ کیست * بیت *

* کلاه خسروی و تاج شاهی *
* بهر کل کی رسد حاشا و کلا *

و چند منزلے پی سپر یکران عزیمت نگشته بود که فسان کشمیر پیدائی گرفت - و نهفته دانیء دیهیم خدیو ظاهر گردید - شیخ فرید بخشي بیگي را با جمعے پیش روانه ساخته خود هم تیز تر راندند - و میرزا یوسف خان حوالهٔ شیخ ابو الفضل شد - اما (چون میرزا لشکری پسرش بر داعیهٔ

آن باغي واقف گشته عيال و اطفال را (٢) بارادهٔ لاهور بر آورده بود) - آن بد سگال هم زنداني شدن ميرزا شنوده زه و زادش زود گسيل كرد - و سبب حفظ آبروى ميرزا گرديده رهائي يافت - و يادگار باستماع آوازهٔ نهضت پادشاهي بسيارے را روانهٔ گريوه ساخته در استوارئ آن كوشش نمود - بهادران كندآور بكمتر آويزه مخالفان را برداشته بدان مملكت در آمدند - يادگار از سري نگر (كه دار الملك كشمير است) بر آمده به هيراپور شتافت - جوقے از نوكران ميرزا (كه در كمين بودند) نيم شبي رسيدن پادشاه را بلند آوازه ساخته بر اردوي او فرو ريختند - و دست غارت بر گشادند - او سراسيمه از سراپرده بر آمده راه صحرا بگرفت - و جز يوسف پرستار (٣) ديگرے همراهي نگزيد - او را به آوردن اسب فرستاد - مردم (كه از نا پيدائيش حيرت داشتند يوسف را در شكنجه كشيدند - آخر الامر برهنموني او گرفتار آمد - و دوش او را از بار سر سبك گردانيدند *　　* قطعه *

* سر كشد با سرو در بستـــان كدو *

* يعني اين سر بر كشيدن سروري ست *

---

(٢) در [نسخهٔ - ج] لفظ [را] نيست - (٣) نسخهٔ [ج] جز يوسف پرستارے ديگر *

* آسمان داند که از سرو و کدو *

* خود کدامین سر سزای سروري ست *

گویند روزے (که بشورش این فرومایه آگهي رسید چون مادرش نقره نام ببدکاري در لولیان همتا نداشت) عرش آشیاني این بیت بر خواندند * بیت *

* ولد الزنا ست حاسد منم آن که طالع من *

* ولد الزنا کش آمد چو ستارهٔ یماني *

و فرمودند که بخاطر میرسد که فرو شدن این نافرجام و بر آمدن سهیل نزدیک بهم باشد - اختر شناسان بر گذاردند از دو ماه تا سه ماه بسزا میرسد - فرمودند که از چهل روز کم و دو ماه زیاده نمي کشد - چنانچه همگي پنجاه و یک روز بود - و همان روز (که فرو شد) ستارهٔ یماني (۲) بر آمد - پادشاه چون بکشمیر در آمد میرزا یوسف خان والیت را بجمعی (که افزوده بودند) قبول نکرد - لهذا خالصه مقرر کرده خواجه شمس الدین (۳) خافي را با سه هزار سوار بحکومت آن دیار نامزد ساختند - لیکن باز بالتماس شاهزاده سلطان سلیم مجدداً باقطاع میرزا یوسف خان قرار گرفت - و سال سي و نهم میرزا بداروغگیِ توپ خانه سر بر افراخت - و در همین سال سنه (۱۰۰۲) هزار و دو هجري

---

(۲) نسخهٔ [ج] یماني ستاره - (۳) در [بعضے نسخه] خواجه شمس الدین خان خوافي *

از تغیر قلیج خان بتیولداری جونپور دستوری یافت - و در سال چهل و یکم در صوبهٔ گجرات جاگیر تن گشته کومکی دکن مقرر گردید - و چون صادق خان هروی در سال چهل و دوم فوت کرد میرزا باتالیقی شاهزاده سلطان مراد افتخار اندوخته بسرعت از محال جاگیر خویش به بالاپور برار شتافته بملازمت شاهزاده چهرهٔ مراد افروخت - و پس از فوت سلطان بهمراهی علامی شیخ ابو الفضل در بهمت و گشاد دکن خدمات شایسته بتقدیم رسانید - و در محاصره و گشایش احمدنگر در رکاب شاهزاده سلطان دانیال زیاده بر دیگران تلاش و تردد بکار برد - و چون همواره دل افسردگي از دکن گزارش مي‌نمود در آغاز سال چهل و ششم حسب الطلب در برهانپور بملازمت عرش آشیاني استسعاد یافت - و چون بازگشت رایات پادشاهي بآگره واقع شد شاهزاده دانیال با امرای عظیم الشان از نربدا مرخص شد - میرزا نیز بهمراهي دستوري یافت - و در همین سال (که سنه (۱۰۱۰) هزار و ده هجري بود) شاهزاده میرزا را باتفاق میرزا رستم صفوي بکومک شیخ ابو الفضل و خانخانان به بالاگهات تعین کرد - میرزا در جمادي الآخر (۲) در جالناپور بدرد دنبل فوت نمود - نعش او را به مشهد بردند - سلطان پور بطریق وطن

---

(۲) نسخهٔ [ج] جمادی الاخری *

داشت - اکثر پیادهای روهیله نوکر مي گرفت - درماهه ماه بماه ميداد - هرگاه اضافه مي کرد يکماهه و نيم ماهه مي گفت - آنرا سراسري بر ماهوار تمام سال کرده ميداد - پسرانش میرزا صف شکن خان لشکري ست (که احوالش جداگانه سمت ترقيم يافته) - ديگرے ميرزا عوض (که نثر را خوب مي نوشت) - تاريخے متضمن احوال عالم تاليف کرده - موسوم به چمن - و ديگر ميرزا افلاطون (که با برادر مي گذرانيد) - در آخر عمر توليت بهشت آباد سکندره يافته در گذشت - اما خويش او مير عبد الله در عهد فردوس آشياني بمنصب هزار و پانصدي هشت صد سوار کام اندوز گرديده - چندے قلعه داري دهارور داشت - سال هشتم بساط زندگي در نورديد *

* مادهو سنگهه کچهواهه *

پسر راجه بهگونتداس است - در سال هفدهم (که عرش آشياني (٢) به تنبيه ابراهيم حسين ميرزا ايلغار نموده متصل قصبهٔ سرنال (٣) از مضافات صوبهٔ احمد نگر جنگ رو داد) او ملتزم رکاب پادشاهي بود - و پيوسته بخدمت پادشاهي مامور ميشد - در سال سي ام (که فوجے بسرداري ميرزا شاهرخ بتسخير

---

(٢) در [بعضے نسخه] بهگوانداس - (٣) در [بعضے نسخه] سرتال *

کشمیر تعین شده - و با یعقوب زمیندار آنجا جنگ رو داد) مشار الیه آثار جلادت بظهور آورده مورد تحسین گردید - در سال سي و یکم (چون سید حامد بخاري در پشاور کشته شد) مشار الیه بر طبق حکم پادشاهي فوج پدر را همراه گرفته از تهانهٔ انگر (که تعلق بوی داشت) خود را به علي محمد (که کنور مان سنگهه درانجا بود) رسانید - تا سال چهلم اکبري بمنصب هزار و پانصدي رسیده - در سال چهل و هشتم بمنصب ده هزاري دو هزار سوار سر بلند گردید - پسرش ستر سال[۲] در آخر عهد جهانگیري بمنصب هزار و پانصدي هزار سوار رسیده سال اول جلوس اعلی حضرت به بحالی منصب مزبور کامیابي اندوخته همراه خانجهان لودي صوبه دار مالوه بمالش جهجار سنگهه بوندیله (که سر بے مغز بطغیان برداشته بود) تعین یافت - و سال سیوم (که دکن مخیم سرادق اقبال شد) او باتفاق راجه گج سنگهه بتخریب تعلقهٔ نظام الملک دکن متعین گردید - روز نبرد (چون در منقل چنداولي جا داشت و مقاهیر یکبارگي فرو ریختند) او بجلادت با دو پسر بهیم سنگهه و انند سنگهه داد مردانگي داده جان فدای کار ولي نعمت ساخت - پسر دیگرش اگر سین بمنصب درخور سرفرازي پذیرفت *

---

(۲) در [بعضے] چندر سال •

* مير حسام الدين *

اصل گوهر اصلیش از معدن بدخشان و مولد و منشایش از خاک پاک هندوستان - پدرش قاضي نظام بدخشي مشهور (که در عهد عرش‌آشیاني بدرجهٔ امارت ترقي نموده) بخطاب قاضي خان سرافرازي یافته - و پس ازان (که در معارک هیجا و غزوات کفار شقاوت انتما مصدر تلاش و تردد نمایان گردید) بخطاب غازي خان فائز گشت - چنانچه احوالش بجای خویش رقم پذیر کلک سوانح سلک شده - میر نیز از اکتساب علوم رسمي بهرهٔ وافر برداشته در زمرهٔ ارباب مناصب والا فرق اعتبار افراخته - گویند هزاري اکبري بود - و همشیرهٔ علامی فهامي شیخ ابوالفضل مشهور در خانه داشت - دران هنگام (که بتعیناتي دکن شتافت) ساز صحبتش با خانخانان میرزا عبدالرحیم کوک گردید - و ترانهٔ مصاحبتش پر نوا برآمد - دران حالت بختش از گران خواب غفلت به بیداري گرائید - و دولت پاینده از در درآمد - ناگاه جذبهٔ الهي محبت در ربود - در ریعان جواني سگالش قطع علاقهٔ علائق و ترک هوا و هوس از گریبان جانش سر بر زده بخانخانان وا گذارد - که چنین شگرف خواهش سراپای دل گرفته به آساني دست از من بر نخواهند داشت - مگر بدر دیوانگي زنم (که شاید مرا بمن وا گذارند) - بعد ازان بدهلي رفته بر سر

که مزار سلطان المشائخ بقیهٔ عمر می گذرانم (۲) - خانخانان هرچند از در عجز و الحاح درآمد و داستان داستان نصیحت و اندرز بر خواند - هیچ در نگرفت - روز دیگر خود را بکوچه و بازار کشید - و عریان شده گل و لای بر بدن مالید - خانخانان با دیگر امرا رفته باعزاز بمنزل خویش آورده از سر نو زبان بموعظه گشودند - و استمالت و تسلي مي نمودند - بجواب نمي پرداخت - چون از عریضهٔ خانخانان بسمع پادشاهي رسید به انزوای دهلي مأذون گردید - زوجه اش نیز ترک اختلاط برادران و خویشان نموده هرچه نقد و جنس داشت بفرمودهٔ شوهر بدرویشان داد - گویند سي سال بگوشه نشیني بسر برد - و دوازده هزار روپیه خرچ خانقاهش هر سال از جانب خانخانان مي رسید - بعد از اختیار درویشي هرگز متوجه کتاب نشد - بیشتر اوقاتش بعبادت و تلاوت کلام الله مي گذشت - هر ماه پانزده ختم قرآن میکرد - در اواخر نسبت ارادت بقدوهٔ اهل سعادت خواجه باقي بالله سمرقندي الاصل کابلي المولد درست کرده باجازت ارشاد سالکان و اهتدای طالبان اشتغال داشت تا بعالم بقا شتافت *

* مخصوص خان *

برادر خورد سعید خان چغته است (۳) - در ایامی (که

---

(۲) نسخهٔ [ب] میگذارم - (۳) نسخهٔ [ب] برادر خواجه سعید خان *

عرش آشياني بايلغار متوجه ديار گجرات شد) سعيد خان
را (كه صوبه دار ملتان بود) بدان ناحيه رخصت كرده او را
همراه ركاب گرفت - و سال بيست و يكم او بهمراهي شهباز
خان بمهم گجپتي تعين گرديد - و چون در سال بيست و
ششم شاهزاده سلطان مراد را با فوج مرتب بجانب كابل
بخابر متنبه ساختن مرزا محمد حكيم رخصت نمودند خان
مذكور در جرانغار جا داشت - پس ازان [كه پادشاه خود
بكابل رفته عفو جرائم مرزا محمد حكيم نموده بايلغار جانب
جلال آباد (كه لشكر كلان درانجا بود) متوجه گرديد] خان
مذكور را همراه گرفت - و در مهم اوڈيسه (كه بسرداري راجه
مانسنگهه بمنصهٔ ظهور آمد) مصدر ترددات شايان گرديد - پستر
همراه شاهزاده سلطان سليم تعين گشته سال چهل و نهم (٢)
همراه ايشان ادراك ملازمت نموده به منصب سه هزاري
سربلندي يافت - در اوائل عهد جنت مكاني زنده بود - تاريخ
فوتش بنظر نيامده - پسرش مقصود نام (كه پدر ازو
گران خاطر بود) پس از جلوس جنت مكاني (چون سعيد خان
برادر كلانش براى منصب او عرض كرد) (٣) پادشاه در جواب فرمود
هرگاه پدر از كسے ناخوش باشد چگونه قابل عنايت الهي
و مرحمت پادشاهي تواند شد *

---

(٢) نسخهٔ (ب) چهل و ششم - (٣) نسخهٔ (ب) عرضي كرد *

* میر معصوم بهکري *

نامي تخلص - نیاکانش از سادات ترمذ اند - از دو سه پشت سکونت قندهار اختیار کرده - آبای او تولیت مقبرهٔ بابا شیر قلندر را (که از معنوي بزرگان وقت بوده و درانجا آسوده) بشرکت بعضے سادات دیگر داشتند - پدرش میر سید صفائي (۲) نام داشت - بدان جهت میر را سید صفائي گویند - به بهکر آمده باعزاز و بزرگداشت سلطان محمود حاکم آنجا دل نهاد توطن گردید - و به سادات کهابروت (۳) میوستان نسبت نمود - میر معصوم و دو برادرش درانجا متولد شدند - میر پس از فوت پدر در خدمت ملا محمد ساکن کنگري (که از توابع بهکر است) بتحصیل علوم اشتغال نمود - و بکمالات حمیده آشنا گشت - چون بشکار نهایت مولع بود اکثر اوقاتش بتصید مي گذشت - ناگاه افلاس سنگ تفرقه به جمعیت آباد احوالش انداخت - پا پیاده عازم گجرات گردید - شیخ اسحق فاروقي بهکري (که در سرکار خواجه نظام الدین احمد هروي دیوان آن دیار صاحب اختیار بوده) بنابر قدم معرفت (که در وطن یکجا بکسب علوم مي پرداختند) میر را بخواجه ملاقات داد - اتفاقاً دران ایام تالیف طبقات اکبري

---

(۲) نسخهٔ [ج] میر سید صفای - (۳) نسخهٔ [ج] و بسادات کهابروت نسبت نمود *

درميان بود - صحبت مير (كه در تاريخ داني يگانهٔ روزگار بود)
در گرفت - چنانچه خواجه هم (۲) اشعارے بمصاحبت و همدمی
مير دران نسخه نموده - پس ازان بملازمت شهاب الدين
احمد خان صاحب صوبهٔ آنجا فائز گشته بتجويز منصب امتياز
گرفت - و بمرور ايام نامی بشجاعت و مردانگي بر آورده
در خدمت عرش آشياني دولت روشناسي اندوخت - تا
سال چهلم بمنصب دو صد و پنجاهي اوج پيمای عزت بود -
و بتدريج بقرب و اعتبار پادشاهي امتياز يافته بحجابت
ايران مامور گرديد - و بفرط فراست و كارداني مورد
الطاف شاه عباس صفوي گشت - چون از ايران ديار مراجعت
نمود در سنه (۱۰۱۵) يک هزار و پانزده از بارگاه جنت مكاني
بعنوان امين الملكي به بهكر (۳) رفته بود كه وديعت حيات
سپرد - گويند بمنصب هزار اكبري رسيده بود - شعر را خوب
مي گفت - اين بيت ازوست * بيت *

* چه خوش است آنكه از خود روم و تو حال پرسي *
* بتـــو شرح حـــال گويـــم بزبـــان بيزبـــاني *

ديوان نامي مثنوی معدن الافكار در جواب مخزن الاسرار تاريخ
سنده و مختصرے در طب (كه بمفردات معصومي موسوم است)
تاليف اوست - و كتابه نويس خوشخط بالادست بود - از هند

---

(۲) در [نسخهٔ - ج] لفظ [هم] نيست - (۳) به بهكر رفته وديعت الخ *

تا تبریز و اصفهان همه جا در راه و منازل اشعار خود را
بر سنگهاي مساجد و عمارات کنده - کتابهٔ دروازهٔ قلعهٔ آگره و
مسجد جامع فتحپور بخط اوست - بقاع خیر بسیار اساس گذاشته
خصوص در بلدهٔ سکهر (که مسقط الراس اوست) - و درمیان
دریای پنجاب (که گرد بهکر است) عمارتے ستیاسر نام بنا
نهاده که از نوادر روی زمین است - گنبد دریایی (۲) تاریخ
آنست - زهد و تقوی بکمال داشت - و همت و سخاوت (۳)
را بجائے رسانید که تا بمردم اجلاف بهکر سوغات از هندوستان
مي فرستاد - و به اکابر و اصاغر مسانهه و مشاهره و میاومه
و فصلانه و جمعگي مقرر کرده بود - اما آخرها (که بوطن
رفت) آن حسن سلوک نماند - بل بنابر وجهے مردم آنجا
متاذي گشتند - گویند آبادکار بنوعے بود (که تقید مي کرد
که در محال جاگیر پارهٔ جنگل برای شکار نگاه دارند -
پسرش میر بزرگ است - در فترات سلطان خسرو او را
مسلح از میان راه گرفته آوردند - کوتوال ظاهر کرد که این
هم رفیق سلطان بود - او انکار کرد - جنت مکاني پرسید پس
درین وقت سلاح برای چه پوشیدي - گفت وصیت پدر من
است که شب چوکي با سلاح باشي - و چوکي نویس هم
گواهي داد که امشب چوکی او بود - سلامت ماند - پادشاه

(۲) یعني سنه هزار و هفت هجري - (۳) نسخهٔ [۱] شجاعت *

از نوازش خانه زاد پروري اموال پدرش باو بخشیده بود - در بخشیگری قندهار مدتها بسر برده - زرهای پدر را (که به سي چهل لک روپیه بود) (۲) باسراف خرج کرده دماغی بهم رسانید که سر تواضع بکسے فرود نمي آورد) - و با هیچ صاحب صوبهٔ آنجا نساخت - و نوکران بیش قرار وضع پاکیزه داشت - در نظم و نثر هم مربوط بود - و خوش میذوشت - اما باقسام مغیرات خو گرفته ظالم طبیعت گشت - در ماندور برکاب جنت مکاني رسیده تعین دکن گردید - مدتے درانجا گذرانید - چون حاصل جاگیرش کفاف معیشت او نمي کرد ترک روزگار کرده در وطن طرح اقامت ریخت - و باملاک و باغات پدر قناعت ورزید - در سنه (۱۰۴۴) هزار و چهل و چهار در گذشت - اولادش مانده - دارا ازانها ببلدهٔ ملتان نقل نموده اند *

* میرزا شاهرخ *

پسر میرزا ابراهیم بن میرزا سلیمان والی بدخشان است - بعد کشته شدن پدر در کنار تربیت جد بزرگوار پرورش یافت - چون بسن شعور رسید ازانجا [که مابین والدهٔ میرزا محترم خانم و جدهٔ مکرمه خرم بیگم (که میرزا سلیمان باختیار او بود) از ابتدا مخالفت و ناسازگاري بود] بحرفهای خانه بر انداز

---

(۲) نسخهٔ [ب] که بسي لک روپیه - و نسخهٔ [ج] که سي چهل لک روپیه

بدخشیان بے حقیقت با جد روکش شده در مقام منازعت
در آمد - و کار بجائے رسانید که میرزا سلیمان دست از وطن
بر داشته به هندوستان آمد - چنانچه شطرے ازان در ضمن
احوال او تحریر یافت - و ازان باز (که میرزا سلیمان بهند
آمده رخصت حجاز گرفت) شاهرخ میرزا و والده اش بارسال
عرائض و تحائف در خدمت عرش آشیانی پیوند عقیدت
استحکام دادند - میرزا سلیمان از حجاز براه عراق معاودت
کرده باعانت میرزا محمد حکیم فوجے به بدخشان کشید - و
بتفویض ولایتے (که در حوزهٔ تصرف میرزا ابراهیم بود) بمیرزا
سلیمان آشتي قرار گرفت - لکن در هر چند گاهے فیما بین
گرد دوئي بر مي خاست - اما تا والدهٔ میرزا در حیات بود
زود رنجشها باصلاح گرائیده مهمات فی الجمله نسقے درست
مي یافت - بعد فوتش میرزا بخود بیني و خود کامي افتاد -
حال سپاه پراگندگي گرفت - امرا بر سر تیول باهم در آویختند -
عبد الله خان والی توران (که وقت جو بود) این خبرها
شنیده بر سر بدخشان آمد - ملازمان راه بے حقیقتي سپردند -
ناچار میرزایان خیرباد ملک موروثي گفته بهزار دشواري
بر آمدند - چون بسرحد کابل رسیدند میرزا سلیمان بشرمساری
سابق ارادهٔ هند نکرد - میرزا با سه پسر حسن و حسین
توامان و بدیع الزمان بعزم هندوستان راهي شد - در ملک

هزارجات خبر رسيد که عبدالله خان از کولابيان شکست خورد - ميرزا بامید تصرف بصوب بدخشان عنان تافت - پس ازان ظاهر شد که والیِ توران بر کولاب استيلا يافت - ميرزا بحال تباه‌تر از پيش برگشت - و در راه ميرزا سليمان (که بهمين خبر از کابل برآمده بود) دو چار شده براه سپري افتادند - درين اثنا فوج اوزبک در رسيده بتاراج پرداخت - دران سراسيمگي پاي اسب ميرزا سليمان از جاي رفته بر زمين آمد - ميرزا شاهرخ فرود آمده اسب خود را پيش کشيد - آن هم صحرائي شد - يکے از همراهان ميرزا سليمان را بر اسب خود سوار ساخت - و ميرزا شاهرخ بچابکدستي بران گريز پا برآمده تيزپويگي بکار بردند - درين ررا رو حسن پسرش جدا شده زمانه تازه داغے بر دل پدر نهاد - چون ميرزا راه هندوستان گرفته از تنگنائي ها بدر آمد پسر جدا شده پيوست - کنور مانسنگهه در حوالیِ درياي سنده و راجه بهگوانداس در لاهور مهمانداريها بجا آوردند - سال بيست و نهم در دار الخلافة شاهزاده دانيال استقبال نموده بملازمت آورد - بجلوس محفل پادشاهي اختصاص يافت - و بانعام يک لک روپيه نقد و اسباب فراش خانه و پنج زنجير فيل و نه راس اسب و چند قطار شتر و چند خدمتگار مورد عاطفت گرديد - سال سي و هشتم آخر سنه (۱۰۰۱) هزار و يکم

عرش آشياني شکر نسا[(٢)] بيگم دختر خود را بعقد ازدواج او در آورد - و بايالت مالوه و منصب والای پنجهزاري بلند پايه ساخته باتاليقي شهباز خان کنبو دستوری تعلقه ارزاني داشت - و در سال چهلم با شاهزاده سلطان مراد بمهم دکن تعيين شده *

چون شهباز خان از احمدنگر بر خاسته بمالوه آمده اوجين و گزين جاهای آن صوبه از شهباز خان بر گرفته باقطاع ميرزا تنخواه شد - و شاهزاده در بالاپور برار طرح اقامت انداخت - و فوج پادشاهي بسرداری ميرزا شاهرخ و سپه سالاری خانخانان در سال چهل و يکم مقابل افواج هر سه دنياداران دکن (که بسری خواجه سهيل خان بيجاپوري صف آرا بود) به پيکار در آويخته آويزش سخت نمود - راجه علي خان[(٣)] مرزبان خانديس (که سردار جرانغار عساکر پادشاهي بود) با بسيارے فرو شد - اکثرے را پای همت از جا رفت - سران راجپوتيه دور تر رفته ايستادند - ميرزا شاهرخ و خانخانان فوج برابر خود را برداشته شب تار برفراز اسپ گذرانيدند - بامدادان بيشتر سران مخالف را علف تيغ ساخته بقية السيف رو بفرار آوردند - و در سال چهل سيوم (١٠٠٧) هزار و هفت هجري حضور طلب

(٢) در [بعض نسخه] شکر النسا بيگم - (٣) نسخه [ج] راجي علي خان *

گشته بوالا درگاه رسيد - و در همين سال شيخ ابو الفضل
بدكن رخصت يافت - و بميرزا علم و نقاره عنايت فرموده
دستوري مالوه شد كه رفته سامان سپاه نمايد - چون بدكن
باز خوانند خود را زود رساند - ميرزا در تقديم خدمات پادشاهي
بهيچ وجه خود را معاف نمي داشت - چون شاهزاده سلطان
دانيال پس از گشايش احمدنگر به برهانپور نزد پدر عالي قدر
شتافت ميرزا را بپاسباني آن ناحيه گذاشت - هنگامے (كه
خان خانان از حضور باحمد نگر رسيد) ميرزا احرام ملازمت
بست - و پس ازان از كنار نربدا بهمراهي شاهزاده باز تعين
دكن گرديد - و در آخر عهد عرش آشياني بمنصب عمدهٔ
هفت هزاري اختصاص يافت - و در سال دوم جهانگيري
سنه (۱۰۱٦) يكهزار و شانزده هجري در بلدهٔ اوجين
وديعت حيات سپرد - و بيرون شهر مدفون گشت - گويند
كابلي بيگم دختر ميرزا محمد حكيم (كه نيز در حبالهٔ نكاح
ميرزا بود) نعش او را برداشته بقصد آنكه در مدينهٔ مشرفه
دفن نمايد سفر حجاز اختيار كرد - از آسيب اعراب باديه
نعش را بجماعهٔ مكارے داده روانه نمود و خود بصره آمده
و ازان جا بشيراز رسيد - الله وردي خان حاكم فارس اعزاز
و احترام بجا آورده باصفهان فرستاد - در سنه (۱۰۲۲) هزار
و بيست و دو شاه عباس ماضي داراي ايران ادرا با ميرزا

سلطان علی مکحول عم خود مناکحه نمود - لیکن میانهٔ او
و بیگم الفتی رو نداد - القصه میرزا شاهرخ بشجاعت و
نیک طینتي اتصاف داشت - جهانگیر پادشاه در پادشاه نامهٔ
خود مي نویسد (که اگرچه در عالم بے حقیقت ترے از
بدخشي نخواهد بود اما شاهرخ گویا بدخشي نیست -
بیست سال است که بهند آمده اصلا زبان هندي نمیداند -
از پسرانش میرزا محمد زمان در بدخشان حاکم جائی بود -
در شورش اوزبکیه روزگارش بسر آمد - مدتها محمد زمان
جعلي دست آویز شورش اوباش بوده - و میرزا شاه محمد را
میرزا محمد حکیم نزد خود نگاهداشت - و در حین رحلت
میرزا شش پسر بود - حسن و حسین توامان - حسن همراه
خسرو فرار نمود - روز دوم دستگیر گشته زنداني شد - میرزا
سلطان از خرد سالي در خدمت جنت مکاني تربیت
یافته بود - مي خواستند پادشاه صبیهٔ خود بدهند - از محل
بعرض رسید که او زنان بسیار در خانه دارد - چون ازو
استفسار شد قسم بقدم پادشاه خورد - خواجه سرایان
بخانهٔ او رفته زنان را بحبس آوردند - از نظر افتاد -
غازیپور جاگیر یافته درانجا درگذشت - میرزا بدیع الزمان مشهور
بمیرزای فتحپوري در عهد جنت مکاني بخشيء دکن بود -
بعد ازان پتن گجرات جاگیر یافت - مشت استخوان مملو

بشرارت و فتنه بود - حتی برادران تنگ آمده در پٹن بقتل رسانیدند - مادرش بحضور آمده دادخواه شد - اما چنانچه باید مدعی خون نشد - برادران چندے محبوس بودند - میرزا مغل ترقي نکرد - دختر داراب خان در خانه داشت - بجاگیر پرگنهٔ نیم کهار بیسواره مي‌گذرانید - دیگر میرزا شجاع نجابت خان است که جداگانه مذکور شده *

* میر خلیل الله یزدی *

از احفاد قدمي نژاد اسوة العرفا سید نور الدین شاه نعمت الله ولي ست که بکشف و کرامات معروف آفاق بود - نسب شریفش بامام المتقین امام موسی کاظم (صلوات الله علیه و علی آبائه الکرام) میرسد - هرچند مولد و منشای سید بتحقیق نه پیوست اما پس از اتصاف بکمالات صوري و معنوي استفاضه از بسیارے اکابر زمان برگرفته بکرمان طرح سکونت ریخت - علمای آنجا تکفیرش کردند - فرمود - یَعْرِفُوْنَ نِعْمَةَ اللّٰهِ ثُمَّ یُنْکِرُوْنَهَا وَ اَکْثَرُهُمُ الْکَافِرُوْنَ - چون سید مرید عبد الله یمنی شافعي ست برخے او را شافعي مذهب پنداارند - اما ازین قطعه‌اش خلاف آن ظاهر گردد *

* قطعه *

* گویند مرا چه کیش داري *

* ای بیخبران چه کیش دارم *

* از شافعي و ابو حنيفه *

* آئينهٔ خويش پيش دارم *

* اينها همه تابعان جد اند *

* من مذهب جد خويش دارم *

مولفاتش از نسخ و رسائل قريب به پانصد رسيده - صيت فضائلش چون باقطار عالم انتشار يافت ملوک روزگار حلقهٔ ارادت او در گوش کردند - در سنه (۷۳۸) هفصد و بيست و هشت يا سي و چهار بجوار رحمت حق منزل گزيد - و در قصبهٔ ماهان (۲) از توابع کرمان مزارش مطاف اقاصي و اداني ست *

اهل خبر را يک گونه اختلافے در اولاد سيد بزرگوار افتاده - آنچه ازين سلسله ابًا عَن جَدِّ در بلدهٔ يزد بر وسادهٔ نياکان عالي شان تا الآن انکا دارند خود را از نسل امير غياث الدين مي گيرند که فرزند بلا واسطهٔ سيد است - و برخے برانند که آن عالي قدر را غير از شاه خليل الله پسرے نبوده - چون سلطان احمد شاه بهمني دکن (که شهر بدر (۳) احداث کردهٔ اوست) غائبانه معتقد سيد گرديده التماس قدوم يکے از اولاد امجادش نمود سيد بجدائي فرزند (که غير ازو در باغ حيات ثمرے نداشت) راضي نشده

(۲) نسخهٔ [ج] باهان - (۳) در [بعضي نسخه] بيدر *

پسرزاده میر نور الله را روانه نمود - درین صورت نظر بر تطابق غیاث الدین شاید لقب شاه خلیل الله باشد - و نیز احتمال است که ولادت امیر غیاث الدین بعد ازین حکایت واقع شده باشد *

آورده اند که سلطان احمد مقدم مخدوم زاده را گرامی داشته با امرا و شاهزادها تا حوالی شهر لوازم استقبال بجا آورد - و در موضع ملاقات قریهٔ آباد کرده به نعمت آباد موسوم نمود - و در تبجیل و تکریم باقصی الغایة کوشیده مخاطب به ملک المشائخ ساخت - و بر اولاد سید محمد گیسو دراز (۲) تقدیم فرمود - و دختر خویش بحبالهٔ نکاحش در آورد - شاه خلیل الله هم بعد از ارتحال والد ماجد خود با دو پسر شاه حبیب الله و شاه محب الله محمدآباد بدر را بورود خویش سعادت آمود گردانید - و مقضی المرام بوطن مالوف معاودت نمود - و گروهی برانند که در دکن فوت کرد - و چون شاه حبیب الله و شاه محب الله نیز بمصاهرت سلطان احمد شاه و پسرش شاهزاده علاء الدین اختصاص یافتند شاه حبیب الله در سلطنت سلطان علاء الدین بهمنی در گذشت - میر نور الله امر سجاده نشینی ببرادر کوچک شاه محب الله تفویض نمود - و خود کر و فر امارت

(۲) نسخهٔ [ب] سید محمد گیسودراز قدس الله سره العزیز *

چیده صاحب طبل و حشم گردید - و قصبهٔ بیر اقطاع یافت -
و چون نوبت سلطنت بپسر سلطان علاء الدین مشهور بهمایون
شاه ظالم رسید شاه حبیب الله را (که مخالفت ورزیده بود)
مقید ساخت - چون دود سرداري بدماغش پیچیده بود از
زندان گریخته آخر کار کشته گردید * ع *

* بر آمد روح پاک نعمت الله *

تاریخ است - و فرزندان ایشان تا حال در دکن هستند - و
لختی در بدخشانات و توران نیز خود را بسید نسبت دهند -
یحتمل که بتصاریف ایام یکی از اولادش بدان ولایت افتاده
باشد - غریب آنکه هرکدام معتقد علاحده دارد - و آنرا
منسوب بسید میکنند - و چون ازین سلسله بحال آنها (که در
یزد و کرمان بجانشینی جد بزرگوار اختصاص دارند) تفرقه و
اختلال راه نیافته بصحت نسب و التزام طریقهٔ آبای گرامي
اقرب اند - و آن (که ازین دودمان در فارس و عراق بر
مسند دولت و حشمت بر آمد) میر نظام الدین عبد (۲) خلف
شاه صفي الدین پسر امیر غیاث الدین مذکور است - پس از
احراز فضائل صوري بمنصب صدارت شاه اسمعیل صفوي
امتیاز یافت - و چون وکیل السلطنة امیر نجم ثاني را بدین
خاندان عالیه اعتقاد موفور بود هنگام رفتن او ببلخ نیابتش

(۲) نسخهٔ [ب] میر نظام عبد *

نيز بمير باز گرديد - و پس از کشته شدن امير نجم در امور وکالت شاهي علم استقلال بر افراخت - و در سنه (۹۲۰) نهصد و بيست در جنگ چالدران بدست رميه شربت ممات چشيد - پسرش سيد نعيم الدين مشهور به نعمت الله ثاني (که بتقوی و پرهيزگاري مرجع خلائق بود - و اوقاتش باذخار مثوبات مصروف) شاه طهماسپ صفوي همشيرهٔ خود خانش خانم را بعقد ازدواجش در آورد - و او در همدان برحمت حق پيوست - متروکاتش زياده بر چهل لک روپيه بود - که بولد ارجمندش امير غياث الدين محمد مير ميران و صبيه اش پري پيکر خانم تقسيم يافت - مير ميران مورد اکرام و اجلال شاهي گشته بلقب مرتضی ممالک اسلام فايز گرديد - و پسرانش مير نعمت الله و مير خليل الله نيز بمصاهرت دودمان صفويه سر عزت بر افراختند - عقيدت کيشان سلسلهٔ شاه نعمت الله باو مريدانه سلوک کرده اقتباس انوار سعادت مي‌نمودند - در رفعت شان و علو مکان و کثرت اسباب ثروت و مکنت و منازل و حدائق و غايت تکلفات در مآکل و ملابس نظير خود نداشت - حاصل ادرارات و محصولات و مسلمات آن سلسله پنج هزار تومان مي شد - و چون مزاج مير خالي از واقعه طلبي و شورش‌اندازي نبود در سال سيوم جلوس شاه عباس ماضي سنه (۹۹۸) نهصد

و نود و هشت یکتاش خان افشار پسر ولي خان قورچي باشي حاکم کرمان و یزد را (که مرد محیل صاحب داعیهٔ بلند پرواز بود - و داماداش مي شد) بران داشت که در تمام ولایت فارس لوای اقتدار بر افراخته فرمانروا شد - و انجام کار با یعقوب خان امیر الامرای آن دیار در حوالي یزد زد و خورد نموده بشهر در آمد - یعقوب خان بمیر میران گفته فرستاد که او دشمن دولت شاهست - بشما سپردیم - میر برای رفع مظنهٔ (۲) اتفاق و عدم مواخذهٔ خود او را بالطائف الحیل نگاه داشت (۳) - تا آن که او خود بخود کشته شد - معهذا یعقوب خان بحال میر و سایر اولادش غیر از استخفاف روا نداشته مبلغها برسم پیشکش و ترجمان باز یافت نمود - اما بر اعزاز و احترام میر خلیل الله (که همیشه با پدر و یکتاش خان مخالف بود) افزود - و زوجهٔ یکتاش خان را (که دختر میر میران بود) بعد انقضای عدت بنکاح خود آورد - پس ازان (که بنشهٔ پر زور کامروائي از جا رفته سر خود سري بر افراخت) شاه در سال چهارم متوجه فارس شد - میر میران در ادراک ملازمت بود - در خلال این حال شهر بانو بیگم زوجهٔ میر نعمت الله پسرش (که شوهر دختر شاه طهماسپ بود) در اصفهان باجل طبیعي در گذشت -

(۲) نسخهٔ [ا] دفع - (۳) نسخهٔ [ج] نگاه میداشت *

شاه خود رفته تعزیة و تسلیة فرمود - اما زیاده احترامی
نیافته منظور نظر عاطفت گشت - و چون شاه به یزد تشریف
آورد در باغ گلشن (که مقام و مسکن میر خلیل الله است)
نزول فرمود - حرم محترمش (که دختر اسمعیل میرزا پسر
شاه طهماسپ بود) باوازم مهمانداری پرداخت - شاه میر
خلیل را بشفقتهای گوناگون بر نواخته مهمات یزد باو ارزانی
داشت - و بستر میر خلیل الله نیز بنابر جهتی مورد عتاب
شاهي گشته از بیم جان با دو پسر خود میر میران و میر
ظهیر الدین فرار اختیار نموده به تباه حالي و بے سرانجامي
رخت غربت بدار الامن هندوستان کشید - و در سال دوم
جهانگیري (۱۰۱۶) هزار و شانزدهم هجري به دار السلطنة
لاهور بآستانبوس جنت مکاني شرف اندوز گشت - و منصب
هزاري دو صد سوار و تنخواه تیول جید و عطای دوازده
هزار روپیه برسم مدد خرچ چهرهٔ کامیابي برافروخت - و
هنوز سال تمام نگذشته بود که بمرض اسهال ودیعت حیات
سپرد - پسر کلانش میر میران مشمول عنایت پادشاهانه گشته
به صالح بانو بیگم صبیهٔ آصف خان یمین الدوله منسوب گردید -
و دو پسرش میر عبد الهادي و میر خلیل الله (که بنابر
صغر سن در ولایت مانده بودند) جنت مکاني از فرط
تفضل و مهرباني بشاه عباس نوشته بهند طلبید - چنانچه در

احوال آنها (که هر یکی رکن رکین سلطنت هندوستان شده اند)
بزبان خامه گزارش یافته - میر ظهیرالدین از ملازم پیشگی
استعفا جسته برسم گوشه نشینی می گذرانید - و اعلی حضرت
از قدر شناسی بهژده هزار روپیه سالیانه موظف فرمود - و در
جشن عید و نوروز بانعام خاص مخصوص می‌گردانید - پسرش
میر نعمت‌الله بمنصب هزاري سرافرازي یافت - در سال بیست
و پنجم بنسبت دامادی میرزا مراد کام صفوي نبیرهٔ میرزا
رستم قندهاري (که بفوجداری جونپور سر افرازي یافت) بنیابت
مشار الیه مرخص گردید - و در مبادی سلطنت عالمگیري بخطاب
خاني و افزونی منصب چهرهٔ طالع افروخته با خسرو می بود *

* محمد قلي ترکمان *

از امرای عهد عرش آشیاني ست - ابتدا بتعیناتي صوبهٔ
بنگاله شرف اندوخت - چون مقدمهٔ مظفر خان در فساد
باغیان بنگاله از انتظام بر افتاد او چندے با اهل بغي
هم پائي کرد - پس ازان بصفح جرائم معزز شده سال سي ام
همراه کنور مانسنگهه بصوبهٔ کابل رخصت پذیرفت - و در
مهم افاغنه مصدر ترددات نمایان گردید - سال سي و نهم
(که پاسبانی کابل به قلیج خان باز گردید) کشمیر از تغیر
میرزا یوسف خان در اقطاع او و حمزه بیگ ترکمان برادرش
و چند کس دیگر قرار یافت - سال چهل و پنجم (که

پادشاه بجنوبي ديار نهضت فرمود) بعضے از مردم کشمیر ابیاچک (۲) پور حسین را بسرداري برداشته غبار فتنه برانگیختند - علي قلي پسر نامبرده با جمعے آویزش نموده چهرهٔ فیروزي بر افروخت - و سال چهل و هفتم بمنصب هزار و پانصدي ذات و ششصد سوار و عنایت فیل و حمزه بیگ به هفت صدي ذات و سیصد و پنجاه سوار سرفراز گردیدند - و سال چهل و هشتم (چون علي راي زمیندار تبت خرد پا از حد ادب بیرون نهاده بحوالیٔ کشمیر آمد) مشار الیه با جمعیت خود بمقابله شتافت - زمیندار مذکور از غایت رعب بے جنگ عرصهٔ فرار پیمود - مقارن آن سیف الله پسر قلیچ خان از لاهور برطبق حکم محکم بکومک رسید - تا جائے (که گذر سوار میسر بود) تعاقب بعمل آمد - و سال چهل و نهم اکبري در مالش ایدر زمیندار مرو و تنبیه ابیا چک پاي همت افشرده با آن (که مخالفان به پناه گریوها سر راه گرفته بسنگ و تیر کارزار مي‌کردند) بر کوه بر آمد - و هنگامهٔ مخالفان را پراگنده ساخت - سال دوم جهانگیري از حکومت کشمیر معزول شد - پایان احوالش معلوم نیست - حمزه بیگ سال چهل و نهم اکبري بمنصب هزاري رسیده *

---

(۲) در [بعضے نسخه] انباچک پور حسین چک •

* مهتر خان *

انیس نام غلام جنت آشیانی ست از کره مانکپور باسیری آمده بخدمت دربانی خادمان محل بسر می برد - در اوان عزیمت عراق بهمراهی رکاب و خدمت خزینه داری شرف امتیاز داشت - و چون سال چهاردهم جلوس عرش آشیانی قلعهٔ رنتنبهور مسخر اولیای دولت گردید سپرد او شد - و سال بیست و یکم (که کنور مانسنگه جهت تنبیه رانا پرتاپ زمیندار میوار تعین گردید) نام مهتر خان نیز داخل همراهیان او گشت - و روز جنگ رانا موی الیه چنداول فوج ظفر موج بود - پستر بکومک امرای دیار شرقی مامور بوده مصدر نیکوخدمتی گشت - و پس از چندے او را در دار الخلافهٔ آگره گذاشتند - بمنصب سه هزاری ذات و سوار مرتقی شده سال سیوم جهانگیری مطابق سنه (۱۰۱۷) هزار و هفده هجری از دار فنا بسر منزل بقا پیوست - هشتاد و چهار سال عمر یافته بود - ساده لوحی او بسیار زبان زد است - گویند در حکومت اکبر آباد قافلهٔ سوداگران بیرون شهر فرود آمده بود - شتران آنها دزدان بردند - چون این معنی بسمع خان مشار الیه رسید دران سر زمین آمده چپ و راست نگاه کرد - و گفت من یافتم - بفاصلهٔ روزے چند کسے پرسید که چه یافتند -

گفت این کار دزدان است - پس مردم همسایه را جمع کرده بعد سرزنش گفت که امشب شما را مهلت دادم - درین کنج خانه خاک اندازي نمائید - فردا اگر شترها ظاهر نشد مورد عتاب خواهید شد - با سادگي نیک ذاتي فراهم داشت - علوفهٔ سپاه را ماه بماه میداد - و از جرأت و مردانگي خالي نبود - چون اصلش از قوم کایتهه بود رعایت این قوم بسیار مي کرد - پسرش مونس خان در عهد جهانگیري منصب پانصدي ذات و یکصد و سي سوار داشت - ابو طالب نبیرهٔ مهتر خان دران عهد خزانچيِ صوبهٔ بنگاله بود - گویند نزد قاسم خان صوبه‌دار آنجا روزے سر دربار ابوطالب آمده بتقریبے گفت که بر نواب احوال تعلقهٔ من معلوم است - چون ابتدا قاسم خان خزانچيِ آن صوبه بود ازین حرف سرگران شده از دربار برخاست - مردم به ابو طالب گفتند که این حرف چرا گفتي - نمیداني که سابق نواب هم این تعلقه داشت - روز دوم آمده سر دربار بعرض رسانید که به بنده اصلا اطلاع نبود که سابق نواب باین تعلقه سرفراز بودند - قاسم خان زهرخندے کرده گفت که این همه از آثار جد شما مهتر خان است *

* میرزا غازي بیگ *

پسر میرزا جاني بیگ ترخان است حاکم تهته - چون

میرزا در رکاب پادشاهي در برهانپور زندگي سپرد و
عرش آشیاني غائبانه میرزا غازي را مشمول عواطف داشته
آن ولایت را بدو بازگذاشتند میرزا بر (۲) مسند آباي گرامي
برآمده جمعیت بسیار فراهم آورد - خسرو خان چرکس (که
وکیل صد سالهٔ آن سلسله و مدبر صاحب نقش بود) بفکر
دیگر افتاد - عرش آشیاني سعید خان را با پسرش سعد الله
خان بانتزاع آن مملکت مامور فرمود - میرزا برهنموني سعادت
در بهکر آمده سعید خان را دید - و برفاقت او در سن
هفده سالگي شرف اندوز ملازمت گردید - تهته بحال ماند -
چون نوبت سریر آرائی هندوستان بجنت مکاني رسید نقش
طالع او خوب نشست - صوبهٔ ملتان هم ضمیمه گشته
بخطاب فرزندي و منصب هفت هزاري بلند رتبه گردید - و
چون حسین خان شاملو حاکم هرات قلعهٔ قندهار را محاصره
نمود میرزا با فوجے شایسته تعین شد - پس ازان حکومت
قندهار بمیرزا تفویض یافت - درانجا بهمت و حسن سلوک
با مترددین عراق نامے بر آورد - و با شاه عباس طریقهٔ
مراسلات مسلوک نمود - گویند شاه مکرر خلعت فرستاد - و در
(۳)
سنه (۱۰۱۸) یکهزار و هژده میرزا سه چهار روز بیماري

---

(۲) نسخهٔ [ج] بمسندآرائي بر آمد - (۳) نسخهٔ [ج] هزار و هیژده •

کشیده در بیست و پنج سالگي فوت کرد - غازي تاریخ[(۲)] است - مردم تهمت آن را بر لطف الله بهائي خان (که مصاحب و وکیل میرزا بود و بنابر آنکه با پدرش خسرو خان چرکس میرزا بے عنایتي داشت) بستند - میرزا غازي بیگ بسیار مستعد و بصحبت اهل سخن مشغوف بود - خود هم شعر مي‌گفت - وقاري تخلص مي نمود - گویند در قندهار شاعرے بود باین تخلص - میرزا بیگ هزار روپیه و خلعت و اسب ازو این تخلص خرید کرد به مناسبت تخلص پدر (که حلیمي بود) - میرزا در نغمه پردازي و طنبور نوازي بے نظیر بود - همه ساز را خوب مي نواخت - ملا مرشد گفته * 　　* قطعه *

* گر نغمـــهٔ سازت بسکون مي‌آید *
* رمزے ست بگویمت که چون مي‌آید *
* از بسکه بگرد زخمه‌ات مي گردد *
* پیچیـــده ز طنبور برون مي‌آید *

گویند در قندهار مجلس میرزا مجمع صاحب کمالان بود - مثل ملا مرشد یزدجردي و طالب آملي و میر نعمت الله واصلي و ملا اسد قصه خوان - گویند چون فغفوري گیلاني از ایران عازم هند گشت و به قندهار رسید میرزا بالتفا

---

(۲) یعني سنه هزار و هیزده هجري *

تمام نگاه داشت - اعزهٔ دیگر خصوص ملا مرشد و اسدي دخلها در شعرش مي کردند - رنجیده بے رخصت روانهٔ لاهور شد - میرزا متاسف گشته رقعهٔ نوشت - و از ملا مرشد و اسدي نیز معذرتے نویسانید - شاید (۲) که معاودت نماید - فغفور در جواب اعزه نوشت * * قطعه *

* آن جیفه که در جنگ دو کرگس باشد *
* حیف است که لوث دامن کس باشد *
* خر را طلب شاخ زیادت طلبي ست *
* با یک سر خر دو گوش خر بس باشد *

میرزا بدستور پدر شیفتگی تمام بشراب داشت - روز و شب درین کار مي گذرانید - و اعتیاد بازالهٔ بکارت کرده بود که هر شبے یکے را از هرجا بهم رسانیده مي‌آوردند - باز روی او نمي دید - ازین بود که مدتها در شهر تهته هر زنے بدکار خود را بمیرزا منسوب مي نمود *

* میران صدر جهان پهاني *

پهاني دیهے ست از توابع لکهنؤ - میران مرد فاضل خوش طبع بود - در عهد عرش آشیاني بوساطت شیخ عبد النبي صدر افتای ممالک محروسه بدو قرار گرفت - و چون عبدالله خان اوزبک والئ توران به بادشاه بر نوشت که

---

(۲) نسخهٔ [ج] که شاید *

که اجلّ موانع در ارسال رسل بعضے انحرافات ديني بود که
بر السنه شائع گرديده - عرش آشياني در سال سي و يکم
ميران را باتفاق حکيم همام به يلچي‌گري روانهٔ توران ديار
فرمود - و در نامهٔ (که باو رقم پذير گشت) درين مقدمه
باين دو بيت اکتفا رفت * 　　　　　　* شعر *

* قِيلَ اِنَّ الالٰهَ ذُوْ وَلَدِ *
* قِيْلَ اِنَّ الرَّسُوْلَ قَدْ کَهَنَا *
* مَا نَجَا اللّٰهُ وَ الرَّسُوْلُ مَعًا *
* مِنْ لِسَانِ الْوَرٰی فَکَيْفَ اَنَا *

ميران در سال سي و چهارم از توران معاودت نموده در
خطهٔ کابل بملازمت استسعاد يافت - و در سال سي و پنجم
در جشن آبان ماه به پيشگاه خلافت مجلس باده پيمائي بود -
مير صدر جهان مفتي و مير عبدالحي مير عدل هر دو نيز
ساغرے درکشيدند - پادشاه اين بيت بر خواند * بيت *

* در دور پادشـاه خطابخش جرم پوش *
* حافظ قرابه کش شد و مفتي پياله نوش *

تا سال چهلم بمنصب هفصدي رسيده بخدمت صدارت کل
اختصاص گرفت - پس ازان گويند ترقي کرده بپايهٔ امارت
و منصب دو هزاري متصاعد گشت - هنگامے (که جنت مکاني
در ايام شاهزادگي نزد شيخ عبد النبي صدر چهل حديث

مي خواند سید بطور خلیفه مي بود - شاهزاده بسیار دوست
میداشت - روزے بسید وعده فرمود که اگر نوبت سلطنت بما
میرسد قرض ذمهٔ شما ادا میکنم - یا هر منصبی که میخواهید
مي دهم - پس از جلوس میران را مختار کردند - او
ادای قرض بر خود گرفته منصب چهار هزاري در خواست -
جنت مکاني بمنصب مذکور بر نواخته با بحالی صدارت بر
قرب و اعتبارش افزود - و قنوج بجاگیرش تنخواه گردید -
سید محسن نافع الخلق بود - در صدارت زمان جنت مکاني
چندان مدد معاش بمردم داد که آصف خان جعفر بپادشاه
عرض نمود که آنچه عرش آشیاني در مدت پنجاه سال
بخشیده اند میران در پنج سال داده - صد و بیست سال عمر
داشت - اصلا در عقل و حواس فتورے راه نیافت - گویند
مشت استخوانے مانده بود در خانه پیوسته بر بستر ضعف
افتاده - همین که بحضور پادشاه مي آمد بنیروی حسب جاه
دیر تر مي استاد - و بے استعانت غیر براه زینه آمد و رفت
مي کرد * * فرد *

* نیستش گاه نماز از ضعف قدرت بر قیام *
* لیک پیش پادشاه استاده تا شب بے عصا *

در سنه (۱۰۲۰) هزار و بیست ودیعت حیات سپرد -
گویند سید طبع موزون هم داشت - در مبادی حال اسپ باشعار

مي گشود - پس ازان (كه قامت قابليت او بخلعت افتا مخلع گرديد) بپاس شريعت غرا خود را ازان باز داشت - پسر كلانش مير بدر عالم مذروي بود - و پسر دوم سيد نظام مرتضى خان (كه بمصاعد امارت (۲) ارتقا نموده) ذكرش علحده (۳) سمت ترقيم يافته *

* ميرزا چين قليچ *

خلف ارشد ميرزا قليچ محمد خان اكبري ست - از ارباب فضل و كمال بود - نزد ملا مصطفى (۴) جونپوري تلمذ نموده كتب درسيه را گذرانيد - و باكثر صفات حميده متحلي گرديد - و در جود و سخا دستے بلند داشت - و خالي از شجاعت و پردلي نبود - و بتدابير ملكي بسيار ميرسيد و مدتهاى مديد در فوجداري جونپور و بنارس گذرانيد - و گويند در مجلس آرائي سليقه داشت - محفلش قسمے باسباب عيش و طرب آراسته و پيراسته مي گرديد كه مشاهدهٔ آن زاهد صد ساله را بحسرت مي انداخت - چون پدرش در عهد جهانگيري وديعت حيات سپرد برادر خرد او ميرزا لاهوري (كه نزد پدر محبوب ترين اولاد و با هزاران ناز و نعمت پرورش يافتهٔ كنار پدر بوده - اما

---

(۲) نسخهٔ [ب] امارت و فضل و كمال - (۳) نسخهٔ [ج] تحرير -
(۴) نسخهٔ [ج] نزد ملا مصطفى تلمذ نمود *

طینتش خمیر مایهٔ یک جهان فتنت و آشوب و نافش بمفسده و شیطنت بریده بودند) بمیرزای مذکور پیوست - چندے نگذشته بود از خلل دماغی (که داشت) دست تصرف بملک پادشاهي دراز ساخت - و در حوالئ جونپور سر خود سري افراخته خود را مطعون و زبان زد به بغي و طغیان کرد - تا آنکه بشومئ او میرزا چین قلیچ (۲) دران هنگامه کشته شد - و اموالش بضبط سرکار پادشاهي در آمد - گویند یک سال سالم نویسندها عرض اجناس را مي نوشتند *

در سنه (١٠٢٢) هزار و بیست و دوم هجري هنگامے (که در دار الخیر اجمیر رایات جهانگیري نزول داشت) ملا مصطفی را (که از مشاهیر علمای جونپور بود) بسبب استادئ میرزا طلب حضور کرده مي خواستند آن بیچاره را بعتاب و خطاب در آرند - ملا محمد تهته (که بسمت آخوندئ آصف جاه (۳) شهرت داشت - و با تبحر علوم و از مقربان آن خان ذي شان بود) با ملا بمباحثهٔ علمي در آمد - و تا یک هفته لاینقطع صحبت مناظره منعقد بود - چون بمبلغ علمش وا رسید خود شفیع گشته ازان بلیه نجات بخشید - ملا عازم مکهٔ معظمه گردید - و بوطن اصلي معاودت نموده بجوار رحمت پیوست - میرزا لاهوري آیتے بود از

(۲) نسخهٔ [ج] بشوخي - (۳) در [بعضی نسخه] آصف خان *

جلال بل آفتی بود مالامال از وبال و نکال - هیچ حیثیتی
نداشت - پارچهٔ گوشتی کریه منظر بد خصال - و عیش و نشاط
او منحصر بآواز تازیانه بود - تمام روز بایستی صدای تازیانه
بگوش او برسد - یک لحظه از سیاست خلق خدا نمي آسود -
خدمتگاران را زنده در زمین دفن میکرد که خبر منکر و نکیر
بیارند - و بعد ازان (که قبر را وا مي کرد)(۲) آن مظلوم را مرده
مي یافت - در کوچه و بازار بر درش نفران سواره میرفت -
و فریادش بسبب عمدگی پدر هیچ جا نمي رسید - دران
وقتی (که پدرش صوبه دار لاهور بود) گاهیکه مي شنید بخانهٔ
هندوئی عروسي ست خود آنجا رفته عروس را جبراً بر داشته
مي آورد - هرگاه ورثهٔ او پیش پدرش فریاد میرفتند با آن
همه علم و تقوی (که خود را مجتهد وقت مي دانست)
آنقدر مغلوب محبت پسر بود که جواب میداد که گویا
شما با ما نسبت قرابت درست مي کرده باشید - و چون
میرزا چین قلیج بشامت آن تبه کار گرفتار گشت میرزا
لاهوري را گرفته بحضور آوردند - مدتی محبوس بود - آخر
رهائي یافته یومیه مقرر شد - به پای درسن اکبرآباد بگذار
جون خانهٔ ساخته کبوتر بسیار بهم رسانید - وجه معیشتش
بسوال بود - بتلخي زندگاني مي نمود - و مکافات اعمال زشت

---

(۲) نسخهٔ [۱] قبر را میکرد •

خود مي كشيد - تا در گذشت - از پسر و قرابتيان قليچ محمد خان مثل ميرزا چين قليچ و قليچ الله و بالجو قليچ (٢) و بيرم قليچ و جان قليچ - بيشترے در خور حال مناصب داشتند - در گذشتند *

* ميرزا فريدون خان برلاس *

پسر ميرزا محمد قلي خان برلاس است - بعد فوت پدر مشمول عواطف عرش آشياني گرديده بمنصب مناسب سرفرازي يافت - سال سي و پنجم جلوس همراه خانخانان عبدالرحيم بمهم تهته دستوري پذيرفته مصدر ترددات شايان گشته - چون ملك تهته گشايش يافت سال سي و هشتم بايماى سرگروه همراه جاني بيگ روانهٔ بارگاه سلطنت شده شرف ملازمت اندوخت - تا سال چهلم بمنصب پانصدي رسيده - پس (ازان كه تخت سلطنت بجلوس جهانگيري زيب و زينت پذيرفت) سال دوم نامبرده در صوبهٔ الهآباد جاگير يافته بمنصب هزاري ذات و سوار مفتخر گرديد - سال سيوم از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدي و يكهزار و سيصد سوار و بهتر بمنصب دو هزار سوار تصاعد نمود - سال هشتم بتعيناتئ سلطان خرم بمهم رانا امرسنگهه شتافته - و پستر (٣) برهمنين حق واصل گشت - پادشاه حق شناس مهرعلي

---

(٢) نسخهٔ [ج] بالو قليچ - (٣) در [بعضی نسخه] مهرعلي برلاس *

پسر او را به منصب هزاري ذات و سوار کامیاب گردانید *

* محتشم خان شيخ قاسم فتحپوري *

برادر اسلام خان شيخ علاء الدين - سال سیوم جلوس جنت مکاني بمنصب هزاري پانصد سوار فائز شده - سال پنجم باضافهٔ دویست و پنجاه سوار اختصاص گرفت - بعد فوت اسلام خان در منصبش افزوده - سال هشتم بنظم صوبهٔ بنگاله مامور گردید - سال نهم از اصل و اضافه بمنصب چار هزاري چهار هزار سوار سر افتخار بر افراخت - چون از لوازم سرداري بل از مراسم سازداري بهرهٔ نداشت مردم آنجا ازو رنجیده خاطر بودند - فوجي با کمال بے تدبیري بتسخیر ملک آشام تعین نمود - همین که سه چهار منزل ازان ملک طی گردید آشامیان شبخون زدند - و چشم زخمے عظیم بفوج مذکور رسید - چون این معني بعرض پادشاه در آمد او را از تعلقهٔ مذکور تغیر کرده از نظر افکند - او در همان ایام سفر ملک بقا گزید *

* میرزا علي بیگ اکبر شاهي *

مولد و منشای او بدخشان است - بمکارم خصال و محاسن صفات آراستگي داشت - چون وارد هند گشت نقد اخلاصش در ضمیر عرش آشیاني تمام عیار نمود - بخطاب اکبر شاهي سرافراز فرمود - در معارک و مغازي پردلي و مردانگي با

سوي و سرداري بکار مي برد - در یساق دکن کمکي شاهزاده سلطان مراد گردید - چون شاهزاده از احمدنگر بمصالح و آشتي برگشت صادق خان باقتضای مصلحت سال چهل و یکم در مهکر بنگاه ساخت - آژدر خان و عین خان با دیگر دکنیان بشورش آرائي برخاستند - صادق خان گزین فوجے بسرکردگی میرزا تعین نمود - او ناگهاني بر اُردوي آنها ریخته برشکست - و فراوان غنیمت و فیلان و زنان اکهاره بدست آورد - ازین چیره دستي خداوند خان و غیره امرای نظام شاهیه با ده هزار سوار پسیچ پیکار در سرگرفتند - صادق (۲)
محمد خان بهراولی میرزا علي بیگ هشت کروهی پتهري بر ساحل گنگ در آویخت - میرزا آن روز کارنامهٔ مردانگي بجا آورده خداوند خان را (که با پنج هزار سوار بدو آویخته بود) درهم شکست - و در سال چهل و سیوم قلعهٔ (۳)
راهوتره از مضافات دولت آباد را بمحاصرهٔ یک ماهه برگرفت - و در همین سال بکوشش او قصبهٔ پتن (که پاستان شهرے است بر ساحل گوداوري) گشوده گشت - و در آخر این سال قلعهٔ لوهگده دولت آباد نیز بسعی میرزا مفتوح گردید - و این هردو قلعه از کم آبي مسمار شده تا امروز بر همان نهج است - میرزا در هنگام سپه سالاری شیخ ابو الفضل هم

---

(۲) در [بعضی نسخه] پاتهري - (۳) در نسخهٔ [ج] لفظ [را] نیست •

آویزهای نمایان نموده کارهای شایسته سر کرد - و در گشایش قلعهٔ احمد نگر گزین یاور ملازمان شاهزاده دانیال بود - در سال چهل و ششم عرش آشیانی (۲) در جلدوي حسن خدمات میرزا را بمرحمت علم و نقاره بلند آوازه ساخت - پس ازان مدتے کومکی خانخانان بوده در دکن بسر برد - در عهد جنت مکاني بمنصب چهار هزاري سر افرازي یافته بحکومت کشمیر مامور شد - و بعد ازان بتیولداری صوبهٔ اوده شتافت - و هنگامے (که دار الخیر اجمیر مهبط الویهٔ جهانگیري گردید) بحضور رسیده روزے بزیارت روضهٔ معینیه رفته بود - قبر شهباز خان کنبو را (که درون محوطه است) دیده در بغل گرفت و گفت دوست قدیمی ما بود - و جان داد - همانجا مدفون گشت - و این واقعه سال یازدهم جلوس بیست و دوم ربیع الاول سنه (۱۰۲۵) هزار و بیست و پنج هجري بمنصهٔ ظهور رسید - اگرچه نوکر کم نگاه مي داشت اما همه عمده و بیش علوفه بودند - و بسیارے (۳) فضلا و صلحا دوست بود - چون اعتیاد بکوکنار داشت کارخانهٔ شیریني در سرکار او بسیار بتزک بود - و اقسام مربی و اشربه و انواع شیریني در مجلس او مي آوردند - طبع موزون داشت - شعر میگفت *

---

(۲) نسخهٔ [ی] چهل و سیوم - (۳) نسخهٔ [ج] بسیار *

* مير جمال الدين انجو *

انجويه از اعيان سادات شيراز اند - نسب ايشان بقاسم الراسي (۲) بن حسن بن ابراهيم طباطباي حسيني ميرسد - مير شاه محمود و مير شاه ابوتراب از اكابر متاخرين اين طبقه بوساطت مير شمس الدين اسد الله شوستري صدر ايران در زمان شاه طهماسپ صفوي اولين به شيخ الاسلامي فارس و دومين به اقضى القضاتي آنجا اختصاص يافتند - مير جمال الدين از بني اعمام ايشان است - بولايت دكن وارد شد - حكام آنجا مراسم احترام و بزرگداشت بجا آورده نسبتے هم درميان آوردند - و پس ازان بملازمت عرش آشياني رسيده سال سي ام بمنصب ششصدي امتياز يافت - و تا سال چهلم بپايهٔ هزاري برآمد - گويند تا آخر زمان اكبري بسه هزاري منصب رسيده بود - چون در آخر سال پنجم قلعهٔ آسير مفتوح گرديد عادل شاه بيجاپوري خواهش نمود كه دختر خود را بعقد شاهزاده دانيال در آرد - عرش آشياني ميرزا را با ساز خواستگاري روانهٔ آن ديار ساخت - مير در سنه (۱۰۱۳) يكهزار و سيزده بر كنار گنگ نزديك پتن جشن طوي آراسته عروس را بشاهزاده سپرد - و خود بآگره رسيد (۳) - پيشكشے (كه تا اين زمان بدين خوبي از دكن

(۲) نسخهٔ [ا - ج] الرشي - (۳) نسخهٔ [ج] رسيده ●

نیامده بود) از نظر پادشاهي گذرانید - چون با شاهزاده سلطان سلیم خصوصیت تام داشت پس از جلوس بمنصب چهار هزاري و مرحمت نقاره و علم پایه برتر افراخت - هنگامے (که سلطان خسرو از اکهاره بغي ورزید) میر باصلاح دستوري یافت که آنچه از ملک بمیرزا محمد حکیم متعلق بود سلطان متصرف شود - او از کم خردي و تیره بختي راضي نشد - چون دستگیر گشته با رفقا بحضور رسید حسن بیگ بدخشي (که مدار علیه مهمات او شده بود) بحضور جنت مکاني زبان دراز ساخته گفت که نه من تنها رفیق بودم همه امرا که ایستاده اند درین کار شریک اند - دیروز میر جمال الدین انجو (که بمصالحت آمده (۲)) قول منصب پنج هزاري از ما گرفته - میر رنگ رو باخته دست پاچه گشت - خان اعظم بیباکانه عرض کرد که عجب حضرت (که گوش بر سخن این فضول دارند) او میداند که مرا مي کشند - جمعے دیگر را هم بجانب خود مي کشد - شریک غایت درین امر منم - بهر عقوبتے (که سزاوار باشم) باید رسانید - پادشاه ازین حرفها اعراض کرده بمیر دلاسا فرمود - پس ازان بحکومت صوبهٔ بهار نامزد گردید - و در سال یازدهم بخطاب عضد الدوله بلند نامي یافت - میر خنجر مرصعے (که خود در بیجاپور

---

(۲) نسخهٔ [ج] آمده بود -

سرکاري نموده بالای دسته یاقوت زرد در کمال صفا با اندام نصف بیضهٔ مرغ نشاند (٢) - و بیاقوتهای فرنگ پسند و زمردهای کهنهٔ خوش آب و رنگ بطرح نظر فریب زینت افزوده بود) از نظر گذرانید - پنجاه هزار روپیه قیمت آن مشخص شد - مدتے در پرگنهٔ بهرایچ محال تیول خود گذرانید - ازانجا بحضور آمده باجل طبیعي درگذشت - میر بکمالات ظاهري آراستگي داشت - نسخهٔ فرهنگ جهانگیري (که درین فن بسیار معتبر و نزد همه سند است) ازوست - الحق در تحقیق الفاظ و تعین اعراب مساعیِ شگرف بکار برده - پسر کلانش میر امین الدین با پدر تعین دکن بود - بصبیهٔ خانخانان عبد الرحیم منسوب گشته - لختے ترقي کرد - و در عین جواني در گذشت - و میر حسام الدین مرتضی خان پسر دومش جداگانه درین اوراق مذکور شده *

* میرزا راجه بهادر سنگهه *

پسر راجه مانسنگهه است - در عهد اکبري بمنصب هزاري رسیده سال اول جلوس جهانگیري هزار و پانصدي گردید - سال سیوم بمنصب دو هزاري دو هزار سوار لوای ترقي بر افراخت - چون خبر فوت راجه مانسنگهه بعرض رسید اگرچه جانشیني او موافق ضابطهٔ راجپوتیه به مها سنگهه ولد

---

(٢) نسخهٔ [ج] نشانده *

جگت سنگهه (که پسر کلان راجۀ مزبور بود) میرسید - اما پادشاه بنابر توجه (که بحال بهادر سنگهه داشت) او را بحضور طلبیده بخطاب میرزا راجه و از اصل و اضافه بمنصب چهار هزاري و سه هزار سوار بر نواخته کلان تري آن قوم باو تعلق گرفت - سال دهم باز بوطن مرخص گردید - سال یازدهم بعنایت طره کله گوشۀ دستار کج نهاد - و سال دوازدهم باضافۀ هزاري ذات سرافراز شده تعینات مهم دکن گردیده - سال شازدهم جهانگیري مطابق سنه (۱۰۳۰) هزار و سي هجري گرفتار چنگ اجل گردید - با آنکه جگت سنگهه برادر کلان و مها سنگهه برادر زاده هردو در افراط شراب نقد حیات در باخته بودند عبرت از احوال آنها نگرفته جان شیرین را بآب تلخ فروخت - جوان وجیه و سنجیده و نیک ذات بود *

* میر فضل الله بخاري *

از سادات بخارا ست - پس از ورود هندوستان باسعاد بخت بمنصب مناسب امتیاز یافته بشمول عاطفت جنت مکاني مرتقي بلند پایۀ امارت گردید - و در نوئینان جهانگیري صاحب ثروت و جمعیت گشته بقرب و اعتبار پادشاهي اختصاص گرفت - و شوقي بعلم صناعت بهم رسانید - و هواي کیمیاگري در سرش افتاد - در هندوستان هر جا

مهوسے شنید و جویای این امر شگرف دید گرد او گردیده زرهای بسیار صرف کرد - گویند عمل قمري بدستش افتاده بود - بقدر حاجت نقره مي ساخت - و در خانهٔ خود سکه مي زد - و بطلب سپاه و خرج بیوتات صرف میکرد از کد و جدے که داشت درین کار نزدیک بود که عمل شمسي هم نصیب او شود اما اجل نگذاشت - رخت هستي بربست - معهذا در ضمن این دست کاریها بعضے اعمال غریبه بدست او افتاد - چنانچه سیماب را نوعے راست مي نمود که یکدانهٔ برنجي ازان ده حصه اشتها و باه مي افزود - پسرش میر اسد الله عرف میر میران داماد تربیت خان بخشي ست - دران هنگام که شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر مرتبهٔ اول بنظم صوبجات دکن مامور شد مشار الیه حسب الحکم اعلی حضرت به بخشیگری سرکار شاهزاده مي پرداخت - و دران ایام که پادشاهزاده بمهم بلخ رخصت یافت موی الیه بنابر وجهے از ملازمت شاهي باز ماند - پستر بفوجداري و تیولداری هرنگانون و چوپره مضاف صوبهٔ خاندیس تعین گشته مدتها گذرانید - ششصدی ششصد سوار منصب داشت *

چون شاهزادهٔ مسطور در صوبه داري بار دوم سال سي ام بر سر عبد الله قطب شاه والئ حیدرآباد فوج گران

کشیده قلعهٔ گلکنده را (که پای تخت سلاطین تلنگ است) محاصره نمود میر مذکور نیز در ملچار جنوبي متعین بود - پس ازان (که مصالحه بتقبل پیشکش یک کرور روپیه و ازدواج صبیهٔ والی مزبور به سلطان محمد نخستین خلف شاهزاده درمیان آمد) اهل ملچار از پیش بردن نقب و ستیز و آویز ممنوع گشتند - میر اسد الله از ملچار خود بخاطر جمع بر آمده مي گشت ناگاه از قلعه زنبورکی بدو رسید - کارش بانصرام انجامید - چون از قدیم مورد عنایت شاهي بود دریغولا بمیر اسد الله شهید ملقب فرمود - و بعد از سریر آرائي اولادش از صغیر و کبیر همه در خور حال مشمول عنایت پادشاهي گشتند - از اخلافش جلال الدین خان به بخشیگری فوج شاهزاده محمد اعظم شاه و قلعه داری بیدر در پیشگاه خلافت اعتبارے بهم رسانیده در عرصهٔ پیش آمد خرامیده بود - اجل مهلت نداد - رخت زندگي ته کرد - دیگرے میر یحیی ست که با دختر سر بلند خان میر بخشي منسوب گشته - پسر میر یحیی میر عیسی خان است که مدتے بقلعه دارئ چاندور (٢) و سنگمنیر (٣) گذرانید - پس از فوتش نواسهٔ او قلعه دار آنجا ست - و دیگر از پسران میر اسد الله (که از بطن صبیهٔ تربیت خان بودند) میر نور الله سهد

---

(٢) نسخهٔ [ب] جاندور - (٣) نسخهٔ [ج] سنگمیز ٭

نور خان مشهور به باگهه مار است که همیشه بفوجداری تهالنیر و دیگر پرگنات خاندیس و قلعه داریها می پرداخت - و با منصبی قابل صاحب اسباب و اقبال (۲) و جمعیت و حشم بود - لیکن از بے باکي و بے اعتدالي اکثر بکمی منصب معاتب مي شد - و با وصف این باعتبار خانه زادي آنچه از احوال ملکي مي نوشت منظور مي شد - چنانچه هنگامے (که شاهزاده محمد اکبر فرار اختیار نموده از نزدیکی ملک او اس گذشته بخاندیس آمد) خان جهان بهادر (که بقصد دستگیر ساختن او ایلغار نموده بود) نزدیک رسیده فروکش کرد - تا او خود را بکوهستان بکلانه کشید - هیچ کس را جرأت تحریر این مقدمه نشد - او بپادشاه نوشته خان جهان را در معرض خطاب و عتاب در آورد - و برادر حقیقی او میر رحمت الله بود که با دختر زادهٔ خان دوران لنگ منسوب گشته - و پسرش میر نعمت الله با صبیهٔ خان غفران پناه امانت خان میرک معین الدین خان کد خدا گردید - دیگر پسر و پسر زادها (۳) بسیار داشت - پرگنهٔ بیر (۴) سرکار کالنه گویا بطریق سیورغال بجاگیر اولادش از مدتهای ممتد مقرر بود - بود و باش همهٔ آنها درانجا بود - از

(۲) نسخهٔ [ج] اقبال - (۳) نسخه [ج] دیگر پسر زادها - (۴) نسخهٔ [ا - ج] نیر ٭

مبادی عمل نواب آصف جاه آن محال بسرکار ایشان ضبط شد -
آنها نیز ببلاد و قصبات دیگر نقل کردند - و اگر احیاناً کسی
مانده بود بطور آحاد الناس بسر می برد *

* معظم خان شیخ بایزید *

از نبائر شیخ سلیم فتحپوري ست - والده اش مرضعهٔ
جنت مکاني بود - اواخر عهد عرش آشیاني بمنصب دو هزاري
فائز شده - پس ازان (که مسند خلافت بجلوس جنت مکاني
زیبایش گرفت) باضافهٔ هزاري و خطاب معظم خان سر بلند
گردید - و سال سیوم از اصل و اضافه بمنصب چهار هزاری
دو هزار سوار رایت بلند پایگي بر افراشت - پستر بصوبه داری
دهلي بر فراز امارت پای نهاد - مکرم خان پسر اوست
و داماد اسلام خان شیخ علاء الدین که بعنایت منصب علیه
و عطای علم کام دل بر گرفته - مدتها در صوبه داری خسرو
در بنگاله ماند - و در مهم کوچ هاجو قدم ثبات محکم ساخته
کوشش بلیغ نمود - و پریچهت زمیندار آنجا را پیش ناظم
آورد - و چون دران ایام خسرو او پای در زاویهٔ عدم در کشید
و کار آن صوبه به محتشم خان شیخ قاسم برادر اسلام خان
مفوض شد تا یک سال بفوجداری کوچ هاجو می پرداخت -
آخر ببد مزاجی قاسم خان رنجیده خاطر شده روانهٔ حضور
گشت - و سال بیست و یکم جهانگیري صوبه‌داری بنگاله

ز تغیر خانه زاد خان باو تفویض پذیرفت - و فرمانے بنام او صدور یافت - او کشتي سواره باستقبال بر آمد - درین اثنا بملاحان گفت که سفینه را زمانے در کنار باز دارند - تا نماز عصر گزارد - درین ضمن بادے بهم رسید - و کشتي از شورش تلاطم غرق شد - مکرم خان با همراهان غریق بحر فنا گردید *

* محمد تقی سیم ساز مخاطب بشاه قلی خان *

از عنفوان شباب در سلک ملازمان شاهزاده شاهجهان انسلاک یافت - و بمساعد دولت و اعتبار برآمد - و از یاوری بخت بخشی سرکار شاهي شده از عمدهاي دولت آن عالي جاه گردید - چون مهم کانگره بعهدهٔ وکلای شاهزاده تفویض یافت او را باتفاق راجه سورجمل بتسخیر آن مامور ساختند - چون هر دو بمقصد پیوستند راجه (که از بد نهادي و شوره پشتي همواره ارادهٔ فاسد مرکوز خاطر داشت - و در صورت بودن محمد تقي چهرهٔ مطلوب در آئینهٔ خیالش صورت نمي بست) از گریزفکري با وی خصومت آغاز نموده بکرات شکایت او بشاهزاده نوشت - آخر پوست کنده و آشکار عرض داشت که صحبت من با شاه قلي خان کوک نیست - و هم این خدمت ازو متمشي نمیشود - بجای او سردارے دیگر تعین شود تا عهدهٔ این کار بآساني گشوده

آيد - ناگزير محمد تقي طلب حضور گشت - و بستور بفوجداري مالوه و حراست حصار ماندو (كه در تيول شاهزاده بود) سر افرازي يافت - و در هنگامي (كه شاهزاده از راه (۲) تلنگ باوديسه در آمد) احمد بيگ خان نائب (۳) صوبه داري آنجا در خور سر پنچگي ملازمان شاهي توانائي در خود نديده پيش عم خود ابراهيم خان فتح جنگ باكبرنگر شتافت - شاهزاده حراست آن صوبه بشاه قلي خان مقرر فرموده او را همانجا گذاشت - و پس از وقوع حوادثي [كه جناب شاهي را پيش آمد - و از بنگاله بدكن برگشته سواد ديوبگانون (۴) (كه بالاي كتل روهن كهره است) معسكر گرديد] بترغيب و تحريك ملك عنبر حبشي (كه از جانب او ياقوت خان حبشي در حوالي برهانپور اقامت ورزيده بتاخت و تاراج اطراف مي پرداخت) شاهزاده نيز عبد الله خان را با شاه قلي خان روانه نمود كه چون آن بلده از فوج عمدهٔ پادشاهي خالي ست يحتمل كه بتنگ تگ پا بدست افتد *

چون راو رتن هادا حارس آنجا باستحكام برج و بارهٔ شهر پرداخته در لوازم كار آگهي دقيقهٔ مهمل نمي گذاشت اينها التماس قدوم شاهزاده نمودند - پس ازان (كه لعل

---

(۲) نسخهٔ [ب] تلنگانه - (۳) نسخهٔ [ج] نائب صوبه دار - (۴) نسخهٔ [ج] ديولگانون *

باغ برهانپور مخيم شاهي گشت هر دو سردار مامور شدند
که از دو جانب يورش نمايند - ازانجا که هجوم مخالف
جانب عبد الله خان بيشتر بود و يکه جوانان طرفين در
معرکه مشغول زد و خورد بودند شاه قلي خان فرصت ديده
ديوار حصار شکست - و گرم و گيرا بشهر در آمد - و بر
چبوترهٔ کوتوالي نشسته منادي گردانيد که دور دور شاهجهان
غازي ست *

چون پسر راو رتن در مقابل او بجنگ پيوسته هزيمت
يافت راو رتن جمعی کثير را بتقابل عبد الله خان گذاشته
خود عطف عنان نموده در چوک گرم کارزار گرديد - شاه
قلي خان (که مردم او بنهب و غارت متفرق شده بودند)
با معدودے پای همت افشرده بمدافعه پرداخت - و چون
بيشتر همراهان او جان نثار گشتند (و اميد کمک منقطع
بود) ناگزير خود را بقلعهٔ ارک انداخته متحصن گرديد -
گويند عبد الله خان نفاق صريح مي ورزيد - و الّا اگر
کمک مي نمود کار پيش برده بود - و همين خود داري او
باعث کپيدگی خاطر شاهي شده سبب جدائی عبد الله
خان گشت - بالجمله کار بکرسي نشسته واژونه گرديد - معامله
فزوني شد - راو رتن از سر نو باستواری مورچال و
بند و بست اضلاع و اطراف حصار پرداخته شاه قلي خان را

بعهد و پيمان پيش خود آورده مقيد ساخت - و بعد ازان رفقايش را در برهانپور مقيد نگاهداشته او را روانهٔ حضور نمود - وقتيکه مهابت خان از جنگ تونس (۲) ببرهانپور رسيد برخے يکه جوانان را بقتل آورد - و بعضے را مقطوع اليد ساخت - چون از نيرنگئ فلک شعبده باز در سنه (۱۰۳۵) هزار و سي و پنج برکنار آب بهت زمانه بکام خان مذکور گرديد در ايام استيلاى خود روزے (که خواجه عبد الخالق خوافي (۳) را بقتل آورد) آن جوان جلادت منش را نيز ته تيغ بيدريغ کشيد *

* ملا محمد تهته *

پدرش ملا محمد يوسف بدرويشي و فقر مي گذرانيد - خالي از کمال معنوي و حق آگهي نبود - خلف ارشدش ملا محمد در مبادئ جواني در موطن مالوف خويش علوم دينيه را بدلائل عقلي و نقلي خاطر نشين خود ساخته بتحصيل معقولات توجه مصروف گردانيد - در کمتر فرصتے ماهر هر فن گرديده بجامعيت علم اشتهار افراشت - در علم جفر و تکثير و اعداد نيز دستگاهے بکمال داشت - با وصف فضائل رسمي به پيرايهٔ ثقاوت و دينداري و زيور صلاح و و پرهيزگاري متحلي بود - پس ازان (که ابواب افاضه و

(۲) نسخهٔ [ج] پولس . (۳) نسخهٔ [ج] خان .

افاده بر روی طلبه باز نمود - و بتعلیم و تدریس طلاب در آمد - ازانجا که قدر مرد بعلم است و قدر علم بمال تلمذ یمین الدوله آصف جاهي (که شاگرد رشید ملا ست) اتفاق افتاد - و باستادی آن نوئین بلند مرتبت شهرهٔ آفاق گشته بجمعیت و دولت عظیم رسید *

چون این سلسله را در زمان جنت مکاني قرب و امتیاز ما فوق حاصل شده و ترقیهای سترگ پیش آمده خویشان و منتسبان این دودمان به معارج کامراني بر آمدند - و غلامان و نوکران این خانواده خطاب خاني و ترخاني یافتند - آصف جاهي (چنانچه اکتساب فضائل صوري را از یمن انفاس آن بزرگ مي دانست شگرفئ اقبال و مساعدت روزگار را نیز بمیامن دعای ملا انگاشته) بر احترام و اکرام بیش از بیش افزوده - و بوسادهٔ خدمت صدارت کل ممالک محروسهٔ هندوستان کوکب مراد بر آمد - و اختر بخت طلوع کرد - سعادت رو آورد - و دولت باستقبال شتافت - همگي املاک و باغات و تمامی منزل و محالات ارغونیه و ترخانیه را (که سلاطین تهته بودند) از روی تملق به بیع یا هبه از سرکار پادشاهي مالک و متصرف گردید - بلکه صاحب تمام تهته گشته مناصب شرعیه از قضا و افتا و احتساب ببرادران ملا تفویض یافت - و آنها بنابر

تسلط و اعتبار ملا اعتنا بشان حکام نکرده حکم رانی میکردند - و هرچه می خواستند بعمل می آوردند *

چنانچه هنگامی (که بشاه بیگ خان صوبه داری تته مقرر شد برخصت آصف جاهی شتافت - ایشان سفارش برادران ملا محمد کردند - آن ترک ساده لوح احوال آنها شنیده بود (که به پشت گرمی ملا وقعی بحاکم نمی گذارند) گفت اگر باندازه خواهند بود بعزت خواهند ماند - و الّا (۲) پوست خواهیم کند - و همین معنی سبب برهم زدگی مهمات او گشته از منصب و جاگیر افتاد - در هنگامهٔ استیلای مهابت خان اگر ملا میخواست بدر رود هیچ کس راه برو نگرفته بود - لیکن چون مدت زندگیش بر آمد بنابر آشنائی موای و معنوی بقاضی و میر عدل توسل جسته برفاقت ایشان نزد مهابت خان شتافت - هرچند از فضائل و خصائل و ورع و صلاح او شرح دادند اثری بران مترتب نگشت *

چون پیش ازان ملا عبد الصمد نواسهٔ شیخ چاند منجم و میرزا عبد الخالق برادر زادهٔ خواجه شمس الدین محمد خوافی را بعلت مصاحبت و خصوصیت آصف خان (۳) از هم گذرانیده بود گفت این هر سه محرک سلسلهٔ فساد

---

(۲) نسخهٔ [ب] خواهم کند - (۳) در [بعضی نسخه] آصف جاهی *

بودند - ملا را براجپوتان سپرده و روزے چند محبوس
داشته (با آنکه ملا درین قضایا هیچ دخلے نداشت) بے جرم
و خیانت (۲) نه تیغ ستم شهید یافت - اگرچه عمده سبب
قتلش استادی (۳) آصف خان بود - اتفاقا وقتیکه زنجیر در
پایش مي کردند چنانچه باید استحکام ندادند باندک حرکتے
سست شده از پای او بر آمد - این را حمل بر سحر و
افسون نموده - و چون ملا در آخر عمر موفق بحفظ قرآن
شریف شده بود و پیوسته بتلاوت اشتغال داشتے و لبهای او
متحرک بودے ازین حرکت لب یقین کرد که مرا دعای بد
مي کند - از غایهٔ وسواس زود بهلاک او پرداخت - و چنین
مرد عزیز الوجود را قدر نشناخته ضائع ساخت - گویند
آصف جاهي را از فوت این سه مصاحب بے نظیر حزنے
و اندوهے طاري شد که اکثر شبها از روی دل پردرد یاد
مي کرد - وا محمدا وا خالقا وا صمدا *

* محمد خان نیازي *

از امرای زمان اکبري ست - و بقدم بندگي این درگاه والا
در زمرهٔ افغانان امارت نشان امتیاز و اعتبار داشت - صاحب
طبقات نوشته که بپایهٔ دو هزاري رسیده بود - لیکن شیخ
علامي تا سال چهلم الهي زیاده از پانصدي نشمرده - اما در

---

(۲) نسخهٔ [ب] به تیغ ستم شهید ساخت - (۳) در [بعضے نسخه]
آصف جاهی *

عهد جنت مكاني بمنصب عمده فائز گشت - و بمزيد شان و شوکت ناموري اندوخت - گويند از پيشگاه جهانگيري بسه کس تکليف خطاب شد - قبول نکردند - ميرزا رستم صفوي و خواجه ابو الحسن تربتي و محمد خان نيازي - او گفت زياده بر نام من که محمد است کدام اسم است که برگزينم - در مبادئ حال بهمراهئ شهباز خان کنبو در بنگاله کارهای مردانه نمود - خصوص در جنگ برهمپوتر (۲) نامے بشجاعت و راه مردي بر آورد - گويند شهباز خان بپاس همان موافقت و حسن تردد او يک لک روپيه سالے از جانب خود تواضع مي کرد - و در مهم تهته کومکئ خانخانان بود *

چون در سال (۱۰۰۰) هزار (۳) هجري ميرزا جاني بيگ حاکم سنده از قلعهٔ (که دران محصور بود) بيرون شده سيوستان رويه شتاب آورد تا بکشتيهای لشکر فيروزي دست در بازد - خانخانان جمعے را (که محمد خان نيازي ازانها بود) بدان سو روانه کرده خود نيز از پی رهگرا شد - چون فرستادگان بکشتيها پيوستند جوقے را انديشهٔ آنکه لکهي استوار کرده انتظار کمک روند - به تحريک راه مردان آويزش قرار يافت - بهمرداری محمد خان نيازي از لکهي گذشته با مخالف

(۲) نسخهٔ [ج] برم پوتر - (۳) نسخهٔ [ج] هزارم *

جنگ در پیوست - غنیم جرانغار (۲) و برانغار (۳) عساکر پادشاهي را با هراول از جا بر داشته از چیره دستي نخوت فروش بود - محمد خان با فوج قول (۴) رسیده بسخت آویزه بر شکست با آنکه غنیم از پنج هزار افزون و سپاه پادشاهي از هزار و دویست زیاده نبود - میرزا جاني در عین گریز چند بار برگشته در آویخت - سودے نکرد - گویند ازان روز خانخانان را بر سري و سرداري او اعتماد تمام بهم رسید - در عهد جنت مکاني در جنگ کهرکي (که از کارزارهای مشهور دکن (۵) است) خانخانان عنان اختیار شاه نواز خان پسر خود را بدست او و یعقوب خان بدخشي (که هردو از کهنه سپاهیان روزگار بودند) داد - دران روز محمد خان طرفه حسن تدبیرے بکار برد - نالهٔ آبے (که دران میدان واقع شده) درمیان داده رهگذرهای آن را مسدود ساخت - و سر ناله خود پای ثبات افشرده نگذاشت که شاه نواز خان تیز جلوي نماید - ملک عنبر با آن همه ساز و سرانجامے (۶) که داشت هرگاه مي خواست از طرفے سر بر آرد - ریزش تیر و تفنگ دود از نهاد آنها بر مي آورد - ناگزیر ملک عنبر بسیارے را

---

(۲) نسخهٔ [ج] برانغا و جرانغار - (۳) نسخهٔ [ب] عسکر - (۴) نسخهٔ [ا - ب] غول - (۵) نسخهٔ [ج] از کارزارهای دکن مشهور است - (۶) نسخهٔ [ج] سرانجام ٭

بگشتن داده رو بهزیمت گذاشت - و از تعاقب بهادران تا
مقر خود هیچ جا بند نتوانست شد *

و چون شاهزاده شاهجهان بیساق دکن انتهاض فرمود
محمد خان نیازي در قطره و پویه خود را دریغ نداشته
مساعئ جمیله بکار برد (٢) - الحق محمد خان امیر متین
پے بر کرده بسیارے مزاج گرفته بود - گویند در تقسیم اوقات
شبانروزي (٣) (که قرار داده بود) در هشتاد و پنج سال عمر
خود تخلف ننمود - مگر گاهے بنابر سواري و ایلغار دران
فتور راه مي یافت - و از پاس شب مانده تا اشراق باوراد
مي گذرانید - و تا دو پاس روز بمطالعهٔ کتب تفسیر و
سیر اشتغال داشته از انساب افغانان آگهئ تمام داشت -
پس ازان بطعام و استراحت پرداخته آخر روز بمهمات و
معاملات متوجه میشد - و اول شب با سپاه و علما و فقرا
صحبت بود - دو پاس وسط در محل بسر مي برد - در
طعام هم تکلف مي کرد - و چوکي محض براى طعام
قرار داده بود - اکثر سپاه از قوم خودش بوده - اگر یکے
ازانها مي مرد درماههٔ او سالم به پسرش مقرر مي کرد - و
اگر لاولد بودے نصف درماهه بورثه مي رسید - صلاح و
و تقوى و دینداري در کمال مرتبه مي ورزید - دمے بے وضو

(٢) نسخهٔ [ا] آورد - (٣) نسخهٔ [ب - ج] شبانروزي *

نمي ماند - مردم خوارق ازو نقل کنند - در سنه (۱۰۳۷)
هزار و سي و هفت ازين جهان گذران انتقال نمود - بمرد
اولیا محمد خان تاریخ است (۲) *

چون در دکن بسیار گذرانید و پرگنهٔ آشتی برار (که آنطرف دریای ورده است) در جاگیرش بود - آن قصبه را وطن قرار داده بتعمیر و آبادي همت گماشته معمورهٔ عظیم بروی کار آمد - در همان قصبه مدفون گشت - احمد خان خلف رشید مقبره و مسجد و باغی طرح انداخته - زیارت گاه خلائق بود - درین ایام آن قصبه و پرگنه بلکه همهٔ آن ناحیه و الکه ویران و خراب افتاده - از صد خانه یک خانه چراغی دارد و از ده ده یک ده خراجی - ازین سلسله هم کسی نماند که رشدی داشته باشد *

* مظفر خان میر عبد الرزاق معموري *

از سادات صحیح النسب معمور آباد است که موضعی ست از نجف اشرف - نیاگان او بهند آمدند - میر بدانش و قابلیت از یکتایان روزگار بود - در عهد عرش آشیاني جولانی عرصهٔ روزگار گشته به بخشیگری سپاه بنگاله تعین گشت - چون راجه مانسنگهه کچهواهه (که ناظم (۳) آنجا بود)

(۲) یعنی سنه هزار و سي و هفت - و در بعضی نسخه [محمد خان اولیا بمرد] واقع شده - (۳) نسخهٔ [ج] ناظم آنجا *

بهمراهی شاهزاده سلطان سلیم بمهم رانا سیهودیه دستوری یافت و کار آن ولایت را از نا شناسي به نباير خرد سال خود وا گذاشت در سال چهل و پنجم فتنه اندوزان آن مملکت پسر قتلوی لوهاني را (که از سران آن دیار بوده) دستاویز شورش گردانیده سر فساد بر داشتند (۲) - چند بار مردم راجه لشکر کشیدند - و شکست یافتند - میر دران میانه دستگیر شد - در همان ایام اتفاقاً شاهزاده از خود سري به الهآباد شتافته فرو کش نمود - راجه رخصت بنگاله گرفته بمالش شورش افزایان رو آورد - نزدیک شیرپور آویزشے (۳) بسزا رفت - هزیمت بر غنیم افتاد - و دران معرکه میر مذکور طوق در گردن و زنجیر در پا بدست افتاد - او را بدین روش بر فیل داشتند - و یکے را بر گماشته بودند که بهنگام شکست از هم گذراند - ناگاه دران زد و خورد آن شخص بآسیب بندوق در گذشت - و میر از جاني گزند رهائي یافت - پس ازان بحضور رسیده بخسرواني نوازش چهرۂ اعتبار بر افروخت *

چون سابق میر از تعیناتی شاهزادۂ مذکور بے رخصت بر خاسته بحضور شتافت و مشمول الطاف پادشاهي گشته به بخشیگری بنگاله سر افرازي یافته بود جناب شاهي از جانب میر سر گراني و ذخیرۂ خاطر داشت - پس از سریر آرائي

---

(۲) نسخهٔ [ج] بر افراشتند - (۳) نسخهٔ [ج] آویزش *

از کمال بنده نوازي بصفح جرائمش بر نواخته بـبحالي منصب سابق مورد مراحم فرمود - و بخطاب مظفر خان نامور گردانیده بهمراهی خواجه جهان سرگرم مهمات بخشیگری دوم برساخت - درین کار میر نامے بنیکي و بزرگي بر آورد *

و چون بعد فوت میرزا غازي بیگ ترخان صوبهٔ تتهه بضبط پادشاهي در آمده میرزا رستم صفوي به ایالت آنجا (٢) معین گشت مظفر خان بجهت تشخیص جمع دامی آن صوبه (٣) مرخص گردید - و از روی کار شناسي و معامله داني از قرار (٤) هست و بود جمعی معین نموده بجاگیر میرزا و متعینهٔ او (٥) تنخواه داده معاودت کرد - و در اواخر عهد جهانگیري بصاحب صوبگی مالوه بلند پایه گردید - و پس از ارتحال جنت مکاني اعلیحضرت بمظنهٔ بد اخلاصي و نا دولت خواهی خانجهان لودي ناظم دکن از جنیر براه احمد آباد متوجه دار الخلافه گردید - بر زبانها افتاد که صاحب قران ثاني از گجرات بر سر ماندو (که خزانه و بیشتر محل خانجهان (٦) درانجا بودند) مي آید - خان جهان فرزندان خویش را با (٧) سکندر دوتاني در برهانپور گذاشته خود با جمعی از بندهای

---

(٢) نسخهٔ [ج] در آمد و میرزا الخ - (٣) نسخهٔ [ب] جمعبندي - (٤) نسخهٔ [ب] معامله فهمي - (٥) نسخهٔ [ج] فرموده - (٦) نسخهٔ [ج] بود - (٧) در [بعضے نسخه] دوماني و [در دیگرے] دوباني *

پادشاهي بماندو آمده مالوه را از مظفر خان گرفته متصرف شد *
و چون سرير فرمانروائیء هندوستان بجلوس اعلى حضرت
زينت پذيرفت حکومت مالوه از تغير مظفر خان بخانزمان
ولد مهابت خان تفويض يافت - و اصلا پرتو التفات خسرواني
بحالش نتافت - او در دار الخلافه منزوي داخل لشکر دعا
گرديد - بعد مدتے باجل موعود رخت هستي بر بست *

* مقرب خان شيخ حسن معروف به حسو * (۲)

پسر شيخ پهنيا ولد شيخ حسن پاني پتي - مشهور است
که در ملازمت عرش آشياني بخدمت طبابت خاصه جراحے
(که دران فن بے نظير روزگار بود) قيام مي نمود - معالجۀ
فيل از غرايب مخترعات اوست - و شهرت تمام دارد - مقرب
خان نيز درين صنعت عديل و سهيم نداشت - با پدر در
دست کاريها شريک و با معالجات دست يار بود - در سال
چهل و يکم سنه (۱۰۰۴) هزار و چهار در تماشاي آويزۀ
آهوان آهوئے بجانب پادشاه دويده شاخ بند گردانيد - خراشے
به بيضه رسيد - و آماس نمود - هفت روز بخلا جا نرفت -
سخت شورشے در مملکت افتاد - اگرچه چاره بحکيم مصري
و حکيم علي باز گرديد اما در گذاشتن مرهم و بند و گشاد
آن اين پدر و پسر طرفه نيک انديشيها بجا آوردند - شيخ

---

(۲) در [بعضے نسخه] بهنيا و در [ديگرے] بينا *

حسّو از صغر سن در خدمت جنت مکاني تربیت یافته شگرف
(۲)
پرستاریها بتقدیم رسانید - چنانچه جهانگیر پادشاه مي گفت
که مثل حسو خدمتگارے کم پادشاهے داشته باشد - و در ایام
شاهزادگي هرچند شاهزاده مبالغه مي کرد چیزے از سرکار
(۳)
شاهي نمیگرفت - پس ازان که بمنصب شاهزاده افزوده شد)
اول کسے را (که بمنصب امتیاز بخشید) او بود - و نظر
برین مراتب بعد جلوس بخطاب مقرب خاني و منصب
پنج هزاري بلند مرتبه گردید - دران عهد از بے پروا مزاجئ
پادشاه در کارسازي و معامله پردازي مرد هر کار و کار هر
مرد منظور نبود - بهمین که مقرب خان بجواهرشناسي
وقوف تمام داشت صوبۀ عمدۀ گجرات که [مثل سورت و
(۴)
کنبایت (که هر یکے معدن نفائس و منبع رغائب است)
بنادر دارد] باو دادند - نتوانست از عهدۀ کارگذاري ملک و
سرداري سپاه بر آمد - تغیر گشته آن ولایت در تیول شاهزاده
شاه جهان مقرر شد - و در سال سیزدهم سنه (۱۰۲۷) هزار
و بیست و هفت به صاحب صوبگي ولایت بهار اختصاص
یافت - و در سال شازدهم آن ملک بشاهزاده سلطان پرویز قرار
گرفت - و او بحضور رسیده بنظم صوبۀ آگره افتخار اندوخت -

---

(۲) نسخۀ [ج] رسانیده - (۳) نسخۀ [ج] منصب شاهزاده - (۴) نسخۀ [ج] کنبهایت *

و پس ازان به بخشگیري دوم و مزید قرب و مصاحبت لواي برتري مي افراخت - و در سر آغاز جلوس شاهجهاني بنابر پيري او را از خدمت معاف داشته قصبهٔ كيرانه (كه وطن اوست - و پيوسته در تيولش بود) مرحمت فرمودند كه بفراغ بال روزگار بسر برد - گويند زمانه با وي طرفه موافقتي كرد - هرگز سيلي روزگار نخورد - بعد ازان (كه معزول شد) با هزار سهيلي (كه كارخانه دار هم آنها بودند) در كمال خرمي و بے غمي مي گذرانيد - گويند دولتمندے با همه اشتها و كثرت باه بكمال شگفتگي و بے فكري دران وقت ديگرے نبود - چون توليت روضهٔ شاه شرف پاني پتي بدو تعلق داشت درانجا گورخانهٔ خود ترتيب داده در عمر نود سالگي در وطن خويش بموطن اصلي شتافت *

كيرانه پرگنه ايست از مضافات سهارنپور صوبهٔ دهلي كه به خوش آب و هوائي و شايستگي زمين شهرت تمام دارد - درانجا عمارت عاليه طرح انداخت - و باغي يكصد و چهل بيگهه را ديوار پخته كشيد - و حوضي بذراع دو صد و بيست در دو صد بوسط پرداخت - و اشجار گرم سير و سرد سير هر دو نشاند - گويند نهال پسته آنجا سبز شد - و انبهٔ خوب هرجا شنيد از گجرات و دكن تخم آن آورده كاشت - چنانچه تا حال در شاه جهان آباد بخوبي انبهٔ

کیرانه انبهٔ هیچ جا نمي رسد - رزق الله پسرش در عهد اعلی حضرت بمنصب هشتصدي رسید - در جراحي و طبابت مهارتے وافي داشت - در زمان عالمگیري بخطاب خاني و افزونی منصب امتیاز یافت - و در سال دهم درگذشت - مسیحای کیرانوي سعد الله نام پسر خواندهٔ مقرب خان است که در شاعري شهرتے گرفته - و قصهٔ سیتا زن راجه رامچند مشهور را منظوم ساخته - این سه بیت ازانجاست * مثنوي *

* چو آب انداخت بر فرق آن بت مست *
* ز دستش آب هم میرفت از دست *
* قدم چون بعد غسل از آب بر زد *
* نهال آتشین از آب سر زد *
* قوي شد قول اهل هند گویا *
* که ماه آمد برون بے شک ز دیار *

* مرتضی خان میر حسام الدین انجو *

پسر میر جمال الدین عضد الدوله است - برادرش میر امین الدین بخویشي میرزا عبد الرحیم خان خانخانان رشادتے بهم رسانید - و در جواني درگذشت - میر حسام الدین همشیرهٔ (۲) احمد بیگ خان برادر زادهٔ ابراهیم خان فتح (۳) جنگ بعقد

---

(۲) نسخهٔ [ب] همشیر زادهٔ - (۳) در [بعضے نسخه] فتح جنگ برادر نورجهان بیگم *

ازدواج آورد - و بدان وسيلهٔ جليله اوج پيماى عزت و اعتلا گرديد - و بسيار در فرمانبرداري و استرضاى آن عفيفه مي كوشيد - هرگاه در نوروز و اعياد بيگم بدولت سراى پادشاهي مي رفت مير قدرت نداشت كه بے اجازت بمحل در آيد - در عهد جهانگيري بصيانت و حراست حصار استوار آسير (كه در متانت و ارتفاع و آنچه شايستهٔ قلعگي بود بے همتا و از نامور قلاع ممالك محروسه است) مي پرداخت *

و چون شاهزادهٔ ولي عهد شاه جهان به سبك عنانىِ تعاقب گران عساكر پادشاهي اقامت ماندو از مقتضيات (۲) وقت بيرون ديده سال هفدهم بعزم برهانپور از آب نربدا عبور فرمود و جمعے را بمحافظت گذر و حبس سفاين برگماشته نزديك قلعهٔ مذكور رسيد شريفا نام ملازم خود را با منشورے مشتمل بر ترهيب و تخويف بنام مير فرستاد - و مير اعتماد خانه زادي و نام آورئ پدر و استحسان عقيدت و جانفشاني در كار خداوند مجازي را بنظر نياورده با آنكه سامان توپ و تفنگ و ذخيره و آذوقه آنقدر بود (كه در قلاع ديگر عشر عشير آن نباشد) و صعوبت گذر بمرتبهٔ (كه زالے سر راه بر رستم تواند گرفت) بمجرد وصول منشور شاهي

(۲) نسخهٔ [ب] مقتضاي *

برهنموني عروجے (كه در طالع او مودع دست مشيت بود)
بے مضايقه قلعه را بشريفا سپرده خود با زن و فرزند فرود
آمده ادراک ملازمت شاهي نمود - شاهزاده بر تبجيل و تكريم
او افزوده بعواطف گوناگون بر نواخت - پس از سرير آرائي
و فرمانروائي اعلى حضرت نظر بر حسن سابقه بمنصب چار هزاري
سه هزار سوار بلند پايه گردانيدند - و در همين سال
بخطاب مرتضى خان و عطاى پنجاه هزار روپيه نقد بر نواخته
(۲)
بجاى شير خواجه (كه در اثناى راه تتهه رهگراى ملک بقا
گشت) بصوبه دارى آن ولايت سرافراز گرديد *
(۳)
چون فلک حسد پيشه ديرين دشمن كاميابى ارباب مقاصد
است هنوز جا گرم نكرده بود كه در آخر سال دوم سنه
(۱۰۳۹) يكهزار و سي و نه هجري بار سفر دائمي بربست -
از پسرانش مير صمصام الدوله رشادت بهم رسانيد - و در سال
بيست و يكم بديواني شاهزاده شجاع فائز گرديد - و در سال
بيست و هشتم بنيابت شاهزاده بحراست صوبهٔ اوڈيسه و
منصب هزار و پانصدى پانصد سوار سر بر افراخت - و آخر
همين سال درگذشت *

* مصطفى بيگ تركمان خان *

از امراى عهد جنت مكاني ست - تا آخر آن عهد بپايهٔ

---

۱ - ۲ نسخهٔ] ب ۲ شد راجه - (۳) نسخهٔ [ب] مقصد *

دو هزاری هزار و چهار صد سوار مرتقي گشته - پس از سریر آرائی فردوس آشیاني سال اول از اصل و اضافه بمنصب سه هزاری دو هزار سوار و عطای خلعت و خنجر مرصع و علم و اسپ با زین نقره لوای مباهات افراشت - و سال دوم بعنایت نقاره بلند آوازه شد - پستر تعینات یساق دکن گردیده سال ششم (که مهابت خان بمحاصرهٔ قلعهٔ دولت‌آباد قیام داشت) او به تهانه داری ظفرنگر معین بود - چون مردم بسیار از تابینان منصب‌داران متعینهٔ این مهم با کاروان غله درانجا فراهم شده بنابر گشت و واگشت افواج دکن نمي‌توانستند ملحق بلشکر خانخانان شد نامبرده این کیفیت بخانخانان نوشت - او خان زمان را با فوجی تعین نمود که غله و مردم را آمده بردند - سال هفتم مطابق سنه (۱۰۴۳) هزار و چهل و سه هجري برحمت حق پیوست - حسن خان پسر او بمنصب هشت صدی سیصد سوار سرافرازي داشت - و علي قلي برادر او بمنصب نهصدی چهار صد و پنجاه سوار ارتفاع (۲) پذیرفته سال پانزدهم جلوس اعلی‌حضرت در فنا را گذاشت *

* مهابت خان خانخانان سپه سالار *

زمانه بیگ نام پسر غیور بیگ کابلي ست - اینها از سادات صحیح النسب رضویه اند - چنانچه خان زمان پسرش

(۲) نسخهٔ [ب] ارتقا *

آبا و اجداد خود را در تاریخ مولفهٔ خویش تا حضرت امام موسي الرضا علیه التحیة و الثنا ذکر کرده - و همه را بزرگ و صاحب ثروت شمرده - غیور بیگ از شیراز بکابل آمده در یکی از بلوکات آنجا طرح اقامت انداخت - و در یکه جوانان میرزا محمد حکیم انسلاک یافت - پس از فوت میرزا بملازمت عرش آشیاني کامیاب گردید - و در جنگ چتور مصدر ترده نمایان شد - زمانه بیگ در خرد سالي در سرکار شاهزاده سلیم داخل احدیان گشته چندان خدمات پسندیده کرد که در کمتر فرصتی بمنصب مناسب رسیده بخشی شاگرد پیشه شد *

چون راجه اوجینیه (۲) در آله آباد بعهد و پیمان معظم خان فتحپوري با جمعی کثیر (که شهر و صحرا در گرفته بودند) ملازمت شاهزاده نمود (و هرگاه مي آمد خاص و عام از مردم او پر مي شد) این امر بر مزاج شاهي شاق آمد - شبی در خلوت فرمودند فکر این گوار چیست - زمانه بیگ عرض کرد که اگر حکم شود امشب کارش باتمام مي رسانم - و حسب الاشاره با یک خدمتگار روانه شد - پس از نیم شب بخانهٔ راجه (که مست و بے خود در راوتي خوابیده بود) رسیده خدمتگار را بر در ایستاده کرد - و مردم راجه را بدر نمود که شاهزاده پیغام مخفي گفته اند -

---

(۲) نسخهٔ [ا] او چینیه [ج] او جنیه *

خود براوتي درآمده سر او بريد - و بشال پيچيده برآمد - و بمردم گفت که کسي نرود که باز جواب مي‌آرم - سر را پيش شاهزاده انداخت - همان وقت حکم شد که لشکر راجه را يغمائي سازند - مردم او آگهي يافته منتشر و بنات النعش گشتند - خزانه و اموالش ضبط سرکار گرديد - زمانه بيگ بخطاب مهابت خان امتياز يافت - و در سر آغاز جلوس جهانگيري بمنصب سه هزاري سر بر افراخته بمهم رانا تعين گشت - و هنوز آن مهم تمشيت نپذيرفته (٢) بود و از تهانه‌بندي بيرون کوه وا پرداخته مي خواست درون کوه در آيد که طلب حضور گرديد - پس ازان بهمراهي شاهزاده شاه‌جهان بمهم دکن نامزد شد - و در سال دوازدهم از تغير شاه بيگ خان خان دوران بصوبه داري کابل بلند مرتبه گشت - ليکن از تسلط و پيش آمد سلسلهٔ اعتماد الدوله (که عداوت و خصومت داي بآنها داشت) خواست از کابل بعراق شتابد چنانچه شاه عباس صفوي باعزاز رقم طلب قلمي نمود - اما خانه زاد خان خان زمان بحسن تدبير مردم همراهي را متفرق ساخت - ناچار فسخ عزيمت کرد *

چون در سال هفدهم بلغواي نور جهان بيگم ميان جنت مکاني و پادشاهزاده ولي عهد شاه جهان غبار کدورت

(٢) نسخهٔ [ا - ب] نپذيرفته *

برخاست و بنزاع و جدال انجامید مدار مهمات برهم زنی دولت شاهزاده بر مهابت خان قرار یافته از کابل طلبیدند - هرچند ابتدا بتوهمی (که از جانب بیگم داشت) تن در نداد - اما پس از طمانینت خاطر بحضور رسید - چون عبدالله خان از هراولی عساکر پادشاهی بفوج شاهی پیوست جنت مکانی از بدگمانی آصف خان را (که سر فوج بود) با خواجه ابوالحسن پیش خود طلبید - سخت شورشی در لشکر افتاد - مهابت خان از مشاهدهٔ آثار غلبهٔ شاهی بوساطت عبدالرحیم خان خانخانان بشاهزاده اظهار دولت خواهی نموده - بر نوشت که اگر بعفو تقصیر مرا مطمئن فرمایند خدمات شایسته بجا می آرم - بالفعل صلاح آنست که افواج خود را طلب داشته بساط منازعت در پیچند - و خود بماندو تشریف برند که اسناد بحالی تیول قدیم بمهر اقدس می فرستم - شاهزاده (که همواره جویان رضامندی پدر بزرگوار بود) بترغیب و تحریک خانخانان معاودت فرمود - و پس ازان (که سلطان پرویز از آله آباد برکاب رسید) مهابت خان باتفاق دیگر واقعه طلبان بآتش افروزي درآمده پادشاه را بران داشت که تا اجمیر نهضت نموده سلطان پرویز را باتالیقی مهابت خان بر سر شاهزاده تعین باید فرمود - شاهزاده از ماندو ببرهانپور (۲)

(۲) نسخهٔ [ج] ببرهانپور آمده ازانجا •

و ازانجا براه تلنگانه عازم بنگاله گردید - مهابت خان بهمراهی سلطان پرویز ببرهانپور آمده بتنسیق مهمات دکن همت گماشت - درین اثنا حکم رسید که زود خاطر از نظم دکن وا پرداخته متوجه الهآباد شوند - که اگر صوبه‌دار بنگاله سد راه شاهزاده نتواند شد شما بمقابله پردازید *

مهابت خان در کمتر فرصتے بنیروی تدبیر سلاطین دکن را بحلقهٔ اختیار بندگي و دولت خواهی پادشاهي در آورد - اگرچه ملک عنبر مکرر وکیل فرستاد که پسر خود را در نوکران پادشاهي منتظم ساخته در دیویگانون (۲) ملاقات مي نمایم - مهمات این صوبه بعهدهٔ من وا گذارند - لیکن چون عادل خان بیجاپوري (که همواره با او عناد و جدال داشت) ملا محمد لاري وکیل السلطنته خود را با پنجهزار سوار گسیل کرد که همیشه کومکی ملک پادشاهي بوده در کارها جهدے فراوان بکار برد مهابت خان جانب ملک عنبر فروگذاشته ملا محمد لاري را با راو رتن هادا مخاطب بسر بلند رای در برهانپور نگاه داشته خود با شاهزاده پرویز در عین برشکال گل و لای مالوه طے کرده بصوبهٔ الهآباد رسید - و در مقام تونس چند روز تقابل فئتین اتفاق افتاد - شاهزاده شاهجهان بنابر قلت جمعیت خود جنگ صف صلاح نمي دید - اما بمبالغه و ابرام

(۲) نسخهٔ [ج] دیولگادون *

راجه بهيم (كه از رفقاى شاهي بود) واقع شد آنچه شد - و
چون كار بآخر رسيد عبد الله خان زخمي بسماجت تمام جلو
شاهي گرفته از معركه بر آورد *

اتفاقاً در دكن ملك عنبر بسبب يكجهتيِ عادل شاهيه
با عساكر پادشاهي متوهم گشته از قصبهٔ كهركي با نظام الملك
برآمد - و بقندهار عيال و اسباب گذاشته سرے بسرحد
ولايت قطب الملك كشيد - و مقرريِ هر سال بعنوان خرچ
سپاه ازو برگرفت - و بيخبر بر بلدهٔ بيدر ريخته تاراج نموده
بر سر بيجاپور رفت - عادل شاه متحصن گشته مسرعان
بطلب ملا محمد لاري فرستاد - و بمهابت خان نوشت كه
درين وقت مردم پادشاهي نيز كومك نمايند - مهابت خان
(كه متوجه الٰه آباد بود) به سربلند راى برنگاشت كه
لشكر خان را با جادو راى و اودا جي رام با جميع امراى
بالاگهات تعين نمايد - ملك عنبر ازين قضيه آگهي يافته
هرچند ضعيف نالي كرد كه من هم غلام پادشاهي‌ام تقصيرے
سر نزده كه شما بر من كمر بسته ايد - مرا با مدعيِ من
وا گذاريد - كسے نشنيد - ناچار بكارزار پيوست - از قضا ملا
محمد كشته شد - و جادو راى و اودا جي رام دست بكار
نبرده بدر زدند - بيست و پنج نفر از سران عادل شاهيه و
از لشكر پادشاهي سواي خنجر خان قلعه دار احمدنگر و

جانسپار خان فوجدار بير (كه با تني چند ازان ورطه برآمده بمكانهاي خود رسيدند) چهل و دو منصبدار با لشكرخان و ميرزا منوچهر گرفتار گشته مدتها در دولت آباد بحبس گذرانيدند *

(۲)
عنبر فتح كرد تاريخ اين واقعه است - گويند ملك عنبر (كه ربطے بسخن نداشت) اين تاريخ شنيده گفت چه لطف دارد - طفل هم ميداند كه عنبر فتح كرد - مكرر او و عادل شاه هردو عرائض مشعر بر التماس قدوم بدكن بجناب شاهي ارسال داشتند - شاهزاده از بنگاله عطف عنان نموده با فوج ملك عنبر و ياقوت خان حبشي برهانپور را محاصره كرد - از سنوح اين هرج و مرج دكن برطبق حكم مهابت خان با سلطان پرويز بسرعت از بنگاله برگشت - چون بسارنگپور مالوه رسيد فدائي خان فرمان آورد كه خان جهان از گجرات بجاي مهابت خان منصوب شد - مهابت خان بصوبه داري بنگاله قيام نمايد - سلطان پرويز باين وصل و فصل راضي نمي شد - حكم ديگر رسيد كه اگر رفتن بنگاله مرغوب مهابت خان نيست بحضور آيد - و خانه زان خان را (كه تا حال به نيابت پدر بنظم كابل مي پرداخت) طلبيده به بنگاله رخصت كردند كه بمهمات آنجا وا رسد - و آصف

(۲) يعني سنه هزار و سي و چهار *

خان بعدارتے که داشت عرب دست غیب را با هزار سوار احدي تعین کرد که او را زود بحضور بیارند - لاعلاج مهابت خان از برهانپور روانه گشت - سلطان تا سرای بهاري بمشایعت آمد - مهابت خان میخواست بعضے منصب داران را همراه بگیرد - فاضل خان دیوان دکن فرمان حضور نمود که او معاتب است کسے رفاقت نکند - مهابت خان گفت متصدیان حضور در کنکاش غلط کرده‌اند - سلطان (خواهند شنید که) آخر ازین طلب ندامت خواهند کشید - چون به رنتنبهور رسید شروع به نگهداشت نمود - و رانا نیز یکهزار سوار خوب همراهش داد - گویند درین جا عرب دست غیب رسید - مهابت خان بدو گفت بکارے که آمدهٔ مرا آگهي ست - من میروم - تو حرف مخل بخواهي زد (۲) - با شش هزار سوار (که چهار هزار راجپوت و دو هزار مغل و سید و شیخ و افغان بود) روانه شد *

در هنگامے (که پادشاه عزیمت سیر کابل داشتند) آمدنش بعرض رسید - پیغام شد (۳) که تا ادای مطالبهٔ پادشاهي و جواب جاگیرداران بنگاله (که ازانها متصرف گشته) ننماید ملازمت میسر نیست - و شنید که آصف خان برای قید او فکرے برانگیخته که کنار بهت روزے (که منزل

(۲) نسخهٔ [ج] نخواهي زد ؟ (۳) نسخهٔ [ج] معلوم شد *

شود) اردو و همه فوج از دریا بگذرد و پادشاه با مردم چوکي
همان طرف آب باشند - چون مهابت خان بملازمت آمد
پادشاه دستش گرفته بکشتي نشانده همراه بیارند - و پل را
بشکنند تا مردم او نتوانند گذشت - و در منزل شاه آباد
کنجهت خان داروغهٔ فیل خانه بخانه اش رفته حکم رسانید
فیلانے (که درین مدت بدست آوردید (۲)) داخل سرکار کنید -
مهابت خان چند فیل نامي نگاه داشته باقي حواله کرد -
کنجهت خان گفت که خان جیو (۳) برای کدام روز مي گذارید
کشتیء حیات شما تباهي شده - اگر پسران زنده بمانند
محتاج نان جوار خواهند بود - مهابت خان تبسم کرده
گفت (۴) که آن وقت شما اعانت نخواهید کرد - این فیلان را
من خواهم گذرانید - الحال زود بروید که این راجپوتان
گوار اند مبادا از حرف فضول شما از جا در آیند - بالجمله
مهابت خان را ازین قسم حرفها دلنشین شد که از شر اعدا
جان بر نیست - دل بمرگ نهاده بسپاه پیشگي داده عهد و
پیمان موکد ساخت *

چون گذار آب بهت مخیم عساکر پادشاهي شد آصف
خان بقرارداد خود با تمام لشکر حتی خدمتگاران حضور هم

---

(۲) نسخهٔ [ب] آوردند - (۳) نسخهٔ [ب] خانچو - (۴) نسخهٔ [ج]
گفت شما اعانت نخواهید کرد *

از راه پل رفته آن روی آب در کمال غفلت و بے پروائي منزل نمود - مهابت خان (که منتظر لطیفهٔ غیبي بود) چنین فرصتے را مغتنم دانسته یک هزار سوار را باهتمام سر پل فرستاد - و خود گرم و گیرا بخانهٔ شهریار و داور بخش سواره در آمده آنها را همراه گرفت - و دروازهٔ کلال باز شکسته بدولت خانهٔ پادشاهي سر زده رسید - و بر دروازه مردم خود نشانده ملازمت پادشاه نمود - و گفت که چون دیدم از عداوت آصف خان رهائي ممکن نیست مرتکب چنین جسارت گشتم - شایستهٔ هر سیاستے که باشم بدست خود باید کرد - گویند چون راجپوتان بے باکانه بغسل خانه در آمدند مقرب خان بروش قدیم با مهابت خان گفت که کوتهي یعني مبروص این چه بے ادبي ست - او گفت که هرگاه زن و دختر فلانے را قسمت مي کردند نتوانستي حرف زد - کلهٔ چوبے (که در دست داشت) بر پیشانیٔ وی زد که قشقه وارے زخم شده خون روان گشت (۲) - درین وقت پادشاه از غلبهٔ خشم دو مرتبه دست بقبضهٔ شمشیر کردند - میر منصور بدخشي بترکي گفت که وقت حوصله آزمائي ست - پس ازان مهابت خان عرض کرد که آشوبے برخاسته سواري (۳) و شکار صلاح دولت است - بمبالغه بر فیل خود سوار ساخت -

---

(۲) نسخهٔ [ب] شد - (۳) نسخهٔ [ج] سواریٔ شکار *

کچهت خان مادہ فیل سواري خاصه (که خود بجای مهارت و
پسرش در خواصي بود) پیش آورد - مهابت خان گفت
خان جیو همان روز است که پسران من محتاج بنان جوار
شوند - و به راجپوتان اشارہ کرد که هر دو را علف تیغ
بےدریغ ساختند - و از عوض راہ پادشاہ را بخانۂ خود فرود
آوردہ با فرزندان بلا گردان گشته نثار و ایثار بسیار نمود - و
چون از نور جهان غفلت ورزیدہ بود پادشاہ را باز سوار ساخته
بخانۂ سلطان شهریار آورد - درین فرصت بیگم بدر زدہ بود -
ندامت و افسوس (۲) از بے خبری خود مي کرد - بیگم دران
حیص و بیص از دریا گذشته امرا را سرزنش و ملامت بسیار
نمود - و بترتیب افواج بارادۂ کارزار پرداخت - چون پل را
آتش زدہ بودند روز دوم بے شگرف پژوهشے از معبر و گذر
راهي گشته خود را بآب زد - چون سه چهار جا ژرفي داشت
و مخالف فیلان پیش رو داشته حمله آور گشت تزک فوج
برهم خورد - اکثرے را پای ثبات از جا رفت - و هرکدام
بطرفے افتادہ بآسیمه سري جان بدر برد - بیگم برگشته
بخیمۂ خود فرود آمد - و آصف خان بقلعۂ اتک (که در
تیولش بود) شتافته تحصن جست - و دیگر امرا قول گرفته
مهابت خان را دیدند - و هرزہ گوئیهای او را (۳) بتن برداشتند -

---

(۲) نسخۂ [ا] افسوسے - (۳) در نسخۂ [ج] لفظ [را] نیست .

مهابت خان خود باتک رفته بعهد و سوگند آصف خان را با ابوطالب پسرش و خليل‌الله ولد مير ميران بدست آورد - و مهمات ملکي و مالي پيش خود گرفته صاحب معامله را نيز بے دخل ساخت - و راجپوتيه در کشک مقرر کرده بهيچ کس ياراى حرف و عرض نگذاشت *

چون خطهٔ کابل مهبط رايات پادشاهي گرديد باشارهٔ جنت مکاني جمعے از احديان را با راجپوتيه بر سر چراگاه گفتگوئے واقع شد - قضا را دران ميان يکے کشته گشت - آنها بهيئت مجموعي بر دائرهٔ راجپوتان رفته جنگے سخت در پيوست - و ازان فرقهٔ ضلالت پژوه بسيارے با عمده‌هاى آن طائفه بقتل رسيد - و هر که از راجپوتيه به چراگاههاى اطراف و جوانب شتافته بود مفت بدست احشام هر موضع جان در باخت - و برخے دستگير گشته بفروخت رفتند -- اگرچه مهابت خان بکومک آنها خود سوار شد اما نتوانست دران هجوم پايداري ورزيد - برگشته به پناه پادشاهي (٢) خزيد - هرچند جنت مکاني باطفاى آن نائره کوتوال را تعيين فرمود - و بپاس خاطرش چندے از احديان را (٣) بوى گرائيد - ليکن آن همه رعب و قساط او نماند - و او نيز توهم بخود راه داده ايام بسر مي برد - تا آنکه وقت مراجعت از کابل در حوالئ رهتاس

(٢) نسخهٔ [ج] پادشاه - (٣) نسخهٔ [ب] بوى گرائيده - آن رعب الخ *

هوشیار خان خواجه سرای نور جهان بیگم دو هزار سوار بفرمودهٔ بیگم از لاهور همراه آورده ملازمت نمود - تقریب مجلای فوج درمیان آورده حکم شد که از نوکران قدیم و جدید مسلح و جیبه پوش شوند *

چون کنار دریای بهت (که سر آغاز استیلای او بود) منزل شد بمهابت خان پیغام شد که فردا مجلای فوج بیگم قرار یافته - شما پیش شتابید که مبادا در قلقچیان گفتگوئے واقع شود و بنزاع و پرخاش انجامد - او از غلبهٔ واهمه یک منزل پیش رفته فرود آمد - قضا را درین هنگام شاهزاده شاهجهان بخبر تسلط مهابت خان نزدیک بودن خود اصلح انگاشته از ناسک باجمیر رسید و چون فراهم آمدن مردم (که مظنون خاطر شاهي بود) اتفاق نیفتاد عازم تتهه گردید - لهذا بآن مغلوب بیم و هراس حکم رفت که بتعاقب شاهزاده شاهجهان (که از دکن بمالوه و ازانجا باجمیر شده) از راه جیسلمیر عزیمت تتهه نموده گام سرعت بر دارد - مهابت خان آصف خان را بعهد و قسم وا گذاشته روانهٔ مقصود شد - اتفاقاً (٢) شاهزاده بعد هژده روز (که ظاهر بلدهٔ تتهه مخیم سرادقات بود) بوصول خط نور جهان بیگم (که از صیت موکب شاهي یحتمل که مهابت خان ناعاقبت بین از شورش مزاجي آسیبے باخلاف گرامي قدر (که

(٢) نسخهٔ [ج] شاهزاده شاهجهان بعهد و پیمان هیجده روز *

در خدمت جد ماجد بودند) رساند] معاودت بدکن اصوب
مي نمايد - و خبر فوت سلطان نيز رسيد - و شيوع بيماري
علاوه گشت - هژدهم صفر سنه (۱۰۳۶) هزار و سي و شش
رخصت فرموده در چهل و دو روز براه گجرات دو صد
و شصت کروه مسافت پيموده ناسک را مطرح انوار نزول
ساخت - ناچار مهابت خان در پوکرن چهل کروهي اين
طرف جيسلمير چهاوني کرد - و پس از آوارگي او (چون
از حضور فوجي نيز بر سرش تعين شده بود اما نتوانست
باو مقابل شد) عقب تر توقف گزيد - مهابت خان دل از
همه بر داشته به رانا پناه برد - او باخلاص پيش نيامد -
ناگزير با دو هزار سوار راجپوت (که دست از رفاقتش
بر نمي داشتند) بملک بهيلان (که مابين گجرات و مملکت
رانا ست) در آمد - و اظهار ندامت و عذر گستاخي
بخدمت پادشاهزاده شاهجهان [که دران ايام بر طبق التماس
نظام شاه از ناسک بجنير بنا گذاشته ملک عنبر (که
بگوارئ آب و هوا و عمارات امتياز داشت (رفته طرح اقامت
(۲)
انداخته بود] نمود - و حسب الطلب شاهي بيست و يکم صفر
سنه (۱۰۳۷) هزار و سي و هفت از راه راج پيپله و بگلانه
بسجود آستان سعادت اندوخته مشمول عواطف گشت *

---

(۲) در نسخهٔ [ب] واو [نيست] *

در همين ايام واقعهٔ ناگزير جنت مكاني بميان آمد - اعلي حضرت بارادهٔ سلطنت از راه گجرات باجمير رسيدند - گويند چون بزيارت روضهٔ مقدسهٔ معينيه رفتند مهابت خان حمائل مصحف بر تعويذ قبر شريف گذاشت - و عرض كرد كه مراد فدوي همين بود كه حضرت پادشاه شوند - اَلحَمدُ لِلّٰه بمراد رسيدم - اگر بموجب قول تقصيرات مرا عفو كنند قسم بمصحف خورده خواجهٔ بزرگ را درميان دهند يا همين وقت رخصت كعبه فرمايند - و الّا فردا آصف جاهي مي رسد - فتواي خون من خواهد بود (۲) - صاحب قران ثاني تشفي خاطر خواه از فرموده پس از جلوس بخطاب خان خانان سپه سالار و بمنصب هفت هزاري هفت هزار سوار و انعام چهار لك روپيه نقد و صاحب صوبگي اجمير ارتقا بخشيدند - و در همين سال جلوس مهابت خان بصوبه داري دكن چهرهٔ عزت برافروخت - و پسرش خان زمان (كه بنازگي صوبه دار مالوه شده بود به نيابت او مقرر گشت - و در سال دوم (كه رايات پادشاهي به تعاقب خان جهان لودي عزيمت دكن نمود) مهابت خان بصاحب صوبگي دار الملك دهلي نامزد گرديد - و در سال پنجم از تغير اعظم خان مجددا بصوبه داري دكن دستوري يافت *

---

(۲) نسخهٔ [ج] و فتواي خون من خواهد داد *

گویند دران سي چهل سال (که صوبه داران بدکن مي آمدند تا برآمدن بالاگهات بے جنگ و جدال از عسرت غله بتنگ (۲) آمده بر مي گشتند - هیچ کس بفکر آن نمي افتاد - اول تدبیرے (که مهابت خان درین صوبه داري کرد) آن بود که بنجارهای هندوستان را بفیل و اسپ و خلعت مستمال ساخته آن قدر گرویده کرد که یک سر بنجاره بآگره و گجرات بود و سر دیگر به بالاگهات - و مشخص نمود که روپیه را ده سیر گران باشد یا ارزان بگیرند *

چون ساهو بهونسله بعادل شاهیه پیوسته بانتزاع قلعهٔ دولت آباد از تصرف فتح خان پسر ملک عنبر کمر سعي بر بست فتح خان امراے نظام شاهي را با خود در مقام کین توزي دیده به مهابت خان نوشت که در قلعه آذوقه نمانده - اگر بسرعت برسند قلعه سپرده در سلک بندهای پادشاهي منسلک مي گردم - مهابت خان بر جناح استعجال خان زمان را با فوجے بمنقلا روانه کرده خود نیز بیست و نهم جمادي الآخره سال ششم از برهانپور راهي شد - خان زمان از کتل کهرکي فرود آمده با ساهو و رندوله خان معرکهٔ نبرد آراست - و پس از زد و خورد بسیار تا شش کروه تعاقب آنها نموده علف تیغ گردانید -

(۲) نسخهٔ [ب - ج] تنگ آمده *

بيجاپوريان خائف گشته با فتح خان طرح صلح افگندند - او
هم نقض عهد نموده بآنها متفق گشت - مهابت خان (كه
به ظفرنگر اقامت داشت) ناچار سلخ شعبان از كهركي
گذشته بخان زمان پيوسته بمحاصرهٔ قلعه همت گماشت - و
غرهٔ رمضان تقسيم ملچار نموده توپ و ضرب زن (۲) را بعهدهٔ
لهراسپ پسر دوم خود وا گذاشته مقرر كرد كه از سركوب
حصار (كه كوهے ست رفيع و كاغذي واره بران آباد) بجانب
قلعه سر دهند - همواره به نيروى شهامت و پردلي خان زمان
و به بهادري و جد كاري خان دوران بر كهي و رسد با ساهو و
رندوله خان و بهلول خان بيجاپوري نبردهاى مردانه و چپقلشهاى
گردانه رو مي داد - ظفر و فيروزي هر مرتبه نصيب بهادران
پادشاهي ميگرديد *

پس از فتح عنبركوت چون گشايش مهاكوت را وجه
همت ساختند قلعه نشينان از فقدان غله و عدم قوت (كه
اكثرے بگوشت (۳) حيوانات مرده سد رمق مي كردند) بستوه
آمده از مشاهدهٔ غلبهٔ هر روزهٔ فوج پادشاهي خيريت خان
عم رندوله خان و برخے عادل شاهيه (كه در قلعه بودند)
امان طلبيده شبے پنهاني بكمند فرود آمدند - و خانخانان را
ديده راه بيجاپور گرفتند *

(۲) نسخهٔ [ب] ضرب زنان - (۳) نسخهٔ [ا - ج] بپوست *

و چون نقب بپای مهاکوت رسید فتح خان زه و زاد خود را بکالاکوت فرستاد - و مراري پندت (که راتق و فاتق سلطنت بیجاپور بود) با همهٔ عادل شاهیه و نظام شاهیه در ایلوره آمده رندوله و ساهو را برابر خانزمان (که در کاغذي واره بود) گذاشته (۲) خود با یاقوت خان حبشي بر سر خان خانان رسید - جنگے عظیم و نبرد قوي رو داد - مخالف عنان تماسک از دست داده بادیه نورد فرار گردید - در اثنائے گریز یاقوت خان حبشي کشته شد - و درین وقت غریب زد و خوردے به میان آمد - گویند در دکن چنین جنگ قیامت آشوب کمتر واقع گشته - مهابت خان قرین فتح و نصرت معاودت نموده نزدیک نقب شیرحاجی مهاکوت رفته خواست آتش در زند - فتح خان آگهي یافته پیغام فرستاد که چون با عادل شاهیه پیمان بایمان موکد کرده ام که بے صواب دید آنها حرف صلح بمیان نیارم امروز موقوف کنید - مهابت خان گفت که اگر حرفت از راستي فروغے دارد پسر خود را بفرست - چون پسرش نیامد آتش زدند - یک برج و قریب پانزده ذرع دیوار پرید - تهور منشان جان سپار بقلعه در آمده اندرون ملچارها ساختند - فتح خان از دید شگرف کاري بهادران دست و پا باخته براي پاس عرض

---

(۲) نسخهٔ [ب] گذاشته با یاقوت خان *

و ناموس عبد الرسول پسر کلان خود را فرستاده اظهار ندامت و التماس صفح جرایم کرد - و استدعای خرج و مهلت یک هفته به بر آوردن بنه و بار خود نمود - سپه سالار دو لک و پنجاه هزار روپیه داده فیلان و شتران خود را جهت بار بردار فرستاد - و فتح خان کلید قلعه ارسال داشته نوزدهم ذی الحجه سال (۱۰۴۲) یکهزار و چهل دو در محاصرهٔ سه ماه و چند روز چنین قلعهٔ رصینهٔ فلک شکوه * بیت *

* حصارے که مثلش ندیدست کس *
* بود قلعـهٔ دولت آباد و بس *

مفتوح گشت - نواب بفتح دولت آباد آمد تاریخ (۲) است - مهابت خان خان دوران را با مرتضی خان سید نظام پسر میران صدر جهان پهانوي در قلعه گذاشته خود فتح خان را با نظام الملک (که خرد سال بود) همراه گرفته روانهٔ برهانپور شد - و چون بظفر نگر رسید عهد و سوگند بر طاق بلند گذاشته فتح خان را با نظام الملک مقید ساخته اشیا و اسباب او را در سرکار پادشاهي ضبط نمود - گویند فتح خان از بے خردي به بیجاپوریه پیغام کرد که فوج با مهابت خان کم است - شما هجوم آورده مرا خلاص کنید - یا بنابر نخوت او که نقارهٔ کوچ مي شد و مهابت خان سواره مي ایستاد

---

(۲) یعني سنه یکهزار و چهل و دو ٭

فتح خان هنوز در خواب است - یا بنابر مصلحت ملکي بهر صورت بے وجهے پسندیده مهابت خان نقض عهد کرد *

چون به برهانپور رسید اعلی حضرت پنج لک روپیه نقد در جلدوی این حسن خدمت بمهابت خان انعام فرمود - او از متصدیان پادشاهي استفسار نمود که برین مهم چه قدر زر سرکار خرج شده - گفتند بیست لک روپیه - مهابت خان بیست و پنج لک روپیه داخل خزانه کرده گفت سه سال است که من پیشکش بپادشاه نگذرانیده ام - دولت آباد را پیشکش کردم - و از جناب خلافت استدعای قدوم یکے شاهزادها نمود که بنیروی فوج تازه تسخیر بیجاپور نماید - اعلی حضرت پادشاهزاده محمد شجاع دومي خلف سلطنت را رخصت کردند - سپه سالار تسخیر قلعهٔ پرینده را (که از قلاع حصینهٔ رصینهٔ دکن است - و از نظام شاهیه بتصرف عادلشاهیه در آمده بود) نصب العین همت ساخته خانزمان را پیشتر فرستاد - او بلوازم و مراسم محاصره و تقسیم ملچارها پرداخته هر روز آویز و ستیز مي شد - چون مهابت خان با شاهزاده بسه کروهي رسیده اقامت نمود عادل شاهیه و ساهو با جمعے از نظام الملکیه نمودار شده گاهے بر کهي و گاهے بر مورچال جنگ مي انداختند - روزے در کهي (که نوبت خانخانان بود) راجپوتیه بمجرد نمود مخالف تیز جلوي

کردہ پیش رفتند - هر چند مهابت خان طلبید که پستر آئید
از جهالت پا افشردہ بسیارے کشته شدند - مهابت خان در جای
خود ثبات ورزیدہ تلاش و تردد مي کرد - گویند چنین صف جنگ
در صد سال در دکن نشدہ - نزدیک بود که کار خانخانان باتمام
رسد که خان دوران از بنگاہ رسیدہ غنیم را پراگندہ ساخت *

چون میان خان دوران و خانخانان نفاق و ناخوشي بود
خان دوران مکرر در مجالس میگفت من او را از کشته شدن
رهائي بخشیدم - و مهابت خان آنرا شنیدہ بر خود
مي پیچید - اتفاقاً روزے خان دوران با سید شجاعت خان و
سید خان جهان بارهه بکهي رفته چون کاہ پر کردہ روانه شدند
غنیم درۂ کوہ را گرفته شروع ببان‌کاري کرد - ازان آتشے بکاہ
در گرفت - فیلان و شتر و گاو بسیارے سوخته آتش تمام
صحرا را فرو گرفت - جای بدر شدن نماند - گویند شمار
سوختها سي هزار دواب و دہ هزار آدم بود - و نیم سوخته
از حساب بیرون - امرا بر پشتۂ بلند ایستادہ حیران نیرنگی
فلک بودند - بعد اطفای آتش غنیم از طرفے هجوم آوردہ
عرصه تنگ ساخت - مهابت خان بکمک رسید - آنها منتشر
گشتند - ازان روز خان دوران زبان طعن بکام کشید - گویند این
هنگامه باشارۂ مهابت خان شدہ - با وصف آنکه سیدي مرجان
قلعه دار و پس ازو غالب نامي (که بجایش از قبل عادل

شاه آمده) هر دو بزخم تفنگ در گذشتند صورت فتح در آئینهٔ خیال منطبع نمي شد - و جهد و کوششے اثر نمیداد - معهٰذا بوشکال بر سر رسید - امرا برغم مهابت خان اتفاق کرده مزاج پادشاهزاده را بمراجعت آوردند - مهابت خان هرچند ممانعت نمود پادشاهزاده کوچ کرد *

چون بار بردار در لشکر نمانده بود گاوان بنجاره را مردم بقیمت گران خریدند - گویند روز کوچ بنجاره سر راه گرفته بمهابت خان عرض کرد که باعتماد قول شما جنس آورده بودیم بار بردار نیست که بردارم - گفت مال چه مبلغ است - گفتند دو لک روپیه - همان وقت از خزانهٔ خود داد و گفت هرکه خواهد بردارد باقي را آتش زنند - اعلیٰ حضرت ازین معاودت بخان خانان عتابے نوشته شاهزاده را طلب حضور کردند - مهابت خان ببرهانپور رسیده چون از راجپوتان (که روز جنگ کهي خود را بیجا بکشتن دادند بے اعتقاد شده مي گفت اینها همین مردن میدانند - کاکا پندت دیوان خود را به اکبر آباد فرستاد که ده هزار سوار از سید و شیخ و مغل و افغان نوکر کرده بیارد که سال آینده محتاج بکمکیان نشوم - بگشایش پرینده فوج من کافي باشد *

در همین ایام مرض بهکندر (که ناسور خاصے ست - و دیرین رفیق او بود) شدت کرد - و ازین مراجعت بے نیل

مقصود و برخاسته رفتن خان زمان از بدسلوکي او بحضور دق بهم رسانيده حالتش بصعوبت انجاميد - اصلا پرهيز نمي کرد - مي گفت که من از علم تنجيم دريافتم که درين مرض جان بر نيستم و بآن احوال ديوان ميکرد - و بعزيمت تسخير پرينده از شهر برهانپور بر آمده بر موهن ناله ديره کرد تا بر صفحهٔ ايام باقي ماند که درين وقت هم در کار پادشاهي مساهله ننمود - و همگي چهار هزار اشرفي بدرون و بيرون تقسيم کرده آنچه داشت همه را داخل طومار ساخت - و بخانم اهليهٔ خود (که بعد از مادر خان زمان بعقد آورده بود) گفت که سنگريزهٔ هندوستان هم دشمن من است - مال يک روپيه هم پنهان نکنند - و طومار را ملفوف عرضداشت روانهٔ حضور کرد - و سرداران راجپوتيه را طلبيده گفت که باعانت شما نامے بر آوردم - آنچه بود طومار کرده بحضور فرستادم - جاي مواخذه نماند - بعد مردن من متصديان پادشاهي ضبط اموال نکنند - و عمله فعله را زير محاسبه نيارند - و تابوت مرا بدهلي برده زير قدمگاه شاه مردان دفن نمائيد - و تمامیٔ اموال را از ناطق و صامت بسرکار والا رسانند - در سنه (۱۰۴۴) يکهزار و چهل و چهار بساط زندگاني در نورديد - زمانه آرام گرفت و سپا سالار رفته هردو تاريخ فوت اوست *

راجپوتیه حسب الوصیت او از برهانپور تا دهلي بدستور زندگي آداب مجرا و سلام بجا مي آوردند - اعلی حضرت سوای خیلان همه را بپسران بخشیدند - گویند نقد کم داشت - کرور روپیه سالے مداخل بود - همه را خرج مي کرد (۲) - صاحب همت بود - روزے گفت که خان جهان لودي بخشش نداشت - یکے گفت در سرکار او فروغ نبود - گفت این چه حرف است - مرد آن ست که بهر وجه زر پیدا کند و صرف نماید - لیکن پوشاک خاصهٔ او همگي به پنج روپیه نمي کشید - طعام هم کم داشته - چون بفیل شوقش بسیار بود برنج کمود و خربزهٔ ولایتي بخورد آنها مي داد - و اصلا بتکلف آشنا نبود - نوبت در سواري نمي نواخت - مگر وقت کوچ نقاره و کرنا مي شد - از علم بهرهٔ نداشت - در جوتک و نجوم مهارتي بود - اما احوال و انساب پیشینیان از هر قوم و طایفه سر زبان داشته - شیفتهٔ صحبت ایراني بود - مي گفت خلاصهٔ آفرینش اند *

گویند در بدایت حال مذهبے نداشت - آخرها مذهب امامیه اختیار کرده - نامهای ائمهٔ معصومین علیهم السلام بر جواهر ثمینه کنده در گلوی خود مي بست - و بروزه و نماز مقید نبود - سفاکي و سبعیت او مشهور عالم است - در کارهای

---

(۲) نسخهٔ [ب] همه خرچ میکرد *

پادشاهي دفت و جزرسي بسيار مي كرد - و بكارهاي خود بيخبر محض بود - و بپهلوي چرب داشت - هركس را كه نواخت اگر هزار تقصير مي كرد در عزت و قرب او نقصان نمي آورد - گاهي شعر هم مي گفت - اما اظهارش مكروه مي دانست - ازو ست　　* فرد *

* ننگ دلم بود كه بهشت آرزو كند *

* دوزخ نصيب من بود و آرزو مباد *

از پسرانش احوال خان زمان اماني و لهراسپ مهابت خان جداگانه سمت تحرير يافته - اما ميرزا دلير همت (كه ظالم طبيعت و كاهل خدمت بود) و ميرزا گرشاسپ (كه داماد آله وردي خان شد) و ميرزا بهروز و ميرزا افراسياب هيچ كدام ترقي نكرده بديار خاموشان منزل گزيدند *

* مختار خان سبزواري *

سيد محمد نام از سادات بني مختار است كه از خيار ذريت رسول مختار اند - سلسلهٔ نسب اين سادات عالي درجات به ابو المختار النقيب امير الحاج منتهي مي شود - نقابت مشهد منور مرتضويه عليه السلام و امارت حج اسلام مدتے به اكابر اين خاندان عليه مفوض بود - امير شمس الدين علي ثاني نقيب النقباي ممالك عراق و خراسان [كه بسه واسطه بامير شمس الدين علي ماضي (كه آخر نقباي زمان شاه

(۲)
عباس بود) میرمحمد] در زمان سلطنت شاهرخ میرزا از نجف اشرف بخراسان آمده در بلدهٔ سبزوار متوطن گردید - و دیگرے مثل او بکثرت خیل و حشم از عراق بر نیامد - چون نوبت بامیر شمس الدین ثالث (که از اکابر متاخرین این سلسله است) رسید در علو قدر و رفعت شان از جمیع اعیان خراسان در گذرانید - و اکثر ولایت سبزوار را خریده ملکی خود ساخت - هنگامے (که عبد الله خان اوزبک والی توران بر هرات و توابع آن استیلا یافت) رؤسا و اهالی خراسان سر به ربقهٔ اطاعت او در آوردند - مگر امیر شمس الدین (که در سبزوار فروکش نموده) به ایلی نگرائید - عبد الله خان
(۳)
استمالت نامهٔ باین بیت رقم فرمود

* بیت *

* درخت دوستي بنشان که کام دل ببار آرد *
* نهال دشمني بر کن که رنج بے شمار آرد *

میر اصلا حساب ازو بر نداشته بے محابا در جواب نوشت -

* بیت *

* چو مهمان خراباتي بعزت باش با رندان *
* که درد سر کشي جانان گر این مستي خمار آرد *

و این جرأت و خود داري باعث افزایش الطاف شاه طهماسپ

---

(۲) نسخهٔ [ا - ج] زمان بن العباس - (۳) نسخهٔ [ج] رقم نموده ٭

صفوي داراي ايران گرديد - مير را بخطاب سلطاني برنواخته صاحب طبل و علم گردانيده تمام آن ولايت را مع شيء ازنه باقطاعش تفويض فرمود - و سيد فاضل مير محمد قاسم نسابه نيز از مشاهير متاخرين اين طبقه است - و همچنين مير شرف الدين ازين سلسله است كه در عهد فرمانروائي سلطان حسين ميرزا [چون آستانهٔ بلخ (كه بحضرت اميرالمؤمنين عليه السلام منسوب است) ظاهر شد] بتكليف آن پادشاه مرحوم از سبزوار ببلخ شتافته به نقيب النقبائي آن ديار نامزد گشت - و پس ازان (كه پادشاه مذكور در گذشت و حوادث و فتن سركشيد) او ازانجا بر آمده بهند بار غربت گشود - اولادش (۲) درين ملك اقامت ورزيدند *

بالجمله سيد محمد مذكور در سلطنت جنت مكاني بخطاب مختار خان و منصب دو هزاري هزار و دويست سوار پايهٔ افتخار برتر افراخت - و در آخر عهد آن پادشاه بنظم صوبهٔ دهلي مي پرداخت - و در سر آغاز جلوس اعلى حضرت به تيولداري سركار مونگير مضاف صوبهٔ پتنه (كه پيوسته بسرحد بنگاله است) تعين گشت - و مدتها دران الكه بسر برد - و در سال دهم عبد الله خان فيروز جنگ ناظم صوبهٔ بهار با ساير كمكيان آنجا بقصد استيصال پرتاب أُجينيه (۳)

(۲) نسخهٔ [ج] گشود - و اولادش (۳) نسخهٔ [ج] اجنيه ٭

(كه از زمينداران مفسدپيشهٔ آن ولايت بود) راهي گرديد -
و مختار خان را بهراولي فوج بر گزيد - چون قلعهٔ بهوجپور
حاكم نشين آن سر زمين (كه آن بومي شورش گرا درانجا
متحصن بود) بعد محاصرهٔ شش ماه مفتوح شد پرتاب
هوياي خود را مستحكم ساخته آويز و ستيز گرم كرد - تا
در ضمن آن راه گريز بدست آورده بدر رود - و مختار خان
(كه مقدمهٔ لشكر بود) محاذي دروازه ملچار خود نموده
لوازم سعي بهادرانه بكار برد - و زياده بر يك شبانه روز نكشيد
كه او مغلوب رعب گشته زينهار جويان بر آمد - و پس از
انجام اين مهم كما بيش يك ماه نگذشته بود كه در همين
سال آغاز سنه (۱۰۴۷) هزار و چهل و هفت هجري افغاني
(كه متعهد ضبط تيولش بود) هنگام تنقيح محاسبه شمشير
كين آخته برو انداخت - اگرچه مختار خان هم جمدهرے بآن
زياده سر رسانيد اما كارگر نيايد - حضار آن نابكار را از هم
گذرانيدند - و خان مزبور نيز بهمان زخم جهان را پدرود
نمود - گويند باز خواست محاسبه را بمصادره رسانيده از
عامل ياد داشت بستد - و باز محال طلبي مي كرد - هرچند
او ضعيف ناليها نمود رحمے نا كرده تهديد بحبس و شكنجه
كرد - چون بر خاست كه درون رود سد راه گرديد - و بيخبر
زخم منكر رسانيد - در اجمير در احاطهٔ ديوار بيرون نزديك

قبر خواجگی حاجی محمد مدفون گشت - احوال سه پسرش
شمس الدین خان مختار خان و داراب خان و جان سپار خان
جدا جدا تحریر یافته *

* میر محمد امین میر جملهٔ شهرستانی *

از اعیان سادات اصفهان است مشهور بسادات شهرستان -
برادر کلانش میر جلال الدین حسین صلائی تخلص (که فاضل
مستعد بود) منظور نظر شاه عباس ماضی صفوی گشته
بمنصب صدارت (که از اعاظم مناصب ایران است) امتیاز
یافت - چون او در گذشت برادر زادهٔ او میرزا رضی پسر
میرزا تقی بجای عم خود بدان رتبهٔ گرامی فائز گردید - و
از وفور قابلیت و طالع مندی بمصاهرت شاهی بلند رتبگی
یافت - و برشد کاردانی تولیت اوقاف خاصهٔ آن پادشاه
عالی جاه بر حضرات ائمهٔ معصومین علیهم السلام و منصب
مهر داری توقیعات علاوهٔ منصب صدارت گشت - و در سنه
(۱۰۲۶) هزار و بیست و شش بساط هستی در نوردید -
صدارت ایران به پسرش صدر الدین محمد (که دختر زادهٔ
شاه و طفل رضیع بود) مقرر شده نیابت بمیرزا رفیع عم زادهٔ
آن مرحوم قرار گرفت - و بالآخره او نیز مستقلاً بامر صدارت
می پرداخت *

بالجمله مير محمد امين در سنه (۱۰۱۳) هزار و سيزده
از عراق بديار دكن وارد گشته در خدمت محمد قلي قطب
شاه والي تلنگ بوسيلهٔ مرتضی ممالک مير مؤمن استرآبادي
نوكر گرديد - مير مؤمن خواهرزادهٔ مير فخرالدين سماكي
بود - و در صلاح و تقوی درجهٔ عالي داشت - و در ايران
بتعليم سلطان حيدر ميرزا پسر شاه طهماسپ صفوي قيام
مي نمود - و پس از وقوع قضيهٔ ناگزير شاه و كشته شدن ميرزا
حيدر و استيلای شاه اسمعيل ثاني تاب توقف نياورده بدكن
آمد - و بنابر اتحاد مذهب از ساير سلاطين آن مملكت
ملازم محمد قلي قطب شاه گشته منصب پيشوائي و وكالت
يافت - و سالها مدار دولت قطب شاه برو بود - مير محمد
امين از مددگاری بخت و توافق اقبال در مزاج محمد قلي
(كه از دوام ارتكاب مدام خود بمهمات ملكي و مالي
نمي پرداخت) چنان جا كرد كه او بخطاب مير جملگي
بر نواخته همگي حل و عقد امور بكار آگهی مير وا گذاشت - و
پس ازو (كه پسر نداشت) نوبت حكومت به برادر زاده اش
سلطان محمد قطب شاه رسيد - او از رشادت و هوشمندي خود
متوجه مهمات ايالت گشت - نقش مير با او خوب ننشست - اما
سلطان محمد اصلا دست تصرف و طمع باموال و اشيای مير
دراز نكرده بآئين نيک رخصت فرمود - مير از گلكنده به بيجاپور

پیوست - با عادل شاه نیز صحبت او در نگرفت - ناگزیر براه دریا بوطن مالوف شتافته در عراق بملازمت شاه عباس صفوي امتسعاد یافت - و بسبب میر رفیع صدر (که برادر زاده او مي شد) مشمول عواطف شاهي گردید - و در خدمت شاه پیشکشهای لائق بدفعات گذرانید - و مدت چهار سال بعزت و آبرو روزگار بسر برد - اما میر مي خواست که در خدمت شاه صاحب منصب عالي باشد - و شاه را مطرح نظر آنکه بالتفات زباني سرگرم داشته نفایسے (که درین مدت فراهم آورده) بر گیرد - چون میر دریافت که حقیقت کار چیست بالضرور بملازمان جنت مکاني التجا آورد - جمعے از قصور فهمیدگي احوال او چنانچه باید در نیافته بخدمت جنت مکاني یکے را به صد معروض داشتند - آن پادشاه عالي جاه فرماني بخط خاص خود بطلب میر بر نوشت - او از اصفهان فرار نموده در سال سیزدهم سنه (۱۰۲۷) هزار و بیست و هفت هجري بملازمت مستسعد گشت - و بمنصب دو هزار و پانصدی دویست سوار و خدمت عرض مکرر سرافراز گردید - و در سال پانزدهم از تغیر ارادتخان بمیر ساماني سرکار والا سر بر افراخت *

چون نوبت سلطنت به اعلی حضرت رسید مدتے بوسیلهٔ

(۲) نسخهٔ [ب - ج] و با عادل شاه - (۳) نسخهٔ [ب] بسر مي برد *

دیرین بندگي بمیر ساماني اختصاص داشت - و در سال هشتم
از تغیر اسلام خان بپایهٔ والای میر بخشیگري بر آمده باضافهٔ
هزاري پانصد سوار بمنصب پنجهزاري دو هزار سوار چهرهٔ
کامیابي بر افروخت - و دهم ربیع الآخر سنه (۱۰۴۷) هزار
و چهل و هفت هجري سال دهم جلوس بآزار لقوه و فالج
رخت هستي بر بست - میر اگرچه در سیادت و شرافت نصب
مرتبهٔ بلند داشت اما از اخلاق مرضیه و اطوار بهیه نصیبهٔ
نداشت - بسیار سبک مزاج و تند خو بود - و در مذهب
امامیه سخت متعصب - روزے در حضور اعلی حضرت
تقریب مذهب درمیان آمد - میر بتندي حرف زد - پادشاه
فرمود که میر واقعي اصفهاني ست - چه مردم آنجا
بدرشتي و تندي اشتهار دارند - گویند در سال چهارم (که
اعلی حضرت بخطهٔ برهانپور اقامت داشت) بنابر امساک باران
گراني و غلا بجائے انجامید که جانے بنانے میدادند - کس
نمي خرید - و شریفے برغیفے مي‌فروختند - نمي ارزید - متصدیان
مهمات پادشاهي و عمدها بحکم والا آش پزخانها (که بلنگر
زبان زد روزگار است) در هر بلده ترتیب دادند - دران هنگام
میر جمله نامے بسخاوت بر آورد - شب و روز در برهانپور
لنگر طعام جاري داشت - و نقد و اجناس نیز بمردم خیرات
کرد - اگرچه آن وقت هم مردم ایران مي گفتند که کرم

مير جبلي نيست اما اين طعن و سرزنش صريح ناشي از سوء باطن است - و الا اين امر بتكلف هم مورد تحسين و محل جزا ست *

اصفهان از معظم بلاد ايران است - * بيت *

* اصفهان نيمهٔ جهان گفتند *

* نيمهٔ وصف اصفهان گفتند *

بقول اصح از اقاليم چهارم است اگرچه برخے بجهت طول و عرض از اقليم سيوم شمرده اند - از كهنه شهرهای عراق است - در قديم يهوديه مي‌خواندند - چه بني اسرائيل از بخت نصر گريخته گرد عالم مي گشتند - چون خاك اينجا را موافق خاك بيت المقدس يافتند شهرے طرح انداخته به يهوديه موسوم ساختند - و برخے بنای آنرا به اصفهان بن سام نسبت دهند - جوقے از ابنيهٔ اسكندر بر شمرند - ابن دريد گويد اصفهان لفظ مركب است از اصف بمعنیٔ شهر و هان بمعنیٔ سواران - و در فرهنگ رشيدي گويد اسپاه و اسپه لشكر و سگ و همچنين سپاه و سپه - و ازين ماخوذ است اسپاهان چه آن شهر هميشه موضع اقامت سپاه ايران بود - و دران سگ نيز بسيار بود - چنانچه مولف تاريخ اصفهان علي بن حمزه گفته - و الف و نون براي نسبت است - انتهی كلام الرشيدي - و اصفهان معرب اسپهان است - گويند ابتدا چهار ديه بود

کران و کوشک و جوباره و دشت - چون کیقباد آن را
پاي تخت ساخت شهرے عظیم شد - و آن دیهات هر یکی
موسوم بکوچه گردید - زنده رود (که به زاینده رود شهرت
دارد - و گویند ازان هزار نهر جدا شده) پایان آن شهر روان
است - شاه عباس ماضي در ایام فرمانروائي خود دار السلطنة
ساخت - و چندان عمارات عالیه و حدائق طرب افزا اساس
گذاشته بآبادي و معموري آن بلده همت گماشت که مزیدے
بران متصور نیست - و تا انقضای دولت صفویه مستقر خلافت
بود - در فترت افغانان خرابي بدان معموره راه یافت - آب و
هوای خوب دارد - مردمش بیشتر خوش صورت و لطیف طبع
اند - و صاحب کمالان ظاهر و باطن بسیار ازان مکان برخاسته
اند - بیشتر مردم آنجا شافعي مذهب بودند - اما الحال همه
شیعه لیکن اکثر درشت و تند خو مي باشند - و گفته اند
که اصفهاني خالي از بخل و خست نباشد - از صاحب بن عباد
آورده اند که مي‌گفت هرگاه باصفهان میرسم در خود خست
مي یابم - در حق این شهر و اهل شهر جرے جنبانده اند

* بیت *

* همه چیزش نکوست الاّ آنکه *

* اصفهـــاني درو نمي بایـــد *

* محلدار خان *

پسر محلدار خان چرکس است - در دولت نظام شاهیه بمزید قرب و اعتبار اختصاص داشت - چون در دکن بسیار گذرانیده بود به دکني شهرت گرفت - پس از فوتش نظام شاه پسر او را بلقب پدر ملقب نموده نامے بسرداري و سرفوجي بر آورد - و در سال ششم جلوس فردوس آشیاني هنگامے (که مهابت خان سپه سالار قلعهٔ دولت آباد را محاصر داشت) او برهنموني بخت بیدار از قصبهٔ تیالي (۲) (که (۳) دریئولا مشهور به نعمت آباد و مضاف سرکار کالنه است) بسپه سالار پیغام نمود که این مکان را بهرکه اشاره رود حواله کرده خود را پیش شما مي رسانم - هرچند صدق مقالش پرتو ظهور میداد سپه‌سالار بجهت اظهار هواخواهي و دولت سگالي او بر همگنان گزارش نمود (که چون بنه و بار ساهو بهونسله و رندوله خان بیجاپوري در بیضاپور است) اگر ترکتازي نموده بدان دستبردے نماید به ازین دستاویزے براى ظهور عنایات پادشاهي نخواهد بود - محلدار خان بیاوري روزگار بے محابا بر سر قصبهٔ مذکور تاخت - ازانجا که حسن اتفاق بآساني باعث نشست نقش مرادے چند مي گردد دران نزدیکي زن

(۲) نسخهٔ [ب - ج] محاصره داشت - (۳) نسخهٔ [ا - ج] بتالي [و در بعضے نسخه] بیتالي *

و دختر ساهو (که با خزانه و اسباب کثیر از جنیر بدانجا آمده بودند) (۲) بدست او افتاد - و قریب چهار صد اسپ و یک لک و پنجاه هزار هون با فراوان اسباب و اجناس بهونسلهٔ مذکور و بقدر دوازده هزار هون از نقد و جنس رندوله خان بتاراج رفت - خان مذکور مورد هزاران تحسین و آفرین گشته عیال ساهو را بر وفق نوشتهٔ سپه سالار بجعفر بیگ قلعه دار کالنه سپرده خود باولیای دولت پیوست - و در آغاز سال هفتم از دکن بدار الخلافهٔ آگره شتافته سعادت آستانبوس اندوخت - و بمنصب چار هزاري ذات دو هزار سوار و عطای بیست هزار روپیه (۳) نقد و دیگر عنایات خسروانه سر بر افراخت - و سرکار مونگیر از توابع صوبهٔ بهار در اقطاع او مقرر گشت *

و چون مشار الیه از سایر امرای دکن بمتانت و فطانت امتیاز داشت در همین سال بمرحمت علم و نقاره فرق عزت بر افراخت - و بخدمت فوجداری سرکار گورکهپور از تغیر مخلص خان سرافراز شده رخصت تعلقه یافت - و پستر در کومکیان دکن منتظم شده در تقدیم خدمات پادشاهي مي پرداخت - با آنکه از قوم چرکس بود از وطن گزیني در ولایت دکن وصلت و خویشي بهمه مردم کرد - چنانچه

---

(۲) نسخهٔ [ب - ج] آمده بود - (۳) نسخهٔ [ج] عطایای *

صبيهٔ خود را بپسر دلاور خان حبشي (که پدرش نيز از امراى نظام شاهيه بود) داد *

* مرشد قلي خان ترکمان معروف *
* بمروت خان *

در عهد جهانگيري از ايران ديار رسيده بمنصب هفصدى دو صد سوار در سلک ملازمان پادشاهي انسلاک يافت - و در سال سيوم فردوس آشياني بمنصب هزاري سر برافراخته بخدمت آخته بيگي اختصاص گرفت - و چون فروغ معامله داني و کار طلبى او پرتو ظهور داد (ازانجا که در خدمت مير تزکي مرتبه سنجي و پايه شناسي منظور مي باشد - و خليل الله خان مير تزک از فرط خشونت مزاج کار موافق مرضى پادشاهي نمي کرد) در سال ششم آن کار نيز بمروت خان ضميمهٔ خدمت سابق گشته بافزونى پانصدي منصب و خطاب عم خود مرشد قلي خان (که للهٔ شاه عباس ماضي بود) نوازش يافت - و هنگامى (که رايات پادشاهي از آگره بسير دولت آباد ارتفاع يافت　* ع *

* بپادشاه جهان اين سفر مبارک باد *

ازان سال آگهي بخشد) از منزل روپباس فوجدارى متهرا و مهابن و مالش شقاوت کيشان آن مرز بوم شورش لزوم بخان

---

(۲) يعني سنه هزار و چهل و پنج هجري ٭

مرتوم تفویض یافت - و چون افزونئ جمعیت نا گزیر ضبط آن سر زمین بود باضافهٔ پانصدي ذات هزار و سیصد سوار بمنصب دو هزاری دو هزار سوار و مرحمت علم عز افتخار اندوخت - و پس ازان (که نقش عملداری او دران بوم فتنه خیز درست نشست و سرکشان تمرد پیشه دست خوش سرچنگهای زبردست او گشتند) مورد تفضل پادشاهي شده بافزایش پانصدی پانصد سوار و عطای نقاره مباهي گردید - و در سال یازدهم سنه (۱۰۴۷) هزار و چهل و هفت هجري در اثنای تاخت بریلي از مواضع مفسدان (که همگي شورش گزینان آنجا در پناه دیوار بست آتش افروز هنگامهٔ کین توزي بودند) بزخم تفنگ نقد زندگي در باخت - بسکه در فوجداری متهرا بند و اسیری بسیار نموده کنیزان جمیلهٔ پري چهره (که هر یکی در حسن و ناز از دیگرے گرو سبقت مي برد) بسیار فراهم آورد - گویند در کوردهن‌نگر (که محاذی متهرا آن طرف آب جون است - و آنرا مولد و منشأ کشن میدانند) در شب هشتم از ماه سانون (که باعتبار میلادگان آنرا جنم اشتمي خوانند) غریب مجمع از زن و مرد هنود واقع مي شود - اتفاقاً خان مذکور بروش آنها قشقه کشیده و[2] دهوتي پوشیده دران هجوم عام نظارگی حسن بوده گشت

(۲) در نسخهٔ [ج] حرف [واو] نیست ٭

و واگشت مي‌نمود - زنے دید (که بجمال رشک ماه بود) مثل گرگے (که در رمه در آید) او را بر داشته روان شد - چون مردمش کشتي در کنار آب مهیا داشته بودند بران نشسته راه اکبر آباد گرفت - هنوز اصلا اظهار نکردند که دختر که بود - احوال مرشد قلي خان شاملو (۲) للهٔ استاجلو خالي از غرائب نیست - مجملے بر زبان قلم مي گذرد *

مشار الیه حاکم خواف و باخرز بود - چون علي قلي خان شاملو حاکم هرات و امیر الامرای خراسان متکفل للگیٔ عباس میرزا (که از زمان جد خود شاه طهماسپ صفوي ایالت خراسان داشت) گردید - و سلطان محمد خدا بندہ والد شاهزادهٔ مذکور بفرمانروائیٔ ایران دیار رسیده بسبب عدم بصارت او کار قزلباش به بےضبطي کشید - و ملک محل حوادث و فتن گشت - باقتضای عقل مصلحت اندیش امرای خراسان را با خود متفق ساخته در سنه (۹۸۹) نهصد و هشتاد و نه عباس میرزا را سریر آرا ساخت - و مخاطب بشاه عباس نمود - مرشد قلي خان از همه بیشتر درین باب کمر موافقت بسته عهد و پیمان یکجهتي استوار نمود - اما مرتضی قلي خان درناک حاکم مشهد مقدس (که خود را همسر علي قلي خان و بیگلربیگیٔ نصف خراسان مي گرفت) یکتائي نورزیده در

---

(۲) نسخهٔ [ج] مرشد قلي خان للهٔ استجلو *

کار شکني افتاد - سلطان محمد خدا بنده با لشکر گران متوجه خراسان گشت - علي قلي خان تاب تقابل در خود ندیده در حصار هرات متحصن گردید - و مرشد قلي خان در تربت تحصن جست - بعد از وقوع نزاع و جدال قرار بر مصالحه یافت - سلطان محمد بشرط ایلي و اطاعت بدستور سابق هرات را بشاهزاده و علي قليخان مسلم داشته معاودت نمود - و بپاس خاطر خان مذکور مرتضی قلي خان را از مشهد مقدس تغیر ساخته بجهت تالیف قلوب مرشد قلي خان و طائفهٔ استاجلو حکومت آنجا را بسلیمان خان (که بزرگ زادهٔ آنها بود) نامزد کرد - و هنوز او استقامتی دران ملک نیافته بود که مرشد قلي خان زیارت روضهٔ مطهرهٔ حضرت امام الجن و الانس تقریب کرده بشهر در آمد - و ابواب مکر و حیله گشوده بچرب زباني و چاپلوسي اظهار اخلاص و عقیدت بسلیمان خان نمود - و پس ازان (که بتفاریق مردم او جمع آمدند) بسلیمان خان پیغام داد که شما را قشون و لشکرے آراسته (که از ضبط سرکشان این ناحیه بیرون تواند آمد) نیست بعهدهٔ من واگذاشته خود بجانب خواف و باخرز رفته بفراغت بگذرانید - او کام نا کام رضا جو گشته روانه شد - و از اثنای راه اهمال و اثقال انداخته بعراق بدر زد - و مرشد قلي خان بر مشهد مقدس مستولي گشته

سرکشان اکثر محال خراسان را برفق و ملایمت مطیع و منقاد خود ساخت - و بمرتبهٔ در تالیف دلها کوشید که حکمش در انجای خراسان نافذ گشته شوکت و اقتدارش متزاید گردید - پستر بعلي قلیخان اظهار محبت و اخلاص نموده برادر خود ابراهیم خان را نزد او فرستاد (که ترغیب ملک گیري کرده خان را با جناب شاهي بجانب مشهد مقدس بیارد) تا مراسم فدویت و عقیدت بتقدیم رساند *

چون بها مهمات دنیا ازان قبیل است که در آغاز بمصادقت و دوستي فرا گیرند و در انجام بمخالفت و دشمني بر خیزند ریش سفیدان شاملو اقتدارش مکروه پنداشته بسعایت در آمده (۲) فیما بین آن دو سردار اسباب وحشت سرانجام دادند - و رفته رفته کار بجائے رسید که علي قلي خان شاه را بر داشته فوج بمشهد کشید - مرشد قلي خان سر جنگ نداشت و میخواست مهم هر گونه باصلاح گراید - در سوسفید ترشیز برابر هم فرود آمدند - علي قلي خان بهیچ وجه سر بمصالحه نجنبانیده عنان حزم و هوشیاري از دست داده خود مباشر حرب گردید - و بر جماعتے تاخته پراگنده ساخت و بتعاقب آنها پرداخت - مرشد قلي خان با معدودے در جائے ایستاده بود - نظرش بر لوای شاهي افتاد - ممنون طالع

---

(۲) در نسخهٔ [۱] حرف [واو] نیست ٭

خود گشته همت بران مقصور ساخته آن شهریار بلند اقبال را بدست آورد - و بهمان مردم کمے (۲) بر اعادي حمله برده شکست فاحش داد - پس ازان (که علي قاي خان از تعاقب آن گروه باز آمد) از لشکر قول و علامت چتر شاهي اثرے ندید - متحیر گشته در کمال یاس و ناکامي راه هرات پیش گرفت - مرشد قاي خان با سعادت ابدي توامان گشته ازین عطیهٔ غیر مترقب کلاه شادمانیش بر تارک گردون سائید - و بعلي قلي خان نامهٔ محبت آمیز بطریق معهود چاکرانه نوشته گله مندیهای دوستانه نمود - و این سانحه را باقتضای سر نوشت آسماني حواله نمود *

بالجمله مرشد قلي خان اسباب سلطنت شاه عباس را ترتیب داده خود من حیث الاستقلال بر مسند وکالت و للکي تکیه زد - و چون عرصهٔ عراق را غبار آشوب و بد نسقي در گرفته بود بدار السلطنة قزوین (که مقر خلافت شاهان صفویه بود) خالي شنیده مرشد قلي خان شاهزاده را بر داشته بسرعت هرچه تمامتر از راه دامغان بقزوین در آمد - اقسقالان طوائف قزلباش از هر جانب بتهنیت قدوم رو آوردند - و چون این خبر باردوی سلطان محمد خدا بنده رسید از متجنده و اواسط الناس (۳) تا اعیان و روشناس دربار (که همه خانهٔ

---

(۲) نسخهٔ [ا] مردم وی - (۳) نسخهٔ [ج] با *

کوچ در قزوین داشتند) بے رخصت شروع در رفتن کردند *
چون قضا رسیدہ بود امراے عمدہ (که راتق و فاتق سلطنت بودند) نیز عنان مصلحت از دست دادہ قرار برفتن قزوین دادند - و عهد و پیمان از مرشد قلي خان گرفته خاطر خود جمع ساختند - و چون بآن بلدہ در آمدند سلطان محمد خدا بندہ (که از اوضاع ناهموار روزگار و گیر و دار جهان ناپایدار دلگیر گشته گوشۂ عافیت و فراغت میطلبید) بملاقات فرزند ارجمند شاہ عباس اظهار مسرت و شادماني کردہ خود را از پادشاهي خلع نمود و فرق پسر را بتاج شاهي بیاراست - روز دیگر مرشد قلي خان ایوان چهل ستون را آراسته شاہ را بر تخت فرماندهي بر آورد - و امرا را بمواخذۂ خون سلطان حمزہ میرزا در آورد - و چند نفر عمدہ را (که رکن رکین سلطنت بودند) به تیغ کشیدہ (۲) تقصیر ساير امرا و ارباب مناصب بعفو مقرون ساخت - ازانجا که اکثریه چنین جاري شدہ [که هرکه از شجعان روزگار و بلند همتان نامدار در اعتلای لوای دولت پادشاهے و ارتفاع علم سلطنت صاحب اقبالے (۳) سعي و جانفشاني بکار بردہ عرق ریز تردد نمایان گردد هرگز بر بستر کامراني نیاسودہ از ساقي دوران غیر از جرعۂ تلخ کامي نذوشد - و آن همه اعانت و موافقت بمخالفت و عداوت کشد

(۲) نسخۂ [ب] ته تیغ کشیدہ - (۳) نسخۂ [ا] شاهے *

و حقوق بعقوق سر بر مي آرد - و آخر الامر سر در سر آن
مي بازند (شايد وجهش آنست که سلاطين ذوي الاقتدار
دور انديش از مشاهدهٔ آثار عزم بلند و افتخار در امور عظيمه
ابقای او را منافي مصلحت خود تصور نموده بتضييع او
مي کوشند) اگرچه ظاهر آنست (که بيشتر امزجه مجبول
خدمت فروشي و کار آرائي ست) بقدر صدور نخوت رعونتے راه
مي يابد و آنرا غيرت سلطنت بر نمي‌تابد] چون پايهٔ قدر
و منزلت مرشد قلي خان بايوان کيوان رسيد و رتق و فتق امور
کلي و جزئي سلطنت بدو باز گرديد آتش حقد و حسد در
کانون سينهٔ همسران و همچشمانش اشتعال يافت - چون شاه (که
نشو و نما در طائفه شاملو يافته بود و لالگي مرشد قلي خان
و درميانهٔ (۲) استاجلو بودن مرغوب طبعش نبود و درين وقت
سلوکے که مي کرد نيز نا دلخواه بود) در سال دوم جلوس
خود سنهٔ (۹۹۷) نهصد و نود و هفت هجري هنگامے
(که جانب خراسان برآمده بود) بجمعے اشاره نمود که ناگاه
بکشک خانهٔ او در آمده در خواب کارش تمام ساختند *

* مخلص خان *

برادر کلان آله وردي خان مشهور است - در مبادي حال
ملازم سلطان پرويز بود - از رشادت و کار داني بپايهٔ ديواني

(۲) نسخهٔ [ج] درميان *

شاهزاده برآمده بحکومت و حراست صوبهٔ پتنه (که در تیول
سلطان مقرر بود) مي پرداخت - در سال نوزدهم جهانگيري
(چون شاهزاده ولي عهد شاهجهان بعد کشته شدن ابراهيم
خان فتح جنگ حاکم بنگاله فوجے برسم منقلا بسرداري راجه
بهیم پسر رانا امر سنگهه بر سر پتنه فرستاد) مخلص خان را
پای همت از جا رفته با آن (که الهیار خان (۲) پسر افتخار خان
و شیر خان افغان کمکي بودند) توفيق ياري نکرد که حصار
پتنه را استحکام داده روزے چند تا رسيدن عساکر پادشاهي
بگذراند - بجانب الهآباد شتافت - و پس ازان در ملازمان
جنت مکاني انتظام يافته بقرب و اعتبار فائز گرديد - در هنگامهٔ
شهر يار بهمراهی خواجه ابو الحسن در هراولی يمين الدوله
بود - پس از جلوس اعلی حضرت بمنصب دو هزاري ذات
و سوار و عنايت علم سر بر افراخته بفوجداری (۳) نرور دستوري
يافت - و بعد ازان باضافهٔ منصب و عطای نقاره کامیابي
اندوخته بخدمت فوجداری سرکار گورکهپور مفتخر و مباهي
گشت - و در سال هفتم بمنصب سه هزاري و صوبه داری
تلنگانه (که دران وقت عبارت از ناندير وغيره محالات
صوبهٔ محمد آباد بود) سر بلند گرديده بدان صوب مرخص
گشت - و در سال دهم سفر آخرت بر گزيد - (۴) گويند سواری جميله

(۲) نسخهٔ [ب] الله يار خان - (۳) نسخهٔ [ج] نروار - (۴) نسخهٔ [ج] شد •

بسیار جمع کرده بود - و در مرض موت پانصد اسامي آزاد کرد *

پسرش میرزا لشکري (که علامهٔ روزگار بود - و در بے صرفه گوئي و هرزه خائي مشهور) به پشت گرمیِ التفات مهابت خان در درگاه پادشاهي دولت رو شناسي (۲) اندوخت - گویند اول باعث کارشکنیِ خانجهان لودي آن بو الفضول گشت - شبے در غسل خانه بر سر اهتمام با حسین خان و عظمت خان پسران خان مذکور خارج آهنگي نمود - آنها بر در تشدد زدند - او گفت مردانگیِ شما فردا ظاهر خواهد شد که پدرت را زنجیر در پا کرده یک کرور روپیه مي گیرند - چون شب چوکیِ خان جهان بود پسران به تیش خانه آمده بپدر این حرف رسانیدند - چون ایام دولتش بانتها رسیده بود اینحرف پوچ بے اصل علاوهٔ واهمهای او گردیده خانه نشین شد - اسلام خان بحکم پادشاهي آمده استفسار وجه انزوا نمود - دران وقت حرف میرزا لشکري گل کرد - اعلی حضرت او را مقید و مسلسل بقلعهٔ گوالیار فرستاد - و بعد رسیدن کار خان جهان بجائے که رسید از زندان رهائي یافته در دیار غربت مي زیست - تا باجل طبیعي درگذشت - و پسر دیگرش زوالي ست که تا سال بیستم اعلی حضرت بمنصب هفصدیِ صد و پنجاه سوار سرفراز بود *

---

(۲) نسخهٔ [ج] روشناس *

* معتمد خان محمد شريف *

از مردم غير مشاهير ايران است - چون بهندوستان وارد شد بدستياري بخت بيدار بدولت روشناسي جنت مكاني فائز گشت - و در سال سيوم بخطاب معتمد خان سرافرازي يافت - در حق او ظرفاى مغايهٔ آن وقت اين بيت گفتند

* بيت *

* بدور شـــاه جهـــانگير خاني ارزان شد *
* شريفه بانوي ما رفت و معتمد خان شد *

مدتے بخشيگري احديان داشت - در سال نهم سليمان بيگ فدائي خان بخشي لشكر شاهزاده شاهجهان (كه بمهم رانا مامور بود) فوت كرد - و معتمد خان به بخشيگري عساكر شاهي تعين گشت - و در سال يازدهم (چون شاهزاده بتنسيق مملكت دكن دستوري يافت) معتمد خان باز ببخشيگري فوج امتياز گرفت - و در هنگامے (كه جنت مكاني مرتبهٔ اول بگلگشت كشمير خرامش فرمود - و مركوز خاطر محض سير بهار آن ديار بود) ازانجا (كه درين موسم كتل پير پنجال از برف مالامال مي باشد - و عبور لشكر ازان راه دشوار بلكه محال) براه پكهلي (۲) و دمتور نهضت اتفاق افتاد - و بر رودخانهٔ

(۲) نسخهٔ [ب] پكلي و دمتور •

شن گنگا جشن سال پانزدهم مطابق سنه (۱۰۲۹) هزار و بیست و نهم هجري آراستگي یافت *

و چون ازین منزل تا کشمیر همه جا راه بر کنار بهت است و از دو جانب کوه بلند دارد و اکثر کتلها بغایت تنگ و دشوار واقع شده (که مرور بصعوبت میسر مي‌آید) لهذا میر اهتمامی آن بعهدهٔ معتمد خان تفویض یافت که غیر از معدودے در رکاب پادشاهي کسے را از امرای عظام و غیره نگذارد - خان مذکور در پای کتل بهلباس فرود آمد - و حسب اتفاق (چون سواری جنت مکاني متصل خیمهٔ او رسید) برف و باران بمرتبهٔ هجوم کرد که مزاج پادشاهي بتشویش گرائیده با اهل حرم در خیمهٔ او فرود آمد - و از آشوب آن طوفان محفوظ گشتند - و شب بآسودگي بسر بردند - پادشاه لباسے (که در بر داشت) بمعتمد خان مرحمت فرمود - و از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی پانصد سوار سرش را باوج برین رسانید - غریب تر آنکه با وصف جریدگي (که لازمهٔ سفر کشمیر است) آن قدر خیمهای متعدد و فرش و جامهٔ خواب و مصالح باورچي خانه و اسباب و آلات ضروري (که آنچه سرکار اهل دولت را در خور باشد) همراه داشت که حاجت بعاریت طلبي نشد - و چندان شیلان کشید که بهمه مردم اندرون و بیرون کفاف نمود *

سبحان الله آن وقت چه خير و برکت بوده که در قليل منصبي‌هاي[2] چنين هنگام اين همه اسباب و سامان بود که بيگاه و بيخبر از عهدهٔ مهمانداري پادشاه هندوستان بر آمد - در همين مراجعت کشمير از تغير مير جمله بخدمت عرض مکرر چهرهٔ کاميابي افروخت - و چون بدولتخواهي شاهزاده شاه‌جهان مشهور بود بعد از جلوس باضافهٔ منصب و بمزيد قرب و اعتبار اختصاص گرفت - و در سال دوم از تغير اسلام خان به بخشيگري دوم سر بر افراخت - و در سال دهم از انتقال مير جمله بتفويض خدمت والاي مير بخشيگري و از اصل و اضافه بمنصب چارهزاري دو هزار سوار بلند مرتبه گرديد - و در همين سال باعانت سيو رام کور برادر زادهٔ راجه بتهل داس[3] باتفاق راجهٔ مذکور بولايت دهنديره تعين گشت - معتمد خان اندرمن زميندار آنجا را گرفته بحضور آورد - و در سال سيزدهم سنهٔ (۱۰۴۹) هزار و چهل و نهم هجري از سپنجي سرا در گذشت - اگرچه در تاريخ داني شهرتے داشت اما از اقبال نامهٔ جهانگيري (که بعبارت سليس و مربوط نوشتهٔ کلک اخبار طراز اوست) معلوم ميشود که سليقهٔ تاريخ نويسي نداشت - چه باوصف عهدهٔ عهد نويسي اصلا بجزئيات ضروري نپرداخته - بلکه معظم وقائع را هم با حذف و اسقاط

(۲) نسخهٔ [ج] قليل منصبئ چنين هنگام - (۳) نسخهٔ [ب] بيتهل داس

بسيار بقيد تحرير كشيده - دوستكام پسرش تا سال سي‌ام بپايهٔ
هشتصدي دو صد سوار رسيده بدفعات ببخشيگري گجرات و
كابل و بنگاله تعين يافته - سال هفتم جلوس عالمگيري در بنگاله
فوت نموده - محمد اشرف برادر (۲) معتمد خان در تيولداري لكهنؤ
عمارات عاليه درانجا بنا كرده - و سرا و پورهٔ اشرف آباد اساس
نهاده - و باغي نيز طرح انداخته كه سيرگاه عالم بود - تاريخ آنرا
بر دروازه بخط كتبه كنده - بوستان درستان (۳) - دران باغ
مخزوني بود تا بسرا بستان بقا شتافت *

* ميرزا رستم صفوي *

برادر خرد ميرزا مظفرحسين قندهاري ست - در احوال
او گذشته كه سلطان محمد خدا بنده داراى ايران قندهار را
به مظفر حسين ميرزا و زمين داور را به رستم ميرزا با دو
برادر خردش ابو سعيد ميرزا و سنجر ميرزا تفويض فرمود -
چون اين الكه نسبت بقندهار بسيار محقر بود وفا بمعاش
ميرزا و برادران نميكرد - خواست كه سيستان را از دست ملك
محمود (كه از نژاد واليان قديم آنجا بود - و بعد فوت شاه
اسمعيل ثاني بران ولايت استيلا يافت) بر آورده به الكهٔ
خود افزايد - مظفر حسين ميرزا بر سر ملك محمود فوج

---

(۲) نسخهٔ [ج] برادرش محمد اشرف در تيولدارئ - (۳) يعني سنهٔ هزار
و چهل هجري *

کشیده پس از آویز و ستیز دختر او بازدواج خود آورده آن ناحیه را بدو مسلم داشت - این معني موجب کلفت هر دو برادر گشت - رستم میرزا مکرر باعانت حمزه بیگ لله بر قندهار لشکر کشیده طرفی نبست *

چون اکثر بلاد خراسان لگدکوب حوادث اوزبک گشت و سر و سرداری مشخص نداشت میرزا از زمین داور به فراه شتافته متصرف شد - و بکرات با اوزبک عرصهٔ پیکار آراسته لوای مردانگي و شجاعت برافراخت - و پس ازان هوای تسخیر سیستان در سر گرفته بران دیار یلغار برد - ملک محمود بعد تحصن و رعایت لوازم قلعه داري ملاقات کرده بمراسم خدمت پرداخت - میرزا در عالم مستي باغوای کوته خردان مغرور ملک را محبوس ساخت - پسرش جلال الدین جمعی فراهم آورده بسبیچ آویزش پیش گرفت - میرزا ملک محمود را از هم گذرانید - چون تاب مقابله نداشت راه زمین داور سپرد - او بتعاقب افتاد - ناچار برگشته بجنگ پیوست - شکست بر میرزا افتاد - پس ازان در نظرها وقعی نماند - بزرگ برادر (که منتهز فرصت بود) دست چیرگي برگشاده زمین داور نیز برگرفت - رستم میرزا بتبریزي آمده قلات بستد - روزے بشکار رفته بود - طایفهٔ بیات خواستند آن را متصرف شوند - والدهٔ میرزا بقلعه داري پرداخت - و بتفنگ یکے از حرام نمکان

(که بجانب آن ضعیفه سر داد) در گذشت - اگرچه میرزا بسیارے را بتیغ انتقام گذرانید اما (چون اوضاع زمانه حسب دلخواه ندید - و آوازهٔ آمد آمد جنود هندوستان بگرفتن آن دیار بے جمعیتی دیگر می افزود) بشریف خان اتگه حاکم غزنین دوستي داستان بر خوانده آهنگ بندگی پادشاهي وا نمود - حسب درخواست منشور طلب ارسال یافت - سال سي و هشتم اکبري (۲) سنه (۱۰۰۱) هزار و یک میرزا بکنار آب چناب رسید - سرا پرده و بارگاه و قالینها و دیگر رخت فراش‌خانه مصحوب قرا بیگ ترکمان از سرکار پادشاهي فرستادند - و متصل آن کمر خنجر مرصع بدست حکیم الملک ارسال یافت - چون نزدیک رسید شریف خان و آصف خان و شاه بیگ خان و برخے امرا باستقبال دستوري یافتند - بچهار کروهی لاهور روز جشن دسهرا خانخانان و زین خان کوکه پذیره گشته با سنجر میرزا برادر خرد و چهار پسر مراد شاهرخ حسن ابراهیم و با چهار صد ترکمان دولت ملازمت دریافت - چون تالیف برادر کلانش منظور بود بمنصب والای پنجهزاري و انعام یک کرور تنکهٔ مرادي و اقطاع ملتان و بسیارے پرگنات بلوچستان (که افزون از قندهار است) بر نواختند - و پس از چندے بعنایت علم و نقاره اعتبار بر افزودند - میرزا

---

(۲) در [نسخهٔ - ج] لفظ [اکبري] نیست ٭

ابو سعید (که در قندهار مانده بود) نیز رسیده بنوکری
پادشاهی امتیاز یافت *

چون مردم میرزا در ملتان دان و سند را از اعتدال
بر گذرانیدند سال چهلم سرکار چیتور باقطاع میرزا مقرر شده بدان
سو دستوری یافت - اما بنابر وجهے از سرهند بر گردانیدند -
چون راجه باسو و برخے بوم نشینان شمالی کوهسار سر از
فرمان‌پذیری بر تافتند سال چهل و یکم پتهان و آن نواحی
در تیول میرزا تنخواه گشته بدان حدود مرخص شد - و آصف
خان را بیاوری همراه دادند - میان میرزا و خان مزبور ناسازی
افتاد - راجه باسو مؤ را استوار کرده نخوت فروشی پیش
گرفت - پادشاه جگت سنگهه پور راجه مانسنگهه را نامزد فرموده
میرزا را بحضور خواند - سال چهل و سیوم رایسین و آن حوالی
بجاگیر میرزا قرار یافته بدان جانب شتافت *

چون گشایش احمدنگر به درنگ افتاد و سپاه از گران ارزی
بستوه آمد و بد گوهران سر بفساد بر داشتند شاهزاده سلطان
دانیال التماس کمک نمود - پادشاه از برهانپور فوجے تازه
بسر کردگی میرزا و یک لک اشرفی روانه کرد - آزان باز
میرزا کمکی دکن بود - دختر خان خانان برای پسر خود
میرزا مراد خواستگاری نموده بحسن یاری آن سپه سالار
مدتے در قصبهٔ تمرنی (که الحال به ظفرنگر زبان زد است)

گذرانید - و در سال هفتم جهانگیري سنهٔ (۱۰۲۱) هزار و بیست و یک از انتقال میرزا غازي ترخان بحکومت تتهه و عنایت دو لک روپیه برسم مدد خرج سر افرازي یافت - جنت مکاني نصایح ارجمند در مراعات قانون عدالت و نصفت فرموده در روانه ساختن ارغونیه (که از چند (۲) سال آن دیار بآنها متعلق است) با خسرو خان چرگس وکیل چهار پشتهٔ آن سلسله (که مبادا غدرے اندیشد) تاکید رفت - و میر عبد الرزاق معموري بهمراهي نامزد شد که جمع آن محروسه را از قرار هست و بود جمع بسته بمیرزا و توابع او تنخواه دهد - میرزا با ارغونیه بدسلوکیها نموده بخلاف چشمداشت با متوطنان آنجا نیز طریقهٔ پیش گرفت (که منافیِ آئین مروت و مردمي بود) - ناچار معزول شد - چون بحضور پیوست عالمے بداد خواهي همراه آمد - لهذا میرزا حوالهٔ اني راي سنگدلن (۳) شد تا جواب مدعیان گوید - پس از چندے جنت مکاني نزد خود طلب داشته مشمول عواطف ساخت - و دختر میرزا را بسلطان پرویز پیوند بیوگاني دادند - پس ازان بمنصب شش هزاري امتیاز یافته به صاحب صوبگی اله آباد اختصاص گرفت *

چون شاهزاده شاهجهان از بنگاله گذشته پتنه و بهار

(۲) نسخهٔ [ج] که از صد سال - (۳) نسخهٔ [ب] دلپن *

بتصرف در آورد عبد الله خان بطریق منقلا گرم و گیرا رسیده
در قصبهٔ جهوسي مقابل الهٓ آباد آنطرف آب گنگ معسکر
آراست - میرزا در قلعه متحصن گشت - چون خان مذکور
نوارهٔ مستعد همراه داشت بضرب توپ و تفنگ از آب گذشته
در شهر در آمد - هرچند رومي خان میر آتش شاهي تعهد
مي‌نمود که در اندک فرصت قلعه مفتوح مي‌شود عبد الله
خان اضطراب (۲) بیجا نموده باز به جهوسي برگشت - روزے
چند نگذشته بود که آوازهٔ آمد آمد پادشاهي بلند شد -
میرزا ازان محنت برآمده راحت و آسایش از سر گرفت -
و در سال بیست و یکم بصوبه داريِ بهار تعین گردید - و در
سال اول جلوس شاهجهاني از حکومت بهار معزول گشته بحضور
رسید - چون عارضهٔ نقرس مزمن علاوهٔ کبر سن شده از حرکت
باز داشت از تکالیف نوکري معاف فرموده به سالیانهٔ یک
لک و بیست (۳) هزار روپیه موظف ساختند - تا بفراغ بال در
دار الخلافهٔ آگره بگذراند - و در سال ششم جشن کتخدائي
شاهزاده محمد شجاع با صبیهٔ میرزا انعقاد یافت * ع *

* مهد بلقیس بسر منزل جمشید آمد *

تاریخ (۴) است - و در عمر هفتاد (۵) و دو سالگي سال پانزدهم

---

(۲) در نسخهٔ [ج] لفظ [بیجا] نیست - (۳) نسخهٔ [ب] یک لک و هشت
هزار روپیه - (۴) یعني سنهٔ هزار و چهل و دو - (۵) نسخهٔ [ج] هشتاد و دو *

ه (۱۰۵۱) هزار و پنجاه و یک جهان را پدرود نمود -
یند چون میرزا در گذشت متصدیان آگره خواستند که ضبط
وال نمایند - حلیلهٔ جلیلهٔ میرزا کنیزان را لباس مردانه
پوشانده تفنگها در دست آمادهٔ جنگ شد که با ما مثل سایر
برا نتوان ره سپرد - آنها بنابر احتیاط دست کشیده بحضور
نوشتند - اعلی حضرت محظوظ شده سوای فیلان همه را
معاف فرموده *

میرزا مرد دنیا بود - بمزاج روزگار آشنا - و نسبت ببرادر
کلان بسیار آرمیده و ضابطه دان - روزے در شکارگاه باشهٔ پور
رای سال درباري بدرختے نشست - همراهان میرزا بر گرفتند -
برخے راجپوت بآویزه بر خاستند - میرزا بآهنگ آرامش آن
آشوبگاه رفت - ناگهانے شمشیر بدست رسید - از کار آگهي
آن بے راهه رو را بسته نزد رای سال فرستاد - عرش آشیاني
بر مردمي و بردباری میرزا آفرین کردند - طبع موزون هم داشت -
فدائي تخلص میکرد - ازوست * 　　　* قطعه *

* هرچند دلم بصاط ایماني را *
* کج باختهام نرد خداداني را *
* ابروی بتے قبلهٔ خود ساخته ام *
* بر طاق نهادهام مسلماني را *

و منزل میرزا برتبه بود - هنگامے [که برادر کلانش مظفر حسین

ميرزا (كه باهم نفاق و عداوت بوده) از قندهار مي آمد] اين رباعي گفت * 　　* رباعي *

* آن كور كه در راه حسد پامال است *
* دجال نگويمش خر دجال است *
* گويند ز ايران خنكي مي آيد *
* اي باد سموم وقت استقبال است *

اين قطعهٔ مشهور ازوست

* قطعه *

* مرا زين پيشتر بود اي عزيزان *
* ذكر چون جرّه بازے تيز چنگے *
* بهر صيدے كه مي افكندم او را *
* نمي دادے مجالے و درنگے *
* كنون پريده است آن باز و مانده *
* بدستم تسمهٔ و جفت زنگے *

احوال پسران ميرزا (كه هريك صاحب نام و نشان بود) بجاى خود مثبت است - برادرانش ابو سعيد ميرزا و سنجر ميرزا هر دو در سنهٔ (١٠٠٥) هزار و پنج باجل طبيعي در گذشتند *

* موسوي خان صدر *

گويند از سادات مشهد مقدس است - و با سيد يوسف خان رضوي قرابت قريبه داشت - در عهد جهانگيري به روشناسى

بادشاهي كامياب گشته سال پانزدهم به داروغگي آبدار خانه
سر بلند گرديد - و رفته رفته بپايهٔ صدارت كل و منصب
دو هزاري پانصد سوار مرتقي شد - پس از فوت جهانگيري (۲)
چون با يمين الدوله يكزبان بود سال اول جلوس فردوس آشياني
(كه سعادت بار اندوخت) به بحالي صدارت كل و از اصل
و اضافه بمنصب سه هزاري هفت صد و پنجاه سوار درجهٔ
اعتلا پيمود - سال پنجم بمنصب چهار هزاري هفتصد و پنجاه
سوار افتخار يافت - سال شانزدهم چون بعرض پادشاه رسيد
كه او (چنانكه بايد) عهده براي تعلقهٔ ماموره نيست - لهذا
پاي عزل درميان آمد - سال هفدهم هژدهم صفر سنهٔ (۱۰۵۴)
هزار و پنجاه و چهار هجري بمعمورهٔ بقا شتافت - دو پسر
او بعنايت درخور سرفرازي يافتند - گويند چندان كسب علم
نكرده بود - از كثرت مصاحبت با اهل كمال علم مجلس و
تقرير خوب بهم رسانيده بود *

* مبارز خان روهله *

در عهد جهانگيري به بلند پايهٔ امارت ارتقا يافته بمنصب
سه هزاري سه هزار سوار اوج پيماي اعتبار گرديد - از عهد
آن پادشاه تا صوبه‌داري لشكر خان مبادي سلطنت اعلي
حضرت بتعيناتي كابل گذرانيد - و در جنگ يلنگتوش اوزبك
سپه سالار نذر محمد خان والي بلخ (كه با خانه‌زاد خان

خان زمان در حوالی غزنین اتفاق افتاد) خان مزبور هراول فوج فیروزي بود - دران معرکه کارنامهٔ جلادت و جان سپاري بظهور رسانید - بستر در کمکیان دکن انتظام گرفت - و در تسخیر دولت آباد بمردانگي و بهادري کارنامها برساخت - خصوص روزے [که خان زمان خزانه و رسد از ظفرنگر گرفته داخل موضع کهرکي (که پنج کروهی دولت آباد و الحال موسوم به اورنگ آباد است) مي شد] عادل شاهیه و نظام شاهیه یکدل گشته خود را غافل بقول زدند - سردار نبرد کار پای ثبات افشرده آویزش سترگ نمود - اعادي کارے نساخته رو بر تافتند - و بقصد تلافي بچنداول درآویختند - از جانبی بهادر جي پسر جادو رای چون ابر صاعقه ریز تاخته قلب مخالف را پراگنده گردانید - و از جانبی مبارز خان (که او نیز در چنداولي بود) خود را رسانیده از مقراض بران تیغ دو دم و بقراضهٔ پیکان دو سر جامهٔ زخم رسائي بر تن اکثر بل سر تا سر آن گروه کم فرصت زیاده سر برید - و خون آن خاکساران باد پیما را (که دست قضا گرد نحوست و ادبار بر سراپای آنها ریخته بود) با خاک عرصهٔ مصاف بر آمیخت *

پس از فوت مهابت خان خانخانان (چون صوبه داری دکن در سال هشتم دو حصه شده بالاگهاث بخان زمان و

(۲)
پایان گهات بخان دوران تفویض یافت) کمکیان عمده نیز تفریق شدند - و سایر متعینه برضامندی یکدیگر قرار یافتند - مبارز خان بهمراهی خانزمان تعین دولت‌آباد گشته بافزونی پانصدی پانصد سوار سرافراز گردید - پس ازان بحضور شتافته در سال (۳)
یازدهم بمنصب چارهزاری ذات و سوار فرق افتخار بر افراخت و چون مدتها در کابل گذرانیده از راه و رسم جنگ افغانان (۴)
آگهی داشت و باب آن ملک و مصالح جنگ آنجا دانسته باز کمکی گردانیدند - سال هژدهم سنه (۱۰۵۶) هزار و پنجاه و شش هجری در فوجداری و تیولداری دیبال پور خانه بر سرش فرود آمده رخت هستی بر بست - به بزرگی و دینداری شهرت عظیم داشت - اوقاتش بروزه و نماز و مطالعهٔ تفسیر و فقه می گذشت - ملازمانش چه سوار و پیاده کلمهٔ طیب ورد زبان داشتند - و کلمه گویان راه میرفتند - و باین وجه شناخته میشد که نوکر مبارز خان است - گویند مشار الیه در زهد و تقوی ثانی اثنین عمر بن عبد العزیز بود - و در تدبیر و رسائی فکر دوم عمرو بن عاص - تمام عمر بعزت و اعتبار بسر برد ٭

---

(۲) نسخهٔ [ب] پائین گهات - (۳) نسخهٔ [ج] پانزدهم - (۴) نسخهٔ [ب] باب الملک ٭

* مهیس داس راتهور *

پسر دلپت که برادر راجه سورج سنگهه بود - موصی الیه ابتدا در نوکری مهابت خان خانخانان نامی براه مردی بر آورد - بعد فوت خان مزبور سال هشتم جلوس بملازمت فردوس آشیانی پیوسته بمنصب پانصدی چهار صد سوار ناصیهٔ اعتبار افروخت - و بهمراهی شاهزاده اورنگ زیب (که به پشت گرمی افواج متعینه جهت استیصال ججهار سنگهه بوندیله تعین شده بود) شتافت - و سال نهم با خان دوران بجانب ناندیر تعین گردید - سال یازدهم از اصل و اضافه بمنصب هزاری شش صد سوار و سال پانزدهم باضافهٔ چهار صد سوار و عطای علم مباهات اندوخته همراه شاهزاده دارا شکوه جانب قندهار شتافت - و سال شانزدهم از اصل و اضافه بمنصب دو هزاری دو هزار سوار و عطای پرگنهٔ جالور بطریق وطن بجاگیر رایت کامرانی افراشت - سال نوزدهم باضافهٔ پانصدی ذات افتخار پذیرفته همراه شاهزاده مراد بخش بتسخیر بلخ و بدخشان رفت - و پستر از اصل و اضافه بمنصب سه هزاری دو هزار سوار و عنایت نقاره بلند آوازه گشت *

و چون (پس از رسیدن شاهزاده ببلخ و آواره شدن نذر محمد خان والی آنجا) بهادر خان و اصالت خان با جمعی

(۲)
بتعاقب او مامور شدند او بوفور کار طلبي بے اجازت شاهزاده همراهيِ آنها گزيد - و سال بيستم حسب الطلب بحضور آمد - در همان سال مطابق سنهٔ (۱۰۵۶) هزار و پنجاه و شش هجري رخت هستي بر بست - مرد کار ديده پيکار ورزيده بود - پادشاه اعتماد بسيار برو داشت - و در دولت خانهٔ پادشاهي پس تخت پهلوی سنداي (که برای شمشير و ترکش بفاصلهٔ دو گز مي بود) مي ايستاد - و وقت سواري بفاصلهٔ دو برابر آن مي آمد - پسر کلانش رتن (که در جالور بود - و بچهار صدیِ دويست سوار سرفراز) از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدیِ هزار و پانصد سوار مورد ترحم گشت - و از وطن آمده بدولت آستان بوس کام (۳)
دل بر گرفته پيش شاهزاده محمد اورنگ زيب بهادر به بلخ دستوري يافت - و چون شاهزاده صوبهٔ مذکور را به نذر محمد خان واليِ آنجا باز گذاشته مراجعت نمود او در عرض راه به زد و خورد با الامانان مصدر ترددات گشت - و سال بيست و دوم با شاهزادهٔ مذکور بجانب قندهار شتافت - و در جنگ با قزلباش همراه رستم خان تعين گرديد - و سال بيست و پنجم بعطای علم رايت افتخار افراشته همراه شاهزادهٔ مذکور بار دوم بمهم مزبور و بار سيوم همراه شاهزاده دارا شکوه

(۲) نسخهٔ [ب] بفور - (۳) نسخهٔ [ب] آستانبوسي ٭

تعين شد - و سال بيست و هشتم با علامي سعد الله خان بانهدام چتور راهي گشته - سال سي ام نزد شاهزاده محمد اورنگ زيب بهادر بجانب دکن علم عزيمت بر افراشت - و در جنگ عادل خانيه مراسم جانفشاني بتقديم رسانيده در جلدوی آن از اصل و اضافه بمنصب دو هزاري دو هزار سوار مرتقي گشت - پس ازان همراه مهاراجه جسونت سنگهه در جنگي (که متصل اوجين رو داد) قرار گرفته وقت زد و خورد داد دليري و دلاوري داده ته تيغ مبارزان فوج عالمگيري در آمده (۲) *

* مير سيد جلال صدر *

خلف الصدق مير سيد محمد بخاري رضوي ست که به پنج واسطه بشاه عالم (که در مقام رسول آباد ظاهر بلدهٔ احمد آباد آسوده است) مي رسد - او بيستم جمادي الاخره سنهٔ (۸۱۷) هشتصد و هفده متولد شد (۳) - و در هشت صد و هشتاد (۸۸۰) رحلت نمود - ارادت از پدر خود قطب عالم يافته - او نبيرهٔ سيد جلال مخدوم جهانيان است - بنابر مخالفت حاکم ارچهه بفرمودهٔ پدر و مرشد خود شاه محمود در زمان سلطان محمود (که بدو واسطه پور سلطان مظفر والي گجرات است) بدان ديار آمده در قصبهٔ تبوه سه کروهي

---

(۲) نسخهٔ [ب] در آمد - (۳) نسخهٔ [ج] شده *

احمدآباد طرح اقامت ریخت - و در سنهٔ (۸۵۷) هشتصد و پنجاه و هفت درگذشت - میر سید محمد بسجادہ نشینی شاه عالم بمزید فضل و بزرگي متصف بود - و در فقر و توکل ثاني نداشت - ترجمهٔ قرآن شریف بعبارت خوب ترتیب داده - هنگامی (که جنت مکاني از گجرات بسیر دریای شور لوای عزیمت بسمت کنبایت (۲) برافراخت) میر در کمال تبجیل و تعظیم همراه بود - اعلی حضرت نیز دو مرتبه بادراک لقای آن سید جلیل القدر فیض یاب شد - نوبت اول در ایام شاهزادگي در خطهٔ احمدآباد و دوم وقتی که از جنیر متوجه قرارگاه خلافت شد - آن بزرگوار در تاریخ (۳) ولادت خود بدین مصرع مشهور ملهم گشت * ع *

* من و دست و دامان آل رسول *

ملهم گشت - گویند مذهب سید و آبای ایشان امامیه است در سنهٔ (۱۰۴۵) هزار و چهل و پنج سال هشتم شاهجهانی رحلت نمود - مدفن او گنبد متصل بدروازهٔ سمت غربی روضهٔ شاه عالم است *

میر سید جلال بحسن صورت و ستودگی سیرت آراسته داشت - و در علم ظاهري و فنون دانش رسمي ماهر بود طبعش موزون و بسیار مناسب بشعر - رضائي تخلص میکرد

(۲) نسخهٔ [ب] کنبهایت - (۳) یعنی سنهٔ نهصد و هشتاد و نه *

این رباعی مشهور ازوست * * رباعي *

* در نخوت و کبر لا علاجم چه کنم *
* با آنکه اسیــر احتیــاجم چه کنم *
* میرم بنیــاز و ناز دلبــر نکشم *
* من عاشق معشوق مزاجم چه کنم *

میر پانزدهم جمادی الاخره سنهٔ (١٠٠٣) هزار و سه هجري ولادت یافت - وارث رسول تاریخ است[٢] - پس از جلوس فرمانروائی اعلی حضرت بموجب ارشاد پدر گرامی‌قدر بادای تهنیت سلطنت بدار الخلافهٔ اکبره رسیده بانواع نوازش و اکرام اعزاز تمام یافته - مقضی المرام بوطن مراجعت نمود - مرتبهٔ دوم باز بحضور رسید - چون در ازمنهٔ ماضیه نیز ازین سلسله چندے در سلک اعاظم امرای سلاطین گجرات انتظام داشتند اعلی حضرت هفتم شعبان سنهٔ (١٠٥٢) هزار و پنجاه و دو هجري سال شانزدهم بکمال مبالغه میر را از لباس فقر برآورده بمنصب چهار هزاري و خدمت صدارت هندوستان از تغیر موسوي خان بلند مرتبه فرمود - و سید با وصف اخلاق مرضیه و انتساب چنین دردمان علیهٔ عالیه بعرض رسانید که از مساهله و بے خبری موسوي خان صدر سابق وجه مدد معاش باکثر مردم (که اصلا استحقاق نداشتند) مقرر شده - و

(٢) یعني سنهٔ هزار و سه هجري *

بیشترے باسناد جعلي ارضي بسیار متصرف اند - حکم بممالک محروسه رفت که تا تحقیق و تنقیح اسناد مدد معاش عموماً ضبط نمایند - هرچند در عالم نوکري این قسم دقتها را (که منبئ از ذمه برائت خود و ادای حقوق آقا سمت) عرفاً و عقلاً مستحسن داشته اند اما در خلایق سخت بدنامي بهمین عاید شد *

اتفاقاً درهمان ایام بدامان بیگم صاحبه آتشے درگرفت - و اکثر بدن سوخت - خیرات و انعام وافر بعمل آمد - زندانیان آزاد گشته - مطالبات معاف شد - این حکم نیز موقوف ماند - میر باضافهای متواتر بمنصب شش هزاري هزار سوار سرافراز گردید - اگر اجلش مي گذاشت ترقئ عظیم مي کرد - سال بیست و یکم در لاهور غرهٔ جمادی الاولی سنهٔ (۱۰۵۷) هزار و پنجاه و هفت هجري در جواني بساط هستي در پیچید *

گویند ملا محمد صوفئ مازندرانئ مشهور در جواني از ایران آمده اکثر ممالک هندوستان را بقدم سیر و سیاحت پیموده در احمدآباد رنگ سکونت ریخت - و بمیر تعلق خاطر بهم رسانیده تعلیم او مي نمود - شعر ملا خالي از لطف نیست - این بیت از ساقي نامهٔ اوست * بیت *

* نمي ماند این باده اصلا بآب *

* تو گوئي که حل کرده اند آفتاب *

ملا بداؤني ترتيب داده (موسوم به بتخانه) شصت هزار بيت از دواوين شعرا برچيده - سيف خان صوبه دار گجرات اعتقادے با ملا داشت - حسب الطلب جنت مكاني لا علاج ملا را روانه نمود - در راه فوت كرد - و دران حالت اين رباعي گفت *

* رباعي *

(۲)

* اي شاه نه تخت و نه نگين مي ماند *
* از بهـــر تو يک دو گز زمين مي ماند *
* صنـــدوق خـــود و کاســـهٔ درويشـــان را *
* خالي کن و پر کن که همين مي ماند *

پادشاه شنيده رقتها نمود *

(۳)

بالجمله از مير سيد جلال دو پسر ماند - اول معمي بسيد جعفر كه در صورت و سيرت مشابهتے تمام بپدر داشته - چون بمير خدمت صدارت تفويض يافت او بسجاده نشيني روضهٔ شاه عالم اختصاص گرفت - دوم سيد علي مخاطب به رضوي خان كه بصدارت هندوستان رسيد - احوالش جدا ترقيم يافته - مير سيد جلال صبيهٔ خود را بشيخ فريد پسر سيد بهوهٔ بخاري مخاطب بديندار خان نسبت كرد *

---

(۲) نسخهٔ [ج] نے (۳) نسخهٔ [ب] ماندنو *

* محمد زمان طهراني *

از منصب داران عهد جنت مکاني ست - و مدتها بتعیناتي صوبهٔ بنگاله گذرانیده - فوجدار و تیولدار سلهت بود - پس ازان (که دیهیم سلطنت بجلوس فردوس آشیاني رونق یافت) او سال اول به بحالي منصب دو هزاري هزار سوار (که از سابق داشت) ناصیهٔ مباهات بر افروخت - سال چهارم باضافهٔ دویست سوار و سال پنجم نیز باضافهٔ مذکور کامراني اندوخت - سال هشتم بحضور آمده جبههٔ ارادت بر آستانهٔ عقیدت گذاشت - بعد چندے همراه اسلام خان (که از تغیر اعظم خان به صوبه داري بنگاله مفتخر گردیده بود) رخصت آن صوب یافت - و در هنگامهٔ مردم آشام (که بامداد بلدیو برادر پریچهت زمیندار کوچ هاجو (۲) پرداخته مصدر انواع سرشخي گردیده بودند) همراه میر زین الدین علي برادر اسلام خان (که مخاطب به سیادت خان گشته) ترددات نمایان و خدمات شایان بتقدیم رسانیده رسوخ و فدویت را بر روي روز افکند - بنابران سال یازدهم از اصل و اضافه بمنصب دو هزاري هزار و هشت صد سوار مورد عاطفت شد - سال پانزدهم باضافهٔ دویست سوار تابینانش مساوي ذات گردید (۳) - و چون درین سال اودیسه بپادشاهزاده محمد شجاع

(۲) در [بعضي نسخهٔ] کوچ هاجو - (۳) نسخهٔ [ب] گردیدند *

ضمیمهٔ صوبه داری بنگاله تقرر یافت او بر طبق حکم بضبط و ربط آنجا اختصاص گرفت - سال نوزدهم ازانجا معزول شده ببارگاه سلطنت رسید - سال بیستم نزد پادشاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر (که برای بند و بست بلخ وغیره شتافته بود) دستوری یافت - و چون پادشاهزاده بلخ را بکیمان نذر محمد خان سپرده سال بیست و یکم معاودت نمود او حسب الطلب پیش از پادشاهزاده خود را بدرگاه والا رسانید - پس ازان احوال او معلوم نگردیده *

* مادهو سنگهه هادا *

پسر دوم راو رتن است - سال اول جلوس فردوس آشیانی بعالی هزاری شش صد سوار منصب سابق تارک عزت بر افراخته - سال دوم بتعاقب خان جهان لودي و سال سیوم پس از وصول موکب پادشاهي بدکن در فوجي (که سرگروه آن شایسته خان بود) و بستر باتفاق سید مظفر خان بمالش خان جهان لودي (که از دکن بر آمده جانب مالوه راهي گردیده بود) تعین شد - چون اینها بجستجوی آن سراسیمهٔ وادی فرار گام فراخ بر زده خود را بوي رسانیدند او ناچار شده از اسپ فرود آمد - در اثنای زد و خورد مادهو سنگهه (که هراول سید مظفر خان بود) برچهٔ بوو زد - و بدین حسن خدمت از اصل و اضافه بمنصب دو هزاری هزار سوار

و عنایت علم سرمایهٔ ناموری اندوخت - و چون در همین سال زاد رتن پدرش درگذشت پادشاه او را باضافهٔ پانصدی پانصد سوار و عنایت پرگنهٔ کوتهه بیلاتهه در جاگیر مباهات بخشید - سال ششم همراه سلطان شجاع بصوب دکن راهی گشت - و پس از فوت مهابت خان صوبه دار دکن تعینات خان دوران صوبه دار برهانپور گردید *

درین ضمن (که شورش ساهو بهونسله در نواح دولت آباد رو داد و خاندوران با دیگر تعیناتیان عزیمت تنبیه او پیش نهاد خاطر ساخته روانه شد) او را به محافظت بلدهٔ برهانپور گذاشت - پستر سال هفتم بهمراهی خان مذکور بمالش ججهار سنگهه بندیله مقرر شده بعد رسیدن در ملک چاندا (۲) روزے (که نیکنام عم بهادر خان رهله زد و خورد نموده زخمی در میدان افتاد) مادهو سنگهه از یمین نیکنام جلو انداخته برخے ازان گروه طغیان سرشت را بنایرهٔ قتال کالای هستی بسوخت (۳) - و بقیه را از پیش رو برداشت - پسدر باتفاق سید محمد پسر کلان خان دوران بران گروه وخیم العاقبت (که در جوهر ساختن عیال خود بودند) دریده چندین کس را بر خاک هلاک انداخت - پس از رسیدن حضور مشارالیه از اصل و اضافه بمنصب سه هزاری هزار و ششصدی

(۲) نسخهٔ [ج] چانده - (۳) نسخهٔ [ب] بر سوخت *

سوار چهرهٔ مفاخرت بر افروخت - سال نهم (چون بلدهٔ برهانپور بورود رایات فیروزی رونق گرفت و جهت تنبیه ساهو بهونساه و تخریب ملک عادل خانیه سه فوج بسرداری سه کس مقرر شد) او بهمراهی خان دوران بهادر دستوری یافت - بعد از معاودت ازانجا سال دهم چون بملازمت پیوست از اصل و اضافه بمنصب سه هزاری دو هزار سوار نوازش یافت - سال یازدهم در رکاب سلطان محمد شجاع بصوب کابل راهی گردید - سال سیزدهم بهمراهی سلطان مراد بخش (که بجانب کابل معین شده بود) روانه گشت - و پس از مراجعت شاهزاده سال چهاردهم (که نعمت بار اندوخت) از اصل و اضافه بمنصب سه هزاری دو هزار و پانصد سوار مورد مراحم شد - سال شانزدهم باضافهٔ پانصد سوار اختصاص گرفت - سال هیجدهم بکومک امیرالامرا صوبه دار کابل (که بتسخیر بدخشان مامور بود) رخصت پذیرفت - پستر در رکاب سلطان مراد بخش ببلخ شتافته (چون سلطان مزبور تعلقهٔ مذکور را گذاشت - و سلطان محمد اورنگ زیب بجای او نامزد گردید) مشار الیه بتقدیم خدمات پرداخته چندے بمحافظت قلعهٔ بلخ مامور بود - چون شاهزادهٔ مرحوم حسب الامر پدر والا قدر صوبهٔ مسطور را به نذر محمد خان والیٔ آنجا باز گذاشته معاودت نمود (پس از وصول بکابل) مادهو سنگهه مطابق حکم از

شاهزاده رخصت شده سال بیست و یکم در پیشگاه سلطنت رسید و رخصت وطن یافت - و پس از چندے مطابق سنهٔ (۱۰۵۷) هزار و پنجاه و هفت هجري از تماشاگاه دنیا چشم بر بست - مکند سنگهه هادا پسر اوست که احوالش جداگانه تسطیر پذیرفته *

* میرزا والي *

پسر خواجه حسن نقشبندي ست نسباً (۲) - خواجه از دیرباز در کابل طرح سکونت انداخته روزگار مي گذرانید - چون میرزا سلیمان والي بدخشان دست تغلب و استیلای شاه ابوالمعالي را از دامن احوال میرزا محمد حکیم والي کابل (که هنوز بسن تمییز نرسیده بود) کوتاه ساخته او را بپاداش کردارش رسانید و صبیهٔ خود را بازدواج میرزا در آورده اکثر محال کابل را ببدخشان تنخواه نمود و در لباس دوستي اسباب دشمني ترتیب داده در مقام آن شد که کابل را بتدریج در تصرف خود آرد (پس ازان میرزا سلیمان به بدخشان معاودت نمود) جمعے (که عمدهٔ آنها خواجه حسن و باقي قاقشال بودند) حقیقت معامله را خاطر نشین میرزا کرده در اخراج بدخشیان اهتمام بکار بردند - و میرزا

(۲) نسخهٔ [ب] آبای خواجه از دیربازدر کابل طرح سکونت انداخته روزگار مي گذرانیدند *

سليمان ازين آگهي يافته باز متوجه كابل شد - ميرزا قلعه را بباقي قاقشال سپرده خود بجانب پشاور بدر زد - و از آب سنده گذشته بدرگاه عرش آشياني ملتجي گرديد - امراى اتكه خيل با تيولداران صوبهٔ پنجاب حسب الامر پادشاهي همراهئ ميرزا گزيده بار ديگر بر مسند حكومت بر نشاندند - و باشارهٔ عرش آشياني مير محمد خان اتكه بسربراهئ مهام كابل اشتغال ورزيد - ميرزا محمد حكيم همشيرهٔ خود نجيب النسا (۲) بيگم را (كه سابقاً والده‌اش در عقد ازدواج شاه ابو المعالي آورده بود) بے استصواب عرش آشياني و بے استفسار از مير محمد خان بخواجه حسن نسبت كرد - و خواجه (چون بچنين نسبتے عالي افتخار يافت) مهمات درخانهٔ ميرزا را (۳) از پيش خود سرانجام نمودن گرفت - و امورے (كه باو مناسب نبود) ميساخت - و از مير محمد خان اصلا حسابے بر نميداشت - خان مذكور از حدت طبع تاب نياورده ازانجا بلاهور آمد - خواجه من حيث الاستقلال بامر وكالت پرداخته بجزرسي و سخت گيري دكان خود آرائي برگشاد - ظرفاى آنوقت ميگفتند كه * بيت *

* گر خواجهٔ ما خواجه حسن خواهد بود *
* ما را نه جوال و نے رسن خواهد بود *

چون يقين ميرزا سليمان شد كه از امراى پادشاهي هيچ

(۲) نسخهٔ [ب] فخرالنسا بيگم - (۳) در نسخهٔ [ب] لفظ [را] نيست •

کس در کابل نیست در سال یازدهم الٰهي سنهٔ (۹۷۳) نهصد و هفتاد و سیوم هجري بقصد تدارک مافات لشکر بر سر کابل کشید - میرزا شهر را بمعصوم کوکهٔ خود سپرده خود باتفاق خواجه بغوربند شتافت - میرزا سلیمان چون نتوانست کابل را بزور گرفت ولي نعمت بیگم زوجهٔ خود را به قرا باغ (که دوازده کروهي کابل است) فرستاده در پردهٔ غدر طرح صلح انداخت - میرزا از نیرنگ بیگم فریب خورده ملاقات قرار داد - و پیش ازان (که میرزا سلیمان باشارهٔ بیگم از حوالي کابل برسم ایلغار روانه گشته در کمین استاد) میرزا مطلع شده راه گریز پیش گرفت - چون بکتل هندو کوه رسید خواجه حسن خواست که میرزا را نزد پیر محمد خان ببلخ برده استدعای کمک نماید - باقي قاقشال نگذاشت - بدرخواست اعانت عرش آشیاني رهگرای جلال آباد گردید - و خواجه با جماعهٔ خود جدا شده ببلخ شتافت - در مرآة العالم نوشته که همانجا ضایع گشت *

* بیت *

* دل بشد جان گریخت دین گم شد *

* ای حسن زین بتـــر چه خواهم شد *

تفصیل این و غرض ازین ظاهر نمي شود - چه خواجه بعد ازین سانحه مدتهای مدید بامر وکالت مي پرداخت - چنانچه در اکبرنامه و طبقات اکبري مندرج است *

چون میرزا بترغیب و تکلیف باغیهٔ بنگاله باراده شورش بلاهور رسید از آوازهٔ نهضت عرش آشیانی (۲) راه کابل بر گرفت و عرش آشیانی بقصد تعاقب در سنهٔ (۹۹۰) نهصد و نود هجری سال بیست و ششم از دریای نیلاب عبور فرمود - و جواب عذر خواهی میرزا نگارش یافت که اگر گفتار فروغ راستی دارد (و از خجالت ملازمت نمیتواند قرار داد) یکی از فرزندان (۳) را مصحوب همشیرهٔ خود روانه سازد - و اگر خاطر باین هم نگراید خواجه حسن را با برخی اعیان آن سر زمین فرستاده رسوم پیمان و سوگند بجا آورد - میرزا هر چند خواست که همشیره بدرگاه رفته پوزش نماید خواجه پذیرای آن نشد - و زن خود را گرفته بجانب بدخشان عزیمت گزید - و شاید در همین ایام (۴) فوت کرد - خواجه را از بطن آن عفیفهٔ خاندان سلطنت دو پسر بود - یکی میرزا بدیع الزمان که رشادت و کار طلبیها داشت - چون نا روشناسی خود را همایون پور میرزا سلیمان وا نموده در کوهسار (۵) بدخشان علم سروری بر افراشت (۶) بدیع الزمان در سال چهل و ششم الهی با برخی از حصار شادمان رفته در آویخت - و چیره دست

---

(۲) نسخهٔ [ج] رسیده - (۳) در نسخهٔ [ج] لفظ [را] نیست - (۴) نسخهٔ [ج] درین ایام - (۵) نسخهٔ [ب] کوهستان - (۶) نسخهٔ [ب] سرداری *

آمد - و آن بد گوهر در آویزه فرو شد - مشار الیه مغبر و زر و سیم بنام عرش آشیاني بر آراسته عرضداشت نمود - و از پیشگاه خلافت بانواع عطایا کام دل اندوخت - دیگرے میرزا والي ست که وارد هندوستان گشته مورد مراحم خسرواني گردید - عرش آشیاني بلاقي بیگم دختر شاهزاده دانیال را بحبالهٔ نکاح او در آورد - در عهد جنت مکاني بمنصب هزار و پانصدي هفت صد و پنجاه سوار سر عزت برافراخت - و در جشن جلوس اعلی حضرت باضافهٔ پانصدي دو صد و پنجاه سوار بمنصب دو هزاري هزار سوار مباهات اندوخت - آخرها بفوجداري سرکار ماندو مي پرداخت - در سال بیست و دوم (۲) سنهٔ (۱۰۵۸) هزار و پنجاه و هشت هجري در گذشت - پرگنهٔ انهل مضاف اوجین بطریق وطن در جاگیر داشت - بقدر قرابت ترقي نکرد - خالي از خست طبع نبود - پسرش میرزا ابو المعالي میرزا خان جدا مذکور است *

* مکرمت خان *

ملا مرشد شیرازي ست - در مبادي حال مدتها با مهابت خان سپه سالار بسر برد - پستر در سلک بندگان جنت مکاني منسلک گشت - و در سر آغاز جلوس اعلی حضرت بخطاب

---

(۲) نسخهٔ [۱] هشتم *

(۲)
مکرمت خان و خدمت ديواني بيوتات سرکار والا و منصب
هزاري دو صد سوار اختصاص پذيرفت - در سال چهارم
بديواني و بخشيگري و واقعه نويسي و بيوتاتي دار الخلافة
(۳)
اکبرآباد مامور گرديد - و در سال هشتم سرزمين بنديله
مطرح الوية پادشاهي گشت و او باستخلاص قلعة جهانسي
(که از قلاع استوار جهار برگشته روزگار بوده) و بتفحص
دفائن آن مقهور تعين گرديد - نگهبانان قلعه از دست بردهاي
افواج قاهره (که برأي العين مشاهده نموده بودند) همت
باي داده زينهاري گشتند - و چنين حصارے را (که باسباب
و آلات قلعه داري استحکام تمام داشت - و بر فراز کوهچه
درميان جنگل انبوه و اشجار خاردار واقع شده) بے ارتکاب
پرخاش و تلاش تسليم نمودند - مکرمت خان ازين فتح
بيست و هشت لک روپيه از دفينه هاي نواحي جهانسي و
(۴)
دتيه بجست و جو بدست آورده بملازمت والا رسيده از نظر
گذرانيد - اعلى حضرت بعد سير و گلگشت آن ديار (که
بکثرت آب و وفور آبشار رشک کشمير هميشه بهار است) در
اواخر همين سال از آب نربده عبور فرمود - و مکرمت

(۲) نسخهٔ [ب] مکرمت خان بخدمت الخ - (۳) نسخهٔ [ب] سال هشتم
(که سر زمين بونديله مطرح الويهٔ پادشاهي گشت) او باستخلاص الخ -
(۴) نسخهٔ [ج] دينه و در [بعضي نسخهٔ] دتهه ●

خان بطریق سفارت نزد عادل شاه والی بیجاپور (که از
نا عاقبت اندیشي در ارسال پیشکش تکاسل نموده بقیة السیف
نظام شاهیه را در حمایت خود جا داده بود) رخصت یافت -
خان مذکور بگزارش انواع ترغیب و ترهیب او را رهگرای اطاعت
ساخته در سال نهم با اقسام نوادر پیشکش و فیلی (که فرد
کامل نوع خود بود موسوم بگجراج) معاودت نموده تارک
اعتبار بر افراخت - و پس ازان بخدمت والا رتبت خانسامانی
چهرهٔ کامیابي افروخت - و در آغاز سال پانزدهم سنهٔ (۱۰۵۱)
هزار و پنجاه و یک هجري بمنصب سه هزاری ذات و سوار
و عنایت نقاره بلند آوازه گشته به صاحب صوبگی دهلي
دستوري یافت - و سال هجدهم ضمیمهٔ آن از تغیر اعظم
خان بفوجداري و تیول داری متهرا و مهابن شادکام شده
باضافهٔ هزاری هزار سوار بمنصب چهار هزاری چهار هزار سوار
بلند مرتبه گشت *

کیفیت بلدهٔ شاهجهان آباد

ازانجا که همم عالیه مصروف آن است که ذکر جمیل بر
صفحهٔ روزگار مرتسم گردد - سیّما امزجهٔ سلاطین ذوی الاقتدار (۲)
(که همواره مي خواهند که عرصهٔ جهان را بآثار پایدار
بیارایند) داعیهٔ اساس شهرے دل نشین بر کنار دریای جون

(۲) نسخهٔ [۱] ذو الاقتدار *

(۲)
ناظر اعلی حضرت چهره نمود - کار آگاهان عمارت بعد
ش بسیار قطعهٔ زمینی (که در ظاهر دار الملک دهلي
نورگده و آغاز آن معموره واقع بود) برگزیدند - بیست
و پنجم ذي الحجه سال دوازدهم سنهٔ (۱۰۴۸) هزار و
چهل و هشت هجري مطابق طرحی (که در پیشگاه خلافت
مقرر گشته) بسرکاری غیرت خان برادر زادهٔ عبدالله خان (۳)
فیروز جنگ (که نظم صوبهٔ دهلي بدو مفوض بود) رنگ
ریخته بحفر بنیان آن پرداختند - و نهم محرم سال مذکور
اساس آن بنای منیع الشان نهادند - و در ممالک محروسه
هر جا صنعت گری از سنگ تراش ماده کار و پرچین کر و
معمار و نجار بود بحکم پادشاهي آمده با عملهٔ بسیار مشغول
کار گشتند - و هنوز تاسیس برخی از بنا و تهیأ لختی مصالح
شده بود که غیرت خان بصوبه داری تتهه نوازش یافت -
و حراست صوبهٔ دهلي و اهتمام بر افراختن عمارات رفیعه
به الله وردي خان مفوض شد - او دو سال و چند روز
بدین امر پرداخته از جانب دریا اساس قلعه ده گز افراخته
گشت - پس (۴) ازو ضبط صوبهٔ مذکور با اهتمام تاسیس عمارت
و سرانجام لوازم آن بمکرمت خان (که بوالا خدمت میرساماني

(۲) نسخهٔ [ب] بعد از - (۳) نسخهٔ [ب] عزت خان - (۴) نسخهٔ
[ج] عمارات •

قيام مي نمود) مقرر گرديد - او جد و جهد بليغ بظهور رسانيد - تا آنکه در سال بيستم اين حصار گردون بنا با ساير ابنيهٔ فردوس آئين [که در هر گوشهٔ آن خورنقي و سديرے ست و در هر زاويهٔ آن گلشني و غديرے - و بے تکلف و اغراق نگارخانهٔ چين است - اما آن نقش پيشين و اين نگار پسين * 　　* بيت *

* درو آن قدر برده صنعت بکار *
* که خود نيز محو است صنعت نگار *

از عجب دانيهاى امير خسرو ست که آنچه سابق در مدح دهلي گفته بود دريغولا بر روى کار آمد * 　　* بيت *

* اگر فردوس بر روى زمين است *
* همين است و همين است و همين است] *

بصرف شصت لک روپيه در عرض نه سال و سه ماه و چند روز صورت حسن انجام گرفت (۲) *

قلعهٔ رفيعه (که مثمن بغدادي ست) درازش هزار گز پادشاهي و پهنا شش صد ذراع - جدرانش از احجار لعل فام فتحپور بر افراخته شده - ارتفاع آن با شرفات و خاکريز بيست و پنج ذراع - و زمين شش لک گز است مضاعف زمين قلعهٔ مستقر الخلافهٔ اکبرآباد - و دورش سه هزار و سيصد ذراع است

(۲) نسخهٔ [ب] در صورت احسن انجام گرفت *

مشتمل بر بیست و یک برج - هفت مدور - چهارده مثمن - چهار دروازه و دو دریچه - و خندقی به پهنائی بیست گز و عمق ده گز از آب نهر مالامال - از دو جانب بدریای جون می ریزد - سوای ضلع شرقي (که دریای مذکور بدیوار حصار پیوسته است) - به بیست و یک لک روپیه مرتب گشته - و نشیمن‌های خاص از شاه محل با سقف سیمین و امتیاز محل با آرامگاه معروف ببرج طلا و دولت خانهٔ خاص و عام و باغ حیات بخش به بیست و هشت لک روپیه - و منازل بیگم صاحب و دیگر پردگیان حریم عفت بهفت لک روپیه - و دیگر عمارات از بازار و چوکیهای درون قلعهٔ گردون عظمت (که بجهت کارخانجات پادشاهي ساخته شده) بچهار لک روپیه صورت اتمام گرفت *

سلطان فیروز خلجي در ایام سلطنت خود نهرے از دریای جون از نواحیِ پرگنهٔ خضرآباد جدا نموده به سي کروه پادشاهي آورده بحدود پرگنهٔ سفیدون (که شکارگاه او بود و آب کشت کم داشت) رسانید - آن نهر بعد از انتقال سلطان بتوالیِ ایام و تواتر اعوام خراب گشت - و از جریان باز ماند - و در عهد عرش آشیاني شهاب الدین احمد خان صوبه دار دهلي برای افزونیِ زراعت و آبادیِ محال تیول خود نهر مذکور را مرمت نموده جاري ساخت و به شهاب

نهر موسوم گردانید - چون روزگار او سپري شد بترمیم تعمیر آن نپرداختند - و بدستور پیش از جریان باز ماند درینولا (که توجه اعلی حضرت به بنای این قلعه مصروف گشت) امر شد که نهر مذکور را از خضرآباد تا سفیدون (که مبدأ و منتهای آنست) مرمت کنند - و از سفیدون تا قلعه (که مسافت آن نیز سي کروه پادشاهي ست) نهرے تازه حفر نمایند - بعد تیاري به نهر بهشت مسمی شد - و نشیمنها بحوضهای لبریز و فوارهای بلند پرواز نضارتے دیگر بهم رسانید - بیست و چهارم ربیع الاول سنة (۱۰۵۸) هزار و پنجاه و هشت هجري سال بیست و یکم (که برای نزول پادشاهي مختار اهل تنجیم بود) به تهیأ اسباب جشن و تعبیهٔ مواد عشرت فرمان رفت - و تمامیء منازل خاصه را بگوناگون نفائس فرش (که در کشمیر و لاهور از پشم شال برای هر نشیمنے بنفاست و لطافت بر روی کار آورده بودند) برآراستند - و بر در حجرها و ایوانها پردهای طلا دوزي و ده یک دوزي و کلابتون دوزي و مخمل زربفت کار هنرمندان بدائع آثار گجرات آویختند - و در هر نشیمنے اورنگ مرصع و طلائیء میناکار و منبت و ساده نصب نمودند - [illegible] مسندے والا گسترده کارتکیهها با غلافهای لآليء متلألي گذاشته مسند پوشهای زرکش بران کشیدند - و سه جانب ایوان منیع الشان

دولت خانهٔ خاص و عام بمحجر نقره و پیش جهروکه بمحجر طلا بر آراستند - و در هر طاق آن زرین کوکبهٔ بزنجیر طلا آویخته نمودار چرخ برین بر گردانیدند - و در وسط آن ایوان مربع تختگاهی ساخته دور آنرا بمحجر طلا آرایش دادند - و بر روی آن مرصع سریر فلک نظیر (که فروغ مایهٔ خورشید عالم افروز است) گذاشتند - و پیش تخت شامیانهٔ زرنگار مسلسل مروارید با اساطین مرصع بر افراختند - و بر دو (۲) جانب تخت گاه دو مرصع چتر مسلسل مروارید و بر دوامین تخت مثمن منبت نصب کردند - و عقب تختگاه صندلیهای مرصع و طلا نهادهٔ قور خانه (که محتوی ست بر شمشیرهای جواهر نگار با پردله های مرصع (۳) و ترکشها با یراق مرصع و نیزهای مرصع که در ترصیع آن سرمایهٔ بحر و کان بکار رفته) بترتیب نگاه داشتند - و سقف و ستون و در و دیوار آن ایوان سحر بنیان و ایوانهای اطراف چهار گانهٔ دولت خانهٔ خاص و عام را سایبان های زر دوزي و پردهای زرنگار فرنگي و چیني و مخمل زر بفت طلا باف و نقره باف گجراتي (۴) و مسلسلهای کلابتون و بادله آذین بستند - و پیش ایوان رفعت مکان بارگاه مخمل زربفت و بر روي ایوانهای اطراف شامیانهای مخمل

---

(۲) نسخهٔ [ج] و هر دو جانب الخ - (۳) در نسخهٔ [ج] لفظ [مرصع] نیست - (۴) نسخهٔ [ج] بامسلسلهای ٭

زربفت بصرغه هاي سيمين برافراختند - و در زير بارگاه فرشهاي رنگين گسترده بر دور آن محجر نقره نصب نمودند - و بارگاه مذكور (كه در رفعت و وسعت بآسمان برابري دارد) بحكم عالي در احمد آباد در كارخانهٔ سركار والا بافتند - بمبلغ قريب يك لك روپيه در مدت مديد انجام پذيرفت - طول آن هفتاد ذرعهٔ پادشاهي و عرض چهل و پنج بر چهار ستون نقره (كه دور هركدام دو گز و ربع است - و ارتفاع بيست و دو) برپا مي شود - و سه هزار و دويست گز زمين را احاطه مي نمايد - و ده هزار كس در زير آن ميتوانند ايستاد - و از فراش و غير آن سه هزار كس بصنعت جرّثقيل در مدت يك ماه برافرازند - و آن بر السنهٔ خاص و عام مشهور به دلبادل است *

بالجمله چنين بارگاهے (كه با فلك همسري نمايد) گاهے افراخته نشده - و چنين مكانے (كه نمونهٔ فردوس برين باشد) باين زيب و زينت آراسته نگشته (۲) - از روز وصول فيض موصول پادشاهي بدين منازل جنت مشاكل ده روز جشن قرار يافت - هر روز صد كس بخلاع فاخره سرافراز مي گشتند (۳) - و گروهے بفزوني منصب و نوازش خطاب و جمعے بمرحمت نقد و اسپ و فيل كام دل بر گرفتند - مير

(۲) نسخهٔ [ا] باين زينت آراسته نگشته - (۳) نسخهٔ [ب] سرفراز گشتند*

یحیی کاشی تاریخ(۲) اختتام این بنای عالی چنین یافته(۳)

* مصرع *

* شد شاهجهان‌آباد از شاه جهان آباد *

و هزار روپیه صله بر گرفت *

مکرمت خان را بجایزهٔ اتمام این عمارات(۴) هزاری ذات و سوار بر منصبش افزوده از اصل و اضافه بمنصب پنجهزاری ذات و سوار و سه هزار سوار دو اسپه سه اسپه سرافراز ساختند - و در سال بیست و سیوم مطابق سنهٔ (۱۰۵۹) هزار و پنجاه و نه هجری در شاهجهان آباد مکرمت خان رخت زندگانی بر بست - مشار الیه بتمول و زرداری شهرت تمام داشت - مشهور است که روزے فردوس آشیانی فرمود(۵) که بعد ملاحظهٔ نقشهٔ بغداد و اصفهان بازارهای مثمن و مسقف آنجا (که طرح برگزیدهٔ طبیعت بود) ترتیب نگرفت - و بدان نمط (که پسند خاطر بود) این شهر صورت نیافت - و درین باب تعرض گونهٔ به مکرمت خان کردند - ازان روز مکرمت خان گفتے که این شهر اگر بنام ما مسمی کنند آنچه خرج شده داخل خزانه می نمایم - پسرے داشت محمد لطیف نام - در سال بیست و دوم بتقدیم خدمت

(۲) یعنی سنهٔ هزار و پنجاه و هشت هجری - (۳) نسخهٔ [ا] یافت -
(۴) نسخهٔ [ج] عمارت - (۵) نسخهٔ [ب] فرموده *

فوجداري ميان دوآب مامور گرديد - و روح الله برادر زادهٔ او منصب مناسب داشت *

چون خامهٔ تيز خرام بتقريب سخن بگزارش چگونگي قلعهٔ شاهجهان‌آباد پرداخته در عرصهٔ بيان اين شهر و دهلي قديم نيز جولاني ميكرد - و چون قلعهٔ مبارک شاهجهان‌آباد صورت تاسيس پذيرفت جانب راست و چپ آن بر كنار دريا ساير شاهزادهاے عالي شان و امراي عظمت نشان بعمارات وسيع و بديع و نشيمنهاي دل نشين چندان پرداختند [كه از ابنيهٔ عاليه (كه بيست لک روپيه صرف آن شده باشد) و آنچه از آحاد ناس تا اكابر و اعالي در خور مراتب احوال و تفاوت كثرت و قلت اموال موافق خواهش و سليقهٔ خود طرح ريخته اند (و از حيز احصا (۲) بيرون است) معمورهٔ عظيمے و سواد اعظمے ست] كه سياحان جهانگرد بلدے باين پايهٔ فسحت و وسعت و بدين مايهٔ جمعيت و جامعيت در هيچ اقليمے (۳) نشان ندهند * * بيت *

* تعالى الله اگر مصر است و گر شام *
* بود يک گوشهٔ اين محشر عام *

مدينة السلام بغداد (كه پانصد و چند سال دار الخلافهٔ خلفاي عباسيه بود) دوره از طرفين دجله دو فرسخ است كه

---

(۲) نسخهٔ [ج] احصار - (۳) نسخهٔ [ج] اقليم *

شش کروه رسمي باشد - و محيط اين شهر عظمت بهر پنج فرسخ پانزده کروه رسمي ست - و چون حصار شهر نو (که از سنگ و گل کشيده بودند) بوفور باران جا بجا ريخت در سال بيست و ششم سورے از سنگ و صاروج در کمال متانت و استحکام اساس گذاشته در آخر سال سي ام بطول شش هزار و سيصد و شصت و چهار ذراع مشتمل بر بيست و هفت برج و يازده دروازه (که دو کلان بعرض چهار و ارتفاع با شرفات نه ذراع است) بصرف چهار لک روپيه صورت انجام گرفت *

چنانچه رستهٔ سمت لاهور بعرض چهل ذراع و طول يک هزار و پانصد و بيست گز مشتمل بر هزار و پانصد و شصت حجره و ايوانهاى نهايت مطبوع و دلپسند (که بحکم معلى سکان بلده آنرا ساخته اند) - از آغاز بازار (که متصل اصطبل پادشاهي ست - و آن بفاصلهٔ دو صد و پنجاه ذراع از ديوار قلعه اساس يافته) تا چوک هشتاد در هشتاد - دوتوالي چبوتره چهار صد و هشتاد گز است - ازانجا تا چوک ديگر صد در صد بطرز مثمن بغدادي - بازارے ست بهمين قدر طول و عرض - جانب شمالئ اين چوک سراى دو سقفهٔ رفيع اساس بيگم صاحب (که يک درش جانب بازار و ديگر بطرف باغ) موسوم به صاحب آباد (که حقيقةً سه باغ است)

بطول نهصد و هفتاد و دو ذراع - و یکی ازان مکرمت خان
پیشکش نموده و اعلیحضرت بآن ملکهٔ دوران مرحمت فرموده -
و جانب ضلع جنوبی بازار مذکور حمامے هست بکمال نزاهت و
صفا که بفرمان آن ملکهٔ زمان صورت اتمام یافته - و ازین
سرای و چوک تا سرای و چوک فتحپوري محل پانصد و
شصت گز - و رستهٔ بازار جانب اکبرآباد بطول هزار و
پنجاه و عرض سي ذراع در نهایت پاکیزگي و خوبي دو رویه
بهشت صد و هشتاد و هشت حجره و ایوان آراسته - در آغاز
بازار محاذي دروازهٔ قلعه بجانب جنوب مسجدے عالي بنیان
اکبرآبادي محل و مسجد جامع این شهر (که موسوم بمسجد
جهان نما ست) در کمال رصانت و متانت و نهایت
فراخي ساحت (۲) بر کوهچهٔ جانب غربي قلعه بمفاصلهٔ هزار گز
واقع است - دهم شوال سنهٔ (۱۰۶۰) هزار و شصت هجري
اساس گذاشتند - در مدت شش سال بصرف ده لک روپیه
باهتمام سعد الله خان و خلیل الله خان زینت افزای خطهٔ
خاک گردید * ع *

* قبلهٔ حاجات آمد مسجد شاه جهان *

(۳) تاریخ اتمام آن است - و ازان وقت تا حالت تحریر (که
قریب صد سال گذشته) نوئینان عظام و عمدهای والا مقام

---

(۲) نسخهٔ [ب] فراخیٔ ساخت - (۳) یعني سنهٔ هزار و شصت و هفت ●

طرح امکنهٔ دل فریب و طراحی حدائق طراوت افزا بجائی رسانیده اند (که ادهم تیز گام خیال در مسلک بیان آن بلنگی می گراید) خامهٔ بپای چوبین چگونه آن راه تواند پیمود - خصوص مساجدے که در چوک سعدالله خان و چوک معروف به چاندني چوک (که معمار همت عالیهٔ ظفر خان مخاطب به روشن الدوله احداث نموده) - کاسهٔ گنبدهای هر یک را با منارها از جانب بالا بصفایح مس مطلا در کمال درخشاني گرفته اند - در وقت اشراق آفتاب و ماهتاب لمعانش چشم فلک را خیره می سازد - و ازین جهت (که از مدتے ممتد رایات ظل اللهي سایه گستر این مصر جامع است) بکثرت ابنیه و هجوم قطان هر جانب بیرون حصارش معمورهٔ ایست هر چهار ربع او مسکون - و از بسیاری اجتماع و فراهم آمدن مردم هفت اقلیم هر کوچه و برزنش کشوریست بامتعهٔ اقالیم سبعه مشحون - هر خانه مالامال هرچه در خور مدن و نا گزیر امصار است - و در هر دکانش بوفور نفایس و نوادر هر دیار صد کاروان بار - ازین است که در فترت نادر شاهي طرفه چشم زخمے باین شهر رسید - و در طرفة العین بصورت اصلي باز گردید - بل همه چیزش از اول بهتر و روز افزون است - و تصویر نقش و نگارش از قدرت قلم بیرون صنایع پردازي و نزاکت کاریها را روز بازار است - و طرب انگیزي

و بزم‌طرازي را با دلها سروکار - چون پای خامهٔ تیز رفتار در مساحت ساحت خصوصیات این جای حیرت افزا لنگ است باین بیتے از فروغی کشمیري (که در تعریف این شهر گفته) اکتفا مي نماید * * بیت *

* جهان را گر به از خود یاد باشد *
* همین شـاه جهـان آباد باشد *

اما دهلی قدیم (که از مهین و دیرین شهرهای هند است) نخست اندرپت نام داشت - طول صد و چهارده درجه و سي و هشت دقیقه - و عرض بیست و هشت درجه و پانزده دقیقه - اگرچه برخے از اقلیم دوم انگارند اما از سیوم اقلیم است - سلطان قطب الدین و سلطان شمس الدین در قلعهٔ پتهورا بسر میبردند - سلطان غیاث الدین بلبن قلعهٔ دیگر اساس نهاد - و آنرا مرزغن اندیشید - معز الدین کیقباد بر ساحل دریای جون شهرے دیگر طرح انداخت - آنرا کیلوگرهي گویند - امیر خسرو در قران السعدین این شهر را مي ستاید *

* بیت *

* وی دهلي و وی بتان ساده *
* پگ بسته و چیره کج نهاده *

الحال مقبرهٔ جنت آشیاني درین شهر است - سلطان علاء الدین شهر دیگر بنا نهاده آن را سري گویند - پس ازان

تغلق شاه تغلق آباد بر ساخت - پستر پسرش سلطان محمد
شهرے نو و منازل دلگشا بر روی کار آورد - و سلطان فیروز
بنام خود شهرے بزرگ آباد نمود - و دریای جون را بریده
نزدیک ساخت - و سه کروهی فیروز آباد کوشکی دیگر بر افراشت
جهان نما نام ٭

چون نوبت بجنت آشیاني رسید قلعهٔ اندرپت را تعمیر
نموده دین پناه نام گذاشت - شیر خان سور دهلی علائي را
ویران کرده جدا شهرے بر آراست - آثار این شهرها نمایان
و پیدا است - طول این صوبه از پلول تا لدهانه (که بر ساحل
دریای ستلج است) صد و شصت کروه - و عرض از سرکار ریواري
تا کوه کماؤن صد و چهل - دیگر از حصار تا خضرآباد صد
و سي - شرقي آگره - میان مشرق و شمال پیوسته بخیر آباد
صوبهٔ اوده - شمالي کوهستان - جنوبي آگره و اجمیر - غربي
لدهانه و سرچشمهٔ گنگ - و (چون درین صوبه دیگر رودها
فراوان) لختی شمالي کوه این صوبه را کماؤن نامند - کان
طلا و نقره و سرب و مس و زرنیخ و تنکار درو - و آهوی
مشکین و گاو قطاس و کرم پیله و باز و شاهین و دیگر
شکاري جانور و خیل و اسپ کوت بس انبوه - هشت سرکار
و دویست و سي و دو پرگنه بجمع شصت کرور و شانزده
لک و پانزده هزار و پانصد و پنج دام در عهد عرش آشیاني

بدو ميگرائيد - چون اعلى حضرت باحداث شاهجهان‌آباد موسوم بدار الخلافه گردانيد محالات ديگر افزوده دوازده سركار (۲) دو صد و هشتاد و يک محال بجمع يک صد و بيست و دو كرور و بيست و نه لک و پنجاه هزار و يک صد و سي و هفت دام قرار گرفت *

اين سواد اعظم (كه بهترين بلاد هندوستان است) سه فصل دارد - زمستان از غرهٔ آبان تا بهمن - آذر و دي ايام شدت سرما ست - و دو ديگر اولين و پسين اگرچه سرد است ليكن نه بسيار - و اين فصل موسم خوبيهاى هندوستان است كه سير و شكار بكام دل ميتوان كرد - دوم تابستان از غرهٔ اسفندار تا (۳) آخر خورداد - (۴) اسفندار آغاز بهار هندوستان است - در كمال اعتدال - و فروردي نيز معتدل است - درين دو ماه سواري و قطره مي توان كرد - اردي بهشت هم بد نيست - اما بے ضرورت تردد نتوان نمود - و خورداد زمان استيلاى گرما ست - سيوم برسات - او نيز اگر بارش شود هوا بهتر است - و الّا بعمان خورداد گرم - امرداد عين باران است - و هنگام غايت لطافت هوا ست - گاه باشد كه روزے ده پانزده مرتبه ببارد - و ابرهاى رنگين

---

(۲) نسخهٔ [ج] دوازده سركار و صد و هشتاد - (۳) در نسخهٔ [ج] لفظ [آخر] نيست - (۴) نسخهٔ [ج] آغاز بهار و در كمال اعتدال است *

پدید آید - و این ایام نیز ایام خوبیهاے هندوستان است -
و در شهریور اگرچه باران مي بارد اما نه بمرتبهٔ ماه گذشته -
مهر آخرهای ایام برسات است - باران این وقت بخریف
و ربیع نفع تمام دارد - روز بعد از یک پاس گرم
مي گردد - و شبها مائل بسردي - - این فصل سه هوا دارد -
و اگر بارش است برسات - و گر نه هوای تابستان - لیکن
در تابستان گرفتگي در هوا نمي باشد - و در برسات
روزے (که باران نشود و نسیم نوزد) هوا گرفته مي شود -
این فصول ثلثه در تمام بلاد هندوستان دایر است - اما
هوا متفاوت است *

* میرزا حسن صفوي *

پسر سیوم میرزا رستم قندهاریست - در عهد جنت مکاني
بمنصب هزار و پانصدی هفت صد سوار سر افرازي داشت -
پس از جلوس اعلی حضرت همراه پدر عالي قدر خویش از
صوبهٔ بهار آمده به آستان بوس خلافت جبهه آرا گشت - و
در سال دوم به تعیناتی صوبهٔ بنگاله رخصت یافت - مدتها
با پسر خود میرزا صف شکن در کومکیان آن ولایت انسلاک
داشت - گاهے بر طبق طلب به پیشگاه سلطنت رسیده رہ
عقیدت بتقبیل سدهٔ جهانباني مي افروخت - و باز بدستوری
معاودت کام دل مي اندوخت - و به افزایش منصب پایهٔ

اعتبار بلند تر می افراخت - در سال نوزدهم بمنصب
سه هزاری دو هزار سوار امتیاز یافته بجاگیر داری فتح پور
بیانه مورد اعطاف گردید - و در سال بیستم فوجداری
جونپور از تغیر شاه نواز خان صفوی برادر خردش نامزد او
گشت - و مصحوب صف شکن پسرش نقاره مرحمت شد -
و او از اصل و اضافه بمنصب دو هزاری دو هزار سوار
تارک افتخار افراخته نزد پدر دستوری یافت - و در سال
بیست و یکم میرزا با پسر خود از جونپور آمده شرف
استلام خلافت دریافت - و باز پدر و پسر کومکی بنگاله
شده بدان صوب مرخص گشتند - و در سال بیست و دوم
حسب الالتماس شاهزاده محمد شجاع بتهانه داری کوچ متعلقه
صوبهٔ مذکور مفتخر گشت - و باضافهٔ هزار سوار مباهات
اندوخت - و در سال بیست و سیوم آخر سنهٔ (۱۰۵۹)
هزار و پنجاه و نه هجری ره نورد عقبی گردید - مشار الیه
خطاب خانی قبول ننمود - میرزا صف شکن بعد فوت پدر
بخدمت تهانه داری و فوجداری حصر ولایت بنگاله چندے
بسر برد - پس ازان بگوشهٔ انزوا بوظائف دعا گوئی پادشاه
زمان اشتغال ورزید - و در سنهٔ (۱۰۷۳) هزار و هفتاد و سیوم
هجری سال پنجم عالمگیری روزگار حیاتش بسر آمد - دختر
[illegible] همشیرهٔ نوازش خان عبد الکافی (که [illegible]

علاتی خلیل الله خان است) در خانهٔ او بود - خلف او سیف الدین صفوی باعتبار دامادی خلیل الله خان مطرح انظار عاطفت خسروانه گشته در سال هفتم بخطاب کامیاب خان ناموری گرفت - و بنابر جهتی از منصب برطرف شده بود - در سال چهاردهم ببحالی منصب کامران گردید - و خطاب خانی بنام خود یافت *

* مرتضی خان سید نظام *

پسر دوم میران صدر جهان پهانیست - از بطن برهمن زنی بوده (که میران کمال شیفتگی بدو داشت) - ازین جهت این پسر را نهایت دوست داشته در صدد تربیت او شد - و در حین حیات خود برو شناسی پادشاهی و منصب عمده کامیاب گردانید - پس از فوت میران جنت مکانی او را بمنصب دو هزار و پانصدی دو هزار سوار سرافراز فرمود - و در نخستین سال جلوس اعلی حضرت باضافهٔ پانصدی بمنصب سه هزاری دو هزار سوار و عطای نقاره بلند آوازه گشت - و پس از فوت مرتضی خان میر حسام الدین انجو سید مذکور بخطاب مرتضی خان ناموری اندوخت - هنگامی (که نظم صوبهٔ دکن بمهابت خان خانخانان تفویض یافت) خان مشار الیه نیز کومکی گشته رخصت دکن یافت - و پس ازان (که حصون تسعهٔ دولت آباد بنیروی شهامت مهابت خان

سپه سالار در سال ششم سنهٔ (۱۰۴۲) هزار و چهل و دو هجري گشایش یافت) سپه سالار خواست یکے از سران فوج را با برخے از بندهای اخلاص شعار بحراست قلعه گذاشته خود به برهانپور شتابد - ازان جهت (که مدتے در محاصرهٔ قلعه انواع رنج و تعب کشیده بودند - و صبح و شام از کارزار بیجاپوریه و نظام شاهیه دمے نیاسوده - و آذوقهٔ ذخیره نیز نمانده) بهر که تکلیف نمود از تکفل آن سر بر تافت - و مشهور است که (چون مرتضی خان صاحب سامان و جمعیت بود) مهابت خان با او درین امر مبالغه نمود - سید بامتناع چنین اصرار ورزید که مهابت خان خط آزادي ازو نوشته گرفت *

و چون خان دوران از اخلاص خالص و حمایت راسخ پذیراے آن خدمت گردید خانخانان حکمت عملي بکار بردهٔ سید مرتضی خان را با جماعهٔ دیگر بهمراهیِ خان مذکور در قلعه گذاشته طبل رحیل فرو کوفت - در همان چند روز فرمان بنام خان دوران رسید که (چون او بیش از همه تعب و صعوبت کشیده) قلعه را بمرتضی خان سپرده خود بمالوه (که صوبه داریِ آن باو متعلق بود) رفته چندے بیاساید - خان مذکور سید را در قلعه گذاشته و زرے (که از خزانهٔ عامره با خود داشت) برای ناگزیر قلعه بمشار الیه

داده روانه سمت مطلب شد - و پس ازان به تیولداری دلمو (۲)
سرافرازی یافته بمالش متمردان آن ناحیه از بیس و غیر
آن مامور شد - چون وطنش در جوار دلمو ست جمعیت
کثیر و انبوهی فراوان فراهم آورده در جستن و بستن طایفهٔ
بیس کوتاهی ننمود - مکرر بجنگ و پیکار غالب آمده نقش
صولت او درست نشست - مدتها در فوجداری بیسواره و
لکهنؤ بضبط و ربط تمام گذرانید - آخر الامر از غلبهٔ پیری
و ضعف قوی طاقت قطره و پویه نماند - و بمهام خدمت
نمي توانست پرداخت - در سال بیست و چهارم از بارگاه
خلافت او را از منصب باز داشته بیست لک دام بطریق
سالیانه از پرگنهٔ پهاني وطنش (که یک کرور دام جمع
دارد) مرحمت شد - چون پسرانش درگذشته بودند هر
کدام از عبد المقتدر و عبدالله نبیرهای او را باضافهٔ منصب
و دیگر نبایر او را فراخور حال بمنصب برنواخته هشتاد
لک دام تتمهٔ این پرگنه را در تیول آنها مقرر کرد - پس
ازین سید مذکور مدتها در زمرهٔ وظیفه خواران گذرانیده
باجل موعود بساط حیات در نوردید - عبدالمقتدر در عهد
اعلی حضرت بمنصب هزاری شش صد سوار و فوجداری
خیرآباد رسیده *

(۲) در [بعضی نسخهٔ] دلمؤ •

* معتقد خان میرزا مکی *

پسر افتخار خان است که در بنگاله سال هفتم جهانگیري در جنگ عثمان خان لوهاني داد جانفشاني و جان ستاني داده بکار آمد - میرزا نیز دران جنگ مصدر تلاشها گشته - این هر دو پدر و پسر در تیر اندازي شهرهٔ آفاق بودند - پس از فوت پدر برهنموني بخت سعادت پژوه خود را بفتراک دولت شاهزاده ولي عهد شاهجهان بر بست - و بحسن خدمت و دوام حضور کامیاب نوازش شاهي گردیده بقرب و اعتبار اختصاص پذیرفت - گویند بشرف نسبت رضاعت شاهي نیز افتخار داشت *

چون شاهزاده نخستین بار باصلاح مهمات دکن توجه برگماشت و افضل خان و بکرماجیت (که از عمدهای دولت شاهي بودند) بهوش افزائي و فرمان پذیري عادل شاه بیجاپوري تعین گشتند مشار الیه با جادو داس دیوان بیوتات بحیدرآباد دستوري یافت که قطب شاه والي آنجا را از خواب غفلت بر آورده بشاهراه اطاعت رهنمون شود - او (چون بسرعت سریعه بمقصد فائز گشت) قطب شاه را در کمال انقیاد و فرمان برداري دیده پیشکش پانزده لک روپیه از جواهر ثمینه و فیلان نامي تنومند و اسپان قبچاق بر گرفته معاودت نمود - و به بساط بوسي انجمن حضور و استحسان

تقدیم خدمت اسباب مزید رفعت جاه آماده گردانید - و در
ایام ناکامی شاهزاده (که از بے مہری روزگار غیر از قطع
فیافی سوی سفر بنظر نمی آمد) او از اخلاص وافی و
صفای صافی (که سر آمد شمائل رضیه است) پرستاری و
هوا داری خداوند مجازي را سرمایهٔ بهبود دانسته بهیچ وجه
از رکاب شاهي جدائي نگزید - تا آنکه زمانهٔ نیرنگ ساز
بفاصلهٔ یک بست و گشاد مژه چمن دیگر طرح ریخت - و
بهار دولت شاهي گل کرد - در سنهٔ (۱۰۳۷) هزار
و سي و هفت هجري جنت مکاني در گذشت - و الویهٔ
شاهي از جنیر دکن باهتزاز آمده هفدهم ربیع آلآخر بر تالاب
کانکریه (که در خارج شهر نزهت بهر احمدآباد گجرات است)
پرتو نزول افکند - و نظم آن دیار باقتضای وقت به شیر
خان تونور تفویض یافت - و ازانجا که هنوز وصول بدار
الخلافه واقع نشده و سلطنت استقرارے نگرفته معتقد خان را
بمنصب چار هزاري دو هزار سوار بر نواخته با جمعے دیگر
در احمد آباد گذاشتند - و در سال دوم بفوجداري اجمیر
سر بر افراخت - پس ازان به صوبه داري مالوه متعین
گشت - و در سال پنجم حکومت آن ولایت نامزد نصرت
خان خاندوران گردید - و او بفوجداري اطراف دار الخلافه
مامور شد - و در همین سال مکرر نالش باقر خان نجم ثاني

ناظم اودیسه بعرض اعلی حضرت رسید که با رعایا سلوک ناپسندیده مینماید - معتقد خان باضافهٔ سواران منصب نوازش یافته به بصاحب صوبگی اودیسه بلند پایه گردید *

از غرائب روداد آنکه گویند باقر خان کارهائی چند کرده مبلغها بدست آورده که (۲) افشای هر یکی موجب رسوائی بود - خواست که آنرا خس پوش کند - زمینداران آن ناحیه را از دیسمکهه و دیسپاندیه و مقدم فراهم آورده بهرکه گمان شرارت داشت مقید ساخت - و ازانها یکدفعه هفت صد کس را بدم تیغ داد - ناگهان یکی ازان آشوب جان گزا بدر جسته خود را بحضور رسانید - و طومار چهل لک روپیه بنام باقر خان نوشته داد - دریذولا تحقیق آن مقدمه نیز به معتقد خان مقرر شد - اتفاقاً میرزا احمد داماد باقر خان (که بخشیگری آن صوبه یافته همراه بود) روزے (که از الهآباد در کشتي نشسته مي رفتند) میرزا احمد تقریبی از طومار مذکوره بر آورده ازان زمیندار مستفسر گردید - و ببهانهٔ دیدن طومار را از دستش گرفته بتیز دستي چنان شمشیر بسویش برتافت که سر از تن جدا شده در دریا افتاده - و طومار نیز پاره نموده بآب رها کرد - و به معتقد خان گفت که بمحض دولت خواهی شما این

(۲) نسخهٔ [ب] و افشای هریکی الخ *

حرکت بعمل آمده که آخرکار این قسم طومار بنام شما هم درست مي کرد - معتقد خان مستحسن داشت - اما چندے معاتب پادشاهي ماند *

معتقد خان مدتے دران دیار بداد دهي و مطیع نوازي و سرکش بر اندازي بسر برده چون بحضور آمد باز در سال نوزدهم بحکومت آن دیار تعین گردید - و در سال بیست و دوم طالب حضور گشت - چون اعظم خان حاکم جونپور در همان ایام در گذشت بندوبست آن سرکار به معتقد خان قرار گرفت - خان مذکور از عرض راه عطف عنان کرده بجانب امرمر رجوع نموده - چون او را پیري دریافته بسیار از کار رفته بود در سال بیست و پنجم دوازدهم ذي القعده سال (۱۰۶۱) یک هزار و شصت و یکم بعرض اعلي حضرت رسید که او بضبط نواحئ جونپور نمي تواند پرداخت - آن تعلقه بنام مراد کام صفوي تجویز شد - اتفاقاً او هم در همان تاریخ در جونپور بساط حیات در نوردید *

* میرزا عیسی ترخان *

پدرش جان بابا عم پدر میرزا جاني بیگ حاکم سنده است - چون پیمانهٔ حیات میرزا جاني لبریز گردید میرزا عیسی بهوس حکومت دست و پائے بحرکت آورد - خسرو خان چرگس (که وکیل مستقل آن سلسله بود) میرزا

غازي را جا نشين پدر ساخت - و خواست که ميرزا عيسى را بادب گاه زندان بر نشاند - او بقلاوزی بخت و رهنموی اقبال ازان ديار بدر زده بدرگاه جهانگيري استظلال عافيت نمود - جنت مکاني بمنصب عمده مطرح انظار عاطفت ساخته تعنيات دکن فرمود - و چون ميرزا غازي در حکومت قندهار در گذشت خسرو خان عبد العلي نامي را ازان سلسله بر مسند ترخانيه متمکن ساخته دست مايهٔ حکم راني انديشيد - جنت مکاني بتوهم آن (که مبادا عبد العلي به دستان سرائی خسرو خان ريشهٔ استقلال دران سر زمين فرو برد) فرمان بنام ميرزا عيسى خان قلمي فرمود - و چون او جبهه ساى آستان خلافت گرديد بعرض برخے حساد [که ميرزا از ديرباز در آرزوی ملک موروثي نعل در آتش است - اگر دريغولا مستقل شده بحاکم کچھ و مکران و هرمز (که قريب واقع شده اند) اعانت جسته با شاه عباس صفوي توسل نمايد مدتها بايد که تدارک آن بوقوع آيد] پادشاه بد گمان شده ميرزا رستم قندهاري را بحکومت آن ديار مامور فرمود - و بسعی او رگ و ريشهٔ ترخانيه ازان ولايت بر کنده گشت - و ميرزا عيسى بجاگيرداری دهن پور گجرات سر بر نواخته تعين آن صوبه گرديد - دران هنگام (که اعلى حضرت از هوای تتهه بناکامي براه زن و ولايت بهاره مضاف گجرات

معاودت بدکن فرمود) میرزا بیاوری طالع از نقد و جنس و اسپ و شتر بطریق پیشکش در جناب شاهي ارسال داشته ذخیرهٔ سود و بهبود روزگار خود اندوخت *

پس از ارتحال جنت مکاني در اثنای توجه رایات فردوس آشیاني از دکن بدار الخلافهٔ آگره هنگام جهان گشائي بسعادت زمین بوس رسیده باضافهٔ دو هزاری هزار و سیصد سوار بمنصب چار هزاري ذات و دو هزار و پانصد سوار و ایالت ملک تتهه کامروای ملک خود گردید. لیکن بعد جلوس بر سریر فرمان روائي حسب اقتضای وقت ضبط و ربط آن دیار به شیر خواجه مخاطب بخواجه باقي خان تفویض یافت - و میرزا بے نیل مقصود از عرض راه معاودت نموده بتیولداری متهرا و آن نواحي مورد نوازش گشت - و در سال پنجم در سواران منصب افزوده بجاگیرداری ایلچپور رخصت یافت - و در سال هشتم باضافهٔ هزاری هزار سوار بمنصب والای پنجهزاری چهار هزار سوار دو اسپه سه اسپه بر نواخته بفوجداری سرکار سورتهه مباهي گردید - در سال پانزدهم بصاحب صوبگی گجرات از تغیر اعظم خان اختصاص پذیرفت - و ضبط سورتهه بپسر کلانش عنایت الله (که بمنصب دو هزاری هزار سوار سر افرازي داشت) مقرر گشت - و بعد از عزل صوبه داري مجدداً بایالت جوناگده (که حاکم نشین ولایت

سورتهه است) سر بر افراخت - و در سال بیست و پنجم هراست آن دیار بمحمد صالح پسر دومش مفوض گشت - و فرمان طلب میرزا بحضور صادر گردید - در محرم سنهٔ (۱۰۶۲) هزار و شصت و دوم بقصبهٔ سانبهر رسیده بود که پیمانهٔ حیاتش بر آمود - با آنکه عمر میرزا از صد متجاوز بود اما قوی از درجهٔ طبیعي سقوط نیافته - باه هم جوانانه داشت - و بسیار عیش دوست و شیفتهٔ مسکرات و دل دادهٔ راگ و رنگ بود - و در نغمه خواني و ساز نوازي خالي از کمال نبود - اولاد بسیار بهم رسانید - عنایت الله خلف کلانش که عمده بود در سال بیست و یکم در گذشت - و بیشترے در حیات پدر زندگیء مستعار سپردند - بعد فوت میرزا محمد صالح (که ارشد اولادش بود - و احوالش جدا بقلم آمده) بمنصب دو هزاري هزار و پانصد سوار و فتح الله بمنصب پانصدي و عاقل بمنصبے درخور سر افرازي یافتند *

* محمد علی خان محمد علی بیگ *

خویش قلیج خان از منصب داران داخلیء همراهیء شاهزاده دارا شکوه است - چون سرکار حصار بضابطهٔ معمول بپادشاه زادهای ولي عهد تعلق مي‌کرد [چنانچه در عهد فردوس مکاني به جنت آشیاني و در وقت جنت آشیاني بعرش آشیاني و همین قسم بجنت مکاني و فردوس آشیاني

تنخواه شده بود] لهذا در عصر سلطنت فردوس آشياني
بپادشاهزادهٔ کلان قرار یافته او بفوجداری آنجا مامور گردید -
ازانجا که گشاد هر کار در گرو وقت است و کار کشان قضا
بادنی وسیلهٔ جامی را بکامی می ریزند دران ایام [که جراحات
بیگم صاحب (که بظاهر وصول شعلهٔ شمع بدامان و رسیدن
ببدن اضلاع سوخته بود و پس از معالجهٔ بسیار اطبای وقت)
هرچند التیام پذیرفته اما گاه گاه عود میکرد] او در پیشگاه
سلطنت ظاهر نمود که عاصون نام فقیرے بے نوا در سرکار مذکور
میباشد - مرهم او برای این قسم جراحات مفید و مشهور است -
پهتر بر طبق حکم او را آورد - و مرهم او نفع تمام بخشید -
پادشاه آن فقیر را به مبلغ همسنگش و خلعت و اسپ و فیل
و دیه در وطن بطریق آلتمغا بر نواخت - و مشار الیه (که
واسطهٔ این امر بود) مورد عاطفت گشته سال هژدهم بخطاب
خاني ناموري اندوخت - سال بیست و ششم (چون صوبهٔ ملتان
در عوض صوبهٔ گجرات به پادشاهزادهٔ مذکور تفویض یافت)
او بعنایت خلعت و حراست آنجا اختصاص گرفت - چون
صوبهٔ تتهه هم ضمیمهٔ صوبجات سابق به پادشاهزادهٔ مذکور
مرحمت شد او بمحافظت آنجا مامور گردید - سال سي ام
مطابق سنهٔ (١٠٦٦) هزار و شصت و شش هجري پیمانهٔ
زندگی او بر آمود *

* مغل خان *

پسر زین خان کوکه است - در عهد جنت مکاني بمنصب هزاری پانصد سوار رسیده بود - در سر آغاز (۲) جلوس اعلی حضرت بقلعه داری دار الملک کابل سر بر افراخته مرخص گردید - و چون سال نهم ساحت دولت آباد مضرب خیام پادشاهي گردید و عساکر قاهره به سرکردگی سران نامور بنهب و غارت ملک عادل شاهیه (۳) و تسخیر تتمهٔ قلاع نظام شاهیه تعین گردید مغل خان بافزونی منصب پانصدی پانصد سوار کام دل اندوخته بهمراهی خان دوران نصرت جنگ انتظام یافت - و در آخر این سال بدلیری شهامت و پردلی سردار با وقار قلعهٔ اودگیر (که از قلاع حصینهٔ رصینهٔ بالاگهات دکن است و (۴) درین وقت مضاف صوبهٔ محمد آباد بدر) هشتم جمادی الاولی سنهٔ (۱۰۴۶) هزار و چهل و شش هجري در محاصرهٔ سه ماه و کسرے بتصرف پادشاهي در آمد - خان مذکور پانصدي ذات پانصد سوار دیگر اضافه یافته بصیانت و حفاظت آن حصن استوار معین گردید - و مشار الیه مدتے درانجا گذرانیده نامے بمروت و مردمي بر آورد *

---

(۲) نسخهٔ [ج] در آغاز جلوس - (۳) نسخهٔ [ج] عادل‌شاه - (۴) در نسخهٔ [ج] حرف [واو] نیست *

راقم سطور را در سنهٔ پانزدهٔ جلوس خاقان (۲) زمان گذرے بتماشای قلعهٔ مسطور افتاد - مشاهده نمود که در دیوار عمارتے (که اندرون قلعه واقع شده) بر سنگے تاریخ فتح قلعه و تفویض آن بمغل خان کنده نصب کرده اند - اغلب که بفرمایش خان مذکور باشد - پس ازان بحضور شتافته در سال هژدهم بمنصب دو هزار و پانصدی دو هزار سوار پایه افزای اعتبار گشت - و چون در همین ایام خان دوران صاحب صوبهٔ دکن رخصت انصراف یافت خان مذکور نیز بعطای نقاره بلند آوازه گشته بهمراهی صوبه دار دستوری یافت - و در سال بیست و پنجم به صاحب صوبگی تتهه سرافراز گشته از راه گجرات روانهٔ آن سمت گردید - صاحب همت و شگفته رو بود - هرکه بسر وقتش وارد میشد در تفقد و دلجوئي کوتاهي نمیکرد - و جویای نام نیک بود *

چون خان مذکور از تن آساني و فراغت دوستي توفیق آن نیافت (که خود را در مهم قندهار بخدمت شاهزادهٔ بلند اقبال محمد دارا شکوه رساند (۳)) ازین رهگذر از منصب سه هزاری دو هزار سوار و جاگیر برطرف شد - چندے بدین منوال گذرانید و پریشانیها کشید - آخر در سال سي ام حسب الالتماس

(۲) یعنی شاه عالم پادشاه مطابق سنهٔ (۱۱۸۸) هزار و یکصد و هشتاد و هشت هجري - (۳) نسخهٔ [۱] برساند *

دارا شکوه بسالیانهٔ پانزده هزار روپیه موظف گردید - تاریخ فوتش بنظر نیامد - گویند شکار دوست بود - و بنغمه و سرود شیفتگی داشت - سازنده و نوازندهٔ بسیار فراهم آورده بود *

* میر شمس *

از سادات حسینی ست - گویند مدتے تارک دنیا بود - و سیاحت میکرد - پس ازان ملتزم رکاب شاه جهان شده - بعد ارتحال جنت مکانی (چون موکب شاهجهانی در نواح سورت ورود نمود) ار بقلعه داری آنجا سرفرازی یافت - و سال هفتم از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدی دو هزار سوار چهرهٔ ناموری بر افروخت - و سال دهم باضافهٔ پانصد سوار و فوجداری و تیولداری پرگنهٔ پژوده مضاف گجرات لوای بلند پایگی بر افراشت - سال هژدهم بعنایت نقاره بلند آوازه گشت - و سال نوزدهم از اصل و اضافه بمنصب سه هزاری سه هزار سوار و فوجداری و تیولداری بیر قامت قابلیت آراست - سال بیست و پنجم بفوجداری و تیولداری بتن متعلق گجرات نخل امیدش بارور گردید - سال بیست و هشتم باز به تهانه داری و جاگیرداری پژوده از توابع احمد آباد مامور گشت - سال سی و یکم نوزدهم رمضان مطابق سنهٔ (۱۰۶۷) هزار و شصت و هفت هجری لباس هستی را بر کند *

* مرشد قلی خان خراسانی *

از ترکان سپاهي پیشه بود - بکار داني و معامله فهمي امتیاز داشت - ابتدا نوکر علي مردان خان زیک حاکم قندهار بود - چون خان مذکور آن حصن حصین را تسلیم اولیای پادشاهي نموده بندگی درگاه والا برگزید چند کس از نوکران عمدهٔ او در سلک ملازمان درگاه انتظام یافتند - ازانجمله مرشد قلي خان (۲) از یاوری طالع بدولت روشناس فایز گشته منظور نظر التفات خسروانه گردید - در سال نوزدهم جلوس فردوس آشیاني به فوجداری دامن کوه کانگره از تغیر خنجر خان فرق افتخار بر افراخت - و چون صاحب صوبگي و سرداری بلخ و بدخشان نامزد شاهزاده محمد اورنگ زیب شد او به بخشیگری فوج متعینهٔ ایشان تعین یافت - و در سال بیست و دوم از تغیر جان نثار خان آخته بیگي شد - و در سال بیست و چهارم به بخشیگری لاهور اختصاص گرفت - و چون شاهزادهٔ مذکور در سال بیست و ششم بتفویض نظم صوبهٔ دکن لوای توجه بر افراخت او از سابق و لاحق بمنصب هزار و پانصدی پانصد سوار و خدمت دیوانی بالاگهات دکن کامیابي اندوخته بهمراهی شاهزاده دستوري یافت - و در تقدیم آن خدمت مساعی جمیله بکار برده جوهر رشادت و کار داني

(۲) در نسخهٔ [ج] لفظ [خان] نیست *

خود را بر روی روز آورد - و حسب الالتماس شاهزاده در سال بیست و هفتم بافزایش پانصدي و خطاب خاني چهرهٔ اعتبار برافروخت - و در سال بیست و نهم بافزونیِ پانصد سوار مورد نوازش گردیده خدمت دیوانیِ پایان گهات از تغیر ملتفت خان بانضمام کار سابق بدو مقرر شد *

و پس ازان [که همت والا نهمت پادشاهزاده فتح نصیب محمد اورنگ زیب مصروف آن گردید که به مستقر الخلافه شتافته دست استیلای دارا شکوه را (که از فرط توجه اعلی حضرت هیچ یک از برادران را بنظر همسري در نیاورده طبل خود کامي و خود آرائي مي نواخت - و از امور سلطنت جز نامی به اعلی حضرت نماند) کوتاه سازد] پرتو اهتمام بصوب این مطلب افگند - و در کمتر فرصتی لشکرے نمایان و توپخانهٔ شایان ترتیب داد - از ملازمان پادشاهي (که دران صوبه بودند) هرکرا بخت اقبالمند مساعدت نمود سر ارادت بر خط بندگي و همراهي گذاشت - مرشد قلي خان (که آثار ارادت و جانفشاني از سیمای احوالش هویدا بود - و بر همه اخلاص مندان عقیدت کیش سبقت گرفته مراسم دولت خواهي بتقدیم مي رسانید) از تغیر میر ضیاء الدین حسین اسلام خان (که در مرافقت شاهزاده محمد سلطان برسم منقلا از اورنگ آباد روانهٔ برهانپور

گشت) بخدمت ديواني جليل القدر سركار شاهي مدارج عزت پيمود - و از اصل و اضافه بمنصب سه هزاري سرافرازي يافت - و چون رايات پادشاهي دهم رجب سنهٔ (۱۰۶۸) هزار و شصت و هشت هجري بگذر اكبرپور از آب نربده پاياب عبور نموده و بيست و دوم همين ماه اتفاق صف آرائي (كه نخستين معارك آن شاه فيروزمند است) با مهاراجه جسونت (كه از جهالت و جسارت سد راه آن شاهزادهٔ گرديده پاى اقامت در نواحئ اجين افشرده بود) افتاد راجپوتان مشهور مثل مكند سنگهه هاده و رتن راتهور و ديال داس جهاله و ارجن كور (كه از رؤساى آن قوم جلادت كيش بودند) دست تعلق از جان برداشته جلو انداختند - و نخست بتوپ خانهٔ شاهزاده [كه اهتمام آن دران روز بعهدهٔ شجاعت و بهادرئ مرشد قلي خان (كه از سرداران راسخ العقيدة و صاحب سيف و قلم بود) قرار يافته] بجنگ و ستيز پرداختند خان مذكور باتفاق ذوالفقار خان (كه مقدمة الجيش هراول بود) با آنكه فوجے درخور كثرت و هجوم مخالفان نداشت پاے ثبات و قرار در عرصهٔ كارزار استوار داشته از جا نرفت - و بعد از گير و دار بسيار و سعي و تلاش بے شمار (كه منتهاى مرتبهٔ سپاه گري و جانفشاني بود) مردانه نقد جان نثار نمود - و باداى حق اخلاص سرخروئي اندوخت *

مشار اليه با وصف جوشش بهادري و نشهٔ سپاه گري فهميد متصديانه داشت - و ديانت و خدا ترسي (۲) پيرايهٔ حالش بود - در ديواني دکن باستمالت و رفاهيت رعايا کوشيده در توفير و تکثير آبادي ملک همت گماشت - و از کار شناسي و جزرسي تقسيم اراضي نموده ربع هر جنس بر گرفت - و دستور العملے قرار داد - گويند از روے احتياط (که مبادا حيف و ميلي بجانبے رود) بسا اوقات خود طناب جريب بدست گرفته زمين را پيمايش مي کرد - از حسن نيت اوست که عمر جاويد يافت - يعني نامش بسبب اين دستور العمل تا انقضاے اعوام و شهور بسيار (۳) بر صفحهٔ روزگار خواهد ماند *

بايد دانست که در ممالک فسيحة المسالک سير حاصل زرخيز دکن تشخيص جمع مال بر سر بيگهه و مساحت اراضي بجريب و تفريق زمينها و تقسيم اجناس حبوب و بقول درميان نبود - کشاورز و مزارع آنچه بيک قلبه و جفت گاو مي توانست و هر جنسے که مي خواست بر سر قلبه قلبه باختلاف بلاد و پرگنات بحاکم مي داد - باز پرس کميت و کيفيت نمي شد - و پس ازان [اين ولايت بروزگار ممتد بفوج کشيهاے متواليهٔ سلاطين هندوستان

(۲) نسخهٔ [ج] خدا پرستي - (۳) در نسخهٔ [ج] لفظ [بسيار] نيست *

پی سپر گردید - و رعایا از نام مغل و معاملت نو ترسان
و لرزان گشته ترک اوطان گرفت - و امساک باران و قحط
چندین ساله سرباري گردید - و ویراني بمرتبهٔ انجامید
(که اعلی حضرت با آنکه در سال چهارم سي و چهل کرور
دام از اصل صوبهٔ خاندیس تخفیف دادند) بحالت اصلي
نگرائید تا آنکه (۲) نوبت بمرشد قلي خان رسید] خان مذکور
از کار طلبي و دقت پژوهي به رای صواب اندیش خود دستور
العمل راجه تودرمل را (که از زمان عرش آشیاني احداث
یافته در هندوستان مروج گردیده) بتازگي دران مرز بوم
بر روی کار آورد - اولا در فراهم آوردن رعایای متفرق کوشش
تمام بکار برد - و جا بجا امنای فهمیده و عمال متدین تعین
نمود که اراضيِ اکثر پرگنات (۳) را به پیمایش در آوردند (که
آنرا رقبه خوانند) - و تفریق شایان زراعت و کوه و ناله
(که بکار قلبه راني نمي آمد) نمود - و هر دیهی (که
مقدم نداشت و وارثان او از صدمات حوادث مفقود الاثر
بودند) مقدميِ آنجا بهرکه از احوالش جوهر استعداد آبادي
و پرداخت رعایا دریافت نمود مقرر کرده سرگرم کشت و کار
ساخت - و برای خرید گاو و دیگر مایحتاج زراعت مبلغی
از سرکار داد (که آنرا تقاوي گویند) و با عمال گفت که

---

(۲) نسخهٔ [ج] اینکه - (۳) در نسخهٔ [ج] لفظ [را] نیست *

آنرا بر سر فصل بوصول در آرند - و معاملت با کشاورز سه قسم نمود - اولا تشخیص سر بسته (۲) (که معمول زمان قدیم نیز بود) - دوم تقسیم غله (که آنرا تبائي نامند) و آن نیز سه گونه است - اول هرچه از آب باران تا هنگام درو بمراد رسد بالمناصفه قرار داد - و در آنچه از آب چاه بمراد رسد اگر جنس غله است سیوم حصه از سرکار و دو حصه از رعایا - و سوای غله از انگور و نیشکر یا زیره و اسپغول مختلف است نظر بر خرج آب کشي و ایام تیاری آن - از نهم حصه تا چهارم حصه برای سرکار باقي برعیت - سیوم آنچه از آب کاریز و نهرها از دریا بریده بزراعت سر دهند و آنرا پات خوانند بخلاف چاهي بکم و زیاده مختلف قرار داد - عمل سیوم جریب یعنی ربع هر جنسے از حبوب و بقول و فواکه و بذور نظر بر نرخ و چندي و چگونگي حصول آن از هنگام زراعت تا حصاد في بیگهه چیزے معین نمود (۳) که بعد جریب آنرا باز یافت نمایند - و این عمل در سه چهار صوبهٔ دکن (که آنوقت همین قدر ازین دیار بحوضهٔ تصرف پادشاهي در آمده بود) به دهارهٔ مرشد قلي خان شهرت دارد *

پسرش علي بیگ در سال چهارم جلوس خلد مکان بخطاب اهتمام خان و پسر دیگر فضل علي بیگ در سال

---

(۲) نسخهٔ [ب] سررشته - (۳) نسخهٔ [ب] کرد *

سي و دوم بوقايع نگاري کچهري ديوان اعلى سرفراز گرديد •
وقت مرحمت خاني و خطاب بر زبان پادشاه گذشت بپرسيد
که بر نام خاني مي خواهد يا خطاب پدر - مشار اليه
(۲)
بلحاظ بعضے وجوه مرشد قلي خاني اختيار کرد - خلد مکان
فرمود که من و مادر قربان علي (کَرَّمَ اللّٰهُ وَجْهَهٗ) باين نادان
بگوئيد که علي گذاشته قلي ميشود - فضل علي خان بهتر
است - و پس ازان بديواني شاهزاده محمد معزالدين (که
از زندان تاديب رستگاري يافته بود) اختصاص گرفت - و
در سال چهل و دوم بخدمت ديواني صوبهٔ ملتان امتياز
يافت - زباني يکے از رفقاي خان مذکور (که خالي از
اعتماد نبود) مسموع افتاد که چون از دکن بجانب ملتان
(۳)
رخصت يافت بچه کاميابي و شغف راه مقصود پيمودن
گرفت و چه شيشهاي مراد که دست اميد بر طاق دل او
و همراهانش نچيد - چون بلاهور پيوست برفع کوفت سفر
(۴)
وقفهٔ چند روزه طرح نمود - هر صبح سير باغے و هر شام
مجلسے تازه مي آراست - ناگهان از فلاخن خانهٔ فلک سنگ
حادثه بشيشه خانهٔ آرزويش افتاد - فرمان پادشاهي بنام حاکم
آن بلده اصدار يافت که فضل علي خان را طوق و زنجير
کرده روانهٔ حضور سازد - و او کاربند حکم گرديد - و چون

(۲) نسخهٔ [ب] خان - (۳) نسخهٔ [ا] شففت (۴) نسخهٔ [ج] روز •

این سانحه از اخبار نویسان آنجا بعرض رسید ظاهر شد که فرمان جعلي بود - و آن بیچاره بے موجب در شکنجهٔ بلا گرفتار گشت - همان ساعت گرز برداران تعین شدند که بهر جا رسیده باشد از قید و بند برآورده اسباب و اشیای او (که در لاهور بضبط در آمده) باو مسترد نمایند *

* ملتفت خان *

مهین خلف ارشد اعظم خان جهانگیر شاهیست - از علوم متداوله بهرهٔ وافي داشت - و از حماید شیم بخشے وافر - در عهد جنت مکاني به روشناسي و ناموري چهرهٔ تفوق مي افروخت - چون پدرش در آغاز سال دوم شاهجهاني بنظم دکن مامور شد او باضافهٔ چهارصدي صد و پنجاه سوار بمنصب هزاری دو صد و پنجاه سوار مفتخر گردید - و پس ازان (که همراه پدر بمالش خان جهان لودي به بالاگهات دکن رخصت یافت) بمنصب هزار و پانصدي پانصد سوار سر برافراخت - و چون خانجهان باتفاق نظام شاهیه مکرر از افواج منصوره مالشے بسزا یافت اطراف لشکر از دور سیاهے مي نمودند - و گاهے جنگے بگریز مي کردند - ازین جهت دلاوران جسارت منش حسابے ازانها بر نمي گرفتند - اتفاقا روزے (که (۲) بر چنداولي ملتفت خان با جمعے از راجپوتیهٔ

---

(۲) در نسخهٔ [ج] در یلجا [کاف] نیست *

با نام و نشان نامزد بود) از سهل انگاري قريب بدو گروه از قول دور افتادند - مخالف (كه در كمين فرصت بود) بيكبار با ده هزار سوار رسيده - بجنگ پرداختند - برخے خانه زادان رو شناس از مغل و راجپوت داد مردانگي داده راه جانفشاني سپردند - ملتفت خان با راو دودا چندراوت ثبات قدم نيارست ورزيد - از معركه پهلو تهي ساخت - و در سال دهم بخدمت عرض مكرر امتياز يافت - و در سال سيزدهم بديواني صوبهٔ بنگاله دستوري يافت - و در سال نوزدهم ببخشيگري لشكرے (كه بسرداري شاهزاده مراد بخش بمهم بلخ و بدخشان تعين يافته) اختصاص گرفت - و در سال بيست و دوم (چون شاهزاده محمد اورنگ زيب با عساكر نصرت پيرا بمهم قندهار تعين شد) بخشيگري آن فوج بخان مذكور مفوض گرديد - و در همين سال پدرش رخت زندگي بر بست - او در ركاب بود - باضافهٔ پانصد سوار سرافرازي يافت - و در سال بيست و سيوم پانصدي ديگر بر منصبش افزوده تعين دكن گشت - دران هنگام صاحب صوبگي دكن بشايسته خان متعلق بود - بنابر ديرين ربطها و وفور كارداني و معامله فهمي بنيابت برهانپور مامور شد - و مشار اليه در بندوبست آنصوبه كوشيده آثار تمرد از ساحت آن زمين برداشت - و بحسن سلوك همه را از خود راضي و خرسند

ساخت - و در سال بیست و پنجم از پیشگاه خلافت و جهانباني دیواني پایان گهات دکن (که عبارت از صوبهٔ خاندیس و نصف صوبهٔ برار باشد) بدو تعلق گرفت - و در سال بیست و نهم حسب الالتماس شاهزاده محمد اورنگزیب بهادر ناظم دکن بافزوني پانصدي ذات و پانصد سوار و خدمت قلعه داري احمدنگر از تغیر شاه بیگ خان سر بلند گشت *

و چون مشام حسن اخلاصش از شمامهٔ التفات شاهزادهٔ مذکور معطر بود و در وقت رکضت عالمگیري بانتزاع سلطنت نطاق همت بمیان مرافقت بر بست پس ازان (که یکران عزیمت شاهي از برهانپور بسوی مقصود سبک عنان گردید) خان مذکور بعنایت نقاره بلند آوازه گشت - و بعد از محاربهٔ جسونت در ظاهر بلدهٔ اجین عشرهٔ اخیر رجب از انتقال مرشد قلي خان (که دران معرکه مردانه وار نقد جان نثار نمود) بخدمت دیواني سرکار و خطاب اعظم خاني و عنایت طوغ مطرح انوار عاطفت گشت - و از اصل و اضافه بمنصب چهار هزاری دو هزار و پانصد سوار پایهٔ اعتبار بر افراخت - ازانجا [که فلک ستمکار و روزگار نا سازگار (که شادی او غم آمود و شربت او زهر آلود است) هرچه بر افرازد بیندازد و بهرکه پردازد نسازد] آن

حسرت نصيب چمنستان کامیابي هنوز از بادهٔ وزارت لبے
تر (۲) نا کرده (۳) که پیمانهٔ حیاتش لبریز گشت - یعنی یک و
نیم ماه سالم نگذشته بود که روز جنگ دارا شکوه بعد از
فتح از غلبهٔ حدت هوا و شدت گرما و سنگینی چلقد و
جوشن جان بجان آفرین سپرد - او بفهم درست و ادراک عالي
مشهور و شگفته پیشاني و متواضع بود - و حسن معاشرتے
داشت که هرکه باو میرسید دل بستهٔ صحبتش مي گردید -
و طبع موزون هم داشت - این شعر ازوست - * فرد *

* بخواب دیده ام آن طرهٔ پریشان را *
* تمام عمر ذکر خواب من پریشان است *

دختر اسد الله خان معموري در خانه اش بود - احوال
هوشدار خان پسر او (که از امراے عالمگیري ست) جدا
بتحریر آمده *

* معمور خان میر ابوالفضل معموري *

سیدے صحیح النسب و مردے کریم الحسب بود - و بپیرایهٔ
فراست و کیاست آراستگي داشت - در عهد فردوس آشیاني
به منصب پانصدي دو صد سوار سرمایهٔ عزت اندوخته از
دیرباز در کومکیان صوبهٔ دکن قیام مي ورزید - بمددگاري طالع
قوي و دستیاري سلیقهٔ درست هر صوبه دارے (که دران

(۲) نسخهٔ [ج] تازه ناکرده ۰ (۳) در نسخهٔ [ب] حرف [کاف] نسیت ٥

ولايت رسيد) ميرزا بقرب و مصاحبت خويش بر نواخته
باعزاز و احترام تلقي نمود - در اهليت و مردمي سر آمد
روزگار و در کارروائي و آشنا پروري يکتای وقت بود - چون
نظم آن ديار به پادشاهزاده محمد اورنگ زيب بهادر تفويض
يافت مومی اليه از کارشناسي و ديده وري ديرين خدمت
و خيرخواهی خود را دل نشين شاهي ساخته همواره مورد
التفات بود - هنگامی (که شاهزاده باراده انتزاع سلطنت
بجانب مستقر الخلافه رايت عزيمت بر افراخته بکوچ متواتر
کنار دريای نربده معسکر اقبال گرديد) او دران روز از اصل
و اضافه بمنصب هزاری چهار صد سوار سرافرازي يافت - و
در محاربهٔ جسونت بهمراهیِ شاهزاده محمد سلطان در
فوج هراولي انتظام داشت - پس از ابتسام بهار نصرت
و فيروزي بخطاب معمور خان و منصب هزار و پانصدی
پانصد سوار چهرهٔ امتياز افروخت - و پس از جنگ دارا شکوه
(چون سواد باغ اغرآباد دهلي مشهور بشاله مار مضرب
خيام عالمگيري گرديد) ازان جهت [که اختر شناسان بجهت

جلوس مسعود بر سرير فرمانروائي روز جمعه غرهٔ ذی القعده
سال (١٠٦٨) هزار و شصت و هشت هجري بر گزيده
بودند و وقت گنجايش آن نداشت که بسر انجام لوازم اين
امر بنوعی (که معمول اين دولت است) پردازند] لهذا

در باغ مذکور در ساعت معهود بر تخت سلطنت بر آمد *

اتفاقاً در همین ایام نجابت خان سپه سالار [که درین معارک هیجا و مهالک وغا در تلاش و تردد و تدبیر و کار فرمائي شریک غالب بود - و عمده تر ازان خان شهامت نشان از امرای شاهجهاني (که در مرافقت شاهي چنان بار گران بر گردن گرفته بچندین امرے سترگ اقدام نماید) دیگرے نبود با وصف تفویض منصب هفت هزاری هفت هزار سوار و انعام دو لک روپیه و خطاب خانخانان سپه سالار (که بابرام گرفته بود) از سبک سري و کم حوصلگي دست از زیاده طلبي بر نمي داشت - و عنایات پادشاهي را در جنب حسن خدمت خود وقعے نمي گذاشت] خانه نشین گردید - معمور خان (که بحسب قدم بندگي و وفور قابلیت مصدر اعطاف پادشاهي بود - و با خان مذکور نیز دم یکجهتي و مصادقت مي زد) بر طبق امر والا به تبلیغ برخے احکام و پیامهای زباني پیش خان مذکور شتافت - و هرچند بنصائح تلخ محبانه پرداخت در نگرفت - آزانجا که بر پندار و رعونت فطری او نخوت و غرور خود کامي سرباري شده بود درخواستهای بیجا و تقاضای دور از کار نموده حرفهای بے صرفه و سخنهای لغو و هرزه آغاز کرد - معمور خان (که پاس نمک و حفظ تورۀ سلطنت زیاده بر مراعات دوستي داشت)

مراراً ازان منع نمود - ممنوع نگشت - ناچار نظر بر صلاح حال او و خویش بر خاسته براه (٢) افتاد - نجابت خان بملاحظهٔ آن (که مبادا کچه گل کند) از قفایش شمشیر راند که سرش نماند - و لاش او را سر دروازه انداخت - هر چند مردم هفت چوکي وغیره بر سر او تعین شدند او هم مستعد جنگ نشست - بغیر عزل منصب و سلب خطاب پاداش خون ناحق صورت نگرفت - و آن بیچاره حسرت دولت روز افزون بخاک برد - و امیدها نا شگفته پژمرد *

پسرش میر عبدالله (که مرد صاحب نام و نشان بود - و وضع متین داشت - و در خوش نویسي علم استادي مي افراشت) چند گاه بخشيِ فوج خان فیروز جنگ بود - پسر او از بے روزگاري بدر درویشي زد - و صبیهٔ او [که اهلیهٔ جعفر علي خان خراسانیست که (ابتدا بداماديِ حاتم بیگ کفایت خان شهرت گرفته در عهد خلد مکاني دیوانيِ بیجاپور و حیدر آباد و بدر (٣) و بخشیگريِ فوج خان فیروز جنگ سر انجام داده - آخرها حالش بپریشاني انجامید) در مباديِ عهد خسرو زمان در گذشت] تا الآن بباغ گور خانهٔ پدر و جد خود واقع بلدهٔ اورنگ آباد اوقات بسر است - و دیگر اولاد میر ابو الفضل معمور خان معلوم نشد -

---

(٢) نسخهٔ [ب] بر راه افتاد - (٣) در نسخهٔ [ب] لفظ [بدر] نیست *

مگر همشیرهٔ آن مرحوم اولادش بسیار است - که یکی از نبایرش فخر الدین علي خان معموري ست (که یک عالم همت و یک جهان عزم بوده) - اما حیف که صد یکی ازان یاوری طالع نداشت - و الّا کارهای عظیمه ازو منتمشي مي شد - پدرش میر ابوالفتح از نوکری پادشاهي استعفا جسته در بلدهٔ کتک حاکم نشین صوبهٔ اوڈیسه بتجارت و سوداگری جهاز در ساخت *

خان مذکور در عهد عالمگیري به بخشیگري و واقعه نویسي سنگمنیر دکن مامور شد - و در عهد خلد منزل بقلعه داری قلعهٔ بندر مبارک سورت سرافرازي یافت - و در مبادی جلوس فرخ سیر معزول گشته بمنصوب دخل نداده مستعد جنگ گردید - و بعتاب سلطاني معاتب شده چندے در احمدآباد گجرات گذرانید - هنگامے (که حسین علي خان (۲) امیر الامرا بدکن مي آمد بسابقهٔ معرفتے (که پدرش با (۳) سید عبد الله خان بارهه داشت) با آن عالي منزلت پیوسته بفوجداری بیجاگده کنار نربدا اختصاص گرفت - و بنابر وجوه شتی طرفے از رفاه و جمعیت نبسته خسارت بر خسارت افزود - و بحال تباه از دکن بدار الخلافه و ازانجا

(۲) نسخهٔ [ج] که با سید عبدالله الخ - (۳) نسخهٔ [ب] بآن عالي منزلت *

ببنگاله شتافت - هرچند بسعي و تلاش قرع باب نمود درے نگشود - از راه اوديسه به حيدرآباد سرے کشيد - مبارز خان حاکم آنجا بسوابق آشنائي نيکوداشتها بجا آورد *

چون از پيشگاه خلافت نظم صوبجات دکن بدو تفويض يافت او صوبه داري برار را نامزد خان مذکور گردانيد - پس ازان (که مبارز خان عمل نيافته سر در سر اين کار کرد) خان مشار اليه تفرقه زده خود را بجانب بندر سورت انداخت - ر از سر نو دستگاهے بر چيد - و از بد اختري دستخوش تاراج غنيم گشت - ازانجا (۲) نزد راجه ساهو بردند - هرچند باغواى راجه پرداخت و سعيها کرد (که برهم زن صلح دکن گردد) سودمند نيفتاد - دران وقت [که آصف جاه فتح جنگ پرگنات متعلقهٔ چانده را از دست تصرف ايلمه (که گروهے ست از تلنگه) انتزاع نمود] بملازمت فتح جنگ فايز گرديد - نظر بر کارطلبيهاے او تجويز خدمتے درميان بود - اجل امان نداد - در همان نواحي مدفون گرديد - با راقم اين سطور قرابت قريبهٔ سببي داشت - افراطے در مزاج آن مرحوم مودع دست تقدير شده بود که در هيچ مزاجے (۳) نديده شد *

---

(۲) نسخهٔ [ب] وازانجا - (۳) نسخهٔ [ج] ديده نشد *

* مکند سنگهه هادا *

پسر مادهو سنگهه است - پس از فوت پدر سال بیست و
یکم فردوس آشیاني بحضور آمده بمنصب دوهزاری هزار و
پانصد سوار و عطای وطن بجاگیر چهرهٔ کامیابي برافروخت -
و بستور باضافهٔ پانصد سوار مرتقي شد - سال بیست و دوم
در رکاب سلطان محمد اورنگزیب بکومک قلعهٔ قندهار (که
در محاصرهٔ قزلباش بود) دستوري یافت - و پس از
معاودت سال بیست و پنجم باضافهٔ پانصدي ذات و عنایت علم
و نقاره کوس شادماني بر نواخت - و در همین سال همراه
سلطان محمد اورنگ زیب بار دوم بصوب قندهار شتافت - سال
بیست و ششم بتعیناتی سلطان دارا شکوه امتیاز حاصل کرده
رو بآن صوب کرد - و پس از مراجعت ازانجا از اصل و اضافهٔ
بمنصب سه هزاری دو هزار سوار درجهٔ اعتلا پیمود -
سال بیست و هشتم همراه سعد الله خان بتخریب قلعهٔ چتور
نامزد شد - و سال سي و یکم همراه مهاراجه جسونت سنگهه (که
(۲)
جهت سد بودن بر روی سلطان محمد اورنگ زیب بصوبهٔ
مالوه تعین شده بود) شرف دستوري پذیرفت - و روز جنگ
(۳)
باتفاق موهن سنگهه هادا برادر خود از توپخانهٔ مقابل و فوج
هراول گذشته رو بروی شاهزاده آمده دست جرأت بالا کرد -

---

(۲) نسخهٔ [ا] سلطان اورنگ زیب * (۳) نسخهٔ [ب] مومن سنگهه *

و در کشش و کوشش غفلت نورزیده مادی کارنامهٔ رستم گردید - تا آنکه جانرا نثار آبرو ساخت (۲) - هر دو برادر مطابق سنهٔ (۱۰۶۸) هزار و شصت و هشت هجري راه عدم پیش گرفتند - جگت سنگهه پسر مکند سنگهه در عهد عالمگیري بمنصب دو هزاري و سرداری وطن فائز شده مدتها تعیناتِ دکن بود - سال بیست پنجم در گذشت - مرزبانی وطن بنام کشور سنگهه (که احوال او در ترجمهٔ رام سنگهه هادا اندارج یافته) مقرر گشت *

* معتمد خان محمد صالح خوافی *

ابتدا بمشرفی توپ خانهٔ پادشاهي و منصب درخور سرفراز بود - فردوس آشیاني رسائی او در کارها و حسن سرانجام ملاحظه نموده سال بیست و چهارم بانضمام کوتوالی لشکر و اضافهٔ منصب مباهي گردانید - و سال بیست و پنجم به کوتوالی لاهور کامیاب گردید - پستر همراه سلطان محمد اورنگ زیب بهادر به یساق قندهار شتافت - و سال بیست و ششم با سلطان دارا شکوه باز بهمم مسطور کمر عزیمت بست - چون دران مهم مصدر خدمات شایسته گردیده بود سال بیست و هشتم بتفویض خدمت دیوانی بیوتات از تغیر راے مکند (که بنابر کبر سن چنانچه باید بآن

(۲) نسخهٔ [ب] ساخته *

نميتوانست پرداخت) و افزوني منصب و عطاى خلعت و قلمدان طلا چهرهٔ عزت بر افروخت - و اواخر همين سال از اصل و اضافه بمنصب هزارى دو صد سوار و خطاب معتمد خان عز امتياز يافته از ديوانى بيوتات معزول شده بديوانى سلطان دارا شكوه از تغير شيخ عبدالكريم (كه بسبب ضعف قوى عهده برا نمي توانست شد) لواى اعتبار برافراخت - سال بيست و نهم از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدى دو صد سوار رتبه اش ببلندي گرائيد - سال سي ام از اصل و اضافه بمنصب دو هزارى دو صد سوار ناصيهٔ بخت را نور آگين ساخت - پس ازان (كه زمانه رنگ ديگر بر روى كار آورد و سلطان محمد اورنگ زيب بهادر از دكن بارادهٔ عيادت پدر گرامي قدر روانهٔ حضور شد - و متصل سموكر (٢) ميان او و سلطان دارا شكوه محاربه رو داد) در اثناى زد و خورد نامبرده (كه از جانب دارا شكوه بخطاب وزير خاني نام آور شده بود) مطابق سنهٔ (١٠٦٨) هزار و شصت و هشت هجري مقتول گرديد *

* مبارك خان نيازي *

پسر زادهٔ محمد خان نيازي ست - پدرش مظفر خان ترقي ناكرده رخت هستي ته كرد - مشار اليه در حداثت

---

(٢) نسخهٔ [ب] سموگر *

سن در سلک بندهای جهانگیري انسلاک یافت - چون سال سیوم شاهجهاني خطهٔ برهانپور مطرح الویهٔ صاحب قران ثاني گشت او از اصل و اضافه بمنصب هزاري ذات هفت صد سوار بر نواخته بهمراهی (٢) راو رتن بصوب تلنگانه رخصت یافت - و چون سپه سالاری آن ولایت به نصیري خان خاندوران باز گردید ازانجا (که شجاعت و پردلي ارثی این خاندان است - و تلاش و جانفشاني کار دست چپ این سلسله) مشار الیه از کار طلبیها بمرافقت خان مذکور در تسخیر قلعهٔ قندهار تردد نمایان نموده باضافهٔ پانصدی سیصد سوار سر عزت بر افراخت - و در کمتر فرصتی باضافهای متواتر بمنصب دو هزاری دو هزار سوار نامی بامارت و بزرگي بر آورد (٣) و (چون بهمراهی خاندوران بافتتاح قلعهٔ اودگیر و اوسه مکرر مصدر کارهای شگرف گشته جدکاري و دولتخواهی او بروی روز افتاد) در سال دهم حسب الالتماس آن سردار شهامت نشان بمرحمت علم و نقاره بلند آوازه گشت - مدتهای ممتد در صوبهٔ برار گذرانید - و در آبادی قصبهٔ آشتي (که جدش بطریق وطن قرار داده بود - و عمش احمد خان نیازي همت بتعمیر آن گماشته) باقصی الغایة کوشید - چنانچه

---

(٢) نسخهٔ [ب] بر نواخته شد - و بهمراهی - (٣) نسخهٔ [ب - ج] اودیسه *

تا حال بنام او شهرت دارد - و در هنگام صاحب صوبگی اسلام خان مشهدي بتقريب برخے امور روزے سر ديوان حرفے تند درميان آمد - از فرط غضب و غيرت فطري نتوانست متحمل شد - روانهٔ حضور گرديد - و پس از تقبيل سدهٔ خلافت مشمول اعطاف (۲) خسرواني گشته در كومكيان دار الملک كابل انتظام يافت - و در سال بيست و هفتم بتهانه‌داري و فوجداري هر دو بنگش (كه در انعام سلطان سليمان شكوه مقرر بود) سرافراز گرديد - چون بند و بست آن سر زمين (كه ماواى فساد پيشگان فتنه انگيز است) چنانچه بايد صورت نبست در سال بيست و نهم معزول شده به تعيناتي آن صوبه بسر مي برد - و در سال دوم عالمگيري از تغير حسين بيگ خان بار ديگر بفوجداري بنگش (۳) مامور گشت - تاريخ فوتش بنظر نيامد - فقير دوست بود - و خدمتے بدرويشان ميكرد - بعد ازو ازين سلسله كسے ترقي نكرد - الحال در آشتي هم غير از رسوم و اطلال نامے و نشانے نمانده *

* ميرزا ابو سعيد *

نبيرهٔ اعتماد الدوله برادرزادهٔ نور جهان بيگم است - در

(۲) نسخهٔ [ب] الطاف - (۳) نسخهٔ [ج] بنگش كه در انعام سلطان سليمان شكوه بود *

رعنائي و ميرزائي شهرهٔ آفاق بود - تکلف و تصنعے طرفه در ملابس و مآکل بکار بردے - و لطافت و نظافت تمام در بساط و فرش نگاهداشتے - و زیب و زینتے و توزک و ترتیبے در جلوس و قعود و قیام و جمیع اسباب دنیاداري نوعے رعایت نمودے که درین باب هیچ کس از همسران بل برتران بار نمي رسید - و نازک مزاجي و عالي دماغی او بجائے رسیده که گاهے هنوز در چیره بستن بودے که خبر برخاست دربار مي رسید و گاهے در عین چیره بستن دماغش وفا نمي کرد سواري موقوف مي نمود - بدولت جد بزرگوار خود بمعارج عزت و اعتبار اوج گرا گشته با عمدها سر بزرگي و برتري مي افراخت - و نخوت و باد بروت بمرتبهٔ داشت که فلک و ملک را بنظر در نمي آورد (۲) *

چون خطش شبیه بخط اعتماد الدوله بود در ایام وزارت بیشتر بر فیوض و برات او دستخط مي کرد - و پس از ارتحال اعتماد الدوله از روی نا تجربگي و خورد سالي با عم خود آصف جاهي برهم زده سر رشتهٔ اخلاص با مهابت خان محکم نمود - و (۳) صحبتش با شاهزاده سلطان پرویز کوک گشته پایه افزای بزرگي و اجلال گردید ، و بمرافقت شاهزاده بدکن شتافته بعد فوتش بحضور رسید - و در سال بیست و دوم

(۲) نسخهٔ [ب] بنظر نمي آورد - (۳) در نسخهٔ [ج] حرف [واو] نیست *

جهانگیري بحکومت تتهه فرق عزت بر افراخت - و چون
نوبت فرمان روائي به اعلی حضرت رسید بسبب ناخوشی
یمین الدوله آصف خان از منصب و اعتبار افتاده به سي
هزار روپیه سالیانه موظف گردید - و مدتهای ممتد در گوشهٔ
فراغت به آسوده دلي و فراغ بالي بسر آورد - و در سال
بیست و سیوم حسب الالتماس بیگم صاحب (۲) از پیشگاه خلافت
و جهانباني بفوجداری اجمیر و منصب دو هزاري ذات و هشت
صد سوار بر نواخته شده (۳) رخصت تعلقه یافت - چون بمرض
داء الثعلب ابتلا بهم رسانید نمي توانست بکارها پرداخت -
در سال بیست و ششم به تقرر چهل هزار روپیه سالیانه بار
دیگر در اکبرآباد منزوي گشته بقیهٔ ایام حیات را بمسرت و
بے غمي گذرانید - و در اوائل عهد عالمگیري رخت بزاویهٔ
لحد کشید - موزون طبع بود و بانتخاب دواوین فصحا شغفی
تمام داشت - اشعار بسیار منتخب نموده سفینهٔ ترتیب داده
خلاصهٔ کونین نام گذاشته - پسرش حمید الدین خان برفاقت
شاهزاده محمد اورنگ زیب چهرهٔ سعادتمندي افروخت - و بعد
جنگ راجه جسونت (که نخستین فتح سریر آرائي ست)
بخطاب خانه زاد خان سر افتخار بر افراخت - و بعد ازان
خاني بنام خود یافت - و در سال بیست و ششم از انتقال

(۲) نسخهٔ [ب] بیگم صاحبه - (۳) نسخهٔ [ج] بر نواخته رخصت الخ •

کرم الله (۲) بفوجداری موکهی پتّن (که بیست کروهی اورنگ آباد بر کنار گنگ است) تعین گردید - و در سال بیست و نهم بقلعه داری قندهار دکن اختصاص گرفت *

* مصطفی خان خوافی *

میر احمد نام داشت - پدرش میرزا عرب (۳) (که از سادات صحیح النسب خواف است) بهند آمد - و بملازمت جنت مکانی استسعاد یافت - و در کمتر مدتے بوقائع نگاری حضور اختصاص گرفت - پستر بیاوری طالع پایه افزای مرتبهٔ امارت گشته ایام زندگی را بعزت و اعتبار بانجام رسانید - پسرانش میرزا شمس الدین و میر احمد - اولین در حیات پدر بدست نوکر خود بوقت تازیانه زدنش کشته گشت - دومین در عهد اعلی حضرت چندے ببخشیگری لکهنؤ تعین یافت - و در سال بیست و یکم هنگامے (که شاهزاده مراد بخش بنظم مهمات صوبهٔ کشمیر رخصت یافت) بدیوانی سرکار شاهی مباهی شد - پستر تعین دکن گردید - و بمنصب هفتصدی دو صد و پنجاه سوار سرافراز گشت - و در سال سیوم بحراست قلعهٔ ظفر نگر مضاف بالا گهات برار (که بیست و هشت کروهی اورنگ آباد واقع است) اختصاص گرفت *

و چون براستی و درستی و کاردانی و معامله فهمی انصاف

---

(۲) نسخهٔ [ب] کرم الله خان - (۳) نسخهٔ [ا] میرزا عزت •

داشت در جناب شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر ناظم
دکن مربوط گردید - و بحسن پرستاري و فرط عقیدت بمزید
اعتبار اختصاص گرفت - و پس از جلوس آن شاه ظفرنصیب
باضافهٔ منصب سر عزت برافراخت - و چون ولایت بالاگهات
کرناتک (که معظم خان میر جمله درهنگام انتساب بسلطان
عبد الله قطب شاه والی حیدرآباد تسخیر کرده بود و پس
از آنجا بدرگاه فردوس آشیاني بر سبیل پیشکش گذرانیده
و بعد ازان از پیشگاه خلافت برسم انعام بخان مذکور عطا
شد) و برخی قلاع آن مثل کنجي (۲) کرتهه (که از حصون
معظمهٔ آن دیار است) با توپ خانهٔ بسیار و سایر اشیا
در تصرف کسان او بود و ازین جهت (که قطب شاه را
خار خار طمع در تصرف آن ولایت مي شد) مهمات آنجا
اختلال داشت در سال دوم نیز مشار الیه را بنظم امور
آنحدود مقرر نموده بخطاب مصطفی خان و عنایت اسپ
و فیل و اضافهٔ هزار و پانصدی هزار و چهار صد سوار و
منصب سه هزاری دو هزار سوار کامیاب دولت گردانیدند - و
پس ازان نظر بران (که مرد سنجیده وضع و مزاج دان است)
از پیشگاه خلافت بسفارت توران زمین تعین گردید - و مصحوب
او نامهٔ (که دانشمند خان انشا کرده بود) با موازی یک

---

(۲) نسخهٔ [ج] کنجي کرتهه •

لک و پنجاه هزار روپیه از نوادر مرصع آلات و نفائس اقمشه بعبد العزیز خان والی بخارا و موازی یک لک روپیه ارمغانی ببرادرش سبحان قلي خان والی بلخ (که هر کدام مبانی مصادقت و موالات را همواره باهدای تحف و تنسوقات موکد مي داشت) ارسال یافت - دیگر از احوال و مآلش بنظر نرسیده - همشیره زاده و متبنایش میر بدیع الزمان نام داشت - پسرش میر احمد مصطفی خان ثاني سمت که چندے بدیوانی خانۀ نظام الملک آصف جاه نامور شده بود - خلفش میر محمد علي سید مکرم خان بهادر است - باکتساب علمي پرداخته از هر باب بهرۀ گرفته - پیش ازین بدیوانی سرکار عالي جاه پور نظام الدوله آصف جاه نامزد گردیده - با محرر اوراق بسیار محبت دارد •

* میرک شیخ هروي *

برادر زادۀ قاضي اسلم مشهور است - بعهد جهانگیری در ریعان تمییز و عنفوان شعور از خراسان بهندوستان آمده در لاهور نزد ملا عبد السلام (که از فضلای معتبر آن شهر بود و در فقاهت رتبۀ عالي و قریب پنجاه سال بر مسند افاده و افاضه تمکن داشت - و حاشیۀ بر بیضاوي نوشته - و به افتای عسکر پادشاهي چندے قیام ورزیده - و در نخستین سال جلوس صاحب قران ثاني ازین جهان فاني

بعالم جاوداني شتافته) تلمذ نمود - و اکثر کتب متداوله گذرانید - و پس از اکتساب کمال در سلک ملازمان اعلی حضرت انتظام یافت - و باسعاد بخت و یاورئ طالع بتعلیم پادشاهزاده دارا شکوه و دیگر پادشاهزادها فرق افتخار برافراخت - و بتدریج کسوت احوالش بطراز التفات خسروانی (۲) مطرز گشته بمنصب معتبر چهرهٔ مباهات افروخت - و در سال هفدهم خدمت عرض مکرر بمشار الیه تفویض یافت - و در سال بیست و هشتم بدیوانئ بیگم صاحب (۳) و افزونئ پانصدي ذات پنجاه سوار بمنصب دو هزارئ دو صد سوار بلند پایگي یافت - پستر پانصدئ دیگر اضافه یافت *

و چون محمد اورنگ زیب بهادر به هم عنانئ ظفر و اقبال عرصهٔ پهناي هندوستان را بزیر یکران فرمانروائي در آورد بیش از بیش او را مشمول عاطفت ساخته در جشن جلوس دوم بافزونئ پانصدي بمنصب سه هزاري سر بلند فرمود - و در آخر سال دوم بخدمت صدارت کل از تغیر سید هدایت الله قادري اختصاص گرفت - چون کبر سن در یافته بود در سال چهارم ازان کار معزول گشت - و در همان ایام مطابق سنهٔ (۱۰۷۱) هزار و هفتاد و یک هجري ودیعت حیات سپرد *

---

(۲) نسخهٔ [ب] خسروانه - (۳) نسخهٔ (ج) بیگم صاحبه *

(٢)
* مالوجي و پرسوجي *

(٣)
برادران کهیلوجي بهونسله (که از عمدهای نظام شاهیه بود - در نخستین جلوس اعلی حضرت برهنموني بخت بیدار داخل بندهای پادشاهي گشته بخانزمان پسر مهابت خان خانخانان (که بنیابت پدر بحکومت همگي ممالک دکن از برار و خاندیس مي پرداخت) پیوست - از پیشگاه خلافت بمنصب پنج هزاري ذات و پنج هزار سوار سرافراز گشته فرمان استمالت با خلعت و جمدهر مرصع و علم و نقاره و اسپ با زین مطلا و فیل بنابر سربلندي او ارسال گردید - و در سلک (٤) تعیناتیان دکن انتظام گزیده بتقدیم خدمات بادشاهي سرگرم بود - در مبادي تسخیر قلعهٔ دولت آباد بهمراهي خانزمان ترددات نمایان نموده مکرر با غنیم در آویخته دولت خواهي خود دل نشین همگنان ساخت *

چون بمساعي جمیلهٔ بهادران اخلاص منش اسباب انفتاح آن حصن حصین (که پای تخت نظام شاهیه بود) هر روز آماده تر مي‌گردید کهیلوجي باندیشهٔ آن (که پس از تسخیر قلعهٔ دولت آباد دولت نظام شاهیه خلل خواهد پذیرفت) (٥) مانند یاقوت خان حبشي راه فرار سپرد - و در سلک

---

(٢) در [بعضی نسخه] مانوجي - (٣) نسخهٔ (ج) کیلوجي - (٤) نسخهٔ [ب] تعیناتیات - (٥) نسخهٔ [ج] سپرده در سلک الخ *

نوکران عادل شاهیه انسلاک یافته بکرات با فوج پادشاهي در آویخت - جز خسارت و زیان کاري طرفی نبست - گویند زوجهٔ او بغسل دریای گنگ آمده گرفتار گشت - مهابت خان باعزاز تمام نگاهداشته به کهیلوجي پیغام کرد که مال تصدق ناموس است - اگر یک لک هون میدهي او را بعزت رخصت مي کنم - او ناچار زر نقد رسانید - مهابت خان زنش را بانواع تزک روانه ساخت - و پس ازان (که عادل شاه احکام مطاعهٔ پادشاهي را بسمع رضا اصغا نمود - و عهد موافقت و دولتخواهي با اولیای دولت بر بست) کهیلوجي را از پیش خود راند - و او مدتے بخود سري ترکتازیها نموده بنهب و غارت ملک پادشاهي میگذرانید - شاهزاده محمد اورنگزیب بهادر در سال سیزدهم در نخستین ایام صاحبصوبگی دکن او را بدست آورده بسزای کردارش رسانید *

مالوجي (۲) و پرسوجي برادران خرد او هر یکے در نظام شاهیه بشجاعت و بهادري نام و نشانے داشتند - در هنگامے (که آن تیره انجام از نوکری پادشاهي حرمان جسته با عادل شاهیه پیوست) بدلالت عقل و رهنمائی طالع همراهی او نگزیدند - و نزد خانخانان مهابت خان آمده پیمان جانفشاني بربستند - مهابت خان بانواع رعایت بر نواخته سرگرم پرستاري گردانید -

(۲) در[بعضی نسخه] مانوجي *

ولیٔ ن بمنصب پنج هزاري ذات و سوار و دومین بمنصب سه هزاری دو هزار سوار سرافرازي داشتند - و به یمن بندگی پادشاهي صاحب علم و نقاره شده رفاهیت و جمعیت تمام اندوختند - و همواره بهوشیاري و زمانه سازي در امور ملازم پیشگي کوشیده جمیع صوبه داران دکن را با خود راضي و سر عنایت داشتند - مالوجي چون خالي از اهلیت و مروت نبود و بقدرے پاس آشنائي نگاه میداشت (که شیرازهٔ تمام دکنیها بوده) همه باوي یکتائي داشتند *

در سال یازدهم (چون شاهزاده محمد اورنگ زیب فتح ولایت بگلانه پیش نهاد عزیمت ساخت) او را با سه هزار مردم پادشاهي باتفاق محمد طاهر وزیر خان (که از نوکران معتمد آن عالي قدر بود) بآن صوب تعین نمود - مالوجي بآئین شایسته از کار مرجوعه وا پرداخته بکامیابي معاودت کرد - پس ازان بمرافقت صوبه داران دکن هرجا باقتضای وقت ضرورت افتاد چست و چالاک خدمت پسندیده بجا آورد - و در ایام حکومت مراد بخش (چون شاه نواز خان صفوي لشکر بر سر دیوگذهه برد) او پیشقدم امرای دکنیه بود - و در سال بیست و نهم شاهزاده محمد اورنگزیب میرزا خان ناظم برار را با هادیداد صوبه دار تلنگانه بتحصیل پیشکش دیوگذهه (که زمیندار آنجا بلطایف الحیل

مي گذرانيد) تعين كرد - و مالوجي را با جميع امراى
دكن همراه داد - او پس از انصرام آن مهم خود را در
سال سي ام بركاب شاهزاده (كه ترددفرماى محاصرهٔ گلكنده
بود) رسانيده مصدر ترددات گشت - و در همان ايام بنابر
برخي وجوه مزاج شاهزاده از هر دو برادر منحرف شد - با آن
(كه درين ايام شاهزاده از پيشگاه خلافت بتاديب عادل شاه
بيجاپوري مامور بود - و افواج قاهره از حضور بطريق كمك تعين
شده) اين هر دو برادر حسب الحكم از دكن بشاهجهان آباد
رفته جبهه ساى آستان شدند - و در همين سال بتيولداري
ايرج بهاندير و برخي پرگنات آن نواحي دستوري يافتند - و
هنگامي (كه مهاراجه جسونت با مردم جرار بمالوه تعين
گشت) آنها نيز كمكي گشته در جنگ اجين بمحافظت بنگاه
راجه (كه نزديك بجنگ گاه بود) قيام داشتند - در عين گرمي
نبرد مراد بخش (كه در برانغار موكب عالمگيري بود) بر بنگاه
ريخته بغارت و تاراج پرداخت - مالوجي و پرسوجي تاب
مقاومت نياورده رخ از جنگ و ستيز تافته آهنگ گريز كردند
و يكسر تا اكبر آباد عنان باز پس نكشيدند - پستر در جنگ
دارا شكوه با سپهر شكوه پسرش در ميسره متعين گشت - و
بعد فتح بادراك ملازمت عالمگيري فايز شده بمقتضاى
حال مشمول مراحم عام گرديدند

اما (چون از سابق و لاحق خلد مکان را ذخیرهٔ خاطر بود)
در سال سیوم هر دو را از منصب برطرف نموده نظر بر قدم
نوکري و دیرین پرستاری آنها (که تمام عمر در بندگی درگاه
آسمان جاه صرف کردند) اولین بسالیانهٔ سي هزار روپیه و
دومین بسالیانهٔ بیست هزار روپیه موظف گردیدند - مالوجي
در سال پنجم سنهٔ (۱۰۷۲) هزار و هفتاد و دو درگذشت -
هر دو در اورنگ‌آباد پورهٔ احداث کرده اند که هنوز بنام آنها
شهرت دارد - مالجي پوره بیرون شهر است و پورهٔ پرسوجي
داخل حصار شده - گویند پرسوجي در وضع معاش تقلید
مغلیه میکرد - زمینداری جلگانون مضاف برار را به هشتاد
هزار روپیه خریده بود *

* ملا علاءالملک تونی مخاطب بفاضل خان * (۲)

در فنون حکمت طبیعي و ریاضي از یکتایان روزگار بود -
سیما در علم هیئت و نجوم گوی سبقت از مهرهٔ این فن
مي ربود - و با کثرت فضل و کمال سایر اوضاعش دستور العمل
دانشوران حال - در سال هفتم اعلی حضرت از ایران
بهندوستان رسیده با نواب آصفجاهي (که مستجمع دانشهای
گوناگون بود) پیوست - و بعنوان مصاحبت بسر مي برد -
پس از ارتحال آن امیر ستوده اطوار در سال پانزدهم داخل

---

(۲) نسخهٔ [ب] ملا علاء الدین علاءالملک تونی *

بندهای پادشاهي شده بمنصب پانصدی پنجاه سوار سرافرازي يافت *

چون نهر لاهور یکی از همراهان علي مردان خان (که در حفر قنوات مهارتے داشت) از نزدیکی منبع دریای راوي (که چهل و هشت و نیم کروه جریبي ست) باهتمام خان مذکور بصرف یک لک روپیه آورده بود - اما چنانچه باید آب بباساتین و حدائق حوالی آن شهر نمي رسید لک روپیهٔ دیگر بارباب کار حواله شد - آنها نیز از کار نا شناسي پنجاه هزار روپیه بمرمت بکار برده کارے بظهور نیاوردند - ملا علاءالملک (که بآب ترازو هم مثل سایر فنون ریاضي شناسا بود) پنج کروه ازان نهر بحال داشته مي کروه دیگر حفر نمود - و آب وافر بے فتور نضارت افزاي دار السلطنت لاهور گردید - و در سال شازدهم (۲) بخدمت دیواني تن قامت مفاخرت بر آراست - و در نوزدهم نخست بداروغگی عرض مکرر اختصاص یافت - پس ازان (۳) بخدمت عمدهٔ خانساماني سر بر افراخت - و باضافهاي متواتر کامیابي اندوخت - و چون پیش از تسخیر بلخ و بدخشان فتح آن ولایت از قواعد نجومي استخراج نموده بعرض اعلی حضرت رسانیده بود بعد گشایش آن دیار

---

(۲) نسخهٔ [ج] بخدمت دیواني قامت مفاخرت الخ - (۳) نسخهٔ [ج] برنواخته باضافهاي الخ •

از اصل و اضافه بمنصب دوهزاری چهار صد سوار مباهي گشت - و در سال بیست و سیوم بخطاب فاضل خان تحصیل ناموري نمود - و در سال بیست و هشتم بمنصب سه هزاري پایهٔ اعتبار بر تر افراخت (۲) *

چون هفتم شهر رمضان سنهٔ (۱۰۶۸) هزار و شصت و هشت هجري سال سي و دوم جلوس دارا شکوه از معرکهٔ عالمگیري عنان تاب گردید و شهزادهٔ فتح نصیب از جنگ گاه به دو کوچ باغ نور منزل را (که در ظاهر اکبرآباد واقع شده (۳)) مضرب خیام ظفر احتشام ساخت اعلی حضرت فاضل خان را بمزید اعتبار و وفور اعتماد بسمت محرمیت و حفظ اسرار سلطنت از اقران امتیاز داشت - و دران وقت مقرب حضرت خاقان بود - بگزارش لختے پیغام زباني بخلد مکان رخصت فرموده فرمانے نیز قلمي گردید - خلاصهٔ مضمونش آنکه بمقتضای مشیت ازلي آنچه در پردهٔ تقدیر مستور بود بر روے روز افتاد - اغماض نظر از مجاری قضاے متحتم نشأة خود شناسي و خدا داني ست - چون از امراض شدیده شفا حاصل شد و حقیقهٔ زندگي دو باره عطا گشت لواعج اشتیاق اوج گرا ست - زود بملاقات تسلي بخش شوند - فاضل خان (که از پاک طینتي و نیک اندیشي خیر خواه

(۲) نسخهٔ [ج] افراشت - (۳) نسخهٔ [ج] واقع است ٭

طرفین بود) بعد ابلاغ احکام و فرمان نوعے سخنان دلپذیر
ملائم وقت مذکور نمود که شاهزاده مستعد و مستقبل سعادت
ملازمت پدر والا قدر گردیده عرض داشتے متضمن فراوان
ارادت و آرزوی قدمبوس (٢) و رسیدن خود بحضور ارسال نمود -
لیکن بعد ترخیص فاضل خان بعضے اعیان امرا به ممانعت
پا افشرده در فسخ اراده مبالغه ورزیدند - چون بار دیگر
خان مذکور پیغامهاے بشاشت آمیز از جانب اعلی حضرت
آورد صحبت را برنگ دیگر مشاهده نمود - و هرچند توجیهات
موجه گذرانید رائحهٔ امید بمشام توقع او نرسید - و انجام
کام ناکام کشید بجائی که کشید - و چون خلد مکان را
بر دانائي و دولت خواهیٔ فاضل خان اعتماد کلي بود بعلاقهٔ
مزاج شناسي و زبان داني در حیات اعلی حضرت هم بتقدیم
پرستاریٔ حضور و سر براهیٔ مهمات بیوتات خاصه تعین فرمود -
و در سال دوم پس از جلوس ثاني بمنصب چهار هزاری
دو هزار سوار والا پایگي یافته اهتمام نگارش امثلهٔ جلیله و
مناشیر عالیشان (که بدیوان کل و وزیر اعظم تعلق دارد) مفوض
گردید - و بهتر باداے لختے پیغام در خدمت اعلی حضرت
فرستاد - و در سال چهارم به پیشگاه خلافت رسیده برخے از
جواهر و مرصع آلات مرسلهٔ فردوس آشیاني از نظر گذرانید -

---

(٢) نسخهٔ [ج] قدمبوسي

و در سال پنجم بمنصب والای پنجهزاری مرتقی مدارج جاه و جلال گشت - و در سال ششم هنگامی (که کشمیر مطرح الویهٔ پادشاهي بود) رگهناتهه متصدی مهمات دیواني رهگرای فنا گشت *

خان مذکور با وصف جامعیت علوم معقول و منقول بسنجیده روشي و معامله فهمي و رزانت رای متصف بود - و (۲) استحقاق منصب جلیل القدر وزارت داشت - پانزدهم ذیقعده سال (۱۰۷۳) هزار و هفتاد و سه هجري بتفویض این رتبهٔ والا و منزلت عظمی سر مباهات باوج کامراني رسانید - ازانجا (که کامیابی ارباب استعداد را سپهر حسد پیشه دشمن دیرین و روزگار دل آزار همیشه بر سر کین است) آن خان کمالات آئین را (که خلعت وزارت بر قامت قابلیتش (۳) زیبنده و شایان بود) پس از تسلیم خدمات کوفت معده بهمرسیده در اندک فرصت اشتداد یافت - و (چون اشهب عمرش از منزل ستین بچند مرحله بر گذشته بحدود سبعین مشرف گشته بود و طبیعت شیخوخت را قوت مقاومت آن مرض نمانده) معالجه و مداوا سودمند نشد - بیست و هفتم همین ماه (که روز هفدهم وزارت بود) داعی حق را لبیک اجابت

---

(۲) نسخهٔ [ج] یازدهم - (۳) نسخهٔ [ب] قابلیت او *

(٢)
گفت - نعش او بموجب وصيتش بلاهور نقل يافته در باغی (که جهت مدفن خود ساخته بود) مدفون گشت (٣) - گويند روزے چند پيش از فوز رتبهٔ وزارت مي گفت که من بوزارت مي رسم ليکن عمر وفا نمي کند - چنانچه بعد ديواني اين بيت مکرر (٤) بر زبانش گذشت * فرد *

* اميد بسته بر آمد ولے چه فائده زانک *
* اميد نيست که عمر گذشته باز آيد *

گويند احکامے (که فاضل خان از روی تنجيم به اعلی حضرت و خلد مکان نوشته داد اکثر مطابق واقع بر آمد - گويند ازين صدمه (که آخر سنهٔ چهل در خواص پور بپای عالمگير پادشاه رسيد) نيز آگاهي داده بود - و در ملائي هم رقعے بکسے نمي گذاشت - و هر يک را بهر پنجگي و قابليت خود بنظر نمي آورد - گويند روزے اعلی حضرت بسير نهر موسوم به بهشت (که بتازگي حفر گشته بشاهجهان آباد رسيده بود) سوار شد - سعدالله خان نيز همراه بود - در مذکورات مکرر نَهَر بفتح وسط (چنانچه زبان زد عام است) مي گفت - فاضل خان بعنوان ايراد گفت نَهْر بگوئيد (٥) بسکون وسط - سعدالله خان در جواب آيهٔ خواند -

---

(٢) نسخهٔ [ج] وصيت او - (٣) نسخهٔ [ج] شد - (٤) نسخهٔ [ج] مکرر اين بيت - (٥) نسخهٔ [ب] بگويند ●

انَّ اللّهَ مُبْتَلِيكُمْ بِنَهَرٍ - فاضل خان از بے انصافي بمکابره زده گفت استشهاد شعر عرب مي باشد - پادشاه فرمود که مگر فصاحت قرآن کمتر از شعر است - فاضل خان خاموش ماند - و چون اولاد نداشت پس از فوتش برهان الدين برادر زادهٔ او (که در همان ايام از ايران زمين نزد عم خود رسيده بود) بمنصب مناسب سرافرازي يافت - احوالش عنقريب مذکور خواهد شد *

* مير محمد سعيد مير جمله مخاطب بمعظم *
* خان خانخانان سپه سالار *

از سادات اردستان صفاهان است - چون بولايت گلکنده وارد گرديد بنظر تربيت و عطوفت سلطان عبدالله قطب شاه والیٔ آن ديار بر مدارج دولت و معارج اقبال متصاعد گشت - و مدتها رتق و فتق مهمات و قبض و بسط امور آن مملکت (٢) در قبضهٔ اختيار او بود - تا آنکه بنيروي شهامت و کارداني ولايتي از مضافات کرناتک (که يکصد و پنجاه کروه طول - و از بيست تا سي عرض - و چهل لک روپيه حاصل داشته) مشتمل بر معدن الماس و چندين قلاع استوار آهنين اساس مثل کنجي کوتهه (٣) و سدهوت (که عبارت از بالاگهات کرناتک و فرخنده بنياد باشد - و دريولا حاکم نشين آن کروه است -

(٢) نسخهٔ [ج] آن ملک * (٣) نسخهٔ [ج] کنجي کولهه و سدهوت *

و هیچ یک از اسلاف قطب الملک را میسر نشده بود) از کرناتکیان انتزاع نموده بتصرف آورد - و از سابق و لاحق ثروت و مکنت و ساز و سرانجامش بجائی رسید که پنج هزار سوار از خود نوکر داشت - و علم تفوق و جبروت بر اقران و امثال می افراشت - ازین رهگذر جمعی (که با وی مخالف بودند) از روی عناد و بداندیشی در پردهٔ دولت خواهی حرفهای دور از کار ذهن نشین قطب شاه ساخته از جانب میر جمله متوهم و منحرف کردند - و از انداز و حرکات پسرش میر محمد امین [که در حضور بود - و بنشهٔ در بالای جوانی و دولت سرشار رعونتی در سر داشت - و ازین فتوح شگرف (که نصیب پدر او گردید) به بد مستی نخوت افتاده پا از حد خود فرا تر گذاشت - چنانچه روزی سیه مست بدربار آمده بر مسند پادشاهی بخواب رفت - و استفراغ نموده سرباری سوء مزاج گردید] آثار بے اتفاقی پیدائی گرفت - میر جمله (که در پاداش چنین فتح عظیم توقعها داشت) از مشاهدهٔ نتایج خلاف متمنی دل برداشتهٔ رفاقت شده در سال بیست و نهم بشاهزاده محمد اورنگ زیب (که به صاحب صوبگی انتظام بخش دکن بود) توسل جسته التماس طلب خود نمود - فردوس آشیانی بر طبق استدعای شاهزاده منشور عنایت متضمن

(٢)
مرحمت منصب پنجهزاري ذات و سوار و دو هزاري هزار سوار بمیر محمد امین پسرش و فرمان در باب عدم مخالفت و تعرض بدو و متعلقان او به قطب شاه مصحوب قاضي محمد عارف کشمیري روانه فرمود - قطب شاه بمجرد اصغای این خبر محمد امین را با منتسبان او قید نموده آنچه از ناطق و صامت داشت بضبط در آورد - و با وصف ورود فرمان هم بر کردهٔ خود اصرار ورزید - شاهزاده محمد اورنگ زیب اولاً منشور بادشاهي متضمن آن (که سلطان محمد میخواهد از راه اوڈیسه بخدمت عم خود شاهزاده محمد شجاع به بنگاله شتابد - باید که از ولایت خود بآئین نیک (٣) بگذرانید) فرستاده - آن ساده لوح غافل از نیرنگی روزگار بتهیأ ضیافت پرداخت - شاهزاده حسب الحکم هشتم ربیع الاول سنهٔ (١٠٦٦) هزار و شصت و شش هجري سلطان محمد نخستین خلف خود را بطریق منقلا بحیدر آباد راهي ساخته خود نیز سیوم ربیع الاخر بر آمد - درین هنگام قطب الملک از گران خواب غفلت بیدار شده محمد امین را با والدهٔ او روانه ساخت - او (٤) دوازده کروهی حیدر آباد ملازمت سلطان محمد دریافت - چون اموالش از خام طمعي مسترد

---

(٢) نسخهٔ [ب - ج] دو هزار سوار - (٣) نسخهٔ [ج] بگذارند - (٤) در نسخهٔ [ج] لفظ [او] نیست ·

نفموده بود بنابران سلطان عازم آن بلده گشت - قطب الملک بشنیدن این خبر پنجم ربیع الآخر باضطرار تمام با نقد و جواهر و طلا و نقره بقلعهٔ گلکنده (که سه کروهی شهر است) در آمد *

چون کنار تالاب حسین ساگر مخیم عساکر سلطاني گردید افواج قطب شاهي نمودار گشته خیرگي نمودند - سلطان محمد دلیرانه تاخته تا دیوار شهربند تعاقب هزیمت خوردگان نمود - و روز دیگر حیدر آباد بتصرف آورد - اگرچه عمارات آنجا را از سوختن و سکنهٔ آنجا را از غارت و تاراج بقدرے صیانت شد - اما بسیارے با کارخانجات قطب شاه دستخوش تاراج گشت - و کتب نفیسه و چیني آلات و اجناس بسیار بتمیز ضبط در آمد - و افزوني اشیا بمرتبهٔ بود که (با وجود غارت و [illegible] چند روز) وقت کوچ هنوز خانها مالامال بود - هرچند سلطان عبدالله در ظاهر ابواب مدارا و مواسا مفتوح داشته مکرر جواهر و فیل پیشکش فرستاده اظهار اطاعت و انقیاد کرد لیکن در تهیأ اسباب رزم و استحکام قلعه و سرانجام مصالح قلعه داري کوشیده در باب طلب کمک مکرر بعادل شاه نوشت - چون شاهزاده در عرض هجده روز یک کروهی قلعه رسیده معسکر آراست و دور قلعه (که سه کروهی جریبي ست) تعین ملچار نمود (با آنکه از قلعه

توپ و تفنگ چون ژاله در بارش بود) مکرر کارزارهای عظیم و آویزشهای سترگ در میدان هم اتفاق افتاد - و هر بار مردم بادشاهي چهرهٔ مردانگي بگلگونهٔ نصرت بر افروختند *

چون قطب شاه جدکاری شاهزاده در تسخیر قلعه مشاهده نمود ناچار زینهاري شده میر احمد داماد خود را فرستاده بقایای پیشکش سنوات ماضیه را با اسباب و اشیای میر محمد امین ارسال داشت و التماس استمالت نامه نمود - و پس از وصول آن بامید حصول مرام والدهٔ خود را فرستاد - و آن عفیفه ملازمت شاهزاده نموده عفو جرایم پسر را بتعیین کرور روپیه پیشکش حال و ازدواج صبیهٔ قطب الملک بسلطان محمد قرار داد - و آن دختر را با موازی ده لک روپیه بعنوان جهیز باعزاز و احترام از قلعه بخانهٔ سلطان محمد آوردند - دوازدهم جمادی الآخره سنهٔ سي بر کنار تالاب حسین ساگر میر جمله از ولایت مفتوحه رسیده ادراک ملازمت شاهزاده نمود - و باجازت نشستن کله گوشهٔ افتخار بفلک رسانید - و شاهزاده نیز بمنزل او تشریف فرموده گرانبار امتیاز ساخت - و هفتم رجب شاهزاده عنان معاودت بصوب اورنگ آباد منعطف فرمود - و پنهاني با میر جمله پیمان هوا خواهي و یک جهتي موکد ساخته از منزل اندور او را با پسرش بدرگاه پادشاهي مرخص ساخت - در همین

منزل از پیشگاه خلافت فرمانے متضمن خطاب معظم خان و
نوازش علم و نقاره بمهر جمله پیرایهٔ صدور یافت - بیست و
پنجم ماه مبارک رمضان در دار الخلافهٔ شاهجهان آباد خان
مذکور بتقبیل عتبهٔ سلطنت چهرهٔ کامیابی بر افروخت - و
بمنصب شش هزاری شش هزار سوار و خدمت والای
دیوانی اعلی و نوازش قلمدان مرصع و انعام پنج لک روپیه
نقد و دیگر مراحم سلطانی مباهی گردید - معظم خان
الماس کلان بوزن نه تانک (که دو صد و شانزده سرخ
باشد) بقیمت دو لک و شانزده هزار روپیه با شصت زنجیر
فیل و دیگر جواهر ثمینه از نظر گذرانید (که بهای
مجموع پانزده لک روپیه قرار یافت) - و چون نشو و نما
یافتهٔ دیار دکن بود پیوسته در ترتیب مقدمات (که موصل
بمطلوب تواند شد) همت مقصور داشته قابو می جست که
اتفاقاً در همین سال بوضوح پیوست که ابراهیم عادلشاه والی
بیجاپور درگذشت - و امرای او (که اکثر غلام اند) علی
نام مجهول النسبی را (که بفرزندی برداشته بود) جا نشین
او ساخته اند - معظم خان سر کلاوهٔ مدعا را کرده تسخیر
آن ولایت در کمال تیسر وا نموده متعهد آن مهم سترگ
گردید - محمد امین خان خلف خود را بنیابت وزارت در
حضور گذاشته با امرای عمده (مثل مهابتخان و راو ستر‌سال

و نجابت خان) در اورنگ آباد بشاهزاده محمد اورنگ زیب پیوست - شاهزاده بصواب دید آن امیر معظم در اسرع ایام قلعهٔ بدر را (که از حصون رصینهٔ دکن است) بحیز تسخیر کشید - و غرهٔ ذي قعده سنهٔ (۱۰۶۷) هزار و شصت و هفت هجري قلعهٔ کلیان را نیز بتصرف در آورد - و اکثر آباد جاهای آن ناحیت را تهانه نشین گردانید - و پس ازان [که رایت عزیمت بافتتاح گلبرگه (که از مشاهیر بلاد ولایت بیجاپور است) مرتفع ساخت] عادل شاه باستیصال خود اندیشناک گشته (بتقبیل پیشکش کرور روپیه و انضمام ولایت کوکن و قلعهٔ پرینده (۲) با لواحق آن بقلمرو پادشاهي) منهج عقیدت و انقیاد پیمود - منشور حضور بنام شاهزاده شرف نفاذ یافت که خود باورنگ آباد بر گردد - و معظم خان در قلاع متعلقهٔ کوکن تهانه نشانده احرام ملازمت بندد - و هنوز تعین اقساط پیشکش و ضبط ملک مفتوحه خاطرخواه شاهزاده صورت نگرفته بود که عارضهٔ مزاج اعلی حضرت و در آمد مهمات سلطنت (۳) بقبضهٔ اختیار دارا شکوه شایع شد - و برخی نوشته اند که هنوز محاصرهٔ گلبرگه و زد و خورد با عادلشاهیه درمیان بود که این آشوب برخاست - و غنیم خیره تر گردید - بالجمله دارا شکوه از روی عناد و کار شکني سایر کمکیان این مهم را

(۲) نسخهٔ [ب] پرندا - (۳) در نسخهٔ [ب] لفظ [سلطنت] نیست •

طلب حضور نمود - مهابت خان و راو ستر سال بے رخصت
(٢)
شاهزاده بر خاسته روانه شدند - ناچار شاهزاده بدر مصالحت
زده بلطایف الحیل در چنین هنگامے (که وهنے تمام بعساکر
راه یافته بود) خود را بسلامت در آغاز سنهٔ (١٠٦٨)
هزار و شصت و هشت اواخر سال سي و یکم باورنگ آباد
رسانید - در همین ایام بعلت برخے دواعي معظم خان از
وزارت معزول گشته مشار الیه نیز مثل دیگران مرحله پیماي
حضور گردید *

چون رفتن آنچنان عمدهٔ صاحب تدبیر و رای و خداوند
(٣)
خزاین و سپاه مخالف قانون عقل دور اندیش بود شاهزاده
باو پیغام فرستاد که اگر آن جملة الملک دریفوقت رخصت
شده برود قرین مصالح ملکي خواهد بود - او ازین امر پهلو
(٤)
تهي نموده معروض داشت - که در نشأة بندگي جز انقیاد
حکم چارهٔ نیست - بار دیگر سلطان معظم را بجهت دیدن
آن شاهباز فضای ثروت و مکنت فرستاده که (چون آن
خیر اندیش را هوا خواه خود میدانیم) لختے مقدمات ضروریة
الاعلام است آنرا شنیده اگر بروند گنجایش دارد - خان
مذکور بکلمات تملق آمیز سلطان خاطر از توهم وا پرداخته

---

(٢) نسخهٔ [ج] مصلحت - (٣) نسخهٔ [ج] مخالف قانون دور اندیشي -
(٤) نسخهٔ [ج] کرده *

بر گردید - همین که بخلوتگاه شاهي رسید محبوس و مقید شد - و برخے برانند که (چون رفتن حضور دلخواه او هم نبود و بے جهت توقف مناسب نمي دید) آنچه رو داد بصلاح خودش بود - و از پخته کاري چنان را نمود که بر اعلحضرت محمول بر بیداد و بے اعتدالی شاهزاده گشت - فرمان رسید - که از باز پرس روز جزا (٢) اندیشیده از قید آن سید بیچاره (که سراسر در پاس نمک مصروف است) دست باز دارد - شاهزاده پیش از صدور حکم عرضه (٣) داشت - که از اطوار او رایحهٔ رو گرداني استشمام مي شد - او را مقید گردانید - و الّا بے شایبهٔ گمان گریخته باز بدکنیان مي پیوست *

و (چون امتداد کسل اعلی حضرت و استیلای دارا شکوه بچهار دانگ هندوستان پیچیده هر سرے سودائي و هر لبے بازاري گشت) شاهزاده اموال و خزاین معظم خان را سرمایهٔ سر انجام ضروریات نموده و نوکرانش را در ملازمان انسلاک داده او را در قلعهٔ دولت آباد نگاهداشت - و خود بعزیمت هندوستان عازم گردید - پس ازان (که شاهزاده بدستیاری اقبال کامیاب سلطنت و فرمانروائي گشت) معظم خان را باسترداد (٤) نقود و اجناس او مشمول عنایت ساخته

---

(٢) نسخهٔ [ب] روز رست و خیز - (٣) نسخهٔ [ب - ج] عرض داشت
(٤) نسخهٔ [ب] بباز داد *

بصوبه داري خانديس مباهي و مفتخر فرمود - و در همين سال (كه از دار الخلافهٔ دهلي باطفاى نايرهٔ شورش شاهزاده محمد شجاع شرق رويه نهضت نمود) (٢) معظم خان طلب حضور گشته بطريق ايلغار دو روز پيش از جنگ در قصبهٔ كوه بآستان بوس خلافت استسعاد يافته حسن اخلاص را فروغي ديگر داد - و روز جنگ فيل مركوب او در جنب فيل سواري خاصه قرار يافت (٣) - و پس از بر افراختن رايت نصرت و فيروزي معظم خان بمنصب هفت هزاري هفت هزار سوار و انعام ده لك روپيه مورد نوازش گشته بهمراهي شاهزاده محمد سلطان در تعاقب محمد شجاع (كه از نبردگاه قرار بر فرار داده) رخصت يافت - درين مهم تدابير صايبه و پر دليهاى شايسته (كه شايان سرداران والا شكوه باشد) از معظم خان بر لوحهٔ روزگار مرتسم گشت - چون شجاع قصبهٔ مونگير را بآلات حرب استحكام داده اقامت جا نمود او بحسن تدبير نوعي رعب افزا گشت [كه شجاع آن مكان را گذاشته باكبرنگر (كه آنرا محل عافيت خود مي پنداشت) (٤) رخت سكونت انداخت] معظم خان راه راست آنرا (٥) گذاشته طريق بيشه و كوه پيش گرفت - تا از عقب سرش در آمده

---

(٢) نسخهٔ [ا] شاهزاده محمد - (٣) نسخهٔ [ج] يافته - (٤) نسخهٔ [ب] مي دانست - (٥) در نسخهٔ [ب] لفظ [آنرا] نيست *

راه فرار او بر بندد - شجاع از اصغای این خبر اکبرنگر را (که مقر حکومت او بود) گذاشته با اهل و عیال از دریای گنگ گذشت - و در سر زمین باقرپور مجموع نوارهٔ بنگاله (که مدار جنگ آن ولایت است) بتصرف خود آورده مورچالها بسته نشست - معظم خان شاهزاده سلطان محمد را در اکبرنگر رو بروی مخالف نگاه داشته (۲) خود باراده‌ٔ عبور بمعبر دیگر شتافت - مدتے دست بردهای مردانه و چپقلشهای دلیرانه بظهور می پیوست *

چون موسم برشکال بر سر رسید قطره و تردد موقوف گشته هر کدام بجای خود آرمید - سلطان شجاع بفریب کاري در آمده شاهزاده سلطان محمد را بتزویج صبیهٔ خود تطمیع نمود - او (که از معظم خان بغمازي بعضے مفتنان نقاش خاطر بهم رسانیده بود) باغوای شجاع از جا رفته با دو سه مخصوص (۳) راکب سفینه گشته بیست و هفتم شهر رمضان سنهٔ (۹۶۹) نه صد و شصت و نه بشجاع ملحق گشت - ازین سانحه کمال فتور و اختلال بعساکر پادشاهي راه یافت - گویند اگر مثل معظم خان سردار مدبر با وقار نمي بود مشکل میشد - معظم خان از موضع سواي (که درانجا اقامت گزیده مشغول دفع اعادي بود) از وقوع این حادثه عنان

(۲) نسخهٔ [ب] نگاه داشت و خود الخ - (۳) نسخهٔ [ج] مخصوصے *

ثبات از کف نداده باردو رسید - و بدستیاری همت والا بانواع نیکو تدبیرها بجبر و تدارک پرداخت - چون آبها تمام آن سرزمین گرفته و نواره بدست مخالف بود غلای عظیم در معسکر افتاد - و سرباری دیگر تشویشها گشت - شجاع بار دیگر اکبرنگر را بدست آورد - پس از انقضای برشکال شجاع بهراوای سلطان محمد عازم محاربه گردید - معظم خان بهراولی فتح جنگ خان رهیله و میمنهٔ اسلام خان بدخشي و میسرهٔ فدائي خان کوکه در کنار بهاگیرتي با فوجی (که سه توره داشت مثل سلطان محمد و شجاع و پسرش بلند اختر) در آویخته - تا شام بتوپ و تفنگ و بان نیران جدال زبانه میزد - شب دست از محاربه کشیده هر دو لشکر بمقام خود برگشت - معظم خان بداؤد خان قریشي صوبه دار بهار (که بکمک مي‌آمد) برنوشت که از راه تانده شتافته متصرف شود که زن و زاد و بنه و بار شجاع آنجاست - یقیني ست که باستماع این خبر پای او لغزش خواهد پذیرفت - و خود بانتظار دلیر خان (که از حضور روانه شده بود) چند روز صف آرائي (۲) موقوف نمود - درین اثنا نوعی (که معظم خان اندیشیده بود) شجاع بشنیدن خبر داؤد خان در کمال اضطرار طبل رحیل فروکوفته از کنار آب

---

(۲) نسخهٔ [ب] صف آرائي را موقوف نمود ه

بهاگیرتي رو بسمت سولي آورد - که از دریای گنگ گذشته خود را بتانده رساند . معظم خان (که در انتهاز این فرصت بود) بقصد تعاقب سوار شده تا پانزده روز از صبح تا شام بین الفریقین هنگامهٔ جنگ بتوپ و تفنگ گرم بود - و شبها بخیمه گاه پاسداري میکردند - تا آنکه سلطان شجاع از آب گنگ گذشته راه تانده گرفت - معظم خان اسلام خان را با ده هزار سوار بضبط و حراست این روی دریا به اکبرنگر رخصت کرده خود کمر سعي باستیصال شجاع بر بست - درین هنگام (چون شاهزاده محمد سلطان آثار نکبت و خذلان از ناصیهٔ حال شجاع برأي العین مشاهده نمود) ششم جمادی الاخره از تانده بتقریب شکار سوار شده بکنار دریا آمد - و بکشتي نشسته از گذر تانده بگذر دوکاري (۲) رسید - معظم خان شاهزاده را پیش خود طلب داشته با جمیع امرا استقبال نمود - و خیمه و دیگر ما یحتاج (آنچه عجالةً مقدور بود) سامان کرد - و شاهزاده را حسب الحکم با فدائي خان روانهٔ حضور ساخت *

و (چون بکرات و مرات میان مبارزان جنود پادشاهي و مردم اعادي آویزشها رو داد و هر مرتبه فیروزي و چیره دستي نصیب اولیای دولت بود) معظم خان مدت یک ماه

(۲) نسخهٔ [ب] دکاري - و در [بعضی نسخه] دهکاري *

در محمود آباد اقامت گزیده تمامی همت بتدبیر عبور از مهاندي و استیصال مخالف (که بمیانجی آب و استظهار توپخانه و نواره قدم ثبات افشرده اظهار آثار تجلد میکرد) برگماشت - و آرامش و آسایش را خیرباد گفته کوشش فراوان بتقدیم رسانید - تا این مهم بعجلت (۲) تمام انجام یافته بموسم برشکال آینده نکشد - اتفاقاً گذر پایابي در حدود بکله گهات بهمرسید - آن نوئین قوي همت بهیئت مجموعي سوار شده بکنار ناله رسید - با وصف مدافعهٔ مخالف از آب گذشته بر مورچال آنها ریخت - بسیارے روی همت بر تافته بتانده شتافتند - ناگزیر شجاع دل از بودن مملکت دیرسالهٔ بنگاله برگرفته از چوکی میرداد پور برخاسته بتانده آمد - و ازانجا با معدودے کشتي سواره روانهٔ جهانگیرنگر گشت - معظم خان بتانده رسیده بضبط و گرد آوری اموالش (که از دست تاراجیان خود سر باقي مانده بود) پرداخته در استرداد آنچه اوباش بغارت برده بودند ساعي شد - و ازانجا بقصد تعاقب بر جناح مسارعت روانهٔ پیش گشت - شجاع در جهانگیر نگر انتظار کمک راجهٔ رخنگ (که بطنطنهٔ قرب وصول موکب پادشاهي مورد هراس گشته) ششم رمضان آغاز سال سیوم عالمگیري با سه پسر و چندے عمدها از جهانگیر نگر

(۲) در نسخهٔ [ا - ب] لفظ [تمام] نیست *

بر آمده بقاید ادبار روانهٔ رخنگ (که ارذل معمورهای عالم و مسکن کفرهٔ ضلالت شیم است) گردید - و سوای سید عالم با ده کس از سادات بارهه و سید قلي اوزبک با دوازده تن مغلان و معدودے دیگر (که همگي بچهل کس (۲) نمیکشیدند) هیچ کس نماند - معظم خان در جلدوی این مساعی جمیله (که در مدت شازده ماه بانواع متاعب و مصاعب چنین کار سترگ را انجام شایسته بخشید) بخطاب والای خان خانان سپه سالار بلند نامي یافت *

چون بسبب بیماری اعلی حضرت در جمیع سرحدهای ممالک محروسه گرد شورش برخاسته بود بیم نران زمیندار کوچ بهار از شاهراه انقیاد یکسو شده بتاخت کهوزه گهات (۳) جسارت ورزید - چی دهج سنگهه (۴) راجهٔ آشام (که بفزونی جمعیت و وسعت ولایت و بسیاری ساز و سر انجام تفوق دارد) نیز جمعے را از راه دریا و خشکي بر ولایت کامروپ (که عبارت از هاجو و کواهتي و توابع آنست - و از قدیم الایام داخل ملک بادشاهي بود) فرستاده بدست آورد - چون شجاع بحال خود در مانده بود بجبر آن قضیه نپرداخت - آنها قدم جرأت پیش نهاده تا حوالی پرگنهٔ کري باڑي (که

(۲) در نسخهٔ [ب] لفظ [کس] نیست - (۳) در بعضی [نسخه] گهوزا گهات - (۴) نسخهٔ [ج] جی دهج سنگهه *

پنج منزلی جهانگیر نگر است) متصرف شدند - معظم خان (که بتعاقب شجاع بجهانگیرنگر رسید) در صدد جبر اختلال احوال آن حدود گردید - راجهٔ آشام مغلوب رعب و هراس گشته باعتذار پیش آمده دست از ملک متصرفه باز داشت - خانخانان بظاهر معذرت او پذیرفته هژدهم ربیع الاول سال چهارم جلوس سنهٔ (۱۰۷۲) هزار و هفتاد و دو هجري بآهنگ مالش پیم نراین از خضر پور روانه شد *

چون بموضع بري پتهه (۲) (که سرحد ملک پادشاهي ست) رسید باقتضای رای کار آگاه راه غیر متعارف را (که از انبوهی جنگل و نیستان پیم نراین عبور لشکر ازان بعید دانسته چنانچه باید بمحافظت نپرداخته بود) اختیار نمود - و هر روز جنگل درهم شکسته بزحمت و مشقت تمام دران بیشه راهی گشوده بپای همت مردانه مسافت مي پیمودند - تا هفتم جمادی الاولی شهر کوچ بهار مرکز رایات فیروزي گشت - گویند این شهر بطرح و قرینه آباد شده - کوچها (۳) همه خیابان دارد - و درختهای ناگیسر و کچنار (که خوش برگ و موزون گل است) نشانیده اند - معظم خان جمعی را بتعاقب پیم نراین [که خود را بدامن کوه بهوتنت (که

(۲) نسخهٔ [ج] برے تپهه - و نسخهٔ [ب] بری تپه - (۳) نسخهٔ [ب - ج] وکوچها *

پانزده کروه شمالی کوچ بهار است) کشیده بود] تعین نمود -
او به دهرم راج مرزبان آن کوهستان توسل جسته ببالای
کوه بر آمد - چه آن کوهیست سرد سیر (که پیاده را بصد
دشواری صعود بران متصور است) - این ولایتی ست مابین
شمال و مغرب بنگاله مایل بشمال - پنجاه و پنج کروه جریبی
طول و پنجاه عرض - بلطافت آب و هوا و وفور ریاحین و
اثمار از بلاد شرق رویه امتیاز دارد - و همگی بهیتر بند و
باهربند (که عبارت از درون و بیرون باشد) هشتاد و نه
پرگنه است بجمع ده لک روپیه - و چون سکنهٔ آنجا بیشتر
قوم کوچ (۲) اند ازین جهت بکوچ بهار شهرت گرفته - و بت
معبود اهل آن دیار به نراین موسوم است - لهذا این لفظ
جزو نام حکام افتاده - نزد کفرهٔ هند زمیندار آنجا (که از
نژاد راجه های بزرگ قبل از اسلام است) اعتبار عظیم دارد -
سکه بر زر میزنند (۳) - نراینی میگویند *

چون خانخانان را غرض ازین یورش تسخیر ولایت آشام
بود اسفندیار خان ولد الله یار خان مرحوم را بفوجداری
کوچ بهار گذاشته آنرا بعالمگیر نگر موسوم ساخت - و خود از
راه گهوره گهات روانه شد - چون بکنار دریای برهماپتر رسید

(۲) نسخهٔ [ج] قوم کوچ - (۳) نسخهٔ [ج] سکه بزر میزنند -
نراینی گویند *

دو کروه از رنگا ماتي[۲] گذشته (با وصف کمال صعوبت راه) گام همت در مراحل عزیمت نهاد - و در تصفیهٔ آن ممالک صعب المرور کما ینبغي لوازم[۳] جهد بکار برد - فیلان کوه پیکر بصدمهٔ دندان جنگل درهم شکسته پایمال مي ساختند - و تبرداران و پیادهای لشکر بقدر وسع تیز دستیها مینمودند - چون همه جا راه بکنار دریا بود در هر قدم دلدل یعني گلے (که دران آدم و اسپ و فیل فرو رود) پیش مي آمد - آنرا بشاخهاے اشجار و دستهاے نے و پشته هاے کاه مي انباشتند و راهے میساختند - باین عنوان روزے دو و نیم کروه راه بیشتر طی نمیشد - چون بچوکی کهته رسید (که کوهے ست بر ساحل آن دریا و محاذی آن کوه دیگر است پانچ راتن نام - و بر هر دو دو قلعه در کمال استحکام اساس یافته) آنرا بتصرف در آورد - و جمعے (که بجنگ نواره پیوسته بودند) هزیمت یافته لحتی غریق و جوقے دستگیر شدند - تا آنکه به دو کروهی کواهتي[۴] (که سرحد قدیم پادشاهي بود) معسکر فیروزي گشت - دران موضع حصارے در نهایت رصانت واقع شده - و بهفت کروهی آن قلعهٔ کجلي متصل بجنگل موسوم بکجلي بن است که فیل بسیار دران

---

(۲) نسخهٔ [ج] رنگا پاني - (۳) در نسخهٔ [ج] لفظ [لوازم] نیست -
(۴) نسخهٔ [ا - ب] بدو کروه *

پیدا میشود - و ذکر آن در اسمار هند آمده - و بتخانهٔ گور یکها و لونا چماري (٢) و اسمعیل چوکي (که از صنمکدهای بزرگ مشهور و در افسونهای هندي بعظمت مذکور بر فراز کوهی (که از نشیب تا بالا قریب هزار زینه از سنگ ساخته اند) همه را بدست آورده - زیاده بر لک آشامي (که درانجا فراهم آمده بود) از بیمناکي و هراس زندگي راه فرار پیمودند - و پس ازان (که تا کواهتي که ازانجا کرگانون (٣) دار الملک آشام یکماهه راه است) از تصرف کفار ضلالت شعار مستخلص گردید - خانخانان خاطر از بند و بست آن ولایت وا پرداخته عازم پیش شد ٭

و چون مدار جنگ آن قوم بر خدعه و شبخون است تمام لشکر شبها بمراسم تیقظ و بیداري قیام ورزیده سلاح از بر نمي افگندند - و زین از پشت مراکب باز نمي گرفتند - تا آنکه از دریای برهما پتر عبور نموده قلعهٔ سیمله را (که از مشاهیر قلاع آن سر زمین و بمسافت پنجاه کروه از کرگانون است) بدستیاري اقبال بجنگ و پیکار بر گشود - قریب سه لک آشامي جنگ جو درانجا مجتمع بود - بسیارے علف تیغ خون آشام اهل اسلام گشتند - و پس ازان بجنگ نواره در پیوستند - زمانے ممتد (که گاهی اتفاق نیفتاده (۴))

---

(٢) نسخهٔ [ج] نونا چماري - (٣) نسخهٔ [ج] کره گانون - (۴) نسخهٔ (ب) نیفتاده بود ٭

جنگ نوارہ رو داد - و اکثرے ازان ادبار یافتگان هدف تیر
ا شدند - قلعهٔ چمدرہ (که ثانی قلعهٔ سیمله بود) بے کارزار
فتوح گردید - از مفتوح این قضایا شکست تمام باحوال
هندولان آشام راه یافت - راجه بجانب کوهستان کامروپ
که از کرگانون چهار روزه راه است - و عبور بر فراز آن
کمال دشواری ست) آواره گشت - ششم شعبان آخر سال
چهارم خطهٔ کرگانون از پرتو ماهچهٔ اسلام نور آگین گشت - و
خطبه و سکهٔ پادشاهی رونق پذیرفت *

و چون بشگرف کاری تدبیر و پردلی آن سردار سپه سالار
چنین کشور دور دست دشوار عبور با چندین قلاع حصین
الکه های وسیع [که مفتاح همت سلاطین هندوستان طلسم
شکال آن مبهم نگشوده - و هرگاه در سوابق ایام لشکر دران
مرز و بوم رسیده بدست آن مخاذیل اسیر و قتیل شده
چنانچه سلطان محمد شاه تغلق فرمانروای اکثر سواد اعظم
هندوستان نوبتی یک لک سوار با سامان درخور بگشایش
اندیار فرستاده مجموع دران سرزمین طلسم آئین سر بجیب
گمنامی فرو برده) اثرے ازانها ظاهر نشد] بتسخیر اولیای
قاهره درآمد از پیشگاه سلطنت خانخانان بانعام مبلغ یک
کرور دام و عطای تومان طوغ اختصاص یافت - این ولایت
مابین شمال و مشرق بنگاله طولانی واقع شده - طولش تقریباً

دو صد کروه جریبی سمت - و عرضش از کوهستان شمالی تا
جبال جنوبی تخمیناً هشت روزه راه - از گواهتی تا کرگانون
هفتاد و پنج کروه جریبی و ازانجا تا ولایت ختن (که مسکن
پیران ویسه بود و درین زمان مشتهر به اوه[2] و دار الملک
راجهٔ پیکوست (که خود را از نسل پیران ویسه میداند)
پانزده منزل مسافت است - ازانجمله پنج منزل آن طرف
کوهستان کاروپ جنگل دشوار گذار است - و در سمت شمالی
دشت خطاست (که ازو به ماچین گذارش رود) - و عامه
ماچین گویند - و دریای برهما پتر ازین سمت آمده و چندین
آب (که اعظم آنها آب دهنگ است) بدو پیوسته از میان
این ولایت میگذرد - و آنچه ازین مرز و بوم بساحل شمالی
این دریا است اُتر کول گویند - و[3] آنچه در طرف ساحل
جنوبی سمت دکن کول خوانند - و در جمیع این ولایت
بریگ شوئی[4] انهار طلا حاصل میشود - و این یکی از محصولات
است - گویند دوازده هزار کس بدین کار قیام دارند - و
بالمقطع در سالی یک توله طلا براجه دهند - و اهل آشام
ملتی مشخص ندارند - بفتوای خواهش نفس هرچه مرغوب
طبع شان افتد بدان می گرایند - و سکنهٔ قدیم آن ولایت

---

(۲) نسخهٔ [ب] اده - (۳) در نسخهٔ [ب] حرف [واو] نیست -
(۴) نسخهٔ [ج] و آن •

دو قوم اند - آشامي و کلتاني - ثاني بر نخستین در جمیع امور مزیت دارند - مگر در مراسم حرب - چون راجه و عمدهای آن ولایت را روزگار سپري شود خاصان او از مرد و زن گشاده پیشاني با برخے حوایج زندگاني در دخمهٔ فرو روند - و شهر کرگانون مشتمل بر چهار دروازه است - از هر دروازه تا خانهٔ راجه سه کروه مسافت است - و در حقیقت آن شهر محوطه ایست مشتمل بر قری و مزارع - هرکس در پیش خانه باغ و مزرعهٔ خود دارد - و رود دنجو (٢) نام از میان شهر مي گذرد - بازارے مختصر دارد که غیر از پان فروش دیگر اصناف محترفه دران نمي نشینند - چه خرید و فروخت دران دیار متعارف نیست - سکنهٔ آنجا یک ساله اقوات ذخیره مي کنند - و غیر از کرپاسے بر سر و لنگے در کمر دیگر پوشش رسم نیست - و بر آمدن ازان مملکت معهود نیست - اگرچه بیگانه هم وارد شود - لهذا آگاهي کماهي از حال آن گروه حاصل نمي شود - مردم هندوستان اهل آندیار را ساحر نامند - و راجهٔ آنجا مقلب به سرکي (٣) راجه است - گویند یکے از اجداد او فرمانروائے ملأ اعلی بود - چون بدین دیار هبوط نمود دلنشین او افتاد - دیگر بآسمان نرفت ٭

---

(٢) نسخهٔ (ب - ج) دنجو - (٣) نسخهٔ [ب] سرگي ٭

بالجمله چون خانخانان آثار موسم برشکال (که دران ناحیه از سایر ممالک هندوستان پیشتر شروع می شود) مشاهده نمود با اکثر جنود موضع متهرا پور را (که بمسافت سه و نیم کروه از کرگانون در دامن کوهی بوده) بارانا بمقتضای موسم باران مضرب خیام ساخت - و بحفظ حدود و ضبط طرق و تعیین تهانها پرداخته استیصال راجه و اتباعش را بر گذشتن برسات انداخت - و چون موسم باران در رسید تمام روی زمین را آب فرو گرفت - آشامیان بد نهاد (که جا بجا مختفي[2] بوده در انتهاز فرصت بسر می بودند) دلیری آغاز کرده از جمیع اطراف هجوم آوردند - چون[3] مجاهدان اسلام را مجال قطره و ترکتاز نبود بر هر تهانه شب خونها زده غیر از کرگانون و متهرا پور جای دیگر در تصرف عساکر منصور نماند - و بسبب رداءت آب و هوا انواع امراض و اسقام شایع شد - و جوهر هوا از کسب سمیت باحداث وبا پرداخت - خلقی انبوه از جانب و اجانب بکوی عدم فرو رفتند - و بعلت انسداد طرق و فقدان آذوقه حالتی بر زندگانی فوج پادشاهي گذشت که بد تر از مردن بود - چون در اواخر ربیع الاول زمینها نمودار گشت افواج اسلام باطراف و نواحي تاخته از کشته ها پشته ها پدیدار کردند - راجه باز بکوهستان

---

(۲) نسخهٔ [ج] مختفي - (۳) نسخهٔ [ب] و چون

خزیده بمصالحه و زینهار در آمد - خان سپه سالار باقتضای مصلحت ملتفت بدان نشده بسمت تامروپ (۲) نهضت نمود -

در خلال این احوال مرض ذات الصدر بر سپه سالار طاري شده ارکان همت امرا و لشکریان تزلزل پذیرفت - که مبادا روزگار سردار بسر آید - و کار لشکر از بے سري بفساد گراید - یا پیش از انصرام این مهم موسم بارش در رسد و همان صعوبتها رخ نماید - بلکه برخے در صدد آن شدند که (اگر باستیصال راجه خان خانان ارادهٔ گذرانیدن موسم برشکال داشته باشد) مسلک خودسري سپرده به بنگاله باید شتافت -

چون سردار ازین معني آگهي یافت این الم روحاني مرباري کوفت جسماني گشت - اگرچه یک منزل پیش رفت (تا غنیم خیره نگردد) اما هم مصالحت و هم معاودت بخود مصمم ساخت - چنانچه بوساطت دلیر خان (که راجه بدو توسل جسته بود) چنین قرار گرفت که راجه صبیهٔ خود را با (۳) دختر راجهٔ پیام (که با او قرابتے دارد) با بیست هزار توله طلا و یک لک و هشت هزار توله نقره و بیست زنجیر فیل برسم پیشکش و پانزده زنجیر فیل برای خانخانان و پنج زنجیر فیل بجهت (۴) دلیر خان بفرستد - و در عرض یک سال

---

(۲) نسخهٔ [ا - ب] تامروت - (۳) نسخهٔ [ب] با دختر - (۴) نسخهٔ [ج] برای دلیر خان ●

سه لک توله نقره و نود زنجیر فیل در سرکار داخل سازد - و هرساله بیست زنجیر فیل پیشکش مي فرستاده باشد - و تا وصول آن یک پسر و سه کس از عمده‌های او بورسم یرغمال در بنگاله باشند - و ولایت ورنگ (که یکطرفش بگواهتي پیوسته) از آتر کول و ولایت بیل تلي (۲) از دکن کول ضمیمهٔ ممالک محروسه سازد - چون راجه موافق قرار داد بعمل آورد خانخانان هشتم جمادی الاولی سال پنجم از دهنهٔ کوهستان کامروپ (۳) کوچ نموده رایت معاودت بصوب بنگاله بر افراخت - و در عرض راه به بند و بست ولایتی (که بتازگي داخل ممالک محروسه شده بود) پرداخت - چون از استعمال بعضی ادویهٔ حاره ضیق النفس و خفقانی عارض شده باستسقا کشید ناگزیر از کجلي کوچ کرده قصبهٔ گواهتي را معسکر ساخت - و رشید خانرا بفوجداری کامروپ نامزد نموده و عسکر خان را با اکثر جنود بمالش پیم نراین زمیندار ولایت کوچ بهار (که باز بران دیار مستولي شده بود) تعین کرده خود بجانب خضرپور روانه شد - دوم شهر (۴) رمضان آغاز سال ششم سنهٔ (۱۰۷۳) هزار و هفتاد و سه هجري در دو کروهی خضرپور ازین مرحلهٔ فنا بسر منزل بقا پیوست *

---

(۲) نسخهٔ [ج] سل تلی - (۳) نسخهٔ [ا - ب] کامروت - (۴) در نسخهٔ [ج] لفظ (شهر) نیست *

مير جمله اميرے عظيم الشان و نوئينے شاهزاده نشان بود - در سرداران و امراي قريب العهد خود بوضع متين و فرط وقار و راے دور بين و دانش رسا و پر دلي و شجاعت فطري و كارطلبي هاى بجا يكتا (۲) و بے نظير بود - در كشور گشائي و مهم سر براهي هيچ كس باو نمي رسيد - چون در هندوستان كمتر گذرانيد آثار او دران مملكت چندان ظاهر نيست - در قصبات تلنگانه يادگار بسيار گذاشته كه تا الآن احياى نام او ميكند - چنانچه در شهر حيدر آباد تالاب و باغ و حويلي شهرتے (۳) باسم او دارد *

* ميرزا نوذر صفوي *

خلف ميرزا حيدر (كه دومين پسر ميرزا مظفر حسين قندهاري ست) - چون نقش اعتبار ميرزا مظفر در بارگاه اكبري درست نه نشست پسرانش هم چندان پا بعرصهٔ پيش آمد نگذاشتند - ميرزا حيدر در عهد جهانگيري بمنصب پانصدي صد و پنجاه سوار رسيده بود - چون سرير فرمانروائي هندوستان به وجود زيبنده نمود صاحب قران ثاني زيب و زينت ديگر پذيرفت بمراعات ديرين دردمانش او را بمنصب هزاري دو صد سوار كامياب عاطفت فرمود - سال چهارم ازين سپنجي سرا در گذشت - پسرش ميرزا نوذر بدستياري طالع

(۲) نسخهٔ (ج) و كار طلبيها يكتا و بےنظير بود - (۳) نسخهٔ [ج] بنام او *

ارجمند مشمول الطاف خسروانی گشته در سال هجدهم بمنصب دو هزاری دو هزار سوار سر بلندي یافت - و در سال نوزدهم باضافهٔ پانصدي و خدمت قوش بیگي مباهات اندوخت - و در همین سال پانصدی دیگر یافته بپایهٔ سه هزاري مرتقي گشت - ازانجا که عنایت بهانه جو ست سال بیست و دوم در جشن وزن شمسي او را بمنصب چارهزاری سه هزار سوار بلند رتبه گردانیدند - و در اولین یساق قندهار به همراهی شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر سرداری فوج دست چپ بدو مفوض بود - و در تقسیم ملچار محافظت عقب کوه چلرنیه (۲) باو و برادرش میرزا سلطان تفویض یافته مصدر خدمات گردید - و در سال بیست و سیوم از تغیر اعتقاد خان بهرایچ مضاف صوبهٔ اودهه بتیول یافته به بند و بست آن مرخص گردید - و پستر (۳) بفوجداری ماندو سر بر افراخت *

چون از متداد بیماري و ازمان مرض از کار مانده بود (چنانچه بحفظ تیول خود هم نمي توانست پرداخت) در سال بیست و ششم از نوکري معاف داشته هي هزار روپیه سالیانه مقرر گشت - و حکم شد همچنان (که میرزا مراد التفات خان پسر میرزا رستم قندهاري عم پدرش در پتنه بگوشهٔ انزوا مي گذراند) او نیز آنجا بسر برد - مشار الیه

(۲) نسخهٔ [ج] جلهرنیه - (۳) نسخهٔ [ج] پستر *

بعد از چندے از پتنه بمستقر الخلافهٔ اکبرآباد آمده برسم گوشه نشيني به فراغت و آسودگي شب بروز مي رسانيد - در سال هفتم عالمگيري سنهٔ (۱۰۷۴) هزار و هفتاد و چهار هجري باجل طبيعي در گذشت - ميرزا مسرف باد دست بود - هرچه آمدے برافشاندے - اما اکثر بحال محتاجان پرداختے - اين بيت در نگين خود بطريق سجع کنده بود *

* بيت *

* نوذر مسکيـــن اگر زر داشتـــے *
* بينوائي در جهـــان نگذاشتـــے *

* ميرزا ابو المعالی *

پسر ميرزا والی مشهور است (که بلاقي بيگم صبيهٔ شاهزاده دانيال در خانه داشت) - مشار اليه بعد فوت پدر از اصل و اضافه بمنصب هزاری چهار صد سوار سرافراز گرديد - و در سال بيست و ششم جلوس اعلی حضرت بمنصب دو هزاری هزار و پانصد سوار و جاگيرداري و فوجداری سيوستان تارک عزت برافراخت - پستر پانصد سوار ديگر اضافه يافته در سال سي و يکم از انتقال سزاوار خان مشهدي بفوجداری ترهت مضاف صوبهٔ بهار کامياب اعتبار گرديد - پس ازان [که بو العجبيهای روزگار سلطنت اعلی حضرت از انتظام افگنده بدستان سرای نفاق ابتدای خلافت انواع تخلل بمهمات ملکي

راه يافت و كار بنزاع و جدال كشيد و دارا شكوه (كه رتق و فتق
فرمانروائي بدست اقتدار خود داشت) از مقابل عالمگيري
هزيمت خورده راه فرار سپرد - و ظاهر مستقر الخلافه
بورود موكب عالمگيري زينت پذيرفت] باقتضاى عقل
مصلحت سنج از عظام امور اول كارے (كه پيش نهاد
عالمگيري گشت و بر جميع مهمات مقدم داشتند) اين بود
كه قصبهٔ مونگير با صوبهٔ بهار و پتنه (كه هميشه شاهزاده
شجاع آرزوى آن داشت) از حضرت اعلى بمبالغهٔ تمام براى
او گرفته ضميمهٔ ملك وسيع بنگاله گردانيد - و باين تدبير از
جانب او وا پرداخت - لهذا ساير جاگيرداران و فوجداران آن
صوبه كام نا كام بوى گرويدند - ميرزا ابو المعالي نيز ضرورةً
بمرافقت تن داد - شجاع (كه سابق از عناد دارا شكوه در
نواحي بنارس شكست پذيرفته فتورے بحالش راه يافته بود)
از هزيمت دارا شكوه و تفويض ولايت بهار منت پذير گشته
شكرگزاري را مرتبه بلند تر نهاد - اما دران هنگام (كه الويهٔ
عالمگيري بتعاقب دارا شكوه متوجه پنجاب گشت - و اتمام
آن مهم بقياس و تخمين بدور و دراز افتاد) شجاع از
آرزوى زياده طلبي انتهاز فرصت نموده رايت عزيمت بصوب
اله آباد افراشت - ازين آگهي خلد مكان دست از دنبال
دارا شكوه باز داشته عنان معاودت بقصد محاربهٔ شجاع

منعطف ساخت - پيش ازان (که تقارب و تلاقيء فريقين دست دهد) مير ابوالمعالي برهبريء سعادت از لشکر او روے ارادت به درگاه عالمگيري آورده دولت زمين بوس در يافت - و بعنايت فيل و انواع عطايا و خطاب ميرزا خاني و انعام سي هزار روپيه و باضافهٔ هزاريء پانصد سوار به منصب سه هزاريء دو هزار سوار مشمول مراحم گوناگون گرديد - و پس از فرار شجاع و تعين شاهزاده سلطان محمد بتکامشيء او خان مذکور نيز ضميمهٔ کومکيان شاهزاده گرديد - و پستر بفوجداريء دربهنگه صوبهٔ بهار مي پرداخت - در سال ششم حسب الحکم با الله وردي خان فوجدار گورکهپور پيوسته بمالش زميندار مورنگ رو آورد - و دران حدود سنهٔ (١٠٧٤) هزار و هفتاد و چهار هجري باجل طبيعي روزگار حياتش سپري شد - پسرش عبد الواحد خان در سال بيست و دوم بخطاب خاني سرفرازي يافت - و در محاصرهٔ حيدرآباد نيکو خدمتيها بتلاشهای نمايان بجا آورد - پرگنهٔ انهل مالوه (که از زمان ميرزا والي باين سلسله تنخواه است) بجاگير مشار اليه و پس ازو باولادش تا حال مقرر بود - هنگامے (که مرهته صوبهٔ مالوه را يکسر بتصرف آورد) آنها را بيدخل نمود - نبيرهٔ او خواجه عبدالواحد خان خواجه همت بهادر است (که در عمل نظام الملک آصف جاه بدکن رسيد)

چون نوبت ریاست به صلابت جنگ رسید بخطاب جد خود و رفته رفته بمنصب عمده و خطاب امین الدوله بهادر سیف جنگ و دیوانیء سرکار عالي جاه خلف نظام الدوله آصف جاه ترقي کرده مطابق سنهٔ (۱۱۸۹) یک هزار یکصد و هشتاد و نه هجري پا بآخرت سرا گذاشت - در پاس آشنائي (۲) بے مثل بود *

* محمد صالح ترخان *

پسر دوم میرزا عیسیء ترخان است - در سال بیست و چهارم شاهجهاني پدرش از فوجداریء سورتهه طلب حضور گردید - و نظم سرکار مذکور (۳) بالاصالة بمشار اليه تفويض يافت - و چون در همین سال والد بزگوار او در گذشت او باضافهٔ پانصدي بمنصب دو هزاریء هزار و پانصد سوار چهرهٔ امتیاز بر افروخت - و در سال سي ام بخدمت فوجداري و تيولداریء سیوستان از تغیر میرزا ابو المعالي و افزونیء پانصد سوار بمنصب دو هزاریء دو هزار سوار تارک افتخار بر افراخت *

اتفاقاً دران هنگام دارا شکوه از تعاقب افواج عالمگیري هیچ جا مجال اقامت نیافته بعزیمت تتهه خود را بسمت سیوستان کشید - و صف شکن خان داروغهٔ توپخانهٔ عالمگیري (که بتعاقب او مامور بود) نیز پاشنه کوب در رسید - درین

(۲) نسخهٔ [ب] بے بدل بود - (۳) نسخهٔ [ج] بالاضافه *

اثنا نوشتهٔ محمد صالح بخان مذکور رسید - که دارا شکو
به پنج کروهی قلعه رسیده - باید که شما خود را زود رسانید
و کشتیهاے خزانهٔ او را سد راه شوید - خان (۲) مزبور محمد
معصوم خویش خود را با لشکر پیش فرستاد که از کشتیهای
دارا شکوه گذشته بر کنارهٔ دریا مورچال سازد - و خود شبا شب
کوچ نموده از محاذی لشکر دارا شکوه دو کروه گذشته مترصد
کشتیهای غنیم نشست - و خواست که از آب گذشته بدفع
اعادي پردازد - چون کشتیهای مخالف پیش آمده ماند
رسیدن کشتیهای خان مذکور بود به محمد صالح پیغام نمو
که ازان طرف کشتي بفرستد - و خود نیز شرایط ممانعت
بتقدیم رساند - چون کوکه زادهٔ دارا شکوه در خانهٔ محمد صال
د اصلا توفیق خدمت نیافت - بلکه هوا داری او بخاط
انیده بخان مزبور پیغام داد که ازین کنار عمق آب
است - ازان کنار آب عبور خواهد کرد - صف شکن خا
ت انگاشته بالضرور از آب عبور ننمود - و فرداے آن
گرد و غبار آن روے آب ظاهر شد که دارا شکوه کو
زد - و (۳) مخالفان کشتیها را از همان طرف بردند - ازین جهت
که چنین قابوی فتح بکج بازی محمد صالح باطل گشت
مورد عتاب خسرواني گردیده از منصب و خطاب بر طرف

(۲) نسخهٔ [ج] مذکور - (۳) در نسخهٔ [ب] حرف [واو] نیست ●

شد - و باز در سال دوم عالمگيري بمنصب هزار و پانصدي
هزار سوار بحال گشت - و بهمراهي بهادر خان بجهت مالش
بهادر پچكوتي [2] (كه در حوالي بيسواره سر فساد [3] برداشته بود)
تعين گشت - و پس ازان تعين يساق دكن گرديده بهمراهي
ميرزا راجه جے سنگهه در تسخير قلاع سيواى بهونسله و تاخت
و تاراج ولايت او كمر خدمتگاري محكم بست - تاريخ فوتش
بنظر نيامده - پسرش ميرزا بهروز پانصدي شاهجهاني بود *

* ملا احمد نايته *

قوم نوايت نو آمد اند از شرفاى عرب - گويا همين لفظ
نو آمد بكثرت استعمال نوايت شده - و صاحب قاموس نوشته [4]
اَلنَّوَاتِيُّ المَلَّاحُوْنَ فِي الْبَحْرِ - اَلْوَاحِدُ نُوْتِيُّ - و ظاهر است
كه نوايت موافق قاعدهٔ تصريف جمع نايت يا نايته است . ز
و نواتي غير نوايت باشد - پس عوام الناس كه نوايت را
ملاحان گويند و سند از قاموس گيرند در غلط افتاده اند
گويند حجاج بن يوسف ظالم مشهور از روى عناد باستيصال
اشراف و اعيان همت گماشته بسيارے از صلحا و علما را بتيغ
بيدار گذرانيد - تا گزير مردم از ممر خوفش جلاے وطن
اختيار نموده هر جا مامنے يافتند خزيدند - جمعے از بني قريش

---

(٢) نسخهٔ [ج] بچكوتي - (٣) نسخهٔ [ج] سر بفساد برداشته بود -
(٤) نسخهٔ [ج] نوشته كه النواتي الخ *

در سنهٔ (١٥٢) يکصد و پنجاه و دوم هجري از مدينهٔ طيبه هجرت کرده بجهاز برآمدند - و در سواحل بحر هند متعلق ولايت دکن (که موسوم به کوکن است) فرود آمده توطن گزيدند - و بمرور ايام و دهور اعوام کثرت تشعب و تفرق راه يافته اماکن و مواضع آن ناحيه را فرو گرفتند - و براى شناسائي هر فرقه را باندک ملابست با چيزے نسبت بآن چيز ملقب ساختند - غريب لقبها درين گروه شايع است *

ملا احمد صاحب فضل و کمال و از ارباب علم و دانش بود - بيارئ طالع مورد التفات علي عادل شاه والئ بيجاپور گشته در کمتر زمانے بجوهر عقل و راى صواب انديش رکن رکين دولت و مدار مهام سلطنت او گرديد - و پس از چندے بنابر جهتے از رفاقت عادل شاه دل بر داشته شد - يا آز و پندار چشم او را از حق بيني پوشيده خود را برتر از نوکرئ بيجاپوريه انگاشته سوداى ملازمت عالمگيري در ديگ هوس مي پخت - و انتهاز فرصتے مي جست - تا آنکه در سال هشتم ميرزا راجه جے سنگهه بعد از کفايت مهم سيوا با لشکر گران بتاخت ولايت بيجاپور تعين يافت - عادل شاه بملاحظهٔ سوابق جرايم و تقصيرات خويش از گران (٢) خواب غفلت

(٢) در نسخهٔ [ج] لفظ [گران] نيست *

بيدار شده ملا را (که بصمت فهميدگي و کارداني از ساير امرای بيجاپور امتياز داشت) بجهت اصلاح کار و تمهيد مراسم اعتذار و تجديد مراتب قول و قرار نزد راجه فرستاد - ملا (که دريندوقت حصول ديرين آرزوی او صورت بست) چنين تقريبي را مغتنم شناخته در پای قلعهٔ پورندهر سنهٔ (۱۰۷۶) هزار و هفتاد و شش هجري براجه پيوست - و باظهار مکنون خاطر خويش پرداخت - و چون اين معني به پادشاه ظاهر شد فرمان طلب بنام مشار اليه صدور يافته بعاطفت خسروانه غايبانه او را بمنصب شش هزاری شش هزار سوار سرمايهٔ افتخار بخشيد - گويند بميرزا راجه ايما شده بود که ملا بعد رسيدن حضور بخطاب سعد الله خان و در خور استعداد بخدمت عمده سر افرازي خواهد يافت *

بالجمله راجه بموجب حکم دو لک روپيه باو و پنجاه هزار روپيه بپسرش از سرکار والا داده روانهٔ درگاه سلطاني گردانيد - موماليه برونق قسمت و اقتضای تقدير (که هيچکس را ازان چاره و گزير نيست) در راه کوفتناک گشته (چون باحمدنگر رسيد) از جام اجل شربت ناکامي چشيد - و ظاهر است که چون حق نمک قديم را منظور نداشت از دولت نو نيز کامياب نگرديد - پسرش محمد اسد برطبق منشور پادشاهي بحضور شتافته در آغاز سال نهم دولت

زمين بوس دريافت - و بانواع عطايا و منصب هزار و پانصدي هزار سوار و خطاب اكرام خان سر عزت برافراخت - و ملا يحيى برادر خرد ملا احمد (كه پيش از التجا و رجوع برادر كلان بقلاوزي بخت سعيد در سال ششم از بيجاپور روى نياز بدرگاه عالمگيري آورده بمنصب دو هزاري هزار سوار سر افرازي يافته) تعين دكن گرديد - و بهمراهئ ميرزا راجه در تاخت و تاراج ولايت بيجاپور طريق نيكو بندگي مي پيمود - پس ازان بخطاب مخلص خاني اختصاص يافته در اورنگ آباد مي گذرانيد - پسرش زين الدين علي خان و خويش او عبد القادر معتبر خان هر يكي بمنصب مناسب رسيد ٭

چون فوجداري كوكن بمعتبر خان (٢) تعلق گرفت مشار اليه از روى حزم و هوشياري چنان به بند و بست آن الكه (كه موطن و مسكن فرقهٔ ضالهٔ مرهته است) پرداخت كه نقش عقيدت و كارطلبئ خويش در پيشگاه خلافت درست ساخت - غريب اعتبارے بهم رسانيده بود كه ساخته و پرداختهٔ او همه منظور مي شد - و باعتبار كارهاى دست بستهٔ او (كه پادشاه ازان ناحيهٔ فتنه خيز خاطر جمع داشت) مكرر فرمود كه مثل معتبر خان نوكرے بايد - بعد فوتش (كه پسر نداشت - مگر ابو محمد خان نام پسر يكے از خويشان

(٢) نسخهٔ [ج] به معتقد خان تفويض يافت ٭

خود را بفرزندي گرفته بود) تعلقهٔ او به زين الدين علي خان
(۲)
خسر بوره اش تفويض يافت و مدتے گذرانيد - و باز در عهد
خلد مكان مرتبهٔ ثاني تعلقهٔ مذكور يافت - و در مبادئ
سلطنت فرخ سير حيدر قلي خان خراساني بديوانئ دكن
ممتاز گشته به اورنگ آباد رسيد - ازانجا (كه اقتدار و تسلط
(۳)
او از ديوانيان هزار و يک افزون بود) با خان مذكور بر
سر زر خالصه (كه متصرف شده بود) پيچيد و خفت ها
رسانيد - و در اوايل صوبه داري حسين علي خان امير الامرا
(۴)
به ازالت نزد سعادت الله خان نايته شتافت - او بنابر
هم قومي و رعايت خاندان قديم و رئيس زادگي وروردش را
باعزاز تلقي نمود - خان مذكور باعانت آن بزرگ منش بقيهٔ
عمر را به آسودگي بسر برد - پسرش نيز خطاب پدر يافته در
كرناتک است - حويلئ ملا يحيى از مشاهير امكنهٔ قديمهٔ
اورنگ آباد بود - چون پيوسته بمكان حكام نشين است آصفجاه
در ابتياع آن به سعادت الله خان اشاره نمود - او هبه نامهٔ
برضامندئ ورثه درست كرده فرستاد *

* مخلص خان قاضي نظاما كرهرودي *

ابتدا بملازمت فردوس آشياني پيوسته بنوكرئ پادشاهي

---

(۲) نسخهٔ [ب] او مدتے گذرانيد - (۳) نسخهٔ [ج] هزار ريک بود بلكه
افزون - (۴) نسخهٔ [ج] سعد الله خان نايته *

افتخار یافته سال بیستم به بخشیگری بلخ تعین شد - سال
بیست و یکم به بخشیگري و وقایع نویسی صوبهٔ کابل چهرهٔ
امتیاز بر افروخت - و سال بیست و چهارم داروغگی توپخانهٔ
صوبهٔ مذکور انضمام پذیرفته باضافهٔ منصب سربلند گردید -
سال بیست و پنجم دیوان صوبهٔ دار الخلافه شد - سال بیست
و ششم در رکاب محمد دارا شکوه به یساق قندهار دستوري
پذیرفت - سال بیست و هفتم به بخشیگری شاگرد پیشه
کام دل برگرفت - سال بیست هشتم بهمراهی (۲) سعدالله خان
بتخریب قلعهٔ چتور گام جلادت پیش گذاشت - پستر باتفاق
خلیل الله خان بخشی واقعه نویس فوج همراهی خان مزبور
قرار یافته برسر مرزبان سري‌نگر رفت - سال سي ام بامیغی
داغ قامت قابلیت آراست (۳) - و پستر تعین دکن گشته سال
سي و یکم برای وصول پیشکش عادل خان عزیمت بیجاپور
نمود - تا سال سي ام فردوس آشیاني بمنصب هشت صدی
دو صد سوار رسیده - پس ازان (که سلطان محمد اورنگزیب
بهادر از دکن روانهٔ مستقر الخلافه شد) او دامن جانفشاني
بر کمر زده از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی دو صد
سوار و خطاب مخلص خان لوای ارتقا بر افراخت - و
در جنگ مهاراجه جسونت سنگهه و مصاف اول دارا شکوه

---

(۲) نسخهٔ [ب] بهمراه - (۳) نسخهٔ [ج] بر آراست ه

در رکاب بادشاهي بوده (۲) - بعد معاودت از ملتان به اکبرآباد رخصت یافت - و بموجب حکم کومکیان صوبهٔ مذکور را همراه شاهزاده محمد سلطان بقدغن برآورده باز بحضور رسید - و چون در نبرد دوم دارا شکوه بادشاه شایسته خان ناظم صوبهٔ اکبرآباد را همراه گرفت نظم صوبه مزبور به نامبرده مفوض شد - سال دوم بر طبق حکم به بنگاله شتافته با خانخانان شریک نبرد گردید - سال سیوم حراست اکبرنگر باو تفویض یافت - سال هفتم بر وفق طلب به پیشگاه سلطنت رسیده احراز ملازمت نمود - و سال نهم از اصل و اضافه بمنصب دو هزاري سیصد سوار برنواخته (۳) همراه سلطان محمد معظم ابتدا بدار السلطنت لاهور و پس از معاودت بالکهٔ دکن تعین گشت - پس ازان احوالش بنظر در نیامده *

* میرزا راجه جے سنگهه کچهواهه *

پسر راجه مها سنگهه است - چون پدرش فوت شد او حسب الطلب بملازمت جنت مکاني رسیده سال دوازدهم جلوس در سن دوازده سالگي بمنصب هزاري ذات و پانصد سوار و عنایت یک زنجیر فیل سرفراز گشت - پس ازان همراه سلطان پرویز بتعیناتیٔ مهم دکن نامزد شد - و باضافه هاي متواتره صاحب منصب عمده گردید - بعد ارتحال

---

(۲) نسخهٔ [ج] بود - (۳) نسخهٔ [ب] بر نواخته شد - و همراه الخ *

آن پادشاه (چون خانجهان لودي صاحب صوبهٔ دکن علم
مخالفت بر افراشته بصوبهٔ مالوه رفت) او (که بناچاري با
وی طریق موافقت مي پیمود) بعد شنیدن خبر رسیدن موکب
ظفرکوکب فردوس آشیاني باجمیر جدا شده بوطن گاه خویش
شتافت - و ازانجا سال اول جلوس بحضور رسیده باضافهٔ
پانصد سوار بمنصب چهار هزاري ذات و سه هزار سوار و عطای
علم و نقاره بلند آوازه گشت - و باتفاق قاسم خان جویني
بتنبیه متمردان مهابن (که پرگنه ایست از سرکار آگره) دستوري
یافته تنبیه شایسته نموده بر گردید - و (چون در همین سال
نذر محمد خان والئ بلخ سلسله جنبان فساد گردیده بصوبهٔ
کابل در آمده شهر را محاصره نمود و مهابت خان خانخانان
بمالش او مقرر شد) نامبرده نیز با خان مزبور تعین
گشت - و سال دوم باتفاق خواجه ابوالحسن تربتي بتعاقب
خانجهان لودي مامور گردید - و سال سوم با شایسته خان
بتنبیه خانجهان لودي و تخریب ملک نظام الملک دکني قرار
یافته باضافهٔ هزار سوار بمنصب چهار هزاری چهار هزار سوار
مرتقي گشت - و چون سید خانجهان بارهه را بنابر بیماري
بحضور طلب داشتند هراولئ فوج اعظم خان بوے تعلق
گرفت - و در جنگ بهاتوري و تاخت پیتهه (٢) و قصبهٔ پریندە

(٢) در [بعض نسخه] پنهته *

مصدر ترددات شایسته شد - و سال چهارم با یمین الدوله (که بتخریب ملک عادل شاه نامزد گردیده) تعین شده در طرح دست چپ جا داشت - و همراه وی آمده حصول آستان بوس نموده - و پستر رخصت وطن یافته - سال ششم بعتبهٔ خلافت خود را رسانیده در روز جنگ فیلان (چون فیلی بر شاهزاده اورنگ زیب حمله نمود) راجه اسپ برو تاخت - و از جانب راست برچهه انداخت - و اواخر همین سال همراه سلطان شجاع بمهم دکن رخصت یافته - سال هفتم با خانزمان برای سوختن علف کر و پریندا مامور گردید - و در اثنای محاصرهٔ قلعهٔ مذکور و در آوردن کهی وقت مراجعت (که با غنیم زد و خورد متواتر رو داد) راجهٔ مزبور قدم همت دریغ نداشته بر مجال خود را رسانیده خدمات پسندیده بجا آورد - و چون سال هشتم صوبه داری بالا گهات (که عبارت از سرکار دولت آباد و احمد نگر وغیره باشد) بخانزمان مفوض شد او بتعیناتی خان مذکور مقرر گردید - و در همین سال باضافهٔ هزاری ذات بمنصب پنج هزاری چهار هزار سوار کام دل بر گرفت - پستر در پیشگاه سلطانی آمده استسعاد ملازمت یافت - سال نهم همراه خاندوران بهادر بتادیب ساهو بهونسله دستوری پذیرفت - سال دهم جبههٔ عقیدت را بشرف حضور نور آگین ساخت - و چون

در مهم دکن کارهای دست بسته ازو بظهور آمده بود بادشاه از روے عاطفت بمرحمت خلعت خاصه بر نواخته او را بوطنش ابنیر (٢) مرخص فرمود که چندے بر آساید - و سال یازدهم باز جبهه سای آستان خلافت گشته همراه سلطان شجاع (که پس از سپردن علي مردان خان قلعهٔ قندهار را باولیای دولت نظر باحتمال آمدن شاه صفي بکابل رخصت شده بود) متعین گردید - و سال دوازدهم حسب الحکم بحضور آمده بعنایت مالاے مروارید و فیل از حلقهٔ خاصه و خطاب میرزا راجه مفتخر گشت - و سال سیزدهم بدستوری وطن چهرهٔ شادکامي بر افروخت - سال چهاردهم باستلام سدهٔ سنیه فایز گردیده با سلطان مراد بخش بصوب کابل تعین گشت - در سال پانزدهم بهمراهی سعید خان جهت تسخیر حصار مؤ [که متعلق براجه جگت سنگهه بن راجه باسو (٣) و نامبرده بغي ورزیده) بود] راهي شد - و پس از وصول بنواحی قلعهٔ مذکور (چون محاصره بامتداد انجامید - و حکم یورش صادر شد) راجهٔ مذکور پیش از دیگران بقلعه در آمد - و در جلدوی این تردد بمنصب پنجهزاری پنج هزار سوار دو هزار سوار دو اسپه سه اسپه درجه پیمای اعتلا گشت -

---

(٢) نسخهٔ [ج] انبیر - (٣) نسخهٔ [ب] راجه باسو بود - و نامبرده بغي ورزیده ¤

و محافظت قلعهٔ مذکور بعهدهٔ او تفویض یافت - پس
ازان (که فتح جرایم راجه جگت سنگهه بوقوع آمد) راجهٔ
مزبور بحضور رسیده در همین سال بخلعت خاصه و جمدهر
مرصع با پهول کتاره و اسپ از طویلهٔ خاصه با یراق طلا و فیل
از حلقهٔ خاصه سر بلند گردیده بهمراهی شاهزاده دارا شکوه
بجانب قندهار نامزد شد - و سال شانزدهم شرف آستان بوس
حاصل نموده رخصت وطن یافت - و سال هفدهم در اجمیر
بملازمت پیوسته پنج هزار سوار سپاه خود را بنظر در آورده
بدستوری وطن خوشدل گردید - و سال هجدهم (چون
صوبه داری دکن به خان دوران مفوض گردیده بود - و خان
مزبور جهت مشاورت طلب حضور گشت) حکم قضا توام بنام
راجهٔ مذکور صادر شد - که از وطن بدکن رفته تا رسیدن
خاندوران محافظت آن ملک نماید *

و چون خان دوران رخصت شده در لاهور بساط حیات
در نوردید خلعت استقلال براجهٔ مذکور ارسال یافت - و سال
بیستم حسب الطلب از دکن بحضور آمده به تلثیم سدهٔ
خلافت سر بر افراخت - پس ازان همراه شاهزاده اورنگ زیب
بیساق بلخ مامور گشت - و چون صوبهٔ مذکور حسب الحکم
سپرد نذر محمد خان شد هنگام مراجعت سرداری جرانغار
بنام راجهٔ مزبور تقرر یافته - و سال بیست و دوم هزار

سوار تابین او دو اسپه سه اسپه مقرر شده از اصل و
اضافه بمنصب پنجهزاری پنج هزار سوار سه هزار سوار دو اسپه
سه اسپه ناصیهٔ عزت برافروخته با شاهزاده اورنگ زیب
بمهم قندهار تعین گردیده - و بسرداری برانغار لواے
مباهات بر افراخت - و چون تسخیر قندهار صورت نبست
و شاهزاده طلب حضور گردید مشار الیه نیز سال بیست
و سیوم عازم بارگاه سلطنت گردیده دولت بار یافت - و
اواخر همین سال برخصت وطن نوازش پذیرفته به تنبیه
فساد پیشگان کامان پهاری (که ما بین مستقر الخلافهٔ اکبر آباد
و دار الخلافهٔ شاهجهان آباد واقع است) مامور شد - و چون
بعرض رسید (که راجه بعد رسیدن وطن قریب چهار هزار
سوار و شش هزار پیاده تفنگچي و تیر انداز فراهم آورده
بمحال مذکور در آمد - و بقطع جنگل پرداخته بسیارے از
فتنه پژوهان را قتیل و اسیر ساخته مواشی بسیار بدست
آورد) یک هزار سوار دیگر از تابین او دو اسپه سه اسپه
ساخته منصب او از اصل و اضافه پنج هزاری پنج هزار سوار
چهار هزار سوار دو اسپه سه اسپه مقرر شده پرگنهٔ حال کلیانه
(که جمع آن هفتاد لک دام است) در طلب این اضافه
عنایت شد - و سال بیست و پنجم حسب الطلب بحضور
آمده با شاهزاده اورنگ زیب بمهم قندهار تعین گردیده

سرداری فوج هراول بنام او قرار گرفت - و بعطای خلعت خاصه و اسپ از طویلهٔ خاصه با زین طلا و فیل از حلقهٔ خاصه مورد مراحم گشت *

چون فتح قندهار ملتوي ماند سال بیست و ششم هنگامه (که فردوس آشیاني در کابل بود) بهره اندوز ملازمت گشته در همین سال همراه سلطان سلیمان شکوه (که صاحب صوبهٔ کابل گردیده بود) متعین شد - و پستر بهمراهی بادشاهزاده دارا شکوه به یساق قندهار مامور گردیده (چون مقدمهٔ فتح قندهار صورت نگرفت) راجهٔ مزبور بحضور آمده سال بیست و هفتم رخصت وطن یافت - و سال بیست و هشتم با جملة الملکي سعدالله خان براے منهدم ساختن قلعهٔ چتور نامزد شد - و سال سي و یکم [چون اخبار بے راه روی سلطان شجاع (که بنابر سنوح بیماری اعلی حضرت اکثر محالات خالصه را متصرف شده بود) بعرض رسید] او باتالیقی سلیمان شکوه و اضافهٔ هزاری هزار سوار دو اسپه سه اسپه سر بلند گشته با جمعي کثیر بمقابلهٔ سلطان شجاع دستوري یافت - و پس از هزیمت یافتن او غایبانه بالتماس بادشاهزاده دارا شکوه از اصل و اضافه بمنصب هفت هزاری هفت هزار سوار پنج هزار سوار دو اسپه سه اسپه سر بلندي اندوخت - و حسب الطلب بادشاهزاده روانهٔ حضور شد -

درين ضمن (كه رايات عالمگيري از دكن بحركت آمده بعد شكست يافتن مهاراجه جسونت سنگهه و دارا شكوه باكبر آباد رسيد - و ازانجا طرف شاهجهان آباد توجه نمود) مومى اليه بنابر شير فكري از همراهي سليمان شكوه جدا گشته بملازمت بادشاهي پيوست - و بعنايت محال يك كرور دام در انعام اختصاص پذيرفت - سال اول جلوس خلد مكان با جمعي به پشت گرمي خليل الله خان (كه بتعاقب دارا شكوه مامور بود) رخصت يافت *

چون دارا شكوه راه ملتان پيش گرفت مشار اليه در لاهور حسب الحكم متوقف شده دولت بار اندوخت - ازانجا (كه مدتے بوطن نرفته بود - و تعب يساق ها پے در پے كشيده) اجازت موطن حاصل كرده بعد جنگ شجاع بحضور آمد - و در جنگ دارا شكوه (كه متصل اجمير رو داد) مصدر ترددى شده پس از هزيمت او با جمعے بتعاقب مامور گرديد - و سال چهارم بانعام محال (٢) بجمع يك كرور دام سواى انعام سابق چهرهٔ امتياز افروخت - و سال هشتم به تنبيه سيوا بهونسله [كه باعتماد حصون حصينه مثل پورندهر گدهه وغيره متعلقهٔ صوبهٔ اورنگ آباد (كه از عهد سلاطين نظام شاهيه در تصرف داشت) علم خود سري افراخته بره زني و قطاع الطريقي

(٢) نسخهٔ [ج] محال جمع يك كرور دام *

مي پرداخت - و بمترددین دریا مضرت مي رسانید] معین شد - و پس از وصول بناحیهٔ مذکور بمحاصرهٔ قلعهٔ پورندهر پرداخته ملک متعلقهٔ سیوا را پے سپر سم عساکر پادشاهي گردانیده کار بران مقهور چنان تنگ ساخته که سراسیمه گشته بملاقات راجه آمد - و بیست و سه قلعه بسرکار گذاشت - چون این معني بمسامع سلطاني رسید دو هزار سوار از تابینانش دو اسپه سه اسپه قرار یافته از اصل و اضافه بمنصب هفت هزاري هفت هزار سوار دو اسپه سه اسپه درجهٔ اعتلا پیمود - و سال هشتم بتخریب ملک عادل خان (که در ارسال پیشکش مقرري تمهل مي ورزید) مجاز شد - و برطبق حکم کمر همت چست بسته بهیئت مجموعي تا قریب بیجاپور رفت - و در عرصهٔ مسافت در قتل و اسر و غارت و تالان دقیقهٔ فرو گذاشت نکرده اکثر اماکن متعلقهٔ عادل خان را بتصرف در آورد - چون کم یابي غله و چاره دران نواح رو داد باقتضای مصلحت بارادهٔ این (که سبک بار گشته بعزیمت گوشمالي دکنیان پردازد) ازان نواح برگردیده داخل ملک پادشاهي شد - و درین رفت و آمد متواتر با افواج دکن (که بطور قزاقي جنگ مي نمودند) زد و خورد مي شد - راجه بذات خود سعي و تلاش مردانه و حزم و احتیاط سردارانه بتقدیم رسانید - پس ازان (که موسم

برشگال قريب شد) و منشور پادشاهي متضمن اين (که چهاوني در بلدهٔ اورنگ آباد نمايد) صدور يافت راجه ببلدهٔ مذکور رسيد - و پستر بورود فرمان طلب عازم حضور گرديد - سال دهم مطابق سنهٔ (۱۰۷۷) هزار و هفتاد و هفت هجري بعد وصول به برهانپور رخت زندگي بر بست - بحسن تدبير و سنجيدگي فکر موصوف بود - سپاهي‌گري را با سرداري (۲) فراهم داشت - با مزاج زمانه شناسا و بانديشهٔ وقت آشنا - ازينجا ست که از ابتداى دولت تا انتهاى زندگي بآبرو بسر برده - و همواره ترقيات روز به يافته - پسرانش راجه رام سنگهه و کيرت سنگهه - احوال هردو علحده ثبت شده - بيرون احاطهٔ اورنگ آباد غرب رويه پورهٔ بنام او آباد است •

* محمد قلي خان نو مسلم *

نيتوجي بهونسله است (که قرابت قريبه با سيواى مشهور داشت - و سر آمد اعيان دولت او بود) - چون بحسن سعي ميرزا راجه جے سنگهه در سال هشتم عالمگيري (۳) سيوا بشاهراه اطاعت و بندگي پادشاهي در آورد و پسرش سنبها جي (که طفل هشت ساله بود) در سلک بندهاے درگاه منتظم گشت بقرار آن (که او همراه راجه باشد - و

(۲) نسخهٔ [ب] آشنا بود - (۳) در نسخهٔ [ج] حرف [واو] نيست •

سپاه و نوکرانش بمراسم خدمت قیام نمایند - و سیوا خود
نیز دران حدود اگر مهمی اتفاق افتد کمر خدمت بر میان
جان بسته لوازم بندگي بجا آورد) دران هنگام نیتوجي
(که معتبر و سر لشکرش بود) بر طبق تجویز میرزا راجه
بمنصب پنج هزاري سر افتخار باوج سماک رسانید - و (چون
راجه پس از فراغ مهم سیوا بتاخت ولایت بیجاپور مامور
گردید) در مبادی آن یساق نیتوجي بسرکردگی فوج سیوا
نیکو خدمتیها (۲) بتقدیم رسانید - و در گرفتن قلعهٔ منکل بیره و
دیگر گدهای سرحد ولایت بیجاپوریه تنها مصدر تردد و تلاش
گشته آنها را از دست عادل شاهیه انتزاع نموده تهانه نشین
بادشاهي گردانید *

و (چون قصد محاصرهٔ بیجاپور مرکوز خاطر راجه نبود و
ادوات قلعه گشائي همراه نداشت) از پنج کروهی بیجاپور
عنان عزیمت را بجانب مالش سران بیجاپور (که بملک
بادشاهي در آمده غبار شورش انگیخته (۳) بودند) انعطاف داد -
سیوا را بطرف قلعهٔ پرناله (که از اعاظم قلاع عادل شاه
بود) گسیل نمود - تا مخالفان مذبذب خاطر گشته برخی
بآن سمت روانه شوند - و اگر میسر آید قلعهٔ مذکور را
مسخر سازد - سیوا بپای قلعهٔ مذکور رفته با سپاه خویش

---

(۲) نسخهٔ [ب] منگل و بیره - (۳) نسخهٔ [ج] برانگیخته بودند *

بران یورش برد - محصوران (چون خبردار بودند) آمادهٔ مدافعت و پیکار گشتند - سیوا جمعی را از مردم خود ضایع ساخته ناکام ازانجا بقلعهٔ کهیلنه (٢) (که بمسافت بیست کروه واقع و در تصرف او بود) رفته قرار گرفت - درین وقت میان او و نیتوجي سر لشکرش بکدورت و ملالت کشید - مشار الیه جدائي گزیده به بیجاپوریه پیوست - و باتفاق سران آن دیار در مملکت پادشاهي دقیقهٔ از شورش انگیزي و فساد فرو نگذاشت - میرزا راجه بمقتضای مصلحت و کار آگهي باستمالت و تالیف قلب او بتازگي پرداخته بجادهٔ قویم بندگي رهنمون گشت - او آغاز سال نهم بیاوری بخت از کردار ناصواب خویش برگشته از خیل مخالف جدا شد و براجه پیوست - و چون راجه عنان معاودت به اورنگ آباد تافت او را در فتح آباد دهارور نگاه داشت *

اتفاقاً درین وقت سیوای مکیدت انتما (که بحر خویش بحضور شتافته بود) از اکبرآباد (که مرکز رایات پادشاهي بود) از فتنه سرشتي راه فرار پیمود - لهذا براجه فرمان شد که نیتو را (٣) بحسن تدبیر دستگیر ساخته روانهٔ دار الخلافه نماید - که مبادا عرق شقاوتش بجنبش آید و بدان گریزپا گراید - راجه جمعی را تعین نمود که اورا با پسرش از فتح آباد

(٢) نسخهٔ [ب] کهیلنا - (٣) نسخهٔ [ج] نیتوجي را *

آورده در حوالی بیر حوالهٔ دلیر خان (که حسب الطلب روانهٔ حضور بود) نمود - خان مذکور از دریای نربده بموجب یرلیغ بجانب چانده متعین گردید - و او (٢) بدرگاه والا رسیده به فدائي خان میر آتش سپردند - که جوقی از اهل توپخانه بحراست او گذاشته از حال با خبر باشد - پس از روزے چند بدلالت هدایت تمنای قبول اسلام از خاطرش سر برزد - چون بوساطت خان مومی الیه داعیهٔ مرضیهٔ او بعرض بادشاه حق پژوه رسیده پرتو عفو و افضال بر حال او گستردند - آن بختمند نیک سرانجام (که عمرے بضلالت و بت پرستي بسر برده بود) توفیق ادراک شرف اسلام دریافته زاویهٔ باطنش از ظلمت شرک پیراسته شد - پس از اندوختن آداب مسلماني و شعار اسلام مطمح انظار مراحم خسرواني گشته بمنصب سه هزاری دو هزار سوار و خطاب محمد قلي خان و دیگر عطایاے بهیه کامیاب اعزاز گردید - و پیشتر در سلک کومکیان دار الملک کابل انتظام یافته بعطای فیل تارک مباهات افراخت - و بموافقت او کوندا جي عمش نیز دریافت سعادت اسلام نموده بمنصب هزاری هشت صد سوار سرمایهٔ جمعیت اندوخت *

---

(٢) نسخهٔ [ب] وچون او بدرگاه والا رسید او را بفدائي خان الخ *

* میرزا سلطان صفوی *

برادر خرد میرزا نوذر (۲) قندهاري است - نسبت دامادي باسلام خان مشهدي داشت - چون در عهد اعلی حضرت خان مذکور بنظم صوبجات دکن مامور گردید او را بمنصب هزاری چهار صد سوار برنواخته بهمراهیِ خان مشار الیه مرخص کردند - و پس از فوت اسلام خان بحضور آمده باضافهٔ منصب کام دل اندوخت - و در سال بیست و چهارم از تغیر میرزا مراد کام پسر عم خویش قوربیگي گردید - و مدتها بدین خدمت پرداخت - چون در سال سي ام شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر بمالش عادل شاه و تخریب ملک او مامور شد و عساکر قاهره بهمراهیِ معظم خان میر جمله از حضور برسم کومک تعین گردید میرزا سلطان نیز از اصل و اضافه بمنصب سه هزاری هزار و پانصد سوار سر برافراخته دستوري یافت (۳) - و پس ازان (که فوج کومکي باشارهٔ دارا شکوه معاودت نمود) میرزا که بالتفات سرشار شاهزاده سرخوش نشهٔ اخلاص گشته بود) از خدمت شاهي جدائي نگزیده در اورنگ آباد فروکش نمود - و چون در همان ایام باقتضای دواعیِ تدبیر نهضت هندوستان تصمیم یافت شاهزاده محمد معظم را بصوبهٔ داریِ دکن معین فرمودند - و میرزا را

---

(۲) نسخهٔ [ج] میرزا نوروز - (۳) نسخهٔ [ب] دستوریِ همراهي یافت •

باضافهٔ هزاری پانصد سوار بمنصب چهار هزاری دو هزار سوار
بلند پایه گردانیده از بهادري رخصت اورنگ آباد کردند -
که در خدمت شاهزاده ملازم بوده چهرهٔ عقیدت را بگلگونهٔ
نیکو پرستاري بیاراید - پس ازان (که اعلام دولت عالمگیري از
افق خلافت ارتفاع یافت و خار بن فساد اعدا بر کنده گشته
کهٔ و مهٔ هندوستان در ظل ظلیل آن بر آسود) مشار الیه
از دکن بحضور شتافته ناصیه سای بندگي گردید - و در
سال نهم هزار سوار بر منصبش افزوده بهمرائي بادشاهزاده
محمد معظم (که بآوازهٔ آمد آمد شاه عباس ثاني بداعیهٔ
سپه کشي جانب هند بر جناح سرعت و استعجال رخصت
کابل یافته) تعین گردید - و هنوز شاهزاده از دار السلطنت
لاهور پیش نگذشته بود که ایام زندگي شاه فرمانروای ایران
بعارضهٔ خناق بانصرام رسید - و در آغاز سال دهم مشار الیه
در رکاب پادشاهزاده مراجعت نموده بتقبیل سدهٔ سلطنت
تارک مباهات بر افراخت - و درین ایام پادشاهزادهٔ مذکور
بنظم صوبهٔ دکن [که حقیقةً بآن والا مقدار متعلق بود - و
ازانکه در اواخر سال هشتم بموجب فرمان طلب به پیشگاه حضور
آمد - و باقتضای مصلحت براجه جی سنگهه (که بمالش
عادل شاهیه قیام داشت) تفویض شده بود] دستوري یافت
که بر نهج سابق بایالت آنجا قیام ورزد - میرزا سلطان

نیز خلعت یافته بجاگیر مرخص شد - که بند و بست آن
نموده ازانجا بخدمت بادشاهزاده بدکن شتابد - موصی الیه
مدتے دران دیار ماند - سال فوتش بنظر نیامده - اما اغلب
در دکن پیمانهٔ زندگیش لبریز گردید - چرا که مقبره اش
بیرون اورنگ آباد پیوسته به جی سنگهه پوره سر راه قلعه
دولت آباد واقع است - پسرش میرزا صدر الدین محمد خان
بخشي ست که احوال او بزبان قلم گذشته *

* میرزا مکرم خان صفوي *

مراد کام نام پسر میرزا مراد التفات خان است (که
مهین فرزند میرزا رستم قندهاري ست) - به بیوکانی صبیهٔ
عبد الرحیم خانخانان کامیاب مراد (۲) گشته در عهد جنت مکاني
بخطاب التفات خان و منصب دو هزاری هشت صد سوار
مورد عنایت شد - و در زمان اعلی حضرت هم مدتے در
بندگی پادشاهي گذرانید - چون در عرصهٔ تلاش پا پیش
نگذاشت در سال شازدهم از ملازم پیشگي اعراض نموده بسالیانهٔ
چهل هزار روپیه موظف گردید - مدتها در بلدهٔ پتنه گوشهٔ
عافیت گزیده کامروائے امن و امان بود - و ابواب آسودگي
و فراغت بر روی روزگار خود مي گشود - مراد کام بحسن
رشادت و بهین آئین خدمت گزیني قیام داشت - منظور

---

(۲) در نسخهٔ [ج] لفظ [مراد] نیست *

التفات خسروانه گشته سر آغاز سال بیست و یکم شاهجهاني
از اصل و اضافه بمنصب دو هزاري و خدمت قور بیگي امتیاز
یافت - و سال بیست و چهارم او را از پیشگاه خلافت باضافه
منصب بر نواخته بفوجداري لکهنؤ و بیسواره از تغیر سید
مرتضی خان بلند پایگي بخشیدند - و در سال بیست و پنجم
بفوجداري جونپور از انتقال معتمد خان منصوب شد - و
از اصل و اضافه بمنصب سه هزاري سه هزار سوار و عنایت
نقاره بلند آوازه گردید - و پس ازان بآستان بوس خلافت
رسیده در سال بیست و هفتم بخطاب مکرم خان معزز گشته
رخصت تعلقه یافت - و در سال بیست و هشتم بحضور آمده
میگذرانید - و مجدداً در سال سي و یکم بفوجداري جونپور
مباهي گشت - و چون نیرنگ ساز تقدیر نقش حکم راني
صاحب قران ثاني از لوحهٔ روزگار محو و ناچیز ساخته رنگ
سلطنت عالمگیري ریخت شاهزاده شجاع (که از آبله ناکي
خارستان جفا و عناد دارا شکوه با محمد اورنگ زیب بهادر
عهد و پیمان موافقت و مصادقت بسته دم یکجهتي میزد
و چون دارا شکوه از مقابل عالمگیري عنان تاب فرار گشت)
از غایت سرور و ابتهاج بشکرانه و تهنیت پرداخت - و ازین
طرف نیز صوبهٔ بهار را ضمیمهٔ بنگاله بوے ارزاني داشتند -
و از اعلی حضرت نیز درین باب نویسانیدند - شجاع بظاهر

منت پذیر گشته از اکبرنگر بپتنه آمد - و در انتهاز فرصت نشست - چون خلد مکان بتعاقب دارا شکوه تاخته تا ملتان شتافت آن قابو جوے کمین گر توسن عزیمت پیش راند - و فوجے بسرکردگی سید عالم بارهه و حسن خان خویشگي بر سر جونپور فرستاد - مکرم خان تاب ثبات و پایداري در خود ندیده بعد انداختن توپے چند و اندک آویزش از قلعه بر آمده باتفاق آنها در دو منزلی الهآباد از روی اضطرار بشجاع پیوسته ضمیمهٔ لشکر او گردید - شجاع در کهجوه روز صف آرائي او را بکار فرمائي و سرداری فوج جرانغار برگماشت - در عین رزم و پیکار بمشاهدهٔ صولت و سطوت عالمگیري و معاینهٔ وهن و فتورے (که از احوال شجاع پیدا بود) ازو گسسته بموکب عالمگیري پیوست - و بعد از فتح بدستور سابق بفوجداری جونپور دستوري یافت - و در سال سیوم بفوجداری اودهه مامور گشت - و در سال نهم بوالا منصب پنج هزاري بلند رتبه گردید - و در سال دهم بشمول رأفت و کرم ظل اللهي بخطاب میرزا مکرم خان چهرهٔ ناموري افروخت - و رایت افتخار باوج بلند نامي افراخت - و پس ازان بنابر جهتے روزے چند گوشهٔ انزوا برگزید - و در سال دوازدهم بتازگي مشمول الطاف خسروانه گردیده بے یراق آمده ملازمت نمود - بادشاه قدر شناس بعطای شمشیر کمر ارادتش محکم بست -

و در همین سال سنهٔ (۱۰۸۰) هزار و هشتاد هجري بعارضهٔ تپ شدید از عرصهٔ دنیا ناپدید گردید - طبع موزون داشت - شعر را خوب مي گفت - ازوست - * شعر *

* شکست شیشـهٔ دلهای بلبـلان چندان *
* که پا برهنه صبـا جلوه در چمن نکنـد *

صبیهٔ او را بعد فوتش در آخر سال نوزدهم بازدواج شاهزاده معز الدین نخستین خلف شاه عالم بهادر درآوردند - و پس از فوت آن عفیفه شاهزادهٔ معزی الیه را با سید النسا بیگم دختر میرزا رستم پسر مکرم خان مرحوم در سال بیست و هشتم عقد بستند *

* میرزا خان منوچهر *

پسر میرزا ایرج شاهنواز خان بن عبد الرحیم خان خانان است - یادگارے بوده از دودمان بیرم خانیه - چه غیر او ازین سلسلهٔ علیه (که احیای نام نیاکان والا شان خود نماید) در عرصهٔ ناموري نمانده - بمردي و مردانگي و دلیري و دلاوري (که لازمهٔ خاندان اوست) اتصاف داشت - و با رسائي طبع ادراک بلند و تدبیر درست و کنکاش بجا در قابلیت و و اهلیت یگانه بود - بسبب زخمها (که در جنگ بار رسیده) اعتیاد بمغیرات و مسکرات کرده - چندان ترقي ننمود - از دیرباز در کومکیان دکن انتظام داشت - در جنگ بهادوري

احمدنگر سال نوزدهم جهانگیري (که لشکر خان با امرای بسیار بقید ملک عنبر افتاده (٢)) میرزا منوچهر (که در عنفوان شباب و ریعان جواني بود) نیز زخمهای مؤلم برداشته تن باسیري در داد - مدتے در دولت‌آباد زنداني بود - چون دران معرکهٔ مرد آزما مصدر ترددات نمایان شده پس از استخلاص جنت مکاني بخطاب میرزا خان و منصب سه هزاري ذات دو هزار سوار و علم و نقاره بر نواخت - و بعد سریر آرائی اعلی حضرت بشمول عنایت خسروانه کام دل اندوخت - و در سال ششم بفوجداری سرکار بهرایچ چهرهٔ عزت افروخت - چون سال هشتم نجابت خان بنابر سوء تدبیرش در مهم سري نگر مورد عتاب پادشاهي گردید اورا از تغیر مشار الیه بفوجداری دامن کوه کانگره و تنخواه جاگیرش مورد نوازش گردانیدند - و در آخر سال نهم از شوریدگیء دماغ اورا گزیده مدتے بدستیاری جنون بے ساخته از فراز و نشیب روزگار وا رست - و پس از افاقه و هوشیاري یک چندے بنظم صوبهٔ اودهه پایهٔ عزت بر افراخت - و پستر به تیولداري و فوجداری ماندو (٣) قیام داشت - و در سال بیست و پنجم از انتقال احمد خان نیازي بقلعه داری احمد نگر دستوري یافت - و در سال بیست و هشتم بحکومت ایلچپور سرافراز

---

(٢) نسخهٔ [ج] افتاد - (٣) نسخهٔ [ج] تانده •

گردید - و چون کوکیا (٢) زمیندار دیوگدهه بعد از سال دهم بخان دوران نصرت جنگ پیشکش ادا نمود و بعد ازو پسرش کیرت سنگهه بمرزبانی آنجا رسیده درمے بخزانه داخل نساخت شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر صاحب صوبهٔ دکن در سال بیست و نهم بر طبق فرمان بادشاهي میرزا خان را باتفاق هادي داد خان ناظم تلنگانه و جمعی از امرای دکني بر سر زمیندار مذکور تعین نمود - چون خان مسطور بسرحد آن ولایت رسید آن بومی در اندیش رهائی خود در پذیرائی احکام بادشاهي دیده از در عجز و استکانت در آمد - و ناچار میرزا خان را دیده ادای بقایای پیشکش سنوات تا آخر سال مرقوم قبول نمود - میرزا خان خاطر ازان جمع وا پرداخته مرزبان مزبور را با بیست زنجیر فیل (که سوای آن در تصرف نداشت) بخدمت شاهزاده آورد - و سال سي ام در یساق گلکنده در رکاب شاهزاده مصدر نیکو خدمتیها گشته ملچار شمالی قلعه در عهدهٔ او بود - مکرر بمالش جسارت کیشان پرداخته بلطمات بهادري پشت و رو گردان مي ساخت - بعد مصالحه با سلطان عبد الله قطب شاه (چون شاهزاده عنان معاودت بصوب ارزنگ آباد منعطف ساخت) او برخصت ایلچپور کامیابي یافت - و با

---

(٢) نسخهٔ [ج] کوکیا *

این نیکوخدمتي و حسن اخلاص در معارکے (که آن شاهزادهٔ فتح نصیب را با مدعیان سلطنت اتفاق افتاد) منتظم رکاب ظفر انتساب نبود - بهمین جهت (و شاید سببی دیگر هم باشد) از مبادی سلطنت خلد مکان از منصب معزول گشته مدتے بزاویهٔ عزلت و خمول بسر برد - آخر بیمن وسیلهٔ ارادتے (که در خدمت شیخ عبد اللطیف برهانپوری داشت) و بادشاه نیز از اخلاص مندان شیخ بود) در سال دهم مورد انظار عنایت شده بمنصب سه هزاري سه هزار سوار سربلند گردید (۲) - و به تیولداري و فوجداري ایرج شرف دستوري پذیرفت - و همانجا در سال شانزدهم سنه (۱۰۸۳) هزار و هشتاد و سیوم هجري بساط هستي در نوردید - باغے در برهانپور طرح انداخته بشیخ عبد اللطیف گذرانید - و ارادت خاص بشیخ داشت - پسرش محمد منعم رشید و قابل بود - هنگام انتهاض الویهٔ عالمگیري از دکن به هندوستان بقصد انتزاع سلطنت همراهي نموده بمنصب هزار و پانصدي و خطاب خاني فایز گردید - و در جمیع معارک ملازم رکاب بوده مصدر تردد شد (۲) - در سال دوم از تغیر داراب خان بقلعه داري احمد نگر سر برافراخت *

---

(۲) نسخهٔ [ج] سربلند گردیده به تیولداري الخ *

* مهابت خان ميرزا لهراسب *

رشيد ترين پسران مهابت خان خانخانان سپه سالار بعد از خانزمان بهادر اوست - در سر آغاز جلوس شاهجهاني بمنصب دو هزاري ذات هزار سوار سر امتياز بر افراخته در تسخير دولت آباد همراه پدر مصدر كارهای نمايان و ترددات شايسته گرديد - و پس از فوت پدر از پيشگاه سلطنت باقتضای خانه زاد پروري بتدريج ايام به اضافههای منصب بر نواخته بخدمت مير تزكي اختصاص گرفت - و پستر چندے بفوجداری بهرايچ مضاف صوبهٔ اوده شتافته بضبط و ربط آن ناحيه از قرار واقع پرداخت - و بعد ازان به تيولداری بيانه رخصت يافت - و مكرر بيساق قندهار در ركاب شاهزادهای عالي مقدار تعين گشت - و در سال بيست و چهارم از اصل و اضافه بمنصب چهار هزاری سه هزار سوار سر بلند ساخته از تغير خليل الله خان مير بخشي گردانيدند - و در سال بيست و پنجم باضافهٔ هزاري ذات و دو هزار سوار بمنصب والای پنج هزاری پنج هزار سوار و از لهراسب خاني بخطاب مهابت خاني چهرهٔ بلند نامي افروخته از انتقال سعيد خان بناظم صوبهٔ كابل دستوري يافت - و در سال سي ام بنام شاهزاده محمد اورنگ زيب بهادر ناظم دكن يرلیغ رفت - كه بجانب بيجاپور (كه علي نام

مجہول النسبی را عادل شاہیہ بفرمانروائی آندیار برداشته اند)
شگافته نہجی (که مناسب داند) مہم بانجام رساند - و
بنام مہابت خان نیز منشور مطاع شرف صدور یافت - که
از اقطاع خود روانهٔ دکن گردد - خان مذکور بعد از انفتاح
قلعهٔ بدر بامر شاهزادهٔ والا قدر با فوج جرار بتاخت و
تاراج نواحی کلیان و گلبرگه رخصت یافته مکرر با سران
بیجاپور دست بردهای مردانه بکار برد - و بضرب دست آن
گروه ادبار پژوه را آواره و پراگنده ساخت - و در ایام محاصرهٔ
قلعهٔ کلیان روزے مہابت خان به پنهتهٔ (۲) شاهجہان پور (که
پنج کروهی آن مکان است) بجہت کہی رفته بود که مخالف
دفعةً بہیئت مجموعی نمایان گشته عرصهٔ نبرد بر آراست -
رستم خان بیجاپوری با اخلاص خان چنداول در آویخت -
و خان محمد خان (که از عمدهٔ سران مقاهیر بود) با راو
ستر سال بگیر و دار در آمد - و هر سو هنگامهٔ سرستانی و
سر فشانی گرمی پذیرفت - درین هنگام پسران بہلول بر راجه
رای سنگهه سیسودیه ریخته چنان عرصهٔ کارزار تنگ ساختند
که راجپوتیه دل بر مرگ نهاده گشاده پیشانی از اسپان فرود
آمده دست و بازو بکوشش و کشش بر گشودند - مہابت
خان چون شیر ژیان خود را بر قلب ناسرهٔ آن تیره بختان

(۲) نسخهٔ [ب] پیهته - و نسخهٔ [ج] بنهته •

زده افضل خان مشهور را (که بسری لشکر بیجاپور نخوت می فروخت) از میدان بر داشته رهگرای دشت هزیمت نمود *

بعد از گشایش آن قلعهٔ استوار (هنوز کارها حسب خواهش انجام نگرفته بود) که انحراف مزاج و عارضهٔ طبیعت اعلی حضرت باطراف و جوانب ممالک شایع گشت - دارا شکوه (که درین ایام زیاده بر سابق رتق و فتق سلطنت بدست خود آورده) فرمانی بنام مهابت خان ارسال نمود - که مقید برخصت و اجازت شاهزاده اورنگ زیب نشده با سایر مغلیه بسرعت هرچه تمامتر روانهٔ حضور شود - ناچار بامتثال حکم بادشاهي (که از متحتمات عالم بندگي ست) کار بند گشته - بے آن (که اظهار این معني بشاهزاده نماید) کوچ بکوچ روانهٔ درگاه معلی گردید - و در آخر سال سي و یکم سنهٔ (۱۰۶۸) هزار و شصت و هشت هجري مجدداً بصوبه داری کابل دستوري یافت - و در سال پنجم جلوس عالمگیري از صوبه داری کابل معزول شده شرف اندوز ملازمت پادشاهي گردید - و از تغیر مهاراجه جسونت سنگهه بنظم صوبهٔ گجرات رخصت یافت - منصبش از اصل و اضافه شش هزاری پنج هزار سوار سه هزار سوار دو اسپه سه اسپه مقرر شد - و در سال یازدهم از گجرات بحضور

رسیده از سر نو بایالت کابل سر بر افراخت - و در سال سیزدهم تغیر شده در اکبر آباد عتبه بوس خلافت گشت *

و چون دران ایام شور انگیزی سیوای بیداد گر بجائی رسید (که بر بندر سورت تاخته بسوختن شهر و تالان شهریان پرداخت) مهابت خان بمالش آن مقهور با فوج جرار مرخص دکن گشت - و در تنبیه مرهته مساعی جمیله بتقدیم رسانید - و پستر شورش افاغنه در کوهستان کابل و بتاراج رفتن محمد امین خان ناظم آنجا در درهٔ خیبر اتفاق افتاد - نظر بر طور سلوک مهابت خان بآن کوه نشینان فساد اندیش از دکن طلب حضور گشته در سال شانزدهم بیدن و بست کابل روانه گردید - لیکن خانمذکور از کهنه عملي و کارشناسي (چون از پیشاور ره نورد پیش گردید) مزاحم احدے نشده اغماض صریح از پاداش آن فئة باغیه نمود - و ما بخیر و شما بسلامت گویان بکابل شتافت - این معني در پیشگاه خلافت مستحسن و مرضي نیفتاده در سال هفدهم ظاهر حسن ابدال مطرح الویهٔ جهانباني گردید - و افواج قاهره بسرزنش آشوب گرایان تعین یافت - مهابت خان بملازمت رسیده بتادیب بیر سنگهه (۲) نبیرهٔ راجه بهوپت داس کور (۳)

---

(۲) نسخهٔ [ب] سر سنگهه - (۳) نسخهٔ [ج] راجه بهوپت داس کور - و نسخهٔ [ا] بیتهل داس *

مامور شد - و چون بمنزل امن آباد مضاف پنجاب رسید سنه (۱۰۸۵) هزار و هشتاد و پنج هجري مبادی سال هجدهم به امن آباد آخرت شتافت - در زیاده سري و بیباکي یادگار پدر بود - به عالمگیر پادشاه (که مرد غیور و غضوب بود) گستاخانه عرض میکرد - مشهور است که خلد مکان بنابر پاس شریعت غرا و تقید در اجرای احکام شرعي بیشتر مقدمات عمده بقاضي عبد الوهاب گجراتي قاضي القضاة حضور (که سخت جا در مزاج پادشاهي داشت) رجوع میفرمود - و استقلال و اعتبارش بجائی رسیده که امرای با نام و نشان ازو سر حساب بوده بر آبروی خود مي ترسیدند - چون شوخیهای سیوای تبه کار از اندازه گذشت و تجویز رخصت (۲) بمیان آمد پادشاه بعنوان تمهید سر دیوان فصلے از ظلم و بیداد آن خیره سر خوانده رو بمهابت خان کرده فرمود که استیصال آن شقي بمقتضای حمیت اسلام واجب است - خان مزبور بے محابا گفت که احتیاج تعین فوج نیست - اعلام قاضي کفایت مي کند - بسیار به پادشاه بد آمده بجعفر خان حکم شد که باو بگوید که کلمات لغو در حضور بر زبان نمي آورده باشد - پسرش میرزا طهماسپ (که بدختر سعید خان ظفر جنگ منسوب بود) در گذشت - پس از فوتش بهرام و فرجام

---

(۲) نسخهٔ [ب] نهضت •

بمنصب مناسب سرافرازي يافته بتدريج بخطاب خاني
فايز گشتند - بهرام خان در محاصرهٔ گلکنده بضرب گواه
قالب تهي نمود - ديگرے ازين سلسله رشدے بهم نرسانيده *

* مبارز خان ميركل *

از سادات بدخشان است - در سال بيست و سيوم
شاهجهاني با چندے از برادران و اقرباى خويش از موطن
اصلي بر آمده باميد بندگي آستان پادشاهي رخت سعادت
به هندوستان کشيد - و به بختوري دولت بار اندوخته
بمنصب پانصدي دو صد سوار و انعام سه هزار روپيه سر عزت
بر افراخت - و در سال بيست و ششم به تهانه داري
تومان پنجشير (که از تومانات صوبهٔ کابل است) نوازش
يافت - و چون خالي از کار طلبي نبود باضافه هاى متواتر
چهرهٔ افتخار افروخت - و در سال بيست و نهم بمنصب
(۲)
هزار و پانصدي هزار سوار و تيولداري تومان ايسا و بحرا
مضاف صوبهٔ مذکور امتياز گرفت - و در سال سي ام عزيز
بيگ بدخشي را (که در کومکيان کابل امتياز داشت)
(۳)
مفسدان موضع بلغين از توابع محمود عراقي (که در تيولش
بود) بمکر و خديعت بقتل آوردند - بهادر خان دارا شکوهي

---

(۲) نسخهٔ [ب] ايسا بحراو - و در [بعضي نسخه] ايسا و بغراه - (۳) نسخهٔ
[ج] از توابع بيشه محمود عراقي *

ناظم آنجا (كه در پيشاور اقامت داشت) حسب الحكم
پادشاهي به مير كلن نوشت - كه باتفاق نايب كابل و متعينهٔ
آنجا و الوسات افاغنه از غازي و صاى به تنبيه آنها پردازد -
(۲)
او بچستي و چالاكي افواج گران ترتيب داده بره نوردي
در آمد - از غايت جد كاري و فرط جلادت از عقبهٔ دشوار گذار
جلو اسپ بدست گرفته عبور نمود - و خود را به مخذولان
رسانيده آتش افروز نبرد گشت - بسيارے علف تيغ بے دريغ
گرديدند - ازانجمله چهارده كس از مشاهير بلوكان بحرا
(كه بكمك آمده بودند) كشته شدند - ناچار فتنه پژوهان
باغين به سنگرهاى خود در آمدند - مشار اليه تعاقب نموده
از كثرت برف و افزوني سنگلاخ پياده شد - و دامان
بر زده بقلازئ همت خود را به پناه جاى مخاذيل رسانيده
(گرچه آنها در پناه سنگر فراوان سعي و تلاش نمودند)
اما او و همراهانش به نيروى شجاعت گوسفندان غارت نموده
هنگام معاودت خانهاى آنرا سوخته مظفر و منصور بمقر
خود رسيدند - مشار اليه در جايزهٔ اين حسن ترددد بفزوني
پانصدي و عطاي علم و خطاب مبارز خان مباهي گرديد - و
در عهد عالمگيري نيز مدتها در صوبهٔ كابل بسر برد - و در
سال نهم بصاحب صوبگئ كشمير اختصاص گرفت - و در

(۲) نسخهٔ [ج] غلزي و صائي - و در [بعض نسخهٔ] علي زئي ٭

سال سیزدهم از تغیر لشکر خان بنظم صوبهٔ ملتان شتافت - و پس ازان بفوجداری متهرا مامور گردید - و در سال نوزدهم معزول گشت - مآل کارش بنظر نیامده *

* مرتضی خان سید شاه محمد *

از سادات بخارا ست - در سرکار سلطان اورنگ زیب بهادر بتعلقهٔ مردم چوکی خاص سرافرازي داشت - در ایامی (که پادشاهزادهٔ مذکور بتقریب عیادت پدر گرامي قدر از دکن روانهٔ هندوستان شد) او بخطاب مرتضی خاني چهرهٔ عزت بر افروخت - و در جنگ مهاراجه جسونت سنگهه بسر کردگی التمش قرار یافته مصدر ترددات نمایان گردید - و در مصاف اول دارا شکوه کالبد دلاوري را بگلگونهٔ زخم آراست - و در محاربهٔ شجاع در جنگ دوم دارا شکوه نیز نقش نیکوخدمتي را بر روے روزگار نشاند - سال هفتم از اصل و اضافه بمنصب پنج هزاری پنج هزار سوار سر بلندي اندوخت - سال بیست و یکم مطابق سنهٔ (۱۰۸۸) هزار و هشتاد و هشت هجري رخت سفر بعالم آخرت برد - بادشاه بختاور خان خواجه سرا را بپرسش احوالش فرستاده بود - در جواب گفت آرزو داشتم در کار والي نعمت جان در بازم - میسر نشد - دیگران زر و جواهر مي گذرانند - من چند جان بجاي خود مي گذارم - یحتمل که بکار حضرت بیایند *

بعد فوت او اكثر نوكرانش از هزاري تا چار بيستي نوكر پادشاهي شدند - و پيادها در كارخانجات انسلاك يافتند - سيد شجيع بود و سپاه را بيش قرار و بتوزك مي داشت - پسرش سيد حامد خان است كه در سال چهارم جلوس بخطاب خاني نامور شده - و سال پانزدهم همراه رعد انداز خان بمالش گروه سمت بامي تعين شده مصدر ترددات گرديد - و سال شانزدهم پسر زمندار كماهون را (كه از بي سپر شدن تعلقهٔ او بسپر و گشت لشكر پادشاهي باستصواب سيد مرتضى خان عفو زلاتش صورت گرفته بود) ببارگاه سلطنت آورد - سال بيستم از تغير سيد احمد خان به صوبه داري اجمير رايت اعتبار بر افراشت - سال بيست و يكم بحضور رسيده از انتقال پدر بداروغگي خاص چوكي معزز گشت - و سال بيست و سيوم به تنبيه خيره سران سوجت و جيتارن (٢) و سال بيست و چهارم بمالش مفسدان راتهور جانب ميرتهه شتافته مراسم حسن خدمت بتقديم رسانيد - پستر بخطاب مجاهد خان بلند آوازه گشته سال سي و پنجم بفوجداري ميوات و از اصل و اضافه بمنصب سه هزاري هزار و پانصد سوار كاميابي پذيرفت - سال فوتش معلوم نشده *

---

(٢) در بعض [نسخه] چيتارن *

* مهاراجه جسونت سنگهه راتهور *

پور راجه گج سنگهه است - سال یازدهم جلوس فردوس آشیاني همراه پدر به پیش گاه سلطنت آمده ذرات بار اندوخت - چون پدرش به نیستي سرا در شد [ازانجا که برخلاف رسم سایر راجپوتیه (که ولي عهد مخصوص پسر کلان را دانند) این فریق هرکه با مادر او الفت بیشتر باشد او را برای آن از اولاد مي گزیند] لهٰذا پادشاه او را با آن (که امر سنگهه در سال کلان تر ازو بود) جانشین پدرش ساخته بعطای خلعت و جمدهر مرصع بمنصب چهار هزاری چهار هزار سوار و خطاب راجگي برطبق وصیت پدر او و علم و نقاره و اسپ با زین مطلا و فیل از حلقهٔ خاصه بر نواخت - سال پانزدهم در رکاب پادشاهزاده دارا شکوه بعطای خلعت خاصه و جمدهر مرصع با پهول کتاره و اسپ از طویلهٔ خاصه با یراق طلا و فیل از حلقهٔ خاصه سرفرازي یافته بصوب قندهار تعین گردید - سال هجدهم (که رایات پادشاهي از اکبرآباد جانب لاهور بحرکت در آمد) حکم شد - که او تا رسیدن شیخ فرید ولد قطب الدین خان کوکه (که نظم صوبهٔ دار الخلافه بدو مقرر شده) بحراست آنجا پردازد - و پس ازان روانهٔ بارگاه سلطنت شود - سال بیست و یکم از اصل و اضافه بمنصب پنج هزاری پنج هزار

سوار سه هزار سوار دو اسپه سه اسپه مباهات اندوخت - و آخر همان سال تتمهٔ سواران او نیز دو اسپه سه اسپه قرار یافت - و سال بیست و دوم پادشاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر بکومک قندهار (که افواج قزلباش محاصره نموده بودند) روانه گشت - اما بر طبق حکم پادشاهي در کابل ماند - و (چون اواخر همین سال پادشاه ظل ورود بمعمورهٔ کابل گسترد) او محلهٔ سواران خود (که دو هزار نفر بود) بنظر در آورد - سال بیست و ششم از اصل و اضافه بمنصب شش هزاری پنج هزار سوار دو اسپه سه اسپه لوای امتیاز افراخت - و سال بیست و نهم به تقرر منصب از اصل و اضافه شش هزاری شش هزار سوار پنج هزار سوار دو اسپه سه اسپه و خطاب مهاراجه فرق افتخار بآسمان سود - سال بیست و نهم بنابر آن (که طوی او با دختر سربدیو سیسودیه مقرر شده بود) دستوري یافت که به متهرا رفته بعد فراغ از رسوم آن بوطن جودهپور رود - و اوایل سال سي و دوم (چون حرکات ناشایستهٔ مراد بخش و شهرت روانگی پادشاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر از دکن بارادهٔ عیادت اعلی حضرت بر زبانها افتاد) دارا شکوه چارهٔ کار خود دران اندیشید که دو فوج با سرداران معتمد بسر راه هردو برادر تعین نماید - بنابران مهاراجه را از اصل و اضافه بمنصب

هفت هزاري هفت هزار سوار پنج هزار سوار دو اسپه سه اسپه و صوبه داري مالوه از تغیر خانجهان بهادر شایسته خان و مرحمت صد اسپ ازانجمله یکی بساز طلا و فیل با ساز نقره و ماده فیل و یک لک روپیه نقد باذن رتبه ساخته از بارگاه خسرواني رخصت دهانید - او با همراهان به ارجین رسیده بعد از قرب وصول موکب عالمگیري هرچند بادشاهزاده اظهار ملایمت کرد اما او بدر تیختر زده مقدمهٔ جدال و قتال را (۲) پیرو کرد - پس از رو دادن زد و خورد و بقتل رسیدن راجپوتیه ها و فرار گزیدن دیگران دست و پا گم کرده جان بدر بردن غنیمت انگاشت - سال اول جلوس خلد مکان در ایامی (که موکب بادشاهي کنار آب ستلج بتعاقب دارا شکوه رسیده بود) بعد صفح جرایم او (۳) (که بشفاعت نوئینان حضور صورت گرفته بود) شرف آستان بوس حاصل نمود - بادشاه نظر بصلاح وقت دستوري داد - که تا انجام مهم تعاقب در دار الخلافهٔ شاهجهان آباد باشد - و در جنگ شجاع بسرداري برانغار نامزد شد *

چون خو کردهٔ ناز برداري اعلی حضرت بود و درین صحبت اثرے ازان نمي دید خارخار ناخوشي بخاطرش مي خلید -

---

(۲) نسخهٔ [ب] بقتل رسیدن بسیارے از راجپوتیه (۳) در نسخهٔ [ج] لفظ [او] نیست *

تا آنکه از کوته خردي و تنگ حوصلگي با مخالف هم زبان شده پرده از روی کار برداشت - و شبی منزل خود را خالي گذاشته با فوج خود راه وطن پیش گرفت - و درین آشوب برخے از اشیای سرکار پادشاهزاده محمد سلطان و سرکار پادشاهي و امرا و سپاهي بغارت رفت - و صدمۀ عظمی بر مردم گذشت - و پس از فراغ از جنگ شجاع پادشاه رایت عزیمت بصوب اجمیر افراشت - دران ایام (چون از طرف پادشاه امیدش گسسته بود) بنابر آمد آمد دارا شکوه از جانب گجرات در وطن خود جودهپور باجتماع جمعیت فراوان پرداخته حرف سازش با او داشت - درین ضمن بمیانجي گري میرزا راجه جے سنگهه (که بحسن تدبیر زبانزد روزگار بود) امیدوار عفو و بخشایش شده از رفاقت او پهلو تهي کرد - و ازانجا (که بنابر وقوع تقصیرات متواتر روی آمدن بحضور نداشت) غایبانه به بحالیِ منصب سابق و خطاب مهاراجه و صوبه داري احمد آباد سر رشتۀ اطمینان بدست آورد - و سال چهارم بر طبق حکم پادشاهي با همگي جمعیت بکومک امیر الامرا شایسته خان عازم دکن گشت - سال پنجم از صوبه داري گجرات عزل پذیرفته دو سه سال در دکن [چندے با شایسته خان و مدتے با بادشاهزاده محمد معظم (که بعزل خان مذکور بنظم آن نواحي مقرر شده بود) گذرانید - و

در تخریب ملک سیوا بقدر مقدور مساعي بظهور رسانیده - و اواخر سال هفتم طلب حضور شده ببارگاه دولت رسید - و سال نهم چون میان بادشاه و شاه عباس ثاني والي ایران آئین وفاق بنفاق مبدل شده بادشاهزاده محمد معظم (که پیش از نهضت موکب بادشاهي بنابر حزم‌گزیني با فوج بسیار بصوب کابل نامزد شد) او هم بهمراهي بادشاهزاده اختصاص گرفت - و پس از وصول خبر فوت والي ایران (که بادشاهزاده بر طبق فرمان خسرواني از لاهور برگشت) او نیز همراه بادشاهزادهٔ مذکور معاودت نمود - سال دهم در رکاب بادشاهزاده محمد معظم عنان عزیمت بصوب دکن گردانید - و سال چهاردهم بعطای تهانه داري جمرود از مضافات کابل رخش طرب برانگیخت - و سال بیست و دوم مطابق سنه (۱۰۸۹) هزار و هشتاد و نه هجري رخت هستي بر بست - راجه بکثرت اسباب و فراواني جمعیت عمدهٔ راجهای هندوستان بود - اما (چون بناز و نعمت پرورش یافته و از کم و زیاد واردات بیکسو زیست نموده) سلیقهٔ دنیا داري نداشت - بیرون محوطهٔ اورنگ آباد شرق رویه پوره و تالاب بنام او مشهور است - و عمارات سنگ بست (که بر تالاب ساخته) اثري ازان باقي ست - کنور پرتهي سنگهه پسر کلان او در حین حیاتش درگذشته - بعد فوتش از دو زن آبستني

او دو فرزند متولد شده - یکے زود بپدر ملحق گردیده - و دومین محمدي راج است که بشرف اسلام در آمده - و در محالات بادشاهي تربیت پذیرفته ، و پسر دیگر (که گویند هم قومان او بعد کشش و کوشش بسیار بوطن برده مسلط ساختند) اجیت سنگهه است - که احوالش درین کارنامه جداگانه اندراج یافته *

* میر سید محمد چشتی قنوجی *

فاضل کریم الاخلاق بود - و چاشنی فقر داشت - آبای او از مدتے در قنوج [که در زمان ماضیه پای تخت راجهای ذوی الاقتدار هندوستان و معمورهٔ عظیم الشان بود - (گویند سي هزار دوکان پان فروش داشته) - و الحال مضاف اکبر آباد و برزخ است میان آن و صوبهٔ اله آباد و صوبهٔ اودهه] سکونت اختیار نموده - میر در آغاز حال در مولد و منشای خویش در زاویهٔ فقر در کمال توکل و تسلیم اوقات بسر برده بافادهٔ فیض سگالان صوري و معنوي مي پرداخت - در اواخر عهد فردوس آشیاني بتکلیف و خواهش تمام آن پادشاه قدر شناس از موطن منیف بحضور معلی تشریف فرموده - اعلیحضرت (که همت شریفش باعزاز علم و بزرگ داشت علما مصروف بود) مقدم سید را (که جمعیت فضایل ظاهر و باطن داشت)

باکرام تلقّي نموده بتقرب خويش اختصاص بخشيد - روزے
چند نگذشته بود که سپهر بے مهر عافیت سوز نقشي ديگر
زد که قرعهٔ عزلت و بے اختياري آن شاه آفاق گير افتاد -
بحکم عالمگيري ابواب آمد و شد مردم در خدمتش قاطبةً
مسدود گشت - مگر مير که به باريابي و دوام مجالست
مأذون گرديد - از ابتداى سال سي و دوم تا دم رحلت آن
شاه عاقبت محمود همه وقت حاضر مجلس بوده به بيان
معاني و احاديث مستفيد مي نمود - پس ازان حضرت
خلد مکان از مستقر الخلافة اکبر آباد بکمال توقير و احترام
طلب حضور فرموده به شرف تقرب و مجالست خويش
بلند پايگي بخشيد - و در هفته سه روز با سيد معزى اليه
مصنفات حجة الاسلام امام محمد غزالي خصوص کتاب
افادت آيات احياء العلوم و فتاواى عالمگير شاهي (که بحسن
اهتمام آن پادشاه بتازگي تاليف يافته بود) و ديگر نسخ
سلوک بميان مي آمد - و آن بزرگوار همواره بدرس طلبه
اشتغال ورزيده در انجاح مرام طبقات انام مساعى جميله بذل
مي نمود - در سفر اجمير ملتزم رکاب بادشاهي نبود -
در سال بيست و چهارم بعد فرار محمد اکبر از دار الخلافه
بحضور رسيده ملاقات خسرواني در يافت - بعد ارتحال سيد

در حق او اکثر خلد مکان بلفظ استاد اعلی حضرت و من غافل از اجل یاد می فرمود *

مشهور است که سید مرید شیخ محب الله اله آبادي بوده (که عالم است بعلم ظاهر و باطن) - اگرچه اراده بخواجگان جنت داشت اما در مسایل بسیار تابع شیخ اکبر شیخ محي الدین عربي ست - شرحی موسوم به اخص خواص بر فصوص الحکم نوشته - در زمان او و تا حال اهل عناد به زندقه و الحاد منسوب داشته هنگامه‌ها آراستند - رسالهٔ تسویهٔ شیخ اشتهار تمام دارد - گویند چون بنظر عالمگیر پادشاه در آمد [اگرچه دران هنگام رحلت نموده بود] اما دو کس از مریدان وی در شاهجهان آباد زبانزد بودند - یکی میر (که صاحب عزت و احترام بود) - و دیگر شیخ محمدي (که در لباس درویشي و زهد می گذرانید) - پادشاه غوامض آن رساله را اول از خدمت سید استفسار فرمود - میر از مریدیِ شیخ انکار کرد - بعد ازان بشیخ محمدي پیغام شد که اگر اقرار مریدیِ شیخ محب الله داري مقدمات این رساله را با احکام شرع شریف تطابق دهي - و الا از مریدیِ او استغفار نموده رساله در آتش انداز - او جواب داد که مرا از مریدي انکار نیست و استغفار نیز سزاوار نه ولیکن از مقامی (که شیخ گفتگو کرده) هنوز مرا بدان مقام عروج

حاصل نشده . هرگاه بدان مرتبه واصل شوم حسب درخواست
حل مشکلات نوشته خواهد شد - و اگر ارادهٔ سوختن آن
رساله مصمم شده آتش در مطبخ پادشاهي زیاده از خانهٔ
فقرای متوکل است - حکم شود که بسوزند - بالجمله میر اصلا
رغبت بمنصب و امارت ننمود - و از ذي ارباب عمائم بر نیامد -
اما در وطن صاحب ضیاع و عقار و املاک و مواضع گردید -
خصوص هر دو پسران ایشان سید امجد خان و سید عبد الکریم
شریف خان (که به استاد زادگی بادشاه ناموري یافته) بمنصب
و جاگیر و خدمات لایقه مخصوص گشتند - نخستین در سال
سیزدهم از انتقال قاضي محمد حسین جونپوري خدمت احتساب
اردو یافته مدتها بکمال استقلال بدان کار پرداخت - پسرش
نیز بنام پدر مخاطب گشته بصدارت دارالخلافهٔ شاهجهان‌آباد
قیام داشته لواے اقتدار و اعتبار مي افراشت - پس
ازان به بخشیگري و واقعه نویسي آنجا منصوب شده - گویند
برای نماز جمعه جایزهٔ منصب داران مي گرفت - و در عهد
خلد منزل بخدمت والای صدارت کل و خطاب صدر جهان و
منصب عمده ممتاز شد - و در عهد جهاندار شاه تغیر گردید -
دیانت واقعي داشت - در مبادي سلطنت محمد فرخ سیر
نیز بتجویز قطب الملک صدر الصدور شده بنابر نزاع میر
و وزیر موقوف ماند - و شاید در وقتی بدیوانی اجمیر و

فوجداری سانبهر نیز مامور شده - در اواخر عهد فرخ سیر برخی خالصه باجاره گرفته در مواخذه و محاسبه خسارت عظیم کشید - درمیمن سید عبد الکریم (که او نیز کتب متداوله در مدرسه گذرانیده بود) دران هنگام (که بلدهٔ برهانپور مطرح رایات عالمگیری گشت) بخدمت امانت تحصیل جزیهٔ بلدهٔ مذکور تعین شده دران کار ضبط و دیانت مافوق و سختی و تقید زیاده بکار برده - سال گذشته (که از تمام بلده از وجوه جزئیه بیست و شش هزار روپیه بوصول در آمده بود) او در عرض سه ماه از نصف بلده یک لک و بیست هزار روپیه داخل خزانه ساخته بعطای اضافه مورد تحسین و آفرین گردید - و امینی جزیهٔ چهار صوبهٔ دکن (۲) بدو تفویض یافت - پس ازان بخطاب سید شریف خانی نامی گردید - و چون در ایام محاصرهٔ حیدرآباد از وفور بارش و طغیانی دریای مانجرا (۳) رسیدن رسد مفقود گردید و قحط و غلا را روز بازار بهم رسید و کار بجائی انجامید (که زنده از خوردن میته اجتنابی نداشت - و هرسو که نظر کار میکرد از لاش مردها کوهچه ها نمودار بود) قرعهٔ تجویز کرور گری گنج بجای سردار خان [که مرزا یار علي بیگ نظر بران (که درین چار موجهٔ نوازل (که سرانجام آن بر نیک نامي افزاید)

---

(۲) نسخهٔ [ب] گردیده امینی جزایر الخ- (۳) نسخهٔ [ج] ماخرا ٭

متعذر مي نمود) از قبول آن پهلو ورزيد] بنام خان مذکور (که ديانت و سخت گيري او بر روي روز آمده بود) افتاد - و ازان (که در چنين ايام سعي درين مرام غير از نفرين و دشنام انام انجام ندارد) عالمے (که از دست تشدد او بفغان بود) و متصديان حضور (که دا ے بري داشتند) خوش دلي اندوختند - و چون باران رو بکمي آورده بود في الجمله ارزاني پديد آمد - خان مذکور رخصت يافت که در هر چهار صوبه ساير و داير بوده مال جزيه را موافق احکام شرعيه بقيد ضبط در آرد *

پس از فوت او پسرانش امام الدين خان و مير عبدالرحيم شريف خان (که برادر اعياني بودند) با برادران علاتي فصيح الدين خان وغيره در افتاده معاند گشتند - پس از چندے شقهٔ دستخطي بعنايت الله خان رسيد - که آنها نوکر منصب و جاگير شده وضع فقر و فقيرزادگي از دست دادند - وَ كَانَ اَبُوْهُمَا صَالِحًا - منصب آنها را بحال بايد کرد - ازانجمله سيد عبدالرحيم بامانت جزيهٔ صوبهٔ برار سرفرازي يافته در عهد خلد منزل بخطاب پدر اختصاص گرفت - و در زمان فرمانروائي جهان دار شاه بنيابت صوبه داري اکبر آباد علم بزرگي بر افراشت - و در سلطنت خسرو زمان فوجداري جونپور را بنيابت عظيم الله خان باجاره

گرفت - سپاه بسیار نگاهداشته - و هیچ طرفی نبست - در خسارت آن املاک موروثی وطن به باد داده خسران زده بدکن آمد - نواب آصف جاه از قدر شناسي نگاهداشته چندے بنیابت دیوانی دکن و پس ازان به متصدیگری محالات خجسته بنیاد مورد عنایت فرموده - در هنگام وصول شهنشاه معظم نادر شاه برای برخے استفسار باحضار متصدیان آن نوئین عالي جاه حکم فرمود - خان مذکور بحضور او (که از هیبتش بهرام فلک بر خود مي لرزید - و زهرهٔ شیر نر بر مي شگافت) دل بای نداده مردانه جواب و سوال نمود - و بعد از مراجعت آصف جاه بدکن به بخشیگری سرکار آن عالي شان اعزاز اندوخت - و بمنصب سه هزاری دو هزار سوار و عطای نقاره فایز گشته - در آخر صفر سنهٔ (۱۱۵۹) هزار و یکصد و پنجاه و نه بنیابت صوبه داری برار مامور شده - صاحب سپاه و دستگاه است - مرد آقشقال جهاندیده و متواضع و صاحب سلوک است - اما گویند کرم ندارد - و از صد وعده اش یکی نمي پاید -

• مصرع •

• خوش آن کسے که دراز است از زبان دستش •

رحمهم الله - عالمگیر پادشاه طرفه آدم شناسي داشت - بعنایت الله خان نوشته (چنانچه در رسالهٔ کلمات طیبات

مندرج است) عبدالرحيم پسر شريف خان سيد زاده و
طالب علم امين شده قريب ده هزار روپيه را مرواريد
بجوهري فروخته - ازو بپرسد و بگيرد - و باينها کار
نفرمايد . که گندم نماي جوفروش اند و زر اندود - انتهی -
هرگاه در حداثت سن نمود زياده بر بودش درين مرتبه
باشد - الحق پختگی عشق اطوار بقدر سال خوردگي
پيدا ست *

* ملتفت خان مير ابراهيم حسين *

پسر دوم اصالت خان مير بخشي ست - در آخر سال
بيست و ششم شاهجهاني بخدمت بخشيگری احديان سرافرازي
يافت - و پس ازان بداروغگی پيشکش مباهي گشت - هرچند
دران عهد منصبش از هفت صدي نيفزوده اما باعتبار
خانه زادي (که نزد سلاطين قدر شناس فوق اعتبارات است)
از امثال و اقران درجهٔ برتري مي پيمود - پس از جلوس
عالمگيري (چون برادر کلانش مير سلطان حسين افتخار خان
اوج گراي مرتبهٔ امارت گرديد) او نيز از پيشگاه خلافت
بشمول رأفت و التفات بافزوني منصب و خطاب ملتفت خان
چهرهٔ امتياز افروخت - و بخدمت مير بخشيگری احديان
منصوب گشت - و در سال ششم از تغير برادر خود افتخار

خان (که زیب آرای مسند خانسامانی (۲) گردید) آخته بیگی
شد - و در همین سال از انتقال الّه یار خان بداروغگی
گرز برداران و ملازمان جلو (که جز بمعتمدان تفویض نیابد)
اختصاص گرفت - و مهر تزکی نیز ضمیمهٔ آن گردید -
و چون در سال سیزدهم برادرش مورد عتاب شده از دریای
اتک اخراج یافت او نیز بسلب خطاب و منصب درآمده
بیساول شدید متعین گردید که او را بلاهور رساند (۳) - و باز
همراه برادر بدفع جرائم آب رفته بجویش درآمد - و
بحراست قلعهٔ دار الخلافه از تغیر معتمد خان سرافرازی یافت
و در سال پانزدهم بار دیگر بداروغگی بندهای جلو اختصاص
گرفت - و پستر بفوجداری لنگرکوت مضاف پیشاور تعین
گردید - و در سال هیزدهم از انتقال صف شکن خان
محمد طاهر بداروغگی توپخانه ممتاز گشت - و پس ازان
بنابر جهتی از منصب برطرف گشت - و در سال بیست و
دوم به بحالی هزاری هزار سوار و بفوجداری غازیپور زمانیه
مشمول عنایت گردید - بعد از عزل آن بفوجداری نواحی
اکبرآباد اسپ نشاط دوانده - و در سال بیست و چهارم
روزے بدیہی تاخته بود زخمی شد - نوزدهم جمادی الاخری
سنهٔ (۱۰٦۲) هزار و نود و دوم هجری جان سپرد - غریب

---

(۲) نسخهٔ [ا] خانه سامانی - (۳) نسخهٔ [ج] رسانید *

(۲)
اتفاق افتاده برادرش نيز در همين سال در جونپور در گذشت *

* محمد امين خان مير محمد امين *

پسر معظم خان مير جملهٔ اردستاني ست - چون دست تعرض قطب شاه والئ تلنگ بسعئ بادشاهزاده محمد اورنگ زيب از احوال پدرش كوتاه گرديد او را از قيد رهائي بخشيده در خدمت سلطان محمد (كه برسم مثقلا بدان ولايت در آمده بود) ارسال نمود - مشار اليه دوازده كروهئ حيدر آباد (۳) ملازمت سلطان دريافته دل از خوف و خشية وا پرداخت - در سال سي ام شاهجهاني بموافقت پدر احرام ملازمت ظل اللهي بست - چون بخطهٔ برهانپور رسيد بجهت افزونئ بارش و عارضهٔ طبيعت چندے از همراهي باز ماند - و پس ازان بسدهٔ خلافت رسيده بعنايت خلعت و خطاب خاني چهرهٔ كاميابي افروخت - و در همين سال معظم خان رخصت يافت كه در ركاب شاهزاده محمد اورنگ زيب بتاخت و تاراج ولايت عادل شاهي پرداخته آن مهم را بر نهج پسنديده بانجام رساند - و محمد امين خان بافزونئ هزاري ذات بمنصب سه هزارئ هزار سوار سرفراز گرديده حكم شد تا رسيدن پدر نيابةً بمعاملات وزارت پردازد - و چون در سال سي و يكم معظم خان بسبب وقوع بعضے امور خلاف مرضئ

---

(۲) نسخهٔ [ب] درين سال - (۳) نسخهٔ [ج] ملازمت در يافته *

والا از دیوانی اعلی معزول گشت محمد امین خان نیز از تقدیم کارها ممنوع گردید - و چون رشادت و معامله فهمی او دل نشین اعلی حضرت شده بود باضافهٔ پانصد سوار و عطای قلمدان مرصع و تفویض خدمت میر بخشیگری از تغیر دانشمند خان (که خود استعفا نموده بود) بر نواختند *

و چون شاهزاده محمد اورنگ زیب معظم خان را (که بفرمان حضور با عساکر منصوره روانهٔ دربار بود - و از عزیمت بهیچ وجه تقاعد نمي نمود) دستگیر کرده در دکن نگاه داشت دارا شکوه بعد از (۲) آگهي این مقدمه را بر سازش و اتفاق خان مذکور با شاهزاده محمول داشته مقدمات وحشت انگیز (۳) خاطر نشین اعلی حضرت نمود - و محمد امین خان را بامور غیر واقع متهم ساخته اذن گرفتنش گرفت - و او را بخانهٔ خود طلبیده دستگیر کرد - و بعد از سه چهار روز صورت بے گناهی خان مرقوم بر خاطر بادشاهي لایح گردید - از قید دارا شکوه بر آوردند - و بعد هزیمت دارا شکوه روز دوم از افراختن رایات فتح و ظفر عالمگیري [چون عمارت شکارگاه سموگر (که بر کنار آب جون است) بپرتو قدوم آن شاه نصرت نصیب ضیا

(۲) در نسخهٔ [ج] لفظ [از] نیست - (۳) نسخهٔ [ج] خاطر نشان ٭

پذیرفت] محمد امین خان بقدم عقیدت و فرط ارادت
برسایر بندهای پادشاهي سبقت جسته بآستان بوس
عالمگیری رسید - و مورد انظار مرحمت شاهي گشته بمنصب
چهار هزاری سه هزار سوار سربلندي یافت - و در همین
ماه به بحالیء خدمت میر بخشگیري والا پایگي اندوخت -
و چون در جنگ شجاع راجه جسونت سنگهه طبل خلاف
و نفاق برملا نواخته از موکب عالمگیري رو گردان شد
و بگام فرار راه وطن پیش گرفته عزم پیوستن به دارا شکوه
داشت (بعد فراغ از جنگ شجاع و معاودت ازان سمت)
(٢)
محمد امین خان با فوج جرار بگوشمالیء آن سرخیل کفار
تعین گشت - و خان مذکور بسبب قرب وصول دارا شکوه
(٣)
(که از احمد آباد عازم اجمیر بود) از نواحیء پوهکر
برگشته بموکب پادشاهي پیوست - و در سال دوم بمنصب
پنج هزاری چهار هزار سوار اختصاص گرفت - و در سال پنجم
باضافهٔ هزار سوار امتیاز یافت *

و چون در سر آغاز سال ششم میر جمله در بنگاله
در گذشت شاهزاده محمد معظم به سرمنزل او عز قدوم
بخشید - و به تعزیت و تسلیت خاطر او پرداخت - و او را
همراه خود بملازمت بادشاهي آورد - عاطفت خسروانه او را

(٢) نسخهٔ [ج] افواج - (٣) نسخهٔ [ج] پویکهره

بعطای خلعت خاص از لباس سوگواري بر آورد - و در سال دهم گروه یوسف زئي در موضع اوهند (که دهنهٔ کوهستان آنها ست) دگر باره اجتماع نموده غبار شورش و فساد بر انگیخته بودند محمد امین خان با فوج شایسته بمالش آن طایفه متعین گشت - هرچند پیش از وصول خان مذکور آن زمرهٔ فساد آئین بآویزشهای نمایان شمشیرخان ترین (٢) تنبیه و تادیب بلیغ یافته مغلوب و منهزم گردیده بودند خان مشار الیه نیز در ولایت آنها در آمده از مراتب تاخت و تاراج و تخریب مساکن و مواطن آن شورش افزایان (چندانکه ممکن بود) بفعل آورد - و برطبق منشور بادشاهي معاودت کرده بصوبه داری لاهور از تغیر ابراهیم خان قیام نمود - و در سال سیزدهم فرمان متضمن تفویض نظم صوبهٔ کابل از تغیر مهابت خان شرف اصدار یافت - و در همین سال جعفر خان وزیر اعظم جهان گذران را پدرود نمود - و برخی کارها اسد خان برسم نیابت سرانجام مي داد - رای پادشاهي اقتضای آن نمود که شایستگی این امر خطیر و لیاقت این امر عظیم الشان جز عمدهٔ نوئینان دیگرے ندارد - او را طلب حضور فرمود - در سال چهاردهم تارک افتخار به تقبیل عتبهٔ خلافت از آسمان در گذرانید - و بفراوان نوازش و عنایت خسروانه بر خود

---

(٢) نسخهٔ [ج] شمشیر خان ترین •

بالید - و با آن (که در اصابت فکر و رزانت رای شهرهٔ
(۲)
آفاق بود) اما ناستوده شیمهٔ رعونت هم فطري داشت -
قبول وزارت را مشروط بشرایطی چند (که سراسر خلاف مزاج
بادشاهي بود) نمود - و بالتماس تکالیف شاقه مبادرت کرد *

چون بحسب سرنوشت روز بد او را در پیش بود
به بند و بست صوبهٔ کابل رخصت انصراف یافت - و بانواع
مواهب سلطانیه و عطای فیل عالم گمان با ساز نقره مباهات
اندوخت - ازانجا [که بقم های غرور غیر از زرد رنگی بر
رو نمي آرد - و باد بروت نخوت جز خاک مذلت بر فرق
روزگار نمي بیزد - رگ گردن علم (که مي افرازد) دشمن شغفي
و ناکامي ست - و پندار غلط طرفی (که مي بندد) خواري
و بد انجامي] خان خویشتن آرای خود بین با کثرت اسباب
جاه و ثروت و وفور مواد شوکت و سطوت خواست که از
پیشاور بدار الملک کابل شتافته در استیصال افاغنهٔ شورش انگیز
(چنانچه باید و شاید) پرداخته خار بن فساد آن فئهٔ طاغیه را
ازان سرزمین بر اندازد - در سال پانزدهم سیوم محرم
سنهٔ (۱۰۸۳) هزار و هشتاد و سیوم هجري (پیش ازان
که از کتل خیبر عبور کند) با وجود رسیدن اخبار (که
افغانان بآوازهٔ ارادهٔ مذکور راه مسدود نموده چون مور و ملخ

(۲) نسخهٔ [ج] روزگار *

(۲)
جوشیده اند) آن غضوب قدم جسارت استوار کرده حسابے
بر نداشت - و برداشتن آن اشرار کارے نیندیشیده روانهٔ
پیش شد - در خلال عبور از بے تدبیري و نفاق بد اندیشان
(چنانچه در عهد عرش آشیاني بر زین خان کوکه و حکیم
ابو الفتح و راجه بیربل گذشته بود) بظهور رسید - افغانان از
اطراف و جوانب هجوم آورده به تیر و سنگ کار پردازي
نمودند - افواج برهم خورد - و فیل و اسپ و آدم بر یک
(۳) (۴)
دیگر افتاده - درین حادثه چند هزار کس از فراز کوه بغار
افتاده نقد هستي درباختند - محمد امین خان از فرط غیرت
خواست جان نثار کند - نوکرانش جلو گرفته از آشوب گاه
بر آوردند - خبرے از ناموس ناگرفته بحال تباه بسبک عنانی
تعجیل به پیشاور آمد - عبد الله خان پسر جوان رشیدش
دران تلاطم بلا بموج خیز فنا رفت - اموال و اسباب لشکر
دست خوش تاراج گشت - و اکثرے از قبایل مردم باسیري
در آمد - مبلغهٔ خورد سال محمد امین خان را مبالغ هاي
خطیر گرفته با برخے از پردگیان او واگذاشتند *

گویند خان مذکور بعد از سنوح این واقعه به پادشاه
عرض نمود - که آنچه بسر نوشت تقدیر گذشت گذشت -

---

(۲) نسخهٔ [ب] حسابے ازانها بر نداشت - (۳) نسخهٔ [ب] افتاد -
(۴) نسخهٔ [ج] بزیر افتاده الخ *

الحال باز اگر این مهم بعهدهٔ من باز گذارند متکفل تدارک و تلافي ميشوم - پادشاه درین باب استشاره نمود - امیر خان گفت بخوک تیر خورده مي ماند کام نا کام خود را بر آنها خواهد زد - لهذا از منصبش (که شش هزاري پنج هزار سوار بود) بکمي هزاري ذات متنبه ساخته بصوبه داري احمد آباد گجرات مامور کردند - و حکم شد که بحضور نارسیده روانهٔ محال خدمت شود - مدتے در ایالت آن مملکت گذرانید - و در سال بیست و سوم (که دار الخیر اجمیر مطرح رایات پادشاهي بود) حسب الطلب بعز بساط بوس جبههٔ تفاخر آراست - و تا اودیپور همراه رانا بود - از چیتور گرانبار عواطف خسروانه گشته برخصت انصراف ممتاز گردید - و در سال بیست و پنجم هشتم جمادی الآخره سنهٔ (١٠٩٣) هزار و نود و سیوم هجري در احمد آباد بدار البقا شتافت - هفتاد لک روپیه و یک لک و سي و پنج هزار اشرفي و ابراهیمي و هفتاد و شش زنجیر فیل با دیگر امتعه و اجناس بضبط سرکار والا در آمد - پسر نداشت - سید محمد نام همشیره زادهٔ او بود - و خویش او سید سلطان کربلائي (که از سادات کرام آن مکان معلی ست) ابتدا بحیدر آباد وارد شده - والي آنجا عبد الله قطب شاه بدامادي خود بر گزید - اتفاقاً در روزے

(که عقد واقع خواهد شد) میر احمد عرب را (که داماد کلان و راتق و فاتق مهمات حکومت و واسطهٔ این کار بود) با او بر سر حرفی برخاش رو میدهد - و بجائی می انجامد که آن سید بیچاره باسباب خانه آتش زده بر آمد - هرچند خان مذکور تکبر و خود آرائی بافراط داشت اما در دیانت و راستي از یکتایان روزگار بود - و بخیر سگالي و نیک سنجي مي کوشید - و حافظهٔ تند داشت - در آخر عمر هنگام صوبه داری احمد آباد در مدت بسیار کمی بحفظ کلام الله موفق شد - چنانچه عالمگیر بادشاه بحافظ محمد امین خان مخاطب مي نمود - در مذهب امامیه شدید التعصب بود - هنود بخلوتسرایش راه بار نمي یافتند - اگر یکی از رجه های عمده (که ممانعت او نمي توانست صورت گرفت) بدیدنش مي رفت خانه را بآب مي کشید و فرش و لباس را (۲) تغیر مي داد *

* مختار خان میر شمس الدین *

بزرگ خلف مختار خان سبزواري ست - در سال بیست و یکم اعلی حضرت بخدمت بخشیگری کل دکن و منصب هزاری چهار صد سوار از سابق و لاحق (۳) سر افراز گشته دستوری تعلقه یافت - و در سال بیست و سوم بخراست

(۲) در نسخهٔ [ج] لفظ [را] نیست - (۳) نسخهٔ [ب] سر افرازی یافته -

قلعهٔ آسير (که سرآمد قلاع صوبهٔ خانديس بل در جميع ممالک دکن بحصانت و رصانت ممتاز است) مامور گرديد - و در سال بيست و هشتم بداروغگي توپ خانهٔ دکن اختصاص گرفت - و بدان وسيله در خدمت شاهزاده محمد اورنگ زيب ناظم آن ديار سرگرم پرستاري بوده سلسلهٔ بندگي و خانه زادي را محکم ساخت - و پيوسته به تقديم امور مرجوعه حسب مرضئ آن عالي تبار پرداخته خود را مورد فراوان الطاف گردانيد - و در (۲) يساق گولکنده همراه بود - پس از تشئيد مباني مصالحت با سلطان عبد الله قطب شاه والئ آنجا ازدواج سلطان محمد نخستين خلف شاهزاده با صبيهٔ قطب شاه مذکور صورت انعقاد گرفت - مير شمس الدين با محمد طاهر (۳) وزير خان درون قلعه رفته آن عفيفهٔ پاک سرشت را نزد شاهزاده آوردند - و غالباً (۴) پس ازان باضافهٔ يک صد سوار بر منصب اختصاص پذيرفته - در سال سي ام از تغير حسام الدين خان بقلعه داري اودگير و افزوني پانصدي سيصد سوار بمنصب هزار و پانصدي هشت صد سوار امتياز يافت - و در سال سي و يکم (چون غالب خان عادلشاهي تفويض قلعهٔ پريندا (که از حصون رصينهٔ دکن است)

---

(۲) نسخهٔ [ا] دريساق - (۳) نسخهٔ [ب] محمد طاهر و زين خان -
(۴) نسخهٔ [ج] و در سال سي ام از تغير الخ *

نمود] حسب الحكم بادشاهي مختار خان بقلعه داری آن حصار استوار تعین گشت - و چون آن شاهزادهٔ فتح نصیب در سال (١٠٦٨) هزار و شصت و هشت هجري از خطهٔ برهانپور بجانب مستقر الخلافهٔ اکبرآباد لوای ملک ستاني بر افراخت خان مذکور (که کمر همت بنطاق مرافقت چست بسته بود) باضافهٔ پانصدی دو صد سوار بمنصب دو هزاری هزار سوار و خطاب پدر و عطای علم کامیاب عزت و دولت گشت - و پس از جنگ سموکر و هزیمت دارا شکوه بفوجداری ناندیر دکن رخصت یافت *

و چون در سال دوم شایسته خان صاحب صوبهٔ آن ولایت همت باستیصال سیوا بر گماشته از اورنگ آباد عازم ملک او گردید آن خان کاردان را به حراست آن بلده مقرر فرمود - و بستر بقلعه داري و فوجداری ظفر آباد بدر مي پرداخت - و در سال پانزدهم از انتقال هوش دار خان بصوبه داری خاندیس پایهٔ اعتبار بر افراخت - و پس ازان بایالت صوبهٔ مالوا افتخار اندوخت - و در سال بیست دوم هنگامی (که مرتبهٔ اول سواد اجمیر مضرب خیام پادشاهي گردید) مختار خان بملازمت فایز شد و چون سال بیست و پنجم الویهٔ جهان پیمای پادشاهي از اجمیر بسمت برهانپور انتهاض نمود خان مذکور در سرحد تعلقهٔ خود روی سعادت

بآستان بوس خلافت برافروخت - از پیشگاه سلطنت و جهانبانی
از غایت الطاف خسروانی مرحمت خنجر دستهٔ یشم (که
جز بعمدهای قدیم الخدمت معمول نبود) در اعزازش افزود -
و در همین سال محمد امین خان صوبه دار گجرات رخت
هستی بر بست - و خان مشار الیه بجای او منصوب گردید -
و او دو سال سالم در احمد آباد گذرانیده در سنهٔ (۱۰۹۵)
یک هزار و نود و پنج هجری سر آغاز سال بیست و هشتم
رهگرای باز پسین سفر گشت - خان مذکور گل سرسبد قبیلهٔ
بنی مختار بود - اگرچه این خاندان به اکثر خصایص جمیله
ستودهٔ السنه و افواه اند - اما مختار خان درینها مستثنی
و بخوبی همه چیز ممدوح و مشهور بود *

* مغل خان عرب شیخ *

پسر طاهر خان بلخی ست - در حضور پدر برشادت
خویش دولت روشناسی پادشاه زمان خلد مکان اندوخته
جولانی عرصهٔ پیش آمد و اعتبار گردید - در سال نهم
بخطاب مغل خانی سر افرازی یافت - و پستر بداروغگی
عرض مکرر مورد عنایت گشت - در سال سیزدهم از اصل
و اضافه بمنصب دو هزاری چهرهٔ بختوری افروخته از تغیر
ملتفت خان داروغهٔ گرز برادران گشت - و در همین سال
مهر تزکی و عصای طلا یافت - و در سال پانزدهم بخدمت

قوش بیگي امتیاز یافت - و در سال نوزدهم بنابر جهتے (۲)
بسلب منصب و جاگیر معاتب گردید - و پستر با کمی
منصب بحال گردید - و در سال بیست و یکم از تغیر
روح الله خان آخته بیگي شد - و پس ازان بدکن تعین
گشت - و هنگامی (که موکب بادشاهي از اودیپور رانا
معاودت نموده سایهٔ نزول بساحت اجمیر افکند) مشار الیه
به آستان بوس خلافت شرف اندوز شده خلعت میر تزکی
اول پوشید - و پستر به تنبیه خیره سران سانبهر و دندوانه
مرخص گشت - و چون در سال بیست و ششم درجن سنگهه
هادا بمحاصرهٔ بوندي پرداخته متصرف شد او باستیصال آن
بدمآل کمر امتثال بر بست - و چون خان مذکور حوالی بوندي
پیوست درجن سنگهه قلعه بند گردید - آن خان شهامت شعار
برق ریز یورش گشت - تگرگ تیر و تفنگ تا سه پهر
ریزش داشت - آخر کار آن تبه اطوار سیاهی شب را پردهٔ
کردار خود نموده نیل عار فرار بر رخسارهٔ روزگار کشید -
و (۳) اندرهه سنگهه نبیرهٔ راو بهار سنگهه هادا (که نیز از حضور
رخصت یافته بود) حسب الحکم با جمعیت خویش داخل
آن شده - مشار الیه عنان معاودت درتا ساخته بعد تقبیل
سدهٔ خلافت بیافتن خلعت تحسین درجهٔ افتخار پیمود -

---

(۲) نسخهٔ [ج] بسلب منصب معاتب گردید - (۳) نسخهٔ [ب] اندروه ٭

و در سر آغاز سال بیست و هشتم از انتقال خان زمان باقصی پایهٔ عزت صوبه داری مالوه صعود نمود - و بموهبت فیل ذوالفقار نام و از اصل و اضافه بمنصب سه هزار و پانصدی سه هزار سوار اوج پیمای اعتبار گردید - و در آخر همین سال سنهٔ (١٠٩٦) هزار و نود و شش هجری از تنگنای دنیا برآمد - پسرش نیز خطاب پدر یافته سرگرم خدمات پادشاهی بود - بعد رحلت خلد مکان مدتها در دار الخلافه به بیکاری گذرانید - سالی چند پیش از تحریر ودیعت حیات سپرد - خالی از غیرت و شرافت نفس نبود - همشیرهٔ سیده بیگم زوجهٔ محترمهٔ آصف جاه فتح جنگ در خانه داشت - هنگامی (که نواب معزی الیه از دکن بحضور رفته در کمال اقتدار زیب آرای امارت گشتند) اصلا بایشان رجوع نکرد - بلکه ترک آمد و رفت نمود *

* محمد علی خان خانسامان *

پسر تقرب خان حکیم داؤد است - ولایت زا بوده - چون پدرش (که در علم طب حذاقت تمام داشت) در خدمت اعلی حضرت بحسن تعالج و تداوی مشمول الطاف خسروانی گردیده آخرها به والا مرتبهٔ امارت برآمد او نیز بمنصب هزاری چهرهٔ امتیاز افروخت - و بعد از جلوس عالمگیری دران هنگام (که موکب منصورهٔ پادشاهی از

پنجاب بدار الخلافه معاودت نمود) مشار اليه بخطاب خاني
نوازش يافت - و چون تقرب خان را بعلاج بقيهٔ كوفت
اعلی حضرت نزد آن پادشاه متروک السلطنة نگهداشته بودند
بنابر وجهی طبع خلافت پناهي ازو منحرف گشته مورد عتاب
خسروانه (۲) گرديد - او نيز به تبعيت پدر از منصب معزول
شده از نظر التفات خاقاني افتاد - چون سال پنجم
والدش از اجل طبيعي رخت هستي بر بست عواطف
پادشاهانه خان مذكور را به عطای خلعت از لباس كدورت
بر آورده از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی دو صد
سوار مطرح انظار تفضل و اكرام گشت - و در سال هفدهم
از انتقال حكيم صالح خان به داروغگی (۳) كركراق خانه اعتبار
اندوخته بافزونی منصب دو هزاری هزار سوار سرافراز شد -
و پستر داروغگی چيني خانه نيز ضميمه گرديد *

و چون ديانت و كفايت و كار داني و معامله فهمی او
در پيشگاه سلطنت و جهانباني لمعهٔ ظهور بر داد پيش
از سفر اجمير از تغير روح الله خان بوالا خدمت خانساماني
فرق افتخار بر افراخت - بنابر استقامت وضع و راستی طبع
و فرط صلاح و تقوی دخل تمام در مزاج حضرت خلد مكان

(۲) نسخهٔ [ب] خسرواني - (۳) نسخهٔ [ج] كركيراق خانه - و نسخهٔ
[ب] كركراق خانه - و در [بعضی نسخهٔ] كركراقيخانه ٭

پیدا کرده بمرتبت قرب و اعتبار سرآمد همسران گردید
بل محسود امرای عمده گشت - در ایام محاصرهٔ گولکنده
(که هنوز به تسخیر اولیای دولت قاهره در نیامده بود)

هژدهم رجب سنهٔ (۱۰۹۸) هزار و نود و هشت هجري طایر
روحش از مغاک خاک بذروهٔ افلاک پرواز نمود - در فراست
و دانائي و بزرگي و سترگ منشي شهرهٔ روزگار بود - و با کمال
دیانت و جدے وافر در گرد آوری مال پادشاهي مي‌کوشید -
بکرم آشنا بود - هرکه باو میرسید کامیاب مي گردید -
در اتقا و پرهیزگاري مولع بود - اوقات خود را مصروف نماز
و روزه داشتے - و پیوسته همت بر مشغلهٔ اوراد و احزاب
گماشتے - نعمت خان حاجي در هزلهای خود زاهد
خشک و عابد مرائي کنایه باو دارد - یحتمل چون او
داروغگي‌های متعلقهٔ خان سامانی داشت دورباش احتیاط
صاحب رساله مانع دستبرد او شده دل خالي کرده باشد -
خان مذکور دستار کلانے مثل قضاة بر سر مي بست
نعمت خان هم اشاره بدان کرده - * بیت *

* در سر داري بزرگی بسیارے *
* ما هیچ ندیدیم بجز دستارے *

* مهابت خان حیدرآبادي *

مشهور به محمد ابراهیم قمارباز - ولایت زا بود - در

دولت ابو الحسن قطب شاه والی تلنگ بدستیاری طالع بلند اوج پیمای امارت گشت - چون بعد عزل سید مظفر (که مدتها وکیل السلطنت مملکت بود) رتق و فتق امور ملکي و مالي باقتدار آن دو برادر برهمن شوم ملوم مادنا و ایکنا (که خمیر مایهٔ مفاسد و فتن و مورث وبال و زوال آن دودمان کهن گشتند) تفویض یافت هرچند آنها هم قوم خود و دکنیها را برکشیده بمغل و غریبزادها فرو مي شکستند اما خان مذکور بزمانه سازي و مزاج شناسي مراتب الابه‌گري و چاپلوسي مي پیمود - و آن دو برادر در رضا جوئي و فرمان برداری او مي کوشیدند - لهذا مرتقی مدارج عالیه گشته بمنصب سر لشکر و خطاب خلیل الله خان پلنگ حمله رایت بلند نامي افراشت - سجع نگین او بود * بیت *

* ز التفات پادشاه و پندت روشن روان *
* گشت ابراهیم سر لشکر خلیل الله خان *

هنگامے (که رایات عالمگیري ظلال افکن مرز و بوم دکن گردید نخستین تسخیر بیجاپور نصب العین همت خسرواني گشته شاهزاده محمد اعظم شاه با عساکر گران بگشایش آن تعین یافت - و چون آن مهم بامتداد کشید پادشاه کشور کشا باقتضای صواب دید از اورنگ‌آباد باحمدنگر و ازانجا شولاپور معسکر گردانید - ناگاه نوشتهٔ ابوالحسن بنام حاجب (٢) او (که

(٢) نسخهٔ [ا] صاحب *

در فوج فيروزي بود) بجنس (٢) از نظر پادشاهي گذشت -
بدين مضمون كه تا حال پاس مراسم بزرگداشت مي‌نموديم (٣) -
حالا (كه ايشان سكندر را يتيم و ناتوان دانسته بيجاپور را
محاصره نموده كار برو تنگ آوردند) واجب آمد كه سواى
جمعيت موفور بيجاپور راجه سنبها از طرفي با قشون از
شمار افزون جهت كمك آن بيكس كمر سعي بربندد - و
ما بسرداري خليل الله خان پلنگ حمله چهل هزار سوار
مستعد پيكار تعين نمائيم - و ببينيم كه ايشان كدام كدام
طرف مقابله و مقاومت خواهند كرد - ازين ممر غضب سلطاني
ثوران و جوش گرفت - و بر زبان گذشت - كه ما تحريك
چيني فروش ميمون باز چنگ (٤) نواز را موقوف (٥) داشته بوديم
حالا (كه مادهٔ خروس خود ببانگ آمد) جاى توقف نماند -
باوجود تعويق و تعقيد مهمات بيجاپور پادشاهزاده شاه عالم
بهادر با خانجهان كوكلتاش در آخر سال بيست و هشتم
بمالش ابوالحسن مامور گرديد - خليل الله خان باتفاق شيخ
منهاج (كه در نوكري بيجاپوري خضر خان پني (٦) را بغدر
كشته به ابوالحسن پيوسته سر ناموري مي افراشت) با رستم

---

(٢) نسخهٔ [ب] بجنسه - (٣) نسخهٔ [ج] مي نمودم - (٤) نسخهٔ
[ب] پلنگ نواز - و نسخهٔ [ا] تلنگ نواز - (٥) نسخهٔ [ج] موقوف بر
وقت داشته بوديم - (٦) نسخهٔ [ج] تيني *

راو عمزادهٔ مادنا استقبال شاهزاده نموده مرارا عرصهٔ نبرد آراستند - و بسهام جان ستان و صمصام خون آشام داد شجاعت و شهامت دادند - با وصف آن (که روزے بر خانجهان نوعے هجوم آوردند که نزدیک بود که پای ثباتش از جا رود - فیل مست زنجیر گسستهٔ راجه رام سنگهه بدان رسید - که سر زده بفوج مخالف در آمد - اکثر اسپان سران نامي را بچراغ پا در آورده دو کس را بر زمین سر نگون انداخت - و در ارکان استقامت آنها تزلزل افتاده رو بهزیمت نهادند - و دیگر باره تا سه روز با شاهزاده جنگ قایم داشته اکثر امرای پادشاهي زخم بر داشتند - آخر کار شکست بر لشکر تلنگ افتاده راه فرار پیمود - شاهزاده بتعاقب نپرداخته توقف نمود - این وقفهٔ بیجا باوجود تردد نمایان در پیشگاه خلافت درجهٔ استحسان نیافته فرمان عتاب آمیز رسید - و شاهزاده بمحمد ابراهیم سر لشکر پیغام داد (که بسبب اغماضے (که با شما بعمل آمد) در معرض عتاب آمدهایم - اگر پرگنهٔ کوهیر و سرم (۲) (که سرحد صوبهٔ بدر است) وا گذارید دستاویزے برائے استشفاع ابوالحسن ما را بهم مي رسد - مشار الیه (گوش شنوا داشت) بقبول اصغا نمود - و رستم راو و دیگر جهالت منشان گفتند که این پرگنات بر سر نوک

---

(۲) نسخهٔ [ج] کوشیر و سیرم - و در [بعضے نسخه] کراهیر •

نيزه بسته ايم - و جنگ را آماده ايم - باز كارزار و صف آرائي مكرر بميان آمد - روزے شوخي و استيلا بجائے رسانيدند كه راى بندرابن ديوان پادشاهزاده را فيل سواره پيش انداخته بردند - سيد عبد الله خان بارهه باوجود رسيدن زخم بان بر لب خود را باو رسانيده از دست مخالف وا رهانيد - و دران روز زن غيرت خان بخشي پادشاهزاده در حوضهٔ فيل بضرب بان كشته گشت - از صبح تا شام آتش جدال زبانه ميزد - روز ديگر دكنيها بغرور يگانگي (۲) پيغام كردند كه از روى انصاف بايد كه فوجهاى طرفين بر جا باشد - و سرداران با يكديگر تلاش نمايند - شاهزاده جواب داد كه هرچند درين امر صرفهٔ ناتمام است كه نيزه بازي و شمشير بازي را استعمال كرده ايد - اما ما قبول كرديم بشرطيكه شما زنجير بپاى فيل اندازيد - تا در انجام كار رو بفرار (كه نزد ما عار و شما آنرا از هنرها پنداريد) نياريد - آنها گفتند ما زنجير بپا جنگ نمي كنيم - شاهزاده گفت ما هم جنگ بگريز نمي نمائيم - آخر الامر نفاقے (كه از قديم الايام ميان غريب و غريب زاده و دكنيها مي باشد) پديد آمد - فوج ابو الحسن باديهٔ آوارگي پيموده رو بحيدرآباد گذاشت - پادشاهزاده درين مرتبه ره نورد تعاقب گرديد - دكنيها خليل الله خان را

---

(۲) نسخهٔ [ج] يكرنگي - و نسخهٔ [ا] يک انكي •

به نارسائي متهم ساخته هزيمت را سبب او وا نمودند - مادنا (كه قاطبةً با مغل دوست نبود) خاطرنشان ابوالحسن ساخت كه او ارادهٔ نوكري پادشاهي (۲) دارد - بزندان بايد نشاند - ناچار خان مذكور در حوالي حيدرآباد سال بيست و نهم بملازمت پادشاهزاده پيوست - و حسب التجويز شاهي بمنصب شش هزاري شش هزار سوار و خطاب مهابت خان سر افتخار بسپهر دوار رسانيد - و در همين سال در شولاپور بآستانبوس خلافت فرق اعتبار افراخته بانعام پنجاه هزار روپيه و ديگر عطايا اختصاص گرفت - و در سال سي ام بعد فتح بيجاپور از انتقال حسن علي خان بهادر عالمگير شاهي بصاحب صوبگي برار مورد نوازش گشت - و پس از فتح حيدرآباد سال سي و يكم باضافهٔ هزاري هزار سوار عارج معارج بلند نامي گرديد - و در همين ايام بنظم صوبهٔ پنجاب جبههٔ دولت بر افروخت (۳) - و بمكان خدمت رسيده در سال سي و دوم (۴) جان باجل سپرد - كلمهٔ مهابت خان مشعر تاريخ فوت اوست - بعد از اختيار نوكري پادشاهي پسرزادهٔ او محمد منصور تازه از ايران رسيده بناصيه سائي آستان خلافت سرمايهٔ كاميابي اندوخت - و بمنصب هزار و پانصدي هزار سوار و خطاب مكرمت خان امتياز يافت *

---

(۲) نسخه [ج] پادشاه (۳) نسخهٔ [ب] برافراخت - (۴) يعني سنهٔ هزار و نود و نه ‏•

* موسوي خان میرزا معز *

صبیه زادهٔ سید السادات میر محمد زمان مشهدي است که سر آمد علمای آن مکان فیض نشان بود - مشار الیه در ریعان شباب از والد بزرگوار خود میرزا فخرا (که از سادات موسوی قم است) بر هم زده به دار السلطنة اصفهان (که مجمع اهل فضل و کمال بود) در آمد - و در (۲) خدمت علامي آقا حسین خوانساري استفادهٔ علوم نموده بدستیاری طبع رسا و ذهن عالي در علوم عقلیه یگانهٔ روزگار گردید - و در سنهٔ (۱۰۸۲) هزار و هشتاد و دو هجري به هندوستان بار غربت گشاد *

چون طالعش مانند استعداد بلند بود مشمول عواطف عالمگیري گردیده (۳) بمناصب مناسب سر عزت بر افراخت - و با صبیهٔ شاه نواز خان صفوي خالهٔ شاهزاده محمد اعظم شاه شرف ازدواج یافت - گویند در مقامات حسن ابدال روزے میرزا را با شیخ عبد العزیز عزت (۴) مباحثهٔ علمي و مذاکرهٔ حکمي درمیان آمد - و بطول انجامید - شیخ گفت که این را شما از که سند دارید - گفت از شیخ بهاؤ الدین محمد - گفت من بر شیخ بیست و دو جا حرف کرده ام -

---

(۲) در نسخهٔ [ب] حرف [واو] نیست - (۳) نسخهٔ [ج] بمنصب مناسب - (۴) نسخهٔ [ب] غریب مباحثهٔ علمي الخ •

مير گفت مخدوم آن حروف تهجي خواهد بود - آخر كار بجائے كشيد كه شيخ بهم برآمده گفت شيعه هاى شما ميت را وقت غسل گز ميكنند - سبب چيست - مير خنده زده گفت اين مسئله را در لاهور بچوهاى كنچني از من پرسيده بودند - يا امروز شما پرسيديد - (۲) بالجمله در ابتداى حال بديوانئ صوبهٔ پتنه و بهار سر افراز گشته صحبتش با بزرگ اميد خان ناظم آنجا كوك نگرديده برهم زدگيها درميان آمد - خان مزبور بر علو خاندان و بذوت امير الامرا شايسته خان مي تنيد و در ديگرے بنگاه كم از كم ميديد - و مير سبب ساف بودن با پادشاه از علاوهٔ فضل و كمال خويش انكاشته بر خود مي باليد - و از غيرے فروتني نمي‌كشيد - شكوهٔ يكديگر به پادشاه نوشتند - ميرزا معز طلب حضور شد - و در سال سي و دوم بخطاب موسوي خان و ديوانئ تن از تغير معتمد خان سرمايهٔ افتخار اندوخت - خان مذكور از كفايت پژوهي از منصبداران نو ملازم مچلكا گرفت - كه بعد طيارئ ياد داشت تا يافتن جاگير طلب ايام ما بين نه نمايند - و اگر جاگير يافته تغير شود تا تنخواه محال ديگر ايام ميانه محسوب محاسبه است - و چون اين بد نامي بنام او شهرت گرفت

---

(۲) نسخهٔ [ب] بار امروز *

در تلافيِ آن قرار يافت - تا تنخواه جاگير نو ملازم را
تعينات جائے نکنند مگر بدرخواست او - سبحان الله در زمان
سابقه گويند در محاسبهٔ جاگير داري اکثر طلب سرکار نيز
ذمهٔ منصب داران بر مي آمد - لهذا براى رجوع سزاولان
تعين مي شدند - و آنها مبلغے داده ليت و لعل بکار
مي بردند - در يساق دکن از قلت پاي‌باقي و کم حاصلي ملک
و بسياري ارباب طلب (خصوص نو نوکران دکني) کار
بجائے رسيد که با وصف مچلکاى (۲) معمولهٔ موسوي خان مبلغے
از طلب منصب دار در سرکار بر مي آمد - لهذا (۳) هرچند
منصبداران بمحاسبه رجوع مي نمودند مستوفيان نا شنيده
انگاشته تن نميدادند - درين ايام همگي اين ضوابط نسيًا منسيًا
گشته - الحاصل در سال سي و سيوم موسوي خان از تغير
حاجي شفيع خان بديواني دکن کاميابي اندوخت - و در
سال سي و چهارم سنهٔ (۱۱۰۱) يکهزار و يک صد و يکم
هجري برحمت حق پيوست - کجا شد موسوي خان
تاريخ فوت و افضل اولاد زمانه تاريخ (۴) ولادت اوست - در
خوش خيالي و نازک تلاشي بے انباز و به انشا پردازي و
دقت آفريني ممتاز بود - در اول مشق شعر فطرت تخلص

(۲) نسخهٔ [ج] مچلکههاى - (۳) نسخهٔ [ج] ابتدا هر چند الخ - (۴) يعني سنهٔ هزار و پنجاه و شش ٭

مي كرد - آخر موسوي دل‌نشين او افتاد - ازوست * شعر *

* سد راه معصيت‌ها شد پريشاني مرا *
* داشت عرياني نگه ز آلوده داماني مرا *

* محمد بديع سلطان *

پور خسرو بن نذر محمد خان است - سال نوزدهم جلوس صاحب قران ثاني همراه پدر به هندوستان آمده - سال بيستم به پيشگاه سلطنت رسيده جبين ارادت را نور آگين ساخت و بعنايت خلعت و جيغهٔ مرصع و اسپ با زين مطلا بلند پايگي اندوخت - سال بيست و هفتم بتقرر دوازده هزار روپيه ساليانه لبريز نشاط گشت - و بستر از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدي لواى سربلندي برافراخت - سال بيست و هشتم باضافهٔ پانصدي اختصاص گرفت - سال سي ام از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدي سيصد سوار كام دل برگرفت - و پس ازان (كه رتق و فتق سلطنت بخلد مكان تعلق پذيرفت) همراه پدر و عم خود در فناى اكبرآباد دولت ملازمت دريافت - و در جنگ شجاع و دومين پيكار داراشكوه ملازم ركاب پادشاهي بود - و همراه سربلند خان مير بخشي و رعد انداز خان مير آتش بكارها تعيين شده - بستر بوجهى معاتب شده از منصب برطرف گرديد - سال سي و ششم مشمول عنايت گشته بمنصب

سه هزاري هفت صد سوار رنگ پريده بر روي آمد - مآل حالش بکجا انجاميد معلوم نيست *

* مصطفى خان کاشي *

که شيعه ايست از الوس افاغنه - پدرش آن قدر بے بضاعت بود که چون فوت نمود اسباب تکفين و تدفين او بصعوبت صورت گرفت - خان مزبور در چهارده سالگي از مادر رخصت شده بتلاش روزگار بر آمده - رفته رفته بنوکري محمد اعظم شاه کام دل اندوخته ساز صحبت او کوک گشت - و از مقربان راسخ و همدمان محرم راز شاهزاده گرديد - چون در سرکار پادشاهزاده بنابر افزوني خرج سپاه هميشه نالش بود خان مذکور بتحقيقت وا رسيده قرار داد - که زياده از شش هزار سوار نگاه ندارند - و اگر بسبب سفارش و رجوع مردم عمده يا ضرورت مهمے نگاهداشته شود تا منجمله جمعيت مقرري عوض از فوتي و فراري بهم نرسد تنخواه او جاري نگردد - و بحسن جز رسي او کار سرکار پادشاهزاده نسق گرفت - و نالش سپاه و شاگرد پيشه بر خاست - و فوج هم ده دوازده هزار سوار مدام موجود مي بود - آن قدر در مزاج شاهزاده دخل بهم رسانيد که هيچ کار بے مشورت او تمشيت نمي توان يافت - و هرچه از شاهزاده خلاف مزاج خلد مکان بظهور مي رسيد بادشاه از پخته کاري

خان مذکور مي دانست - و چون افاغنه محل اعتماد
نبودند صاحب اختياري او در سرکار شاهزاده علاوهٔ بد مظنگي
گرديد - لهذا درين باب مراراً بشاهزاده ارشاد فرمود - آخر
بتقريبي مغضوب و بے منصب ساخت و گرز بردارے شديد
تعين نمود - که از لشکر شاهزاده اخراج کرده به بندر سورت
رسانيد - و به متصدي آنجا حکم رفت که بر جهاز
نشانده روانهٔ بيت الله نمايد - خان مذکور بعد حصول زيارت
کعبهٔ معظمه (زَادَهَا اللّٰهُ تَشْرِيْفاً) معاودت نموده بسورت
رسيد - اگرچه حکم طلب بنام او صادر شد اما (چون از
فحواى آن بوى صفح جرايم بمشام خرد نمي رسيد) خان
مذکور سال سي و نهم جلوس به خجسته بنياد آمده نظر
بمزاج پادشاه بلباس درويشانه ادراک ملازمت نمود - پادشاه
اين مصرع بر خواند - * ع *

* بهر صورت که آئي مي شناسم *

گويند هرچند محمد اعظم شاه خواست (که باستشفاع او
پرداخته همراه خود بگيرد) صورت نه بست - خان مذکور
(که بحليهٔ فضل و کمال آراسته بود) نسخهٔ موسوم
به امارات اکلم براي تسهيل استخراج آيات قراني تاليف
نموده - شاهزاده از نظر پادشاه گذرانيد که تصنيف
مصطفي خان است - بعد مطالعه ارشاد شد که تصنيف نگوئيم

تاليف است - شاهزاده عرض كرد كه تا حال ديگرے بدين فكر نيفتاده - لهذا تصنيف ميتوان گفت - پادشاه بيدماغ شده بداروغهٔ كتابخانه ارشاد نمود - رسالهٔ (كه درين ماده سابق كسے نوشته) از كتابخانه بر آورده بدست شاهزاده دهد - خان مذكور بقيهٔ عمر در خانه نشيني بسر آورد - خانهٔ عالي (كه در محلهٔ سلطان گنج بلدهٔ اورنگ آباد ساخته) بنام او معروف است - با آنكه خلد مكان نسبت باخلاف ديگر بحال محمد اعظم شاه توجه مفرط داشت اما بنابر اختلاف مزاج طرفين طرفه معامله درميان بود - گويند

سال سي و ششم جلوس نسبت شهرت خبر مخلصي سلطان محمد معظم ارادهٔ باطل از جانب محمد اعظم شاه بر زبانها افتاد - بادشاه از روى مصلحت محمد اعظم شاه را (كه متصل بنكاپور بود) براى رفتن به واكنكيرا مامور فرمود - چون لشكر پادشاهي در اثناى راه بود به محمد اعظم شاه نيز از طرف پادشاه اخبار مختلف مي رسيد - پادشاهزاده بعد وصول بنزديكي لشكر پادشاهي معروض داشت - كه اگرچه آرزوي حصول نعمت ملازمت زياده بران است (كه بعرض رساند) ليكن چون بر مهم مامورہ بايد رفت وسواس آن دارد كه مردم همراهي پس از رسيدن به لشكر در برآمدن تكاهل ورزند - هرچه ارشاد شود بدان عمل نمايد -

در جواب صادر گشت - ما هم خواهش دیدار آن فرزند
بسیار داریم - اما چون داخل شدن در لشکر صلاح نیست
جریده باراده شکار بر می آئیم - شما هم جریده با پانصد سوار
باتفاق هر دو پسر بیائید - که همان وقت رخصت خواهند
شد - و حکم شد که خیمهٔ مختصرے در زمین پستی بفاصلهٔ
از لشکر نصب نمایند - که از دور نمایان نباشد - و مخفي
به بخشیان و دارغهٔ جلو خاص و گرز برداران و مردم خاص
چوکي ارشاد صدور یافت - که مردم بسیار کم انتخابي مسلح
همراه بگیرند - و بظاهر تاکید رفت مردم زیاده نیایند - و مردم
بارهه و میر توزکان براي منع ازدحام و بند و بست هر چهار
طرف دولتخانه مامور گردیدند که کسے بے حکم نتواند در شد -
و بعد رسیدن بشکارگاه متواتر احکام بنام شاهزاده رفت که
جای دولتخانه کم وسعت واقع شده با مردم قلیل بیائید -
پس از نزدیک رسیدن شاهزاده جمال چیله حکم رسانید -
صیدیکه بر سر تیر آورده ایم خواهد خورد - و میدان جلوخانه
هم تنگ است - زیاده از سه جلودار همراه نیارد - چون
شاهزاده با دو پسر والا جاه و عالي تبار در جلوخانه رسید
بسبب اهتمام غیر از دو جلودار همراه نبود - درین حالت
شاهزاده رنگ رو باخته خود را در دام بلا دید - مختار خان
حکم رسانید که هر سه یراق وا نموده بیایند - بعد ملازمت

و تقديم آداب پادشاه از روي شفقت در بغل گرفته بندوق بدست شاهزاده داده حکم تیر انداختن بر صید نمود - پس‌تر به تسبیح خانه برده حکم نشستن فرمود - بگرمی تمام استفسار احوال کرد - بنابر شهرت آن (که شاهزاده زیر جامه زره پوشیده) پیالهٔ ارگجه طلب داشته بعد وا کردن بند جامه بدست خود مالید - و شمشیر خاصه (که پیش پادشاه بود) از غلاف بر آورده بدست شاهزاده داد - با دست های لرزان گرفته بعد ملاحظه خواست که بگذراند - شمشیر مذکور از روی عنایت مرحمت شد - و چند کلمهٔ وعظ و نصیحت مشتمل بر اشارهٔ آن (که شما را گرفته خلاص نمودیم) بر زبان آورده مرخص ساخت *

* مخلص خان *

پسر صف شکن خان نبیرهٔ قوام الدین خان صدر ایران برادر خلیفه سلطان مشهور - ولایت زا بود - در ایام محاصرهٔ قلعهٔ گلکنده داروغگی توپخانهٔ پادشاهي را بنیابت پدر سرانجام مي داد - بعد از انفتاح آن حصار استوار باضافهٔ دو صد سوار بمنصب هزاری سیصد سوار و اصالةً بدان خدمت مقرر گردید - و در سال سي و سیوم بخدمت عرض مکرر سرمایهٔ مباهات اندوخت - پس ازان قور بیگي شد - و بمنصب دو هزاری هفت صد سوار تحصیل کامیابي نمود -

و در سال سي و ششم بافزوني پانصدي و از تغير بهره مند خان بخدمت بخشيگري دوم چهرهٔ امتياز بر افروخت - و بستور پانصدي ديگر يافته بمنزلت سه هزاري عروج نمود - و در آخر سال چهل و چهارم الويهٔ ظفر پرچم عالمگيري از خاص پور بقصد انتزاع پرناله باهتزاز آمد - و دوم شعبان قصبهٔ مرتضی آباد مُرج (۲) مضاف بيجاپور بمسافت سي و شش کروه مضرب خيام پادشاهي گرديد - خان مذکور (که بامراض شديده مبتلا شده بود) چهارم شهر مذکور سنهٔ (۱۱۱۲) يک هزار و يکصد و دوازدهٔ هجري برحمت حق پيوست - و در روضهٔ زبدة العرفا سيد شمس الدين (که يکے از مشايخ آن ديار است) واقع قصبهٔ مذکور مدفون گرديد - نجابت ذاتي با کمالات کسبي جمع داشت - مجموعهٔ بود از محاسن اخلاق - ابواب فيض بر روي آشنا و بيگانه مفتوح داشتے - و در اجراي کار خلايق بسيار کوشيدے - و در مثل گذرانيدن منصب داران و عرض مطالب در بارگاه خلافت مثل روح الله خان اول جري و حريص بود - با آن (که شوم طمعي ها نداشته - بلکه استغنا و آزادي جبلي و فطري طبعش بود) طرفه جا در مزاج پادشاه کرده بود - مکرر در حق او بر زبان

---

(۲) نسخهٔ [ج] مرتضی آباد مرج - و در [بعضی نسخهٔ] مرتضی آباد عرف مُرج *

خلد مکان گذشته که خلیفه سلطان جرات داریم - و نهایت الطاف و عین اعطاف خسروانی بحال خان مذکور از دستخط خاص [که در حق پسرش بعنایت الله خان نوشته اند که بشاهزاده بیدار بخت (که دران وقت باقامت اورنگ آباد مامور بود) بنویسد - و آن در رسالهٔ کلمات طیبات داخل است] ظاهر می شود - چون پسر مخلص خان مرحوم یتیم است و جوهرے دارد و علم نحو و صرف را خوب آموخته پرداخت احوال ظاهری او باید کرد - از قضا میان مخالفان و گرگان افتاده - دایهٔ شیرده او والدهٔ حقیقی ملتفت خان است - و دیوان حاجی محمد علی خان - میان این هردو کمال عداوت بود - و قایما (که با پسر بود) دیوان حیدرآباد شد - از احوال پسر یتیم بهمه جهت خبرگیران باشند - هرگاه شفقت آقا باین مرتبه باشد نوکری مزه دارد - و این ملتفت خان میرزا محمد علی و حاجی محمد علی خان و میر قایمای تفرشی همه مخلص خانی اند - که بعد از فوت آن مغفور بخانی و بخطاب پادشاهی رسیدند - خان مذکور همین یک پسر داشت - بیست و یکم سنهٔ (۱۱۰۸) یک هزار و یک صد و هشت هجری متولد شد - خلد مکان باسم محمد حسن نامور کرد - در عهد خلد منزل بخطاب شمس الدین خان مخاطب گشته . سالے چند پیش از تحریر

در دار الخلافهٔ شاه جهان آباد رخت هستي بر بست - بالجمله مخلص خان با فضیلت و ملائي طبع موزون داشت و اشعار رنگین مي‌گفت - ازوست - * شعر *

* خمـــار ما و در تـــوبه و دل ســـاقي *
* بیک تبسم مینا شکست و بست و گشاد *

و غریب تر آنکه با مغلیت و فضیلت مذاق تصوف داشت - خالي از درد نبود *

* مرتضی خان سید مبارک خان *

از سادات بخاري ست - در عهد خلد مکان نشو و نما پذیرفته چندے بمحافظت قلعهٔ رام کیسر و فصلے بحراست آسیر و ایامے بفوجداری سلطان پور نذر بار پرداخت - پس ازان از تغیر سید محامد خان دولت آباد بدو مفوض شد - و سال بیست و نهم مخاطب بمرتضی خان گردیده بمنصب سه هزاري رسیده - گویند با خانجهان بهادر ربط بسیار داشت - چون تقرر خطاب خاني بنام پسرانش سید محمود و سید جهانگیر بخاطر بادشاه رسید خانجهان عرض کرد که سید محمود مي گوید در خاندان ما کسے محمود خان و فیروز خان نشده است - پادشاه فرمود شما تجویز بکنید - گفت سید محمود را مبارک خان و سید جهانگیر را مجتبی خان - پادشاه فرمود مبارک خان خطاب پدر است - عرض کرد که

خطاب مرتضى خان براى كدام بنده ملتوي ست - به ازين كسے نيست - پادشاه منظور فرمود - مرتضى خان سال چهل و پنجم مطابق سنهٔ (١١١٢) هزار و يک صد و دوازده هجري انتقال نمود - قلعدار بهشت باسقاط هاى وقفى لفظ قلعه تاريخ است - پس از فوت او پسر كلانش سيد محمود مبارک خان بمحافظت مهاكوت قلعهٔ مذكور مقرر شده در وقت فردوس آرامگاه بمنصب سه هزاري كامياب گشت - بعد ازو پسرش سيد مراد علي مبارک خان (كه دو هزار و پانصدي منصب داشت) و از انتقال پسر او سيد شير علي مبارک خان بتعلقهٔ مذكور سرگرم بودند - و پسر دومش سيد جهانگير مجتبى خان بخبرداري عنبركوت تعين شد - و پس ازان سيد علي رضا پسرش بخطاب پدر و در عهد فردوس آرامگاه بمنصب سه هزاري و خطاب جد و تقرر تعلقهٔ مذكور شادماني اندوخت - و بعد فوت او سيد علي اكبر مخاطب به مجتبى خان بجاى پدر و جد قرار يافت - پس ازان قلعهٔ مزبور بتصرف صلابت جنگ در آمد - تا آن وقت قلعه داران آنجا با صوبه داران دكن مثل حسين علي خان امير الامرا و نظام الملک آصف جاه و پسرانش سر فرود نمي آوردند - چون صوبه داران مذكور طريق كاوش پيموده تيول قلعه بضبط در آوردند فردوس آرامگاه دو لک

روپیه سال نقدي از حضور بنام تعلقه داران قلعه مقرر فرمود - یک بار آصفجاه بوجهے از قلعه دار آنجا سرگراني بهمرسانیده فوجے بمحاصرهٔ آن تعیین نمود - چون این خبر بحضور رسید فرمان صدور یافت که در تمام دکن یک قلعه تعلق بما دارد شما آنرا هم نمي خواهید - آصف جاه بپاس حکم پادشاه صلح بمیان آورده فوج خود را طلب داشت *

* محتشم خان میر ابراهیم *

مهین پسر شیخ میر خوافي ست که سر آمد مقربان ایام شاهزاده عالمگیر پادشاه بود - اگر اجلش میگذاشت در سلطنت هم رکن رکین فرمان روائي و سرخیل نوئینان پادشاهي میشد - در مبادی جلوس مصدر امر عظیم گردیده حقے بر ذمهٔ خانوادهٔ سلطنت گذاشت - پادشاه قدرشناس پسرانش را (که در حداثت سن بودند) منظور نظر تربیت ساخته بمناصب مناسب مورد مراحم فرمود - و هرچند آنها از بے طالعي موافق مزاج پادشاهي بر نیامدند (و الّا بمنتهای مراتب امارت مي رسیدند) معهذا ازان طرف حقوق آن مرحوم مرعي بود - هیچگاه التفات از پیرامون احوال شان بر نگرفته شد - میر ابراهیم بمنصب هزاری چهار صد سوار نوازش یافت - و بدوام خدمت حضور و عطای اضافه های منصب کام دل مي اندوخت - پستر بنابر جهتے بسفر حجاز مجاز

گشت - و در سال هیجدهم بعد سعادت اندوزی حج بجبهه سائی پیشگاه جهانبانی و بحالی منصب هزار و پانصدي سر بلند گردید - و بخطاب محتشم خان چهرهٔ کامیابي افروخته از حسن ابدال به فوجداری لنگرکوت (که بیست کروهی پیشاور است) و عطای علم معزز شد - و بعد مراجعت از حسن ابدال بفوجداری سارنگپور رخصت یافت - و در سال بیستم بفوجداری میوات رخش عزیمت راند - و چون شاهزاده محمد اکبر سر بغي و طغیان بر افراشت و از امرای کومکي برخے بطوع و جوقے باکراه یکتائي گزیدند خان مذکور با معدودے از رسوخ عقیدت و اخلاص از شاهراه بندگي انحراف نورزیده زبانرا هم بفرمانبرداری شاهزاده آشنا نساخت - چندے محبوس زندان سخن ناشنوي بود - از آوارگی شاهزاده بزمین بوس عتبهٔ سلطنت ناصیه آرا گشته مورد تحسین گردید - و پس ازان به صوبه داری اکبرآباد لوای مباهات افراخت - و در سال بیست و هشتم از انتقال سیف خان بصاحب صوبگی آله آباد کام دل اندوخت - و پس ازان از منصب برطرف شده مدتها بگوشهٔ انزوا گذرانید - و در سال چهل و دوم بمنصب دو هزاری هزار سوار بحال گشت - و پس از چندے هزار سوار دیگر بابت کمي یافت و بحراست خجسته بنیاد هم مامور شد - اما در چه وقت بنظر نیامده - در سال چهل و

هفتم بقلعه داری نلدرک شتافت . و پستر باز بے منصب شده بحضور رسید - چون در سال چهل و نهم توجه پادشاهي مصروف گشایش واکنکیره (۲) گردید بعد زد و خورد طرفین پیریا نایک دژنشین از در احتیال در آمده توطیهٔ صلح انگیخت - به عبد الغنی کشمیري دست فروش اردو (که بمکر و حیله راه داد و ستد بآن مفتن بهم رسانیده بود) آن زنهار جو بعضی ملتمسات خود نوشته باو داد - او بوساطت هدایت کیش واقعه خوان بعرض رسانیده درجهٔ پذیرائي یافت - پس ازان محتشم خان را (که بے منصب نشسته و در بروی تردد بسته مدیون همان کشمیري بود) بتجویز نایک ببحالی منصب و تفویض قلعه داري سرافراز فرموده رخصت کردند - آن غدار خان مذکور را با چند کس در قلعه گرفت - و در پیشگاه خلافت نقارهٔ فتح بلند آوازه گردانیده آداب تهنیت بتقدیم رسانید - تا آنکه کشمیري از زبان مادرش پیام آورد که پیریا بدر دیوانگي زده بدر رفت - سوم سنگهه برادرش (که برای مصالحه بحضور آمده بود) رخصت یافت که قلعه خالي نماید - این هم بعمل آمد - و مي دانست که بسقیفه سازي و شعبده بازی او کوچ پادشاهي خواهد شد - چون متمنای خیالی او صورت

(۲) نسخهٔ [ج] واکن کیرة - و در [بعض نسخه] واکیدکرة ٭

نيست بار ديگر نايرهٔ جدال مشتعل ساخت - و بيچاره محتشم خان را محبوس گردانيد - روزے (كه بسعي بهادران جسارت كيش قلعه بدست آمد) آن بد نهاد خان مزبور را در خانه مضبوط كرده آتش بخانها زده گريخت - اگر ساعتے مردم پادشاهي ديرتر مي رسيدند خان مذكور سوختهٔ آتش بيداد آن مقهور مي گرديد - گويند خان مذكور از فلزات چيزے خورده بود - در عين زمستان عرق از بدنش مي چكيد - محتاج باد زن بود - بكثرت باه و بسيارے نسوان شهرت تمام داشت - و غير از شهوت راني و خواب و خور ديگر شغلے نداشت - و بسبب برطرفي متواتر و بے چاكري احوالش بپريشاني كشيد - هنگام مراجعت از كهيلنه (كه انواع صعوبت و تعب ها باحوال عمدها راه يافت - و هر ناله از غايت شدت باران درياى عمانے بود - در هر قدم جسرے قايم مي شد - نامے از مركوب و باركش نمانده - چهارده كروه راه در يک ماه و هفده روز سپري (٢)
شت) خان مذكور (كه بے نسا نمي توانست) خود پياده با اكثر زنان عصا در دست دامن كوهے گرفته افتان و خيزان قدمے چند مي پيمود - اولاد بسيار داشت - از پسرانش

---

(٢) نسخهٔ [ج] نمي توانست ماند *

هیچ کدام ترقي نکرد (٢) - مگر میر محمد خان (که خطاب پدر یافته دستگاهے بهم رسانید). احوالش جدا رقم پذیرفته *

* مطلب خان میرزا مطلب *

نواسهٔ مختار خان سبزواري ست - مادرش گارنگ بانو بیگم مشهور در حبالهٔ عقد میرزا محسن پسر سید میرزا برادر خرد خان مزبور بود (٣) - خان مذکور بیاوری طالع و ذریعهٔ سفارش والدهٔ خویش در عهد خلد مکان جولانیِ عرصهٔ پیش آمد روزگار گردیده بتدریج به بخشیگریِ احدیان ارج پیمای عزت گشت - و در سال بیست و نهم بنیابت بهره مند خان (که به تهانهٔ اندني رخصت یافته بود) به تمشیت امور بخشیگریِ دوم مامور گشت - و در همین سال از انتقال سیف الله خان بخدمت میر تزکي امتیاز گرفت - و در سال چهل و یکم بخطاب خاني ناموري اندوخته از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی پانصد سوار سرافرازي یافت - و (چون در پیشگاه خلافت خود را کار طلب و جدکار وا نموده بود) اکثر بهمزاویِ افواج مامورهٔ بمالش اشقیا و نیابت خدمات حضور کار بند گشته در جایزهٔ سرانجام آن بافزونیِ منصب کامیابي مي اندوخت - و پس ازان (که از انتقال بهره مند خان خدمت جلیل القدر میر بخشیگري

---

(٢) نسخهٔ [ج] نکرده - (٣) نسخهٔ [ب] بوده *

بخان نصرت جنگ تفویض یافت) ازانجا (که خان مذکور بیشتر بگشت ملکي و تعاقب تیره بختان مرهته ساير و داير مي بود) در حضور مهمات بخشیگري را بنیابت او مطلب خان من حیث الاستقلال بعد فتح واکنکیره متمشي مي ساخت - بدان جهت بسرداري و مرجعیت سرے افراشت - و باضافهٔ سواران منصب و عطای نقاره بلند آوازه گردید - و در آخر زمان عالمگیري یکے از امرای دربار و متصدیان صاحب مدار (که چند کسے بیش نبودند) او بوده - و به تنبیه و تعریک غنیم لئیم حوالی اردو نیز مامور مي شد - پس از ارتحال خلد مکان ازین جهان گذران بدستور ساير اعیان حضور ملتزم رکاب شاهزاده محمد اعظم شاه گردید - و بشمول رأفت شاهي گل روز بهي از شاخسار روزگار چید - و بخطاب مرتضی خان اختصاص یافت - مرد بے حیثیت دل ناچسپ بود - نعمت خان میرزا محمد حاجي (که هیچ یکے از زبانش نرسته) دران وقت این بیت گفت - * بیت *

* راستي را میگذارم در کجي خواهم شدن *
* مرتضی گر این بود من خارجي خواهم شدن *

بهمراهی شاهزادهٔ مذکور در جنگ بهادر شاه زخمهای کاري برداشت - خانخانان منعم خان اورا از رزمگاه عقب فیلبان

خون نشانده آورد - بهمان زخمهای مؤلم درگذشت - مرد تنومند بلند بالا بود - و بسفاهت و بلاهت زبان زد - (چون ظهور سریرهٔ پدر بصحت نسب رهنما ست) اولاد والا نژاد آن مرحوم نیز از شمهٔ آن شیمه خالي نیستند - دو پسر داشت - در عهد خلد منزل اولین (که داماد جانسپار خان بهادر دل بود) خطاب پدر یافته - و دومین (که خویش تربیت خان میر آتش بود) به ابو طالب خان مخاطب گردید - و در عهد فرخ سیر کلانے فوجدار کهری (۲) گجرات بود - چون تغیر شد بنابر قرابت تازه (که همشیره زادهٔ او صبیهٔ کامیاب خان مرحوم بازدواج امیر الامرا حسین علي خان در آمده) آن امیر کریم الخصال بدکن رفته در اورنگ آباد رحل اقامت انداخت - و برادر خرد بفوجداری کودره (۳) و تهاسره مضاف صوبهٔ گجرات سر افرازي یافت - و صاحب نقش و جمعیت بود - بستور امیر الامرا بفوجداری بکلانه (۴) منصوب گردانید - خان مزبور با جمعیت شایسته بعالم علي خان پیوسته در جنگ نواب آصف جاه ساز و سامان امارت همه باخت - درهمان ایام مبارز خان ناظم حیدر آباد بعزم ملاقات فتح جنگ وارد شده بود - صبیهٔ مطلب خان را

---

(۲) در [بعضی نسخه] کهري - (۳) در [بعضی نسخه] کوررة - (۴) نسخهٔ [ج] بفوجداری کودرة و بکلانه منسوب گردانیده ٭

براى خواجه اسد خان پسر خود خواستگاري نمود - گويند بنابر سقم احوال زرے هم براى سرانجام شادي قرار يافته بود - مطالب خان زياده طلبي مي كرد - و او ابا مي نمود - خان مذكور تند شده بوسايط (كه درين پيغام بودند) گفت - كه آخر انصاف كنيد دختر بني مختار است - يكے ازانها (كه شوخي در مزاج داشت) جواب داد كه ايشان هم فاعل مختار اند بجهت خويشي مذكور - ابو طالب خان (كه آفت رسيده بود) همراه خان مذكور بحيدر آباد شتافته بقلعه داري شاه پور مضاف كولپاک و انواع مراعات آسودگي يافت - در جنگ نواب آصف جاه (كه با مبارز خان اتفاق افتاده) زخمي شد - در خجسته بنياد هر دو برادر بوقت موعود خويش حيات مستعار سپردند *

* ميرزا صفوي خان علي نقى *

نسبت بخاندان سلاطين صفويه دارد - سال چهل و هفتم جلوس خلد مكان وارد هندوستان گرديده احراز سعادت ملازمت نمود - و بمنصب سه هزارى هزار سوار و خطاب ميرزا صفوي خان نامور شده به بخشيگرى سيوم چهرۂ عزت برافروخت - سال چهل و نهم (كه وصلت او با صبيۂ معظم خان قرار يافت) خلعت با سرپيچ و دوازده هزار روپيه نقد مرحمت گرديد - پس از ارتحال آن پادشاه در

رفاقت محمد اعظم شاه از دکن به هندوستان شتافت - و در جنگ بهادر شاه در قول جا داشت - (چون اکثر مردم معتبر بهمراهی اعظم شاه جان نثار گشتند) او نیز مقتول شد *

* منور خان شیخ میران *

پسر دوم خان زمان شیخ نظام است - سال بیست و نهم خلد مکان همراه پدر بدولت آستان بوسي پیوسته (٢) - سال سي ام (چون پدرش در گرفتن سنبها بهونسله تردد نمایان بتقدیم رسانید) او باضافهٔ منصب و خطاب منور خان اختصاص گرفت - و سال سي و نهم از اصل و اضافه بمنصب چهار هزاری دو هزار و پانصد سوار چهرهٔ بلند پایگي بر افروخت - و سال پنجاهم به تعیناتی محمد اعظم شاه (که جانب مالوه مرخص گردید) قرار گرفت - پس از ارتحال خلد مکان همراهی شاهزادهٔ مذکور بر گزیده روانهٔ هندوستان شد - و در جنگی (که فیما بین شاهزادهٔ مذکور و بهادر شاه متصل اکبرآباد صورت بست) نامبرده با برادر کلان خود خان عالم در هراولي بود - بمقابلهٔ عظیم الشان فیل راندە (چون به برادر او زخم تیر رسید) جهان در چشم او تاریک گردید - درین ضمن بگولهٔ از زنبورک کار او

(٢) نسخهٔ [ب] بدولت آستان بوس پیوست *

تمام شد - پسرش منور خان قطبي ست (که مرتضی پور صوبهٔ برار در تیول داشت) - ابتدای عمل نظام الملک آصفجاه در دکن فوجے زیاده بر مقدور فراهم آورده بود - آن امیر بےنظیر بحسن تدبیر دست او ازین داعیه کوتاه ساخت - تا آنکه باجل طبیعي در گذشت - پسرانش اختصاص خان (که آخرها بخطاب خان زمان فایز گشته) و اعزاز خان و دیگران هم بودند - هر یکے بقدر قسمت از محال ارثي جاگیر یافت - چندے پیش ازین همه از سر رشتهٔ حیات مرفوع القلم شدند - مگر پسر خرد سال او (که فقیر محمد نام دارد) باقي ست - بنوکري این و آن روزگار بسر مي برد *

* مختار خان قمر الدین *

پسر شمس الدین مختار خان است - در سال بیست و یکم عالمگیري بخطاب خاني سر افرازي یافت - بستور بخدمت قراول بیگي ممتاز گردید - و (چون پدرش بنظم صوبهٔ احمد آباد گجرات لوای کامراني افراخت) او به تعیناتی پدر مامور گردید - و پس از ارتحال پدر جبههٔ سعادت بآستان بوس خلافت نور آگین ساخته بخطاب مختار خان چهرهٔ ناموري بر افروخت - و بداروغگی اصطبل اسپ شادکامي اندوخت - و در سال بیست و نهم ترکش و کمان یافته به تهانهٔ

هوانكي (كه از محالات بيجاپور است) مرخص گرديد -
و ازانجا تعين محاصرهٔ بيجاپور گشت - و (چون سال
سي ام بعد از فتح بيجاپور الويهٔ ظفر طراز پادشاهي سايهٔ
معاودت بظاهر شولاپور افگند) پانزدهم محرم سنهٔ (١٠٩٨)
هزار و نود و هشت هجري جشن ازدواج شاهزاده محمد
بيدار بخت نخستين خلف شاه عالي جاه محمد اعظم
شاه با دختر نيک اختر خان مذکور حسن انعقاد يافت -
و آن عفت سرشت به پوتي بيگم مخاطب گرديد - و در
سال سي و سيوم خان مشار اليه بخدمت مير آتشي خلعت
امتياز پوشيد - و پس ازان به تعريک و سرزنش خيره سران
کنک گيري (٢) و راے باغ تعين شد - و در سال سي
و هفتم باز بمير آتشي اختر طالع برافروخت - و در
سال سي و هشتم از تغير فدائي خان کوکه بصوبه داري
اکبر آباد درجه پيماى اعتبار گشت - و در آخر سال چهل
و يکم از حکومت آگره معزول گشته به بند و بست صوبهٔ مالوه
پرداخت - و در سال چهل و پنجم مجدداً بصاحب صوبگي
اکبر آباد سرمايهٔ افتخار اندوخت - خان مزبور بمنصب
سه هزاري رسيده بوقوع تقصيرے بکمي پانصدي معاتب
شده باز به بحالي کمي پايه افزاى امتياز گشت - و در

(٢) در [بعضي نسخه] کنگري - و در [ديگرے] هوکري •

سال چهل و نهم در جايزهٔ فتح سنهسني تعلقهٔ راجا رام جات مفسد (که دوم رجب سال مذکور سنهٔ (١١١٧) هزار و يک صد و هفده مرتبهٔ ثاني منتزع شده) باضافهٔ پانصدي بپايهٔ سه هزار و پانصدي بر آمد *

(هرگاه کارکنان قضا و قدر در پي توطيهٔ دولت بختيارے عرق ريزان سعي باشند) تمهيدات خانه بر انداز بد انديش چه طرفي تواند بست - بل آنچه او کارشکني انديشد به تقريب مقصود صاحب اقبال در خور بود - بيانش آنکه شاهزاده محمد اعظم شاه از کمال غرور و شجاعت بوجود برادر کلان شاه عالم بهادر شاه وقعے نمي نهاد - (چون محمد عظيم دومين پسر شاه عالم بصوبهٔ بنگاله و بهار ريشهٔ استقلال فرو برده صاحب خزانه و جمعيت شد) در فکر بيجا ساختن او افتاد - در اواخر عهد خلد مکان [چون محمد اعظم شاه از احمدآباد به احمد نگر (که معسکر پادشاهي بود) شتافت] چندان کلمات وقوعي از جانب محمد عظيم بپادشاه رسانيد که فرمان طلب و گرز بردار تعين شد - و ندانست که آمدن محمد عظيم بلاى عظيم بجان او خواهد بود - چنانچه محمد عظيم نزديک به شاهزاده پور (٢) رسيده بود که بر واقعهٔ ناگزير خلد مکان اطلاع يافته به فراهم آوردن سپاه

---

(٢) در [بعضے نسخه] شاهزاده پور *

و استمالت فوجداران اطراف و تمن داران آن نواح پرداخته با بیست هزار سوار بر جناح استعجال خود را به اکبرآباد رسانید - و مختار خان ناظم آنجا را مقید ساخته اموالش بضبط در آورد - و این سرعت وصول بمستقر الخلافه (که وسط مملکت و پای تخت سلطنت است - و از زمان عرش آشیانی معدن خزاین و مخزن جواهر این دولت قرار یافته) اولین پایهٔ سریر آرائی بهادر شاه گردیده استقلال و همت آنطرف از یکی بصد افزود - * مصرع *

* عدو شود سبب خیر چون خدا خواهد *

چه ظاهر است که اگر عظیم الشان در اقصای پٹنه (۲) میبود باین عجلت کی می رسید - غریب تر آنکه اعظم شاه بعد از واقعهٔ پدر بزرگوار خواست بسلطان بیدار بخت (که از مالوه بگجرات شتافته بود) بنویسد - که با افواج مالوه و گجرات به یلغار متوجه آگره شده باتفاق مختار خان (که خسر او می شد) بفراهم آوردن سپاه و اعداد مواد جنگ و پیکار همت برگمارد - گویند ابراهیم خان صوبه دار نو رسیدهٔ گجرات (که خود را اعظم شاهي می گرفت) انتظار می کشید - که اگر بموافقت بیدار بخت حکم رسد فوجی آراسته گرد آورده روانه شود - (چون والا جاه دومین

(۲) نسخهٔ [ب] پنتهه ٭

پسر اعظم شاه بر ارادهٔ پدر آگهي يافت) بعذان همچشمي
(كه مبادا برادر كلان صاحب جمعيت و دست گاه شود)
به بار يابان و مشيران پدر در ساخته بعرض رسانيد كه
پيش فرستادن شاهزاده مقتضاي حزم و احتياط نيست
كه دولت دنيا غرور افزا و مرد ربا ست - اگر بر خزاين
آگره دست تصرف يافته باعانت دو صوبه دار چنيني لواى
خود سري بر افرازد قباحتے عظيم دارد - چه دشمن خانه
بدتر از بيگانه مي باشد - محمد اعظم شاه [كه نصيبهٔ
سلطنت نداشت - و ادبار و تيره بختي ظاهر حالش را
فرو گرفته بود (هرچه را سود و بهبود خود مي انديشيد
آبستن صد تباهي بود) فوراً بشاهزاده نوشت كه تا رسيدن
اين جانب بمالوه (كه سر راه دكن است) اقامت نمايد *

القصه (چون سرير فرماندهيِ هندوستان از شكوه اقبال
بهادر شاهي آسمان پايه گرديد) ازانجا (كه عموم رأفت
و مكرمت آن شاه كرم گستر چون آفتاب يكسان پرتو افكن
سنگ و گهر بود - و دوام مرحمت و فيض بخشيِ او چون
سحاب يكدفعه سيراب ساز خشك و تر) مختار خان باضافهٔ
نمايان و منصب عمده و خطاب خان عالم بهادر شاهي
سر بلندي يافته به بحاليِ صوبه داريِ اكبر آباد با خدمت
والاى خانه ساماني بلند رتبه گرديد - و باسترداد اموالش از

(٢)
صامت و ناطق (که در سرکار عظیم الشان بضبط درآمده) کامیاب نوازش گشت - گویند پیش ازان (که حکم استرداد جنس او شود) روز جشن لباس سفید پوشیده بدربار حاضر شده - شاه عالم با آن همه حوصلهٔ بلند و گذشت رسا چین ابرو شده بخانخانان منعم خان فرمود که حق بطرف مختار خان است - از سلطنت ما اورا چه دلخوشي خواهد بود - خانخانان بمشار الیه گفت - که این لباس بروز جشن چه مناسبت داشت - خان مذکور ظاهر کرد که از بے استعدادیها ست - خانخانان از جانب خود مبلغے را از نقد و جنس فرستاد - مختار خان به بعضے چیزها متهم بود - نعمت خان حاجي درین شعر اشاره بدان نموده -

* شعر *

* هیچ کس در خانهٔ مختار خان بیکار نیست *
* هرکسـرا دیـدیم آنجـا فاعل مختـار بود *

* وَ اللّٰهُ اَعْلَمُ *

* میرزا یار علی بیگ *

مردے بود راست و درست - به پاره گیري مطلقًا مزاجش آشنائي نداشت - ازین جهت منظور نظر حضرت خلد مکان گردیده سرمایهٔ اعتبار اندوخت - در آغاز پیشدست

---

(٢) نسخهٔ [ج] درآمده بود *

روح الله خان بخشي بود - و بدقت و سختي گيري زبانزد -
پستر بداروغگي ڈاک و داروغگي کچهري سرافراز شده (٢) در اجراى
کار خلق الله مي کوشيد - سال سي ام بپاية چهار صدي چهل
سوار و سال سي و يکم باضافهٔ پانزده سوار رسيده - هرچند
پادشاه مي خواست که منصبش بيفزايد قبول نکرد - در عرض
خيلے گستاخ بود - گويند ساده روئے را براى منصب استاده
کرد - پادشاه فرمود که خرد سال است - عرض نمود که تا يافتن
جاگير نيم تر خواهد بود - و نيم تر بزبان اهل هند عبارت
است از کسے که مدارج سن انحطاط پيموده باشد - و نيز
نقل کنند که روزے الوش بار عنايت شد - و وقت بارىابي
از خاطرش رفت - پادشاه بتقريب استفسار مزه بيادش داد -
متنبه شده چهار تسليم عنايت الوش و چهار تسليم ديگر
(که اين سجدهٔ سهو است) بتقديم رسانيد - و نيز بيان
کنند که روزے بتقريب اداى شهادت تورانئے در مقدمهٔ
شرعي عرض کرد که توراني ست - شهادت او چه اعتبار
دارد - و حفظ اين نکرد که پادشاه هم توراني ست - در
محاصرهٔ گولکنده قحط و غلا بسيار شد - پادشاه نظر بديانت
او خواست که بداروغگي رسد مامور سازد - او بخوف
بدنامي ابا نمود - (چون اعظم شاه از اوضاع او ناخوش بود)

(٢) نسخهٔ [ج] سر فراز شده آخرها در اجراى الخ *

بعرض رسانید که پاجئی را چه یارا که از حکم ولي‌نعمت سر به پیچد - (چون بر خاطر پادشاه هم این حرف گراني نمود) فرمود که یار علي بیگ را گردني زده از دیوانخانه بر آورند - بعد ارتحال خلد مکان از محمد اعظم شاه مرخص گردیده بمکهٔ معظمه شتافت - و سال سیوم جلوس خلد منزل از بیت الله معاودت نموده بملازمت پیوست - همان سال مطابق سنهٔ (۱۱۲۱) هزار و یک صد و بیست و یک هجري در گذشت *

* میر احمد خان *

داماد خواجه عبد الرحیم خان بیوتات است - مرد راست درست سپاهي وضع بود - در زمان عالمگیري به بخشیگري و واقعه نویسی فوج شاه عالي جاه محمد اعظم شاه (که دران ایام بنظم صوبهٔ گجرات مي پرداخت) سرافرازي یافته [با آنکه بدرشتي و سخت گیري (که لازم راستي و درستي است) شهرت داشت] درین کار پادشاهزاده را (که اکثر از ارباب تحریر سرگران و بر آشفته مي بود) با خود راضي و سر التفات نگهداشت - و پس ازان بدیوانی فوج محمد بیدار بخت به پایهٔ عزت بر آمد - و در سال چهل و هشتم از دیواني به نیابت شاهزاده بصوبه داری خاندیس امتیاز اندوخت - دران هنگام [که شاه عالم از جنگ کام بخش

وا پرداخته لواي مراجعت بر افراخت) چون ساحت بلدهٔ
برهانپور مضرب خيام ظفر ارتسام گرديد] ميخواستند چند گاهي
بسير و شكار رمنهٔ كراره (كه سهر جائے است دلكشا و
نخچيرگاهي سمت مسرت افزا) عشرت اندوزند - و آن
ديهي ست سه كروهي برهانپور و رود خانهٔ دارد بصفاي
آب بے همتا - در ازمنهٔ سابقه بران رود برابر كراره بندے
بسته اند بعرض صد گز و ارتفاع دو گز (كه ازان آبشارے
ميريزد) - بفرمان صاحب قران ثاني (كه در ايام
پادشاهزادگي به تنسيق مهمات دكن فروغ بخش آن خطه
شده) پيش بند سابق بند ديگر بفاصلهٔ هشتاد گز بر بسته
ميان هر دو بند حوض صد گز در هشتاد گز بروي كار
آمده - آبشارے ديگر از روي اين بند مي افتد - و دو سوي
آن در دست عمارت بر افراخته اند - و باغچهٔ متصل
آن ترتيب يافته - اما چون شورش راجپوتيه و فساد سكهه
بمسامع جلال رسيد بے اهمال و امهال اوايل شعبان سال

سيوم سنهٔ (١١٢١) هزار و يكصد و بيست و يكم هجري
كوچ فرموده خان مذكور را بحراست آن بلده مطرح انظار
عاطفت نمود - اتفاقاً در سال چهارم تلسي بائي نام زن
يكے از سرداران مرهته با فوج بسيار تاخت آورده بعد از

نهب و غارت قصبهٔ راویر (۲) (که هفت کروهی برهانپور است) قلعه دار را (که تاب مقاومت و مقابلت در میدان نداشته محصور شده بود) گرد گرفت - چون حصانت حصار بدان مرتبه نیست نزدیک بود که دستگیر شود - خان مذکور از فرط غیرت و افراط حمیت حفظ جان بازای شهادت نپسندید - و از مقابلهٔ زن حربیه خود را بدزدید (۳) -

* مصرع *

* چه مردي بود کز زني کم بود *

بے اختیار عنان تماسک از دست داده بے آن (که بگرد آوردن لشکر و یراق کر و فر مقید شود) به بهادر پوره رفته فرود آمد - و یساولان و نقبا بطلب منصب داران متعینه و اهل خدمات فرستاد - مردم (که چاشنی تشدد و سوء خلق خان مذکور گرفته بودند) پاسداری آبرو را بر خود داري ترجیح داده باکراه و اجبار (که اکثرے ازانها پیاده و گردون سوار بودند) فراهم آمده خان مذکور روز دیگر (که از هفت صد سوار متجاوز نبود) میمنه و میسره آراسته روان شد - در اثنای راه تلاقی فریقین رو نمود - و آتش حرب و ضرب اشتعال گرفت - هرچند نجابا و خویشان سردار دل بمرگ نهاده بسیارے را برمی سهام و ضرب صمصام بر خاک انداختند -

---

(۲) نسخهٔ [ج] رادیر - (۳) نسخهٔ [ب] بدر برد •

اما اشقيا بطعن رماح مستطيل اكثر مجاهدان را جريح و قتيل گردانيده کار بجائی رسانيدند که بساق سردار دو زخم تفنگ رسيد - درين ضمن شيخ اسمعيل ظفرمند خان فوجدار جامون (که سرکردگی فوج طرح داشت) کومک بجا نموده شعلهٔ غلبهٔ کفار را بآب شمشير فرو نشاند - تا فضا و فنای قلعهٔ راوير دايرهٔ فوج اسلام گشت - دو شبانه روز جنگ تير و تفنگ درميان بود - (چون اشقيا دريافتند که بنای ثبات مبارزان تزلزل پذير نيست) رخت ادبار بسوی شهر کشيدند - اگرچه قاضي باتفاق شرفای بلده در حفاظت شهر تگ تگ پا بکار برد - ليکن حوالی آنرا بجاروب تاراج پاک رفتند - و بآتش بيداد سوختند - شب دهم ماه صفر خان مذکور بعزم شبخون شبگير نمود - و از پای قلعه راوير حرکت کرد - هرچند برخی آزموده کاران بآئين خيرخواهي گفتند (که شب روي مصلحت نيست) گوش نکرد (٢) - چون بنزديکی شهر رسيد ضلالت پيشگان آگهي يافته سد راه گشتند - و نيران پيکار بر افروختند - رزم جويان طرفين داد مردانگي و دلاوري دادند - مير احمد خان با بيشترے از اولاد و اقربا و دو ثلث لشکر در معرکه جام شهادت چشيد - و ظفرمند خان در سبک پائي از باد گرو برده دران حالت (که

---

(٢) نسخهٔ [ب] نکرده •

غبار را مجال نبود که از راه هوا خود را بشهر تواند انداخت) با یک پسر خان شهادت نشان و معدودے از تیز پایان خود را بشهر رسانید - (۲) تتمه اخلی مجروح و برخی ماسور گردیدند - از خان مذکور دو پسر باقي مانده - یکی میر سید محمد (که بعنوان درویشي مي گذرانید - و معتقد فیه بسیارے بود) - و دومین میر محامد (که بخطاب پدر مخاطب گشته) - ترجمه اش جداگانه درین اوراق ثبت یافته *

* محمد اسلم خان *

پسر میر زاهد هروي ست (که احوالش جداگانه نوکریز خامۀ وقایع نگار شده - موصی الیه در عهد خلد مکان بعد وصول بسن رشد و تمییز بمنصب درخور و خطاب خاني امتیاز یافته - مدتها بدیوانی صوبۀ کابل سرفرازي داشت - و بستر دیوانی شاه عالم نیز ضمیمه گردید - سال چهل و هشتم (۳) ازان کارها عزل پذیرفته از تغیر سید میرک خان بتفویض دیوانی لاهور افتخار اندوخت - سال چهل و یکم از تعلقۀ مذکور تغیر گشت - بستر سالے چند بحراست لاهور مي پرداخت - در عهد خلد منزل همانجا در گذشت - پسرانش محمد اکبر و محمد اعظم (چون ملازمت پادشاه نمودند) برعایت نام پادشاهزادها تغییر نام فرموده به

(۲) نسخۀ [ب] رسانیده - (۳) نسخۀ [ج] ازان کار عزل پذیرفته *

محمد اکرم و محمد اصغر موسوم ساخت - اولین خطاب خاني یافته در هندوستان اوقات زندگي را به پایان رسانید - و دومین بخطاب پدر مخاطب گشته بعد هنگامهٔ نادر شاه همراه نظام الملک آصف جاه بدکن آمد - و چندے بدیواني صوبجات آنجا و پستر بتعلقهٔ میر آتشي سرمایهٔ اعتبار بر گرفت - و در عمل صلابت جنگ به تفویض بخشیگري دکن خلعت امتیاز پوشید - پس ازان بخطاب حشمت جنگ بهادر مرتقي (٢) گشته بحراست برهانپور نامزد شد - و در عمل نظام الدوله آصف جاه لفظ ضیاء الدوله ضمیمهٔ خطابش گشت - سالے چند پیش از حالت تحریر بآخرت سرا شتافت - بمنصب شش هزاري شش هزار سوار رسیده بود - اخلاف ازو باقي مانده اند *

* منعم خان خانخانان بهادر شاهي *

پدرش سلطان بیگ از قوم برلاس است - منصبي جزو کوتوالي اکبر آباد داشت - بکشمیر نیز بعلاقهٔ کار پادشاهي رفته - پس از فوتش محمد منعم بتلاش روزگار بدکن شتافته در لشکر پادشاهي بجوهر رشادت و کارداني با روح الله خان میر بخشي متوسل گشت - بخشي الملک منصبي براي او گرفته مهر خود حواله نمود - پس ازان بطالع یاوري

(٢) نسخهٔ [ج] مرتقئ مدارج حشمت و شوکت گشته الخ •

و بخت یاري ترقي نموده بدولت رو شناسی خلد مکان (۲)
رسید و بخدمت متفرقه مامور میگردید - سال سي و چهارم
بخدمت امانت هفت چوکي از تغیر میر عبد الکریم ملتفت
خان امتیاز یافت - و در سال و چهل و ششم بداروغگی
فیلخانه اختصاص گرفت - (چون در مهم کهیلنا بکمک
محمد امین خان بهادر نرسید - و تهارنے سر زد) بکمی
منصب و عزل تعلقه معاتب گشت - پس ازان بدیوانی
مهین پور خلافت پادشاهزاده محمد معظم از تغیر اسلم خان
مامور شد - و دیوانی کابل نیز ضمیمه گردید - و بحسن
اخلاص و نیکو خدمتي مشمول عواطف پادشاهزاده گشت - (۳)
و در سال چهل و نهم صوبه داری پنجاب بوکلای شاهي
نامزد شد - بتجویز شاهزاده نیابت بخان مشار الیه
با فوجداری جمون اصالةً تفویض یافت - و بمنصب هزار
و پانصدی هزار سوار مرتقي گشت - و با رای صایبه
و نیروی مردانگي متمردان و سرتابان آن صوبه را مطیع
و ایل ساخته بمعدلت و انصاف بکارها پرداخت - (چون
مرد مدبر کهنه روزگار و دولتخواهی شاهزاده بخود تصمیم
داده بود) گوش بر آواز انقلاب زمانه داشته باخفا و استتار
در اعداد مواد سلطنت پادشاهزاده مي کوشید - از نیرنگی

---

(۲) نسخهٔ [ا] مامور گردید ۰ (۳) نسخهٔ [ب] که صوبداری الخ ۰

تقدیر بیست و پنجم ذي الحجه سنهٔ (١٠١٨) هزار و هیجده خبر ارتحال خلد مکان بمنعم خان رسید - تا وصول پادشاهزاده از پیشاور (که قشلاق کابل است) بعرصهٔ دلگشای دار السلطنة لاهور (که دوم صفر اتفاق افتاد) منعم خان قریب پنج هزار سوار و توپ خانهٔ سنگین فراهم آورده با ساز و سامان سلطنت آن طرف پل شاه دوله شرف ملازمت دریافت - و تا رسیدن سرهند بمنصب چهار هزاری دو هزار سوار و خطاب خانزمان و عنایت طوغ و نقاره ناموري اندوخت - و تا وصول نصرت شمول بمستقر الخلافه بحسن سعي و نیکو خدمتی او پنجاه هزر سوار موجودي سوای نگاهداشت شاهزاده (٢) (که مساوی همین عدد بود) در ظل رایت پادشاهي مجتمع گشت - بمکرمت منصب پنجهزاری پنج هزار سوار و افزایش خطاب بهادر ظفر جنگ بلند مرتبه گردید - و در جنگ محمد اعظم شاه در تردد و جانفشاني شریک غالب بود - اجمالش آنکه (چون محمد اعظم شاه بنگاه را با زینت النسا (٣) بیگم همشیرهٔ اعیانی خود و جملة الملک اسد خان در گوالیار گذاشته عزیمت پیش نمود) خلد منزل (که کمال حلم و خدا ترسي داشت) از سفک دماء مسلمین احتراز لازم شناخته ببرادر نوشت - که بمراعات وصیت پدر (که پیشتر

---

(٢) نسخهٔ [ا] شاهزادها - (٣) نسخهٔ [ج] زیب النسا •

دکن تا مالوه و گجرات بشما ارزاني داشته و هندوستان بما)
اگر باقتضای مروت تلنگانه را ضمیمهٔ بیجاپور به کام بخش
(که برادر خرد بجای فرزند مي باشد) وا گذراند (ما
از مقسوم و موروث خود بحصهٔ شما مي افزائيم) بهترين
شقوق است - و اگر این صلح صلاح شما نباشد چه لازم
که بغرض نفساني بر سر ملک فاني جنگ کنیم و عالم
بتلف جان و مال گرفتار شود - ما و شما تنها بمیدان
در آئیم - * ع *

* تا یار کرا خواهد و میلش بکه باشد *

و درین صورت صرفه با شما ست که در مقابل شمشیر خود
دیگرے را بنظر نمي آرید *

و بعضے ثقات برانند که بهادر شاه ازین وصیت اطلاع
نداشت لیکن آخرها خلد مکان فرمانے باو نوشته که بر
لفافه اش بخط خاص مرقوم بود اَلسَّلَامُ عَلَيْکَ يَا وَالِي الْهِنْدِ -
بهمین متمسک شد - بهر تقدیر (چون این پیغام بمحمد اعظم
شاه رسید) نوشت که این قسمت منظور نیست - تقسیم
دیگر (که بعید از تعادل و تکافو بود) * بیت *

* از فرش خانه تا بلب بام از آن من *
* از بام خــانه تا بثــریا از آن تو *

درمیان آورد - و پس ازان برآشفته بایلچي گفت این پیر

حرف مگر گلستان شیخ سعدي هم نخوانده که دو پادشاه در اقلیمی نگنجند * * بیت *

* چو فردا بر آید بلند آفتاب *
(۲)
* من و گرز و میدان افراسیاب *
(۳)
هژدهم ربیع الاول متصل حاجو ده کروهی اکبر آباد تلاقی فریقین اتفاق افتاد - خانزمان با فوجی جرار باتفاق شاهزادهای دیگر از چپ و راست وقتی رسید که محمد عظیم الشان را بیدار بخت از سه جانب گرد گرفته بود - کارزاری عظیم و آویزش های نمایان بوقوع آمد - و با آنکه گلولهٔ بادلیج در پهلوی راست زیر بغل رسیده - اگرچه استخوانهای قبرغه مسلم ماند اما یکراست از جانب پشت گوشت و پوست گرفته بر آمد - اصلا از جنگ پهلو تهي نکرده چندان پای ثبات افشرد که محمد اعظم با دو پسر بیدار بخت و والا جاه رهگرای فنا شدند - های محمد اعظم تاریخ است - خانزمان
(۴)
با اهل و عیال و مال و منال اعظم شاه دران عرصهٔ هرج و مرج گرد آوري نموده قریب نصف شب بحضور رسید - و ازان زخم منکر غش کرد - بیست و نهم همین ماه بخطاب والای خانخانان بهادر ظفر جنگ و منصب هفت

---

(۲) در نسخهٔ [ج] حرف [واو] نیست - (۳) نسخهٔ [ج] جاجو -
(۴) یعنی سنهٔ هزار ٭

هزاری هفت هزار سوار و تفویض امر جلیل القدر وزارت سر
افتخار افراخت - و یک کرور روپیه نقد و یک کرور را
جنس (که از ابتدای سلطنت تیموریه هیچ امیرے باین
عطیهٔ عظمی کامیاب نگشته) از پیشگاه خلافت و جهانبانی
مرحمت شد - و دهم ربیع الاخر ظل سبحانی در باغ
دهرآرای بعیادت او (که ازان زخم ذی فراش بود) سایه
گسترده بانواع نوازش و دلدهی (که این فتح بنیروی شمشیر
و اصابت رای آن صاحب سیف و قلم رو نمود) فرق
مباهاتش را فرقدان سا فرمودند - و از جملهٔ پیشکش او (که
بده لک روپیه میرسید) بقدر یک لک روپیه پذیرائی یافت -
و هشتم جمادی الاولی تسلیمات وزارت و صوبه داری اکبر آباد
بتقدیم رسانید - و سال سیوم بنواختن نوبت در حضور چهرهٔ
تفوق و برتری افروخت - و در سال چهارم (که خلد منزل
بقصد استیصال کردی (٢) بد مآل در شاه دهورا (٣) رسیده اقامت
نمود) خانخانان بسرداری پادشاهزاده محمد رفیع الشان
بر سر او تعین شد - آن تبه کار از کارزار بسیار بمکان قلب
موسوم به لوهگده رفته محصور گردید - افواج پادشاهی
دست از تعاقب بر نداشته بمحاصرهٔ آن قلعه پرداختند -
پیروان و گرویدگان آن وخیم العاقبة (که جان فشانی را

(٢) نسخهٔ [ج] کزری - (٣) نسخهٔ [ب] شاه دره

باعتقاد تناسخ حیات ابدي تصور مي کردند) بکمال رغبت
و شوق بر آمده بر مورچالها مي ریختند - و جمعے را کشته
بقتل مي رسیدند - پس از مدتے (که آذوقه مفقود
شد) یکے از کهتري‌ها کلابا نام تنباکو فروش خود را
فدیهٔ آن مغوي ضلالت کیش ساخته با لباس فاخره بجایش
نشست - و کرد (۲) با جوقے بر مورچال پادشاهي یورش نموده
بملک برني راجه (که متصل بود) بدر رفت - و بعد
فتح آن مکان مردم پادشاهي کلابا را با شان و شوکت دیده
کرد خیال کردند - و مقید ساخته نزد خانخانان آوردند -
خانخانان بعجلت تمام این مژده بعرض رسانیده مورد
تحسین و آفرین گردید - حکم نوبت و تیاري دیوان
عام شد - و فرمودند قفس آهني سیخ دار زود درست
نمایند - پس ازان (که به پرس و جو پرده از روي کار
بر داشتند) ظاهر شد که باز پریده و بوم بدام افتاده است -
خانخانان انفعال کشید - و بهمراهان سرزنش کرده گفت
همه پیاده شده بکوه راجه برني در آیند - یا کرد را دستگیر
نمایند یا راجه را کشیده بیارند - و براجه هم نوشت که
بهبود خود در دستگیر ساختن آن محتال شناسد - گویند
هرکارهای ذوالفقار خان باشارهٔ خان مزبور (که با خانخانان

---

(۲) نسخهٔ [ب] گرو و نسخهٔ [ج] گرد - (۳) نسخهٔ [ج] راجه برني •

عداوت هم چشمي داشت) از کوهستان تا اردوی معلی شهرت دادند که کرن دستگیر گشت - هرکارهای خانخانان باعتبار همجنسي زباني آنها فرا گرفته متواتر این خبر رسانیدند - و او بپادشاه عرض کرد - ذوالفقار خان گفت اغلب که این همه اصلے نداشته باشد - پس ازان (که معلوم شد واهي بود) اگرچه راجه را آورده در همان قفس آهني بدار الخلافه فرستاده محبوس کردند اما خانخانان را خجالت بر خجالت افزوده از غصه بیمار شد - و ماده دماغي گشته بجانب گوش ریخت - و در همان ایام ودیعت حیات سپرد *

خانخانان بسیار متواضع و صاحب سلوک بود - اصلا نخوت و غرور نداشت - در مراعات آشنائی قدیم و پاس مراتب قدرشناسي مي کوشید - حتی که بلحاظ دیرین ربط با کم منصبان به تعظیم پیش مي آمد - هرچند در جود و کرم و اکرام و اطعام دست گشاده نداشت اما در کارها فیضش عام بود - وزارت را به ستوده نامي و نیک نفسي بے دواعی طمع و غرض سرانجام داد - وقت کچهري سزاولان تعین میکرد که کاغذ ارباب حاجت بے دستخط بروز دیگر نماند - برفع بلیهٔ خوراک دواب از ذمهٔ منصبداران طرفه تحصیل اجر جزیل کرد - در عهد خلد مکان همین که

بمنصب دار خوراک دواب لازم مي شد (هرچند که از قلت پایباقي (۲) جاگیر قلیلی ویران کم حاصل بعد مدتها یافته که بنصف و ثلث خرج دواب وفا ننماید تا بصرف حوائج او چه رسد) داروغهٔ فیلخانه و آخته بیگي و دیگر متصدیان به تشدد از وکیلش باز خواست زر خوراک مي کردند - و هیچ جا فریاد نمي رسید - ناچار وکلا استعفای وکالت مي دادند - خانخانان مقرر نمود که در حین تنخواه دامها بقدر خرج دواب از دول جاگیر منها کرده تتمه بنویسد - چنانچه تا حال همین ضابطه معمول است *

* مصرع *

* نیکوان رفتند و سنتها بماند *

کمالات کسبي هم (که ازان بقابلیت و استعداد تعبیر کنند) داشت - شعر مي گفت - میلانی به تصوف بهم رسانیده - رسالهٔ نوشته موسوم به الهامات منعمي - مطلب عمده ندارد - نکاتی چند با شعر برجسته حسب حال آورده - حرف گیران سخن ساز بعضی بالحاد و برخی بتهمت ادعای معراج نسبت مي دهند - حال آنکه ازین نسبتها عاري ست - در الهامی (که سیر خود به بهشت و ازانجا پایان (۳) عرش بیان نموده) بلفظ رؤیا مقید ساخته -

(۲) نسخهٔ [ج] پایباني - (۳) نسخهٔ [ب] تا به پایان عرش *

منافاتے ندارد - بلے لفظ الهام اگر مخصوص اولیا دارند دعوی بے معنی ست - و موهم سوء ادب - با وصف رفاه کوشي و کم آزاري که داشت بمقتضای حرص و شره به نیت ابقای نام بر صفحهٔ ایام مي خواست در هر شهر و بلده حویلي و سرا و کترهٔ او باشد - جا بجا زرها جهت ابتیاع اراضي و عمله مي فرستاد - متصدیان نا عاقبت اندیش بخوش آمد و اظهار مجری (٢) زمین و خانها به تعدي و ظلم از مردم گرفتند - چون بنای ستم بر خرابي ست پیدا ست که مبتنی بران چه ظرفے از استمرار خواهد بست - بیشتر مکانها مرتب نا شده بانتقال باني ازین سرای فاني از اول هم خرابه تر ماند - گویند خانخانان اکثر مکانهای نزول هم از سرکار پادشاهي خریده - روزے مخلص خان مغل بیگ بنابر نقاض و عناد بپادشاه گفت که هندوستان بفضل الهي مجمع هفت اقلیم است - اگر این مقدمه را (که پادشاه هند زمین بنوکر خود مي فروشد) بشاه ایران یا روم نقل کنند قباحتے دارد - پادشاه با این همه شهرت بے خبري هوشمندانه جواب داد - که مخلص خان ما چه بد میکنیم - زمین افتادهٔ بیاض را باو میدهیم - مبلغها خرج کرده درست میسازد - پیر شده است فردا مي میرد - باز در سرکار ضبط خواهد شد *

---

(٢) همچنین [illegible] نسخه - و در نسخهٔ [ب] مخبري *

پسر کلانش نعیم خان پس ازان (که تخت همایون بخدمت سلطنت هندوستان بجلوس بهادر شاه زیب و زینت گرفت) از اصل و اضافه بمنصب پنج هزاری پنج هزار سوار و خطاب مهابت خان و بروایتی مکرم خان خان زمان بهادر و تفویض خدمت بخشیگری سوم چهرهٔ امتیاز بر افروخت - و چون نوبت جهان داري بجهان دار شاه رسید به کینهٔ دیرینهٔ ذو الفقار خان نامبرده مغضوب غضب پادشاه (۲) گردیده مطوق و مسلسل شد - پستر در عهد محمد فرخ سیر حسین علي خان امیر الامرا بپاس دیرین روابط و آشنائي بفریاد او رسید - و همراه خود بدکن برد - آخرها دست توسل به عماد الملک مبارز خان داده در جنگے (که سنهٔ (۱۱۳٦) هزار و یک صد و سي و شش هجري با نظام الملک آصف جاه صورت گرفت) حاضر بود - و دومین خانه زاد خان که در اوایل عصر بهادر شاه به منصب چهار هزاري و سه هزار سوار (۳) کسوت افتخار در بر گرفت *

* میرزا محمد هاشم *

پدر واسطه نبیرهٔ خلیفه سلطان مشهور و بسه واسطه نواسهٔ شاه عباس ماضي ست - در سال چهارم بهادر شاهي بار غربت خویش به بندر سورت بر گشاد - خلد منزل محیط

(۲) نسخهٔ [ج] پادشاهي - (۳) نسخهٔ [ب] چهار هزاریٔ سه هزار سوار *

كرم بود - بعد آگهي از راه قدر شناسي و غريب نوازي
به تنخواه مبلغ سه هزار روپيه و تعين مهماندار اعزازش
افزود - و بنام خان فيروز جنگ ناظم گجرات حكم رفت -
كه هرگاه مشار اليه به احمد آباد برسد بدستور محمد امين
خان صوبه دار سابق گجرات [كه در عهد خلد مكان
ما يحتاج قوام الدين خان برادر خليفه سلطان (كه از
ايران رسيده بود) حسب الحكم سر انجام نمود] ضروريات
او را هم ساخته و پرداخته روانهٔ حضور نمايد - خان
فيروز جنگ طفل صغير خود را باستقبال فرستاده خود هم
چند قدم پيش آمده در خورد - و پانزده هزار روپيه نقد و
فيل و اسپ تواضع نمود - و پس ازان (كه ميرزا قريب
باردوی پادشاهي رسيد) كوكه خان نامي (كه مادرش
مصاحبهٔ پادشاه بود) بمهمانداري معين شد - روز ملازمت
بانواع عطاياى خسرواني مباهات اندوخت - (چون از شدت
گرما عرق ضعفے بر چهره اش ظاهر گشت) حكم شد كه
در خسخانه برده آب يخ پرورده بخوراندند (٢) *

دران ايام از انتقال خانخانان گفت و گوی تقرر وزارت
درميان بود - و محمد عظيم الشان درمين خلف خلافت
(كه در مهمات سلطنت دخلے تمام داشت) بر سر آن شد

---

(٢) نسخهٔ [ج] بخورانيد *

که وزارت بنام ذو الفقار خان قرار یابد - و میر بخشیگري
و صوبه داري دکن بهر دو پسران خانخانان مرحوم مقرر
گردد - و ذو الفقار خان مي‌گفت که تا پدرم زنده است
وزارت حق اوست - و مي‌خواست باین تقریب هرچه کار در
دستش باشد - این رد و بدل مدتے کشید - مکرر در خلوت
بر زبان پادشاه گذشت - که ازین مناقشه تنگ آمده ام -
میخواهم که وزارت را نامزد شاهزادهٔ ایران نموده یکے از
دیوانیان تن و خالصه را باستقلال نیابت او فرمایم - و از نایب
کار وزارت گیرم - اما پیش از ملازمت میرزا و بعد ازان چیزها
بپادشاه از جانب شاهزاده‌ها رسانیده بودند - خصوص رعونت
و تبختر بیجا - مشار الیه (که سر تواضع به پادشاهزاده‌ها
فرود نمي آورد) جمیع امرا را ملول و کبیده خاطر
ساخت - تا آنکه مهماندار باشارهٔ میرزا شاه نواز خان صفوي
(که همچشمي بیشتر داشت - و بقدر آن حسد در کانون
سینه اش شعله کشیده بود) بپادشاه عرضي نویسانده - که
با پادشاهزاده‌ها در سواري و دربار بنده آداب چگونه بجا
آورد - و با امرا چگونه در خورد - و هرگاه پیش از بر آمدن
حضرت آمدن بنده بدربار اتفاق افتد کجا بنشیند - پادشاه
بر پیشاني عرضي دستخط کرد - که با پاشاهزاده‌ها در سواري
از اسپ پیاده شده آداب بجا آرد - و در دربار بدستور عمده‌ها

مجرا نمايد و تا سه هزاري (كه سبقت سلام نمايند) دست بسر شود - چون بر سر دفعهٔ ثالث رسيد طرف ميرزا شاهنواز خان شده پرسيد كه چه دستخط بايد كرد - او عرض كرد كه تا آمدن حضرت در پيش خانهٔ خانه زاد خان بنشيند - چنانچه روز دوم ميرزا پيش از بر آمدن بدربار رسيده بود كه سزاولے بگفتهٔ شاهنواز خان رسيده بموجب حكم در پيشخانهٔ خان مذكور برده نشاند - و صاحب خانه بقدر پندار ميرزا بمراعات رسميات و اظهار تپاك پيش نيامد - اگرچه روز دوم ميرزا شاهنواز خان بخانهٔ او رفته عذر خواهيها نمود اما اين عرضي و اين قسم آمدن باعث سبكيها شده نقل مجالس و محافل گرديد - و آخر كار بمنصب پنج هزاري سه هزار سوار و خطاب خليفه سلطان (كه خودش درخواست نموده بود) سر افرازي يافت - مزاج زمانه ساز نداشت - هرچند اعيان دربار بيروئي و كج خلقي بكارش كردند ليكن اصلا ازين ترش روئيها صفرا شكنئ نخوتش بعمل نمايد - و هنوز جاگير تنخواه نشده بود كه خلد منزل برحمت حق پيوست - و بعد ازان كسے باحوالش نپرداخت - مدتے در دار الخلافه بود - باجل موعود در گذشت *

خوافي خان صاحب تاريخ منتخب اللباب (كه با محرر اين اوراق صحبت تمام داشت - و اتفاقاً خان فيروز جنگ از

احمد آباد از طرف خود او را مہمان دار شاہزادہ مقرر کردہ بود - و شاہزادہ در راہ کارہای دیوانی خود را بار فرمودہ) نقل می‌کرد که عرش المعرفت میرزا نسب بود - غیر از استخوان فروشیِ نیاکان و نسب پرستی ہیچ چیز را مشق نکردہ بود - و این ہمہ بر نسب می بالید کہ گویا مناسبتی بہ زمینیان ندارد - و غافل ازین کہ گفتہ اند

* بیت *

* بہ نسب فخر ز نقص گہر و کم خردی ست *
* چون نگین چند توان زیست بنام دگران *

چون از احمد آباد بدار الخلافۂ دہلی رسید ہمراہان (کہ بامید ترقیہا مرافقت گزیدہ بودند) بسماجت برای ملاقات آصف الدولہ بردند - آصف الدولہ سوزنیِ دیگر مقابل مسند خود برای میرزا فرش کردہ بود - این حرکت بطبع وی خورد - بعد از ملاقات ہرچند آصف الدولہ جوششہا کرد ہیچ را نشد - تا آنکہ بطور حرفہای دلخوش از زبان آصف الدولہ بر آمد - کہ (ہمینکہ بملازمت پادشاہی شرف اندوز می شوید (٢)) اول روز منصب ہفت ہزاری (کہ منتہای دولت ہندوستان است) تجویز خواہد شد - یک مرتبہ تند شدہ جواب گفت - اینجا ہر پاجی ہفت ہزاری ست - برای

(٢) نسخۂ [ج] می شوند *

من چه فخر دارد - سبحان الله پس ازین (٢) (که مقدمات ایران برهم خورد - و دولت صفویه باختتام رسید) بسیارے ازین سلسله رخت سلامت بدامن هندوستان کشیدند - چون سلطنت اینجا هم از رونق افتاد و امور ملک داري نسقے ندارد بهمان پیشین عزت و اعتبار (که اصلا اعتنا بشان آنها نکردند) نماند - هر کدام بناحیهٔ شتافته بمحض انتساب بخاندان علیّه روزگارے بدست آوردند - غریب تر آنکه برخے بتزویج دختر خویش خود را بآن دودمان بسته خلیفه سلطاني وا نمودند - چنانچه یکے (٣) از حکام بنگاله با یکے ازینها وصلت نمود - و بعد ازان ظاهر شد که مدعی کاذب است - و همچنین در دیار دکن هم آمدند - و بنام این خاندان پارهٔ عزت یافتند - پس ازان (که میرزایان واقعي این سلسله رسیدند) معلوم همگنان شد - که آنها اصلا نسبتے باین خاندان ندارند •

* محمد مراد خان *

پسر مرشد قلي خان محمد حسین است - جدهٔ مادري او باسم ماه بانو - که تربیت کردهٔ نجیبه بیگم خالهٔ خلد مکان بود - آخرها در محل پادشاهي اعتبار بسیار بهم رسانیده - ازین رو خان مزبور و میر ملنگ همشیره زادهٔ او (که میر بخشي کام بخش شده) بخطاب احسن خان مخاطب

(٢) نسخهٔ [ج] پس ازان - (٣) در نسخهٔ [ا - ج] لفظ [یکے از] نیست •

گردیده در محل پرورش یافته به نشو و نما رسیدند - پدرش مرشد قلي خان خطاب داشت - برادرش میرزا محمد نام ابتدا مشرف غسلخانه بود - سال بیست و هفتم (که برای وصول تتمۀ پیشکش ذمۀ ابو الحسن تعین گشت) ارشاد شد که چون ترا از خانه زادان مرضي شناس خود مي دانیم باید که (چون دیگران بطمع مال فریفته شده) به خوشامد او نپردازي - بلکه در حرف بے محابا پیش آئي - و درشتي نمائي که او هم با تو درشتي کند . و مارا حجتے برای استیصال او بهم رسد - چنانچه او رفته حسب مرضی پادشاه در کلمه و کلام بے باکي کردے و ملزم ساختے - و ابو الحسن مسامحه نمودے - گویند روزے از زبان ابوالحسن بر آمد که ما هم پادشاه این الکۀ محقر گفته مي شویم - میرزا محمد بر آشفته گفت که شما را اطلاق لفظ پادشاه بر خود نمي رسد - و همین امور باعث ازدیاد گرانئ خاطر عالمگیر پادشاه مي شود - ابو الحسن گفت که میرزا محمد این اعتراض شما غلط است - تا که ما پادشاه گفته نشویم حضرت عالمگیر را پادشاه پادشاهان نخواهند گفت - بالجمله خان مذکور در بدو حال بخطاب سعادت خان استسعاد پذیرفته به واقعه نگارئ کل دکن سرفرازي داشته - سال بیست و هفتم (که پادشاه سلطان محمد معظم را

به مهم رام دره تعین فرمود) واقعه نگاری فوج شاهزاده ضمیمهٔ آن ساخت - و پیشتر (که شاهزادهٔ مذکور بر سر ابوالحسن روانه شد) دیوانی فوج خانجهان بهادر بر تعلقات سابق او افزود - و در یکی از جنگهاے آنجا نامبرده چهرهٔ عقیدت را بگلگونهٔ زخم آراست - و پس ازان (که شاهزاده بر سر ابوالحسن رفته بعد زد و خورد مکرر مهم او بصلح انجامید) پیشکش از سابق و حال مقرر نموده نامبرده را برای وصول تتمه درانجا گذاشت - ازانجا (که این صلح بپادشاه مستحسن نیفتاد - و سال بیست و نهم بعد فتح بیجاپور لوای عزیمت بجانب گولکنده بر افراشت) بخان مذکور از ما فی الضمیر خود اطلاع داده برای وصول پیشکش منشور تاکید صادر گردید - ابوالحسن بامید موهوم نه خوانچه جواهر با یاد داشت آن بخان مذکور بطریق امانت سپرده قرار داد که آنچه نقد هم سرانجام مي شود با جواهر مذکور مقدم سرکار خود همراه داده روانهٔ حضور سازد - اتفاقاً متعاقب آن ابوالحسن چند بهنگي میوه براے پادشاه ارسال داشت - سعادت خان هم چند کهار و ڈالي از جانب خود بحضور راهي گردانید - دران ضمن (که آمدن پادشاه بدان سمت به یقین پیوست) ابوالحسن از خان مذکور تقاضای جواهر خود نمود - و فوجی بر خانهٔ او تعین کرد -

و دو روز برخاش ماند - خان مذکور پاس نمک از دست
نداده در جواب گفت که الحق بطرف شما ست - اما
(چون از روی منشور پادشاهي توجه موکب ظفرکوکب باین
طرف معلوم شد) رستگاری خود دران دیده خوانچه های
جواهر را در بهنگیها بحضور فرستادم - سر من حاضر است -
ناچار مرا کشته باید گردید - اما پادشاه را به از کشتن
حاجب دست آویزے برای استیصال شما نخواهد بود -
ابو الحسن دست ازو بر داشت *

بعد فتح گولکنده بنابر آن (که او از نیک سرشتي
نمي خواست که بانی آتش افروزي شود) در سه مقدمه را
بحضور ننوشت - و از خارج بعرض رسید - بپایهٔ عتاب
در آمده - و بکمی دو صدی دو صد سوار و سلب خطاب
تنبیه اندوخت - دران ایام هر چند خواست خوانچه های
جواهر مذکور (که قریب ده لک روپیه مالیت بود)
بکار خانه داران بسپارد هیچ کس دست بآن نکرد - بعد یک
سال متصدیان بعرض رسانیدند - پادشاه از روی قدر شناسي
فرمود که خاطر ما از عدم خیانت او جمع است - بگیرند -
و رسید آن بدهند - در همان ایام کمی منصب بحال نموده
خواست بخطاب پدرش بر نوازد - او خاني بنام خود
در خواسته بخطاب محمد مراد خان بلند آوازه گشت - تا

آخر عهد خلد مکان بسبب عدم رجوع بمتصدیان بخشیگري بمنصب هفت صدی چهار صد سوار رسیده - و بمحض مراعات خلاف ضابطه بخدمت وقایع نگاري و سوانح نگاری بلده و پرگنات صوبهٔ احمد آباد از تغیر چندین کس بانضمام فوجداری کودره (٢) و تهاسره مضاف صوبهٔ مزبور لوای اعتبار بر افراشته بود - پس ازان که نوبت سلطنت به بهادر شاه رسید [هرچند از ایام شاهزادگي تا وقت مهم حیدرآباد (که مومی الیه از حضور خلد مکان بواقع نگاری (٣) فوج شاهي مامور بود) حقوق نیکوخدمتي در جناب پادشاه ثابت داشت] اما (چون دران وقت بخطاب سعادت خاني ممتاز بود) اعتماد خان نامي بوسیلهٔ ذوالفقار خان (که او هم از تبدیل خطاب غافل شده) بعرض رسانید [که محمد مراد خان با بخشی کام بخش قرابت دارد - و بتعلقات صوبهٔ احمد آباد (که ملک سپاه خیز است) مامور] بنابران از خدمات معزول و طلب حضور گردید *

[هر چند خانخانان برین ماجرا اطلاع یافته بے گناهی او (که فی الحقیقة ساختهٔ بد اندیشان بود) خاطر نشین پادشاه گردانیده حکم بحالی تعلقات فرستاد] اما او بنابر اثبات براءت ذمهٔ خود کارها را بمتصدیان باز گذاشته سال

---

(٢) در [بعض نسخهٔ] کوررة - (٣) نسخهٔ [ج] به وقائع نگاري *

دوم جلوس بحضور آمد - پس از ملازمت بعطای خلعت
و سرپیچ مرصع و از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی
هزار سوار و در عرض مکرر دو هزاری هزار و پانصد سوار
و تفویض خدمت داغ تصحیحهٔ حضور سر افتخار بر افراخت -
سال سیوم هنگامے (که پادشاه بعد انفراغ مهم کام بخش از
حیدر آباد بجانب هندوستان لوای مراجعت بر افراشت)
او از اصل و اضافه بمنصب سه هزاری دو هزار سوار و عطای
نقاره و تقرر صوبه داری بیجاپور عز امتیاز اندوخت - اما
[چون بنابر بے سر انجامي (با آنکه ذوالفقار خان بهادر
نصرت جنگ اعانتے نمود) نتوانست بتعلقه شتافت] لهذا
به نیابت صوبه داری اورنگ آباد (که اصالةً بهٔ بهادر مذکور
تعلق داشت) چهرهٔ عزت بر افروخته بدان صوب مرخص
گردید - و در همان سال ازانجا تغیر شد - سال چهارم
مطابق سنهٔ (۱۱۲۲) هزار و یک صد و بیست و دو
هجري برحمت حق پیوست - در جرأت و کار طلبي یگانه
بوده - در آخرها (چون عالمگیر پادشاه را فوج مطلوب بود)
بناظمان اکثر صوبجات فرمان رفت که عمله زادهای بیکار را
بامید نوکري روانهٔ حضور سازند - محمد مراد خان (که
دران وقت فوجداری کودره و تهاسره داشت) بعد اطلاع
عرضي نمود - که (هرگاه حضرت خود بدولت متوجه تذبیه کفار

باشند) - بندگان را سایهٔ دیوار گزیدن و بآرام نشستن گوارا نیست - هر قدر حکم شود از عمله زادگان این افواج همراه گرفته غلام بدولت ملازمت فایز شود - پادشاه در جواب تحسین بسیار و حکم در باب رسیدن با جماعهٔ صدر نوشت - و تشنیع نامه بنام شجاعت خان محمد بیگ صوبه دار احمد آباد (که عذر نبودن مردم لایق سابقاً معروض داشته) صدور یافت - و حوالهٔ عرضداشت محمد مراد خان مندرج گردید - شجاعت خان بعد ورود آن بسکنهٔ شهر تهدید نمود - که هیچ کس رفاقت محمد مراد خان قبول نکند - خان مذکور بعد معاینهٔ این حال ناچار شده بشخصی (که سابق بخشی خانهٔ شجاعت خان بود - و از چندے بنابر ناخوشی دست از روزگار او کشیده) در ساخته بوعدهٔ سر منلی آوردهای خود معرفت او مردم را فراهم آرده - و روانهٔ حضور شد - و پس از رسیدن به پیشگاه سلطنت در محاصرهٔ قلعهٔ پرناله صاحب ملجار گردید *

روزے یکی از پسران او از مورچهٔ بر سبیل تفرج بر آمده عقب گاومیشها (که در صحرا می چریدند) تیر و کمان بدست طی مسافتی نمود - چون گاومیشان از قلعه بود براه معهود بالای کوه بر آمد - او ازین معنی پدر را آگاه ساخت - خان مذکور با همراهیان خود رفته در کمرهٔ کوه مورچه قایم نمود - و بحضور عرضی کرده برای کومک

معروض داشت - پادشاه روح الله خان و تربیت خان را برای کومک او حکم فرمود - آنها دیده و دانسته تهاون بعمل آورده بخان مذکور پیغام نمودند که ما زینهار کومکی (۲) شما نخواهیم کرد - بهتر آنکه عرضی نمائید (۳) که جا قابل قیام نیست - بغلطی اینجا رسیده شد - چون عرضی او بنظر پادشاه گذشت فرمود که چرا حرکت لغو کرد - بمورچهٔ خود بیاید - اما بپادشاه کیفیت مفصل از روی عرضی هرکارها معلوم گردید - روز دوم (که خان مذکور خلاف معمول تنها بمجرا رفت) پادشاه گفت که چرا همراهیان شما نیامدند - او در جواب عرض کرد که بنابر ماندگی همان حرکت لغو که دیروز بعمل آمده *

در حسن توجیه صاحب سلیقه بود - گویند در ایام محاصرت حیدرآباد روزے در مجلس ابو الحسن (که فضلای آنجا فراهم بودند) تقریب خوبیهای عالمگیر پادشاه بمیان آمد - سخن باینجا کشید که (چون میان پادشاه و والی ایران بنابر خفت کشیدن تربیت خان ایلچی مقدمه بنزاع کشیده) حکم شد - که اسپان مرسلهٔ والی مذکور را ذبح نموده بفقرا تقسیم نمایند - با این همه ادعای تقوی این امر را جز باتباع نفس حمل بر چه توان نمود - بایستی

---

(۲) نسخهٔ [ب] کومک - (۳) نسخهٔ [ا - ب] نمایند *

بفضلا و صلحا تقسیم مي شد - خان مذکور گفت که درین امر والی ایران بهیچ وجه دخلی ندارد - اصل آنست که آخته بیگي اسبان مزبور را رفته (که پادشاه بتلاوت مشغول بود) آورده بعرض رسانید - پادشاه خواست که تتمهٔ معتاد را بر فردا موقوف داشته بملاحظهٔ اسبان متوجه شود - درین ضمن آیهٔ قرآنی متضمن احوال سلیمان عَلیٰ نَبِیِّنَا و عَلَیْهِ السَّلَامُ (که در ملاحظهٔ اسبان پیشکش نماز سنت و بروایتی فرض قضا شد - و آن حضرت در کفارهٔ آن اسبان را مذبوح ساخت) بتلاوت در آمد - بنابران آبدیده گردیده بجهت تنبیه نفس نصیحت آن حضرت عمل فرمود - آنها گفتند که درین صورت فرستادن اسپان بدر خانهای امرای ایران چه وجه داشت - گفت که این بغلط زبانزد گشته - در اصل (که شاهجهان آباد تازه آباد شده) هیچ محلهٔ نبود که خالي از حویلی یکی از امرای ایران باشد - و آن محله بنام آن امیر شهرت داشت - و (چون یکجا ذبح نمودن بنابر ازدحام فقرا متعذر نمود) حکم شد که در هر محله یک دو اسپ ذبح نموده بتقسیم آرند - این خبر بنوشتهٔ وقایع نگار بمسامع خسروانی رسید - خان مذکور مورد تحسین گشت *

گویند [چون در ایامی (که ابراهیم خان زیک صوبه دار گجرات شده بدانجا رسید و شاهزاده بیدار بخت طالب حضور

گردید) محمد مراد خان (که فوجداري کودره و تهاسره
داشت) از شاهزاده وقت شب خلعت عنایت و رخصت
تعلقه یافت] همین که بخانه آمد حسب الطلب ابراهیم
خان پیش او شتافت - او باستفسار احوال شاهزاده پرداخته
خبر ارتحال خلد مکان (که باو رسیده بود) ظاهر ساخت
و گفت که همین وقت پیش شاهزاده رفته اطلاع باید داد -
خان مزبور نیم شب بدربار شاهزاده رسید - (چون زباني
خواجه سرا معلوم کرد که شاهزاده در خواب است) گفت که
که امر ضروري ست - بشاهزاده خبر نماید - خواجه سرا وقت
گرداندن پهلو عرض کرد که محمد مراد خان حاضر است -
شاهزاده پرسید که لباس عنایتي در بر دارد یا تبدیل
آن کرده - خواجه سرا گفت که لباس سفید پوشیده - شاهزاده
او را طلب داشته بعد دریافت خبر آثار ملالت ظاهر نمود -
خان مزبور بعد اداي مراسم تعزیت بآداب تهنیت سلطنت
پرداخت - شاهزاده گفت که فلانے مردم قدر حضرت عالمگیر
نمي داشتند - چه شد که زمانه بکام ما گردید - حالا
خواهید دید که با کدام دیوانه سروکار مي افتد - محمد مراد
خان اخلاف و صبایا بسیار داشت - پسر کلانش جواد علي
خان خط نسخ و ثلث خوب مي نوشت - در پیرانه سري
بضعف بصر مبتلا شده در اورنگ آباد کنج عزلت گزید -

و صبیهٔ کلانش به میر حسن خلف امانت خان میر حسین منسوب بود - اولاد اخلاف دیگر هم در گجرات و اورنگ آباد باقي است *

* میرزا شاهنواز خان صفوي *

صدر الدین محمد نام پسر میرزا سلطان صفوي ست - یادگار سلسلهٔ صفویه بود - بدستیاری بخت بلند پایهٔ امارت خویش را از پدر و پدر کلان خود در گذرانید - اما خاتم دودهٔ خویش گشت - بعد ازو تا حال ازین خاندان کسے رایت بلند نامي نیفراخت - بالجمله مشار الیه بعد فوت پدر صاحب نام و نشان بود - به یساقهای دور و نزدیک تعین مي گشت - در سال بیست و ششم جلوس خلد مکان بخطاب خاني و فوجداری رام گیر (٢) صدر نشین عزت گشت - پس ازین بفوجداری ایرج بهاندیر مضاف صوبهٔ آگره و پستر بفوجداری پونار متعلقهٔ صوبهٔ برار تعین گردید - و در سال چهل و چهارم از تغیر معتقد خان بخدمت صوبه داری خاندیس و اضافهٔ پانصدي بمنصب دو هزاري اعتبار اندوخت - و پس ازان بمنصب بخشیگری سیوم تحصیل ناموري نمود - و بافزایش لفظ میرزا بخطاب صدر الدین محمد خان صفوي بزرگي افزا شد - هنگامے | که موکب پادشاهي از سواد بهادر گده (که

(٢) نسخهٔ [ج] رامکر و در [بعضی نسخه] رامکیره ۰

چندے معسکر والا بود) بعزم تسخیر قلعهٔ کنذانه رخصت
نمود] احمال و اثقال در بهادر گڈه گذاشتند - و بخشی[(۲)]
الملک میرزا صدر الدین محمد خان (که بعنایت سلطانی
بپایهٔ دو هزار و پانصدی هشت صد سوار رسیده بود) باضافهٔ[(۳)]
پانصدی دو صد سوار بمنصب سه هزاری هزار سوار و فیل
کامیاب دولت گردیده بمحافظت بنگاه رخصت یافت - و
در سال چهل و هشتم از انتقال روح الله خان ثانی غایبانه
بخدمت بخشیگری دوم مقرر گشته از بنگاه طلب حضور
گردید - و بعد فتح واکن کیره بافزونی پانصدی دیگر
مرتبه افزا شد *

پس از واقعهٔ ناگزیر خلد مکان بهمراهی محمد اعظم شاه
شتافت - و در جنگ بهادر شاه [چون اعظم شاه کشته گشت
اکثر امرای خلد مکانی و والا شاهي با بهادر شاه موافقت
بلکه مسابقت نمودند - و معدودے از میان بدر رفتند -
مگر خان مذکور (که زخمے بر داشته در معرکه ماند)
چون شرف یاب ملازمت بهادر شاهي گردید] به بحالی
خدمت سابق و منصب پنج هزاري و خطاب حسام الدوله

---

(۲) نسخهٔ [ج] احمال و اثقال و بنه و بار الخ - (۳) در [مآثر عالمگیري]
دو هزار و پانصدیٔ هشتصد سوار بود - پانصدی دو صد و پنجاه سوار اضافه
یافت *

ميرزا شاهنواز خان صفوي رايت بلند نامي افراخت - و در كمال اعزاز و احترام مي گذرانيد - و (چون در سواد لاهور شاه صاحب فضل و حلم بهادر شاه بخلد برين منزل گزيد - و اخلاف اربعهٔ سلطنت بانتزاع خلافت كمر كين توزي و صف آرائي با يك ديگر[۲] چست بستند) هريكي[۳] از امراى پادشاهي با هركه از پادشاهزادها ربط و اخلاص داشت رفاقت او اختيار نمود - خان مذكور بعظيم الشان متوسل بود - پيش از جنگ دو سه روزے (كه ايام بحران و آشوب بود) مومى اليه از نزد شاهزادهٔ مذكور برگشته از نزديكي دايرهٔ جهان شاه مي گذشت - مردم او بغلط ناگهاني بر سرش ريخته پاره پاره كردند - و بقولے روز جنگ (چون كار عظيم الشان بانصرام رسيد) خواست به شاهزاده جهانشاه بپيوندد - دران حيص و بيص مردم بگمان او را زير شپهٔ تير گرفتند - هرچند فرياد زد كه من ارادهٔ جنگ ندارم كسے نشنيد - بر فيلش برآمده حربه ها زدند - مرد بے سود و گزند بود - و بسيار ضعيف بنيه - كم خوري و كم طعامي او مشهور است - گويند براى او در يك دراج قدرے كباب و قدرے پلاؤ و قدرے قليه طيار مي كردند - در سير خوردن بقدر ماشه ها افزوده چون بچند توله رسيد ثقالت آورد *

---

(۲) نسخهٔ [ا] يك دگر - (۳) در نسخهٔ [ج] لفظ [هريكي از] نيست •

* مكرم خان مير اسحاق *

دومين خلف شيخ مير است - حسن عقيدت و كار طلبيهاى آن مبارز بسالت نشان آنهمه دل نشين عالمگير پادشاه بود كه بيك نيكوخدمتي (كه در مبادئ جلوس او جان عزيز خود را بكار ولي نعمت ايثار نمود) حقي عظيم بر ذمهٔ خود برشمرده (٢) اخلافش را مشمول انواع التفات و تربيت گردانيد - مشهور است كه اينها را پادشاه صاحبزاده مي گفت - ازين بود كه اين التفات مغروران با آقا هم ناز خانه زادي مي فروختند - و بمزاج زمانه پي نبرده از بےنيازي سر بكسے فرود نمي آوردند - و غير از گوشه نشيني و انزوا بكسے نساختند - بالجمله مير اسحٰق بمنصب عمده و خطاب مكرم خان سرافرازي يافت - و بداروغگئ بندهاى جلو عزت اندوخت - و در سال هيجدهم (كه گل زمين حسن ابدال معسكر پادشاهي بود) (٣) خان مذكور با برادر خودش (٤) شمشير خان محمد يعقوب و فوجے شايسته به تنبيه افاغنه (٥) مامور گرديد - خان مزبور از سمت كتل خالوش

(٢) نسخهٔ [ج] بر ذمهٔ خود شمرده - (٣) در [مآثر عالمگيري] - مكرم خان با برادر خود شمشير خان محمد يعقوب با فوجے شايسته مامور گرديد - كه از سمت كتل خابوش به تنبيه افاغنه پردازد - (٤) نسخهٔ [ج] خرد - و در [بعضي نسخهٔ] خورد - (٥) نسخهٔ [ب] خاروش - و در [بعضي نسخه] جانوش *

در آمده مکرر با غنیم نبرد آرا گشت - و اکثر آنها را اسیر و مواطن آنها را بے سپر ساخت - روزے شورش انگیزان اول (۲) خود را نمودار کردند - او ازانها شماره بر نداشته بیمحابا خود را بر غنیم زد - و فیروزمند گردید - درین اثنا دو فوج سنگین (که دو طرف کمر کوه کمین کرده بودند) حمله آور شدند - و فراوان کوشش و کشش از طرفین بظهور رسید - شمشیر خان و میر عزیزالله داماد شیخ میر پای ثبات افشرده با جمعے کثیر راه فنا پیمودند - و بیشترے از بے آبي و راه نیابي بیابان مرگ گشتند - مکرم خان با برخے به رهنموني واقفان آن سرزمین خود را نزد عزت خان تهانه دار باجور رسانید - موصی الیه قدوم او را گرامي داشته (۳) بانواع موافقت (۴) و دلداري پیش آمد - و حسب الحکم

---

(۲) در [مآثر عالمگیري] روزے شورش انگیزان اول خود را اندک نمودار کردند - خان ازانها شماره بر نداشته بے محابا خود را بر غنیم میزند - نخست فیروزمند میگردد - سپس دو فوج نامعدود (که دو طرف کمرکوه پنهان بودند) برو حمله آور میشوند - فراوان کوشش بظهور مي رساند - شمشیر خان و میر عزیزالله داماد شیخ میر بجنبش رگ غیرت پای ثبات محکم مي کنند - و مردانه شربت واپسین مي نوشند - و جمع کثیر با هردو رفیق میشوند و اکثر سوار و پیاده از بے آبي و هیچ طرف راه نیابي بیابان مرگ میگردند - شکست فاحش رو میدهد - مصیبتے سخت بر خرد و بزرگ میگذرد - مکرم خان با زندگي نصیبان دیگر برهنمائي واقفان آن سرزمین خود را بعزت خان تهانه دار باجور مي رساند ٭

(۳) نسخهٔ [ب] داشته - (۴) نسخهٔ [ج] مرافقت ٭

روانهٔ حضور ساخت - و در سال بیستم از تغیر عبد الرحیم
خان بداروغگی گرز برداران سر اعتبار بر افراخت - و در
سال بیست و سیوم بوقت معاودت از اودیپور رانا بصوب
اجمیر مشار الیه به تنبیه مفسدان طرف بدهنور متعلقهٔ
چیتور رخصت شده بعطای فیل کامیاب گردید - پستر
بنابر جهتی مورد عتاب گشته چندے از دولت کورنش مهجور
ماند - و بتازگي در سال بیست و ششم بادراک ملازمت
ناصیهٔ سعادت بر افروخت - و بحکومت لاهور تعین گشت -
و در سال سي ام عزل یافت - و پس ازان بصاحب صوبگی
ملتان کمر عزیمت بر بست - و بعد ازان باز بنظم صوبهٔ
لاهور معین گردید - و در سال چهل و یکم معزول گشته
استعفای نوکري نموده در دار الخلافه منزوي و موظف
گردید *

در سال چهل و پنجم بشرف ملازمت در مقامات
کهتانون (که در نزدیکیهای قلعهٔ پرناله است) بحضور
رسیده روزے چند مشمول مراحم خسرواني بود - (چون
مزاج طرفین بے نیاز و باهم ناساز افتاده از هیچ جانب
تکلیفی بمیان نیامد) عنان مراجعت بگوشهٔ انزوا تافت - و
ازان باز در دار الخلافه طرح اقامت ریخته بفراغت و آسودگي
مي گذرانید - و از اندوختهها حویلي و دکاکین خرید - خرچ هم

داشت - و خالي از كمال نبود - خود را صوفي مي گرفت - و همه اوست مي گفت - و درين امر مبالغه مي نمود - نواب آصف جاه (كه در عهد بهادرشاه روزے چند در دار الخلافه گوشه نشين بود) خود مي فرمود - دران آوان بخدمت مكرم خان رفته استفاده ميكردم - در زمان محمد فرخ سير بسير عدم قدم بر داشت - لاولد بود - عبيد الله خان نامي متبناى او مشهور است - سيد حشمت الله خان (كه درين ايام از جانب آصف جاه بوكالت دربار پادشاهي متعين است) پسر اوست *

[چون اكثر بطالت به مهوسي و كيميا دوستي مي كشد - و بسيار ديده شد كه اين شغل سراپا اميد در رفع بيكاري اثرے دارد] مكرم خان هم ازين سودا خالي نبود - در اواخر عهد خلد مكان طرفه واقعهٔ (۲) رو داد - كه از سوانح بعرض پادشاه هم رسيد - و خواص خان در تاريخ خويش آورده - كه من از شخصے (كه از جانب محمد يار خان ناظم دهلي جهت تحقيق اين خبر نزد مكرم خان رفته و زباني خودش اصغا نموده) شنيدم - چون خالي از اعتماد نبود ثبت مي افتد - پس ازان (كه خان مذكور بتلاش كيميا شهرت گرفت - و كارخانهٔ دستكاري گرم گرديد) فقيرے

(۲) نسخهٔ [ج] سوانح نگاران *

مرتاض مشايخانه سر و شكل آمد - و براستي و بے نيازي
(۲)
خود را وا نمود - و نهايت باحتياط ظاهر كرد - كه من مريد
قدوة الواصلين زبدة العارفين حضرت غوث الثقلين ام - و بعلم
(۳)
صناعت مبشر شده ام - و مأذونم بتعليم شما - و بفريب كاري
(چندان افسانه و افسون دميد - و بمزوري مكرر قدرے طلا را
با دستكاري دو چند بنظر در آورد) كه مكرم خان بوى
گرويد - و هرچند درين مدت تكليفي و تواضعي ميكرد اصلا
(۴)
اعتنا نمي نمود - و از جميع تنعمات محترز بوده بمقدار كمے
از چيزهاے سهل بسند داشت - و هرگاه ذكر تعليم بميان
مي آمد بروز رخصت مي انداخت - تا آنكه روزے گفت
ديگے بسيار كلان آوردند و تا دهنش يک ته اشرفي
(۵)
و يک ته پل سياه بالاى هم چيدند - و بگل حكمت گرفته
آتش بر افروخت - چون ثلثے از شب گذشت آوازے مهيب
ازان ديگ بلند شد - آن غدار دست افسوسے برهم زده
گفت خيلے نقصان بعمل راه يافت - بريختن خون كودک
سياه چرده جبر و اصلاح آن ميشود - مكرم خان گفت چگونه
(۶)
مجوز سفک خون ناحق توان شد - از سر بايد گرفت -

---

(۲) نسخهٔ [ا] من مريد حضرت غوث الثقلين ام - (۳) نسخهٔ [ب]
پيشرو شده ام - (۴) نسخهٔ [ا] منعمات - (۵) نسخهٔ [ب] پول سياه -
(۶) نسخهٔ [ج] بايد گذشت ●

فقیر بهم بر آمده گفت از شما میشود[۲] - چند اشرفي را گرفت و بیرون رفت - و بعد دو ساعت طفلے گرفته آورد - و بدست خود بر حلق او کاردے رانده قطرهٔ چند از خونش بر آتش ریخت - صدا فرو نشست - و آن مذبوح را بر خس و خاشاک بر تافت - زمانے نگذشت که مردم کوتوال با مشعل و غوغا رسیده بوقها بآواز در آوردند - که فقیرے دزد طفل بیچارهٔ را همین ساعت بر داشته درین کوچه آمده و ازین خانه در نگذشته - آنرا گرفته بدهید[۳] که مادر و پدر آن مظلوم بے طاقتي مي نمایند - مکرم خان مضطر گردیده از ترس بدنامي هر چند بزر خطیر تطمیع مي نماید دست از شور و غوغا و تقاضا بر نمي دارند - و آن محتال نیرنگ ساز ابرام دارد که چرا زر میدهند - مرا حواله نمایند - چه خواهند کرد - و بعد اللتیا و التي آن شعبده باز خود بر آمده گفت - اینک حاضرم - پیادها دست و پایش بسته سیلي زنان بردند - مکرم خان در زیر درخت (چکنم[۴]) نشسته گاهے انگشت حیرت بدهن دارد و گاهے دست ندامت بدندان میگزد همین که سپیدهٔ صبح دمید کسے را پي استفسار احوال فقیر فرستاد - اصلا ازان هنگامه نشان نیافت - از اهل محله جویان

---

(۲) همچنین در هر سه نسخه - (۳) نسخهٔ [ا - ب] بدهند - (۴) همچنین در هر سه نسخه -

و پرسان شدند - هيچ کس چيزے نگفت - ازان مذبوح خبر گرفتند - نيافتند - حيرت بر حيرت مي افزود - پهتر آتش ديگ سرد نموده چون کافتند بجاى اشرفي سنگريزه يافتند - هرکه از خان مذکور مي پرسيد ميگفت بهاى تماشائے بود که ازو ديدم *

* مير ويس غلزي (۲) *

غلزي قومے ست از افاغنه - اينها در نواح زميداور سکونت دارند - در سلطنت شاه سلطان حسين صفوي (که گرگين خان والي گرجستان (۳) بيگلربيگي قندهار بود) گرجيه بهمراهي او دست تسلط بر افاغنه دراز کردند - مير ويس (که رئيس قوم خود بوده) ببارگاه شاهي بنابر تظلم و فرياد شتافت - چون مزاج شاه قسمے حليم و سليم افتاده بود که شب و روز جز صحبت علما کارے نداشت - از سياست (که لازمهٔ رياست است) دست بردار گرديده خوني را بمدعي نمي سپرد - و ديت قصاص از سرکار خود مي داد - لهٰذا سستي عمل بادشاه هيبت از قلوب راه يافته هيچ کس مطاوعت احکام شاهي نميکرد تا بداد ديگران که پردازد - لهٰذا مير ويس بمشاهدهٔ اين احوال راه مکهٔ معظمه (زَادَهَا اللّٰهُ تَشْرِيفًا) پيش گرفت - و پس از معاودت ازانجا بوطن رسيده در

---

(۲) در [تاريخ ايران] غلزائي - (۳) نسخهٔ [ب] برجستان *

صدد قابو بوده در سنهٔ (۱۱۲۰) هزار و یک صد و بیست
هجري هنگامے (که گرگین خان بقصد تنبیه کاکري در مقام
ده سنج بیرون قندهار بود) برو ریخته اسیر گردانیده کارش
باتمام رسانید - و در قندهار مستقل شده عرضداشت با
کلید طلا پیش خلد منزل ارسال داشت - و اظهار رسوخ
نمود - پادشاه مزبور [که خواهش موافقت پادشاه ایران
داشت - و برای رفع کدورتے (که ما بین خلد مکان و شاه
عباس ثاني بنابر نا رسائیِ تربیت خان ایلچیِ هندوستان
بمیان آمد[۲]) توطیه ها مي انگیخت] صلاح وقت دانسته او را
بمنصب پنج هزاري و خطاب پادشاه نواز خان بر نواخته
سند قلعه داریِ قندهار فرستاد - و بدست تجار بشاه
سلطان حسین پیغام داد - که افغان نمک بحرام سلوک
نالایق بآن درگاه بعمل آورده - مي باید آنچه لازمهٔ کیفر او
باشد زود بدان پردازند - و از کمک اینجا خاطر جمع
دارند - شاه سلطان کیخسرو خان برادر زادهٔ گرگین خان را
با فوجے جانب قندهار تعین ساخت - او آمده بمحاصره
پرداخته از سوء تدبیر مقتول گشت - بعد ازان محمد زمان
خان شاملو قورچي باشي بدین کار دستوري یافت - اتفاقاً
تا وصول بدان جا در عرض راه کاسهٔ عمرش لبریز گردید *

---

(۲) نسخهٔ [ب] بمیان آمده بود *

ميرويس هشت سال راتق و فاتق مهمات آنجا بوده گوشهٔ فنا گزيد - و پس ازو برادرش عبد العزيز بر سرير حكم راني نشست - و بعد يک سال محمود پور ميرويس با چند كس از حواشي او ساخته او را بقتل رسانيده رايت حكومت بر افراشت - و [چون در هرات هنگامهٔ ابدالي (كه شيعه ايست از اقوام افغان) بلند شد] عبد الله خان ابدالي با پسر خود اسد الله (كه بهمين مظنه چندے در هرات عباس قلي خان شاملو حاكم آنجا مقيد داشت) از محبس گريخته باجتماع جمعيت پرداخته اول قلعه اسفرار را بتصرف آوردند - و در سنهٔ (۱۱۲۹) هزار و يک صد و بيست و نه هجري بلدهٔ هرات را گرفتند - و اسد الله بر قلعهٔ فراه (كه بتصرف غلزيان بود) بغفلت تاخته متصرف شد - بعد از چندے محمود غلزي بقصد استرداد فراه شتافته ما بين فراه و زميداور (۲) با اسد الله بجنگ پيوسته نامبرده را بقتل رسانيد * ع *

* اسد را سگ شاه ايران دريد *

تاريخ (۳) اين واقعه است - ازان (كه قلعهٔ مزبور استحكام داشت) بقتل اسد الله اكتفا نموده بقندهار معاودت نمود - و آنرا از جلايل خدمات شمرده بشاه سلطان حسين

(۲) نسخهٔ [ج] زميند اور - (۳) يعني سنه هزار و يكصد و سي و دو *

معروض داشت - و استدعا کرد که موکب شاهي ازان طرف جانب خراسان رکضت نماید - من هم سمت هرات میرسم - ارکان سلطنت تدلیس او را قرین صدق انگاشته محمود را به صوفیِ صافي ضمیر ملقب و به حسن قلي خان مخاطب گردانیدند - و قندهار باو مسلم داشته خلعت و شمشیر برای او فرستادند - محمود به بهانهٔ تنبیه ابدالیِ هرات بسیستان رسید - درین ضمن بکرمان شتافته نه ماه بضبط آنجا پرداخت - پستر باستماع هنگامهٔ بیجن (۲) سلطان لکزي ساکن فراه (که او را در قندهار نایب کرده بود - و او میدان خالي دیده باتفاق چند کس افاغنهٔ دروني را کشته خود هم بر دست افغانان بیروني مقتول گردید) بقندهار معاودت نمود - سال دیگر بر سر کرمان رفت - و قتل و غارت موفور نمود - مردم قلعه ناچار بقبول پیشکش تفویض قلعه بر انجام کار اصفهان موقوف داشتند - محمود غلزي اقبال این معني نموده عازم اصفهان شد - بچهار فرسخیِ اصفهان رسیده با فوج شاهي مقابله بوقوع آمده آنها را شکست داد - تمامیِ توپخانه و اسباب اهل اردو بتصرف آورد - پس ازان متصل اصفهان رفته مطابق سنه (۱۱۳۴) هزار و یک صد و سي و چهار هجري شروع در محاصره نمود -

(۲) همچنین در دو نسخه •

و کار بر مردم آنجا قسمے تنگ ساخت که نوبت به اکل میته رسید - ارکان دولت شاهي بدادن شهر مصمم گردیده یازدهم محرم سنهٔ (۱۱۳۵) هزار و یک صد و سي و پنج هجري شاه را پیش او برده تاج خسروي را بر سر افغان مذکور زدند - همان وقت مردم بضبط خزاین و کارخانجات تعین نموده خود هم داخل شهر گشت - و خطبه و سکه بنام خویش کرد - و بسیارے از امرای رو شناس و تمام اولاد و احفاد صفویه را از هم گذرانید - و شیراز را بتصرف آورده قریب بدو سال در اصفهان و غیر آن لوای فرمان فرمائي بر افراخت - پس ازان عارضهٔ جنون و فالج برو طاري شده از کار باز ماند - دوازدهم شعبان سنهٔ (۱۱۳۷) یک هزار و یک صد و سي و هفت هجري اشرف ابن عمش از گوشهٔ خفا بر آمده کار محمود باتمام رسانیده نوبت سلطنت بنام خود نواخت - در عهد خود کرمان و یزد و بغاورد و قم و قزوین و طهران تا پول کربي (که سرحد عراق و خراسان است) بقبضهٔ اقتدار در آورد - و سال سیوم سلطنت او ایلچي از جانب سلطان روم پیغامهاي درشت متضمن کناره گزیدن از فرمانروائي رسانید - او جواب بزبان تیغ داده سر شاه سلطان حسین را (که در اصفهان مي بود) از تن جدا ساخته نزد ایلچي فرستاد - لهذا افواج روم بمقابلهٔ او

آمده جنگ رو داد - و آخر رومیان شکست یافته بمصالحت
پرداختند - پسترو با نادر شاه سه بار بمقابله پرداخت -
و هر بار هزیمت یافت - آخر جانب شیراز رفت - و
جا نیافته متصل قندهار (که بنابر کشتن محمود روی رفتن
آنجا نداشت) رسیده عزم بلوچستان نمود - حسین برادر
محمود غازي باستماع این معني ابراهیم نام غلام خود را
با فوجے بر سر او فرستاد - ابراهیم باو رسید - و اشرف
بضرب تفنگ ابراهیم سنهٔ (۱۱۴۲) هزار و یک صد وچهل
و دو هجري به نیستي سرا رو کرد - حسین مزبور چندے در
قندهار بود - آخر قلعهٔ مذکور بتصرف نادر شاه در آمد *

* محمد یار خان *

پسر میرزا بهمن یار اعتقاد خان است - آن پدرے را چنین
پسرے شاید - بل در استغنا و بے نیازي ازو هم گذرانید -
هیچ مناسبتے باهل روزگار نداشت - هرچند بدنیا پشت پا
میزد بیشتر دست خواهش بدامنش آویختے - و هر قدر
دست رد بر سینهٔ دولت مي کشید دست زنان رو بر آستانهٔ
او مالیدے - (اگرچه پدرش ایام زندگي را آزادانه صرف
عیش و عشرت ساخته بلهو و لعب گذرانید) اما این در
عین صحو و هوشیاري و پاس قاعده داني و حفظ ضوابط
بیش ازو آسودگي و فراغت اندوخت - کمتر تعب ملازم پیشگي

کشید - در آغاز حال سال دوازدهم عالمگیري (که هنوز پدرش زنده بود) بمنصب چهار صدي (۲) نو سرافراز شده بصبیهٔ میرزا فرخ فال عم خود [که پسر کوچک یمین الدوله آصف جاه است که (از بس فربهي و تنومندي منزوي بوده) بروز اعیان و جشن باریاب سلطنت گشته بعطیه و انعام پادشاهي ادخار جمعیت مي نمود] کد خدا شد - در سال بیست و یکم بداروغگي زرگر خانهٔ سرکار والا امتیاز یافت - و پستر داروغگي قور خانه نیز ضمیمه گردید - و رفته رفته به میرتوزکي عزت اندوخته بخدمت عرض مکرر نیز اختصاص گرفت - و پس ازان بداروغگي غسلخانه اعتبار افزود - اما از خویشتن داري و تن آساني یک ماه و دو ماه بدربار نمي رفت - تا آنکه بیش منصبي ذو الفقار خان نصرت جنگ (که بسرفوجي نام بر آورده همواره در جلدوي مالش اشقیا و تسخیر قلاع دکن اضافه‌ها یافته - با وصف آنکه او هم به تکرار اضافه‌ها بمنصب دو هزار و پانصدي هزار و پانصد سوار رسیده) در عالم هم چشمي و هم سري نتوانست گوارا کرد - از جا در آمده استعفای نوکري نمود - و بران اصرار ورزید بپادشاهزاده محمد اعظم شاه حکم شد که او را مستمال نماید - شاهزاده هر چند گرم التفاتیها بکار برد اصلا فریفته

---

(۲) در [مآثر عالمگیري] محمد یار ولد اعتقاد خان چهار صدي نو سرافراز شد *

و غره نگشت - و گفته فرستاد که نوکری من درین مرتبه نیست که به میانجی گری شما اصلاح پذیرد - شاهزاده بر آشفته در حضور گلهٔ بسیار کرد - پادشاه فرمود که می خواهد که بمکان قلعه بفرستم - چون این خبر باو رسید عرضی نمود که همه مردم را برطرف کرده ام بیجاپور نزدیک است اگر مکانی از مکانهای قلعه مرحمت شود رفته محفوظ بنشینم - بموجب حکم از کلکله بآنجا رفته نشست - و پادشاه هم متعاقب به بیجاپور آمد (چون ظاهر شد که هیچ گونه دل نهاد نوکري نیست) برخصت دار الخلافه مجاز گردید *

اتفاقاً در همان ایام پادشاهزاده محمد معظم بجانب اکبرآباد مرخص شده بهم قافلگی ایشان روانه شد - هرگز در راه شاهزاده را ندید - حتی که از پیش خیمهٔ او گذشت - بر نیامد - بشاهجهان آباد رفته بر دو پوستهٔ آزادي و استغنا مشق استقامت مي نمود - چند ماهی به بیکاري بر نیامد که بختیاري و اقبال یاوري کرد - در سال چهلم سنهٔ (۱۰۰۸) هزار و هشت هجري از پیشگاه سلطنت و جهانباني بارسال فرمان صوبه داري دار الخلافه از انتقال عاقل خان خوافي دامن مقصود بدست افتاد - و چهرهٔ مطلوب بنظر آمد - باضافهٔ پانصدي پانصد سوار بر مدارج منصب

سه هزاری دو هزار سوار تصاعد نمود - و در سال چهل و
ششم از اصل و اضافه بمنصب سه هزار و پانصدی سه هزار
سوار و عطای نقاره کوس اعتبار و افتخار نواخته فوجداری
مرادآباد (که جز به نوئینان والا مرتبت تفویض نیابد)
بانضمام صوبه داري مفوض گشت - و پس از واقعهٔ نا گزیر
خلد مکان (چون بهادر شاه از پیشاور بسه منزلی دار الخلافه
رسید) منعم خان را (که دران وقت خطاب خان زماني
یافته بود) باستمالت خان مزبور پیش فرستاد - [اگرچه
محمد یار خان بقدم اطاعت و انقیاد پیش آمده حسن یار
خان پسر خود را مع کلید قلعه و نذر مبارکباد سلطنت
همراه خان زمان فرستاد - و بایصال سي لک روپیه نقد
و هشتاد لک روپیه را نقره آلات (که بجهت سرانجام
لابدي گرفتند) تن در داد] اما خود باظهار بیماری خفقان
در قلعه فرزکش نمود - و پس از جلوس بهادر شاه (با
وصف آنکه آصف الدوله اسد خان باقامت دار الخلافه مامور
شد) کار نظامت و نگاهبانی قلعه بخان مشار الیه مقرر
بود - (چون نوبت سلطنت بجهاندار شاه رسیده - و از
لاهور عازم دار الخلافه گشت) او تا اغراباد باستقبال شتافته
همان روز در نیمدت (۲) آصف الدوله را هم دید - و بتحویلی

(۲) نسخهٔ [ج] نیمله ه

خويش آمده نشست - ذوالفقار خان (كه دران وقت وزير اعظم هندوستان بود) مكرر بديدنش رفت - و نظر بر رويهٔ او (كه هيچكس در حضورش بسلاح نمي رفت) جمدهر از كمر وا كرده رفتے - روزے (كه پادشاه محمد فرخ سير بهم عنانئ فتح و ظفر داخل شاهجهان آباد شد) در نفس شهر سر سواري ملازمت دريافته از بيرون قلعه بخانهٔ خويش برگشت - هرچند آمد و رفت دربار نداشت اما بنام صوبه داري گاه بيگاه مقدمات جز باو رجوع مي شد - و دران هنگام (كه محمد فرخ سير از تسلط سادات بارهه بجان آمده در صدد پيش آمد امراي عالمگيري شد) خانساماني را از انتقال تقرب خان شيرازي بابرام و سماجت بدو تكليف نمود - بشرط عدم آمد و رفت دربار قبول نمود - گاهے كَيْفَ مَا اتَّفَقَ پيش پادشاه مي رفت - و هرگاه بكچهرئ خانساماني رفتے فرود نيامده پالكي سواره دستخط ميكردے - و براي پالكي ستونها نصب كرده بودند - ديانت دار و صاحب دقت بود - بعد از فرخ سير هرچند كارے نداشت اما جاگيرش تا آخر عمر بحال بود - در عهد خسرو زمان محمد شاه پادشاه هم در سه مرتبه بطلب بارياب پادشاهي شده - بوقت موعود داعئ حق را لَبَّيْك اجابت گفت - غير از حسن يار خان (كه در جواني

در گذشت) پسرے نداشت - صاحب خزانه و املاک بود -
و حویلي و دکاکین بسیار در دهلي داشت - مردم در وجه
کرایهٔ آن مبالغه ها دارند *

* میر جمله خانخانان *

عبد الله (۲) نام مرد ملائے بود توران زا - کسے بزبانیِ خود
او نقل میکرد - در ایامے (که در وطن خود بتحصیل علم
اشتغال داشت) روزے بر سبیل تفنن با جمعے بسیر باغچهٔ
بیرون معموره رفت - ناگهان فوج اوزبک بآئین قزاقي
در رسیده انتشار دران مجمع انداخت - او از دیوار باغ
فرود آمده راه هندوستان گرفت - چون زاد سفر همراه نداشت
بتصدیع کلي طيِ مسافت میکرد - در عهد خلد مکان (که
بدین ملک رسید) ابتدا تعلقهٔ قضای جهانگیر نگر عرف
ڈهاکه مضاف صوبهٔ بنگاله یافت - پستر قاضیِ بلدهٔ عظیم آباد
پتنه گردید - و در ایامے (که محمد فرخ سیر به پتنه
رسیده بر تخت نشست) او ساز موافقت با مزاج پادشاه
کوک ساخته همراهیِ رکاب گزید - و پس ازان (که
با جهاندار شاه جنگ نموده فیروزي نصیب شد) او
بمنصب هفت هزاريِ هفت هزار سوار و خطاب میر جمله
خانخانان معظم خان بهادر مظفر جنگ سربلندي اندوخت *

---

(۲) نسخهٔ [ب] عباد الله ٭

اگرچه بظاهر داروغگی دیوان خاص و داروغگی ڈاک داشت اما بمحرمیت فرق الفرق اختصاص گرفته دستخط پادشاهي باختیار او قرار یافت - ازانجا (که مغل عجول طبع یک دفعه باین دولت عظمی رسیده بود) از تسلط سادات بارهه (که پیش حسن خدمت خود گفتهٔ هیچک را بخاطر نمي آوردند) بدر حسد زده از جانب آنها یک را ده ساخته به پادشاه میرسانید - و از کشته شدن ذوالفقار خان و هدایت الله خان و دیگر مردم نام او بسیاست و غمازي بر آمد - و این معني باعث کشیدگی خاطر سید عبد الله خان و حسین علي خان گشته از آمد و رفت دربار پای کشیدند - سال دوم جلوس محمد فرخ سیر (چون نظم دکن بامیر الامرا حسین علي خان تعلق گرفت) او برفتن دکن راضي نمي شد - تا آنکه میر جمله بصوبه داری پتنه سرفراز گردیده مرخص شد - و بدانجا رسیده (چون فوج بسیار و بیش قرار نگاه داشت) از عهدهٔ طلب بر آمدن متعذر گشت - بغابران سراسیمه شده مخفي در پالکی پرده دار نشسته روانهٔ حضور گردید - دران وقت (که در حضور برهمی صحبت سادات رو داده هر روز به بد مظنگي مي گذشت) پادشاه اورا رو نداد - ناچار پیش سید عبدالله خان رفته بعجز گرائید - او حمل بر تزویر نمود - و مردم

نگاهداشت او از عقب رسیده هنگامهٔ تقاضای طلب خود
کردند - ناچار خانهٔ محمد امین خان بهادر رفته پناه جست
پادشاه نظر برفع فساد او بکمی منصب چشم نمائي کرده
تعینات صوبهٔ پنجاب ساخت - و طلب مردم او از سرکار
(۲)
پادشاهي دهانید - پس از دستگیر شدن آن پادشاه او
پیش سادات بارهه آمده بخدمت صدارت کل چهرهٔ عزت
بر افروخت - اما مثل سابق اعزاز و وقار نداشت - در عهد
فردوس آرامگاه درگذشت - در صوبه داري پتنه از مغلان
همراهی او ظلم کلي بر رعایا و سکنهٔ آنجا گذشت - و خود
هم طریقهٔ رحم و مروت و عاقبت اندیشي نداشت - با ابخهمه
(۳)
در اجرای کار هرکه با او رجوع مي نمود مبادرت میکرد *

* مرحمت خان بهادر غضنفر جنگ *

(۴)
میر ابراهیم نام پسر امیر خان کابلي ست - سال چهل و
هشتم جلوس خلد مکان از اصل و اضافه بمنصب هزاری چهار
صد سوار علم کامیابي بر افراشت - و در وقت محمد فرخ سیر
بفوجداري و قلعداری ماندو مضاف صوبهٔ مالوه مقرر گردیده
به تنبیه و تادیب متمردان آن زمین پرداخته نامی بمردانگي
بر آورد - در اواخر عهد پادشاه مزبور [که حسین علي خان

---

(۲) یعني شهید مرحوم محمد فرخ سیر بادشاه - (۳) نسخهٔ [ج] بار-
(۴) نسخهٔ [ا] پسر امیر خان کابل است *

ز دکن روانهٔ دار الخلافه شد (با آنکه او سر راه بود) بنابر
وفور غیرت [یا نظر برین که پادشاه را از خان مذکور
خوش نمي دانست] بعذر تمارض ملاقات نکرد - حسین علي
خان بعد رسیدن بحضور او را معزول ساخت (۲) - و براى
وهانیدن عمل بمنصوب بنظام الملک آصف جاه (۳) (که دران
ایام ناظم مالوه بود) نوشت - آصف جاه اورا معقول کرده
از قلعه طلب داشت - و چون روی رفتن بحضور نداشت
بقلعه داري سرونج وغیره محالات متعلقهٔ صوبهٔ مالوه معین
گردانید - و چون در همان ایام آصف جاه عزیمت دکن نمود
نامبرده هم همراهي گزیده با جمعیت شایسته خود را شریک
ساخت - در جنگ سید دلاور علي خان سرداری دست چپ
بنام او بود - ترددات نمایان نموده خود را برابر هراول
رسانید - و اکثر راجپوتیه همراهی خصم درانجا کشته شدند - و
در نبرد عالم علي خان نیز مساعی جمیله بکار برده دقیقهٔ از

---

(۲) در تاریخ مظفري] چون حسین علي خان بقصد دستگیر کردن محمد فرخ سیر از دکن روانهٔ حضور شد - و از آب نربدا عبور شده متصل قلعهٔ ماندو واقع صوبهٔ مالوه (که مرحمت خان خلف امیر خان کلان بقلعه داري و فوجداري آن ضلع مامور بود) رسید - مرحمت خان بنابر توهم ناسازي مزاج حسین علي خان خود را پیش او نتوانست رسانید - ازانجا که بغض و عداوت این حرکت در دل حسین علي خان متمکن بود وقتیکه زمانه جام موافقت بکام هر دو برادر پیمود جاگیر مرحمت خانرا ضبط نمود - (۳) یعني خواجم قلي خان ٭

زد و خورد فرو نگذاشت - و پس از فتح از اصل و اضافه بمنصب پنجهزاری پنج هزار سوار و خطاب مرحمت خان بهادر غضنفر جنگ و تقرر صوبه داری برهانپور از همگنان تفوق جست - و با راولان خاندیس بتنبیه پیش آمده ترددات نمایان نمود - اما (چون فریاد ظلم کارپردازانش به آصف جاه رسید) عوض نظم خاندیس فوجداری بگلانه با بحالی جاگیر چهارده لک روپیه بنام او قرار یافت - او دلنهاد نشده باستماع استقلال فردوس آرامگاه و برهم خوردن مقدمهٔ سادات بارهه بحضور شتافته چندے بفوجداری میوات و بعتر به صوبه داری پتنه سرمایهٔ مباهات اندوخت - و وقت موعود در گذشت - پسرش بقاء الله خان (که داماد میرزا محسن برادر ابو المنصور خان صفدر جنگ بود) مدتها بنیابت خان مزبور حراست آله آباد سرانجام می داد - و در هنگامهٔ احمد خان بنگش سر رشتهٔ تحصن از دست نداده قلعه را از تصرف افاغنه نگاهداشت *

* مرحوم مبرور محمد کاظم خان مغفور *

جد امجد بلا واسطهٔ راقم سطور است - (چون والد بزرگوارش میرک معین الدین امانت خان به روضهٔ رضوان نقل فرمود) پادشاه حق شناس قدر دان خلد مکان هریک از اخلاف ذي اوصاف و منتهیان سعادت توامان آن ستوده خصال

خیرمآل را درخور حال به افزونی مناصب و عطای خدمات کامیاب امانی و آمال نمود - آن نو نهال چمن سیادت در ریعان شباب باضافهٔ منصب سرافراز شده نخست به بیوتاتی صوبهٔ بیجاپور و بستر بفوجداری جالناپور صوبهٔ خجسته بنیاد بانضمام پرگنات دیگر سرمایهٔ عزت اندوخت - و دران ایام (که سواد برم پوری (۲) اقامت جای معسکر پادشاهی بود) بدیوانی دار السلطنت لاهور رخصت یافت - خانه زاد شناسی و خانه زاد پروری را دران وقت طرفه روز بازار بود - گویند (چون دران روزها خان مشار الیه به بادهٔ گساری و صهبا کشی اعتیاد داشت) یکی از نبایر وزیر خان شاه جهانی (که سوانح نگار دار السلطنت بود) در افراد سوانح کشف حال نمود - داروغهٔ ڈاک آنرا بجنس از نظر پادشاه گذرانید - پس از مطالعه به ارشد خان یزنهٔ او (که دیوان خالصه بود) مستفسر بیان واقع شده فرمود - که از اولاد امانت خان امثال این امور مستغرب و مستبعد می نماید - اما نگارنده نیز خانه زاد است - بعد تامل (با آن همه تشرع و احتسابی که داشت) بمحض حسن ظن بحال پدرش و حقوق نیکوخدمتی آن مرحوم بداروغه ارشاد شد - که در جواب

---

(۲) در [بعضی نسخه] برهم پوری - و در [مآثر عالمگیری] برهم پوری و برهمن پوری مسمی به اسلام پوری *

باوجود که هر دو خانه زاد اند - نباید که خانه زاد در حق خانه زاد چیزهای مستقبح و ناپسند بحضور نویسد *

و [چون شاهزاده محمد معز الدین نخستین پور پادشاهزاده محمد معظم بهادر شاه (که رهگرای صوبهٔ ملتان بود) وارد شهر گردید] خان مزبور بادراک ملازمت شاهي شرف اندوز شده بفراوان عواطف و مهرباني و وفور اکرام و قدرداني اختصاص گرفت - بدو سه روز در خور ساز صحبت بمرتبهٔ کوک گشت و نقش توافق چنان درست نشست که شاهزاده بالحاح و اقتراح خواهان مرافقت او شد - مکرر استدعای این معني بحضور عرضه داشت - از پیشگاه خلافت و جهانباني دیواني صوبهٔ ملتان و تتهه و مَا یُضَافُ اِلَیْهِمَا از بهکر و سیوستان و غیر آن ضمیمهٔ دیواني درج بنام آن راستي منش تفریض یافت - چون به ملتان شتافت ازانجا (که مزاج طرفین بدوام تجرع و ادمان شرب آشنا بود) جنسیت علت ضم گردیده و اتحاد مشرب خصوصیت افزود - بمجالست بزم خاص و محرمیت تام امتیاز اندوخت . و با این همه بدستور دیگر عمدهای آن دولت (که مجي و ذهاب مستورات خویش را در محل شاهي ناگزیر امارت خود مي دانستند) با آن (که یک شبانه روز شاه در باغ حویلی آن بزرگ هم با پرستاران خاص بطریق سیر قدوم فرمود) با وصف ایما مجوز آن امر

غیر مستحسن نگردید - و در مهم بلوچ (که از کارهای
دست بستهٔ شاهزاده بود - و حضرت خلد مکان بدان نازش
می نمود) پس ازان (که افواج آن بومی مستاصل گردید -
و شیرازهٔ جمعیت آن قوم ازهم پاشید) شاهزاده خواست
که فوجے با یکے از مقربان بر سر مامن و مسکن آنها
تعین کند - اکثرے سر باز زدند - آن صداقت کیش بامر
ولي نعمت خویش بلا اهمال پا برکاب استعجال گشت -
آن طایفهٔ نیک اعتقاد بمحض ادب سیادت با وجود قدرت
و توانائي چهره نا شده اسباب و امتعه بجای خود گذاشته
راه فرار سپردند - چون از نوشتهٔ شاهزاده بعرض سلطاني رسید
بافزایش منصب و خطاب خاني ناموري اندوخت - و پس
ازان [که عالمگیر پادشاه بسفر ناگزیر عالم بقا شتافت - و
شاهزاده بهمراهئ پدر عالي قدر [که از بلدهٔ پیشاور بجنگ
برادر خود محمد اعظم شاه (که هر یک بمقتضای وقت
سکه و خطبه بنام خویش آراسته بود) رایت عزیمت
افراشت] در ملتان خان مشار الیه را به نیابت صوبه داري
گذاشت - و پس از عزل (چون بلاهور رسید) ازان (که
خلد منزل بدکن متوجه شده بود) بنابر دور دستها
نتوانست سفر گزید - و دو سه سال کما بیش دران بلده
به بیکاري گذرانید - و بے مداخل مخارج زیاد (که لازم

دولتمندیها سمت) کشید - و ازانجا [که دیانت و امانت
(۲)
بحدت بسیط به صرافت بے شایبهٔ لوث و لبس داشت
و بیشتر ما حصل تیولش بصرف ارباب نشاط و طرب (که
هر صنفے از اصناف آن مشاهره یاب بود) در می آمد]
درین ایام زرے [که از وجوه جاگیر و نقدی پسران (که
هم منصب پادشاهي و منصب شاهي داشتند) فراهم آمده]
(۳)
بمصارف در آمد - و (چون در مقام سادهورا مضاف
سرهند بملازمت پادشاهي و شاهي استسعاد نمود) به تیول آباد
صوبهٔ پنجاب و بخشیگری دوم شاهزاده (که به جهاندار
شاه ملقب شده بود) مواد افتخار اندوخت - و بعد
ازان (که نوبت سلطنت هندوستان به جهاندار شاه رسید)
اگرچه به منصب چهار هزاري پایه افزای اعزاز گردید -
اما از استغناے فطري و بے پروا مزاجي و عدم مساس
به مرسومات زمانه سازان به پیش آمد نوآمدهای نا شناسا
و کینه وری کوکلتاش خان (که همیشه در پردهٔ دوستي
کار شکني ها میکرد) فتح الباب از رفاه و مکنت رو ننمود -
بلکه از رهگذر نا قدر داني و افسرده دلي بقطع سلسلهٔ
آمد و رفت دربار و انقطاع مجری و سلام انجامید - روزے

(۲) نسخهٔ [ا] لب ولبس - (۳) نسخهٔ [ج] شاه دهورا و در [بعضے
نسخه] شاه دره *

در دار الخلافه كَيْفَ مَا اتَّفَقَ سر سواري درچار پادشاه شد -
و سوابق الطاف او سر پرسش هاى تفقد آمود آورد - و
از بے كاري و پريشان حالي تاسف و تلهف نمود - و
تعيير و سرزنش (كه بايست) بكار كوكلتاش خان رفت -
تجويز صاحب صوبگى گجرات و لاهور بميان آمد - ازان (كه
ارتشا و كارسازي را روز بازار و مير و وزير را با داد و ستد
سروكار بود - و مزاج آن متدين واقعي ازين چيزها
پر بيگانه) چگونه در گيرد - آخركار ناچار بقلعه داري ارك
لاهور بسند افتاد - چند ماهے نگذشت كه گلے ديگر شگفت -
و سرير آرائى فرخ سير رعب افزاى دور و نزديك گشت -
نزديك بود كه بعلت ديرين رفاقت جهاندار شاه دست زد
عذاب پادشاهي شود - پيش آگهي و اشراف قطب الملك
(كه چندے در ملتان تعين بود - و بر حقيقت حال وقوف
داشت) بفرياد رسيد - بعرض رسانيد كه مشار اليه (چون
از اخذ و جر و حيف و ميل اجتناب مي ورزيد) نزباستمزاج
شاهزاده كارها را به اختيار كوكلتاش خان وا گذاشته خود
بنامے خورسند بود - لهذا آن بليه از سر وا شد - در اواخر
عهد آن پادشاه (چون اعتقاد خان فرخ شاهي بقرب و
منزلت سلطاني اوج پيماى اعتبار گشت) بقدم آشنائي
و سابقهٔ تعارف (كه او هم جهاندار شاهي بود) ديواني

صوبهٔ کشمیر (که تن آسانان عیش گزین را گوشه ایست روح افزا و فضائی ست دلگشا) بنام آن عشرت گرا نامزد نمود - و [چون هنگامهٔ محتوی خان (که در احوال میر احمد خان ثانی(۲) نایب ناظم آن صوبه بتفصیل رقم زدهٔ خامه شده) آشوب آمای آن خطه گردید] اگرچه زورق حالش دران چار موجهٔ بے تمیزی (که سفاین احوال اکثر متصدیان پادشاهی در گرداب خواری و ذلت افتاد) بکنار سلامت ماند کار پردازان حضور در ذیل اهل خدمات آنجا بپایهٔ عزل در آوردند - پس ازان بدهلی آمده سالے چند به بیکاری و بے جمعیتی گذرانیده در سنهٔ (۱۱۳۵) و هزار یکصد و سي و پنج (که سن شریف او از عشرهٔ ششم فراز تر شده) روح پر فتوحش بفردوس برین خرامید *

پسر کلانش غفران مآب میر حسن علي والد ماجد محرر اوراق در آغاز بهار جواني (که از نوزده سالگي بر نگذشته - و هنوز نهال آرزویش بشگوفهٔ مراد نشگفته) در بلدهٔ لاهور سنهٔ (۱۱۱۱) هزار و یک صد و یازده هجري گل زندگیش به آفت خزان اجل برگ ریز گردید - بعد از پانزده روز بیست و هشتم رمضان این نقش موهوم بر صفحهٔ هستي نمود بے بود نمود - اگرچه اعمام و برخے

(۲) - ترجمه اش عنقریب مي آید ●

ذي ارحام این اضعف عباد در لاهور اند اما بتقریب در خورد سایر تبار و عشایر در حین حیات جد امجد سالے (که امیر الامرا حسین علي خان بدکن نهضت فرمود) وارد خجسته بنیاد شده باقتضای آب خورد پاتابهٔ غربت گشوده لنگر اقامت انداخت - و بطول مکث سر مراجعت نماند - دست از یار و دیار فشاند - و ناگزیر پابند تاهل گشته رو به ملازم پیشگي آورد - در سنهٔ (۱۱۴۵) هزار و یک صد و چهل و پنج هجري از جناب نواب آصف جاه بدیوانی صوبهٔ برار سرافرازي یافت - آن نسخهٔ برهم خورده را نوخط شیرازه رونق گردانید - و آن گل پژمردهٔ از هم ریخته را به آبیاری سعي از سر نو برنگ و بو آورد - حسن تمشي و نیکو کارگذاري بر روی روز افتاده بر زبان حق ترجمان آصف جاه گذشت - که کارهای فلانے نمکے دارد *

[چون دران هنگام (که والاتبار گردون وقار عالم مدار عالمیان استظهار نواب نظام الدوله بهادر ناصر جنگ دامَ اِقبالُهٗ باقتضای وقت بست و کشاد دکن پیش گرفت) حسن اتفاق نگارندهٔ اخبار را هم باورنگ آباد کشید] بتلثم بساط فیض مناط آن جوان بخت جوان همت ابواب کامراني بر رخ عقیدت خویش کشود - (هرگاه سابقهٔ رأفت ایزدي بدستیاری یکے از پا نشستگان گوشهٔ خمول گراید - و روشن گر

تقدير آئينهٔ روشناسي يكے از پشت بديوار ماندگان گمنامي را بر زدايد) هر آئينه صورت ظهورش شكرخانهٔ جلوهٔ شهود آرايد - چنانچه بے سلسله جنباني احدے آن والا قدر بے هنري مرا بهفر بر گرفته مشام بندگي ام را از شمامهٔ الطاف خاص معنبر گردانيد - و بدرجهٔ قرب و اعتبار بلا شريک و سهيم بر آورده بمصاحبت و محرميت فوق الفوق اختصاص بخشيد *

و (چون حصول هر امرے در حلول وقت بود) بعد از چندے بديواني دكن و نيابت ديواني و خانه ساماني سركار آصفجاه متعلقهٔ آن مملكت ممتاز فرمود - بسپاس داري آن نطاق هوا خواهي و خيرسگالي بر ميان كار داني و كار شناسي بسته كاربند كارهاي مامورة گرديد - و باحياي رسوم نياكان خويش ارتشا و پاره ستاني (كه اهل روزگار حق السعي گويان حلال تر از شير مادر دانند) از قلمرو خاطر يک قلم قلم انداز كرده حرام و ناروا تر ساخت - ظاهر است كه فرا گرفتن اين ملكهٔ رضيه بخوف و خشيت الهي بس نادر و كم ياب - بيشتر در اختيار آن جز استرضاي خاطر آقا و مزيد التفات او (كه مستجلب جاه و افزايش قدر است) منظور و متصور نيست - آن هم درين دور فاسد وجود عنقا گرفته است - از صد يكے اگر باين صفت متحلي ست در

ابتداے زمان بغدادني و سفاهت منسوب است - الحمد لله
که اینجا غرض اخیر مفقود - چه این متبوع والا اقبال ما
(که باتباع شریف وی سرمایهٔ سعادت مي اندوزیم)[2] در
علو همت آفتابے ست منیر (که پرتو تربیتش عام) و
از فرط عطا سحابے ست بے نظیر (که فیض انعامش تام) -
مگر عقل تامل کیش محض بحکم حیا کاري (که ازان چشم
دوچار نشود و سر بالا نتواند شد)[3] اجتناب واجب شمرد -[4]
اختیار افتاد * 　　* بیت *

* سر ببالا نتواند ز خجالت کردن *
* همچو قلاب کسے را که گرفتن هنر است *

و پس ازان (که زمانه رنگ دگر ریخت - و آن گرامي
نژاد نیک اندیش بمصلحت سنجی خرد گوشهٔ انزوا گزید)
[چنانچه ذیل احوالش مفصلاً بدان ارتسام یافته] این رهین
امتنان بجاذبهٔ محبت دست از این و آن بر داشته چون
سایه با شخص همقدمي نمود - و بجرعهٔ می شیراز کام
و دهان وقت را بحلاوت مي اندود * 　　* بیت *

* جائے که تخت و افسر جم میرود بباد *
* گر غم خوریم خوش نبود به که می خوریم *

---

(۲) نسخهٔ [ج] مي اندوزم - (۳) نسخهٔ [ج] سر ببالا - (۴) نسخهٔ
[ب] واجب شمرده اختیار افتاد *

روزے چند در کنج عزلت فراغتے مهیا و عافیتے مستوفي داشتم - و مي گفتم * بيت *

* ما گوشه را نه بهر قناعت گرفته ايم *
* تن پروري بگوشهٔ خاطر رسيده است *

ناگاه فلک رشک کین بحال خويش نگذاشت - و پا بدامن کشیدگان را سر بکوه و صحرا داده از روضهٔ عنبر برد - اکثرے را درين نقل و تحويل بازوی همت بسستي گرائيد - و پاى عزيمت بسنگ آمد - نفسے چند بر نياورديم که بے راهه روي گردون ناهنجار براه پيکار سراسر خسار (۲) انداخت - و دران روز هم بدستور هر روز با سردار مرادف فيل بود - (چون معامله فزوني شد و زيان کاري بهزيمت متمثل (۳) گرديد) سران و سرخيلان بمحوطهٔ (که قريب ناوردگاه بود) در آمدند - جز فيل آن عالي نژاد (که آنهم بسر رهگذر آن چار ديوار رسيده) ديگر دران عرصه نماند - ازين تماشائي کارگاه تقدير استفسار برفت که چه بايد کرد - گفتم غير ازين [که درين پناه جا (که بے پناهي بهتر ازانست) خود را نشانهٔ گوله و بان هر چهار سمت بايد ساخت - و رايگان جان در باخت] سودے متخيل نيست - آن قوي دل تيز فکر ازين حرف خود را بميدان کشيد - و ديد که

---

(۲) نسخهٔ [ج] سراسر خار - (۳) چنانکه در صفحه ۱۸ از جزو اول ذکر يافته *

فیل نشینان مقابل او را تنها دیده جلوریز اند - از
راد مردي یکه و تنها فیل خود را بهمان سمت تیز راند -
آنها بمشاهدهٔ این حالت اسپ بآفرین و تحسین گشوده دست
از آویز و ستیز باز داشتند - و حلقه وار درمیان گرفته بدان
هیأت بجانب آصف جاه پی سپر گشتند - قدمی چند
باقي بود که برخی ناموس پرستان شمشیرها آخته ازان محوطه
برآمده برق آسا خود را رسانیدند - چون وقت از دست رفته (۲)
(هرچند آن دلاور پُردل و محرر اوراق بدرشتي ممانعتها
نمود) جز ایحاش طرف ثاني هیچ نیفزود - ناچار بمقتضای
حزم و احتیاط ازان سو دست و بازو به تیرباران برگشاده
همانجا باز داشتند - از نیرنگی تقدیر در جنگ سالم مانده
در صلح زخمی برداشتیم - ناگاه دران شورش بی تمیزی اوباشی
چند تیغها علم کرده بمن رو آوردند - و حمله میکردند - بآواز
عمدهٔ (۳) (که چرا خویشتن را بکشتن میدهي) متنبه گشته
خود را از فیل برتافت - چون حفظ الهي وقایه بود بجانب
حلقهٔ فیلان (که دم و خرطوم باهم پیوسته بود) افتادم - معاً
عمدهٔ دیگر بهواداري آن سامي مرتبت را نیز بر فیل خود
گرفته از آشوبگاه بر آورد - و شعله بلند شده فرو نشست -

---

(۲) نسخهٔ [ب] رفته بود - (۳) و او حرز الله خان نبیرهٔ سعد الله خان
ست که در صفحه ۱۹ از جزو اول مذکور شده *

دران آوارگي و محرومي آشنائی دوچار شده بخانهٔ متهور خان مرحوم (که احوالش نگاشتهٔ خامه شد) رهنموني کرد - هرچند از وقوع این حرکت غیر مرضي بعقوبت ها شایان تر بودیم لیکن حلم آصف جاهي (که آیه ایست از آیات الهي) در عتاب گاه پاداش بسلب منصب و جاگیر اکتفا
(۲)
فرموده بر ما چند کس بضبط خانه نیز افزودند *

اگرچه در عالم وهم و خیال مهالک بسیار بود اما لله الشکر ممنون گوشهٔ عزلتم که نا شنیدني ها بگوش نخورد و نا دیدني ها بنظر در نیاید * * بیت *

* ای گوشهٔ عزلت ز تو آب رخم افزود *
* نشناسم اگر قدر ترا در بدر افتم *

همین عزلت است که باعث تالیف این نسخه شده -
(۳)
و اشاره در دیباجه بدان رفته - تا لطیفهٔ غیبي رو نماید - و فضل لا ریبي رخ گشاید - و شغلے دلخواه بدست افتد - بدین مشغلهٔ دلکش در رفع بیکاری میکوشم - پیداست که دلپتره نویسي و لاطایل گوئي بیش نیست - چون طبیعت را از آفت تعطیل صیانت نموده و از هجوم افکار ردیهٔ باطله باز داشته مقید رقمت افتاده چه توان کرد که بطالت

---

(۲) نسخهٔ [ج] اکتفا فرمودند و بر ما الخ - (۳) چنانکه در صفحه ۱۹ از جزو اول گذشته *

عطالت بامتداد کشید - شش سال قریب باختتام رسید *

* بیت *

* خمیازه سنج تهمت عیش رمیده ایم *

(۲)
* می این قدر نبود که رنج خمار ماند *

اگرچه چندے بدولت آن از کشاکش روزگار زود گسل

پرشکن به امن آباد جمعیت آرمیده * * بیت *

* هرکه در کار است گردون میزند بر یکدگر *

* وقت آن آمد که بیکاري بکار آید مرا *

باز هم از اقتضای مزاج عنصري [که انشراح او بجنبش

باز بسته اند (که هر قدر حرکت فزون تر آثار فراوان تر) -

آب بآن لطافت از دیرایستادگي کثافت پذیرد - دل تا

کی بستوه نیاید] سر اظهار نداریم * * بیت *

* ما را زبان شکوه ز بیداد چرخ نیست *

* از ما خطے بمهر خموشي گرفته اند *

چون دنیا را به اُمید خورده اند در آرزو عیب نیست *

* مصرع *

* شاید شب ماهم سحرے داشته باشد *

نعم عمرے میان دو یسر واقع شده - و سیاهی ایل را

(۳)
سپیدهٔ ماه صبح در پی است * * بیت *

---

(۲) نسخهٔ [ج] آن قدر - (۳) نسخهٔ [ب] سپیدهٔ دم صبح *

* نقاب چهرهٔ امید باشد گرد نومیدي *
* غبار دیدهٔ یعقوب آخر توتیا گردد *

خداوندا حوصلهٔ مباشرت اسباب نیست - و بے اسباب هیچ کار را فتح باب (۲) نی - اندکے کار این بیچاره را از دایرهٔ اسباب بیرون نه - و اگر بے سبب نکني سبب را بر ما آسان کن - و ما را بما مگذار - و آنچه تو مستحق آني پیش آر - الٰهي هرچه از ما بتو رسید اَسْتَغْفِرُ اللّٰهَ - و هرچه از تو بما رسید اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ - اَللّٰهُمَّ کَمَا اَنْعَمْتَ فَزِدْ - وَ کَمَا زِدْتَ فَاَدِمْ - وَ کَمَا اَدَمْتَ فَبَارِکْ - بِحَقِّ الْحَقِّ وَ اَهْلِهٖ وَ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَّ آلِهٖ *

* مبارز خان عماد الملک *

خواجه محمد نام در آوان صبا و طفلي بهمراهي والدهٔ ماجده از مولد و موطن خویش بلخ رهگرای هندوستان گردیده (چون بگجرات پنجاب منزل گزید) او را بخدمت شاه دولهٔ مشهور (که درویش صاحب تصرف بوده - و سکنهٔ پنجاب را عموماً بدو اعتقاد است) بردند - آن بزرگوار مژده رسان دولت و اقبال آن نونهال گشته پارچهٔ از ملبوس درویشانهٔ خود باو بخشید - و پس ازان (که پا بسن رشد و تمییز گذاشت) جولانی عرصهٔ (۳) تلاش روزگار

---

(۲) نسخه [ب] فتح الباب - (۳) نسخهٔ [ا] جولاني تلاش عرصهٔ روزگار *

گردیده در آغاز شباب برفاقت میرزا یار علي (که با کم منصبي جای بسیار در مزاج پادشاهي داشت) پیوست - میرزا کاغذهای دستخطي خود را حوالهٔ او میکرد - و کارها ازو میگرفت - تا آنکه به شیرازه بندي التفات میرزا نسخهٔ احوالش بجمعیت گرائید - و بمنصب پادشاهي سرفرازي یافته چندے به پیشدستي (٢) بخشیگري سیوم مامور شد - پس ازان به نیابت سردار خان کوتوال نامے و شهرتے اندوخت - در همان هنگام صبیهٔ عنایت الله خان (که از اکابر کشمیر است) بعقد ازدواج خویش در آورد - چارچمن حالش طراوت دیگر گرفت - و جویبار دولتش شادابي تازه یافت - بافزوني منصب چهرهٔ اعزاز افروخته بتفویض بخشیگري سرکار پادشاهزاده محمد کام بخش فرق اعتبار برافراخت - در ایام محاصرهٔ قلعهٔ پرناله با فوج شاهزاده میر مورچال بوده - پس ازان بفوجداري سنگمیز (٣) (که محال خالصهٔ مقرري خجسته بنیاد بوده) نامزد شد - در ازای حسن تردد و کارداني بخطاب امانت خان تحصیل ناموري نمود - و در سال چهل و هفتم فوجداري بیضاپور (که بیست و چهار کروهي اورنگ آباد است) ضمیمه شده بعطای فیل کامیابي افزود - و در عهد خلد منزل بمتصدیگري د

---

(٢) نسخهٔ [ج] پیشدستي و بخشیگري - (٣) نسخهٔ [ج] سنگمنیر ●

فوجداري بندر مبارک سورت ممتاز گشته عنان عزيمت بجانب مقصود منعطف ساخت *

(چون خان فيروز جنگ ناظم صوبهٔ گجرات بسفر دار القرار بنه بربست) خان مزبور برسم يلغار خود را به احمد آباد رسانيده بضبط خزانه و کارخانجات او پرداخته (۲) حفاظت و حراست آن الکهٔ وسيع وجه همت گردانيد - از پيشگاه خلافت و جهانباني بافزايش منصب و صاحب صوبگي گجرات پايه افزاي امارت گرديده کلاه گوشهٔ مباهات بر اوج افتخار رسانيد - (چون نوبت فرمانروائي بجهاندار شاه رسيد) آن صوبه به سربلند خان قرار يافته بوسيلهٔ کوکلتاش خان خانجهان نظم ولايت مالوه بعهدهٔ خان مذکور مفوض شد - پس از وصول بارجين (که حاکم نشين آن صوبه است) با رتن سنگهه چندراوت زميندار رام پوره [که در عهد عالمگيري بر سر وطن مسلمان شده باسلام خان مخاطب گشته - دربن ولا بنابر وهن و سستي سلطنت خيال سري و سرداري بدماغ بے مغز خود راه داده و انبوهے فراهم آورده بتصرف محالات پادشاهي دست تجبر افراشته بود [اگرچه مشهور اين است که ذوالفقار خان بنابر نفاقي (که با کوکلتاش خان داشت) براجه اشاره نمود که خلل انداز عمل خان

(۲) نسخهٔ [ج] آن الکهٔ وسيعه وجه همت خويش گردانيد *

مذکور شود - تا بدنامیِ این بدنقشي بحال مربیِ او عاید
(۲)
گردد] نخست پیام های صلاح آمیز بر گزارد - ضعیف الاسلام
شدید العناد از فرط نخوت و استکبار سر از قبول آن باز زده
در مخالفت استبداد نمود - و دلیر خان روهیله را (که
از مشاهیر جماعه داران آن صوبه بود) با فوج بسیار بر
قصبهٔ سارنگپور فرستاده عبدالرحیم بیگ تهانه دار آن جا را
برداشت - و جمعی کثیر را ماسور و مقتول ساخت - خان
شهامت نشان از حمیت رسا و غیرت بجا زیاده برین تاب
ستم شریکیِ آن جهالت کیش نیاورده با جمعی (که همگي بسه
(۳)
هزار سوار نمیرسید) بعزیمت رزم و پیکار بکام سرعت ره سپر
گردیده در حوالیِ آن قصبه (که بیست و سه کروهیِ
ارجین است) یسال بر آراسته آمادهٔ جدال گشت - آن
ادبار پژوه با بیست هزار سوار [که اکثر افغانان نامي بودند
مثل دوست محمد روهیله (که هنوز رگ و ریشهٔ زمینداري
دران مرزبوم ندوانیده) با سه چهار هزار سوار نوکري میکرد]
میدان جلادت را بپای جرأت پیموده هر سه طرف خان
مذکور را بسه فوج فرو گرفت - تا زنده دستگیر نماید - پس
از انداختن بان و تفنگ (که آتش افروز رزم و جنگ
است) نیران قتال اشتعال یافت - و کار کشش و کوشش

---

(۲) نسخهٔ [ج] آن ضعیف الاسلام الخ - (۳) نسخهٔ [ب] میرسید •

بالا گرفت - درین اثنا نسیمی از مهب عنایت ایزدی وزید - و شاهد ظفر جلوه نمود - بعد از فتح شخصی راجه را در معرکه افتاده دید - سرش بریده آورد - ظاهر شد (که هنوز زن و خورد گرمی داشت) که در سلک توپ خانه گولهٔ رهکله بدو رسیده از پا در آمد - خان اقبال نشان گرانبار غنایم گشته بهم عنانی نصرت خواست که بنهب و غارت رام پوره وطن آن شقي توجه گمارد - زنش بضعیف نالي در آمده از ارسال پیشکش ازان عزیمت باز داشت - جهاندار شاه بارسال فرامین تحسین و عطای خطاب شهامت خان مشمول عواطف بیکران گردانید *

در آغاز فرمانروائی محمد فرخ سیر بار دیگر صوبه داری گجرات نامزد او شد - دو هفته از حکمرانی او منقضي نگشته بود که ایالت آنجا به داؤد خان پني (۲) اختصاص گرفت - و خان مذکور بخطاب مبارز خان و تقرر صوبه داری حیدر آباد درجهٔ امتیاز پیموده رخش عزیمت بجانب مقصود راند - دوازده سال کما بیش دران مملکت طولانی وسیع به مفسد گزائي و مطیع نوازي گذرانید - سرکشان گردن تاب را از پا در آورد و رعایای مالگذار را باستمالت و دلاسا بنواخت - از قطره و بویه دمی نمي آسود - و پیوسته ازین سر تا آن سر

(۲) نسخهٔ [ب] داؤد خان پیني - و در [بعضی نسخه] پنّي *

ولایت سایر و دایر مي بود - اگرچه زیاده بر سه هزار سوار نگاه نمي داشت اما فوجهای گران مرهته را بآویز و ستیز نمایان آوارهٔ دشت فرار مي ساخت - یکی از اشقیا (هرگاه بسرحد او قدم گذاشت) سرچنگ مستوفي خورد - و هر مرتبه (که ارادهٔ دست انداز آن دیار نمود) ضرب دست او دیده بتگ پا جان بدر برد *

دران هنگام (که امیرالامرا حسین علي خان ناظم دکن شده آمد) خان مزبور بآهنگ ملاقات به خجسته بنیاد رسید - امیرالامرا پس ازان (که شخصیت او دریافت) باندازهٔ قدر و منزلتش سلوک پسندیده نموده مقضی المرام بتعلقه مرخص گردید - و (چون آصف جاه کمر دولت خواهی خسرو زمان محمد شاه پادشاه بر میان عقیدت بسته از مالوه بدکن افتهاض نمود) ازانجا (که خان مشارالیه بمراسلات زبان مرافقت داده بود) از حیدرآباد روانه شد - بعد ازان (که آصف جاه از جنگ مخالفان وا پرداخته باورنگ آباد اقامت داشت) رسیده بملاقات چهرهٔ مزید اخلاص افروخت (۲) - و ا طرفین تجدید مواثیق یکجهتي باتفاق بمیان آمده بتجویز منصب هفت هزاری هفت هزار سوار و خطاب عماد الملک لوای شادکامي افراخت - قضا را درین اثنا سادات (که

(۲) نسخهٔ [ج] بر افروخت *

(۲)
بیم کین توزی آنها شبی نمی غنودند) بروز خود نشسته راه ناکامی سپردند - و خلشها بالکلیه مرتفع گشت - خان مزبور تمهید شادی پسرها برانگیخت - و جشن طوی و سور برآراست - دران ایام آصف جاه رفتن حضور بخود تصمیم فرمود - با آن (که موابدید آن خان دوربین نیک اندیش نبود - و ممانعت ها نمود) اتفاقاً بقتل فردا پور رسیده برخی رجوه اقامت دکن رجحان پیدا کرده برگشت - و در تصویب رای خان مبارزت نشان نامه نوشت - و این بیت مضمون ساخت * بیت *

* آنچه در آئینه جوان بیند *
* پیر در خشت کهنه آن بیند *

(۳)
پس ازان بمشورت و کنگاش یک دیگر آصف جاه فتح جنگ بجانب ادونی رو آورد - از سران و افغانان جنوبی (که از دیرباز خلیع العذار گذرانیده زرها اندوختند) پیشکش معتد به درخواست - آن خان مزاج شناس روزگار نخست بتعلقهٔ خود شتافته ازانجا (که بایستی بجمعیت و صلابت رسیده رعب افزا می شد) با معدودے آمده ملحق گردید - چون صرفهٔ خویش ندید [که سرداران آن طرف دستمال

---

(۲) نسخهٔ [ب] نمی غنود - (۳) نسخهٔ [ج] پس ازان (که بمشورت ... ...) از سران الخ ٭

تحکم شده هرچه گویند بتن بر دارند (چه خود از همان آبشخور آب مي خورد) باهم یکتائي ورزیدن (۲) - آنچه مطمح نظر فتح جنگ بود صد یک آن بظهور نیامد - (اگرچه بمقتضای وقت بظاهر ناخوشي بروز نکرد - و گرد شگافته نشد) اما باطن ها غبار آلود گشت - ازان هنگام او و دیگر حکام جنوبي مطلقاً دل از باز پرس برداشته محال سیکاکول (۳) (که خالصه بود - و دست بر داشته کاهے ازان داخل خزانه میکرد) با دیگر محالات آن صوبه بطریق املاک متصرف گشت - و چون نواب فتح جنگ بحضور شتافته مسند آرای وزارت گردید هنگام پذیرائي بمناصب او و پسران و همراهانش کمي و نقصان بعمل آورده باز خواست زر خالصه نیز بوکیلش نموده کارش زباني کرد - و ذخیرهٔ خاطر بیرون انداخت - و هرگاه تجویز نظم کابل بمیان آمد بظل سبحاني عرض کرد که برای این کار به از مبارز خان دیگرے نیست - در پردهٔ دوستي میخواست کارش بسازد - و پس ازان (که عوض دکن مالوه و گجرات ضمیمهٔ وزارت باصف جاه مقرر شد) ازین (که بیگانه صوبه دار شود - بهتر است که مبارز خان باشد - فیما بین (۴) حقوق اخلاص در غایت متحقق است)

---

(۲) نسخهٔ [ب] ورزیده - (۳) نسخهٔ [ج] میکاکل - و در نسخهٔ [ب] سکاکول - (۴) نسخهٔ [ج] که فیما بیان *

به پادشاه هم عرض نمود - و مشار الیه را هم بتکرار نوشت و خواند برین پله آورد - اما درین ضمن عنایت الله خان خسرش (که در حضور خان سامان و نایب وزارت بود) باشارهٔ خاقان زمان او را باغ سبز نموده تطمیع زیاد کرد - و روغن قاز مالیده امیدواریها داد - خان مزبور با وصف پی بر کردگي و کهنه تجربگي از جا در آمده بے آن (که استصواب نواب فتح جنگ درمیان باشد) از روی فدویت و نمک خوارگي انقیاد اوامر بادشاهي را بخود مصمم گردانید - در محاصرهٔ گدهی پهولچري (۲) (که نزدیک مچهلي بندر است - و آپا راو زمیندار مفسد پیشهٔ آنجا متحصن گشته در جنگ و پیکار داد دلیري و دلاوري میداد) شش هفت ماهے گذرانیده بود که فرمان صوبه داری دکن رسید - خان مزبور چندے دیگر صرف اوقات بران قلعه نموده بمصالحه آنرا گرفته علم معاودت بحیدر آباد افراخت *

چون افغانان جنوبي درین امر نیز سلسه جنبان بودند بهادر خان پني فوجدار کرنول و ابو الفتح پسر عبد النبي خان فوجدار کرپه (۳) و عبد المجید خان نبیرهٔ دلیر خان و متبنای او علي خان و از جانب سعادت الله خان فوجدار

(۲) نس[illegible] ج] پهولچهري و در[بعضی نسخه] پهلچري - و در[بعضی جا] پولـ[illegible] و پهلچري هم آمده - (۳) نسخهٔ [ج] کرپه ●

کرنانک غالب خان پسر امیر ابوطالب بدخشي با فوجے
شایسته رفیق گشته در عین برشکال از متصل ناندیر عبور
آب گنگ کوتمین نموده در سواد اوندهیه (که پرگنهٔ ایست
از سرکار باسم بالا گهات برار) خواست موسم باران بگذراند -
درین ایام نواب فتح جنگ آصف جاه (که بنابر ناسازیٔ
مردم حضور بتقریب شکار بر آمده بود) باستماع انتشار
مرهته در مالوه از منزل سوردن (۲) گذار گنگ بهاگیرتي روانهٔ
آن صوب گردید - پس از اخراج اشقیا از قریب اوجین
برگشته به پرگنهٔ سهور (که متصل سرونج است) رسیده بود
که خط محمد عنایت (۳) خان بهادر از خجسته بنیاد در رسید -
[که باغوای مردم دور انداز حضور و تحریک افغانان جنوبي
مبارز خان صوبه داریٔ دکن قبول کرده بوصول فرمان عازم این
طرف است - و از فحوای مشورت اینها چنان مستفاد
مي شود که بعد از دخل صوبه داري با عساکر دکن متوجه
مالوه شود - و جمعے از حضور هم تعین گردند] با خدام
تکالیف ما لایطاق درمیان آرند - که هم سر پیچیدن متعذر
و هم گردن نهادن متعسر باشد - در همین اندیشه خط وکیل
مبارز خان بدست افتاده (آنچه زبانئ عنایت الله خان

---

(۲) نسخهٔ [ب] سوورن - و در [بعضے نسخه] سورن - (۳) نسخهٔ (ج)
محمد عنایت الله خان •

نوشته) مقوی مضمون مرقوم محمد عنایت خان بوده لا محاله موهوم مجزوم آمد . عطف عنان بجانب دکن نمود - و بپای استعجال ره سپر گشته در شهر ذي قعده سال ششم محمد شاهي داخل خجسته بنیاد گشت - و بر سبیل اتمام حجت نخست مواعظ , تحذیر از سفک دماء مسلمین بر نوشت - خان شهامت منش (هر چند که کار کَیْفَ مَا اتَّفَقَ بدین مرتبه رسیده بود) دل بای دادن و بر گشتن شایان سري و سرداری خود (که از مبارز پیشگان روزگار بود) ندیده (خصوص در عالم ذوکوي این خام خیالیها که در خور نام و زیبندهٔ شانش باشد) سر از مواعظ غرض آلود بپیچید - و مستعد رزم و پیکار گردید - آصف جاه نیز باتفاق باجي راو وغیره مرهته با شش هزار سوار استقبال نموده (چون به پرگنهٔ چار تهانه رسید) خان قضا گوفتهٔ اجل رسیده با فرط جلادت و کثرت تجربه بگفتهٔ جمعی غلط بین بارادهٔ ظفر نگر (که آلتمغای بهادر خان است و آبادی افغانان) باندیشهٔ آن که (بایلغار و شبگیر بدان قصبه رسیده دمی آسایش نگرفت - و یکسر به اورنگ آباد شتافت) از دو حال خالي نیست - مخالف اگر از راه اضطراب تعاقب سر مي کند توپخانه (که نازش او به پشت گرمی آنست) نمي رسد - جنگ دلخواه ماست - و اگر توپخانه را نگذاشت

بدیر خواهد رسید - تا آن وقت قبایل و خزانهٔ سردار و زه و زاد مردم فوج با شهر (که پای تخت است) بدست آورده آمادهٔ نبرد می شویم - از آب پورنا (که فرود آمده بمقابل ده دوازده کروهي رسیده بود) برگشته باز عبره نمود - بدانست که انحراف از حریف رو برو در هندوستان دمی نقد فرار بر خویش بستن و شهرهٔ غلبه بخصم روا داشتن است - (۲) في الواقعه محرر این سطور همراه آصف جاه بود - همان روز رعب و مهابتش از دلها پاک رفت - و احتمال فتح او (که یقینی اکثرے بود) مرجوح گشت - بل بیم زندگي و گریختن خاطر نشین که و مه گردید - نذر مبارک باد از نظر سردار گذشت - موزون طبعان تاریخ ها فکر کردند - شخصے تاریخ غریب بهندي یافته منظوم نموده * ع *

۱۱۳۶

* تر گیا مبارز خان *

مادهٔ آن تاریخ است - بالجمله هنگام عبور برخے پیش قدمان یزک و کار طلبان قراولي طرف فتح جنگ در رسیده دستبرد سترگ نمودند - داروغهٔ توپخانهٔ او با جمعے از پا درآمد - آنها بدان بسند نغموده با لختے از مرهته به برکي گري و قزاقي (۳) در آمده حریف را از یلغار برداشته قطع دو قدم راه بدشواري

---

(۲) چنانکه در جزو اول صفحهٔ ۲۱ مذکور شده - (۳) نسخهٔ [ج] برداشتند - و قطع الخ *

انجامید - نا گزیر بقصبهٔ شکر کهیرله (۲) بهیر و بنگاه بر تافته
خود با مردم جنگي بروں ایستاد - اما این انفکاک و افتراق
بدو شبانه روز کشید - بعلت بے چیزي (که همه باسپ
و قمچي ماندند) طرفه صعوبت بر مردم گذشت - که
بدتر از مردن بود - بیست و دوم محرم سنهٔ (۱۱۳۷)
یک هزار و یک صد و سي و هفت هجري ثلثے از روز
جمعه مانده با کمتر از ده هزار سوار بجانب فتح جنگ
(که دو فوج مرتب ساخته یکے بسرداری خویش و دیگرے
بسري عضد الدوله عوض خان بهادر دو کروهی قصبهٔ
مذکور صف آرا بود) روان شده بدست راست عوض خان
(که طرف یمین آصف جاه بود) سبک عنان گردید - ناگاه
نالهٔ (که در سیه لایش آدم و جانور تا سینه فرو میرفت)
پیش آمد - ناچار سررشتهٔ یسل گسیخت - و رده برهم
خورد - طرفه چپقلشے بهم رسید - اگر اسپ چراغ پا
مي شد از تنگی جا همان قسم راه میرفت - و اگر سوار
مي افتاد بزمین نارسیده میان دو کفل و دو سر اسپ

(۲) نسخهٔ [ب] سکهر کهریه و در [بعضے نسخه] سکرکهرله - اما در [تاریخ مظفري مرقوم است که] نظام الملک بعد از اجازت بادشاه مسافتے نوردیده جانب دکن عنان بر گردانید - و بر جناح استعجال خود را بدانجا رسانید - مبارز خان بمقابله پیش آمده بیست و سیوم محرم سنه ۱۱۳۷ در شکر کهیرهٔ جنگ صعب اتفاق افتاد *

بغد گشته بالا بالا ره مي پيمود - آخر مردم جرانغار براه افتادند - با اين همه توپخانهٔ رعد نهيب برق افگن خصم را بر دست راست گذاشته چون شير غران در آمده با ميمنه و التمش عوض خان به زد و خورد کوتاه يراق پيوست - درين اثنا سرداران منصور با جزائرهاى جان کاه و تفنگ هاى زندگي ربا به پشت گرمي رسيده آتش در خرمن هستئ آن جسارت کيشان زدند - خان مبارز با دو پسر هدف تير قضا گشته بسيارے از سرداران [مثل بهادر (٢)
خان پني صاحب اهتمام برانغار و مکرم خان خانزمان سردار جرانغار و غالب خان هراول و ابو الفتح خان ميانه و حميني خان پسر علي مردان خان حيدر آبادي و امين خان دکني و جگديو راو جادون (که هر دو ازين طرف رفته ملحق شده) و محمد فايق خان کشميري (که ديوان سرکار آن مرحوم و از صاحب کمالان روزگار بود) با سه هزار و پانصد کس] گريبان بچنگ اجل دادند *

بر شناساى کار ظاهر است که آن خان ناکام از نامساعدت روزگار مساهله و مسامحه در امرے که نبايستے بکار برد - (٣)
و الّا بوصول فرمان اگر دست از کدهئ پهولچري بر داشته

---

(٢) در [تاريخ مظفري] خان مذکور هر چند داد شجاعت داد آخر از دست نظام الملک بقتل رسيد - (٣) در نسخهٔ [ا] مولچر بغير نقطه مرقوم است ؛

متوجه مي شد کار تا اینجا نمي رسید - بعد (۲) ازین هم معلوم
نمي شد که بدین طول خواهد کشید - و الا ساز و سرانجام
و فوج بسیار مي توانست جمع کرد - حتی که در ایام
جنگ هم سران مرهته پیغام رفاقت نمودند - خصوص کانهو
بهونسله با پانچ هزار سوار بقلیلی راضي بوده - اصلا قبول نکرد -
که اینها همه سرجنگ خورده و مالش یافتهٔ من اند - آینده
هم سر حساب نگهداشتني ست - منت پذیر نمي شوم - اگر
بے زر آمده رفیق شوند مضایقه ندارد *

بالجمله در نواحی آن قصبه (که صحرائیست دلفزا)
مدفون گشت - سرآمد امرای حال بوده - بلکه به امیران
زمانه هیچ مناسبتے نداشت - بوی سرداران سلف میدارد -
شجاعتش با فراست قرین - و ریاستش با سیاست هم نشین - در
استقلال و متانت کوهے بوده (که از تند باد انقلاب روزگار
جنبشے در ارکان ثباتش راه نیافتے - و در راست اندیشي
و حسن تدبیر قدر اندازے بود (که هرگز تیر فکرش از
نشانهٔ مقصود چپ و راست نیفتادے - دور باش عمل
و اختلاط مخل نداشت - (هرچند خالي از یار باشي
و صحبت دوستي نبود) نوکر پروري و رفیق نوازی
بسیار داشت - عیش پرستي و تن آساني نمي کرد -

---

(۲) نسخهٔ [ب] با این هم الخ *

سپاهي وضع بود - کار طلبي ها داشت - معامله فهم بود - بجز رسي همه جا ميرسيد - شلتاق و شتلم درميان نمي آورد - حيف رايگان رفت - به منتهاي دولت نرسيد - از صبيهٔ عنايت الله خان پنج پسر و يک دختر داشته - دو پسر خرد اسعد خان (۲) و مسعود خان (۳) (که يکي با دختر مطلب خان بن مطلب خان بني مختار و ديگرے با صبيهٔ خان زمان مکرم خان بن خانخانان بهادر شاهي کتخدا گرديد) در عين شباب همراهئ پدر بر گزيدند - و از همه کلان تر خواجه احمد خان است که پدر هميشه بنيابت خود در شهر ميگذاشت - اگرچه کارها همه مفوض به راي جلال الدين محمود خان بود که بقدم رفاقت و راستئ مزاج چنان در دل مبارز خان جا کرده که بر ساخته و پرداختهٔ او نمي توانست انگشت اعتراض نهاد - بعد از کشته شدن پدر با احشام قلعهٔ محمد نگر عرف گولکنده ساختهٔ صندل خان خواجه سرا را (که قلعه داري مي نمود) بيدخل کرده با مال و متاع و اتباع و اشياع بقلعه شتافته باستحکام برج و باره پرداخت - و تا يک سال نگهداشت - هر چند

---

(۲) در احوال مطلب خان [اسد خان] بغير عين مهمله وقوع يافته - اما اغلبکه [اسعد خان] صحيح باشد - (۳) چنانکه در ترجمهٔ مطلب خان در جزو سيوم صفحهٔ ۶۵۳ گذشته *

او را مناسبتي باين كارها نيست (مرد بيچاره است - هميشه
روزانه مي خوابد - و شبها بيدار) به راى و تدبير ديگر
هوا خواهان بعمل آمده باشد - پس ازان [كه دلاور خان
(كه خسر او بود و خالهٔ حقيقي هم باو منسوب) مصلح
شده] بمنصب شش هزاري و خطاب شهامت خان و تنخواه
جاگير در همان صوبه و معافيِ تكاليف نوكري و عدم تقاضاى
اموال پدر قلعه تسليم نموده - بعد از چندے عوض جاگير
حيدر آباد در اوتهه پور و قوال (۲) يافته - الحال از مدتے
در خجسته بنياد گوشه نشين است - كارے بكسے ندارد -
جاگيرے در خانديس يافته - ديگرے خواجه محمود خان
است كه در جنگ زخمهاى مؤلم بر داشته صحت يافت -
و آصف جاه بمنصب پنج هزاري و خطاب مبارز خان مشمول
نوازش فرمود - درين ولا خطاب امانت خاني يافته آمنيرهٔ (۳)
خانديس در جاگير دارد - خلف ارشد است - در زمان
پدر قلعه داري ها داشت - مرد شجاع معامله فهم و شايان
كارهاى عمده - با درويشان اخلاص مند - بهمه چيز مربوط
و بهمه اوصاف آراسته - در همراهيِ آصف جاه معزز است -
ديگرے عبد المعبود خان (كه در حين حيات پدر بحضور

---

(۲) همچنين در دو نسخه ودر [سيوم] عوض جاگير حيدر آباد راتهه نور و قوال يافته - (۳) نسخهٔ [ج] آنبير *

شتافته) - خورد زمان در خون بهای پدر بمنصب عمده و خطاب مبارز خان و داروغگی گرز برداران سرفراز فرمود - الحال در عرصه نیست - و دختر به ثناء الله خان نبیرهٔ عنایت الله خان منسوب شده - در حکومت خسر فوجدار سیکاکول بود - پس ازان آصف جاه بصوبه داری بیجاپور تعین نموده - دران جا از دست اردا چوهان سردار مرهته شکست فاحش خورده - آخرها در قلعه داری پرینده در گذشت - اگرچه هرزه چانه بود اما حرف های بمزه داشت - دیگر هم اولاد داشته - یکی ازان حامد الله خان است که نواب آصف جاه بضابطهٔ هند (که عداوت خون را بوصلت نسباً منسیاً می کنند) همشیرهٔ خود را بعقد او داده - با این نسبت هم رفاه ندارد *

* معز الدوله حیدر قلي خان *

اسفرائینی ست - محمد رضا نام داشت . ابتدا در سرکار سلطان عظیم الشان توسل جسته بنسبت نام او مشهور گردید - پس ازان (که زمام سلطنت هندوستان بدست محمد فرخ سیر در آمد) سال اول جلوس بوساطت میر جمله بخطاب حیدر قلي خان و خدمت دیوانی دکن مع دیوانیهای صوبجات آن و امانت کل محال خالصه با دیگر اردوغگیها سر بلندي اندوخت - و بعد رفتن بدان صوبه

(چون در مزاج شورش و سختي بسيار داشت) با نظام الملك آصف جاه ناظم آنجا صحبت او درست نه نشست - لهذا بحضور شتافته بديوانئ صوبهٔ احمد آباد و متصديگرئ بندر سورت و نيابت نظامت گجرات (كه اصالةً دران ايام بنام خاندوران بود) عزت اندوخته بدان صوب راهي گشت - و به تنسيق مهمات آنجا پرداخته اضافهٔ نمايان در محصول بندر و محال خالصه (كه سپرد او شده بود) آورد - و در جنگ با صفدر خان ثاني (كه با جمعيت بسيار بمقابله آمده بود و او جمعيت كم داشت) بجرأت پيش آمده برو غالب گرديد - اما بنابر درشتئ مزاج او رعاياى آنجا ناراض بودند - و جاگيرداران آن صوبه شكايت كلي داشتند - و اين معني باعث كبيدگئ خاطر قطب الملك شده بود - ازانجا تغير شده در عهد سلطان رفيع الدرجات عزيمت حضور نمود - و بمقتضاى وقت پس از وصول باكبر آباد با سيد عزت خان بارهه چون شير و شكر جوشيده باستصواب او راجه رتن چند را بكمند اتحاد در آورد - بشفاعت حسين علي خان با قطب الملك نرد صفا باخته شريك مشورت هردو برادر شد *

و (چون در عهد سلطنت سلطان رفيع الدوله حسين علي خان بدفع فساد نيكوسير بن سلطان محمد اكبر بن خلد مكان

بصوب آکبرآباد ارادہ نمود) او بخطاب بهادري آبرو یافته
بطریق هراول پیشتر به راه پیمائي در آمد - و در محاصرۀ
قلعۀ اکبرآباد مصدر تردد شد - و سال اول جلوس
فردوس آرامگاه به تنبیه گردهر بهادر (که بعد فوت راجه
(۲)
چهبیلا رام ناگر عم خود در صوبۀ الهٰ آباد سر نافرماني
(۳)
داشت) با فوج شایسته دستوري یافت - و (چون باستصواب
راجه رتن چند این مقدمه بصلح گرائید) ازانجا برگشته
پس از رسیدن بحضور در همین سال بتعلقۀ میر آتشي
از انتقال سید خانجهان بارهه لوای افتخار بر افراخت -
و پس از کشته شدن حسین علي خان (که سید عزت
خان بارهه و دیگر رفقای خان مزبور رو بجانب دولت خانۀ
پادشاهي آوردند) نام برده با جمعیت سوار و پیادۀ
موجود کمر خدمت بسته آثار دلیري و دلاوري بظهور آورد -
(۴)
و در جلدوي آن از اصل و اضافه بمنصب شش هزاري
شش هزار سوار و خطاب ناصر جنگ طبل شادکامي نواخت -

---

(۲) نسخۀ [ب] جهبیله رام - (۳) در [تاریخ مظفري] در همان اثنا شعله شهرت کشید که گردهر پسر دیا بهادر برادر زادۀ جهبیله رام که مقدمة الجیش و قوت بازوي او بود بعد فوت عم خود بجمع سپاه پرداخته قلعه الهٰ آباد را بتیاري برج و بارۀ استواري نمود - (۴) در [تاریخ مظفري] حیدرقلي خان بمنصب هفت هزاري شش هزار سوار یک اسپه و خطاب حیدرقلي خان بهادر ناصر جنگ امتیاز یافت *

در جنگی (که با قطب الملک بتوزکی سلطان ابراهیم پسر
سلطان رفیع الشان متصل آن رو داد) بهرادلي مامور شده
(٢)
در سر دادن توپخانه بزر افشاني بعهدهٔ آن سعی بلیغ نمود -
و پهتر بشمشیر با حریف پیوسته طریق جرأت پیمود - و
قطب الملک بهادر را (که زخمی بدست آمد) بر فیل برداشته
(٣)
نزد پادشاه آورد - و باین حسن خدمت از اصل و اضافه
بمنصب هفت هزاری هفت هزار سوار و خطاب معز الدوله
علم بلند رتبگي بر افراشت - و سال (١١٣٣) هزار و یک
صد و سي و سه هجري صوبه داری گجرات از تغیر اجیت
سنگهه و متصدي گری بندر سورت از تغیر قمرالدین خان
بهادر ضمیمهٔ میر آتشي بار تقرر یافت - و در سال دیگر
(که نظام الملک آصف جاه حسب الطلب از دکن بحضور
آمده بخلعت وزارت از انتقال محمد امین خان بهادر
اعتماد الدوله مخلع شد) او (که بزبان آوري و دلیري موصوف

---

(٢) در [تاریخ مظفري] و حیدر قلي خان میر آتش در لشکر محمد شاهي
ترددیکه بکار برده و بزر پاشي بیدریغ و بوعدهاي لطف آمیز نوازش پادشاهي
بتالیف قلوب و جذب خواطر پرداخته کاریکه از عملهٔ توپخانهها در روز جنگ
گرفته شاید در عهدهٔ هیچ میر آتشي از زمان سلف این جهد بظهور نرسیده -
(٣) در [تاریخ مظفري] چون کارش از مدد بخت و یاوري اختر
در گذشته بود دو زخم یکی زخم تیر بر پیشاني و دیگرے زخم شمشیر بر دستش
رسیده بود - و بتقدیر الهي زنده ازان معرکه اسیر گردید *

بود) در کارهای ملکي و مالي دخيل ميکرد - اين معني بر مزاج
وزير گوارہ نشد - و پادشاہ به خاطر داشت او حيدر قلي خان را
مانع آمد - او متحمل نگشته رخصت شدہ به احمد آباد
رفت - و درانجا زر محالات خالصه و تيول جاگيرداران (٢) را
متصرف گشت - لهذا جاگير او (که در نواح دار الخلافه
بود) بضبطي در آمد - او باستماع اين خبر بمتصديان حضور
نوشت - که چون اقطاع من ضبط شدہ از من نوکري و
اطاعت نمي آيد - لهذا صوبه داری آنجا بنام (٣) نظام الملک
آصف جاہ بهادر تقرر پذيرفته بهادر مزبور روانۀ آن صوبه
شد - او باستماع اين معني با آن (که فوج بسيار
فراهم آوردہ بود) خود را بجنون انداخته روانۀ پيشگاہ سلطنت
گرديد - و پس از وصول بدو منزلی شاهجهان آباد بتسخير
صوبۀ اجمير (که بتصرف اجيت (٤) سنگهه رفته بود) تعين

---

(٢) نسخۀ [ا] لفظ [را] نيست - (٣) در [تاريخ مظفري] چون درين
ايام معزالدولۀ حيدر قلي خان ناظم گجرات قدم جرأت در وادئ بغي گذاشت
رای جهان آرای صوبه دارئ گجرات و مالوہ ضميمۀ وزارت و ايالت دکن نمودہ
مهم حيدر قلي خان بر نظام الملک مقرر داشت - و او پاشنه‌کوب تا جهالوہ
قريب گجرات خود را رسانيد - و حيدر قلي خان چون تاب مقاومت در خود
نديد بدر جنون زدہ بحضور پادشاہ رسيد - بعد چندے از تغير خانزمان
بخدمت مير آتشي سر بلند شد - (٤) نسخۀ [ج] اجيت سنگهه راتهور ه

شد - و بعد ازان (که گده پتلي هم مفتوح گشت) (۲) بحضور آمده مطابق سنهٔ (۱۱۳۷) هزار و یک صد و سي و هفت هجري شبي با زن خود در خس خانه مي خوابید ناگاه آتش در گرفت - و چمن زندگیش را سوخت (۳) - در کارها طبع رسائي داشت - و جلادت را بکار داني فراهم کرده بود - اما مزاجش خالي از سختگیري و زیاده سري نبود - گویند طعام گرم میخورد - حتی که بر دستار خوان ظروف پخت طعام را بر سر مجمر پر از آتش داشته حاضر مي ساختند *

* مؤتمن الملک جعفر خان *

در اصل برهمن بچهء بود - حاجي شفیع اصفهاني خرید کرده مسمی به محمد هادي ساخت - و مثل اطفال پرورش و تربیت نمود - و همراه او بایران رفت - و پس از فوت او بدکن بر گردیده بقلیلي نوکر حاجي عبد الله خراساني دیوان صوبهٔ برار شد - و بهتر نوکر پادشاهي گشته در عهد خلد مکان بمنصبي درخور و خطاب کار طلب خان سرفراز

---

(۲) نسخهٔ [ج] گده پتیلي - و در [بعض نسخه] گده بتیلي - (۳) در [تاریخ مظفري] سال هشتم از جلوس فردوس آرامگاه معز الدوله حیدر قلي خان ناصر جنگ در ایام گرما بخس‌خانه استراحت داشت - ناگاه آن خانه را آتش در گرفت واو فرصت بر آمدن نیافته همانجا برحمت ایزدي پیوست *

شده بتعلقات صوبهٔ دکن مي پرداخت - و چندے ديواني حيدرآباد داشت - پستر بديواني صوبهٔ بنگاله از تغير ضياء الله خان و خطاب مرشد قلي خان سر عزت بر افراخت - در ايامي (که محمد فرخ سير جانب اکبرآباد بقصد جنگ با عم خود جهاندار شاه عزيمت نمود) حيدر بيگ نامي را با جمعي بصوبهٔ بنگاله فرستاد که خزانه بيارد - او بجنگ پيش آمده شکست داد - پس ازان (که سلطنت به محمد فرخ سير رسيد) رشيد خان برادر افراسياب خان مرزا جميري بصوبه داري آنجا تعين يافته کار بقتال و جدال رسانيده مقتول شد - نامبرده معرفت جگت سيٹه ساهو (که از معتبران مالداران آن صوبه بود زرها صرف نموده بتعلقهٔ صوبه داري آنجا و منصب هفت هزاري هفت هزار سوار و خطاب مؤتمن الملک علاء الدوله جعفر خان بهادر اسد جنگ ناموري اندوخت - و سالها درانجا بسر برده در سنهٔ (۱۱۳۸) هزار و يک صد و سي و هشت هجري رهسپر مالک آخرت گشت - مرشد آباد آباد کردهٔ اوست - گويند در فن عملداري کمال آگهي داشت - گودے پر از نجاست ساخته نام آن بيکنٹه نهاده بود . زميداران را درانجا قيد مي نمود - و بيکنٹه (بفتح باي موحده و سکون ياي تحتاني و ضم کاف عربي و سکون نون و ٹاي فوقاني مثقلهٔ

هندي با های مخفی موقوف) بزبان اهل هند عبارت از بهشت است که باعتقاد خود مخصوص برگزیدگان دانند *

پس ازو شجاع الدین (۲) محمد خان بهادر داماد او [که میرزا دکني عرف داشت - و از مردم برهانپور بود - نام پدرش نور الدین از قوم افشار (که یکی از اجداد او علي یار سلطان نام در ایام شاه طهماسپ حاکم فراه مضاف خراسان بود) و خود او چندے بتعلقه داری ایلکندل مضاف صوبهٔ فرخنده بنیاد اشتغال داشت - و در ایام صوبه داری جعفر خان در بنگاله بحکومت اوڈیسه مي پرداخت] یاغار نموده داخل مرشد آباد گردید - و از حضور فردوس آرامگاه بمنصب عمده و خطاب مؤتمن الملک شجاع الدوله بهادر اسد خان سر بر افراخته بنظم آن ملک تقرر پذیرفت - و کوه مزبور را برهم زده همه زمینداران را گذاشت - و سیزده سال بحکومت آنجا گذرانیده در سال (۱۱۵۲) هزار و یک صد و پنجاه و دو هجري واصل عالم عقبی گشت - رونق از بنگاله رفت (۳) تاریخ فوت اوست *

---

(۲) در [تاریخ مظفري] سال چهاردهم از جلوس والا جعفر خان المخاطب به مرشد قلي خان صوبه دار بنگاله در گذشت - و شجاع الدوله داماد او بفرمان نظامت بنگاله و خلعت مکلف با مالای مروارید و خنجر مرصع و شمشیر با ساز میناکار و فیل و اسب از حضور والا مورد مراحم گشت - (۳) یعنی سنه هزار و یک صد و پنجاه و دو هجري *

پس از پدرش علاء الدوله سرفراز خان بهادر حیدر جنگ (۲) (که میرزا اسد الدین نام داشت) ایالت آنجا یافت - و پس از انقضای ده ماه در سنهٔ (۱۱۵۳) هزار و یک صد و پنجاه و سه هجري بدست علي وردي خان (که از پیش آوردهای پدرش بود) کشته گردید - مرشد قلي خان بهادر رستم جنگ یزنهٔ سرفراز خان است - نامش میرزا لطف الله - پدرش حاجي شکر الله تبریزي از دیار ایران بهندوستان آمده در سورت توطن گزید - میرزا لطف الله دران جا متولد گردید - و پس از وصول بسن رشد کسب علوم نموده بقصد تجارت به بنگاله رفت - شجاع الدوله جوهر قابلیت او دریافته صبیهٔ خود را با او عقد نمود - ابتدا بخطاب لطف علي خان و بعد فوت جعفر خان به مرشد قلي خان مخاطب شد - دران ایام حاکم اوڈیسه بود - (چون علي وردي خان بعد قتل سرفراز خان عازم آن سمت شد) او هم فوجی فراهم آورده بمقاتله پرداخت - و شکست یافته دکن رویه شتافت - و در سنهٔ (۱۱۵۴) هزار و یک صد و پنجاه و چهار هجري باز اجتماع نموده باوڈیسه آمد -

(۲) در [تاریخ مظفري] وچون شجاع الدوله صوبه دار بنگاله و بهار و اوڈیسه سیزدهم ذي الحجه در سنه ۱۱۵۱ هجري در عین هنگامهٔ ورود نادر شاه در گذشت فرمان نظامت هر سه صوبه با دیگر عنایات از پیشگاه جهانباني برای سرفراز خان خلف او روانه گردید ٭

و سعيد محمد خان پسر حاجي محمد را (كه برادر زادهٔ علي وردي خان مي شد - و نائب اوڌيسه بود) دستگير ساخت - علي وردي خان با هردو عزيمت اوڌيسه كرده حاكم آنجا را هزيمت داد - ازان بعد بدكن آمد - نظام الملك آصف جاه بهادر مشمول عواطف ساخته بتقرر جاگير و قرب مصاحبت خود خرسند گردانيد - سال (۱۱۶۴) هزار و يك صد و شصت و چهار هجري درگذشت - شعر مي گفت - و مخمور تخلص مي كرد - اين بيت ازوست * بيت *

* مپندار از ضعيفان كار سنگين بر نمي آيد *
(۲)
* كه كوهے ميشود صورت پذير از خامهٔ موئے *

(۳)
حايله اش مشهور به مهمان بيگم صبيهٔ شجاع الدوله مدتے زنده بود - در حيدرآباد بحويلي خريد كردهٔ شوهر بسر (۴)
مي برد - پسرش يحيى خان چندے قلعه داري كهنپوره مضاف فرخنده بنياد داشت - سالے چند قبل از حالت تحرير ازينجا آواره شده *

* مهاراجه اجيت سنگهه راتهور *

پسر مهاراجه جسونت سنگهه است - چون پدرش در تهانه داري جمرود در گذشت از در شكم مادر بود - پس

---

(۲) نسخهٔ [ا] خامهٔ مورے - (۳) نسخهٔ [ج] مهين بيگم - (۴) نسخهٔ [ب] كهامور - و در [بعضي نسخه] كهنور *

از وصول بلاهور متولد گشت - بستر بر طبق حکم خلد مکان کسانش بحضور آوردند - پادشاه خواست بدست آورد - راتهوران (که قدیمان راجهٔ متوفی بودند) (۲) بجنگ برخاسته برخے بکار آمدند - و چندے او را بوطن رسانیدند - پس ازان (که پادشاه خود دو بار در صوبهٔ اجمیر رفته بقلع و قمع این قوم پرداخت - و شاهزاده محمد اکبر را بتعاقب او مامور ساخت) اینها باغوای شاهزاده کاربند شده او را از راه بردند - تا آنکه شاهزاده باتفاق آن مردم یک و نیم کوهی لشکر پادشاهي رسید - بوجهے اینها بد گمان شده از نزد پادشاهزاده برخاسته رفتند - ناچار شاهزاده هم راه فرار گزید - پادشاه در جودهپور فوجدار تعین نمود - تا حیات پادشاه او در کوه های صعب المرور جا گرفته بود - پس از ارتحال پادشاه فوجدار جودهپور را بے حرمت ساخته قصبه بتصرف در آورد - خلد منزل در جنگ اعظم شاه فرمان طلب فرستاد - نیامد - لهذا بعد جنگ اعظم شاه بر سر جودهپور رفت - و خانزمان پسر منعم خان خانخانان را برو تعین نمود - پس از رسیدن خان مزبور نزدیک جودهپور آمده او را دید - و تسلي یافته بملازمت آمد - و بعد عفو جرایم بمنصب سه هزاري سر افتخار بر افراخت *

---

(۲) نسخهٔ ... ندارد *

و (چون پادشاه متوجه دکن بعزیمت مقابلهٔ کام بخش گردید) او از اثنای راه باتفاق راجه جی سنگهه کچهواهه اسباب ضروري برداشته و خیمه ها در لشکر گذاشته راه وطن گرفت - و بعد معاودت از دکن پادشاه را فکر تنبیه این قوم در سر بود - اما فساد قوم سکهان (که در پنجاب عالم گیر شده بود) مانع آن شد - نظر بمصلحت وقت از کرده و نا کردهٔ او چشم پوشیده بوساطت خانخانان قرار یافت که او باتفاق راجه جی سنگهه سر سواري ملازمت نموده رخصت وطن یابد - و سرانجام درست کرده خود را بحضور رساند - ازانجا (که فلک فتنه زا هردم توطیهٔ دیگر بر مي انگیزد) خلد منزل را بعد رسیدن لاهور قضیهٔ ناگزیر پیش آمد - و پستر میان پادشاهزادها مخالفت رو داد - تا آنکه نوبت سلطنت به محمد فرخ سیر رسید - سال دوم جلوس حسین علي خان امیر الامرا با فوجی بر سرش تعین گردید - نامبرده مغلوب رعب گشته به امیر الامرا رجوع آورد - و بقبول پیشکش جرایم او بصفح مقرون گردید - صبیهٔ خود را موافق معمول جهت عقد با پادشاه روانهٔ حضور ساخت - و به صوبه داریٔ گجرات سربلند گشت - پس ازان دست توسل بدامن سادات زده اواخر عهد محمد فرخ سیر حسب الطلب از احمدآباد بحضور آمده بخطاب مهاراجه فرق عزت بر افراخت -

و در محبوس ساختن پادشاه مذکور با سادات شریک
مشورت بود - ازین جهت در خاص و عام طشت بدنامی
او از بام افتاده در اوایل عهد فردوس آرامگاه از نظامت
گجرات عزل پذیرفت - و از سرنیک فالي دست آویز سند
بلدهٔ دار الخیر اجمیر را بتصرف در آورد - پس ازان (که امرا
با فوجی بر سر او تعین شدند (۲)) راه وطن خود پیش گرفت -
و در گده بتای مردم او متحصن بودند - فوج پادشاهي رفته
بمحاصرهٔ آن پرداخت - آخر بصلح مفتوح گردید - و قرار
یافت که ابهي سنگهه پسر کلانش از جانب پدر در حضور
باشد - ابهي سنگهه پس از رسیدن بحضور بتطمیع ارکان آنجا
دست از حقوق پدري برداشته به بخت سنگهه برادر خرد
خود نوشت - و او باقربیی در حالت خواب اجیت سنگهه
را روانهٔ بئس القرار ساخت (۳) - لهذا ابهي سنگهه مخاطب

---

(۲) در [تاریخ مظفري] سال چهارم از جلوس والا اشرف الدوله ارادتمند
خان را بصوابدید اوبا بیست و دو امرا برمهم مهاراجه اجیت سنگهه رخصت
فرمودند - خان مذکور در اجمیر رسیده بلطف و عنف اورا مطیع و منقاد ساخته
قلعه هتلي که در عمل مهاراجه بود بتصرف اولیای دولت در آورده راجه ابهي
سنگهه پسر کلانش را مع پیشکش لایقه همراه امرای مذکور بحضور آورد *
(۳) در [تاریخ مظفري] بعضی میگویند که چون مهاراجه اجیت سنگهه
سرشورش و بغي برداشته بود پادشاه و وزیر الممالک اعتماد الدوله قمر الدین
خان بخت سنگهه پسر اورا بوعدهٔ حکومت جودهپور وغیره تمامي ملک
پدر او فریفتند در کشتن پدر تحریص دادند - و او بامید ریاست پدر را بکشت *

به مهاراجگي شده در سنهٔ (۱۱۴۰) هزار و يک صد و چهل هجري از تغير سربلند خان به صوبه داري گجرات رايت عزت بر افراخت - و بوطن رفته يک سال به بذن وبست آنجا گذرانيد - و در سال يازدهم محمد شاهي داخل گجرات شده بمرهتّه چوتهه صوبه مي داد - چون غلبهٔ آنها روز افزون ديد سال پانزدهم برخاسته بوطن خود آمد - و تمام صوبه بتصرف مرهتّه رفت *

مهاراجه اجيت سنگهه دو پسر داشت - اولين ابهي سنگهه که احوالش گذشت - و دومين بخت سنگهه که بعد فوت پدر بر وطن قابض گرديد - و پس ازو پسرش بجي سنگهه در حالت تحرير متصرف است - و به رعايا پروري و پاسداري زير دستان و سر شکني زبر دستان زبانزد - تتمهٔ احوال سلطان محمد اکبر بدين اسلوب است که بعد فرار از نزديکي اجمير (چون هيچ جانب مقر نيافت) پيش سنبها بهونسله شتافت - سنبها بسلوک پيش آمده چندے نگاهداشت - (چون خلد مکان بدکن نهضت فرموده غلغلهٔ کافر کشي در چار سو افکند) او مرعوب گشته جهاز سواره روانهٔ ايران شد - چون جهاز بمسقط رسيد حاکم آنجا نگاهداشته بخلد مکان نوشت - درين ضمن (که خبر آمدن او بمسقط مسموع شاه سليمان

صفوي گرديد - و سابق سلطان محمد اکبر از ارادۀ خود
اطلاع داده بود) شاه بتعلقه دار مسقط (که رجوع شاه
ايران دارد) بتقيد نوشته طلب داشت - و لازمۀ احترام
بجا آورده هميشه ضيافت و سير بود - آخر سلطان
درخواست کمک نمود - شاه گفت که هنوز پدر شما
زنده است - بعد ازين (که نوبت ببرادران رسد) آنچه
لازمۀ امداد و اعانت است بعمل خواهد آمد - سلطان
تنگدل شده گفت که مزاج من با هوای اينجا نمي سازد -
رخصت دهند که قريب قندهار در ولايت گرم سير متوقف
باشم - شاه حسب درخواست مرخص نمود - و براى
اخراجات لابدي بهمان نواح تنخواه معين کرد - سلطان
پس از رسيدن آن نواح سال (١١١٥) هزار و يک صد
و پانزده هجري بگلشن بقا خراميد *

* مير احمد خان ثاني *

خلف مير احمد خان شهيد است که در صوبه داري
برهان پور با کفار مرهته جنگ مردانه نموده جان درباخت -
نخست محامد خان خطاب داشت - پس ازان بنام پدر
نامي گرديده چندے فوجداري چکلۀ امناباد صوبۀ پنجاب
بعهده اش بود - قضارا درانجا حليلۀ او (که محبت و
دلبستگي مفرط بدو داشت) رو در نقاب ممات کشيد -

رأس المال صبر و هوش خود را بدست تاراجگران جزع و فزع داد - و این ناصور دلخراش چون داغ لاله دامن گیر دل غم زدهٔ او شد - همت بر ترمیم و تاسیس مقبرهٔ آن عفیفه گماشته باغے طرح انداخت و بستر بنیابت عنایت الله خان کشمیري به ایالت خطهٔ کشمیر کامروائي یافت - نقشش درست نه نشست - آخر کار بخفت و رسوائي انجامید - تبیین (۲) این اجمال آنکه محتوي خان ملا عبد النبي (که از علمای (۳) عصر و در زمرهٔ ارباب منصب منسلک بود) همواره میخواست در پردهٔ حمیت اسلام اغراض نفسانی خود را پیش برد - از تعصب و لجاج گاه گاهے با هنود آن دیار کاوشے بصورت احتساب مي نمود *

(چون انقلاب روزگار و بے نسقی سلطنت انبعاث و ایراث خود سري و خیره روی شور پشتان مي نماید) آن شوخ چشم در سال دوم محمد شاهي اجلاف و احامرهٔ (۴) شهر را بروایات مرجوح (۵) فقهیه از راه برده با خود متفق ساخت - و رفته با نایب صوبه و قاضي سماجت و ابرام نمود - که احکام شرعیه (که به ذمي متعلق است) مثل ممانعت از رکوب

---

(۲) چنانکه در احوال محمد کاظم خان در صفحه ۷۲۱ از جزو سیوم اشارة بهمین بودہ - (۳) نسخهٔ [ج] علمای قشري - (۴) نسخهٔ [ب] اجامرة - (۵) نسخهٔ [ج] مرجوحه •

اسپ و ارتباط یراق و غیر ذلک بدان کاربند باید شد - و آن
شرذمهٔ ضاله را از اعلان رسوم مشوم باز باید داشت - آنها
جواب دادند - آنچه در دار الخلافه و سایر بلاد هند شایع و
مروج است بعمل مي آید - احداث امر غیر معمول بدون
حکم خلیفهٔ وقت چگونه پیشرفت میشود - آن شوریده سر از
باز زدن حکام بر خویش پیچید - و بیرون بر آمده بپایمردی
یکتائي گزیفان هر جا هندوئے مي دید مراتب استخفاف
و استحقار مي نمود - اتفاقا درین ایام روزے مجلس رای
نامي (که در جرگهٔ معتبران بلده منتظم بود) با براهمه
بسیر باغے رفته بطعام و اطعام اشتغال داشت . که آن سبکرو (۲)
بصر وقت رسیده آوازهٔ گیر و دار بلند ساخت - و بے تحاشا
بزدن و بستن پرداخت - مجلس رای بپای استعجال راه
فرار سر کرده خود را بخانهٔ میر احمد خان انداخت - و آنرا
بزعم خود مامن پنداشت - آن بیداد گر بر گشته بمحلهٔ
هندوان آتش در زده دود از دمار آنها بر آورد - و بدان
بسند ننموده خانهٔ خان مذکور را گرد گرفت - و هرکرا
یافت بشکنجهٔ بیعزتي در کشید - خان مشار الیه دران روز
بلطایف الحیل شر او را از خود بی سر ساخت - روز دیگر (۳)
جمعیتے فراهم آورده باتفاق بخشیء پادشاهي و منصبداران

---

(۲) نسخهٔ [ا] سبکسر - (۳) نسخهٔ [ج] بے بر *

بتلافي و تدارک مافات بر سرش شتافت - آن جسارت کیش بهمان مردم مقابل پیوسته آتش قتال برمی سهام و ضرب صمصام برافروخت - و باغوایش مسلمین شهر نیز برجوشیدند - جماعهٔ از عقب پلی را (که خان مذکور ازان گذشته بود) سوختند - و از هر دو طرف راسته و بازار تیر و تفنگ می انداختند - و سنگ و خشت می زدند - و نسوان و صبیان هرچه می یافتند از بام و در می برتافتند (۲) - دران هنگامهٔ قیامت انگیز سید ولي همشیره زادهٔ میر احمد خان با جمعی نقد جان درباخت - خان مذکور ازان چارموجهٔ هلاک (که نه یارای پیش رفتن داشت و نه راه بازگشتن می یافت) بعجز گرائیده بخفت و خواری بسیار جان بدر بردن مغتنم دانست - پس ازان فساد سرشت بقیهٔ خانهای هنود را بباد غارت و تاراج داده مجلس رای را با جمعی ازان مامن برآورده مثله ساخت - و هنگام ختان برخی را نوبت بقطع عضو مخصوص رسید - و روز دیگر محتوي خان بمسجد جامع رفته باجماع مسلمین میر احمد خان را از حکومت برانداخته خود را حاکم مسلمانان قرار داده مخاطب به دیندار خان گردید - و تا پنج ماه (که حاکم دیگر از حضور نرسید (۳)) بفصل قضایا و اجرای

---

(۲) نسخهٔ [ب] برمي تافتند - (۳) نسخهٔ [ا] رسید *

احکام استقلال مي ورزيد - و در مسجد نشسته در تمشيت
امور ملکي و مالي مي کوشيد - (چون مؤمن خان نجم ثاني
بنيابت عنايت الله خان برفع اين آشوب و تجديد بند و بست
مامور گرديد) اواخر شوال بهه کروهي کشمير رسيده فرود
آمد - محتوي خان (که شرمندهٔ کردار نکوهيدهٔ خود
بود) با جمعي از فضلا و اعيان شهر باتفاق خواجه عبد الله
نام منصبدار (که از مشاهير آنجا بود) باستقبال نايب
صوبه رفته باعزاز در شهر آورد - خواجهٔ مذکور از راه اتحاد
يا از روی شرارت (که خميرمايهٔ سرشت آن مرز بوم
است) مشورت داد - که نخست بخانهٔ مير شاه (٢) پور خان
بخشي رفته استعذار گذشته نمايند - و بعد پذيره شوند -
زمان پاداش افعالش رسيده گوش بر آواز پيام اجل بوده
فوراً شتافت - صاحب خانه (که از منصبداران ککهر وغيره و
برخي مردم محلهٔ جدي ملي (٣) را در گوشه و کنار خانه آماده
کرده بود) پس از ساعتي خود به بهانهٔ شغلي برخاست -
آنها ناگاه بر سر آن مرگ گرفته ريخته اول دو پسر خرد سال
وی را (که همواره پيش پيش او مولود خوانده (٤) ميرفتند)
علف تيغ بيدريغ ساخته او را بانواع تعذيب آزاره باديهٔ

(٢) نسخهٔ [ب] مير شاپور خان - (٣) نسخهٔ [ج] جدي ملي - (٤)
نسخهٔ [ب] مولود خوانان *

عدم ساختند - روز دیگر پیروان او بدعوای خون مقتدای خون کمر پرخاش بسته بر سر محلهٔ جدّي ملي ها (که بمذهب تشیع شهرت دارند) و محلهٔ حسن آباد رفتند - تا دو روز بین الفریقین زد و خورد گرمي داشت - چون ازین طرف بلوای عام بود آخر الامر چیره گشته دو سه هزار کس ازین دو محله با بسیارے از مغولیهٔ مسافر ته تیغ کشیدند - و انواع بے ناموسي بر سر زنان آورده تا دو سه روز مبالغهای خطیر از نقد و جنس بغارت بردند - پستر بخانهٔ بخشي و قاضي شتافته (نخستین به پیغولهٔ در شد که پی نبردند - و دومین بدر زد) خشتے از خانهٔ آنها بجا نگذاشتند - چون مؤمن خان داخل شهر شد به کبجدار و مریز پیش آمده میر احمد خان را بدرقهٔ همراه داده روانه نمود - خان مذکور بدار الخلافه آمد - و بعد ازان از جانب قمر الدین خان بهادر اعتماد الدوله فوجداري مراد آباد گرفت - و درانجا خسارتے بسیار کشید - از تاریخ فوتش آگهي نشده *

* معز الدوله حامد خان بهادر صلابت جنگ *

برادر مایندري[۲] خان فیروز جنگ است - در حیات پدر بدولت رو شناسي خلد مکان کامیاب گشته بمنصب در خور

---

(۲) نسخهٔ [ج] برادر مادندري خان فیروز جنگ *

سر رشتهٔ روزگار بدست آورد - سال بیست و نهم جلوس بعنایت خطاب خاني و عطای مادہ فیل امتیاز پذیرفته مامور شد که خزانه بلشکر محمد اعظم شاه (که بمحاصرهٔ بیجاپور تعین بود) رساند - تا آخر عهد آن پادشاه بمنصب دو هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار ارتقا پذیرفته *

پس از ارتحال خلد مکان بهمراهی اعظم شاه بهندوستان رفته در جنگ بهادر شاه سردار طرح دست چپ بود - پس ازان (که اعظم شاه بقتل رسید) بملازمت خلد منزل پیوسته سال سیوم جلوس بصوبه داری بیجاپور افتخار اندوخت - و بستر ازان جا عزل پذیرفته بحضور آمد - اوایل سلطنت فردوس آرامگاه (که نظام الملک از مالوه بدکن رسیده با کسان سادات بمقابله پیش آمد) نامبرده (که همراه سید عبد الله خان قطب الملک روانهٔ شاهجهان آباد گردیده بود) جاگیرش تغیر و خود خانه نشین شد - درین ضمن (که حسین علی خان امیر الامرا کشته شد) (٢)
قطب الملک شاهزاده را از محبوسان سلیم گده طلب داشته (٣)

---

(٢) در [تاریخ مظفري] در جنگی که افواج پادشاهي را با غیرت خان همشیره زادهٔ حسین علي خان رو داده حسین علیخان بضرب گولهٔ تفنگ قالب تهي کرد و طائر روحش از قفس تن متوجه پرواز گردید - (٣) در [تاریخ مظفري] و بنجم الدین علي خان صوبه دار شاهجهان آباد نوشته فرستاد که یکی از پادشاهزادهاي والا تبار را از مساکن سلیم گده بر آورده بر تخت سلطنت جلوس باید داد *

در فکر تاليف مردم افتاده او را به بحالي جاگير خوشدل ساخته و مبلغي نقد رسانيده همراه گرفت - و چون قطب الملک گرفتار گشت اعتماد الدوله امين خان بهادر اورا بر فيل خود گرفته بملازمت پادشاهي رسانيد - و پس ازان (که نظم صوبهٔ گجرات از تغير معز الدوله حيدر قلي خان به نظام الملک آصف جاه قرار گرفت) او را به نيابت آنجا مامور نمود - و بخطاب معز الدوله صلابت جنگ مخاطب ساخته تجويز بحضور نوشت *

و (چون در سنهٔ (۱۱۳۶) هزار و يک صد و سي و شش هجري صوبه داري گجرات از تغير آصف جاه به سربلند خان مفوض گشت) شجاعت خان و رستم علي (۲) خان پسران محمد کاظم نام جماعه دار (که سابق نوکر شجاعت خان محمد بيگ بود - و پسرانش از روی کار طلبي بمنصب پادشاهي و خطاب خاني بسعي حيدر قلي خان فايز شده بنيابت سربلند خان در گجرات و سورت دخيل

(۲) در [تاريخ مظفري] بعد ازان رستم علي خان برادر شجاعت خان (که دران وقت حاکم بندر سورت بود) خبر قتل برادر شنيده اسباب محاربه با حامد خان سامان نمود - پيلاجي گايکوار با هشت هزار سوار با وی ملحق گشت و حامد خان نيز پا کنتها مرهتّه (که صاحب بست هزار سوار بود) از احمد آباد کوچيد - بر کنار درياي مهتي تلاقيِ فريقين دست داد - حامد خان بعد جنگ شديد غالب آمد - و رستم عليخان از دست وي بقتل رسيد

شدند) هر دو جنگ با معز الدوله نموده بقتل رسیدند - تا
آنکه سر بلند خان خود رسید و بخشی حامد خان کشته شد (۲)
و او دخیل تعلقه گردید - بنابران حامد خان حسب الطلب
نظام الملک آصف جاه بدکن رسیده بتفویض صوبه داری
ناندیر لوای بلند رتبگی بر افراخت - و بعد چندے مطابق
سنهٔ (۱۱۴۰) هزار و یک صد و چهل هجری در ایامے
(که لشکر آصف جاه متصل کرناتک بود) در منزل گلبرگه
سفر آخرت گزید - و در روضهٔ شاه بنده نواز (قُدِّسَ سِرُّهٗ)
بیرون گنبذ مدفون گشت - خوش خلق و غیور و سپاهی (۳) و
صاحب همت بود - در عنوان گفتگو وضع بے باکانه داشت -
پسرانش (که شهرت گرفته اند) خیر الله خان و حفیظ الله (۴)
خان و مرحمت خان هر یکے بنابر قرب قرابت با آصف جاه
بمنصب و جاگیر درخور یا نقدی بطور مدد خرج سرفرازی

---

(۲) در [تاریخ مظفری] مبارز الملک سر بلند خان بعد استماع هنگامهٔ حامد خان جانب گجرات روانه شد - و حامد خان بقصد محاربهٔ او با مرهته از گجرات بر آمد - هر چند مبارز الملک نصایح هوش افزا بقلم آورد - و نظام الملک هم از دکن بهم خود ظاهرا درباب دخل دادن مبارز الملک نوشته ها روانه کرد - چون حامد خان مرد لا اُبالی بود این معنی فائده ننمود - آخر امان بیگ بخشی خود را بافوج مرهته بحرب مبارز الملک متعین گردانید - واو جنگ عظیم درمیان آورده بقتل رسید - (۳) نسخهٔ [ج] سپاهی وضع -
(۴) نسخهٔ [ب] حفظ الله خان *

داشت - و اکثر اینها به بد وضعي مشهور - و برعایت سردار مزبور تکالیف نوکري معاف شده به خانه نشیني بسر مي بودند - از هر یکے اعقاب باقي (۲) - و بپارهٔ جاگیر روز را بشب مي رسانند - پسران مرحمت خان (که خودش بسادگي زبان زد بود) صورت تربیت پذیرفته اولین بخطاب فتح یاب جنگ و دومین ظفر یاب جنگ - و بجاگیر از پرگنهٔ (۳) مالکنده (۴) سرفرازي دارند - و با محرر اوراق شناسا *

* محمد غیاث خان بهادر *

نامش غیاث بیگ است - پدرش غني بیگ در سرکار خان فیروز جنگ نوکر بود - نامبرده دست توسل بدامن خیر میامن نظام الملک آصف جاه بهادر زده رفاقت او برگزید - ابتدا بداروغگي توپخانه مي پرداخت - بعد در تعلقه داري مراد آباد به نیابت فوجداري مامور شد - چون سیر فکر و درست منصوبه بود - و دلاوري با کار داني فراهم داشت) مشیر و معتمد گردید - امور عظیمه بے مصلحت او متمشي نمي شد - (چون بهادر مزبور از صوبهٔ مالوه عنان عزیمت

---

(۲) نسخهٔ [ج] باقي اند - (۳) در نسخهٔ [ج] حرف [از] نیست -
(۴) در نسخهٔ [ب] مالکنده بغیر نقطهٔ حرف اول مرقوم است *

بجانب دکن گرداند) او در معارک (که با سید دلاور علي[(٢)] خان رو داد) شریک غالب در زد و خورد مانده در هر نوبت لوای غلبه افراشت - یک چشم او از سابق نور بینائي نداشت و چشم دوم در جنگ اخیر بنابر رسیدن زخم تیر عاطل گشت - بهادر مذکور قدامت و فدویت او منظور داشته بعد فتح بخطاب بهادري و منصب پنجهزاری پنج هزار سوار و خدمت فوجداری بگلانه صوبهٔ خاندیس نوازش فرمود - و پستر بتعلقهٔ متصدیگری محالات صوبهٔ خجسته بنیاد بر نواخت - مدتے درانجا نشست - سال (١١٤٨) هزار و یکصد و چهل و هشت هجري جهان گذران را گذاشت - در صحن مدرسه متصل مغل پوره واقع خجسته بنیاد (که بنا نهادهٔ او ست) مدفون گردید - به آشنا پروري و فیض رساني اتصاف داشت - پسرش رحیم الله خان بهادر به قدر داني نوئین مزبور بمنصب شایسته و تیولداری پرگنهٔ سیونا مضاف برار سرفرازي یافته چندے بفوجداری سرکار بگلانه صوبهٔ خاندیس و یکچند به ضلع داری محالات نواح خجسته بنیاد مامور

(٢) در [تاریخ مظفري] سال دوم جلوس فردوس آرامگاه دلاور علي خان با فوج شایسته به چهارده کروهي برهانپور متصل موضع حسن پور سرکار هندیه رایت حرب افراخت - ومحمد غیاث خان بمقابله پیش آمده جنگ صعب روي داد - دلاور علي خان از پا در آمده و بسیارے از سرداران بارهه و راجهوتیه زخمي کشته دستگیر گردیده ٭

گردید - در عمل صلابت جنگ بهادر بمنصب عمده و خطاب منظور الدوله متهور جنگ اختصاص گرفت - سالے چند پیش ازین دار فاني را پدرود نمود - از پدر ارث شجاعت یافته بود - چند پسر ازو باقي ست - ارشد آنها فضل الله خان است که درین ولا بخطاب پدر و تیولداری محال مرقوم امتیاز دارد *

* محمد خان بنگش *

ابتدا بصیغهٔ جماعتداري روزگار داشت - سادات بارهه پیش آورده بنوکری پادشاهي و دولت روشناسي رسانیدند - سال سیوم جلوس فردوس آرامگاه در جنگے (که با قطب الملک بتوزکی سلطان ابراهیم رو داد) خان مزبور در همراهی قطب الملک بود - با جمعیت خود آمده برکاب پادشاهي پیوست - و مصدر تردد گردید - و بمنصب عمده و خطاب قایم جنگ لوای اعتبار بر افراخت - و سال سیزدهم مطابق سنهٔ (۱۱۴۳) هزار و یک صد و چهل و سه هجري بصوبه داری مالوه از انتقال راجه گردهر[۲] بهادر سرمایهٔ عزت اندوخت - و دران آوان فوجے بر سر ستوسال بندیله برد - و تا یک سال با او بمقابله پرداخته محالات پادشاهي[۳] (که در تصرف او بود) مستخلص ساخت

---

(۲) نسخهٔ [ب] گرودهر - (۳) نسخهٔ [ج] محالات پادشاهي را الخ *

ستّرسال در صدد قابو بوده پس ازان (که خان مزبور جمعیت افزون برطرف کرده با مرهتّه اتفاق نموده دفعةً دویده نامبرده را در گدهي محصور نمود) بعد چهار ماه محاصره (چون در هوا اثر وبا ظاهر شد) فوج مرهتّه برخاسته رفت - ستّرسال هنوز سعي در محاصره داشت که بهرش قایم خان با جمعیت رسید - لهذا ستّرسال بصلح پرداخت - و او مستخلص گردیده پیش پادشاه آمد - و در جنگ نادر شاه در چنداولي بود - و بوقت موعود پیرایهٔ زندگي را برکند - بعد فوتش پسر کلان او قایم خان بفوجداری محال فرخ آباد وغیره مضاف صوبهٔ اکبرآباد بسر مي برد - پس ازان (که صفدر جنگ وزیر شد) بتحریک او بر سعد الله خان پسر علي محمد خان روهله شتافته در بداؤن محصور ساخت - و هرچند او زار نالي کرد مفید نشد - ناچار او برآمده جنگ نمود - قایم خان مع برادران کشته گردید - صفدر جنگ احمد شاه پادشاه را برداشته برده خواست که تعلقات قایم خان بضبط در آورد - مادر قایم خان معجر پوش آمده مقدمه بر شصت لک روپیه انفصال یافت - صفدر جنگ همه پرگناتش ضبط نموده فرخ آباد را با دوازده موضع (که از عهد فرخ سیر در انعام آلتمغای مادر قایم خان بود) گذاشت - و نول رای نامي را برای تحصیل

نگاهداشته خود متعاقب پادشاه بدهلي رسيد - احمد خان
برادر قايم خان بجمع افاغنه پرداخته با نول راى جنگ نموده
او را کشت - و صفدر جنگ (که بارادهٔ کمک نول راى
از دهلي روانه شده بود) به سنوح اين واقعه مابين قصبهٔ
سالي و قصبهٔ سهاور رسيده سنهٔ (۱۱۶۳) هزار و
يک صد و شصت و سه هجري با احمد خان مقابله نمود -
و شکست فاحش يافته بر حوضهٔ برنجي (که سوار بود)
با آن (که زخمي شد و فيلبان و سوار خواصي هردو بکار
آمدند) اما نادانسته از چنگل افاغنه رهائي يافته بدهلي
رفت - احمد خان پسر خود محمود خان را بضبط صوبهٔ
اوده فرستاده خود جانب الهآباد عطف عنان نمود - و در
تخريب اماکن و اسر اشخاص بهيچ وجه کوتاهي نکرد -
سال (۱۱۶۴) هزار و يک صد و شصت و چهار هجري
باز صفدر جنگ باجتماع جمعيت پرداخته باتفاق ملهار راو هولکر
و جي آپا سندهيه رخش عزيمت بتدارک برجهاند *

مرهته اول شادي خان نامي را (که از جانب
احمد خان حاکم کول جليسر بود) ره سپر وادئ فرار
ساخت - و [چون بوصول اين خبر احمد خان (که الهآباد را
در محاصره داشت) راه فرخآباد گرفت] مرهته متعاقب
رسيده درانجا او را محصور ساخت - او قابو ديده ازانجا

بر آمده بحصین پور (که مستحکم تر بود) خود را رسانید *
روزے (که سعد الله خان پسر علي محمد خان بکمک
او رسیده جنگ بر روی کار آمد) او منهزم گردیده
در دامن کوه مداریه پناه گرفت - و ملک او همه بتاراج
رفت - آخر از راه عجز در آمده خاطر خواه صفدر جنگ
صلح صورت بست - مدتے در تعلقهٔ خود راتق مهمات بود -
(۲)
شهرت نیکوئی او زبانزد - چه اکثر مردم خاندان عمده
از ذکور و اناث (که بعد خرابی دار الخلافه پیش او
مي رفتند) خدمت آنها بیش از بیش مي کرد - و
بے تکلیف نوکري بخانهٔ هر یک ماهوار مي رسانید - و بخلق
و تواضع پیش مي آمد - ازین جهت عمرے به نیکنامي
گذرانید - و طریقهٔ احسان بے عوض را برسم یادگار بر صفحهٔ
روزگار گذاشت - از باقي ماندهاي خاندان او آگاهي
دست نداده *

* مؤتمن الدوله اسحاق خان *

(۳)
پدرش از شوستر وارد هندوستان گردیده در شاهجهان آباد

---

(۲) نسخهٔ [ج] و شهرت - (۳) در [تاریخ مظفري] اسحاق خان
مؤتمن الدوله (که پدرش از شوستر بهند آمده در شاهجهان آباد متوطن
گردید) مرزا غلام علي نام داشت و یکے از دانشوران وقت و علامهٔ عصر بود -
در اواسط عهد فردوس آرامگاه کمال تقرب سلطاني بهم رسانید - لطیفه گو و
حاضر جواب بسے بود *

اقامت گزيد - و در زمان محمد شاه پادشاه بنوكري پادشاهي معزز گشته بخطاب غلام علي خان سرافرازي يافت - و بتعلقهٔ بكاولي مي پرداخت - نامبرده در هند متولد گرديده پس از سن تميز بحصول قابليت صاحب استعداد گشت - و در عهد فردوس آرامگاه بتعلقهٔ خانساماني و بكمال تقرب عروج نمود - سال بيست و دوم مطابق سنهٔ (۱۱۵۲) هزار و يك صد و پنجاه و دو هجري رخت زندگي بر بست - شعر مي گفت - ازوست (۲) * شعر *

* ز بسكه در دل تنگم خيال آن گل بود *

* نفير خواب من امشب صفير بلبل بود *

(۳) سه پسر گذاشت - نخستين ميرزا محمد (كه او نيز مثل پدر كمال تقرب فردوس آرامگاه بهم رسانيده محسود اقران بود) اول بخطاب اسحق خان و آخر بخطاب نجم الدوله امتياز پذيرفت - و بخشيِ چهارم شد - فردوس آرامگاه

(۲) مقطعش اين است - عجب مدار اگر بوي جان دهد اسحق ٭ سواد شعر نو از دودمان كاكل بود - (۳) در [تاريخ مظفري] و او سه پسر و يك دختر گذاشت - نخستين مرزا محمد خان نجم الدوله - دوم مرزا علي خان افتخار الدوله - سيوم مرزا محمد علي خان سالار جنگ - پسر كلان بخدمات عمده و منصب و جاگير پدر سرمايهٔ عزت اندوخت - و ديگر برادران بتقرب سلطاني معزز و ممتاز بودند - بعد چندے فردوس آرامگاه محمد شاه پادشاه خواهر ايشان را با شجاع الدوله خلف ابوالمنصور خان صفدر جنگ ازدواج داد ٭

خواهر نجم الدوله را با شجاع الدوله خلف صفدر جنگ
ازدواج داد - بعد انتقال فردوس آرامگاه در عهد احمد شاه
هم بخشيگري او بحال ماند - و گورنرگري شاهجهان آباد
(که از خدمت سير حاصل است) ضميمه شد - و [چون
صفدر جنگ را با افاغنهٔ بنگش وغيره (که در شرقي شمالي
صوبهٔ دهلي مي باشند) نزاع پيش آمد - و مابين قصبهٔ
مالي و قصبهٔ سهاور جنگ اتفاق افتاد - و صفدر جنگ
شکست يافت] نجم الدوله (که همراه صفدر جنگ بود)
داد شجاعت داده مطابق سنهٔ (١١٦٣) هزار و يک صد
و شصت و سه هجري خود را بميدان عدم کشيد - دو
پسر ديگر مؤتمن الدوله يکي ميرزا علي افتخار الدوله دوم
ميرزا محمد علي سالار جنگ در عهد عالمگير ثاني از
شاهجهان آباد عازم لشکر صفدر جنگ شدند - اتفاقا صفدر
جنگ در همان ايام فوت کرد - و هر دو برادر در سال
(١١٦٨) هزار و يک صد شصت و هشت هجري در بلدهٔ
اودهه نزد شجاع الدوله رسيدند - پستر سالار جنگ از پيشگاه
شاه عالم بخلعت تن بخشيگري قامت مباهات آراست *

* متهور خان بهادر خويشگي *

رحمت خان نام رَحمَةُ اللهِ عَلَيهِ - شگفته پيشاني
گشاده دست توانا دل قوي همت بلند نظر فراخ حوصله

درست کنکاش پسندیده رای نیک اندیش خیر خواه یک پهلو
انصاف گزین راست کیش صفا آئین گیرا تدبیر سنجیده تقریر
بهر فن و علم آشنا و به نشیب و فراز نبرد شناسا - چرخ پیر
هزاران چرخ زند تا شخصے بدین جامعیت بعرصهٔ وجود خرامد
و زمانهٔ کهن چه شبها بروز رساند که چنان در شاهوار در
صدف تکوین جا گیرد - بعقل سلیم و مزاج مستقیم و ذهن
بلند و فکر رسا سرآمد همسران - و در شرافت نفس و علو
همت و حسن ملکات و تهذیب اخلاق برتر از اقران - سعت (۲)
صدر و شرح قلب او بمرتبهٔ که هرچه از صنایع و تدابیر
بخاطرش گذشتے محو و اثبات گرفته دفعةً صورت پذیرفتے -
و فرضًا اگر اشخاص متعدد از امور متباینه در آن واحد
استفسار نمودے مغلوب هجوم اجوبه نشده بقدر فهم جواب
شافي و مسکت گفتے - جدش اسماعیل خان حسین زئي [آن
شعبه ایست از علي زئي که خیلے ست از خویشگي]
بخویشي و مصاهرت شمس الدین خان پسر کلان نظر بهادر (۳)
خویشگي (که باعتبار منصب پادشاهي و قرب سلطاني
عمده تر ازو درین قوم نگذشته) اختصاص داشت - و در
سلک ملازمان پاشاهزاده محمد اورنگزیب بهادر منسلک و

---

(۲) نسخهٔ [ب] وسعت - (۳) در هر دو نسخهٔ قلمي [نظر] بظاء
معجمه مرقوم است - اما در مآثر عالمگیري [نذر] بذال آمده *

به سمت التفات و امتياز شاهي فايز بود - بعد از جنگ مهاراجه جسونت بخطاب جانباز خان و عطاى علم و اضافهٔ پانصدي صد سوار بمنصب دو هزاري شش صد سوار سرفرازي يافت - و [چون با شيخ مير خوافي (كه از اعظم مقربان شاهي بوده) ربط يكجهتي داشت] در ساير معارك سلطاني (كه با مدعيان خلافت واقع شده) بهمراهي او داد شجاعت و پُردلي داده مورد عاطفت خسرواني گرديد - و در مبادي سلطنت بفوجداري سلطانپور و نذربار دستوري يافته - پس ازان مكرر تعين يساق كابل گشته - و دران صوبه بتقديم خدمات پرداخته - پسرانش عثمان خان و الله داد خان نخستين مبلغ خطير از شمس الدين خان (كه غير از اولاد دختري وارثے نداشت) بدست آورده در وطن برنشست - و ايام زندگي را بآسودگي بسر آورد - دومين بزر ميراث توجه نگماشته صرف عنان بنوكر پيشگي نمود - مرد متين سنجيده وضع بود - از سير فكريهايش امير خان ناظم آنجا (كه بندوبست پابرجاى او ضرب المثل عالم است) حساب بر داشتے - ابتدا به تهانه داري (٢) غريب خانه و پس ازان مدتے به تهانه داري (٣) مندر (كه

---

(٢) در [مآثر عالمگيري] الله داد خان سلخ ربيع الاول (سال هجدهم) بتهانه داري غريب خانه سرافرازي يافت - و سال چهل و هفتم بخدمت فوجداري مندر از تغير رحمان داد خان مقرر شد - (٣) در [مآثر عالمگيري] مندر - (ون) مندله *

(۲)
او بهیبن و مرغزار تهانه های مشهور آنجا ست) و لنگرکوت حاکم نشین (که روزے چند به رحمان داد خان خویشگی مقرر شده - سال چهل و هفتم باز بخان مذکور بحال گشت) گذرانیده از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی هزار سوار سر برافراخت - هنگامے (که نظم صوبهٔ کابل به پادشاهزاده محمد معظم تفویض یافت) ازانجا [که خویشگیها قاطبةً بتوسل اعظم شاه شهرت داشتند و او یزنهٔ سلطان احمد (که اعظم شاهی مقرري بود) بوده] شاهزاده بفکر بیجا ساختنش افتاد - خان مذکور ازین آگهي معتبرے بموکب شاهي فرستاد - از غرایب اتفاقات امة الحبیب حرم محترم پادشاهزاده بوسیلگي برخاست *

تبئین این اجمال آنکه پیشین ایام خان مذکور (۳)
بخلد مکان عرض نموده بود که درین وقت (که حضرت بر سر جهاد اند) بر همه خانه زادان واجب است که در رکاب سعادت انتساب احراز مثوبات نمایند - اما (چون اطاعت بالای طاعت است) غلام بامور مامورہ مي پردازد - بمحض اقتضای سنت سنیهٔ ولینعمت درین جا هم بر سر قوم موسوم بکافري (که در کهسار سرحد کابل مي باشد) به نیت غزا

(۲) در نسخهٔ [ا] این لفظ مشکوک است - (۳) نسخهٔ [ج] عرضي نموده بود *

تاخت و تاراج می برد - از اساری آنجا چند سراري ارسال داشت - در بارگاه خلافت درجهٔ استحسان یافته حکم شد - که (چون آنها دار الحربی واقعي اند - و باستخدام الیق و اولی) هرسال ازان جواري و سراري چند اسامي مي فرستاده باشد - قضا را دیگر اتفاق غزا نیفتاد - ناچار امة الحبیب (۲) را (که کافریه بود از اسیران سابق - و در تقسیم افغانے جلال خان نام آمده) ازو گرفته ارسال نمود - پادشاه او را بدهش پور خلافت مرحمت فرمود - پس ازان [که او مثل مهر پرور (که نیز از مواهب پادشاهي بود) منظور نظر عاطفت شاهي گشته بپایهٔ احترام و اعتبار برآمد و صاحب توره و توزک شد) به همچشمی مهر پرور مذکور (که بدعوی مقبولیت برادر خود نیاز بیگ قلیچ محمد خان (۳) بهمرسانیده بود) او هم خود را افغان دختر ظاهر کرد - رجوع و بازگشت خان مذکور را مغتنم شمرده خواهش نمود که تصحیح دعوی او نمایند - چنانچه همان جلال خان را بابوّت او راضي ساختند - تا بحضور پادشاهزاده اقرار نمود - و بهتر او واسطهٔ کارهای خان مذکور گشته خاطر شاهي را بالکلیه مطمئن گردانید - چون بهادر شاه بعد از ارتحال خلد مکان از پیشاور بجنگ محمد اعظم شاه روانه شد

(۲) نسخهٔ [ج] امة الحبیب (۳) نسخهٔ [ج] قلیچ محمد خان *

(اگرچه با جمعيت بسيار آمده ملازمت کرد) ليکن از پريشاني سپاه متفرق گشته اشتداد بيماري علاوه گرديد - از مرافقت متقاعد شده در لاهور وا ماند - ازانکه اصرار بفتح اعظم شاه داشت در همان ايام وديعت حيات سپرد - از پسرانش رحمت خان بجميع وجوه آراسته و بيش از ديگر برادران مورد عنايت خاص شاهي بود - چون پدرش بعلت بيماري در لاهور باز ماند رضا مي‌داد که هيچکدام پسر همراه بهادر شاه نرود مگر مشار اليه که خواه نا خواه با خدا داد خان برادر علاتي خويش تنها بر آمده در دهلي برکاب شاهي پيوست - بيست هزار روپيه پيش از جنگ و همين قدر بعد ان بطريق مساعده يافته - پس از فتح باضافهٔ منصب و خطاب متهور خان چهرهٔ ناموري افروخت - مکرر تجويز خدمات بميان آمد - بعد جنگ کام بخش بفوجداري لکهنؤ و بيسواره رخصت يافت - چون نقش عمل درست نه نشست بعد رحلت خلد منزل بے آن (که تغير شود) راه دار الخلافه گرفت - چون بوسواس مواخذه روی آمدن حضور نداشت در عرض راه بشاهزاده اعز الدين (که باتاليقي خان دوران خواجه حسين بمقابلهٔ فرخ سير بر آمده بود) ملحق گشته رفاقت او بر گزيد - چون آن بيجگر شب هنگام از سرای کهجوه در مايد خان مومی اليه بجای خويش ماند - و

چون بدمیدن سفیدهٔ صبح قطب الملک در رسید بآشنائی دیرین گرم خوئي بکار برده در حوضهٔ فیل با خویش قرین گردانید - در جنگ جهاندار شاه در فوج حسین علي خان بود - دران وقت (که سردار عنان اسپ سبک ساخت) هم‌پائي نتوانست نمود - بطرف دیگر افتاد - سالم ماند - نزد امیر الامرا اعزاز و اعتبار تمام داشت *

چون بدکن آمد بفوجداری سرا دستوري یافت - چون افاغنهٔ جنوبي (که خالي از سرتابي نبودند) بزعم آن (که شاید بنابر هم‌قومي بوسیلهٔ او مقدمات گذشته و حال روی براه آرد و کدر بصفا تبدیل یابد) ابتدا بهادر خان پني و عبد النبي خان میانه ملاقات نموده همراهي برگزیدند - و از خود کامیها و غرض مندیها زود بافتراق کشید - خان مذکور روزے چند بتحصیل پیشکش های بالاگران جز همت گماشته [چون طرفي نه بست و زمیندار سرپرنگ پتّن (۲) (که عمده تر ازو دیگرے نیست) مقدمهٔ خویش به امیر الامرا رجوع کرده ناچار باعانت زمیندارے (که بهریا (۳) بومی چاندرگ (۴) اکثر ملک او متصرف شده بود)

---

(۲) نسخهٔ [ج] سوبرنگ پتّن - و در [بعضی نسخه] سري رنگ پتّن - و سري نگر پتّن - (۳) نسخهٔ [ج] بهرما - و در [بعضی نسخه] بهرنا [بغیر نقطهٔ حرف رابع] - (۴) نسخهٔ [ج] چیتل درگ - و در [بعضی نسخه چیتل درگ و حلدرک [بغیر نقطه و مشکوک است] *

متوجه گشت - آن متمرد نخوت گرا با بیست هزار سوار و شصت هزار پیاده صف آرای جنگ گردید - آخر کار هزیمت خورده بپای فرار بدر رفت - در همین اثنا خبر تغیری او رسید - آنچه از مال ناطق و صامت بود در طلب سپاه داده به گرانباری قرض و هم قوالگی تقاضا داران رخت پریشانی بخجسته بنیاد کشید - عالم علیخان صوبه دار دکن قدوم او را باعزاز و اکرام تلقّي نموده به تنخواه جاگیر ملتفت گردید *

درین اثنا آوازهٔ نهضت آصف جاه بر زبان افتاد - هرچند سنکرا ملهار (که زمام حل و عقد بدستش بود) راضي بجنگ نمي شد - اما آن جوان عجول جري از تهور ذاتي و ترغیب سپاهي پیشگان جهالت کیش تصمیم کارزار نموده بهراولی آن تهور مرتبت استقبال نموده بجنگ در پیوست - از هیچ کس کارے متمشي نشد - رایگان جان در باختند - خان مشار الیه زخم بر داشته بمیدان افتاد - برادرش تهور دل خان بکار آمد - نخست با وصف اشارت از جانب فتح جنگ سر از رفاقت باز زد - پس ازان (که هنگامه آرائی سادات باختتام گرائید - و سررشتهٔ امید ازانها قطعاً منقطع شد) بآبیاری التفات آصف جاهي نضارتے باحوالش روي آورده به بحالی منصب و جاگیر کامیابي یافت - بهتر

بمصلحت دید عوض خان بهادر از تغیر امین خان دکنی بصاحب صوبگیٔ ناندیر دستوري گرفت - در کمال بے سامانی افغان و خیزان بتعلقه شتافت - معزول خیره سر مزاحم عمل پرگنات شده تن به ادای زر باز گردانیده نمیداد - چون به نوشت و خواند عوض خان هم رو براه نیاورد (ازان که خان مسطور از سابق ذخیرهٔ خاطر ازو داشت) بتاختن زنبها در آمده بمنصوب نوشت - که اگر او سپاهست شما هم سپاهي اید - چرا از حق خود مي گذرید - و خواه و ناخواه بر صرافت خانه جنگي آورد - معهٰذا مشار الیه از نیک باطني بآن کوتاه نظر (که مي خواست از متصل نادیر گذشته ببالکنق شتابد) گفته فرستاد - من بمناقشه مجبورم - اگر از دور برگذرند بُعد مسافت در گفت و شنید دست آویز عدم مزاحمت تواند شد - آن مغرور بے خرد اعتنا بدان حرف نا کرده عنان ره سپري ازان طریق باز نگردانید - خان شجاعت نشان بپاس آبرو مردن بخود تصمیم داده با معدودے (که زیاده بر پنجاه سوار نبود) بقصد سد راه بر آمد - از تائید غیبي در اثنائے قطع مسافت کماندار و غیره بے طلب ملحق گشته لختے سپاهیٔ لشکر بهم رسید - شام فریقین قریب بیکدیگر فرود آمده شب بزنده داري گذرانیدند همین که سپیدهٔ صبح دمید نزدیک بود که آتش کارزار

بالا گیرد - به آب زنی (۲) مصلح چند فرو نشست - و قرار یافت
که بنادر آمده از روی حساب زر باز گردانید را جواب
گوید - از تیره بختي با آن (که مردم خوب چیده داشت)
تن بذلت در داد که مخالف او را گرد گرفته راهي شد -
و سپاهش یسل بسته بفاصلهٔ ره مي نوردید - از بیوقوفیهای
خویش مدتے زنداني ماند - غریب تر آنکه بوقوع چنین کار
دست بسته هیچ در عملداري نیفزود - و از بے سرانجامي
و پریشاني او سر موئے نکاهید - معزول گشت - ازان باز
به تقلد خدمتے اقبال ننمود - و خالي از استعجاب نبود
که با آن همه عقل درست هیچ جا نقش عملداري او
درست نه نشست - و ظاهر است که ریاست بے سیاست
نمي باشد - درانجا ترحم و مهرباني را روز بازار و با مروت
و احسان سروکار بود - و انهماک طبیعت و صرف توجه در
امور غریبهٔ غیر ضروري که از عادات باز مي داشت - علاوهٔ آن
در جنگ مبارز خان بسرداري دو هزار سوار (که اکثر افغان
بخي بودند) در هراولي عوض خان بهادر صف آرا بود - آنها
بمخالف زبان داده وقت کار خود را دزدیدند و وا
ایستادند - او تنها فیل خود را راند - اما تا آنوقت اعدا
بکارزار در آمده خود را بدم شمشیر بهادران داده بودند -

---

(۲) نسخهٔ [ج] مصلحے چند *

لختي او هم تهمت زدهٔ خويشتن داري گرديد - و در همان اثنا تفنگي بمرفق دست راست او رسيده زخمي كرد - مگر (٢) به شد و مكث نمود *

(اگرچه هميشه نزد سرداران حرف او منظور و مقبول بود) اما در تسلط نواب نظام الدوله (اَدَامَ اللّٰهُ اِقْبَالَهٗ) بيش از بيش ملتمسات او درجهٔ پذيرائي يافتي - و بعرض الٰهي او عالمي كامروا گشتي - هنگامي (كه آصف جاه از هندوستان معاودت نمود) به برهانپور شتافته ملاقي گشت - سخت و سست و بلند و پست (آنچه نبايست) گفته طرفداري نظام الدوله را بر خود رنگ بست نمود - هرچند از پي بر كردگيهاي سردار بظاهر چندان رنجشي تراوش نكرد اما باطن يكسر (٣) غبار آلودهٔ كدورت گشته مزهٔ صحبت و صفاي محبت نماند - چون سال بيست و پنجم محمد شاهي به انتزاع كوناتك رايت عزيمت بر افراختند او را در خجسته بنياد گذاشتند - در عشرهٔ آخر صفر مرفق زخم رسيده آماسيد - و در يک ماه بزهير و سحج كشيد - غرهٔ ربيع الثاني سنهٔ (١١٥٦) يک هزار و يک صد و پنجاه و شش هجري بقريب سپيدهٔ سحر شام نوميدي گل كرد - و غرهٔ حياتش بسلخ ممات رسيد - غرهٔ همين ماه مولد او بود - سالش بشصت سال انجاميد *

---

(٢) نسخهٔ [ا] مكرر به شد و نكث نمود - [٣] نسخهٔ [ب] غبار آلود *

* مصرع *

* سبب حب علي اجر دو صد عابد یافت *

تاریخ یافته اند - و از لفظ دو صد عدد مذکور گرفتند (۲)
نه حروف *

ولوع تام بعلم صنعت داشت - بسیارے از رسائل
و کتب این فن فراهم آورده بود - و مي گفت که هنوز
از علم وا نپرداخته ام که کار بدن عمل شوم - (اگرچه نیم
برجي از مطلوب و مقصود نگشوده بودند) اما از بس
فرو رفتگي درین فن علمے دیگر (که گویا مستور بود بر
متقدمین و متأخرین) بر وی کشف کردند - اکثر آیات و
برخے سور قرآني را از اول تا آخر به اصطلاحات صنعت فرود
آورده قصهٔ بیان میکرد که دلنشین مستمع میشد - و کذلک
از بسیارے احادیث و کلام اکابر و اشعار مشایخ و کبراي صوفیه
معانيء مطلوبه استنباط مي نمود - غریب تر آنکه آیات و
احادیث مشکلهٔ مسائل مختلفهٔ مذهب را بقاعدهٔ آن علم
مطابق گردانیده مدلل مي کرد - و بحد برهان رسانیده -
حیف معلوماتش تدوین نیافت - آخرها محرر این اوراق
درین امر تحریکے مي کرد - افسوس که زود طایر روحش
بریاض جنان پرواز نمود - آن بزرگ هم بعدم شوق و نا آشنائيء

(۲) یعني سنهٔ هزار و یکصد و پنجاه و شش ه

راقم باين فن دست تاسف ميزد - ابتداي تحرير اين اوراق پراگنده را نظر ثاني ميكرد - نبذے از احوال خود مرقوم نموده - بتغير كمے مثبت افتاد *

احقر العباد (چون در طفوليت به شكار شوق تمام داشت - حتى در مكتب بعنكبوت مگس را صيد مي كرد) ازين روى بهرهٔ از نوشت و خواند بر نداشت - چون سن قريب (٢) بلوغ رسيد بتعليم طيور مفير اشتغال مي نمود - و از استادان اين فن هرچه در تربيت طيور و امراض و معالجات آن مي شنود (ازانكه خط و سواد نداشت) براى تحرير بمردم رجوع ميكرد - ناچار شوق بالا دست بجانب مشق مفردات تهجي كشيد - و چندے همان حروف را بے املا مي نوشت - و جهت تفهيم خويش اعراب مي نمود - چون يک مرض را دواى متعدد مختلف الكيفية بود متفرس شد كه شايد مرض هم انواع دارد - به باز نامه ها دست زد - چون اكثر ادويه عربي و يوناني بود يكے باختيارات بديعي حواله داد - ازانجا كه معلوم شد كه طلب علميت مفيد و علم بزدره جزوے ست ازان - لهذا كفايهٔ منصوري سند (٣) نمود - پس ازان كتب معتبره فراهم آورده از مباحث آن نصيبهٔ وافي بر داشت - و از قوت علمي تشريح طيور نموده

---

(٢) نسخهٔ [ج] صفير - (٣) نسخهٔ [ب] نموده *

خواست کتابے در بزدره بنویسد - چه درین فن سه علم ضروري ست - تندرستي و قوت طيور و موانست و اشتهای غالب - خصوص اخير که آن دو در ضمن آن حاصل است - و چون اکثر معدنیات هم در معالجات طیور داخل بود نگاهے به رسائل کیمیا افتاده چندان بتجربهٔ سهل الوقوعے (که اعزه بیان میکردند) گذشت - بخاطر رسید مقصود (که القای اشیا ست بر اجساد ذاتیه تا به ذهب و فضه بدل گردد) اگر بدین قسم صورت پذیرفتے هیچ کس مفلس نماندے - از سماعي خود را باز داشته بکتب این فن رجوع کرد - بدان مطابق یافت - بصیرت افزود که این کتب باسلاف صالح (که متحلي بعلوم ظاهر و باطن بودند) منسوب است - آنها بے هیچ برای اتلاف مال اخلاف نوشته وبال و نکال اخروي اندوخته باشند - بتامل وافي ظاهر شد که شاید بزبان رمز و اصطلاحے که دارند نوشته اند - اما اگر آن رموز از کتب معلوم نشود این همه تحریر لغوے بیش نیست - و اتعاب در لغو ازین صاحب کمالان محل استعجاب و استغراب - لهذا از تجربه دست بر داشته به تحصیل این علم همت برگماشت - تا در سنهٔ (۱۱۳۲) یک هزار و یک صد و سي و دوم هجري اطلاع تفصیلي بر اصطلاح این جماعه حاصل شد - و دریافت هرکه در هر

علمے مہارت داشت (از هیئت و هندسه و طب و نجوم و رمل و تسخیر و طلسم حتی تیر اندازي و کبوتر بازي) مطالب غامضهٔ آن علم را بطور خود بیان کرده - و کذلک در علوم نقلي از تفسیر و حدیث و قصص و فقه و سلوک و حقایق - بنابران شوقم به تصفح این علوم داعي شد - و لختے مماس بہم رسید - بعد ازانکه بعلم تصوف رسید فیه ما فیه معلوم نمود - علمے در یافت که میزان دین و دنیا است - یعني از غیب الغیب تا انسان کامل و سیر آن برای همه نزد ایشان مثلے ست از علم صنعت که بآن متحقق میشود شیون دین و دنیا و منسوخ مي گردد امور باطله بداهةً - و ظاهر مي شود بآن بطون قرآن - و منکشف میگردد معانيِ احادیث مشکله - پس در بحر عمیق افتادم - و کیمیا بلکه تمام عالم فراموش گردید - به بینم آخرکار بکجا مي رسد - انتهی کلامه *

پس ازین نوشته دو ماه نگذشت که برحمت پیوست - (۲) در ظهور کلمة الخیر بے اختیار بود - و سفارش عام داشت - موقوف بربط و تعارف نبود - بدرد هر دلے مي رسید - و مرهم هر خسته جگرے مي گردید - چندے به پیغام آصف جاه (که عرض حوایج مردم بعهدهٔ متصدیان

(۲) نسخهٔ [ج] برحمت حق پیوست *

است - شما چرا برای همه کس مي گوئيد) خود را
(۲)
باز داشت - و باز بر سر کار خويش رفت - حرفهايش خالي
از پذيرائي و دل نشيني نبود - و نيک تمهيدے مي گفت -
که سردار را (با آنکه صرفه در نشنيدن نبود) خوش
(۳)
مي آيد - منصب پنج هزاري داشت - اما سپاهيانه
مي گذرانيد - بلکه درويشانه - اصلا بمداخل وا نمي رسيد -
(۴)
رحيم داد يکسريه پسرے (که در فوجداري بيسواره به بند
افتاده و تربيت يافته) عامل بود - هرچه بخاطر نا انصافش
مي گذشت دست بر داشته مي داد - هرچند سعايت او
ميکردند نا شنيده مي انگاشت - گاهے بپاي مواخذه
نياورده فارغخطے مسجل بمهر خود و اولاد خويش حواله
نمود - مذهب اماميه داشت - و مسائل مختلف فيه را
خوب مدلل ساخته - اگرچه مقيد بفروع نبود در تبجيل
و اکرام سادات بسيار مي کوشيد - اعتقاد داشت که اين طايفهٔ
عليّه بايد (بشرف انتساب خاندان نبوت) در اکثر احکام
و حدود شرعيه از ساير ناس مستثني و مخصوص باشند -
گفتم اگر تخصيص و ترجيحے مي بود کتمان از شارع صورت
نمي داشت - نکتهٔ در جواب گفت که معتقدم ساخت -

---

(۲) نسخهٔ [ج] و حرفهايش الخ - (۳) نسخهٔ [ا] مي آمد -
(۴) همچنين در هر سه نسخه *

يعني هرگاه آن رحمة للعالمين بمقتضاے شفقت و عاطفت
خويش به احوال امت اولاد خود را بر آنها رجحان نداده
و بمساوات حکم کرد اگر امت در جنب چنين احسان
ذرية مقدسهٔ او را بامتيازے (که ديگرے شريک نباشد)
خاص گردانند (۲) از آئين مروت بيرون نخواهد بود - و
بکيش محبت و بندگي بيگانه نخواهد نمود - تا دانسته
سيدهٔ (که پدرش حيدر علي خان از نباير شاه ميرزاي
حيدر آبادي مشهور و سادات مازندران است) بعقد نکاح
آورده - بعد آگهي فسخ متعذر نمود - متاسف مي بود -
و مرةً بعد اولى و کرةً بعد أخرى از هم قوم و مغول
خواستگاري نموده بود - و از هر کدام اولادے داشت
پسرے را امة الحبيب بعد واقعهٔ خلد منزل بفرزندي گرفته
پس از فوتش بدکن پيش والد بزرگوار آمد - با آنکه در
دولت عظيم پرورش يافته خالي از وارستگي و بے تکلفي
نبوده - شش ماه از سانحهٔ ناگزير پدر نگذشت که اسير
سر پنجهٔ اجل گرديد - اليوم از پسرانش يکے در وطن است -
و فخر الدين خان و ديگر برادران صاحب منصب و جاگير
اند - و برادر زاده و خويش آن مرحوم جانباز خان دو هزار
و پانصدي ست - راقم اين سطور در مبادي حال بدستياري

(۲) نسخهٔ [ا] گرداند *

سعی آن مرحوم را بسمت سکونت دکن گردید - و پس از قطع بلند و پست روزگار که زمانهٔ دو رو بجرم یکسوئي بعتاب گاه آصف جاه رسانید - و انزوائی (که موجب تحریر این نسخه گردیده - و در رفع بیکاري یاوري ها نموده) به هم نشیني و هم خانگي ضغثاً و اقامةً دو سال کما بیش با مغفور گذشت - پاس جزئیات درخورد و حفظ مراتب نشست و برخاست با وصف بے پروا مزاجي زیاده بر قدر طرفین دیده مي شد - از بزرگداشت آنچه در خور بزرگیش بود دقیقهٔ فرو نمي گذاشت - محسن و خیّر بالذات بود - رحمهُ اللهُ - الحمد لله که آغاز و انجامش برحمت آلهي شده اشعار بحسن خاتمهٔ او دارد *

* محتشم خان بهادر *

(۲)

میر محمد جان پسر محتشم خان شیخ میر است - از سایر برادران برشادت و وسعت دستگاه سبقت جسته - نه باعتبار بنوت خان مزبور بل بجهت آن که نواب علیّه زینت النسا بیگم خواهر اعیانی محمد اعظم شاه (که پیوسته در خدمت پدر بزرگوار شرف پذیر حضور بود - و پس از جلوس بهادر شاه به بیگم صاحب مدعو شده) دختر میر مسعود نامي منصب دار را پرورش نموده بازدواج او

(۲) نسخهٔ [ج] میر محمد خان *

در آورد - و بسفارش بیگم در عهد عالمگیري بمنصب هفت
صدي رسید - مساس علمي درست داشت - نزد ملا جیون
امیتهي وال (۲) (که از فضلای مشهور روزگار و از دیرباز
بهمراهی خلد مکان و پس ازان با خلد منزل مي بود)
(۳) تلمذ نموده خود را از تلامذهٔ رشید ملا مي گرفت - در
زمان بهادر شاه بخطاب پدر اختصاص یافت - ازانجا (که
مهمات سلطنت از نظام استمراري بر افتاده - و اعتبار
خانه زادي و اندازهٔ نوکري رو بانحطاط گذاشته امرا زادگان
و ابنای عمده خاندان بدولت صاحب شوکتی از حوادث روزگار
استظلال عافیت جستند) خان موصی الیه هم بعد از
واقعهٔ ناگزیر بیگم مرحومه برفاقت نواب آصف جاه فتح جنگ
استسعاد یافته بصوبهٔ مالوه آمد - صد و پنجاه روپیه درماهه
بطریق مدد خرج مي یافت - (چون آن امیر عالي جاه
باقتضای مصلحت از دریای نربدا گذشته بدستیاری فیروزي
اعادی پر صولت را با فوجهای گران علف تیغ جلادت
ساخته به همعنانی اقبال بتصرف ولایت وسیعهٔ دکن علم
اشتهار افراخت) او را بمنصب سه هزاری دو هزار سوار
و خدمت بخشیگری منصب داران کل دکن بر نواخت - و
هنگامی (که فتح جنگ برای تفویض وزارت به هندوستان

---

(۲) یا امیتهي وال باشد - (۳) نسخهٔ [ج] و در زمان الخ *

طالب حضور گردید) خان مزبور از همراهي احتراز ورزیده از خدمت معزول گشت - پس از چندے از دار الخلافه بتعیناتي دکن رخصت یافت - و بعد از جنگ مبارز خان (که روز کارزار از شاخسار مردي گل زخمے چیده بود) بتفویض خدمت مذکوره (بقول خودش که این کار مرغوب و محبوب و معشوق من است) (۲) دامن کامیابي بدست آورد - و قریب بیست سال بآئین شایسته بامر مامور پرداخت - و بخطاب بهادري ناموري اندوخته بپایهٔ پنج هزاري مرتقي گشت *

مرد راست درست به زوّر و مکر ناآشنا - در یکروئي و یکرائي یکتا بود - اخلاص و عقیدتے (۳) (که با سردار باید) استوار داشت - و پاس مراتب دربار را فرو نمي گذاشت - با وصف عمدگي مراسم نوکري نیکو بجا آوردے - و با قرب و منزلت اصلا در امور ملکي در صورت استفسار هم دخل نکردے - از آغاز تا انجام بیک وتیره گذرانید - هرگز پیش پا نخورد - بظاهر کلف و عبوس مي نمود - اما در انجاح کار خلایق خود را معاف نداشتے - و بقدر میسور کوشیدے - هرچند باندازهٔ منصب جمعیت فوج و سامان نداشت اما صاحب

---

(۲) در نسخهٔ [ج] مرغوب و محبوب من است - (۳) نسخهٔ [ج] اخلاص و عقیدت *

(٢)
اسباب و اقبال بود - در آخرها امارت پرستي را باعلان و
شیوع رسانیده - ازین هوس پسران ساده رو و نوخطان چار ابرو
فراهم آورده در تقطیع و تزئین آنها توجه مي گماشت - و
همین را مصارف همت مي پنداشت - در ایامے (که نواب
فتح جنگ محاصرهٔ قلعهٔ ترچنان پلي داشته) شازدهم
جمادی الاولی سنهٔ (١١٥٦) هزار و صد و پنجاه و شش
هجري بعالم بقا خرامید - پسرش حشمت الله خان از
انتقال پدر بخشیگري و از اصل و اضافه منصب دو
هزار و پانصدي یافته - جوان هموار با سلوک است - و
(٣)
به کار روائي موفق *

* مقرب خان *

پسر امین خان بهادر است که احوالش جداگانه مذکور
گردیده - [چون پدرش از کوته اندیشي (با وصف رعایتهای
نظام الملک آصف جاه) چشم از حقوق پوشیده برخاسته
بحیدر آباد نزد مبارز خان رفت] مقرب خان بفراهمیٔ فوج
پرداخته نزد آصف جاه آمده در جنگ مبارز خان شریک
گشت - و در هنگامهٔ آویز و ستیز اتفاقاً پدرش از جانب
مخالف بمقابلهٔ او رسید - او برسم اهل دکن با جمعی از

(٢) نسخهٔ [ب] اسبان - و نسخهٔ [ج] اسباب و اقبال - (٣) نسخهٔ
[ج] همواره با سلوک *

اسپان فرود آمد - شمشیر بازی غریب رو داد - او بدست خود نقش زندگی چند حریف بآب تیغ فرو شست - و سر پدر خود را که (مجروح افتاده بود) از تن جدا ساخت - و پس از فتح بمنصب چهار هزاري درجهٔ اعتلا پیمود - در امور جاگیر داري و آبادان کاري سلیقهٔ درست داشته *

گویند در دیهات بالکنده زمین خوب چیده بنام خود مقرر ساخت - که آنرا باصطلاح مردم آن نواح سیري گویند - کشتکار آنجا گماشتهای او مي کردند - و دهقان گری آن زمین تعلق بوی داشت - حتی که شیر فروشي و تخم فروشی دیهات نسبت بوی مي دهند - ازین وجوه انتفاع بسیار بر مي داشت - احاطهٔ قلعه بالکنده ساختهٔ اوست - بیشتر فوج او از بار گیران بیقرار بود - ضابطهٔ قدیم دکن خصوص درین خانواده (که دو روپیه و سه روپیه یومیه بلکه بیشتر) معمول و مستمر است - با آنکه خان مذکور عیش پرست و عشرت دوست نبوده اما شوق نغمه داشت - خواننده و سازندهٔ نامی دکن نزد او فراهم آمده (۲) - و سامان و سرانجامی (که در خور هفت هزاریهای صاحب جمعیت باشد) بر همین یک پرگنه و دو سه محالی از سرکار ایلکندل مهیا کرده بود - از سه چهار سال مادهٔ سرطاني در پشت پیدا شده بود -

(۲) نسخهٔ [ج] فراهم آمده *

منجر بجراحات متعدده گردید - مکرر گوشت پارها بریدند - و فزونیها تراشیدند - هر مرتبه التیام می یافت - باز عود می کرد - آخرها (که گرگ اجل در کمین بود) بیست و دوم ربیع الاول سنهٔ (۱۱۵۸) هزار و یک صد و پنجاه و هشت هجری اسیر سرپنجهٔ خویش گردانید - ابتدا بفقدان باه و قطع رجولیت شهرت داشت - پس ازان کتخدا شده خواستگاری ها نمود - پسران آورد - هنوز صغیر بودند که درگذشت *

برادر اعیانیٔ او نبی (۲) منور خان (که بسبب ناسازی و عداوت فیما بین بقابل جاگیرے جدا می گذرانید) از واقعهٔ نا گزیر برادر آگهی یافته باتفاق مادر (که نزد او می بود) شتافته قصبه را بمال و متاع متوفی متصرف گردید - و بزعم خود قایم مقام برادر شده سر سرداری بر افراخت - و چون میدانست که (با وجود پسران همه بر وی مسلم نخواهند گذاشت) از آمدن دربار سر باز زده از آزمندی سر خود سری زد - و اطفال و متعلقان برادر را نظربند کرده باستحکام برج و باره و ادخار ذخایر پرداخت - بظاهر حرمان ورثه و حقیقةً کثرت خزانه (که زبانزد خاص و عام بود) داعی بدان گردید که آصفجاه بقصد اقتلاع آن زیاده سر و انتزاع آن مکان از دست او در عشرهٔ سیوم ربیع الاول سنهٔ (۱۱۵۹)

---

(۲) همچنین در هردو نسخهٔ - و یا نبی باشد *

هزار و يک صد و پنجاه و نهم هجري سواد آن قصبه مضرب خيام گردانيد - و کار پردازان بتقديم سيبه و ترتيب مورچال دست بکار بردند - آن خيره سر زياده بر دو هزار سوار و سه چهار هزار پياده مستعد پيکار از غايت استکبار بيرون قصبه ملجار داشت - هر دفعه (که بعزم کارزار با فوج ظفر آثار دوچار شد) مردم خوب معتبر خود را بکشتن داده خايب و خاسر رجعة القهقري نمود - اما ازان رو (که ذخيره بهمه چيز بروجه مستوفي بود - و از بس وسعت شهر پناه) محاصرهٔ ساير اطراف آن متعذر مي نمود - بيم و هراس بخود راه نداده باميد آغاز برشکال که بر سر رسيده بود دل خوش مي کرد که بسبب باران آنجا را اطراف آب مي گيرد هنگام زد و خورد نيست - اغلب که ترک محاصره کرده راه خود گيرند - چون عزم والا همتان قضای مبرم است دگرگون نمي گردد) آصف جاه همانجا تصميم چهاوني فرمود - و لختي بازوی همت درونيان بسستي گرائيد *

گويند در آوان محاصره بآن همه حزم و احتياط (که مجبول طبعيت سردار بود) روزے غريب مسامحه و مساهله بکار رفت - هر فوجے را بهر مکانے نگاهداشته سردار عماري هاى محل و مردم قليل (که همگي به هزار سوار

نمي (سيد) سير كنان بگرد شهر پناه بر آمد - چون محاذي دروازه (كه افواج سركار ازانجا كمتر از مسافت دو كروه و سه كروه نبود) مردم باو گفتند كه قابوي عجيبي بدست آمد - جلو ريز به كوته يراق مي پيونديم - و بر مي داريم - در جواب گفت كه مرا دعوي صوبه داري دكن نيست - براي اين پرگنه يورش برپا كرده ام - بالجمله سلخ جمادي الاول (كه دو ماه از محاصره منقضي شده بود) اقبال آصفي خود بخود جلوه‌گر گشت - و تفرقهٔ دوئي در قلعگيان افتاد *

تفصيل اين اجمال آنكه آن بيمروت خواست كه بيچاره اطفال آن متوفى را از ميان بر دارد - دكني هائي كه با او يكتائي گزيده (چون اكثرے نمكخوار و پرورش يافتهٔ متوفي بودند) بر انديشهٔ او آگهي يافته بدنامي كور نمكي بر خود روا نداشته بهيئت مجموعي ازو برگشتند - و نگذاشتند كه ساعتے آرام گيرد - جزاير و تفنگ جانب او سر دادند - آن ادبار رسيده ناچار هوش و دل باخته همان شب با پياده متعلقان خود را بر آورده براجه رام چندر سين جادون پناه برد - روز ديگر پسران خان متوفي بمعرفت حرز الله خان بهادر صوبه دار ناندير ادراک سعادت ملازمت نموده بمنصب در خور سرفرازي يافته قصبه با چند مواضع بجاگير آنها مقرر شد - (چون رحمت عام و حلم كامل فطري سردار

است) آن کشتني هم بوسيلهٔ راجهٔ مذکور بصفح جرايم زندگي در باره يافت - قريب دو لک روپيه بقيهٔ نه ده لک روپيه (که آن متغلب در ايام تسلط خويش بباد داده) با دو صد و چند اسپ و چند زنجير فيل سواي جنس ذخيره از غله و سرب و باروت (که نيز ضبط شد) عايد سرکار گرديد - در حالت تحرير پسر کوچکش (که به خطاب پدر نامور شده بود) در وقتي (که متصل قلعهٔ کابان لشکر آصف جاه نظام الدوله توقف داشت) بگزند هواي وبا مطابق سنهٔ (۱۱۹۰) هزار و يکصد و نود هجري جان بحق تسليم نمود - پسر کلاني (که به ابراهيم منور خان زبانزد بود) جاگير ديگر يافته با جمعيت بنوکري مي پرداز - دريندولا بخطاب خانزمان خان مخاطب شده *

* مبارز الملک سربلند خان بهادر دلاور جنگ *

نامش مير محمد رفيع است و وطنش تون - در عهد خلد مکان با پدر خود (که ميرزا افضل نام داشت - و مقتدري خان خطاب يافته) از ايران بهندوستان آمده - پدرش بديواني گواليار مضاف اکبر آباد سر عزت بر افراخت - او بعد فوت پدر نزد طغاي (۲) خود بشارت خان نام (که فوجداري ماکاپور صوبهٔ برار داشت) آمده به تنبيه مفسدان

(۲) در هردو نسخه بطاء مهمله مرقوم است - اما بتاء فوقاني صحيح است *

دیهات آن پرگنه جوهر رشادت بر روی کار آورد - و باین تقریب بمنصب مناسب چهرهٔ عزت بر افروخت - و پستر بلشکر پادشاهی رسیده هدیه بیگم صبیهٔ روح الله خان بخشی را بعقد مناکحت در آورد - (چون عایشه بیگم صبیهٔ دوم خان مزبور در خانهٔ سلطان عظیم الشان بود) بنابران بمعلفیت شاهزاده امتیاز اندوخته حسب درخواست شاهزادهٔ مزبور در عهد خلد منزل بخطاب سر بلند خان نامور شده دخیل مهمات سرکار شاهزاده بود - پستر شاهزاده او را جهت بند و بست بصوبهٔ بنگاله تعین نمود - چون با محمد فرخ سیر پسر عظیم الشان (که از جانب پدر بنظم بنگاله معین بود) صحبت او برار نشد ازین جهت عظیم الشان او را بحضور طلب داشت - و از وسط راه بفوجداری کره صوبهٔ الهآباد تعین گردید - و پس از فوت خلد منزل (چون عظیم الشان نیز در جنگ با برادران کشته گشت و محمد فرخ سیر بعزیمت محاربه با جهاندار شاه روانه شد) نامبرده بتصور ناموافقت سابق با زر تحصیل تعلقه پیش جهاندار شاه شتافت - و دران ایامی (که صوبه داری گجرات ضمیمهٔ وکالت بنام آصف الدوله اسد خان مقرر شده) ذو الفقار خان او را نیابةً به بندوبست آن صوبه مقرر ساخت - ازانجا (که زمانه بکام محمد فرخ سیر گردید) بوساطت سید عبد الله خان

قطب الملک عفو تقصيرات او بعمل آمده بصوبه داري اوريسه سربلندي اندوخت - و پس از چندے معزول شده بحضور آمد - و از تغير مير جمله بصوبه داري عظيم آباد پتنه لواى امتياز بر افراخت - و پس از وصول بدانجا عنان عزيمت به تنبيه دهرماجي زميندار مفسد آن صوبه معطوف داشته بعد زد و خورد و كشش و كوشش او را ره سپر وادئ فرار ساخت - و در اثناى گريز زخمے باو رسيده آوارهٔ دشت عدم گرديد *

چون در نگاه‌داشت سپاه اندازه نداشت و مردم ثمن دار بيش قرار نوكر مي كرد بعد عزل ازانجا بحضور آمده مدتے گرفتار تقاضاى تنخواه سپاه بود - دران ايام (كه صحبت پادشاه و وزير و بخشي برهم خورد) آنها نظر بوقت تاليف منظور داشته زرے مخفي باو فرستادند - كه از دست سپاه رهائي يافت - پستر در عهد سلطان رفيع الدرجات بصوبه دارئ كابل مامور شده بدانجا شتافت - و در عهد فردوس آرامگاه ازانجا تغير شده بحضور آمد و سال (۱۱۳۸) هزار و يک صد و سي و هشت هجري بصوبه دارئ گجرات از تغير نظام الملک آصف جاه علم كاميابي بر افراخت - و پيش دست خان گجراتي سند نيابت فرستاد - نوامد خان عموئ آصف جاه (كه به نيابت او در احمد آباد

بود) بے سامان بر خود پیچیده بر آمد - و در موضع دوحد اقامت نموده کنتها نامي مرهته را بکمک طلب داشته بر سر گجرات رفته با شجاعت خان جنگ نموده او را کشت - رستم علي خان برادر شجاعت خان (که در سورت بود) استعداد جنگ نموده باتفاق پیلا جي گایکوار عزیمت مقابله کرد - و کنار دریای مهي تلاقي رو داد - چون پیلاجي در باطن موافقت با حامد خان داشت رستم علي خان هم کشته گردید - سر بلند خان باستماع این خبر در سنهٔ (۱۱۳۸) هزار و یک صد و سي و هشت هجري مبلغے از خزانهٔ پادشاهي بطریق مساعده گرفته خود راهي تعلقه شد - و بخشي حامد خان بجنگ پیش آمده بقتل رسید و خان مزبور دخیل آنجا گشت - اما بنابر نارسائي مزاج و نا مآل اندیشي آن قدر راه افراط و تفریط پیمود که مبلغ مذکور را با حاصلات محالات خالصهٔ پادشاهي و تیول جاگیرداران (که دران صوبه بود) بصرف آورده دیقدار ملازمان گردید - و ضبط او از میان بر خاست - نوکرانش دست تظلم دراز نموده از سکنهٔ بلده هرکس را که مالدار مي دانستند در خانهٔ خود نشانده ازو بجبر زر مي گرفتند - و خود هم در دست درازي که کمي نکرد - و بملاحظهٔ غلبهٔ مرهته چوتهه آنها دران صوبه قرار

داد - ابتدا سال یازدهم جلوس نظم صوبهٔ مزبور از تغیر
او به ابهي سنگهه عرف دهوکر سنگهه پسر اجیت سنگهه مقرر
شد - و او عزیمت دار الخلافه کرده مدتها در حویلی خود
نشست - و بنابر تقاضای قرض خواهان دروازهٔ آن مکان را (که
کلان بود) بقدر سنگچین ساخته بود - گویند هرگاه پادشاه اورا
می طلبید پالکي از سرکار و چند سزاول همراه مي رسید -
که در راه مانع قرض خواهان باشند - و بعد ورود نادر شاه
(چون بر سکنهٔ دار الخلافه توزیع زر قرار یافت پس از فوت
برهان الملک سعادت خان (که عمده باني این چیزها او
بود) تحصیل آن بر ذمهٔ او مقرر گشت - و داد و فریاد
او در کوچه و بازار بلند گردید - (چون شیوهٔ بیباکي در
مزاجش غالب بود - و در اخراجات بے اندیشگی مجبول
داشت) هیچ جا کامیاب مراد نگردید - سنهٔ (۱۱۵۸) هزار
و یک صد و پنجاه و هشت هجري به نهان خانهٔ نیستي (۲)
در شد - پسرش خانه زاد خان بهادر (اگرچه بمنصب

---

(۲) در [تاریخ مظفري] همدرین آوان (یعنی سنه هزار و یکصد و پنجاه و چهارم) مبارز الملک سر بلند خان (که اصلش از تون بود - و تون شهریست در ایران) جهان فاني را وداع کرد - از امرای ذوي الاقتدار سلطنت و برفاقت محمد عظیم الشان خلف محمد شاهي بود - و از عهد اورنگزیب بادشاه برچار هاش امارت تمکن داشت و بروافت محمد عظیم الشان خلف خلدمنزل مي بود ٭

شش هزاري رسيده بود) اما با كم اسبابي در شاهجهان آباد بسر برده اوايل عهد احمد شاه پادشاه در گذشت - پسر دوم او مير گجراتي هيچ رشدے نكرده - مهندي خانه پسر خانه زاد خان برفاقت اين و آن وقت مي گذراند *

* مها راو چاندجي جسونت بنالكر *

پسر راو رنبها ست كه در عهد خلد مكان بمنصب عمده و تعيناتي دكن سرفرازي داشت - و (چون با سران راجه ساهو بهونسله مكرر سرچنگها رسانيده بود) اينها بعد قرار يافتن صلح با حسين علي خان شكايت او بميان آوردند - او به خاطر داشت آنها اورا بغدر مقيد ساخت - و در ايامے (كه نظام الملك آصفجاه بهادر از مالوه راه دكن پيش گرفته عبور نربدا نمود) حسب درخواست محمد انور خان رهائي يافته بكمك برهانپور تعين شد - او (كه آبله در جگر داشت) بوساطت محمد غياث خان بهادر با نوئين مزبور در ساخته بملازمت پيوست - و در جنگ عالم علي خان و مبارز خان عماد الملك مصدر حسن خدمت گرديده بمنصب هفت هزاري هفت هزار سوار بلند مرتبه گشت - بعد فوت او نامبرده بمنصب درخور و تقرر محالات ارثي در تيول عام اعتبار بر افراشت - سليقهٔ جاگير داري خوب داشت - به آبادي اقطاع پرداخته فوج شايسته فراهم آورده در محاربات

رایت تهور مي افراخت - ازانجا که سیر منصوبه بود واسطهٔ جواب و سوال سران مرهتهٔ دکن مي شد - در عمل ناصر جنگ شهید بخطاب جسونت نامورى اندوخت - و در جنگ بهلچری بهمراه سردار مذکور مصدر ترددات شایسته گردید - اگرچه در السنه قرعهٔ بدنامیٔ مقتول شدن او بنام نامبرده هم افتاد سال (۱۱۷۶) هزار و یک صد و هفتاد و شش هجری بدار عدم شتافت - پسر کلانش انند راو جیونت (که آثار رشادت از چهرهٔ او لایح بود) در حین حیات او درگذشت - الحال پسر دوم او مهاراو و راو رنبها پسر جیونت مزبور بطریق ارث بجاگیر او کامیاب گشته بنوکری سرکار مي پردازند *

* مجد الدوله عبدالاحد خان *

نیاکانش در کشمیر توطن داشتند - پدرش عبد المجید خان از وطن آمده ابتدا با عنایت الله خان بسر مي برد - و پس از فوت او رفیق اعتماد الدوله قمر الدین خان گردید - و بنوکری پادشاهي امتیاز اندوخت - ازانجا که متصدیٔ پختهٔ کار بود رفته رفته بعد واقعهٔ نادر شاه در عهد فردوس آرامگاه بدیوانیٔ خالصه و تن و از اصل و اضافه بمنصب شش هزاریٔ شش هزار سوار و عطای علم و نقاره و پالکي جهالردار و خطاب مجد الدوله بهادر بدرجهٔ بلند رتبگي

تصاعد نمود - دو پسر داشت - یکی محمد پرست خان
که زود در گذشت - دوم عبد الاحد خان (که در مزاج پادشاه
وقت شاه عالم بهادر جا کرده) محیط مقدمات سرکار
پادشاهي گردیده جزئي و کلي امور سلطنت به رای او
منوط شده بخطاب پدر و منصب عمده سرفراز گردیده
در سنهٔ (۱۱۹۳) هزار و یک صد و نود و سه هجري
یکی از شاهزادها را بطریق توره معین نموده همراه شاهزاده
جمعیت کرده جانب تعلقهٔ سهرند شتافت - و (چون کار
آنجا خاطر خواه صورت نه بست - علاوه سکهان بکمک
امر سنگهه زمیندار پتیاله اجتماع نمودند) باتفاق شاهزاده
برجعة القهقري پرداخت - ازین سبب مزاج پادشاه برهم
شد - ازانجا (که مابین او و ذو الفقار الدوله میرزا نجف
خان از سابق طریق عناد مسلوک بود) پادشاه او را بدست
ذو الفقار الدوله گیرانیده - در آوان تحریر مقید است - و
خانه و اسباب او بضبط پادشاهي در آمده - جاگیر او
بحال مانده *

* حرف النون *

* نیابت خان *

عرب نام پسر میر هاشم خان نیشاپوری ست (که چون خانخانان منعم بیگ از حضور عرش آشیانی بتسخیر دیار شرقی رخصت یافت) او نیز در همراهیان خان مذکور شرف دستوری حاصل نموده به سوانح نویسی آن حدود مامور گردید - و سال بیستم جلوس در چهاونی جنت آباد گور (که بنابر زبونی آب و هوا جمعی کثیر از امرا بنهان خانهٔ عدم شتافتند) او نیز بساط زندگی در نوردید (۲) - نامبرده (که به نیابت پدر در حضور بوده عرایض پدر می گذرانید) در سال نوزدهم بخطاب نیابت خانی امتیاز یافت - و پس از فتح صوبهٔ بهار درانجا جاگیر یافته بهمراهی خانخانان (که بگشایش بنگاله معین گشته بود) نامزد شد - و بکارها پرداخت - پس از چندے به عملداری محال خالصهٔ شریفه مقرر شده (چون آواره نویسان (۳) باقی بر آوردند) او جواب زر واجبی

(۲) چنانکه در اکبر نامه جلد سیوم صفحه ۱۶۰ بتفصیل مذکور است *
(۳) نسخهٔ [ج] اوارجه نویسان *

نکرده سرکشي بنیان نهاد (٢) - و قصبهٔ کره را (که بجاگیر اسمعیل قلي خان مقرر بود) محاصره نموده الیاس خان لنکاه نوکر خان مزبور را در پیکار کشت - بنابران اسمعیل قلي خان با جمعے از پیشگاه سلطنت تعین گردید - سال بیست و پنجم باو رسیده مصاف نمود - او جمعے را بکشتن داده ره سپر بادیهٔ فرار گشت - و پستر رفته با معصوم خان فرنخودي (که خیال بے راهه روي (٣) در کاخ دماغش جا کرده بود) اتفاق جست - و در جنگے (که با شهباز خان رو داد) شریک او شد (٤) - (چون معصوم خان غالب گشته مغلوب شد - و به اردو شتافت - و شهباز خان جمعیت فراهم آورده بر سر او رفت) نامبرده دلنهاد جدائي گردید - و سال بیست و ششم باتفاق عرب بهادر

---

(٢) در [اکبر نامه - جلد ثالث - صفحه ٣٢٧] و از سوانح سزا یافتن نیابت خان - این فرومایهٔ نا فرجام پسر میر هاشم نیشاپوري‌ست - عرب نام دارد - از خردي باز در پرستاران گیتي‌خداوند پرورش یافت - و بفراوان اعتبار سر بلندي گرفت - چندے عمل پرداز خالصه بود - آوارهٔ نویسان خرده‌گیر باقي برآورده بودند - آن زر بنده سرکشي را از حق گزاري بهتر اندیشید - دست فتنه دراز کرد و قصبهٔ کره را محاصره نمود - (٣) نسخهٔ [ب] بے راه روي - (٤) در [اکبر نامه جلد ثالث صفحه ٣٣١] چون شهباز خان حوالي قصبهٔ بهره رسید الخ *

وغیره در حدود سنبل غبار فتنه انگیخت - ازانجا (۲) (که حکیم عین الملک قلعهٔ بریلي را مستحکم ساخته باجتماع (۳) جاگیرداران آن نواحي پرداخت) او باستصواب برخے زمینداران سررشتهٔ بندگي بدست آورده بفوج پادشاهي پیوست - و به مریم مکاني تمسک جسته زنهار نامهٔ آن مهین بانو دست آویز رستگاري ساخته سال بیست و هفتم بحضور آمد - پادشاه نظر بمصلحت وقت از جرائم او در گذشت - تاریخ فوتش بملاحظه نیامده *

(۴) * نور قلیچ *

پسر الغون قلیچ خان از قرابتیان قلیچ اکبري ست - در عهد عرش آشیاني بمنصب پانصدي رسیده سال بیست

---

(۲) در [اکبر نامه - جلد ثالث - صفحه ۳۴۸] واز سوانح غبار آلود شدن عرب بهادر بخاکستان هزیمت - چون معصوم خان فرنخودي از سیه بختي روي در ادبار آورد عرب بهادر و نیابت خان و شاه دانه و بسیارے بد نهادان شورش طلب در حدود سنبل گرد فتنه بر انگیختند - (۳) در [اکبر نامه جلد ثالث صفحه ۳۸۳] و نیابت خان از وا ماندگي بعین الملک پیوست - و از غنودگي بخت راه جدائي سپرد - و خیال شورش پیش گرفت - و چون کارے بر نساخت بدرگاه حضرت مریم مکاني لابه گري نمود - و بدست کسان شهباز خان گرفتار گشت - چون زنهارنامهٔ آن مهین بانوی روزگار در دست داشت بدان قدسي عتبه رسانیدند - و ازانجا (که فرمودهٔ آن پرده نشین اقبال حسن پذیرائي گیرد) شازدهم فروردین [سال بیست و هفتم] این نا بخشودني در سایهٔ بخشایش شاهنشاهي آسایش گرفت - (۴) در [اکبر نامه] نورم قلیچ - [و ن] نور قلیچ *

و یکم جلوس هنگامے (که پادشاه از اجمیر بصوب کوکنده تعلقهٔ رانا نهضت فرمود) نامبرده همراه قلیج خان بطرف ایدر (۲) رخصت یافت - و در جنگ زمیندار آنجا باوجود زخم بازو دست از کار باز نداشته تردد نمایان بظهور آورد - و سال بیست و ششم همراه شاهزاده سلطان مراد بمهم میرزا محمد حکیم دستوری پذیرفت - سال سي ام قلیج خان حاکم گجرات اورا بکومک امین خان غوري فرستاده - و سال سي و دوم همراه خانخانان بحضور رسیده سعادت آستانبوس دریافت *

* نقیب خان میر غیاث الدین علی *

از سادات سیفي قزوین است - و این سلسله در ایران بتسنن مشهور - جدش میر یحیی حسني سیفي از علوم نقلي و عقلي بهرهٔ تمام داشت - و در فن سیر و تاریخ یگانهٔ روزگار و سرآمد دهر بود * * ع *

* کس درین تاریخ مثل او ندید *

گویند از ابتدای اسلام تا زمان خود از وقایع هر سال (که ازو استفسار مي نمودند) ببداهت احوال سلاطین و مشایخ و علما و شعرا مفصل و مشروح با قید تاریخ تولد و

(۲) نسخهٔ [ج] ایدر - و در [اکبر نامه جلد ثالث صفحه ۱۹۱] و قلیج خان و نورم قلیج وغیره و بسیارے از مجاهدان عرصهٔ نصرت را درین تاریخ [یعني سي و یکم مهر ماه الهي سال ۲۱ سنه ۹۸۴] بصوب ایدر فرستادند *

رحلت بیان می کرد - و لب التواریخ از مولفات او ست -
ابتدا در خدمت شاه طهماسپ صفوی معزز و معتبر بوده -
شاه او را یحیی معصوم میگفت - تا آنکه ارباب عناد
مزاج شاهی را ازو منحرف ساختند - که میر یحیی و
پسرش میر عبد اللطیف مذهب اهل سنت و جماعت دارند
و مقتدای سنیان قزوین اند - شاه (۲) از حدود آذربایجان
قورچی تعین نمود که میر را با اهل و عیال بصفاهان برده
مقید نگاه دارد - دران هنگام پسر دوم او میر علاء الدوله
کامی تخلص مولف تذکرهٔ نفایس المآثر در آذربایجان
بود - مسرعے فرستاده ازین خبر بپدر آگهی داد - میر
یحیی بنابر ضعف پیری نتوانست فرار گزید - همراه
قورچی بصفاهان رفته بعد یک سال و نه ماه سنهٔ (۹۶۲)
نه صد و شصت و دو بعمر هفتاد و هفت سالگی ودیعت
حیات سپرد - اما میر عبد اللطیف بمجرد وصول آن خبر
موحش به کیلانات فرار نمود - پس ازان حسب الطلب
جنت آشیانی روانهٔ هند گشت - پیش از ورود او واقعهٔ
ناگزیر آن پادشاه مغفور رو داد - میر (۳) در سر آغاز جلوس

(۲) نسخهٔ [ج] شاه ایران - (۳) در [اکبر نامه - جلد اول صفحه ۱۹]
و از سوانح این ایام سعادت قرین آن است که نقاوهٔ اکابر عراق معدن مکارم
اخلاق میر عبد اللطیف از قزوین رسیده ادراک محفل عالی نمود - و مشمول
انواع اعزاز و اکرام شد *

اکبری با اولاد و احفاد وارد هندوستان گردیده ادراک مجلس پادشاهي نمود - و مشمول انواع اعزاز و اکرام گشت - و در سال دوم بمعلمیء عرش آشیاني افتخار اندوخت - آن پادشاه والا جاه خط و سواد نداشت - لختی اوقات برخی غزلهای لسان الغیب نزد میر میخواند - میر بفنون و علوم و فضایل و طلاقت لسان و اطمینان قلب امتیاز تمام داشت (۲) - و از وسعت مشرب و عدم تعصب (چنانچه در عراق بتسنن زبان زد روزگار بود) در هند بتشیع اشتهار گرفت - همانا رفتار میر بصوب دار الامان صلح کل بوده که غالیان (۳) هر طایفه اورا مطعون دارند - گویند در تقوی و پرهیزگاري هم آیتے بود نازل - و در انجاح مدعیات ارباب حاجت همتے وافي داشت - و به نیک نفسي و هشیار مغزي مي زیست - چون انحراف مزاج پادشاهي از بیرام خان متحقق گشت (و او از آگره بر آمده متوجه الور (۴) شد) چنان آوازه انداختند که میخواهد براه غاط انداز سرے به پنجاب کشد - عرش آشیاني از دهلي بر آمده میر را (که از

---

(۲) نسخهٔ [ب] و کمالات بسیار امتیاز داشت - در [اکبر نامه جلد اول] میر بفنون علوم و فضایل و طلاقت لسان و اطمینان قلب و دیگر شرائف صفات امتیاز تمام داشت - و از عدم تعصب و وسعت صدر در هند به تشیع و در عراق به تسنن زبانزد روزگار بود - همانا که رفتار میر بصوب دار الامن صلح کل بود که غالیان هر طایفه اورا مطعون میداشتند - (۳) نسخهٔ [ب] غالبا *

(۴) نسخهٔ [ج] الهور *

سایر اهل قرب بدانش و عقیدت ممتاز می دانست) پیش بیرام خان رخصت فرمود - که رفته او را بمواعظ هوش افزا از پندار واهی باز آرد - میر در سنهٔ (۹۸۱) (نه صد و هشتاد و یک در قصبهٔ سیکری در گذشت - قاسم (۲) ارسلان فخر آل یس تاریخ گفت - خلف رشید او میر غیاث الدین علی به خیرسگالی و نیک ذاتی و دوام خدمت عرش آشیانی اختصاص داشت - و همیشه منظور التفات آن پادشاه بود - در سال بیست و ششم خطاب نقیب خانی یافته - تا سال چهلم اگرچه بپایهٔ منصب هزاری بر آمد اما نسبت قوی بهم رسانید - عرش آشیانی سکینه بانو بیگم همشیرهٔ میرزا محمد حکیم را بشاه غازی خان پسر عم او منسوب فرمود - و قاضی عیسی عم او (که مدتے در ایران بامر قضا اشتغال داشت) بهند آمده در سلک منتسبان سدهٔ خلافت اندراج یافت - و در (۹۸۰) نه صد و هشتاد در گذشت - نقیب خان در سال سی و هشتم بعرض رسانید که قاضی عیسی دخت خود نذر حضرت کرده - آن پرده نشین عفت از دیر باز بدان آرزو بسر می برد - عرش آشیانی بخانهٔ نقیب خان رفته بآئین بزرگان او را

---

(۲) نسخهٔ [ب] نه صد و هشتاد و دو در قصبهٔ سیکری در گذشت *

(۲)
بر گرفت - و در سلطنت جنت مکاني باضافهٔ منصب و
افزوني اعتبار تبجیل و تکریم دیگر یافت - و در سال
نهم سنهٔ (۱۰۲۳) هزار و بیست و سه هجري (که دار الخیر
اجمیر مورد موکب جهانگیري بود) بجوار رحمت پیوست -
(۳)
و در روضهٔ معینیه در محوطهٔ سنگ مرمر با خانم حلیلهٔ
خود (که کدبانو و عاقلهٔ روزگار بود) مدفون گشت - نقیب
خان هم در حدیث و سیر و اسماء رجال استحضار تمام
داشت - و در تاریخ داني بے همتا بود - گویند هفت جلد
روضة الصفا سر زبان و در جفر نیز مهارتے داشت - جنت
مکاني در سوانح خود مرقوم فرموده که نقیب خان طرفه
تخمین و قیاس داشته - و غریب دور بیني بکار مي برد - یک
قلب کبوتر (که در هوا بودے) تا نظر میکرد میگفت چند
است - چون مي شمردند یکے تفاوت نمي نمود - نقیب خان
عمر دراز یافته - گویند با اعتماد الدوله میر جمال الدین
حسین انجو بسیار محشور بود - پسرش میر عبد اللطیف
(که باسم جد خود موسوم بود) نیز صاحب فضل و کمال

---

(۲) در [اکبر نامه جلد ثالث] درین ولا نصیب خان بهمایون عرض رسانید
که قاضي عیسی عم من دخت خود را نذر آنحضرت کرده بود - و از دیر باز
آن پردهٔ نشین پارسائي بدان آرزو بسر مي برد - گیتي خداوند با آنکه درین
هنگام کمتر بدین پردازد پذیرش فرمود - دوازدهم تیر به نیایش خانهٔ نصیب
خان بآئین بزرگان آن پاک دامن را بر گرفتند - (۳) نسخهٔ [ج] خانم
حلیلهٔ جلیلهٔ •

بوده - همشیرهٔ میرزا یوسف خان رضوي (۲) در خانه داشته - منصب عمده یافت - آخرها خلل دماغ بهم رسانیده درگذشت *

* نور الدین قلي *

در عهد جنت مکاني بکوتوالی مستقر الخلافه سر فرازي یافته - سال دوازدهم بمنصب هزاری سیصد سوار ناصیهٔ امتیاز افروخته - بعد صدور گستاخي از مهابت خان و فرار او در فوج (که بتعاقب او مامور شده (۳)) باجمیر رسیده متوقف بود - پس ازان (که جنت مکاني بنعیم جاوداني پیوست - و رایات فردوس آشیاني ببلدهٔ ممطور رسید) او بار یافته سال اول به بحالی منصب سابق (که دو هزاری هفت صد سوار بود) سر عزت بر افراخته همراه خانجهان لودي (که بمالش جهجار سنگهه بوندیله نوبت اول تعین شده) دستوري یافت - و سال سوم در ایامی [که دکن مضرب خیام پادشاهي بود - و سه فوج به سرکردگی سه امیر برای تنبیه خانجهان لودي و تخریب تعلقهٔ نظام الملک دکني (که او را پناه داده بود) مقرر شده] او بهمراهی اعظم خان اختصاص پذیرفت - سال پنجم بیست و پنجم شعبان سنه (۱۰۴۱) هزار و چهل و یک هجري در وقتي

---

(۲) نسخهٔ [ج] بود - (۳) نسخهٔ [ب] مقرر شده بود *

(که از دربار بر خاسته بخانه میرفت) کشن سنگهه پور جسونت راتهور بکینهٔ آن (که در عصر جنت مکانی پدرش را مردم نور الدین قلي کشته بودند) زخمهای منکر زده کارش تمام ساخته بدر رفت *

(٢)
* نظر بهادر خویشگی *

موطن و منشای او قصور (که قصبه ایست از دوآبهٔ باري هجده کروهي از دار السلطنت لاهور مسکن خویشگیان (که درمیان افاغنه بصلاح و بزرگي شهرت دارند) - مشار الیه از اعیان نوکران شاهزاده پرویز بود - پس ازان در سلک ملازمان جهانگیري انتظام یافته بمنصب هزار و پانصدي سر برافراخت - و در عهد اعلی حضرت بافزونی اخلاص و فرط عقیدت پایهٔ اعتبار برتر افراخته در سال دوم بفوجداری سرکار سنبهل تعین گشت - و در محاصرهٔ دولت آباد مردانگي و پُردلی خود دلنشین همگنان ساخت - روزے (که عنبر کوت بدست اولیای دولت در آمد) از زیرش تیر و تفنگ و بان (که حصار نشینان بر سر دیوار شکسته نقب زده هجوم آورده سر میدادند) جماعهٔ (که برای در آمدن قلعه مقرر شده بودند) ملجار را

(٢) چند جا [نذر] بذال معجمه نوشته - و در (مآثر عالمگیري) نیز بذال منقوطه مرقوم است *

پناه خود ساخته قدم پیش نمي گذاشتند - نصیری خان خان دوران پیش آهنگ گشته با نظر بهادر بقدم جسارت از جانب راست بقلعه درآمد - و بازار جان ستاني و سرفشاني (۲) گرم گردانید - و به دست بردهای نمایان متحصنان را بخندق قلعهٔ دوم (که به مها کوت اشتهار دارد) در آورد - و در جایزهٔ آن از پیشگاه خلافت درخور حال نوازش یافت - پس ازان بنابر جهتي قریب دو سال دست از ملازم پیشگي کشیده گوشهٔ عزلت برگزید - (چون راستي و درستي مزاج و حاضرباشي و چستي خدمتي او سکه زد عالم بود) در سال چهاردهم مشمول مراحم پادشاهانه گشته باز بمنصب دو هزار و پانصدي هزار و پانصد سوار سرافراز گردید - و در سال پانزدهم در مهم چکتا (۳) و تسخیر قلعهٔ مؤ و تارا گذهه مصدر تلاشهای نمایان شده درجهٔ استحسان پیمود - و در سال نوزدهم بمنصب سه هزاري دو هزار و پانصد سوار کام دل اندوخت - و بهمراهي شاهزاده مراد بخش بجانب بلخ و بدخشان رخصت یافت - و پس ازان (که شاهزاده چنین مملکتي موروثي مفت بدست افتاده را وقعي ننهاده از راحت طلبي معاودت را فوز عظیم پنداشت) با آن (که نظر بهادر خویشگي بتجویز مدار المهامي

---

(۲) نسخهٔ [ج] داد جان ستاني و سرفشاني داده - (۳) نسخهٔ [ج] چکنا •

سعد الله خان بهمراهی قلیج خان بمحافظت بدخشان قرار یافته بود) از وطن دوستي با جمعی از راجه های عمده بر خاسته به پیشاور آمد - (چون عبور از آب اټک ممنوع بود) متوقف گشته باز بهمراهی شاهزاده محمد اورنگ زیب روانهٔ آن دیار شد - و در یساق قندهار سال بیست و سیوم بهراولئ رستم خان دکني (که با سي هزار قزلباش جنگ جو اتفاق کارزار افتاد) خان مذکور پای ثبات افشرده دست جلادت بر گشاد - و داد مردي و مردانگي داده کارنامه ها بر ساخت - و مخالف باوصف هجوم کارے نتوانست کرد - عنان تاب گشته بدیگر افواج در آویخت - پس ازین فتح در جایزهٔ حسن تردد باضافهٔ هزاري ذات هزار سوار بمنصب چار هزاري ذات و سوار چهرهٔ بلند نامي افروخت - و در سال بیست و دوم سنه (۱۰۶۲) یک هزار و شصت و دو هجري در لاهور بساط هستي در نوردید - شمس الدین (۲) پسر کلانش از اصل و اضافه هزار و پانصدي ذات و سوار - و قطب الدین پسر دیگرش بمنصب مذکور و هزار و چهار صد سوار مفتخر گردیدند - پسرے دیگر نیز داشت - اسد الله نام - بهمین منصب سرافرازي داشته - موهی الیه به خدا ترسي و دینداري

(۲) نسخهٔ [ج] شمس الدین خان *

اتصاف داشت - با اسباب امارت مزاجش بتکلف آشنا نبود - درویشانه زیست می کرد - نوکران همه از خویشان و اقوام او بودند - برادرانه سلوک میکرد - و یک وقته طعام با سپاه می خورد - دیانتش بمرتبهٔ بود که حاصل جاگیر بعد وضع خرج سپاه و ما یحتاج خود آنچه می باید با کاغذ جمع خرچ بے ساخته و پرداخته از فطر اعلی حضرت می گذرانید - و چیزے ازان نمي گرفت *

* نجابت خان میرزا شجاع *

سیومین پسر میرزا شاهرخ والیٔ بدخشان است - برشادت و ناموري سر آمد برادران خود بود - تولدش در هندوستان شد در عهد جنت مکاني - [اگرچه بعلت کشتن میرزا بدیع الزمان برادر کلان (که آیهٔ قهر و شر مصور بود) با دیگر برادران معاتب و مقید گردید] اما پس ازان بنوازش پادشاهي اختصاص یافته بتقدیم خدمت گزیني و نیکو پرستاري عرصهٔ ترقي و پیش آمد پیمود - در سال سیوم شاهجهاني بخطاب نجابت خاني و منصب دو هزاري افتخار اندوخت - و بفوجداریٔ سرکار کول مامور گشت - و در سال چهارم باضافهٔ منصب و عنایت نقاره تحصیل بلند نامي نمود - و بفوجداریٔ صوبهٔ ملتان (که در جاگیر یمین الدوله بود) دستوري یافت - پس ازان فوجداریٔ

دامن کوه کانگره یافته آن کار را بشایستگي سرانجام داد - و بمنصب سه هزاري دو هزار سوار پایه برتر افراخت - و از فرط دولت خواهي و کار طلبي متعهد مهم سري نگر شد - که یا آن الکه را بتسخیر مي آرم - یا پیشکش نمایان از مرزبان آنجا گرفته داخل سرکار میکنم - دو هزار سوار کمکي از حضور تعین گشت *

گویند [چون سهارن پور و میرتهه بدو متعلق گشت دران ایام راجهٔ سري نگر (که عمدهٔ راجهای کوهستان است و ملکي وسیع و کان طلا دارد) در گذشت] زنش باتفاق دوست بیگ مغل (که از وقت راجه دخیل کارها بود) استیلای تمام گرفت - هرکه باطاعت او سر فرود نمي آورد بینیش مي برید - لهذا به نک کتّي رني اشتهار داشت - برخی اوباش کوتاه اندیش به نجابت خان اغرا نمودند که هرگاه میرزا مغل کروري سابق این ناحیه کیلا گرهي را (که تعلق بدان راجه داشته) تهانه نشین پادشاهي گردانید - اگر تا حال مي بود تمامي این ولایت را بحوضهٔ تسخیر در مي آورد - چه زن خواهد بود که در جنب شما عرصهٔ تسلط بقدم استکبار پیماید - خان نا تجربه کار را رگ حمیت بحرکت آمده در سال نهم عازم آن ولایت گردید - و پس از تصرف حصون حصینه مثل شیر گدهه (که زمیندار سري نگر در سرحد

خود بر آب چون اساس گذاشته) و قلعه کانی را (که سابق بزمیندار سرمور تعلق داشت) بدست آورده حوالهٔ زمیندار نمود - و حصار نذور (۲) را بر گشود - و قریب هردوار از آب گنگ گذشت - هرچند (که والی آن ولایت پیادهٔ بسیار فراهم آورده به انسداد دهنهٔ دره ها و معبر کتلها پرداخت - و تنگنای آب را بگچ و سنگ سدهای استوار بست) خان تهور نشان بپای مردی جسارت جبراً و قهراً در آمد نمود - (چون به سي کروهی سري نگر رسید) آن بومي از دست برد مپے در پے هراسان گشته از راه گریزي در مقام اطاعت و انقیاد شده وکیل فرستاده ده لک روپیه پیشکش والا تقبل نمود - و جهت سرانجام وعدهٔ دو هفته درمیان آورد - و بلیت و لعل بعد یک و نیم ماه همگي یک لک روپیه عاید ساخت - سردار نا آزموده کار از غرور فتوحات متواتره آن دفع الوقت (۳) را چندان وقع نمیگذاشت - تا آنکه قامت آذوقه بجائی کشید که مردم نامی را جان بلب رسیده نانے باب نمي رسید - چون مردم کوهي راه ها مسدود ساخته بودند هرکه به آوردن رسد مي شتافت دستخوش تاراج و غارت آنها مي شد - (چون کار بجان و کارد باستخوان رسید - و اشقیا هجوم آورده گرد گرفتند)

---

(۲) نسخهٔ [ج] اندور - (۳) نسخهٔ [ا] آن وقع الوقت را •

آن خان نوجوان از خواب غفلت بیدار گشته جز برگشتن چاره ندید - نا گزیر کوچ نمود - برخی غیرت پرستان چنین بر آمدن نه پسندیده داد نبرد داده کشته شدند - و بیشترے بامید رستگاري پیاده شده منتشر گشتند - اثرے ازانها پیدا نشد - نجابت خان پا پیاده از قلال جبال (که گذر طایر دشوار بود) افتان و خیزان بعد از بیست روز (که باوراق اشجار سد جوع میکرد) از نواحي سنبهل سر بر آورد - و در ازاي این بے تدبیري چندے بعزل منصب و جاگیر تادیب یافت - پستر به بحالي منصب اختصاص گرفت - و بعد ازان بصوبه داري ملتان از تغیر قلیچ خان سر افرازی اندوخت - و (چون در سال پانزدهم ملک چکتا (۲) از مؤو و نورپور و تارا گذهه و پتهان (۳) گشایش یافت) آن ولایت مفتوحه بدو مفوض گردید - و در سال بیست و سوم پس از معاودت از یساق قندهار بپایهٔ والای پنجهزاري بر آمد - و پیوسته مصدر کارهای عمده مي شد *

در آخر عهد اعلی حضرت در کمکیان شاهزاده (که بمهم بیجاپور مامور شده بود) انسلاک یافت - دران هنگام (که بطریان عارضه بر مزاج پادشاهي آشوبے هر طرف برخاست - و بطلب شاهزاده ولي عهد محمد دارا شکوه

(۲) نسخهٔ [ج] چکتا - (۳) در [بعضے نسخهٔ] بتهان *

امرای کمکی دکن روانهٔ حضور گشتند) عمده ترے (۲) جز او از مردم پادشاهي کسے در رفاقت شاهزاده محمد اورنگزیب نماند - چون شاهزاده داعیهٔ انتزاع سلطنت با خود مصمم ساخت در جمیع امور مشیر غالب بود - بمنصب هفت هزاری هفت هزار سوار بر نواخته غرهٔ جمادی الاولی سنهٔ (۱۰۶۸) هزار و شصت و هشت پادشاهزاده محمد سلطان بوسم منقلا از اورنگاباد راهي ساخت (۳) - پس از محاربه با مهاراجه جسونت [که در هراولی سلطان محمد (که سردار میسره بود) کارنامهٔ تهور و جلادت بظهور آورد] بانعام لک روپیه و خطاب والای خانخانان بهادر سپه سالار سرمایهٔ بلند رتبگي اندوخت - اما ازانجا (که نجابت خان سبکسر و جاف وضع بود) ازین رفاقت باد بروت بخود بسته ناز سر گرانی به آقا مي فروخت - و از بلند پروازي کافر ماجرائیها مي نمود - چون (۴) مزاج سلاطین غیور مي باشد [خصوص عالمگیر پادشاه (که با پدر و برادران چه کرد) نمي خواست که سر زندهٔ در عالم و رنگ درستي بر چهرهٔ کسے باشد] تاب اندازهای او نیاورده بعد از جلوس برای صفرا شکنئ او لیموئے از ترش وضعي (۵) بکار برد - هنگامے (که

---

(۲) نسخهٔ [ج] عمده ترین - (۳) نسخهٔ [ج] راهي شد - (۴) نسخهٔ [ج] و چون - (۵) نسخهٔ [ج] لیموي ترش وضعي *

بتقریب تعاقب دارا شکوه سواد دهلي مهبط رایت ظفر ارتسام گردید) نجابت خان بنابر لختی وجوه (که همه از ناهنجاریهای خودش ناشي بود) خانه نشین گشت - خلد مکان میر ابو الفضل معموري را (که از دیرین خدمتي مورد عنایت گشته خطاب معمور خاني یافته بود - و با خان مذکور نیز سلسلهٔ اتحاد مستحکم داشت) باصلاح مزاج و گذارش برخی پیغام مامور فرمود - میر هر چند به آبیاری مواعظ اخلاص خواست غبار آشوبی (که در عرصهٔ خاطرش اوج گرفته) فرو نشاند] او از بی باکیها بلا تحاشی زبان بناسزا بجناب خلافت دراز ساخت - میر بمقتضای ادب و پاس حق نمک برخاسته راهي شد - آن سودائي (که دماغش زنبور خانهٔ هزار دیوانگي بود) بملاحظهٔ آن (که مبادا کچه اش گل کند) نیمچهٔ (که بر مسند داشت) از قفای معمور خان چنان حواله کرد که آن سید مظلوم را دو حصهٔ عدل ساخت - بصدور چنین تقصیر عظیم بعزل منصب و جاگیر و سلب خطاب عمده (که بابرام گرفته بود) معاتب گردید - پس از معاودت از ملتان (که باز دهلي مخیم سرادقات گشت) بوساطت امیر خان برادر شیخ میر

---

(۲) نسخهٔ [ج] یافته - (۳) چنانکه در جلد سیوم صفحه ۵۰۶ در احوال معمور خان میر ابوالفضل ذکر یافته *

بار یاب ملازمت شد - و در جشن سال سیوم (که تا آن وقت بے یراق بحضور مي آمد) بعطای شمشیر نوازش یافت - و در سال پنجم به بحالی منصب پنج هزاری چهار هزار سوار و خطاب اول دیگر باره (۲) آب رفته بجو آمد - و در سال ششم جعفر خان صوبه‌دار مالوه بجهت تفویض وزارت طلب حضور گردید - و نجابت خان بایالت آن مملکت وسیع دستوري یافت - و درانجا در سال هفتم ودیعت حیات سپرد - در جرأت و مردانگي و تهور و بُردلي یکتای روزگار بود - مردم چیده با خود داشت - شاهزاده محمد اورنگزیب بهادر در وقت عزیمت هندوستان بارادهٔ سلطنت مدار جنگ و زد داد وقت اکثر به رای او مفوض داشته *

چون صاحب جمعیت و سپاهي با نقش بود شاهزاده نیز با وی سر حساب بوده از راه تالیف و تزویر سلوک بسیار بجا مي آورد - گویند (چون بعد محاربهٔ مهاراجه جسونت شاهزاده بجانب آگره رهگرا گردید) دارا شکوه بترتیب مقدمات مقابله و نبرد همت گماشت - اعلی حضرت فرمود که صواب دید حال آن است که من خود بر آیم - اغلب که کار بجنگ نکشد - چه بیشتر همراهش نوکران سرکار اند - آنها درین صورت راه اطاعت

---

(۲) نسخهٔ [ا] دیگر بار *

نخواهند پیمود - و مردم پادشاهي (که همراه شما اند در حضور من بیشتر تن ده کار خواهند شد - چون این خبر از نوشتهای آگره بشاهزاده رسید آن خطوط را گرفته باضطراب بخانهٔ نجابت خان تشریف آورد - و خواست ازین مقدمه باو اطلاع دهد - نجابت خان عرض کرد - وقت خواب من است خود هم درین جا آسایش فرمایند - چنانچه شاهزاده نشسته ماند - خود رفته بعد قیلوله و برکشیدن بنگ آب معتاد (چون نشه اش رسید و تر دماغ گشت) بخدمت شاهزاده آمد - و پس از آگهي گفت حضرت ما شما را صاحب عزم دیده این اراده کرده ایم و با آقای خود برهم زدیم - الحال شما اختیار دارید - من یک مرتبه اگر هیجان باشد با جهانگیر خود را بصیف میزنم - هر چه بادا باد - شاهزاده را تقویت افزود - و به ثبات عزم او تحسین نمود - پسران رشید داشت - بعضے درین صحایف مذکور اند *

* نوازش خان میرزا عبد الکافي *

برادر علاتيء اصالت خان و خلیل الله خان میر بخشي است - گذارش این سلسله در احوال جد ماجدش میر خلیل الله یزدي (۲) بشرح و بسطے شایان نگارش پذیرفته - و

---

(۲) چنانکه در جلد ثالث صفحهٔ ۳۳۵ مذکور شده *

تتمه (که نا گزیر مقام بود) در ضمن ترجمهٔ برادران مودی گردید - مجملی مناسب اینجا بنوک خامه می گذارد - (چون میر خلیل الله یزدي از سر گرانیِ فرمانروای ایران شاه عباس ماضي دل از موطن و مسکن بر گرفته وارد هندوستان گردید) جنت مکاني قدوم اورا گرامي داشته بانواع نوازش و عواطف بر نواخت - بعد چندے پسرش میر میران از شاه گریخته افتان و خیزان خود را بسایهٔ عنایت جهانگیري رسانیده از تابش حوادث روزگار بر آسود - دران تفرقه و اضطراب پسران خرد سال خود امالت خان و خلیل الله خان را نتوانست همراه بر داشت - در ایران ماندند - چنانچه جنت مکاني بر طبق التماس مشار الیه در باب فرستادن پسرانش مصحوب خانعالم (که بسفارت رفته بود) بشاه پیغام داد - و آن مروت کیش بے چین پیشاني آنها را با خان مذکور فرستاد - بالجمله (چون میر میران را سکونت هندوستان دلنشین افتاد ازانجا (که شرافت و نجابت این خاندان اظهر من الشمس و عزت و اعتبار این دودمان ابین من الامس) صالحه بیگم مهین صبیهٔ یمین الدوله آصف خان خانخانان را بعقد ازدواج او در آورد - از بطن آن عفیفه میرزا عبد الکافي و همشیره اش شاهزاده بیگم (که بصف شکن پسر میرزا حسن صفوي منسوب گردید) پا بعرصهٔ وجود

گذاشت - همواره در پیشگاه صاحبقران ثاني بنظر التفات تربيت يافته - سال نوزدهم بخطاب نوازش خان درجهٔ اعتبار پيمود - و بتدريج بمنصب دو هزار و پانصدي فرق عزت بر افراخت - در سال سي ام از تغير ميرزا سلطان صفوي قور بيگي گرديد - در فرمانفرمائی عالمگير پادشاه بفوجداری ماندو (که از معظم قلاع صوبهٔ مالوه است) رخصت يافت - و در سال هشتم همانجا جهان گذران را پدرود نمود *

* نامدار خان *

پسر کلان جمدة الملكي جعفر خان است - مادرش فرزانه بيگم همشيرهٔ ممتاز الزماني بود - سال نوزدهم جلوس فردوس آشياني در حيني (که پادشاه عزيمت کابل فرمود - و جعفر خان را بصوبه داری لاهور تعين کرد) او بمنصب پانصدی صد سوار کامياب شد - و سال بيست و سيوم (که خان مذکور بنظم صوبهٔ دار الخلافه مامور گشت) او از اصل و اضافه بمنصب هزاری دويست سوار کامراني اندوخت - سال بيست و چهارم (که صوبه داری بهار به پدرش تفويض يافت) او باضافهٔ پانصدی چهار صد سوار امتياز پذيرفت - سال بيست و هشتم از سابق و لاحق به پايهٔ دو هزاری هزار سوار بر همگنان تفوق جست - سال بيست و نهم بعطای علم رايت بلند طالعي بر افراخت - و سال سي ام بداروغگی

دولت خانهٔ خاص از تغیر حیات خان و از اصل و اضافه
بمنصب دو هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار درجهٔ اعتلا
پیمود - و پس ازان (که سلطان محمد اورنگ زیب بهادر
از دکن آمده متصل سموکر اورا با سلطان دارا شکوه محاربه
دست داد و دارا شکوه فرار گزیده راه لاهور پیش گرفت -
و اکثرے از مردم حضور بملازمت عالمگیري پیوستند)
او نیز سعادت بار اندوخته بخلعت عنایت قامت ارادت
آراست *

پس از چندے بکومک مهاراجه جسونت سنگهه بصوب دکن
شتافته مصدر ترددات نمایان گردیده سال هفتم حسب الطلب
بعتبهٔ خلافت رسید - سال نهم خزانه را (که سابق از
مستقر الخلافه بدار الخلافه طلب شده بود - و در سال مذکور
فرستادن آن بدانجا مرکوز خاطر پادشاهي شد) مامور گردید -
همدرین سال (که فیما بین پادشاه و شاه عباس ثاني والیِ
ایران غبار دو رنگي برخاست - و سلطان معظم با فوجے بطریق
منقلا بسمت کابل تعین گشت) او نیز بعنایت خلعت
و اسپ از اصل و اضافه بمنصب چار هزاري سه هزار سوا
کام اندوز شده بهمراهيِ شاهزادهٔ مذکور رخصت پذیرفت
سال دهم به تفویض فوجداريِ سرکار مراد آباد و عنایت
خلعت و اسپ با ساز طلا شاهد مقصود را در کنار آورد

و سال سیزدهم بحضور آمده دولت آستانبوس دریافت -
و [چون دران سال پدرش جعفر خان (که بسر انجام امور
وزارت مي پرداخت) داعئ حق را لبیک اجابت گفت] سلطان
محمد اعظم و محمد اکبر جهت ادای مراسم تعزیت برفتن
خانهٔ نامدار خان و کامگار خان مامور شدند - و برای
هردو کس خلعت خاصه و بوالدهٔ آنها تورهٔ درخور عنایت
شد - و سلطان محمد اکبر هردو را از ماتم برداشته بحضور
آورد - و هر کدام بعطای خنجر مرصع با علاقهٔ مروارید
و انواع نوازش از سوگواري بر آمد - و سال چهاردهم بخدمت

(۲) در [مآثر عالمگیری] چون بیماریِ جمدة الملك جعفر خان باشتداد و امتداد کشید پادشاه بنده پرور کرم گستر دو مرتبه (اولا جهت عیادت و ثانیا جهت تعزیت) بخانهٔ آن عمدهٔ مخلصان تشریف فرمودند - بیست و پنجم این ماه [یعني ذي الحجه سال سیزدهم سنه ۱۰۸۰] جمدة الملك جهان گذران را پدرود نمود - بعد از رحلت چنین ذرئین ارادت آئین خاطر مقدس ناسف و تحسر قرین گردید - حکم شد تا سه روز یك صد و بیست قاب طعام بتعزیت داران رسانند - پادشاهزاده محمد اعظم و محمد اکبر مامور شدند که بخانهٔ نامدار خان و کامگار خان پسرانش رفته مراسم پرسه بجای آرند و به تسلي و دلدهي عفت مرتبت فرزانه بیگم والدهٔ مومی الیهما پردازند - و برای هردو کس خلعت خاصه و بوالدهٔ اینها تورهٔ درخور حالتش فرستادند - و پادشاهزاده محمد اکبر هردو را از ماتم بر داشته بحضور عاطفت ظهور آوردند - هر کدام بعطای خنجر مرصع بعلاقهٔ مروارید و انواع نوازش و دلخاطرداري در اقران امتیاز یافتند •

نظم صوبهٔ اکبر آباد نامزد گشت - سال هفدهم بوجهے مورد عتاب شده به برطرفیٔ منصب و تقرر چهل هزار روپیه سالیانه در اوبگده انزوا جا گرفت - سال هیجدهم مشمول عواطف گردیده به بحالیٔ منصب چهار هزاری دو هزار سوار و تقرر صوبه داریٔ اوده از تغیر سادات خان آب رفته بجو آورد - و پستر ازانجا تغیر شده در حضور بود تا آنکه در گذشت - مرحمت خان دیندار پسر اوست (که سال بیست و پنجم عالمگیری همراه عظیم‌الشان بجانب اجمیر دستوری یافته) - سال بیست و هشتم به تهانه داریٔ گده نمونه (۲) مضاف دکن سربلند گردید - سال بیست و نهم برای رسانیدن (۳) خزانه به بیجاپور مامور شد *

* ناصر خان محمد امان *

پسر حسین بیگ خان است - نامبرده در عهد عالمگیری تعینات صوبهٔ کابل گردید - و درانجا ترقي کرده بخطاب ناصر خان و در اوایل سلطنت بهادر شاه پادشاه [که ابراهیم خان صوبه دار کابل شده - و عهده برای بند و بست آنجا چنانچه باید بگشته در سودهره (که در انعام داشت) آمده نشست] صوبه داریٔ آنجا بناصر خان

(۲) در [مآثر عالمگیری] کره نمونه - (۳) در [مآثر عالمگیری] در ماه ذی القعده به تهانه داریٔ مدکل مابین ظفر آباد و حیدر آباد رخصت شد - و در ماه جمادی الاولی برسانیدن خزانهٔ بیجاپور مامور شد *

تقرر یافت - و اواخر سلطنت محمد فرخ سیر غالباً سنهٔ (۱۱۲۹) هزار و یک صد و بیست و نه هجري در گذشت - پسرش نصیري خان بجای پدر صوبه دار شد - و چون مادرش از قوم افغان بود بندوبست صوبه و راه خوب کرده سال دوم جلوس فردوس آرامگاه (که نظام الملک بوزارت مامور شد) فرمان استقلال تعلقه و خطاب پدر بنام او صادر شد - و در ایامے (که نادر شاه بعزیمت هندوستان وارد کابل گردید) او در پیشاور بود - چون فوج شاهي سنهٔ (۱۱۵۱) هزار و یکصد و پنجاه و یک هجري به پشاور رسید جنگے بمیان آمده نامبرده دستگیر شد - و چندے نظر بند ماند - بعد رسیدن لاهور نادر شاه از جرایم او در گذشته بدستور سابق صوبه‌دار کابل نمود و پس از مراجعت از شاهجهان آباد نیز بحال داشت - مدتے درانجا گذرانید - در هنگامهٔ شاه دراني حکومت کابل از وی رفت - نزد شاه نواز خان میرزا پهلوري آمد - و بهتر بدهلي آمده در سال (۱۱۶۱) هزار و یک صد و شصت و یک هجري باتفاق اعتماد الدوله قمرالدین خان بجنگ شاه دراني شتافت - پس ازان همراه معین الملک به پنجاب رفته چند محال بطریق سپرد گرفت - چون فیما بین غبار نا خوشي برخاست باز بدهلي آمد - و در ایام وزارت انتظام الدوله

پیش احمد خان بنگش در فرخ آباد رفت - و بدانچه تواضع میکرد بسر برد داشت - تا آنکه ودیعت حیات سپرد *

* نصیر الدوله صلابت جنگ *

مشهور به عبد الرحیم خان برادر مایندری خان فیروز جنگ است - در عهد خلد مکان بخطاب خاني سر بلند گردیده - و در عهد خلد منزل بخطاب چین قلیچ خان و تفویض فوجداري جونپور ناموري اندوخته - پیشتر برفاقت نظام الملک آصف جاه بهادر مي گذرانید - پس ازان (که بهادر مزبور از مالوه بصوب دکن گام فراخ بر زد) او همراهي گزیده در جنگ سید دلاور علي خان سردار التمش بود - و در پیکار عالم علي خان در میمنه جا داشت - بعد حصول فیروزي و وصول ببلدهٔ خجسته بنیاد سنهٔ (١١٣٢) هزار و یکصد و سي و دو هجري از اصل و اضافه بمنصب پنج هزاري پنج هزار سوار و خطاب نصیرالدوله صلابت جنگ چهرهٔ عزت بر افروخت - سال دیگر از تغیر مرحمت خان به صوبه داري برهانپور مامور شده دستوري یافت - و (چون آصف جاه بهادر بحضور رفته بعد یافتن خلعت وزارت به تنبیه حیدر قلي خان جانب احمد آباد تعین گردید) او حسب الطلب بهادر مزبور از تعلقهٔ خود شتافته ملحق شد - و پس از انفصال مقدمهٔ

آنجا برخصيت تعلقه خوشدلي اندوخت - و در محاربهٔ مبارز خان عماد الملک سرداري ميمنه بنام او قرار گرفت - و بعد از دادن فتح از اصل و اضافه بمنصب هفت هزاري هفت هزار سوار ترقي نمود - و پس از فوت عضد الدوله حسب الطلب آصف جاه رفته به حراست خجسته بنياد مامور گرديد - و نظم برهانپور به حفيظ الدين خان تعلق گرفت - و (چون نوبت دوم بهادر مزبور احرام رفتن حضور بست - و ناصر جنگ شهيد را به نيابت خود در خجسته بنياد گذاشت) مطابق سنهٔ (١١٤٨) هزار و يک صد و چهل و هشت هجري صوبداري برهانپور بخان مزبور باز گشت - و بعد آمدن و رفتن نادر شاه (که از بادشاه رخصت شده پاي مراجعت بسمت دکن برداشته نزديک برهانپور رسيد) او باستقبال بر آمده بملاقات همديگر انبساط اندوختند - و چون بهادر مزبور بسفر ترچناپلي روي توجه آورد بار دوم اورا ضميمهٔ نظامت برهانپور حارس خجسته بنياد ساخت - در همان سال مطابق سنهٔ (١١٥٦) هزار و يک صد و پنجاه و شش هجري او رخت زندگاني بربست - بسيار خليق و متواضع بود و بصير و تفنن مالوف - در برهانپور هم مکاني راست نموده - و بيرون خجسته بنياد در خضري تالاب بنگله موسوم به تماشا منزل

ساخته اوست - قوم مغل بیشتر در سرکار او فیضیاب بودند - پسرے داشت مخاطب به مجاهد خان - آصف جاه برو بسیار تفقد میکرد - اما او مرد ساده بود - آخرها لباس درویشي در بر کرد - و عملهٔ ملک پدر خود واقعهٔ برهانپور مدتے فروخته خورد - معلوم نیست که سر بکجا کشید *

* نظام الملک آصف جاه طاب ثراه *

جد مادری او سعد الله خان وزیر اعظم صاحب قران شاهجهان بادشاه است - و جد پدری او عابد خان که پدرش عالم شیخ از عظمای اکابر سمرقند و از احفاد شیخ شهاب الدین سهروردي بود - عابد خان در عهد شاهجهان وارد هندوستان گردید - و بدولت روشناسي پادشاه و خدمت گزینیء شاهزاده اورنگ زیب شرف اندوز گشت - و چون شاهزاده را با برادران محاربه پیش آمد درین معارک ملتزم رکاب بود - و بعد از سریر آرائي (۲) بمنصب چهار هزاري اختصاص یافت - و در سال چهارم جلوس بخدمت صدارت کل و بعد ازان (۳) بمنصب پنج هزاري و خطاب قلیچ خان (۴) افتخار اندوخت - و بعد عزل صدارت شازدهم جمادي الاخره سنهٔ (۱۰۹۲) اثنین و تسعین و الف کرت ثاني (۵) قامت

---

(۲) نسخهٔ [ب] بعد سریر آرائي - (۳) نسخهٔ [ب - ج] قلیچ خان
(۴) در [مآثر عالمگیري] صفحه ۱۸۵ - عابد خان غائبانه بخطاب قلیچ خان سرافراز شد - (۵) نسخهٔ [ج] بخلعت صدارت قامت آراست •

بخلعت صدارت آراست - و در محاصرهٔ قلعهٔ گلکندهٔ حیدر آباد بیست و چهارم ربیع الاول سنهٔ (۱۰۹۸) ثمان و تسعین و الف بزخم گولهٔ توپ نقد جان نثار کرد (۲) *

میر شهاب الدین غازي الدین خان خلف عابد خان بمراتب علیا صعود نمود - و ترجمهٔ او در حرف الغین گذارش یافت - نواب نظام الملک آصفجاه خلف نواب غازي الدین خان - نام اصلی او میر قمر الدین است - و سال میلاد او سنهٔ (۱۰۸۲) اثنین و ثمانین و الف - در ریعان شباب مطرح انظار خلد مکان بود - بمنصب چهار هزاري و خطاب چین قلیج خان سرفراز گردید - و در تسخیر قلعهٔ واکنکیره

---

(۲) در [مآثر عالمگیري صفحه ۲۸۹] سال سي ام سنه ۱۰۹۸ - اما درین ستیز و آویز مردانه و جست و خیز متهورانه [که قلیچ خان خود را دران آتش بهار شرربار در حصار همسر چرخ دوار جلوریز رسانیده میخواست همان وقت بقلعه در آید - و از عهدهٔ انتزاع بر آید (چون کارکنان قضا و قدر خواسته بودند چندے ظهور این شگرف کارنامه در عقدهٔ تعویق باشد) گولهٔ زنبورک بشانهٔ خان شهامت نشان در رسید - گشایش دژ آهنین صورت نگرفت - و خان بقوت شجاعت بدائرهٔ خویش باز آمده جمدة الملک بعیادت رفت - دران وقت جراحان از شانهٔ آن پیکر شجاعت استخوان ریزها مي چیدند و او باستقامت نشسته بے چین جبین با حضار مکالمت داشت و بدست دیگر قهوه مي خورد و مي گفت بخیه‌دوز خوبے بدست آمده - انتهی - چنانکه در جلد ثالث صفحه ۱۲۳ در حرف قاف گذشت *

مصدر ترددات نمایان گردیده باضافهٔ هزاري بمنصب پنجهزاري
عروج نمود - و بعد رحلت خلد مکان در تنازع شاهزاده‌ها
سررشتهٔ احتیاط بدست آورده ملتزم هیچ طرف نگردید - و (۲)
چون شاه عالم سریر سلطنت آراست بخطاب خاندوران
بهادر و صوبه داري اوده با فوجداري لکهنؤ (که دران
وقت فوجدار آنجا از حضور علاحده مقرر مي شد) ممتاز
گردید - علامهٔ مرحوم میر عبد الجلیل بلگرامي تاریخ خطاب
او همین خاندوران بهادر یافت (۳) - نواب نظام الملک بکمتر
فرصت بنابر گرمیٔ بازار امرای جدید و کساد امرای
قدیم از نوکري استعفا کرده بدار الخلافهٔ شاهجهان آباد آمد -
و لباس درویشانه پوشیده خانه نشین گشت - بعد رحلت
شاه عالم (چون نوبت سلطنت چند روزه به محمد معز الدین
رسید) بعنایت اصل منصب و خطاب سابق نواخت - و چون
محمد فرخ سیر بر تخت خلافت بر آمد بخطاب نظام الملک
بهادر فتح جنگ و منصب هفت هزاري مباهي ساخت -
و بنظم دکن مامور فرمود - و (چون ایالت دکن باميرالامرا
سید حسین علي خان قرار گرفت - و نواب بپایهٔ سریر
خلافت شتافت) حکومت مراد آباد بوی تفویض یافت (۴) - و

---

(۲) در نسخهٔ [ج] حرف [واو] نیست - (۳) یعنی سنهٔ هزار و یکصد و بیست و چهار (۴) نسخهٔ [ج] حکومت مراد آباد تفویض یافت *

(چون امیرالامرا از دکن بدار الخلافه معاودت نمود - و محمد فرخ سیر را عزل کرده پادشاه نو را بر تخت نشاند) حکومت مالوه بنواب نظام الملک مقرر ساخت - نواب نظام الملک بمالوه آمد و بوی نفاق از امرای پای تخت استشمام نموده در سال دوم محمد شاهي مطابق سنهٔ (۱۱۳۲) اثنین و ثلثین و مائة و الف متوجه دکن گردید - و غرهٔ رجب عبور دریای نربدا نموده قلعهٔ آسیر را از طالب خان و شهر برهانپور را از محمد انور خان برهانپوري بصلح بدست آورد - امیر الامرا لشکر جرارے بسرداری سید دلاور خان بتعاقب فرستاد - نواب بطریق رجع القهقري بمقابله شتافت - در موضع حسن پور سرکار هندیه سیزدهم شعبان سال مذکور تلاقي فریقین دست داد (۲) - سید دلاور خان بقتل رسید - و نواب قرین بفتح و نصرت بدار السرور برهانپور عود فرمود - و هنوز زخم جراحت رسیدگان التیام نیافته بود که سید

(۲) در [تاریخ مظفري] حاصل بیان اواسط ماه شعبان المعظم سال دوم جلوس دلاور علي خان با فوج شایسته خود را به چهارده کروهي برهانپور رسانیده متصل موضع حسن پور سرکار هندیه رایت افراخت - و ازانطرف محمد غیاث خان را با دیگر از سرداران شجاعت نشان و توپخانهٔ آتش فشان فتح جنگ بطریق هراول روانه ساخت - و خود برفاقت عوض خان و رنبها مرهٹه و بعضی دیگر بهادران از برهانپور بر آمده بفاصلهٔ قلیلی (که بر وقت بمدد محمد غیاث خان تواند رسید) قرارگاه خود مقرر ساخت - دلاور علي خان بعد جنگ صعب از پا در آمد - و بسیارے از سرداران و مرهٹه بخاک هلاک افتادند *

عالم علي خان برادرزادهٔ امیر الامرا نایب دکن بتدارک کمر بست - و از خجسته بنیاد اورنگ آباد جلوریز جانب برهانپور شتافت - و ششم شوال سال مسطور در نواحی بالاپور (۲) از توابع صوبهٔ برار جنگی صعب رو داد - عالم علي خان (۳) از فرط تهور پای جلادت افشرده خون خود را بے محابا ریخت (۴) - نواب مظفر و منصور داخل اورنگاباد گردید - (چون قلم تقدیر بر زوال دولت سادات بارهه رفته بود) اعتماد الدوله محمد امین خان شخصے را مقرر کرد تا امیر الامرا را در عین (۵) سواری پالکي بخنجر دغا (۶) کشت - و این حادثه ششم ذی الحجه سال مذکور در منزل توره واقع شد - قطب الملک برادر امیر الامرا بوصول این خبر وحشت افزا یکے از شاهزادها را از قلعهٔ دار الخلافه بر آورده بسلطنت

---

(۲) در [تاریخ مظفري] و نزدیک قصبهٔ بالاپور مکان مصاف قرار یافت - و عالم علي خان پنجم ماه شوال سال دوم از جلوس والا بترتیب افواج پرداخته بهراولي متهور خان و همراهي غالب خان پسر رستم خان دکني و عمر خان پني عم داؤد خان و بسیارے دیگر از بهادران دکن و بارهه و دو هزار پیادهٔ کرناٹکي و فیلان مست جنگي و توپخانهٔ شایسته مستعد محاربه گردید (۳) نسخهٔ [ج] سید عالم علیخان - (۴) آخرکار عالم علیخان در کمال شجاعت با نوزده فیل سوار در مضمار نبرد کشته شدند و سنکراجي ملهار مرهٹه زخمدار شده با چند مرهٹهٔ دیگر دستگیر شد - و فیلان و خیمه و توپخانه و کل کارخانجات بضبط نظام الملک فتح جنگ در آمد ۰ (۵) نسخهٔ [ب] حین - (۶) نسخهٔ [ب] وغا ۰

بر داشت - و فوجے فراهم آوردہ بمقابلہ شتافت - و بعد محاربہ دستگیر گردید - و چون نواب نظام الملک بنظم ممالک دکن اشتغال داشت وزارت بر محمد امین خان قرار گرفت - محمد امین خان پسر خواجہ بہاء الدین است - کہ برادر نواب عابد خان مذکور و قاضی بلدۂ سمرقند بود - محمد امین خان از عہد محمد فرخ سیر بخشیگری دوم بالاستقلال داشت - و بطورے (کہ تحریر یافت) بپایۂ وزارت اعلیٰ مرتقي گشت - اما بعد وزارت اجل فرصت نداد - و در ایام معدود در گذشت - نواب نظام الملک خود را از دکن بہ دار الخلافہ رسانیدہ خلعت وزارت پوشید - و خواست کہ قواعد خاقانی (کہ متروک شدہ بود) بتازگي رواج دهد - امرای خلیع العذار این را مخل مقاصد خود پنداشتہ مزاج پادشاہ را نوعے منحرف ساختند - در همان ایام مطابق سنۂ (۱۱۳۵) خمس و ثلثین و مائۃ و الف آثار بغي از ناصیۂ حال حیدر قلي خان ناظم گجرات هویدا گشت - نواب بتادیب او مقرر گردید - و باین تقریب امرا نواب را از حضور بر آوردند - چون نواب بمنزل جهابوہ (۲) قریب گجرات رسید حیدر قلي خان (کہ بارادۂ جنگ مسافتے طي کردہ بود) تاب مقاومت در خود ندیدہ خود را

(۲) در [تاریخ مظفري] جهالوہ ٭

دیوانه قرار داد - نواب بدار الخلافه عطف عنان نمود - و در جلدوی این خدمت صوبه داری مالوه و گجرات ضمیمهٔ حکومت دکن و وزارت مقرر گردید - اما از نفاق امرا غبار خاطرها افزونی گرفت - و در سنهٔ (۱۱۳۶) ست و ثلثین و مائة و الف حکومت تمام ملک دکن از تغیر نواب مبارز خان (که از سالها ناظم حیدر آباد بود) مفوض گشت - و ملال پنهانی بدرجهٔ اعلان رسید - نواب مخالفت هوای دار الخلافه با مزاج خود و موافقت هوای مراد آباد (که پیشتر بحکومت آنجا پرداخته بود) بهانه ساخته از پادشاه رخصت مرادآباد گرفت - و چند منزل طي کرده جلو عزم جانب دکن صرف ساخت - و پاشنه کوب خود را بدکن رسانید - مبارز خان بمقابله پیش آمد - در سواد شکرکهیره (۳) شصت کروه از اورنگاباد فریقین بهم رسیدند - بیست و سیوم محرم سنهٔ (۱۱۳۷) سبع و ثلثین و مائة و الف جنگی عظیم واقع شد - مبارز خان بقتل رسید - و ممالک دکن مجموع بنواب مسلم گشت - بعد ازین پادشاه باستمالت نواب کوشید - و همیشه بارسال فرامین عنایات و بذل انعامات مخصوص مي ساخت - و درین ایام بخطاب

(۲) چنانکه در جلد سیوم صفحه ۷۵۰ در ترجمهٔ معز الدوله حیدر قلي خان مذکور شده - (۳) نسخهٔ [ج] سکرکهیره - و در [بعضی نسخه] سکر کهیرله *

آصف جاه بلند آوازه گردید و در سنهٔ (۱۱۵۰) خمسین و مائة و الف پادشاه بمبالغهٔ تمام نواب را طلب حضور نمود - نواب خلف الصدق خود نظام الدوله ناصر جنگ بهادر را نایب دکن مقرر ساخته خود بدار الخلافه شتافت - و شرف ملازمت پادشاه در یافت - فضل علي خان تاریخ قدوم چنین در سلک نظم کشید　* قطعه *

* صد شکر که ذات دین پناهي آمد *
* رونق ده ملک پادشاهي آمد *
* تاریخ رسیدنش بگوشم هاتف *
* گفت آیت رحمت الهي آمد *

نواب هزار روپیه نقد و اسپ با ساز نقره در وجه صله عنایت نمود - و بعد دو ماه از وصول دهلي پادشاه نواب را برای تنبیه مرهتهٔ دکن رخصت فرمود - نواب چون به اکبر آباد رسید از بعض وجوه شارع متعارف جنوبي گذاشته سمت شرقي روانه گردید - و بر سر اتاوه و مکنپور مرور نموده زیر کالپي دریای جمن را عبور فرمود - و ازانجا رو بجنوب کرد - و بملک مالوه در آمد - و بعد طي منازل بشهر بهوپال از توابع صوبهٔ مالوه رسید - و فوج مرهته از دکن استقبال کرد - در ماه رمضان سال مسطور جنگ های صعب در سواد بهوپال واقع شد - چون آمد

آمد نادر شاه گرم بود نواب مصالحه را صلاح وقت دیده بدار الخلافه رجعت نمود - چون نادر شاه استیلا یافت - و گذشت آنچه گذشت نواب را نسبت سایر امرا فراوان رعایت و مدارا می کرد - (چون امیر الامرا خان دوران در جنگ نادر شاهی جانفشانی نمود) بیش از استیلاء نادر شاه منصب امیر الامرائي ضمیمهٔ مراتب دیگر بنواب مقرر گشت - و بعد رفتن نادر شاه بحال ماند - و در سنه (۱۱۵۳) ثلث و خمسین و مائة و الف نواب از پادشاه رخصت دکن گرفت - و قطع مسافت نموده پرتو قدوم بر سواد برهانپور افگندند - مغویان نواب نظام الدوله ناصر جنگ را برین آوردند که سد راه باید شد - اکثر سرداران و افواج دکن نخست عهد اتفاق بستند - آخر نظر به نمک خوارگی نواب آصفجاه در اقدام حرب تقاعد نمودند - نظام الدوله (۲) رنگ فوج مشاهده کرده در روضهٔ شاه برهان الدین غریب گوشهٔ عزلت گرفت - (چون رایات آصف جاه بعد تنظیم و تنسیق ملک و نصب حکام جدید اوایل موسم برشکال قریب به اورنگاباد رسید) نواب نظام الدوله باندیشهٔ آن (که مبادا آویزشی رو دهد) از روضه بقلعهٔ ملهیر رفت - نواب آصف جاه موافق قاعدهٔ مستمره در موسم برشکال افواج را باوطان و

---

(۲) نسخهٔ [ج] نواب نظام الدوله *

(۲)
چراگاه رخصت فرمود - و جریده در اورنگ آباد نشست *

[چون شیطان لعین راهزن بني آدم است - تا بحدے (که نتایج انبیا را بزور تسویلات از راه مي‌برد) و بمعارضهٔ تَاللّٰهِ اِنَّکَ لَفِيْ ضَلَالِکَ الْقَدِيْمِ گستاخ مي سازد] نواب نظام الدوله بتحریک واقعه طلبان ارادهٔ اورنگ آباد مصمم ساخت - و قریب هفت هزار سوار فراهم آورده بایلغار قریب اورنگاباد رسید - نواب آصف جاه با هر قدر مردم (که حاضر بودند) و توپخانه در سواد شهر جانب عیدگاه بمدافعه قیام نمود - بیستم جمادی الاولی سنهٔ (۱۱۵۴) اربع و خمسین مائة و الف وقت شام جنگ قایم شد - از کثرت توپخانهٔ آصف جاهي و ظلمت شام و تنگی وقت فوج طرف ثاني ازهم پاشید - نواب نظام الدوله فیل را تاخته با معدودے خود را قریب فیل نواب آصف جاه رسانید - و زخمي شده در دست پدر والاگهر افتاد - نواب آصفجاه در سنهٔ (۱۱۵۶) ست و خمسین و مائة و الف کمر عزم به تسخیر ملک کرناتک بر بست - و بعد وصول آن دیار اول قلعهٔ ترچناپلي را (که در دست مرهته بود) محاصره کرده مفتوح ساخت - و بعد ازان ملک آرکات را از قوم نوایت (که از مدتے آن الکه را در تصرف داشتند) انتزاع نمود - و حکومت آنجا

---

(۲) نسخهٔ [ا] خزیده *

به انور الدین خان شهامت جنگ گوپا موئي از جانب خود
مقرر فرموده در سنهٔ (۱۱۵۷) سبع و خمسین و مائة
و الف به خجسته بنیاد مراجعت کرد - و در سنهٔ (۱۱۵۹)
تسع و خمسین و مائة و الف قلعهٔ بالکنده از توابع
حیدر آباد (که در دست بعض امرای دکن بود) بعد
محاصره در فرصت کمی مفتوح ساخت - و در سنهٔ (۱۱۶۱)
احدی و ستین و مائة و الف خبر آمد آمد احمد خان
ابدالي از جانب کابل به شاهجهان آباد گرم شد - نواب
به اقتضای مصلحت ملکي از اورنگ آباد بسمت برهانپور
نهضت فرمود - در برهانپور خبر رسید که احمد شاه ظفر
یافت - و احمد خان ابدالي شکست خورده راه کابل گرفت *

نواب آصفجاه را درین ایام مرضے شدید عارض شد -
بهمان حالت بیست و هفتم جمادی الاولی خیمه جانب
اورنگ آباد بر آورد - از استیلای مرض در سواد شهر برهانپور
زیر خیمه وقفه کرد - و بیماري روز بروز قوت میگرفت - تا آنکه
چهارم جمادی الاخره وقت عصر سنهٔ (۱۱۶۱) احدی و ستین
و مائة و الف رایت بمالک جاوداني بر افراخت - وقت
بر داشتن نعش غریوے از خلق بر خاست - که زمین و
زمان در لرزه در آمد - امراے عظام جنازه‌اش را دوش بدوش
بمیدانے رسانیدند - و نماز ادا کرده بروضهٔ شاه برهان الدین

غریب قُدِّسَ سِرُّهُ روانه ساختند - و پایان مرقد شیخ مایل قبله بخاک سپردند - متوجه بهشت (۲) تاریخ رحلت او ست - که میر غلام علي آزاد یافته *

* نظام الدوله بهادر ناصر جنگ شهید *
* رحمه الله تعالی *

امیرے بود دین پرور عدالت گستر غیور صاحب عزم صف آرای بزم و رزم - در اجرای احکام شریعت غرا جهد وافي مي نمود - و در فریاد رسی عاجز نالان بے دست و پا توجه تام مي فرمود - در فصاحت تقریر و ادراک لطایف سخن کوس یکتائي مینواخت - و بذکر سوانح سالفهٔ سلاطین اولو العزم گوش مستمعان را لبریز درر غرر مي ساخت - پایهٔ مشق سخن را به تتبع میرزا صایب بجائے رسانیده بود که موشکافان دقائق معاني و رموز یابان لطائف سخن داني نمي توانستند راهے بفرق تحقیق و تقلید گشود - از مبادی سن شعور بمقتضای علو همت و فرط شجاعت هوای تسخیر ممالک عظیمه در سر داشت - نواب آصف جاه در سنه (۱۱۵۰) خمسین و مائة و الف حسب الطلب محمد شاه پادشاه بدار الخلافهٔ دهلي شتافت - و رتق و فتق صوبجات دکن بر سبیل نیابت به پسر والا گهر تفویض نمود - نواب

---

(۲) یعني سنهٔ هزار ویکصد و شصت و یك *

نظام الدوله در تنظیم و تنسیق امور مملکت و آمنیت بلاد و امصار و رفاه و فلاح عامهٔ خلایق تدابیر صایبه و مساعی جمیله بظهور آورد - و به بذل انعامات و عطای مناصب و خطابات و جاگیرات وضیع و شریف منتسبان دولت عظمی را مورد نوازش ساخت - و غنیم مرهته را (که در دکن تسلط بهم رسانیده صوبهٔ مالوه را بتصرف در آورده - و تا حوالی دهلي زیر و زبر ساخته (۲)) گوشمال واقعي داد - و عرصهٔ دکن را از ترکتاز حوادث محفوظ و مصئون داشت - و چون نواب آصفجاه از دار الخلافهٔ دهلي الویهٔ توجه بدکن برافراخت مغویان نواب نظام الدوله را بر سر مخالفت آوردند - و محاربهٔ بوقوع آمد - نوعی (که در ترجمهٔ نظام الملک گذارش یافت (۳)) در سنهٔ (۱۱۵۵) خمس و خمسین و مائة و الف نواب آصفجاه فرزند گرامي را از عتاب بر آورد - و در سنهٔ (۱۱۵۸) ثمان و خمسین و مائة و الف در حیدر آباد او را مورد نوازش فرمود - و صوبه داری اورنگاباد تفویض نموده رخصت آن بلده ساخت - و در سنهٔ (۱۱۵۹) تسع و خمسین و مائة و الف نواب آصفجاه از حیدر آباد به دهارور رسیده

---

(۲) نسخهٔ [ج] ساخته بودند - (۳) کما تقدم ذکره آنفا في ترجمة نواب نظام الملک - صفحه ۸۴۹ •

پسر را از اورنگاباد نزد خود طلبید - نواب نظام الدوله خود را بحضور رسانید - و پدر و پسر بنابر مصلحت ملکي جانب واکنکیره خرامش نمودند - ازانجا نواب آصفجاه پسر را بطرف میسور (۲) رخصت فرمود - که از راجهٔ میسور پیشکش بدست آرد - و خود به اورنگاباد مراجعت نمود - نواب شهید بعد وصول سري رنگ پتن (که دار الامارهٔ راجهٔ میسور است) تحصیل پیشکش نموده خود را پیش پدر به اورنگاباد رسانید - و عنقریب پدر و پسر جانب دار السرور برهانپور خرامیدند - نواب آصف جاه متوجه دار السرور شد - نواب نظام الدوله برأسه مسند ایالت دکن را زیب و زینت بخشید - و از برهانپور بصوب اورنگاباد (که مقر خلافت دکن است) متوجه گشت - و ایام برشکال را درانجا بسر برد *

درین اثنا احمد شاه فرمان رواے هندوستان بجهت اصلاح امور سلطنت (که بسبب نزاع و نفاق اعیان حضور منجر بفساد عظیم شده بود) شقهٔ طلب (۳) بخط خاص نوشت - نواب با وصف موانع و مفاسد ... و وسواس بغي هدایت محي الدین خان دختر زادهٔ نواب آصف جاه (که از عهد آصف جاه به حکومت رائچور (۴) و ادوني

---

(۲) نسخهٔ [ا] راجه میسوریه - (۳) در نسخهٔ [ب] ... طلب] نیست -
(۴) نسخهٔ [ج] رائچور *

می پرداخت) بمحض امتثال حکم ظل اللهی و اصلاح کارهای پادشاهی با فوج گران و توپخانهٔ فراوان عازم هندوستان شد - و تا دریای نربدا جلوریز خود را رسانید - درین ضمن (۲) شقهٔ دستخط خاص پادشاه ناسخ عزیمت حضور ورود نمود - و اخبار سرکشی و بے اعتدالی هدایت محی الدین خان نیز بر سبیل تواتر رسید - لهذا مراجعت به اورنگاباد نموده (۳) موسم برشکال درانجا گذرانید - درین فرصت حسین دوست خان عرف چندا از رؤسای نوایت آرکات به هدایت محی الدین خان پیوسته او را بگرفتن آرکات تحریص نمود - (۴) هدایت محی الدین خان رو بآرکات آورد - و درانجا جم غفیرے از فرنگیان فراسیس ساکن بندر پهلچری بوساطت چندا با فوج هدایت محی الدین خان ملحق شدند - و (۵) باتفاق بر سر انور الدین خان گوپا موئی (که از وقت نواب آصف جاه ناظم آرکات بود - و در عمل ناصر جنگ به خطاب شهامت جنگ مخاطب گشته) رفتند - شانزدهم شعبان سنه (۱۱۶۲) اثنین و ستین و مائة و الف معرکهٔ قتال آراسته شد - بحسب تقدیر شهامت جنگ درجهٔ شهادت یافت *

---

(۲) نسخهٔ [ب] ناسخ عزیمت ورود نموده - (۳) نسخهٔ [ا] درینجا - (۴) نسخهٔ [ب] جم غفیر - (۵) نسخهٔ [ج] انور الدین خان شهامت جنگ گوپا موئی *

مخفي نماند که تا این وقت نصاراى فراسيس و انگریز در بنادر بودند - و پا از حد خود بیرون نمي گذاشتند - هدایت محي الدین خان اینها (۲) را رفیق خود کرده جري ساخت - شهادت نواب نظام الدوله هم (که بیانش عنقریب مي آید) باعانت فراسیس واقع شد - و بعد ازین نصاری سخت غرور و جرأت بهم رسانیدند - و جرأتهای فراسیس دیده نصاراى انگریز هم بحرکت آمدند - و ملک آرکات بعضی را فراسیس و بعضی را انگریز گرفت - و نیز انگریز با ناظم بنگاله پرخاش بر انگیخت - و جنگیده بنگاله را بتصرف در آورد - و بندر سورت و کنبایت (۳) را گرفت - پس بنای تسلط نصاری ابتدا طرح کردهٔ هدایت محي الدین خان است *

القصه نواب نظام الدوله بمجرد وصول خبر شهادت شهامت جنگ در صدد گرد آوری افواج و اجتماع سرداران نامی دکن و افزونی مصالح حرب گشته با هفتاد هزار سوار جرار و توپخانهٔ بیشمار و یک لک پیاده بعزم تنبیه باغیان لوای عزیمت افراخت - و تا بندر پهلچري (که پانصد کروه جریبي از خجسته بنیاد مسافت دارد) پاشنه کوب رسیده

---

(۲) نسخهٔ [ب] آنها را رفیق خود کرده اعتضاد ساخت - (۳) نسخهٔ [ج] کنبهایت *

صف آرای میدان نبرد گردید - بیست و ششم ربیع الآخر سنهٔ
(۱۱۶۳) ثلث و ستین و مائة و الف تا سه پاس کامل
آتشخانهٔ فرنگ سرگرم اشتغال بود - آخر کار بیست و
هفتم منه فرنگیان از رعب و مهابت محمدیان رو بهزیمت
(۲)
آوردند - و هدایت محي الدین خان زنده بگیر آمد - نواب
بحکم - لَا تَثْرِیبَ عَلَیْکُمُ الْیَوْمَ - هدایت محي الدین خان را
زنده نگاه داشت - و مصاحبان و لشکریان او را قاطبةً از جان
ومال امان بخشید - دولت خواهان هر چند در پیشگاه نواب
(۳)
بدلایل قاطعه ثابت کردند (که بقای هدایت محي الدین
خان موجب هیجان مادهٔ فتنه است) او را از میان باید
برداشت - نواب ترحم را کار فرموده هرگز بقتل راضي نشد -
و محفوظ نگاهداشته مردم برای تقدیم لوازم خدمت تعین
ساخت - نا انصافان قدر این نعمت غیر مترقب نشناختند -
و بفحوای کُلٌّ یَعْمَلُ عَلَی شَاکِلَتِهٖ - احسان جان بخشي بر
طاق نسیان گذاشته پنهان کمر بد خواهي چست بستند -
و فرنگیان با وصف شکست فاحش هنوز مصدر انواع شورش
(۴)
و خیره سري گردیدند - و بضرورت قلع ریشهٔ فساد آنها
توقف دران سر زمین واجب دانسته متوجه آرکات شد - و

---

(۲) نسخهٔ [ب] دستگیر شد - (۳) نسخهٔ [ب] ابقای - (۴) در نسخهٔ
[ج] ایدها - و در نسخهٔ [ب] خود این لفظ نیست *

فوجے بمدافعۀ آن گروه باطل پژوده تعین نمود - از نیرنگئ قضا و قدر چشم زخمے بفوج اسلام رسید - و قلعۀ نصرت گڈهه چنجي (۲) (که پای تخت الکۀ کرناٹک است) بتصرف فراسیس رفت - نواب از کمال غیرت و حمیت دین متین و مراعات رسم و آئین ملک داري [که تدارک هر امرے باید فوراً بظهور رسیده عبرت افزای متمردان گردد) با وصف شدت برشکال و مشاهدۀ طوفان نوح و صعوبت عبور و مرور و انقطاع رسد غله [جون بدولت متوجه تنبیه دفرۀ فجره گشت - و یازدهم شوال سنه (۱۱۶۳) ثلث و ستین و مائة و الف از آرکاٹ کوچ فرمود - و هفدهم ماه مذکور باشارۀ درویشے از جمیع منهیات توبه کرد - و تا نفس واپسین بر حالت توبه ماند (۳) *

ازانجا (که فلک شعبده باز در هر جزو زمان (۴) نقشے تازه بر روی کار مي آرد) سرداران افاغنۀ کرناٹک (که درین یساق ملازم رکاب بودند) با وصف شمول عنایات و انواع رعایات و حقوق پرورش مطلقاً پاس نمک خوارگئ ولي نعمت نداشته و از قهر و غضب منتقم حقیقي نیندیشیده بطمع ملک و مال باطناً با فرنگیان بیدین متفق و یکدل شدند - و جمعے از

(۲) نسخۀ [ج] چینجي - (۳) نسخۀ [ب] توبه کردۀ تانفس واپسین الخ - (۴) نسخۀ [ب] در هر چرخ زدن *

کافر نعمتان دیگر را هم ضمیمهٔ ادبار خود ساختند - و جواسیس خود فرستادهٔ فرنگیان را (که زیر قلعه چنجي اجتماع داشتند) بقصد شبخون طلبیدند - شب هفدهم محرم بحساب تنجیم سنهٔ (۱۱۶۴) اربع و ستین و مائة و الف آخر شب رسیده یکایک جنگ انداختند - اگر افاغنه بتقویت نصاری نمي پرداختند آن جماعه (که شرذمهٔ قلیل بودند) قدرت نداشتند که رو بلشکر آرند - هرچند بعضے دولت خواهان پیش ازین (۲) بنواب رسانیدند که افاغنه بر سر غدر اند از کمال صفای طینت اعتبار نکرد - که من با ایشان چه بد کرده ام - تا بعدے (که در وقت جنگ فیل را جانب افاغنه راند) که باتفاق اینها فرنگیان را باید بر داشت - همین که فیل نواب قریب فیل همت خان سردار افاغنه رسید نواب تواضعاً پیش از مجرای او دست بسر گذاشت - ازان طرف آداب مجرا بعمل نیامد - چون صبح هنوز خوب ندمیده بود نواب گمان کرد که مرا نشناخته اند - اندکے خود را عماري بلندتر ساخت - در همان فرصت همت خان و شخصے (که در خواصي او نشسته بود) تفنگها معاً سر دادند - هر دو تیر و تفنگ بسینهٔ نواب

---

(۲) [ب] رسانیده بودند *

رسید و کار آخر شد - افاغنه (۲) سر نواب را بریده بر نوک نیزه کردند - و سلوکے [که امت در ماه محرم با امام الشهدا (رضي الله عنه (۳)) کرده بودند] نوکران نواب با نواب کردند - اِنّا لِلّهِ وَ اِنّا اِلَیْهِ رَاجِعُوْنَ - مردم لشکر آخر روز سر را با تن ملحق ساختند - و تابوت را روانهٔ خجسته بنیاد نمودند - و پائین مرقد شاه برهان الدین غریب نزد نواب آصف جاه زیر خاک سپردند - شهادت نواب قریب قلعه چنجي بفاصلهٔ بیست کروه از پهلچري واقع شد - میر غلام علي آزاد گوید * * قطعه *

* نوّاب عدل گستر عالي جناب رفت *
* فرصت نداد تیغ حوادث شتاب رفت *
* در هفدهم ز ماه محرم شهید شد *
* تاریخ گفت نوحه گرے آفتاب رفت (۴) *

دران شب (که آبستن صبح قیامت بود) وقت دستار بستن آئینه طلبید - و بدستار بستن مشغول شد - دران حال با عکس خود مکرر خطاب کرد - که ای میر احمد خدا حافظ تست - (نام اصلی او میر احمد است) - وقت سوار شدن با وصف آنکه وضو داشت تجدید وضو نمود -

---

(۲) نسخهٔ [ج] افاغنهٔ ملاعنهٔ نمک حرام سر نواب را الخ - (۳) نسخهٔ [ب] علیه الصلوة والسلام - (۴) یعنی سنه هزار و یک صد وشصت و چهار *

و دوگانهٔ نماز ادا کرد - و سبحه گردانان و ادعیه خوانان بر فیل سوار شد - و معمول نواب بود که در محاربات از سر تا پا آهن مي پوشید - دران شب جز جامهٔ یک تهي هیچ نپوشید - و بهمین حالت بمرتبهٔ علیای شهادت فایز گردید (۲) - نواب شهید ذکاء طبع و سرعت اندیشه بدرجهٔ کمال داشت - و در لمحهٔ غزل طولانی آبدار (۳) بنظم مي آورد - این چند بیت ازو در خزانهٔ حافظه موجود بود

* شعر *

* کدام گل بچمن گوشهٔ نقاب شکست *
* که شبنم آئینه بر روی آفتاب شکست *

* و له *

* ای دل ز زلف یار مدد مي توان گرفت *
* سر رشته ها (۴) ز عمر ابد مي توان گرفت *
* گر بیخودے بمیکده فال سفر زند *
* از چشم مست یار بلد مي توان گرفت *

* و له *

* ای شوخ هوائي مفگن تیر نگه را *
* این ناوک بیداد بکار جگرے کن *

---

(۲) نسخهٔ [ج] فایز شد - (۳) در نسخهٔ [ج] لفظ [آبدار] نیست -
(۴) نسخهٔ [ب - ج] سر رشتهٔ زعمر ابد *

* و له *

* مرنجـان خاطرم جانان مزاج نازکے دارم *
(۲)
* تو گر از حسن مغروري من از عشق تو مغرورم *

* و له *

* از گل گوشهٔ دستار بخود میلرزد *

* قد او تازه نهالے ست که من میدانم *

بعد شهادت نواب نظام الدوله افاغنه و نصارى هدايت محي الدين خان را بسرداري بر داشتند - و افاغنه در جلدوی این حرکت قلاع و ملک بسیارے از هدایت محي الدين خان نوشته گرفتند - هدایت محي الدين خان با افاغنه به پهلچري رفت - و کپتان یعنی حاکم را ملاقات کرد -
(۳)
و جمعے از سپاه نصاری همراه گرفته عازم حیدر آباد شد - و بر سر آرکات عبور نموده در ملک افاغنه در آمد - قضا و قدر اسباب انتقام نواب نظام الدوله آماده ساخت - و در دل هدایت محي الدين خان و افاغنه غبار نفاق بر انگیخت - روزے (که در سرزمین لکریت پلي مخیم شد) ناخوشی
(۴)
طرفین باعلان رسید - و عاید بپرخاش شد - از یک طرف هدایت محي الدين خان و نصاری و از طرف دیگر افاغنه

---

(۲) نسخهٔ [ب] معذورم - (۳) نسخهٔ [ج] حاکم آنجا را - (۴) نسخهٔ [ب] لکریت بلي ٭

مستعد شده صف آرای قتال گردیدند - همت خان و
دیگر سرداران افاغنه بقتل رسیدند - و کار هدایت محي الدین
خان نیز بزخم تیرے (که در حدقهٔ چشم رسید) آخر
شد - اعیان لشکر نواب صلابت جنگ بن نواب آصف جاه را
سردار ساختند - و سر همت خان و دیگر سرداران افاغنه را
بر نوک نیزه کرده شادیانه نواخته داخل خیام گردیدند -
و این سانحه هفدهم ربیع الاول سنهٔ (۱۱۶۴) اربع و
ستین و مائة و الف واقع شد - خون نواب شهید طرفه
گیرا افتاد - و کسانے (که با نواب شهید بدغا پیش
آمدند) همه بسزا رسیدند - و بعد شصت روز این همه
قاتلان در آن واحد مقتول گردیدند *

* شعر *

* دیدي که خون ناحق پروانه شمع را *
* چندان امان نداد که شب را سحر کند *

از اتفاقات آنکه روزے (که این جنگ واقع شد)
یعنی هفدهم ربیع الاول فرصت دفن مقتولان نشد - هژدهم
آنها را از معرکه برداشته در صحرای لق و دق مسکن
وحوش و سباع رزانه دفن ساختند - و تابوت نواب نظام الدوله
در همین تاریخ هژدهم بروضهٔ مقدسه رسید - و بعد شاه
در جوار اولیاء الله مدفون گردید - سبحان الله نواب اول

قاتلان خود را زیر زمین فرستاد و بعد ازان خود در کنار زمین آسود - فَاعْتَبِرُوْا يَا اُولِی الْاَبْصَارِ (۲) - و هرجا در اثنای راه تابوت او را گذاشته اند مردم مکانے ترتیب داده زیارت می کنند - و نیازها می گذرانند *

از جملهٔ سرداران افاغنه (که با نواب شهید طریق دغا پیمودند) عبد المجید خان است - که جدش عبد الکریم میانه از عمدهٔ امرای سلاطین بیجاپور بود - و اولاد او تا حال بحکومت بنکاپور وغیره از توابع کرناتک می پردازند - عبد المجید خان پسر خود بهلول خان را به اتالیقیِ نصیب یاور خان در رکاب نواب فرستاد - اما باطناً پسر خود و دیگر سرداران افاغنه را براه غدر دلالت میکرد - و منصوبهٔ شطرنج دغا (۳) غایبانه می باخت - و همت خان (که نواب را بشهادت رسانید) پسر الف خان بن ابراهیم خان بن خضر خان پنی ست - خضر خان مدار کار عبد الکریم میانهٔ مذکور بود - و داؤد خان پنی (که با امیر الامرا حسن علي خان بیوفائي کرد - و جنگیده کشته شد) پسر خضر خان است *

چون صوبه داریِ دکن در عهد شاه عالم به ذوالفقار خان بن اسد خان وزیر تفویض یافت - و نیابت بداؤد خان پنی

---

(۲) نسخهٔ [ب] اولی الالباب - (۳) نسخهٔ [ب] شطرنج دغا می باخت *

مرحمت شد) داوٗد خان برادر خود ابراهیم خان را به نیابت
حیدرآباد مقرر کرد - و (چون حیدر قلي خان در اوایل
عصر محمد فرخ سیر دیوان دکن شد) ابراهیم خان را
بفوجداری کرنول مامور ساخت - ازان وقت کرنول در دست
اولاد ابراهیم خان است - در جنگ انتقام همت خان و
دیوان او و امانت الله خان (که تخم این همه فساد
کشتهٔ او بود) و بهلول خان و نصیب یاور خان و دیگر
بدخواهان از طرفین بیاسا رسیدند - و چون لشکر بر سر
کرنول آمد شهر را غارت کرد - و اهل و عیال همت خان
همه باسیری در آمدند - و از شامت عملی (که ازان
بے همت صادر شد) جان و مال و آبروے همه برباد
رفت - حالت دنیا خود این شد - مآل عقبی چه
خواهد بود - (۲) وَ سَيَعْلَمُ الَّذِيْنَ ظَلَمُوْا اَيَّ مُنْقَلَبٍ يَّنْقَلِبُوْنَ - و
حسین دوست خان عرف (۳) چندا هم بتیغ انتقام مذبوح شد -
و سرش بنوک نیزه رسید *

تفصیل این مقال آنکه محمد علي خان پسر انور الدین
خان گوپاموئي بعد شهادت پدر قلعهٔ ترچناپلي را قایم
کرد - (چون طرهٔ پرچم رایات نواب نظام الدوله عرصهٔ
آرکات را معطر ساخت) محمد علي خان آمده دولت

---

(۲) نسخهٔ [ب] خواهد شد - (۳) نسخهٔ [ب] عرف نواب چندا صاحب *

ملازمت در یافت - و بخطاب پدر مخاطب گشت - و بعد شهادت نواب نظام الدوله پناه بقلعهٔ ترچناپلي برد - درین وقت ریاست آرکات به چندا (که در پهلچري نشسته بود) عاید شد - و همان جماعهٔ نصاری فراسیس (که بر نواب نظام الدوله شبخون آورده بودند) همراه گرفته با فوجے دیگر بر سر ترچناپلي رفت - انور الدین خان فوج خود و فرنگیان انگریز ساکن (۲) دیوانان پتن را با خود متفق ساخته بمقابله بر آمد - چندے آتش حرب شعله خیز بود - آخر انور الدین خان غالب آمد - و (۳) چندا زنده دستگیر شد - و غرهٔ شعبان سنهٔ (۱۱۶۵) خمس و ستین و مائة و الف چندا را مذبوح ساختند - و سرش را بر نوک نیزه کرده تشهیر نمودند - و همچنین سرداران فراسیس با توم خود هزار و یک صد فرنگيِ سفید پوست ولایت زا سوای فرقهٔ کاردي زنده دستگیر شدند و بعد شهادت نواب نظام الدوله جماعتے (که شبخون (۴) آوردند) هیچ کس روی آسایش ندید - و مآل کار بدین حالت کشید *

اِنَّ فِي ذٰلِكَ لَذِكْرٰى لِمَنْ كَانَ لَهٗ قَلْبٌ اَوْ اَلْقَي السَّمْعَ وَ هُوَ شَهِيْدٌ *

---

(۲) نسخهٔ [ج] دیوانان پتن - (۳) نسخهٔ [ب] نواب چندا صاحب
(۴) نسخهٔ [ج] آورده بودند *

* نجیب الدوله شیخ علي خان بهادر *

از اولاد سید الطایفه شیخ جنید بغدادي ست - پدرش شیخ علي خان کلان و عمش بهروز خان پسران شیخ محمد جنیدي (که صبیهٔ او بدست شیخ منهاج بیجاپوري بود - و شیخ منهاج از امرای بیجاپور بود) - سال هفدهم عالمگیري [چون بهلول خان عبدالکریم خواص خان را (که وکیل مهمات سکندر عادل شاه بود) دستگیر کرده خود مختار گردید] ازانجا (که از دکنیان مطمئن نبود) شیخ را با جمعی بتقریب تنبیه سیوا بهونسله بر آورد - و عقب او خضر خان پني را بظاهر بنام کومک و در باطن بکشتن شیخ تعین نمود - روزے (که خضر خان شیخ را بدعوت طلبید) او بر ما في الضمیر او پی برده چهتي نموده خان مزبور را کشت - و خود را بفوج خود رسانید - بهلول خان با جمعیت خود رفته با شیخ جنگ عظیم نمود - و شیخ بگلبرگه آمد - سال پانزدهم (که بهادر خان کوکه بموجب حکم پادشاه به تنبیه عبد الکریم از خجسته بنیاد روانه شد) شیخ مزبور آمده شریک فوج پادشاهي گردید - و پس از صلح کوکلتاش مزبور شیخ را بجانب گلبرگه فرستاد - شیخ نوشت که اگر فوجے تعین شود قابوی تسخیر قلعه هست - خان مزبور وزیر بیگ پسر قلندر

خان قلعه دار بیدر را (که آخرها جان نثار خان شده) با جمعی فرستاد - شیخ درون قلعه رفته پاسداران قلعه دستگیر ساخته قلعه حوالهٔ وزیر بیگ نمود - و چون داؤد خان قلعهٔ نلدرگ را گذاشته در فوج پادشاهي آمد بخاطر داشت او بهادر خان شیخ منهاج را نزد حاکم حیدر آباد روانه ساخت ، و پس از تسخیر حیدر آباد بنوکری پادشاهي اعتبار اندوخت - بوقت موعود در گذشت - و شیخ محمد جنیدي بنوکری والی بیجاپور مي گذرانید - بعد فتح بیجاپور بنوکری پادشاهي مي پرداخت - پس از فوت وی سرکردگي به بهروز خان تعلق گرفت - و بعد در گذشتن او بنام شیخ علي خان قرار یافت - اوایل سلطنت فردوس آرامگاه در ایامی (که نظام الملک آصف جاه بکشاکش بسیار الکهٔ دکن را از دست سادات بارهه مستخلص ساخت) خرد و بزرگ دکن به دولتخانه اش شتافتند - او ازین معني اکراه مي کرد - روز اول ملاقات (که بسلام گاه استاد) رفعة مفاوج شد - و بهمان بیماري در گذشت *

پس ازو کار درامت به شیخ علي خان بهادر رسید - همواره بمرافقت نظام الملک آصف جاه مي گذرانید - نوبتی به صوبه داری ناندیر امتیاز یافته - بمنصب عمده مرتقي گردیده بود - در عمل صلابت جنگ بخطاب نجیب الدوله

مخاطب گشت - اما خوش نمي داشت که کسے باین
نام او را یاد کند - عظیم الجثه بود - لیکن مشق سواری
اسپ خوب داشت - مطابق سنهٔ (١١٨٢) هزار و یک صد
و هشتاد و دوم هجري سفر آخرت گزید - پسر کلانش
عبدالقادر نام پس ازو به قبولداری آشتي وغیره دیهات
پرگنهٔ پاتهري صوبهٔ برار (که بموجب فرامین سلطاني بطریق
سیورغال در تصرف نیاکانش و تا حیاتش باو مقرر بود)
شاد کام گردید - لیکن زود در گذشت - دیگر پسرانش (٢) هیچ
کس رشدے نکرده *

* نجیب الدوله نجیب خان *

از قوم افغان بود - بعنوان جماعه داري مي گذرانید -
در ایامے (که ما بین غازي الدین خان عماد الملک و
ابو المنصور خان نوبت به پرخاش رسید) او نوکری
غازي الدین خان اختیار کرده به آمد و رفت دربار چهرهٔ
تربیت بر افروخت - و بتجویز عماد الملک به منصب هفت
هزاري و خطاب نجیب الدوله بهادر ثابت جنگ لوای
ناموري بر افراشت - و بعد آمدن شاه دراني در سنهٔ
(١١٧٠) هزار و یک صد و هفتاد هجري در دار الخلافه
با او ملاقات نموده بنابر رابطهٔ قومیت از اهل حل و عقد

(٢) نسخهٔ [ج] دیگر هیچ کس از پسرانش رشدے نکرده *

گردید - و بمراتب عمدگي تصاعد نمود - و بجائي رسید
که با امیرالامرا و عماد الملک طرف[(۲)] گشت *

و (چون عماد الملک از فرخ آباد برگشته رگهناتهه راو
و ملهار راو هولکر را از دکن طلب داشته باتفاق محاصرهٔ
دهلي نمود) نجیب الدوله با هولکر کارسازي کرده با احمال
و اثقال بر آمده بتعلقهٔ خود آن طرف دریای جمنا
رفت - و درانجا دتا سیندهیه در شکرتال سنهٔ (۱۱۷۳)
هزار و یک صد و هفتاد و سه هجري او را محصور ساخته
بحالت صعوبت رسانیده بود که بکمک شجاع الدوله نجات
ازان رو داد - درین ضمن (که شاه دراني آمده)
نجیب الدوله در هراولی شاه بر سر سداسیو راو بهاو
رفته شریک تردد گردید - پستر (چون سلطنت بنام شاه
عالم بهادر قرار یافت - و شاه دراني بملک خود مراجعت
نمود) او به امیر الامرائي مستقل شد - و در سنهٔ (۱۱۷۹)
هزار و یک صد و هفتاد و نه هجري با جواهر سنگهه جات
پسر سورجمل[(۳)] (که بارادهٔ انتظام پدر بر سر شاهجهان آباد
آمده بود) مقابله بآئین شایسته نمود - میرزا جوان بخت
پسر شاه عالم پادشاه را دست آویز حکومت ساخته باستقلال
در دار الخلافه مي بود - و بسیارے از ملک میان دوآب

(۲) نسخهٔ [ج] حریف گشت - (۳) نسخهٔ [ب] سورجمل جات *

در اقطاع داشت - در سنه (۱۱۸۵) هزار و یک صد و هشتاد و پنج هجري درگذشت *

پسرش ضابط خان بر تیول پدر قابض شد - تا آن (که شاه عالم پادشاه از صوبهٔ الهآباد بجانب شاهجهان آباد عزیمت نمود) او از حضور بوساطت مجد الدوله (که دران ایام نایب وزارت بود) مستمال گردیده بعتبهٔ خلافت رسید - و رایات عالیات شاهي در سواد بادلي (۲) دوازده کروهی دار الخلافه بود که میرزا نجف خان بهادر از نواح اکبرآباد حسب الطلب آمده شرف ملازمت حاصل ساخت - در همان آوان متصدیان مال سرکار والا مبلغ کلي بابت محالات میان دوآب صوبهٔ شاهجهان آباد (که بتصرف ضابط خان بود) از خان مذکور پای طلب بمیان آوردند - او از نا صفائی متصدي کل و ملحق شدن بهادر مذکور بعسکر فیروزي (چون از کرده هاي خود موسوس بود) و علاوه رنگ مجلس دگرگون دیده شب هنگام از لشکر پادشاهي گریخت - و آن روی آب گنگ به غوث گدهه (که از مدتے مسکن و ماوای او بود) رسیده متحصن گشت - پادشاه پس ازان (که داخل دار الخلافه گردید) باتفاق میرزا نجف خان فوجے بر سر او برده بقتال و جدال

(۲) نسخهٔ [ج] باولي *

و محاصرهٔ مسکن او پرداخت - او تنگ گردیده از قلعه فرار نموده بقوم سکهان (که در ضلع پنجاب سرِ اَنَا وَ لَا غَیرِي بر داشته از ملتان تا لاهور و بعضے محالات شاهجهان آباد هم بتصرف دارند) پیوست - مدتے بافواج آنها بر محالات پادشاهي مي تاخت - میرزا نجف خان باستمالت او همت گماشته نزد خود طلب داشته از پادشاه درخواست عفو جرایم او نمود - و پارهٔ از محالات قدیم او داده جهت بند و بست آنجا رخصت رهانید - تا حالت تحریر بقید حیات است *

* نظام الملک نظام الدوله آصف جاه *

چارمین خلف نظام الملک آصف جاه است - نام اصلی او میر نظام علي - در کنف حمایت پدر بزرگوار خود تربیت یافته بخاني و خطاب اسد جنگ بهادر مخاطب گشته (چون آثار جرأت از لوحهٔ جبینش مي تافت) در صغر سن نوبتے به اتالیقی شیخ علي خان بهادر به تنبیه مرهته تعین شد - در عمل صلابت جنگ مطابق سنهٔ (۱۱۶۹) هزار و یک صد و شصت و نه هجري بصوبه داري برار شادمانی هوا خواهان اندوخته - و پس ازان در خجسته بنیاد پیش برادر خود صلابت جنگ رسیده بر وسادهٔ ولي عهدي جا گرفت - و دران ایام (که از راو بالاجي آثار

زیاده طلبي مشاهده نمود) دفعیهٔ او لازم شمرده برادر را در بلدهٔ مذکور نشاند - و خود با همگي فوج رفته بمقابله پرداخت - آخر پاي صلح بمیان آمد *

درین ضمن موسی بهوسی سردار کلاه پوشان فراسیس (که در زمرهٔ ملازمان صلابت جنگ بود) از حیدر آباد در رسید - (چون از حیدر جنگ کار پرداز او وضع نفاق ملاحظهٔ نمود) کاسهٔ دماغش را از بادهٔ زندگي خالي کرده با کمال جریدگي راه برهانپور در پیش گرفت - و درانجا بفراهمی سامان همت گماشته به برار رفت - و با جانوجي پسر رگهو جي بهونسله (که بر اخذ چهارم حصهٔ مرهته دران صوبه بود) مکرر جنگ کرده صورت بند و بست بر روی کار آورد - پستر بارادهٔ ملاقات صلابت جنگ (که دران هنگام متصل مچهلي بندر صوبهٔ فرخنده بنیاد رفته متوقف بود) عازم آن سمت گردید - (چون بسالت جنگ برادر کوچکش به خبر آمد آمد او از برادر کلان جدا شده از آب کشنا عبور نموده راه صوبهٔ متعلقهٔ خود سر کرد) او رفته بعلاقهٔ ولیعهدي قابض امور آنجا گردید - پس ازان (که در سنهٔ (١١٧٣) هزار و یک صد و هفتاد و سه هجري بالا جي راو قلعهٔ احمد نگر را بتصرف آورده بدرخواست ملک برخاست) التزام جنگ با او نموده کمر عزیمت بر بست - حسب

تقدیر بر فوج چنداول شکست افتاده سر کرده های آن
مثل مقتول و مجروح گردیدند - بصلاح وقت ملک شصت
لک روپیه بمرهټه داده مصالحه پرداخت - و از صلابت
جنگ رخصت شده برای اخذ پیشکشات جانب راجیندري
صوبهٔ مزبور کام همت بر داشت - و بعد مراجعت ازانجا
(چون طلب سپاه سرکار صلابت جنگ افزون شده روای
حکم درمیان نمانده بود) چند سرکار صوبهٔ حیدر آباد بتجویز
ادای زر سپاه بقدر آن بنام خود گرفته بوسات را رفته
به ایلکندل مضاف صوبهٔ مذکور گذرانید - سال دیگر (که
رگهناتهه راو برادر بالاجي با فوجے آمده تکلیفات چند در چند
بمیان آورد) سر رشته استقامت از دست نداده با او
جنگ کنان تا قصبهٔ میدک متعلقهٔ صوبهٔ مسطور آمد - و
درانجا مقدمه بصلح انجامید - بعتر بجانب بیدر شتافته
قلعه را از میر مقتدا خان گرفت - روزے چند درانجا متوقف
بوده متصل حیدر آباد رفت - و دران ایام بسالت جنگ
صلابت جنگ را برای گرفتن زر از زمینداران صوبهٔ بیجاپور
(که تعلق بار داشت) آن طرف کشیده برده بود - و چون فائدهٔ
مترتب نشد صلابت جنگ ازو مفارقت نموده روانهٔ قلعهٔ
گلبرگه گردید - بدریافت این خبر عجالةً خود را بقلعهٔ مزبور
رسانیده بتسلی برادر پرداخته همراه گرفته برای گذرانیدن

برسات به بیدر آمد - و (چون دران سال بالاجي فوت نموده - و رگهناتهه راو برادر و مادهو راو پسرش باهم نفاق داشتند) قابوی تنبیه آنها غنیمت شمرده سنهٔ (۱۱۷۵) هزار و یک صد و هفتاد و پنج هجري نبرد کنان شش کروهی پونه (که مسکن و ماوای آن فریق است) رسید - و بعد استقرار صلح به بیدر معاودت نمود - و در همان سال سند صوبه داری دکن از پیشگاه خلافت بنام او صدور یافت - بنابران برادر را منزوی ساخته خود راتق و فاتق مهمات آن الکه گردید - و سال دیگر تادیب مرهته تصمیم کرده از دریای بهیمرا هم عبور کرد - رگهناتهه راو بنابر قلت جمعیت چهره شدن نتوانسته راه فرار سپرد - در تعاقب او یلغار کرده (که گاهے پانزده کروه و گاهے بیست کروه منزل میشد) تا سرحد پایان گهات برار و ازانجا تا قصبهٔ پتن صوبهٔ خجسته بنیاد به طی مسافت پرداخت - (چون رگهناتهه راو جهت تاخت و تاراج رانه سمت حیدرآباد گشت) او خود را به پونه رسانیده در مکافات آن قوم و تخریب آنجا دقیقهٔ فرو نگذاشت - پستر بقلعهٔ اوسا آمده تخفیف بار نموده بقصد خجسته بنیاد بر گشت - چون دریای گنگا طغیاني داشت برای عبور چند روز کشید - و مردم فوج دو جوق شدند - یکی آن طرف (که بهمراهی او به خجسته بنیاد

رسیدند) دوم این طرفی (که همراه دیوانش راجه بیتهل داس بودند) - مرهتّه (که در صدد قابو بود) ناگهان بر سر افتاد - برخی بقتل و تتمه بغارت در آمدند - ازان بعد فیمابین او و مادهو راو (که بر عم خود رگهناتهه راو تسلط یافته بود) صلح منعقد گشت - و در سنهٔ (۱۱۷۸) هزار و یک صد و هفتاد و هشت هجري بر سر قمرنگر کرنول (که تعلقه دار آنجا وسواس بخود راه داده بود) شتافته بمصالحه او را ایل ساخته پیشکش گیران از راه کنجي کوته و تربتي و ازان طرف دریای کشنا طي مسافت کرده متصل بجواره مضاف صوبهٔ گجرات از دریای مزبور عبره نمود - و در سنهٔ (۱۱۸۲) هزار و یک صد و هشتاد و دو بتعلقهٔ سري رنگ پتّن رفته حیدر علي خان تعلقه دار آنجا را (که ترجمه اش جداگانه درین نامه اندراج پذیرفته) متفق ساخته لشکر بر سر نصارای کرناتک حیدرآباد کشید - اما مآل آن خاطر خواه بوقوع نیامد - آخر طریق مدارا پیموده بحیدرآباد رسید - پس ازان (که مادهو راو در گذشت - و برادرش نراین راو نام را رگهناتهه راو کشته سنهٔ (۱۱۸۷) هزار و یک صد و هشتاد و هفت بخیال فاسد در ملک او در آمد) لهذا با جمعیت موجود تا بیدر خود را رسانید - قریب یک ماه جنگ توپ

و رهگله درمیان بود - آخر بعهد و قرار رفع نزاع شد -
ازانجا (که رگهناتهه راو را دران ایام سرمستی بادهٔ پندار
درگرفته بود) پاس قسم از دست داده وقت مراجعت ازانجا
بے تحاشی از محالات متعلقهٔ او زرها گرفت - درین ضمن
کار پردازان قدیمی راو بالا جي (که از ناون مزاجی رگهناتهه
راو کاره بودند - و جهت ناحق کشتن نراین راو خار عداوت
در دل مي‌شکستند) باو رجوع آورده خواهان اعانت شدند -
او کمرهمت بامداد آنها بسته از نزدیکی قلعهٔ کلیان تا قریب
قلعهٔ مرچ و ازانجا تا برهانپور از تعاقب رگهناتهه راو دست
بر نداشت - و جهت امضای ایام بارش به خجسته بنیاد
آمد - و سال دیگر باز همان سمت رخش عزیمت
بر جهاند - تا آنکه رگهناتهه راو رخت ادبار آن طرف دریای
نربدا برد - پس ازان اصلاح مقدمات صوبهٔ برار (که سابا جي
و مادهو جي پسران رگهو جي بهونسله باهم مناقشه داشتند -
و با اسمعیل خان بهادر نایب نظامت سر خود سري
میخاریدند) آنسمت عنان تافته تا ناگپور (که جای بود و باش
کسان رگهو است) زمام حرکت باز نکشید - اگرچه سابا جي
پیش از رسیدن او بر دست برادر خود کشته گردید اما
حین معاودت از ناگپور مادهوجي هم صلح را باعث امن
دانسته از مخاصمت دست بر داشت - درین ضمن دیوان سرکارش

مخاطب به رکن الدوله (که مرد کثیر الخلق بود بدست سپاهی اسمعیل خان سنهٔ (۱۱۸۹) هزار و یکصد و هشتاد و نه مقتول گشت - و اسمعیل خان مذکور هم قریب لشکر رسیده بمقابلهٔ فوج سرکار پرداخته جان مرداند در باخت - ازآن بعد بنفس نفیس متوجه کارهای سرکار خود گردیده بکلي و جزوي را میرسد - و الحق در تدابیر ملکي مو شگافي مي کند - در قبیله پروري و مراعات صلهٔ رحم ید طولی دارد - صغیر و کبیر دکن بقدر قسمت از خوان نعمت او فیض یاب اند - با آنکه عمیم الخلق و کم غضب است اما در محفل او مهابت جلوه‌گر - هرچند شان و شوکتش بمرتبهٔ سلاطین کشیده اما پاس غربا او را در نظر - بفنون سپاه گري از تیر افکني و برقندازي و اسپ تازي شناسا و بشیوهٔ سنیهٔ خشیت الهي و رجوع در کارها بجانب او آشنا - ایزد تعالی شانهٔ بجمیع توفیقات حسن او را موفق داراد - و عمر دراز با مزهٔ آن روزي کناد - پسر کلانش میر احمد خان بهادر (که بخطاب امیرالممالک عالیجاه مخاطب است) آثار هوشمندي از جبین حالش لایح - و پسر دوم میر اکبر علي خان عرف میر فولاد خان - اگرچه حدث السن است اما آداب شناسي از رویهٔ او پیدا - اولاد دیگر هم دارد - او سبحانه همه را در زیر سایهٔ او برخوردار گرداند *

[از عهد نواب سعد الله خان وزیر شاهجهان پادشاه
تا عهد نظام علي خان سنه (۱۱۷۶) یکهزار
و یک صد و هفتاد و شش]

* نواب آصفجاه غفران پناه المتخلص به آصف *

جد مادری او سعد الله خان وزیر اعظم شاهجهان پادشاه است - و جد پدری او عابد خان (که از سمرقند و از احفاد شیخ شهاب الدین سهروردي ست) - عابد خان در عهد شاهجهان پادشاه وارد هندوستان شد - و در سلک خدمت گزیدان شاهزاده اورنگ زیب انتظام یافت - بعد از اورنگ آرائی شاهزاده بتدریج بمنصب پنج هزاري درجه پیمای اعتبار گشت - و دو بار بمنصب صدارت کل صدر آرا گردید - بیست و چهارم ربیع الاول سنهٔ (۱۰۹۸) ثمان و تسعین و الف در محاصرهٔ قلعهٔ گلکنده بزخم گوله گوی جانفشاني از میدان برد - خلف او میر شهاب الدین از کبرای امرای خلد مکان است - رفته رفته بمنصب هفت هزاري و خطاب غازي الدین خان بهادر فیروز جنگ عارج آسمان ترقي گشت - و در جلدوی ترددات شایسته (که در فتح بیجاپور بتقدیم رسانید) باضافهٔ فقرهٔ فرزند ارجمند بر القاب سابق طرهٔ زیبائي بر دستار افتخار زد - و در عهد شاه عالم بصوبه داري گجرات علم مباهات افراخت - و در ایام حکومت

آنجا در سنهٔ (۱۱۲۲) اثنین و عشرین و مائة و الف
کوس رحلت ازین عالم گرفت - خلف او نواب آصف جاه -
نام اصلی او میر قمرالدین است - و سال ولادت او سنهٔ
(۱۰۸۲) اثنین و ثمانین و الف - در زمان خلد مکان
بخطاب چین قلیچ خان و منصب پنج هزاري بلند پایه
گشت - و اواخر العهد بصوبه داری بیجاپور مورد عنایت
گردید - و در عصر شاه عالم بخطاب خاندوران بهادر و
صوبه داری اودهه امتیاز یافت - و بکمتر فرصت بنابر
ناموافقی امرا بر حضور ترک منصب کرده و لباس فقر
پوشیده در شاهجهان آباد گوشهٔ انزوا گرفت - و در ایام
جهاندار شاه از انزوا بر آمده بمرحمت اصل منصب و
خطاب بر نواخته آمد - و در سال اول جلوس محمد فرخ سیر
بخطاب نظام الملک بهادر فتح جنگ و منصب هفت هزاري
و صوبه داری دکن مباهي گشت - و (چون ایالت دکن
به امیر الامرا حسین علي خان تفویض یافت - و نواب بتقبیل
عتبهٔ خلافت شتافت) بنابر دفع آن وقت که مثل شاه
بے پر وبال مطلق شده بنشینند حکومت مراد آباد از پیشگاه
خلافت بر گرفت - و در حین سلطنت رفیع الدرجات
بصوبه داری مالوه سر بر افراخت - و بوی نفاق از امرای
حضور استشمام نموده قصد تسخیر دکن بخاطر آورد - در سنهٔ

(۱۱۳۲) اثنین و ثلثین و مائة و الف از مالوه متوجه دکن
گردید - و قلعهٔ آسیر را از طالب خان و شهر برهانپور را از
محمد خان انور (۲) (که در عهد رفیع الدرجات بصوبه داری
برهانپور مامور شده بود) بصلح بدست آورد - و سیزدهم
شعبان سال مذکور بر سید دلاور خان (که از حضور بمحاربهٔ
نواب تعین شده بود) در موضع حسن پور سرکار هندیه ظفر
یافت - و به برهانپور معاودت نمود - و ششم شوال سال
مسطور بر سید عالم علي خان برادر زادهٔ امیرالامرا سید حسین
علي خان (که نایب دکن بود) در نواح بالاپور لوای
نصرت افراخت *

و [چون طبقهٔ سادات بارهه برهم خورده - و اعتماد الدوله
محمد امین خان (که بعد سادات وزیر فردوس آرامگاه
محمد شاه شده بود) نیز در گذشت] نواب در سنهٔ
(۱۱۳۴) اربع و ثلثین و مائة و الف از دکن بحضور رفته
پنجم جمادی الاولی بخلعت وزارت قامت مباهات آراست -
فقیر دران وقت بدارالخلافه اقامت داشتم - و در همان ایام
معزالدوله حیدر قلي خان اسفرایني (۳) ناظم گجرات قدم جرأت در
وادی بغي گذاشت - فردوس آرامگاه صوبه داری گجرات و مالوه
ضمیمهٔ وزارت و ایالت دکن بنواب مقرر داشته مهم حیدر قلي

(۲) نسخهٔ [ج] انور - (۳) در نسخهٔ [ج] لفظ اسفرایني نیست *

خان باو تفویض فرمود - نواب پاشنه کوب تا جهابوه (۲) قریب
گجرات خود را رسانید - حیدر قلي خان تاب مقاومت در
خود ندیده خود را مجنون ساخته بدر زد - و نواب عم
خود حامد خان را نیابت صوبه داری گجرات و اردهه داده
بمالوه آمد - و نیابت صوبه داری مالوه به عظیم الدین
خان پسر عم خود سپرده اوائل جمادی الاولی ازان سال
بدار الخلافه مراجعت نمود - امرای حضور نمي خواستند که
پای نواب در آستان خلافت قایم شود - مزاج پادشاه را
بر گردانیدند - و در سنه (۱۱۳٦) ست و ثلثین و مائة
و الف حکومت دکن از تغیر نواب مبارز خان ناظم
حیدر آباد باو مفوض گشت - نواب مخالفت هوای دار
الخلافه و موافقت هوای مراد آباد با مزاج خود (که سابق
بحکومت آنجا پرداخته بود) بهانه ساخته از فردوس آرامگاه
رخصت مراد آباد گرفت - و مسافتی طي کرده جانب
دکن عطف عنان نمود - و بر جناح استعجال خود را
بدکن رسانید - مبارز خان بمقابله و مقاتله پیش آمد -
بیست و سیوم محرم الحرام سنهٔ (۱۱۳۷) سبع و ثلثین و
مائة و الف در شکر کهیره (۳) جنگ صعب رو داد - مبارز خان

---

(۲) نسخهٔ [ج] جهالوه - (۳) نسخهٔ [ج] سکر کهیره - و در [تاریخ
مظفري] سکر کهیرله ه

بقتل رسید - و مجموع ممالک دکن بنواب مسلم گشت -
بعد وصول این خبر بحضور صوبهٔ گجرات از عزل نواب
مبارز الملک سربلند خان تونی و صوبهٔ مالوه به گردهر مقرر
گشت - فردوس آرامگاه خاطر باستمالت نواب متوجه ساخته
در سنهٔ (۱۱۳۸) ثمان و ثلثین و مائة و الف بخطاب آصفجاه
سرفراز فرمود - و در سنهٔ (۱۱۵۰) خمسین و مائة و الف بمبالغهٔ
تمام طلب حضور نمود - نواب خلف خود نواب نظام الدوله
ناصر جنگ را نائب دکن ساخته روانهٔ حضور شد - اواخر ربیع
الاول سال مذکور داخل دار الخلافه گشت - و بعد در ماه
فردوس آرامگاه نواب را برای تنبیه غنیم رخصت کرد - و
صوبه داری اکبرآباد از عزل راجه جی سنگهه و صوبه داری مالوه
از تغیر باجی راو بنواب عنایت فرموده به اکبرآباد آمد - و
محی الدین قلی خان را که (وزیر و از اقربای نواب بود)
نائب صوبهٔ اکبرآباد کرده عازم مالوه شد - و چون کنار دریای
خیل یکدست غارهای عمیق پیچ در پیچ است در وقت
آمدن نواب از دکن دزدان کنار خیل لشکر را تصدیع بسیار
رسانیده بودند - نواب زیر اکبرآباد جمن را عبور کرده شرق رویه
روان شد - و بر صراط نادیدهٔ کم‌پور گذشته زیر کالپی دو باره
دریای جون را عبور نموده در ملک بندیله آمد - راجهٔ بندیله
با جمعیتی در رکاب شد - و بعد طی منازل به بهوپال از توابع

صوبهٔ مالوه رسید - و باجي راو هم با فوج سنگین از دکن استقبال کرده در ماه رمضان سال مسطور در سواد بهوپال آتش جدال و قتال اشتعال گرفت - چون خبر آمد آمد نادر شاه استیلا یافت با نواب نسبت بامرای دیگر حسن سلوک فراوان بعمل آورد - و چون امیرالامرا صمصام الدوله خاندوران در محاربهٔ نادر شاه جانفشاني نمود منصب امیر الامرائي ضمیمهٔ مراتب دیگر بنواب مقرر گشت *

درین ایام نواب نظام الدوله ناصر جنگ نائب دکن باغوای مغویان سالک خود سري پیمود - نواب برای اصلاح شر در سنهٔ (۱۱۵۳) ثلث و خمسین و مائة و الف کمر بامید تسخیر ملک کرناتک بر بست - اول بالتجا از بادشاه رخصت گرفته بدکن آمد - بیستم جمادی الاول سنهٔ (۱۱۵۴) اربع و خمسین و مائة و الف در سواد اورنگ آباد جانب غرب با پدر و پسر جنگ واقع شد - و نواب نظام الدوله زخمها بر داشته بدست پدر والا گهر افتاد - نواب در سنهٔ (۱۱۵۶) ست و خمسین و مائة و الف کمر بتسخیر ملک کرناتک بربست - اول قلعهٔ ترچناپاي را محاصره کرده مفتوح ساخت - و بعد ازان آرکات را از قوم نوایت انتزاع نمود - در سنهٔ (۱۱۵۷) سبع و خمسین و مائة و الف قلعهٔ بالکنده از توابع حیدر آباد محاصره کرده از دست مقرب خان دکني

بتصرف در آورد - و چهارم جمادی الآخر سنهٔ (۱۱۶۱)
احدي و ستين و مائة و الف در سواد برهانپور علم بكشور
بقا زد - و نعش او را نقل كرده در روضهٔ منوره (كه
قريب قلعهٔ دولت آباد است) پائين مرقد شاه برهان الدين
غريب دفن كردند - و در همين سال فردوس آرامگاه محمد
شاه پادشاه و وزير اعتماد الدوله قمرالدين خان روی توجه
بعالم جاويد آوردند - مولف گويد　　* قطعه *

* سه ركن مملكت هند از جهان رفتند *
* فتاد حيف سه درِّ يگانه از كف دهر *
* براي رحلت اين هر سه يافتم تاريخ *
۱۱۶۱
* نماند شاه زمان با وزير و آصف دهر *

نواب از اعاظم امراي دولت تيموريهٔ هندوستان است -
از عهد خلدمكان تا منتهاي دولت فردوس آرامگاه محمد شاه
پادشاه بر چار بالش امارت كامراني كرد - و قريب سي سال
بحكومت شش صوبهٔ دكن (كه قلمرو چندين پادشاهان
عاليجاه بود) پرداخت - جمعي از امراي عهد فردوس آرامگاه
عيال او بودند - و مراسم آداب فرزندانه بتقديم رسانيدند -
عجب ذات ملكي صفات مجبول بخير بود - هميشه در هركار
او فقرا و علما و صلحا و ارباب استحقاق را بقدر قسمت
هر كس ترشح بظهور مي رسيد - علما و مشايخ دیار

عرب و ماوراء النهر و خراسان و عراق و اطراف هندوستان
صیت قدردانی او شنیده رو بدکن آوردند - و زله از شیلان
کثیر الالوان او بردند - از آثار او سمت حصار شهر پناه
برهانپور (که در سنهٔ (۱۱۴۱) احدی و اربعین و مائة و
الف بنای آن گذاشت) و بمرور ایام باتمام رسید - و
آبادی نظام آباد بالای کتل فرداپور (که در ویرانهٔ محض
بود) طرح انداخت - و مسجد و کاروان سرا و دولتخانه و
پل تعمیر نمود - مطابق این آبادی سمت حصار شهر پناه
حیدرآباد و نهر هرسول (که وسط شهر اورنگ آباد می‌آید) (۲) -
نواب سخن موزون می کرد - و دیوانے ضخیم دارد - از
نتایج طبع شریف اوست　* بیت *

* تا مقابل کرد با خود حسن یار آئینه را *
* تازه آبے آمده بر روی کار آئینه را *

---

(۲) در [تاریخ مظفری] الحاصل او مدت سی سال بحکومت شش صوبهٔ دکن (که هریک مملکتی ست علحده) استقلال تمام یافته ذخایر کامرانی اندوخته و دران صوبجات عمارات عالی بنا نهاد - حصار شهر برهانپور و حیدرآباد و معموری نظام آباد بالای کتل فرداپور و نهر هرسول (که در شهر اورنگ آباد می رود) و مسجد عالی و کاروان سرای وسیع و پل استوار از آثار اوست - و اوعلما و فقرا و مورخین و شعرا را عزیز داشتی و دامن امید اینها را از زر و سیم گران بار ساختی *

* و لهُ *

* سوخت با داغ محبت دل دیوانهٔ ما *
* شمع گردید بگرد سر پروانهٔ ما *

نواب غفران پناه وقت رحلت شش پسر والا گهر گذاشت - میر محمد و میر احمد که هردو از یک مادر اند - و میر سید محمد و میر نظام علي و میر محمد شریف و میر مغل این چهار مختلف اند - و هر کدام بخطابات عمدهٔ مختلف معزز - برای امتیاز اولین را امیرالامرا و دومین را نظام الدوله و سیومین را امیرالممالک و چهارمین را آصف جاه ثاني و پنجمین را برهان الملک و ششمین را ناصرالملک یاد میکنم - امیرالامرا فیروز جنگ غازی الدین خان بهادر بن نواب آصف جاه غفران پناه از پیشگاه خلافت بخطاب جد خود سرفراز گشته سرمایهٔ ناموري اندوخت - نواب آصف جاه از دکن وارد دهلي گشته به تقبیل پایهٔ تخت سلطنت اعزاز مي یابد - و چون

نواب آصفجاه در سنهٔ (١١٥٣) ثلث و خمسین و مائة و الف از فردوس آرامگاه رخصت دکن گرفت نیابت امیر الامرائي [که بعد کشته شدن خواجه عاصم (مخاطب به صمصام الدوله خاندوران در جنگ نادر شاهي) بنواب آصف جاه مقرر شده بود] بخلف خود فیروز جنگ تفویض نمود - و بعد رحلت

نواب آصف جاه در عهد احمد شاه منصب امیر الامرائي
به بشارت خان قرار گرفت - و بعد چند روز خلعت
امیر الامرائي از تغیر او به شهادت خان فیروز جنگ عنایت
شد - و بعد شهادت نواب نظام الدوله ناصر جنگ امیر
الامرا را هوس ریاست دکن در سر افتاد - اعیان حضور بنابر
بعضی وجوه اول راضي نبودند - آخر راضی شدند - نوعیکه
در ترجمهٔ صفدر جنگ رقم ایضاح خواهد یافت - امیر الامرا
سیوم رجب سنهٔ (۱۱۶۵) خمس ستین و مائة و الف
از احمد شاه بخلعت حکومت دکن قامت مباهات
آراست - و در عین موسم برشکال جانب دکن قطره
زد - و (چون در دکن امیر الممالک برادر سیومین مسلط
بود) هولکر مرهته را (که با فوج سنگین در نواح دهلي
بود) رفیق خود گردانید - و بعد طی مسافت بیستم
ذیقعده سال مذکور داخل اورنگ آباد شد - امیر الممالک
(که در حیدر آباد بود) بقصد مقابله مسافتی نوردید -
غنیم قابو یافته از امیر الامرا ملک خاندیس تمام و کمالی
و سنگمیز و جالنه (۲) از توابع اورنگ آباد وغیره استدعا نمود -
امیر الامرا (چون نو آمده و نا واقف بود و کار عمده
مقابله با امیر الممالک در پیش داشت) سند ملک خاندیس

---

(۲) نسخهٔ [ج] و سنگمنیر و جالنا *

وغیره بمهر خود حوالهٔ غنیم نمود - و این چنین ملک عظیم مفت در دست غنیم رفت *

چون قلم قضا برین رفته بود (که ریاست ملک دکن بر امیر الممالک بحال باشد) امیر الامرا بعد هفده روز از داخل شدن اورنگ آباد هفتم ذي حجه آخر روز سال مذکور بمرگ مفاجات درگذشت (۲) - و رفقای او (که بچه توقعات سبیل رفاقت پیموده بودند) همه در چاه یاس فرو رفتند - و تابوت او را به سکینهٔ خاطر بدرقهٔ سلامت راه معاینه نموده قرار دادند که پیش و پس صف خود نگاهداشته از اورنگ آباد بدهلي برند - آخر همچنان کردند - و چون بذات النعش در رکاب نعش راه طي کرده بدهلي رسیدند - و درانجا نعش را بزمین سپردند *

اما عماد الملک بن امیر الامرا فیروز جنگ بن نواب

---

(۲) در [تاریخ مظفري] چون آصف جاه نظام الملک فتح جنگ جهان فاني را گذاشت نظام الدوله ناصر جنگ پسر دومین آصف جاه بجاي پدر نشست - پس از چندے غازي الدین خان فیروز جنگ (که در حضور پادشاه بود) بنظامت دکن سرفراز شد - و او پسر خود عماد الملک را به نیابت میر بخشیگري بحضور والا گذاشته با محمد ابراهیم خان عم راقم روانهٔ حیدر آباد گردید - وقتیکه متصل آن بلده رسید از اتفاقات قضا و قدر بمرگ مفاجات یا باغواي کسے به تعبیه زهر در طعامش کردند في الفور ادهم عزیمت از جهان فنا بر تافت و بملک بقا شتافت - نعش او را به شاهجهان‌آباد آوردند و در گورخانهٔ بزرگان او بخاک سپردند *

آصفجاه غفران پناه و دختر زادهٔ وزیر الممالک اعتماد الدوله قمر الدین خان مرحوم نام اصلی او میر شهاب الدین است - او هم بخطاب موروثی غازي الدین خان بهادر فیروز جنگ ناموري دارد - وقتیکه پدرش امیر الامرا در دکن رفته بمرگ مفاجات در گذشت بمجرد وصول این خبر وحشت اثر به دار الخلافه عماد الملک بخانهٔ وزیر الممالک صفدر جنگ رفته نشست - و غم نالي را بجائی رساند که صفدر جنگ بر سر ترحم آمده امیر الامرائی ارثي را از احمد شاه بار دهانید - آخر این نقش راست از نگین اخلاص کج نشست - عماد الملک خواست که صفدر جنگ را برهم زند - چنانکه تفصیل آن در ترجمهٔ صفدر جنگ خواهد آمد - عماد الملک در ایام جنگ مذکور هولکر را از مالوه و جے آپا را از ناگور بکومک خود طلبید - اما پیش از رسیدن اینها با صفدر جنگ مصالحه درمیان آمد - عماد الملک و هولکر و جے آپا هر سه باتفاق بر سر سورجمل جات رفتند - و بهرت پور و کمیر و دیگ را (که هر سه از قلاع حصینهٔ ملک جات است) محاصره نمودند - و (چون عمدهٔ اسباب قلعه گیري اضراب اتواپ است) عماد الملک بالتماس سرداران غنیم عریضهٔ بدرگاه احمد شاه مشتمل بر استدعای اضراب توپ مصحوب

عاقبت محمود خان کشمیري (که مدار المهام او بود) ارسال داشت - انتظام الدوله وزیر بن عماد الدوله قمر الدین خان مرحوم بضد عماد الملک پادشاه را از فرستادن اضراب توپ مانع آمد - عاقبت محمود خان اکثرے از منصب داران پادشاهي و مردم توپخانه را بوعدهٔ این (که اگر دور اعتماد الدوله شود با شما مراعات چنین و چنان بعمل مي آید) با خود متفق ساخته خواست که انتظام الدوله را بر دارد - و روزے قرار داده بر سر خانهٔ انتظام الدوله غلو کرده هنگامهٔ دار و گیر گرم ساخت - و همان روز کارے نساخته روی گریز بجانب داسنه (۲) نهاد - و از راه قطاع الطریقي در آمده بتاخت و تاراج محالات پادشاهي و جواگیر منصبداران (که در نواحي دار الخلافه بود) غبار فتنه بر انگیخت - درین ضمن سورجمل جات (که از دست اهل محاصره بحالت کسوف رسیده بود) از احمد شاه امداد التماس کرد - احمد شاه در ظاهر برای شکار و نظم و نسق آن الکه و در باطن برای کومک جات از دهلي بر آمده در سکندره مضرب خیام ساخت - و عاقبت محمود خان را (که دران نواحي هنگامه پرداز بود) استمالت نموده بحضور طلبید - عاقبت محمود خان از مقام خورجه جریده آمده

---

(۲) در [تاریخ مظفري] ڈاسنه *

ملازمت پادشاه نموده بخورجه برگشت - از مقدرات الٰهي اینکه هولکر بخاطر آورد که احمد شاه در دادن اضراب توپ تغافل ورزید - الحال (که بیرون بر آمده است) رفته رسد غله و کاه لشکر او را بند باید کرد - و قافلهٔ او را تنگ نموده اضراب اتواپ باید گرفت - و خواست که این کار بے سهیم و شریک بکرسي نشاند - عماد الملک و جي آپا را خبر ناکرده شبگیر نمود - و از گذر متهرا عبور دریای جمن نموده شبے (که عاقبت محمود خان ملازمت نموده بخورجه برگشت) هولکر قریب معسکر احمد شاه رسیده اول شب چندان بان سر داد که مردم گمان بردند که عاقبت محمود خان از راه شرارت باز آمده آتش افروز هنگامه است - امر سهل دانسته استعداد جنگ نکردند - و فکر فرار هم نه نمودند - و الّا خرابیها پیش نمي آمد - آخر شب متحقق شد که هولکر آمده است - دست و پا گم کردند - که نه وقت استعداد جنگ و نه فرصت فرار - ناچار احمد شاه و بهار راو و صمصام الدوله میر آتش پسر امیر الامرا صمصام الدوله خاندوران ناموس و احمال و اثقال را گذاشته با چند کس راه دار الخلافه بر گرفتند - و از طفلي و نا تجربگي و بے حیثیتي بادشاه چشم زخم عظیمے بناموس تیموریه رسید - هولکر آمده بے منازعتے تمام اثاثه سلطنت را غارت کرد -

باکه زمانیه دختر فرخ سیر پادشاه (که زوجهٔ فردوس آرامگاه
بود) و دیگر پردگیان سرادقات پادشاهي به اسیري در آمدند -
هرچند هولکر اینها را بحرمت نگاهداشت اما خاک بر سر این
حرمت - عماد الملک این خبر شنیده محاصره را گذاشته
بدار الخلافه شتافت ـ جی آپا (چون دید که این هردو
سردار بر خاسته رفتند و تنها عهده برای محاصره نمي توان
شد) او هم دست از محاصره بر داشته بذازنول رفت - و
سورجمل جات خود بخود از کسوف محاصره در آمد -
عماد الملک بزور هولکر و سازش امرای حضور (خصوص
صمصام الدوله میر آتش) وزارت از تغییر انتظام الدوله
خود گرفت - و امیر الامرائي به صمصام الدوله میر آتش
دهانید - روزت (که وزارت گرفت) صبح خلعت پوشید وقت
استوا احمد شاه را با مادرش قید کرده عز الدین (۲) خلف
معز الدین جهاندار شاه را دهم شعبان روز یکشنبه سنهٔ
(۱۱۶۷) سبع و ستین و مائة و الف بر تخت سلطنت نشانده
به عالمگیر ثاني ملقب ساخت - و بعد یک هفته از قید
کردن چشم احمد شاه و مادرش را (که تمام فتنه ازو
رسیده بود (۳)) میل کشید - بعد ایامی برای انتظام صوبهٔ
پنجاب قصد لاهور کرد *

---

(۲) نسخهٔ [ج] عزیز الدین - (۳) نسخهٔ [ج] برخاسته بود *

مخفي نماند که در سنهٔ (۱۱۶۱) احدی و ستین و مائة و الف صوبه داری لاهور به معین الملک قرار یافت و بعد فوت معین الملک حکومت لاهور بزن او عاید شد - چنانچه در واقعات شاه دراني مفصل مي آيد - عماد الملک عالمگیر ثاني را در دهلي گذاشته شاهزاده عالي گوهر را بتوزکي برداشته از راه هانسي و حصار روانهٔ لاهور گردید - و به بودانه رسیده حسب الطلب آدینه بیگ خان فوجی را بسرکردگی سید جمیل الدین سپه سالار و عبد الله خان کشمیري مدار المهام شبا شب بلاهور (که ازانجا چهل کروه مسافت دارد) رخصت کرد - اینها در یک شب و روز خود را بلاهور رسانیدند - و خواجه سرایان را در حرم فرستاده بیگم را (که در تمام غفلت خوابیده بود) بیدار کرده مقید ساختند - و از عمارات بر آورده در خیمه جا دادند - بیگم زن تغائی عماد الملک است - و نیز دختر او به عماد الملک نامزد بود - عماد الملک صوبه داری لاهور به آدینه بیگ خان در بدل پیشکشی سي لک روپیه مقرر کرده بدهلي معاودت نمود - چون این خبر بسمع شاه دراني رسید بسیار شاق آمد - و از قندهار پاشنه کوب خود را بلاهور رسانید - آدینه بیگ خان چون طفل آدینه (که از کتب رم کند) از لاهور بصحرای هانسي و حصار فرار نمود - شاه دراني بر جناح استعجال

به بیست کروهی دهلي علم افراز شد - عماد الملک (که سر و سامانی نداشت) جز انقیاد چاره نیافته ملازمت شاه درانی نمود - اول معاتب شد - آخر بسفارش بیگم مذکور و اشرف انور شاه درانی از خان محظوظ شد - و وزارت هم بغیر از پیشکشی بار مسلم شد - و چون شاه درانی جهان خانرا به تسخیر قلعجات سورجمل جات تعین کرد عماد الملک همراه جهان خان تردداتِ نمایان بعرصهٔ ظهور آورد - و مورد آفرین شاه گردید - و چون طلب پیشکش بابت وزارت درمیان آمد عماد الملک از شاه التماس کرد که تورهٔ از نسل تیموریه و فوجی از درانیان همراه من شود که از انتربید زر خطیر بمعرض وصول در آورده داخل سرکار سازم - شاه درانی دو شاهزاده یکی هدایت بخش بن عالمگیر ثاني و دیگر میرزا بابر خویش عزیز الدین برادر عالمگیر ثانی را از دهلي طلبیده با جانباز خان (که یکی از سرداران رکاب شاه بود) همراه عماد الملک کرد - عماد الملک با دو شاهزاده و جانباز خان در کمال بی سر انجامی عبور جمن نموده عازم فرخ آباد مسکن احمد خان پسر محمد خان بنگش گردید - احمد خان استقبال کرده خیمه و خرگاه و افیال و افراس وغیره پیشکش شاهزاده نمود - عماد الملک ازانجا پیشتر رفته از آب گنگ گذشته رو بصوبهٔ اودهه آورد ۰ و شجاع الدوله ناظم اودهه

باستعداد جنگ از لکهنؤ بر آمده خود را در میدان سانڈي و پالي (که سرحد صوبه اودهه است) رسانید - دو بار جنگ سهل با قراولان طرفین واقع شد - آخر بوساطت سعد الله خان رهیله بر پنج لک روپیه (قدرے نقد و باقي بوعده) صلح قرار یافت - عماد الملک مع شاهزاده هفتم شوال سنهٔ (۱۱۶۰) ستین و مائة و الف از میدان سراع کوچید - و از دریاي گنگ گذشته بفرخ آباد رفت *

و چون شاه دراني بنابر حدوث وبا در لشکر او از حواليِ اکبر آباد بعزم ولایت گام سرعت بر گرفت روزے (که محاذيِ دار الخلافة رسید) عالمگیر ثاني با نجیب الدوله برسر تالاب مقصود آباد آمده با شاه ملاقات نمود - و از عماد الملک شکایت بسیار کرد - لهذا شاه نجیب الدوله را منصب امیر الامرائیِ هندوستان داده روانهٔ لاهور گردید - نجیب الدوله از قوم افغان سمت - چون آثار رشد از ناصیهٔ حالش پرتو ظهور مي داد عماد الملک او را در سرکار خویش پیش آورد - و چون شاه دراني به هندوستان آمد بنابر جوهر ذاتي و هم قومي تقرب بادشاه پیدا کرد - تا بجا[ئي] که امیر الامرا شد - و با عماد الملک طرف گردید - القصه عماد الملک در فکر بیجا ساختن نجیب الدوله از فرخ آ[باد] عازم دهلي گردید - و رگناتهه راو برادر اعیانيِ بالاجي ا[...]

و هولکر را بمبالغهٔ تمام از دکن طلبیده باتفاق دهلي را محاصره نمود - عالمگیر ثاني و نجیب الدوله محصور شدند - و چهل و پنج روز جنگ توپ و رهکله درمیان ماند - آخر هولکر رشوت سنگین از نجیب الدوله گرفته بنای صلح گذاشت - و نجیب الدوله را با آبرو و مال و اثقال از قلعه بر آورده متصل خیمهٔ خود جا داد - و تعلقهٔ او آن طرف آب جمن (که عبارت از سهارنپور و چاندپور و تمام قصبات بارهه باشد) به تصرف در آورد - و چون سردار غنیم نجیب الدوله را در شکرتال محاصره کرد (نوعیکه در ترجمهٔ شجاع الدوله خواهد آمد) عماد الملک را از دهلي بکومک طلبید - عماد الملک [که با خانخانان انتظام الدله ناخوش بود - و با عالمگیر ثاني هم صفائي نداشت - که این ها با شاه دراني مخفي سلسلهٔ رسل و رسایل دارند - و نیز غلبهٔ نجیب الدوله بر ما مي خواهند] اول خانخانان را بقتل رسانید - و بعد سه روز هشتم ربیع الآخر روز پنجشنبه سنهٔ (۱۱۷۳) ثلث و سبعین و مائة و الف عالمگیر ثاني را جرعهٔ شهادت چشانید - و در تاریخ مذکور پسر محي السنه بن کام بخش بن خلد مکان را بر تخت نشانده بشاهجهان ملقب ساخت - و بعد قتل پادشاه و خانخانان بر طبق طلب دتا بکمک او شتافت -

و در همین ایام آمد آمد شاه درانی غلغله دران نواحي افگندند - و دتا از نواحی شکرتال بر خاسته باراده مقابله با شاه درانی بجانب سرهند رو نهاد - عماد الملک به شاهجهان آباد آمد - و چون خبر مقابلهٔ دتا با قراولان شاه درانی شنید غالبیت درانیان و مغلوبیت عم استنباط نمود - زیراکه در دو پهلوان (که باهم کشتي میکردند) او دید زور آور کم زور را به نیروی بازو عقب مي برد - درانیان بقوت توکتازي عم اورا جانب دهلي پس پا ساختند - عماد الملک دریافت که عنقریب شاه درانی عم را برداشته بر سر شاهجهان آباد میرسد - از خوف او پادشاه تازه را در دهلي گذاشته خود نزد سورجمل جات رفت *

اما نظام الدوله خلف دوم نواب آصف جاه غفران پناه واسطة العقد امراست و بلیغ القصیدهٔ شعرا - احوال او مفصل در ترجمهٔ او صورت تحریر پذیرفته - دراینجا رخسار صفحه بحال اجمال آرایش مي یابد - (چون نواب آصفجاه در سنه (۱۱۵۰) خمسین و مائة و الف بشاهجهان آباد تشریف برد) پسر والا گهر را نیابت دکن تفویض فرمود - و او در ایام نیابت خود راجه راو را (که نشهٔ غرور در سر داشت) مغلوب ریاست ساخت - نوعیکه در احوال غنیم گذشت - و بعد رحلت نواب آصفجاه بر مسند دکن نشست - و زیب

او قسمی غنیم را دست خوش هراس داشتند که تا آخر عهد او از حد خود پا بیرون نگذاشت - احمد شاه فرمانروای هندوستان برای اصلاح امور سلطنت شقهٔ بخط خاص بنواب نظام الدوله نوشت - نواب تا دریای نربدا جلوریز خود را رسانید - درین ضمن احمد شاه شقهٔ ناسخ عزیمت حضور بقلم آورد - و نیز مظفر جنگ (که در ترجمهٔ او مي آید) سر از اطاعت بپیچید - نواب از نربدا معاودت نموده با هفتاد هزار سوار جرار و یک لک پیاده بعزم تنبیه مظفر جنگ لواي عزیمت افراخت - و تا بندر پهلچري (که از اورنگ آباد پانصد کروه جنوبي سمت) بر جناح استعجال خود را رسانیده به بیست و ششم ربیع الآخر سنهٔ (۱۱۶۳) ثلث و ستین و مائة و الف معرکهٔ قتال آراست - نسایم فیروزي بر پرچم اعلام نظام الدوله وزید - و مظفر جنگ زنده دستگیر شد - نظام الدوله موسم برشکال در آرکات گذرانید - افاغنهٔ کرناتک و همت خان وغیره (که درین یساق ملازم رکاب بودند) چشم از حقوق تربیت و نمکخوارگي پوشیده بطمع ملک و مال کمر دغا بستند - و باتفاق نصاراي پهلچري شب هفدهم محرم بحساب تنجیم و شازدهم بحساب رویت سنهٔ (۱۱۶۴) اربع و ستین و مائة و الف شبخون زده نواب نظام الدوله را بگلگشت ارغوان زار

شهادت روانه ساختند - و بعضے ارباب توفیق تابوت او را بروضهٔ شاه برهان الدین غریب رسانیده قریب مرقد نواب آصفجاه دفن کردند *

بعد شهادت او مظفر جنگ را (که مقید همراه بود) بریاست دکن برداشتند - و از پهلچري قصد حیدر آباد کردند - قضا و قدر اسباب انتقام نواب نظام الدوله آماده ساخت - و در دل مظفر جنگ و افاغنه مادهٔ نفاق ریخت - روزے (که زمین اکریت پلي مضرب خیام شد) ناخوشي از باطن بظاهر بروز کرد - هفدهم ربیع الاول سال مذکور فریقین از مکانهای خود حرکت کرده هنگام پیکار گرم ساختند - و سرداران طرفین با مظفر جنگ و همت خان و غیرهما بقتل رسیدند - و خون نواب نظام الدوله یکقلم قاتلان خود را بخاک هلاک غلطان ساخت - مظفر جنگ نام اصلی او هدایت محي الدین خان است - او بدو واسطه به عبد الله وزیر صاحب قران ثاني شاهجهان پادشاه مي رسد - و دختر زادهٔ نواب آصف جاه غفران پناه است - در عهد نواب آصف جاه بحکومت بیجاپور مي پرداخت - و در عهد نواب نظام الدولهٔ شهید مسلک مخالفت پیمود - نواب حسین دوست خان عرف نواب چندا صاحب (که از سرداران نوایت آرکاٹ است) باو پیوسته

بگرفتن آرکات تحریص نمود - مظفر جنگ رو بآرکات آورد - آنجا جم غفیر از نصارای فراسیس ساکن پهلچري را بوساطت نواب چندا صاحب همراه گرفت - و بر سر انور الدین خان گوپاموئي (که از وقت نواب آصف جاه ناظم آرکات بود) رفته شازدهم شعبان سنه (۱۱۶۲) اثنین و ستین و مائة و الف دولاب خون ریزي بگردن او زد - شهامت جنگ پای جلادت افشرده ساغر موت چشید *

بعد شهادت نواب نظام الملک افاغنه و نصارا مظفر جنگ را بر مسند ریاست نشاندند - مظفر جنگ رام داس را دیوان خود مقرر کرده به راجه رگهناتهه داس مخاطب ساخت - و این رام داس برهمن سپاهی ست ساکن سیکاکول (که در ذیل متصدیان سرکار نظام الدوله بود) - چندان رتبه نداشت - لیکن در قتل نواب نظام الدوله جد و جهد بسیار بعمل آورده زنار محبت مظفر جنگ بر کمر بست - لهذا مظفر جنگ او را باین مرتبه رسانید - و با افاغنه به پهلچري رفت - و کپتان یعنی حاکم آنجا را ملاقات کرد - و جمعے از سپاه نصارا همراه گرفته عازم حیدرآباد شد - و بر سر آرکات عبور نموده در ملک افاغنه در آمد - نیرنگی قدرت درمیان مظفر جنگ و افاغنه خلاف انداخت - روزے (که سر زمین لکریت پلي مخیم شد) ناخوشي پنهاني

گل کرد - و عاید به پرخاش گشت - از یک طرف مظفر جنگ و نصارا و از طرف دیگر افاغنه مستعد شده صف آرای قتال گردیدند - همت خان و دیگر سرداران افاغنه بقتل رسیدند - و کار مظفر جنگ نیز بزخم تیر (که در حدقهٔ چشم رسید) آخر شد - و این سانحه هفدهم ربیع الاول سنهٔ (۱۱۶۴) اربع و ستین و مائة و الف بعالم ظهور آمد *

مظفر جنگ طبع طالبعلمي داشت - و تهذیب المنطق ازبر کرده بود - با شعرا اصلا مناسبتی نداشت - در ایام ریاست (که دو ماه بیش نبود) قریب هشت روز فقیر را هم اتفاق صحبتش دست داده - شبها خود را به بحث علمي مشغول داشتی - و او تزکیهٔ نفس بمرتبهٔ کمال نداشت - هرگاه خود ستائي آغاز میکرد حضار الفاظ تائید و تصدیق او بر زبان مي آوردند - و در ایام ریاست مظفر جنگ بالا جي با فوجی از پونه برسر اورنگ آباد آمد - و رکن الدوله ناظم آنجا پانزده لک روپیه داده آفت او را دفع ساخت - و این رکن الدوله از اعاظم امرای نواب آصفجاه است - یازدهم رجب سنهٔ (۱۱۷۰) سبعین و مائة و الف بجوار رحمت آسود - مظفر جنگ اول کسی ست که نصارا را نوکر کرده بطرف دیار اسلام آورد - پیش ازین نصارا در بنادر

خود بودند - و پا از حدود خود بیرون نمي گذاشتند -
بعد شهادت نواب نظام الدوله مظفر جنگ نصارای
فراسیس را نوکر گرفته آنها را اعتضاد خود ساخت - و
بعد قتل مظفرجنگ نصارا بصیغهٔ نوکري در رکاب
امیر الممالک شدند - و سیکاکول و راجبندري و دیگر
مواضع را در جاگیر خود گرفتند - و طرفه اقتدارے بهم
رسانیدند - که در دکن حکم حکم ایشان شد - موسی بهوسی
سرگروه نصارا بخطاب عمدة الملک مخاطب گردید - (چون
انگریز و فراسیس همیشه باهم انجیل عداوت تلاوت مي کنند -
و بنادر هردو فرقه باهم قریب واقع است) نصارای انگریز را
هم هواے مداخلت در ملک پادشاهي بهم رسید - که
الو الو را دیده رشک میگیرد - و بعض ملک آرکات را
بتصرف آوردند - و نیز بر بنگاله مسلط شدند - و قلعهٔ
بندر سورت را قابض گشتند - و در سنهٔ (۱۱۷۴) اربع
و سبعین و مائة و الف بندر پهلچهري را محاصره کرده
از دست فراسیس انتزاع نمودند - و عمارات پهلچهري را
زرایخ آگنده قاعاً صَفصَفاً ساختند - و سیکاکول و راجبندري
و دیگر مواضع (که در جاگیر فراسیس رفته بود - و
قیاس کار نمي کرد که چه طور از دست اینها خواهد
بر آمد) خود بخود مستخلص گردید *

اميرالممالک خلف صيوم نواب آصفجاه غفران پناه - نام اصلي او سيد محمد خان است - اول مخاطب به صلابت جنگ بود - و آخر در عهد عالمگير ثاني به اميرالممالک مخاطب گرديد - بعد قتل مظفر جنگ راجه رگهناتهه داس و جميع اعيان او را سردار ساختند - راجه رگهناتهه داس وکيل مطلق شد - راجه جمعي از نصاراى فراسيس را (كه مظفر جنگ از پهلچهري نوکر کرده همراه آورده بود) استمالت نموده رفيق اميرالممالک ساخت - اميرالممالک بعد طي منازل رونق افزاى اورنگ آباد شد - و ايام برشکال درانجا گذرانيده يازدهم ذي‌حجه سنهٔ (١١٦٤) اربع و ستين و مائة و الف بقصد تنبيه بالاجي با پنجاه هزار سوار جرار بمقابله پيش آمد - و دوازدهم محرم سنهٔ (١١٦٥) خمس و ستين و مائة و الف جنگ شروع شد - بهادران اسلام جنگيده جنگيده غنيم را قريب پونه رسانيدند - و آباديهاى غنيم را (كه سر راه پيش آمد) سوخته با خاک برابر ساخته جلوخانهٔ دوزخ کردند - دربن محاربات فرنگيان بآتش خانهٔ خود دود از نهاد غنيم بر آوردند - علي الخصوص شب چهاردهم محرم (كه ماه خسوف تمام کرده بود) نصارا بر فوج غنيم شبخون زدند - و جمعي کثير را به آتشکدهٔ آخرت فرستادند - بالاجي (كه در حالت پوجا يعني پرستش

خسوف بود) برهنه سر بر بادپائی برهنه پشت سوار شده فرار را وسیلهٔ نجات خود ساخت - و ادوات و آلات طلائی یورپا بغنیمت اسلامیان در آمد - اما بسبب نفاق خانه برانداز انجام این همه آوردن و مصالح برابر خاک بود - امیر الممالک بعد انفصال جنگ متوجه حیدر آباد شد -

سپاه نصارا در میدان تهالکي سیزدهم جمادی الآخر سنهٔ (۱۱۶۵) خمس و ستین و مائة و الف راجه رگهناتهه داس را کشتند - نواب امیر الممالک بحیدر آباد شتافت - و حسب الطلب او رکن الدوله و صمصام الدوله از اورنگ آباد خود را بحیدر آباد رسانیدند - و وکالت مطلق برکن الدله تفویض یافت - ناگاه خبر رسید که امیر الامرا فیروز جنگ بن نواب آصفجاه از پیشگاه احمد شاه خلعت صوبهداری دکن پوشیده عازم دکن است - رکن الدوله از وکالت پهلوتهي کرده به کپرتله نزد جانو جي بهالکر آمد - مقصدش اینکه امیر الامرا باتفاق هولکر مرهته بدکن مي آید بوساطت جانو جي بهالکر و نیز بوساطت بالا جي (که با او از عهد نواب آصفجاه غفران پناه ربطی داشت) بامیر الامرا پیوسته سررشتهٔ موافقت بدست آرد - وقتیکه رکن الدوله از حیدر آباد روانه شد صمصام الدوله همانجا ماند - و بصوبه داری حیدر آباد از امیر الامرا امتیاز یافت - و چون امیر الامرا باورنگ آباد

رسیده هفده روز زندگاني کرده در گذشت (درین هفده روز چه خرابیها که رو نداد) غنیم (که در سرکار امیر الامرا صاحب اختیار و اقتدار بود) ملک خاندیس و سرکار سنگمیز و جالنه وغیره از امیر الامر سند کرده گرفت - و شوکت اسلام ازین الکه بر داشت - و بعد فوت امیر الامرا به امیر الممالک که بقصد مقابلهٔ امیر الامرا از حیدر آباد بر آمده بود پیوست - و ملکی (که از امیر الامرا گرفته بود) سند او از امیر الممالک هم حاصل کرد - و بعد ازان رکن الدوله از کپرتاله بر آمده به امیر الممالک پیوست - و بر وکالت مطلق قایم شد - و صمصام الدوله را معطل ساخته به اورنگ آباد فرستاد - و چون ایام برشکال قریب رسید امیر الممالک با رکن الدوله به اورنگ آباد آمد - عمدة الملک و موسی بوسی با رکن الدوله برسیدند - و چهاردهم صفر سنهٔ (۱۱۶۷) سبع و ستین و مائة و الف وکالت از تغیر رکن الدوله به صمصام الدوله شاهنواز خان اورنگ آبادي مقرر گردید - صمصام الدوله چهار سال به سرانجام این منصب جلیل القدر پرداخت - و در ایام وکالت خود بتدابیر صائبه نوعی غنیم را بر حد خود نگاهداشت که اصلا سر شورش بر نداشت - تفصیل این در دیباچهٔ کتاب مآثر الامرا بزبان قلم رفته *

میر نظام علي و میر محمد شریف (که این مدت معطل با امیر الممالک بسر مي بردند) صمصام الدوله در سنهٔ (۱۱۶۹) تسع و ستین و مائة و الف اولین را صوبه داري برار و دومین را صوبه داري بیجاپور از امیر الممالک دهانیده هر کدام را بصوبهٔ خود فرستاد - میر نظام علي آخر مخاطب به آصف جاه ثاني شد - و محمد شریف اول به شجاع الملک و آخر به برهان الملک مخاطب گردید -

و بتاریخ ششم ذیقعده سنهٔ (۱۱۷۰) سبعین و مائة و الف وکالت مطلق از عزل صمصام الدوله به برهان الملک (که از صوبهٔ بیجاپور در حضور امیر الممالک به اورنگ آباده بود) تقرر یافت - و در همین ایام آصف جاه ثاني با فوج شایسته از برار به اورنگ آباد تشریف آورد - و برهان الملک را معطل ساخته اختیار ریاست بدست خود آورد *

و چون اطلاق وکیل مطلق به برهان الملک بود لقب او ولي عهد مقرر گردید - و در همین سال بالاجي راو باراده پرخاش در سواد اورنگ آباد آمد - آصف جاه ثاني نواب امیر الممالک را بحراست اورنگ آباد گذاشت و خود با برهان الملک جنگ کنان تا سندکهیر (که قریب سي کروه از اورنگ آباد است) رفت - انجام کار

مصالحه به قرار دادن جاگیر غنیم قرار یافت - و ملک بیست و هفت لک روپیه از صوبجات دکن تسلیم غنیم شد - و شوکت حکومت اسلام ازین محالات بر خاست - نواب آصفجاه ثاني بعد مصالحه از سندکهیر باورنگ آباد تشریف آورد - و حیدر جنگ مدار المهام موسي بهوسي سرگروه نصارا گردید - و چون دید (که با وصف نواب آصفجاه نقش تسلط او درست نمي توان نشست) در شکست نواب آصفجاه افتاد - و بانواع حیله سازي ابراهیم خان کاردي و سایر فوج نواب آصفجاه را از نواب جدا ساخته در ذیل نوکران موسی بهوسی داخل کرد - زر سپاه هشت لک روپیه از نزد خود تسلیم نمود - و نواب را تنها ساخت - بعد ازان صمصام الدوله را مقید کرده خاطر خود را از هردو طرف جمع نمود - و خواست نواب آصفجاه را به بهانهٔ صوبه داری حیدر آباد بحیدر آباد فرستد - و در قلعهٔ گولکنده نگاهدارد - و میدان برای جولان خود خالي سازد - ندانست که تقدیر بر تدبیر سر پیچید - در سیوم رمضان قریب استوا سنهٔ (۱۱۷۱) احدی و سبعین و مائة و الف حیدر جنگ در خیمهٔ نواب آصفجاه آمد - نواب آصفجاه پیشتر با مشیران خود مخفي قتل حیدر جنگ قرار داده بود - حضار مجلس و خواص محفل حیدر جنگ را گرفته

ذبح کردند - و نواب آصفجاه بر اسپی سوار شده از لشکر تنها بر آمد - و این همه توپخانهٔ فرنگ در مقام حیرت معطل ماند - و جرأتے نمود که کارنامهٔ رستم و افراسیاب را منسوخ ساخت - و از مذبوح شدن حیدر جنگ موسی بهوسی و دیگر اعیان لشکر هوش باختند - درین رستخیز واقعه طلبان نواب صمصام الدوله و یمین الدوله و میر عبد النبي خان پسر نواب صمصام الدوله را بسیر لاله زار شهادت فرستادند - بعد این هنگامه امیر الممالک و برهان الملک و موسی بهوسی بحیدر آباد شتافتند - و نواب آصفجاه ثاني پس از ذبح کردن حیدر جنگ راه برهان پور گرفت - و ابراهیم خان کاپردي (که جبراً و قهراً حیدر جنگ او را از نواب آصفجاه جدا کرده بود) درین وقت بنواب پیوست - نواب آصفجاه سیزدهم رمضان سال مذکور سواد برهان پور را مرکز نزول ساخت - و متمولان شهر و محمد انور خان برهانپوري وغیره را مصادره نمود - خان مذکور بشدت محصلان و از غم مصادره هفدهم ذیقعده سال مذکور زندگاني را وداع نمود - و در درگاه شاه برهان الدین غریب مدفون گردید - نواب آصفجاه از برهانپور به برار رفت - و در قصبهٔ پاتم (که از قصبات اعظم برار است) چهاوني کرد - و بعد چهاوني با جانوجي پسر رگهو بهونسله مکاسدار برار محاربات در میان آمد -

و بصلح انجامید - و بعد مصالحه عازم حضور امیر الممالک (که در نواحی حیدرآباد بود) شد - و بعد ملاقات درمیان هرسه برادران جدال و نزاع بسیار بوقوع آمد - آنچه انجام کار صورت گرفت اینکه نواب امیر الممالک و نواب آصفجاه ثاني یکجا شوند - و نواب برهان الملک بصوبهٔ خود بیجاپور باشد - هیژدهم ربیع الاول سنهٔ (۱۱۷۳) ثلث و سبعین و مائة و الف فتنهٔ عجیبی گل کرد - که قلعهٔ احمد نگر پای تخت نظام شاهیه را سداسیو با دو برادر عمزادهٔ بالا جي با قلعه دار سازش کرده گرفت - و بتاریخ مذکور مردم او داخل قلعه شده قابض گشتند - شهر احمد نگر آباد کردهٔ احمد نظام شاه است که در سنهٔ (۹۰۰) تسعمائة طرح انداخت - و بنام خود موسوم ساخت - و در دو سه سال شهرے بکمال خوبي آباد شد - و بعد اندک فرصت حصارے از سنگ و گل تعمیر نمود - و در درون آن عمارات دلکش و قصور منقش برای سکونت خود مرتب ساخت - و بعد فوت او اخلاف او این قلعه را متوارث بودند - شاهزاده دانیال بن اکبر شاه مع سپه سالار خان خانان در اوائل سنهٔ (۱۰۰۹) تسع و الف قلعه را از طبقهٔ نظام شاهیه بتصرف خود آورد - و بعد ازین قلعه داران پادشاهان تیموریهٔ هند بصیانت این قلعه

مامور مي شدند - بعد دو صد و هفتاد سال تخمیناً این
قلعه از دست اسلامیان بدست اصنامیان افتاد - و درین سال
یادو راو خیال خامے در سر خود پخت - و خواست که
ریاست اسلام را از دکن بر دارد - و کار اصنام را رونق دهد -
ابراهیم خان کاپردي را (که بدتر از آزر بت تراش بود)
نوکر گرفت - و این ابراهیم خان یکے از قوم ارذال بود
که در فرنگیان تربیت یافته جنگ بقواعد فرنگ مي کرد -
سامان حرب و توپخانهٔ شایسته با خود داشت - اول در سلک
نوکران آصفجاه ثاني بود - بتفریط و افراط نواب جدا
شده بغنیم پیوست - غنیم از پونه بر آمده بیست و دوم
جمادی الاول سال مذکور در سواد اودگیر بتقابل عساکر
رسید - درین وقت فوج غنیم شصت هزار سوار بود -
امیر الممالک و آصفجاه ثاني خواستند که از اودگیر به دهارور
دایر بیایند - و بعضے افواج سرکار را (که قریب دهارور بود)
با خود گرفته بر سر دار الحرب پونه روند *

مخفي نماند که پیشتر با غنیم تنها جنگ قزاقي بود -
هنر اینها همین که رسد غله و کهی لشکر اسلام بند میکردند -
و قابو دیده به کوته یراق مي جنگیدند - و مدار فوج اسلام
بر توپخانه بود که گرد لشکر حصارے از توپخانه کشیده بدفع
مي پرداختند - این مرتبه بعلت رفاقت ابراهیم خان با

غنیم جمع جنگ قزاقي و جنگ فرنگي یعنی آشکاری توپخانه شد - و اضراب توپ نیز همراه گرفت - چون فوج اسلام در زنجیرهٔ توپخانه بهیئت مجموعي و اجتماعي راه طی میکرد تیر توپخانهٔ غنیم کم خالي مي رفت - و تیر توپخانهٔ اسلام بایشها اتفاقي مي رسید - ابراهیم خان با آن (که خود را مسلمان مي گرفت) طرفه کمر بر شکست اسلام بر بست - در حالت کوچ و مقام شب و روز توپخانه را مقابل آورده در کار داشت - و در حرکت و سکون و خواب و بیداري توپها سر داده آنی فرصت نمي داد - ازین جهت در لشکر اسلام خستگی سپاه راه یافت و عالمی راه نورد کوچ شهادت گردید - و ششم جمادي الآخر سال مذکور بهادران اسلام از زنجیرهٔ توپخانه بر آمده بر ابراهیم خان و دیگر فوج غنیم ریختند - و بشمشیر جلادت بسیارے از مخالفان را مقتول و مجروح ساختند - و پانزده علم از جماعهٔ ابراهیم خان کشیده آوردند - برهمین منوال جنگیده جنگیده بقلعهٔ اودیسه سه کروهي دهارور رسیدند - غنیم دید که اگر عساکر اسلام بدهارور رسیده فوج آنجا را با خود ملحق مي سازند عهده برائي متعذر خواهد شد - پانزدهم جمادي الآخر سال مذکور قریب چهل هزار سوار اسپ مجموعي بر چنداول فوج اسلام ریختند - چون جمعیت

اعدا بسیار و فوج اسلام دو سه هزار کس بیش نبود
بعد از کشش و کوشش بسیار چنداول بغارت در آمده
چشم زخم عظیم به اسلامیان رسید - روز دیگر بساط معاودت
بر چیده شد - نا گزیر صلحے (که آبستن هزاران فساد بود)
انعقاد یافت - غنیم جاگیر شصت لک روپیه محالات
خجسته بنیاد تمام و کمال سوای شهر و پرگنه و حویلی هرسول
و ستاره و نیمهٔ از صوبهٔ بیدر و بیجاپور و قلعهٔ دولت آباد
و قلعهٔ آسیر و قلعهٔ بیجاپور (که هر کدام پای تخت
سلاطین اسلام بود) گرفت - و جاگیرات خاصهٔ سرکار
و جاگیرات امرا و منصبداران بسیارے در تنخواه غنیم رفته
بحکم تقدیر قتل عام عجیبی بوقوع آمد - جز صوبهٔ
حیدر آباد و بعضی از صوبهٔ برار و بعضی از صوبهٔ بیجاپور
و قلاع بیدر در دست اولاد آصفجاه نماند - آنهم بشرکت
غالبًا چهارم حصه - و خون فاسد در عروق ملک سرایت آورد -
هر چند وهن عظیم در بنیاد اسلام راه یافت لیکن آنهم
نشد که حسب خواهش یادو ریاست اسلام یکقلم از
قلمرو دکن بر خیزد - و چون آغاز این وهن رفتن قلعهٔ
احمدنگر است شخصی تاریخ رفتن ملک شصت لک روپیه
یافته

* قطعه *

* کافر دشمن اسلام گرفت *

* حصن بسیار حصین از فن *

(۲)

* سال تاریخ رقم کرد خرد *

* رفت احمدنگر و ملک دکن *

بعد انعقاد صلح غنیم فوج برای قبض دولت آباد فرستاد - قلعه دار آنجا شجاعت جنگ از اولاد سید محمد قنوجی فی الجمله استادگی کرد - غنیم احکام امیر الممالک (که بنام شجاعت جنگ بود) مردم اورا طلبیده نمود - و گفت که قلعه موافق قرار دادے (که با ما درمیان آمده) تسلیم باید کرد - ناچار نوزدهم شعبان سنهٔ (۱۱۷۳) ثلث و سبعین و مائة و الف قلعه را بمردم غنیم حواله نمود - شخصے تاریخ بنظم آورده * قطعه *

* گرفتند کفار احمد نگر را *

* دگر دولت آباد حصن عالم رفت *

* خرد سال تاریخ بر لوح گیتی *

(۳)

* چنین زد رقم دولت آباد هم رفت *



(۲) یعنی سنه هزار و یك صد و هفتاد و سه - (۳) یعنی سنه هزار و یک صد و هفتاد و سه *

درین مقام بیان این (که دولت آباد در چه وقت
و بچه نهج بتصرف اسلامیان آمده بود)
بزبان قلم می آید *

مورخان آورده اند که سلطان علاء الدین برادر زاده و داماد جلال الدین خلجي والی دهلي پیش ازان (که بهندوستان رسد شنید که رام دیو راجهٔ دکن خزاین موروثی چندین قرن دارد - در سنهٔ (۷۰۴) اربع و سبعمائة با هفت و هشت هزار سوار از هندوستان بقصد تسخیر دیوکر یعنی دولت آباد رهگرای دکن شد - و مسافت دور و دراز طی کرده بایلچپور رسید - و ازانجا بایلغار جانب دیوکر شتافت - رام دیو (که از رطل گران غفلت سیاه مست بود) جمعی را (که دران وقت حاضر بودند) به مقابله و مدافعه فرستاد - و دو کروهی دیوکر با قراولان سلطان رو برو شدند - (چون هندوان دکن هرگز مسلمانان را ندیده بودند - و تیر اندازي و قزاقی بهادران اسلام مشاهده ننموده) تاب حملهٔ اول نیاورده تا شهر دیوکر هیچ جا نه ایستادند - رام دیو این حالت معاینه کرده در قلعهٔ دیوکر متحصن گردید - سلطان علاء الدین جلو ریز به شهر دیوکر آمده برهمنان و

متمولان آنجا را دستگیر ساخته صد و پنجاه من طلا و
چند من مروارید و اقمشهٔ نفیسه ازانها گرفت . و دو صد
زنجیر فیل و چندین هزار اسپ از طویلهٔ خاصهٔ رام دیو
بدست آورد - و بنابر فقدان ذخیره رام دیو سفیران فرستاده
بالحاح تمام پیغام صلح کرد - و مَا بِهِ الصُّلْح یک هزار
من طلا بوزن دکن و هفت من مروارید و دو من جواهر
مختلف و یک هزار من نقره و چهار هزار چادر ابریشمی
بوته بافت نقره و طلا و دیگر اشیا (که عقل از تصدیق
آن ابا دارد) قبول نمود - و سلطان پیشکش را قبض کرده
و هر سال خراج بر رام دیو مقرر نموده جمیع اسارا را
از قید نجات داده روز بیست و پنجم از محاصره
عطف عنان نموده سالم و غانم بهندوستان رسید -
و سلطان جلال الدین را از هم گذرانیده خود بر تخت
نشست *

و چون رام دیو تمرد ورزیده سه سال باج و خراج نفرستاد
سلطان در سنهٔ (۷۰۶) ست و سبعمائة ملک نائب
کافور را (که عمده ترین امرای حضور بود) با لک سوار
به تسخیر دکن روانه فرمود - و چون ملک نائب بحوالی
دولت آباد رسید رام دیو صرفه در آویزه و ستیزه ندیده
پسر خود سکندر دیو را در قلعه گذاشته خود با سایر فرزندان

و تحف و هدایا از قلعه بر آمده ملاقات ملک نائب نمود - ملک نائب او را همراه گرفته در اوایل سنهٔ (۷۰۷) سبع و سبعمائة بخدمت سلطان علاء الدین آورد - و سلطان او را مورد مراحم ساخته باعطای چتر سفید و خطاب رای رایان و تفویض دیوگر با بسیارے از ممالک قدیم سرفراز گردانید - و قصبهٔ نوساري را (که متصل بندر سورت است) بانعام او مقرر کرده یک لک تنکه نقد مرحمت نموده با پسران و تمامی خیل رخصت آن طرف ارزاني داشت - رام دیو بدیوگر رسیده آن قدر ملک (که از سلطان یافته بود) متصرف گشته مدة العمر قدم از جادهٔ اطاعت بیرون نگذاشت - در سنهٔ (۷۰۹) تسع و سبعمائة سلطان ملک نایب کافور را با لشکر گران از راه دیوگر به تسخیر درنگل تعین فرمود - چون بدیوگر رسید رام دیو استقبال نموده خدمات شایسته بتقدیم رسانید - و اعانت مهم فراوان بعمل آورد - و ملک نائب بعد فتح درنگل لدر دیو راجهٔ آنجا را امان داد - و پیشکش سنگین گرفته بهندوستان مراجعت نمود - و در سنهٔ (۷۱۰) عشر و سبعمائة باز ملک نائب را بتسخیر دهور سمندر یکی از بنادر دکن (که درین عصر از طغیان آب خراب است) و بعضے بنادر دیگر

با لشکر عظیم روانه کرد - چون بدیوکر رسید معلوم شد که رام دیو جان به قابض ارواح سپرده و پسرش قایم مقام گردیده - و چون پسر را باخلاص پدر نیافت بنابر احتیاط فوجی را در جالنه باز داشته پیشتر گذشت - و بعد سه ماه به بنادر مقصوده رسیده آن ولایت را غارت کرد - و بلال دیو راجهٔ کرناتک را دستگیر ساخت - و نقود و جواهر چندین هزار قرن (که تعداد آن منحصر در علم الهي ست) بدست آورده قرین سلامت بجالنه بر گشت - و درانجا بلال دیو و دیگر اعیان کرناتک را (که اسیر کرده آورده بود) (۲) یکقلم سر داد -

و از راه سلطان پور و نذر بار در سنهٔ (۷۱۱) احدی عشر و سبعمائة بوصول دهلي سرمایهٔ مسرت اندوخت - و سیصد و دوازده زنجیر فیل و نود و شش من طلا و صنادیق جواهر و مروارید مع بیست هزار اسپ (۳) از نظر سلطان گذرانید - و بعد چند روز بعرض سلطان رسانید که رام دیو فوت شده - پسر او محل اعتماد من نیست - اگر حکم شود بدکن رفته خراج چندین ساله را بجنگ بدست آورده مملکت رام دیو را نیز ضمیمهٔ ممالک محروسه سازم - سلطان التماس او را پذیرفته مرخص دکن فرمود *

---

(۲) نسخهٔ [ج] که اسیر کرده بود - (۳) نسخهٔ [ج] هشت هزار اسپ *

ملک نائب چون بدیوگر رسید پسر رام دیو را گرفته بقتل رسانید - و قلعه را بتصرف خود آورد - و دران سرزمین علم محمدي نصب کرده بجای رام رام تحیة و سلام رایج ساخت - ازان وقت این قلعه در ایدی حکام اسلام متداول بود - تا آنکه مهابت خان یکی از امرای صاحبقران ثاني شاه جهان پادشاه نوزدهم ذیحجه سنهٔ (۱۰۴۲) اثنین و اربعین و الف قلعه را از طبقهٔ نظام شاهیهٔ گرفت - و ازان عصر قلعه داران سلاطین تیموریهٔ هند یکی بعد دیگرے بحفظ قلعه (۲) مي پرداختند - بعد چهار صد و شصت سال تخمیناً از دست ایمانیان به تصرف اصنامیان رفت - وَ تِلْکَ الْاَیَّامُ نُدَاوِلُهَا بَیْنَ النَّاسِ *

در وقت راجه ها دیوگر حصار و دربند و خندق و استحکام نداشت - سلاطین اسلام حصار متعدد ساختند - و سلطان محمد بن تغلق شاه دیوگر را دولت آباد نام کرد - و گرد قلعه سنگ را تراشیده خندق عمیق ساخت - و عمارات عالیه طرح کرد - و خواست که دار الملک سازد - و دهلي را ویران کرده سکنهٔ آنجا را آورده آباد سازد - آخر الامر منصوبهٔ این خیال صورت نه پذیرفت - اما قلعه دار بیجاپور بنابر بے ساماني استادگي نکرد -

(۲) نسخهٔ [ج] آن قلعه - و نسخهٔ [ب] این قلعه *

همین که غنیم حکم امیر الممالک حاصل کرده فرستاده
قلعهٔ را تسلیم کسان غنیم نمود - قلعهٔ ارک بیجاپور از ابنیهٔ
یوسف عادل شاه مبدع طبقهٔ عادل شاهیه است - اول از خاک
بود - یوسف عادل شاه در اواخر مائهٔ سابعه دیوار گلي را
شکسته قلعه را از سنگ و گچ مرتب ساخت - و بعد فوت
او ورثهٔ او قابض بودند - خلد مکان در اوائل ذي قعده
سنهٔ (۱۰۹۷) سبع و تسعین و الف این قلعه را از سکندر
(که خاتم طبقهٔ عادل شاهیه بود) انتزاع نمود - و ازان
وقت قلعه داران سلاطین تیموریه محافظت این قلعه بجا
مي آوردند - بعد دو صد و هفتاد سال و کسرے قلعه از دست
تسبیح شماران بیرون رفته در قبضهٔ زنار داران افتاد *

اما میر نجف علي خان قلعه دار آسیر بنابر حمیت
اسلام در دادن قلعه بمردم غنیم سر باز زد - و غنیم در
لوازم محاصره کوشیده خان مذکور قریب یک سال جنگیده
قلعه را نگاهداشت - آخر الامر چون فقدان ذخیره بحالت
اضطرار رسانید دوازدهم ربیع الآخر روز جمعه سنهٔ (۱۱۷۴)
اربع و سبعین و مائهٔ و الف قلعه را بصلح تسلیم مردم
غنیم نمود - مولف گوید * قطعه *

* دژِ شـاه اسـلام کافر گرفت *
* بدین شکل فرمان تقدیر رفت *

* دبیر خرد سال تاریخ او *
(٢)
* رقم زد عجب حصن آسیر رفت *

قلعهٔ آسیر از ابنیهٔ آسا اهیر است که از کثرت استعمال تخفیف یافته سه حرف میانه ساقط گردید - و آسا نام شخصے و اهیر لقب اوست - اهیر بزبان هندي گاو چرانندہ - آسا اهیر از زمینداران معتبر خاندیس بود - آبا و اجداد او قریب هفت صد سال دران کوہ آسمان شکوہ توطن داشتند - و برای حفظ مواشي و سایر اموال حصارے از سنگ و گل ساخته روزگار مي گذرانیدند - (چون نوبت به آسا اهیر رسید و در مال و مواشي از آبا ترقي کرد) چار دیوار قدیم شکسته حصارے از سنگ و گچ تیار نمود - و قلعه بنام او شهرت گرفت *

نصیر خان فاروقي والیء برهانپور (که در سنهٔ (٨٠١) احدی و ثمانمائة بسلطنت رسید) قلعه را از آسا اهیر انتزاع نمود - باین طریق که آسا را پیغام کرد که (٣)
راجهٔ بگلانه و انتور جمعیت بسیار فراهم آوردہ با من در مقام مخالفت اند - مي خواهم اهل و عیال مرا در قلعه جا دهي - تا بخاطر جمع بدفع دشمن پردازم - آسا قبول کرد - نصیر خان روز اول چند دولي عورات در قلعه فرستاد -

---

(٢) یعني سنه هزار و یکصد وهفتاد وچهار هجري - (٣) نسخهٔ [ج] رنتور *

و تعلیم کرد که اگر زنان آسا بملاقات شما بیایند مراتب تواضع چنانچه باید بعمل آرید - روز دیگر مردم شجاع در ڈولیها نشانده فرستاد - چون ڈولیها بقلعه در آمدند سپاهیان یکبار از ڈولیها بدر جسته و شمشیر از غلاف بر آورده متوجه خانهٔ آسا شدند - قضا را آسا و فرزندان او مست غفلت بودند - و برای مبارکباد قدوم می آمدند - مردان دوچار شده تمام را بقتل رسانیدند - و باقي اهل قلعه امان خواسته بر آمدند - نصیر خان این خبر شنیده از جائیکه بود بر جناح استعجال خود را به آسیر رسانید - و مجدداً به تعمیر او مشغول گشته شکست و ریخت درست کرد - ازان وقت این قلعه در دست اولاد نصیر خان بود - تا آنکه اکبر پادشاه در سنهٔ (۱۰۰۹) تسع و الف قلعه را از دست بهادر پسر راجه علي خان انتزاع نمود - و ازان عهد قلعه داران سلاطین تیموریه نوبت بنوبت حراست قلعه بتقدیم رسانیدند - بعد از شش صد و شصت سال و کسرے این قلعه از تصرف اهل اسلام بدر رفت - و باختیار حربیان در آمد *

القصه بعد گرفتن ملک شصت لک روپیه و قلاع ثلاثه نخوت دماغ نادر را در گرفت - و با افواج پیش آهنگ و توپخانهٔ فرنگ قصد هندوستان کرد - که بتدارک

شکست دنا پردازد - و غافل ازانکه تقدیر بر تدبیر می خندد -
قاعد اجل او را رهنمونی کرده بهندوستان رسانید - اگرچه
سرداری فوج بنام بسواس راو پسر بالاجی راو قرار یافت و
مدار المهامی بنام یادو بود لیکن هرچه بود یادو بود - بعد
رسیدن هندوستان و جنگ با شاه درانی بسواس راو و یادو و
سرداران دیگر بمعرض تلف در آمدند - و این همه فوج و
توپخانه و اموال بے قیاس به یغمای درانیان رفت - چنانچه
در واقعات شاه درانی مفصل می آید - و این قصه ششم
جمادی الآخر سنهٔ (۱۱۷۴) اربع و سبعین و مائة و الف
بوقوع آمد - و بالاجی راو هم در دکن نوزدهم ذیقعده
سال مذکور با پسر و برادر ملحق گردید - و ریاست به پسر
او مادهو راو (که صغیر سن است) و برادر اعیانی او
رگهناتهه راو عاید شد - و در سنهٔ (۱۱۷۵) خمس و
سبعین و مائة و الف آصفجاه ثانی فوجها فراهم آورده با
امیر الممالک از قلعه بیدر (که درانجا چهاونی شده بود)
بنابر وجوه اول متوجه اورنگ آباد شد - رگهناتهه راو و
مادهو راو هم با فوج سنگین و توپخانه از پونه حرکت کرده
در میدان شاه گده ایمانیان و اوثانیان نزدیک هم رسیدند - و
تا اورنگ آباد فی الجمله زد و خوردے واقع شد - آصفجاه
ثانی بنه و اثقال زائد را در اورنگ آباد گذاشته بیست

و سیوم ربیع الآخر سنهٔ (۱۱۷۵) خمس و سبعین و مائة و الف بقصد دار الضرب پونه ازانجا نهضت نمود - و غنیم را زده تا هفت کروه پونه رسانید - و در اثنای راه لونکر را (که شهریست بر لب دریای گنگ دکن و مشتمل بر بتخانهٔ معتبرے و غنیم در دولت خود عمارات عالیه درانجا طرح انداخته) سوخته و بت را شکسته عمارات را با زمین هموار کرد - و قریب بود که پونه هم باین حالت رسد که ناگاه ناصر الملک پسر ششمی نواب آصفجاه غفران پناه بنابر غبارے (که با برادر داشت) و راجه رام چندر (که عمدهٔ سردار لشکر اسلام بود) با غنیم در ساخته شب بیست و هفتم جمادي الاول سال مذکور از لشکر اسلام بر خاسته بلشکر غنیم پیوستند - و کارے (که نا کردني) بود بعمل آوردند - و بعد وقوع این قصه غنیم پلهٔ اسلامیان را سبک پنداشته روز دیگر از چهار طرف یورش کرده جنگ انداخت - و توپها را آورده بازار گوله اندازي گرم ساخت - مجاهدان اسلام از زنجیرهٔ توپخانهٔ خود بر آمده دست بجنگ کوته یراق دراز کردند - و بنیروی شمشیر آبدار صف مخالفان را بر هم زده بسیارے را بر خاک هلاک انداختند - غنیم تاب نیاورده از میدان خود را وا کشید - و (چون دید که رایت منصور آن قدر راه

دور و دراز طی کرده بر هفت کروه پونه (سید) پیش
مادهو راو رفته فریاد کردند و گفتند که هرچند بر سر راه
شدیم فائده نه بخشید - فرداست که پونه زدهٔ آتش
می شود - و سکان پونه هم پیش رگهناتهه راو واویلا و
فریاد بر آوردند که می خواهی که خانمان ما را بر دست
مسلمانان برباد دهی - ناچار رگهناتهه راو و مادهو راو
سفیران را فرستاده پیغام صلح کردند - و ملک بیست و
هفت لک روپیه از صوبهٔ خجسته بنیاد و صوبهٔ بیدر بدل
صلح بآصف جاه ثانی تسلیم نمودند - و این مصالحه
ششم جمادی الآخر سنهٔ (۱۱۷۵) خمس و سبعین و مائة
و الف واقع شد - طرفه اینکه سال گذشته در همین
تاریخ شاه درانی بر بادو ظفر یافت - نواب آصفجاه
از هفت کروهی پونه کوچیده جانب محلات راجه
رامچندر خرامید - و در پاداش حرکت لغوے (که ازو
بوقوع آمده) ملک او را پامال عساکر گردانید - و آغاز
موسم برشکال چهاردهم ذیحجه سنهٔ (۱۱۷۵) خمس و
سبعین و مائة و الف بارادهٔ چهاونی داخل قلعهٔ صوبهٔ
بیدر با امیر الممالک شد - همان روز امیر الممالک را در قلعهٔ
مذکور مقید کرد - او یک سال و سه ماه و شش روز
در حالت حبس گذرانید - و بعد تحریر این کتاب هشتم

ربیع الاول روز پنجشنبه سنهٔ (۱۱۷۷) سبع و سبعین و مائة و الف از قید زندان هستي برآمد - و در جوار مرقد شیخ محمد ملتاني قُدِّسَ سِرُّهٗ مدفون گردید - و در تاریخ فوت او میر اولاد محمد ذکا طَالَ عُمْرُهٗ گوید -

* قطعه *

* خدیو دکن روح والای او *
* به پرواز از دام محنت شده *
* رقم کرد تاریخ فوتش ذکا *
۱۱۷۷
* امیر الممالک بجنت شده *

نواب آصفجاه ثاني بعد ازان (که قلعهٔ بیدر را دایرهٔ مرکز نزول خود ساخت) فرمان شاه عالي گوهر را (که بنام او مشتمل بر تفویض صوبه داري دکن از تغیر امیر الممالک صادر شده بود) استقبال نموده بدست تعظیم گرفت - و مسند ریاست را بالاستقلال آرایش تازه داد - و راجه پرماسوت را (که برهمنی ست ساکن سنکمیز) مختار کل کرده جمیع مهمات مالي و ملکي باو وا گذاشت - بعد مصالحه ششم جمادی الآخر سال مذکور نحوے که عنقریب گزارش یافت رگهناتهه راو و مادهو راو بدار الحرب پونه چهاوٗني کردند - درین ایام میان هر دو مخالفت بهم رسید - متصدیان مادهو راو خواستند که

قابو یافته رگهناتهه راو را مقید سازند - رگهناتهه راو برین
معني اطلاع یافته سیوم صفر سنهٔ (۱۱۷۶) ست
و سبعین و مائة و الف جریده با سواران معدود از
پونه بر آمده راه ناسک گرفت - محمد مراد خان
بهادر اورنگ آبادي (که از عمده نوکران نواب آصفجاه
ثاني ست) باستمالت غنیم از نواب مامور گردید - او
در اورنگ آباد اقامت داشت - سر بر زده بر آمدن رگهناتهه
راو شنیده چهاردهم صفر سال مذکور با جمعی از اورنگ آباد
دویده در نواحی ناسک با رگهناتهه راو بر خورد - رگهناتهه
راو (که کمال بے ساماني و سراسیمگي داشت) آمدن
محمد مراد خان بهادر را در حق خود مغتنم شمرده باعزاز
تمام پیش آمد - سرداران غنیم از رفاقت محمد مراد
خان معاینه کردند که نواب آصف جاه جانب رگهناتهه
راو است - اکثران باو گرویدند - و در رفاقت مادهو راو
تهاون ورزیدند - بنابران جمعی شایسته با رگهناتهه راو
فراهم آمد - بیست و پنجم ربیع الآخر او از اورنگ آباد
باحمد نگر شتافت - مادهو راو هم با فوجی از پونه بر آمد -
بر دوازده کروهي از احمد نگر بیست و پنجم ربیع الآخر
سال حال مادهو راو شکست یافته از میدان کناره گرفت -
و امان خواسته روز دیگر خود را پیش عم رگهناتهه راو

رسانید - نواب آصفجاه بکومک رگهناتهه راو از بیدر بر آمده قریب نارردگاه رسیده بود که این جا مناقشه انفصال یافت - چون موکب آصفجاهي بموضع بیدکانو رسید رگهناتهه راو هم آنجا شتافته در نخستین عشرهٔ جمادی الاول سال حال باهم ملاقاتها و ضیافتها بعمل آمد - رگهناتهه راو ملک پنجاه لک روپیه و قلعهٔ دولت آباد در جلدوی این عنایت بنواب آصفجاه گذرانید - و اسناد مرتب کرده بوکلای سرکار حواله نمود *

چون این امر جلیل القدر بحسن تردد محمد مراد خان بر کرسي نشست راجه پرماسوت نتوانست دید که بیش ازان عمل و دخل او در ملک و قلعهٔ دولت آباد شود - صلح را بر هم زد - و نواب آصفجاه را بران داشت که رگهناتهه راو را معطل باید کرد - و جانوجي پسر رگهو بهونسله مکاسدار برار را بتطمیع این (که ترا بر جای رگهناتهه راو قایم میکنم) طلبیده ملازم رکاب نواب آصفجاه ساخت - و ناصر الملک پسر ششمی نواب آصفجاه غفران پناه (که بطرف غنیم رفته بود) از نا قدر داني کشیده خاطر گشته چهاردهم شعبان سال حال بنواب آصفجاه ثاني پیوست - رایات نواب با فوج سنگین متوجه تادیب رگهناتهه راو شد - رگهناتهه راو تاب مقاومت در خود ندیده آوارگي و تاراج ملک (که اصل شیوهٔ غنیم است)

اختیار کرد - و با سي هزار سوار بر سر اورنگ آباد آمده در سواد غربی شهر نزول کرد - و زر معتد به از شهریان طلب کرد - موتمن الملک بهادر ناظم اورنگ آباد با وصف قلت سپاه و سامان حرب در کمال حزم و هوشیاري باستحکام برج و بارهٔ حصار شهر پناه پرداخته مورچالها را بر همت خان بهادر کوتوال شهر برادر اعیانی محمد مراد خان بهادر و دیگر متصدیان و مردم شهر تقسیم نموده بانتظار کومک نواب آصفجاه با غنیم به لطائف الحیل گذرانید - رگهناتهه راو این معني دریافته گرفتن شهر تصمیم کرده نردبانهای قلعه گیري مرتب ساخت - و صبح بیستم شعبان سال حال (همین که از دریچهٔ شرق سر بر آورد) غارتیان همراهی او بر آبادي خارج شهرپناه ریخته دست تاراج دراز کردند - رگهناتهه راو خود با فوج جانب شمال شهر ایستاد - و سپاهیان او نردبانها بپای قلعه قایم کردند - و فیلان متصل دیوار داشته چند کس بر دیوار بر آمدند - و تختهای دروازه را (که در دیوار کلان باغ قلعهٔ ارک است) خواستند شکسته در آیند - همت خان بهادر و میرزا محمد باقر خان و تماشائیان شهر ببارش تفنگ و سنگ و کفش آنقدر تردد و تلاش بظهور رسانیدند که خام خیالان بسیارے در پای دیوار راه درک اسفل گرفتند و در اطراف دیگر هم جمعی

کثیر از غارتیان بر دست شهریان قتیل و جریح گشتند - در عین گرمی معرکه (که تیر و تفنگ می بارید تفنگی بفیلان رگهناتهه راو رسید - و همین تیر فارغ میدان دار و گیر شد - رگهناتهه راو دست حسرت خائیده و خاک تشویر بر رو مالیده از یورش بر گشت - و خبر قرب وصول موکب آصفجاهی شنیده رخت آوارگی جانب بگلانه کشید - بیست و ششم شعبان سال مذکور موکب آصفجاهی وارد اورنگ آباد شد - چون غنیم اراده داشت که بملک برار در آمده گرد تاراج بر انگیزد نواب غرهٔ رمضان بمنازل طولانی قریب بالاپور رسیده سد راه گشت غنیم ازان طرف بر گشته و از نزدیکی بلدهٔ اورنگ آباد گذشته متوجه حیدر آباد شتافت نواب هم عطف عنان نموده تا دریای گنگ سبیل تعاقب پیمود - و درانجا چنین مصلحت قرار یافت که تخریب دیار غنیم بر تعاقب رجحان دارد - نواب تعاقب را گذاشته متوجه دار الحرب پونه شد - و بعد بر آمدن از کتل احمد نگر جوق جوق سپاه را بهر ناحیه مقرر نمود که بتاراج مساکن و مواطن غنیم پردازند - و خود بدو کروهی پونه رسیده مخیم ساخت - سکان پونه پیش ازین گریخته بقلاع و امکنهٔ قریب رفته بودند - فَاَصْبَحُوا لَا یُرَیٰ اِلَّا مَسَاکِنُهُم - مردم لشکر اسلام یکقلم عمارات پونه را سوخته با خاک سیاه برابر

کردند - و افواج در یغما و نهب اطراف پونه و ملک
کوکن دقیقهٔ فرو نگذاشتند - سُبْحَانَ اللهِ در عهد بالا جي و
یادو از حدود دکن تا لاهور کسے چه قدرت داشت که
بر کاه اینها دست مزاحمت رساند - اکنون اموال و امتعهٔ
اینها به یغما در آمد - و عماراتیکه بصرف لکوک ساخته
بودند وقود آتش غضب الٰهي گردید - میر اولاد محمد ذکا
طَالَ عُمْرُهٗ گوید　* قطعه *

* آصف جاه دویم سلیمان اعلام *
* آبادیِ قوم برهمن سوخت تمام *
* تاریخ شنو ز شعلهٔ طبع ذکا *
۱۱۸۱
* آتش زده پونه را سپاه اسلام *

رگهناتهه راو بحیدر آباد رفته غرهٔ ذیقعده سال حال
بر شهر یورش کرده تلاش گرفتن شهر از حد گذرانید -
شجاع الدوله بهادر دل خان اورنگ آبادي ناظم حیدر آباد
جمعی شایسته نگاه داشته بند و بست شهر کرده بود - او
و مردم او قدم همت در مقام جهاد فشرده بضرب توپ
و تفنگ و تیر یورش را رد کردند - و بسیارے از غازیان
سپاه او را تحفهٔ آتش جهنم ساختند - ازانجا هم رگهناتهه
راو بے نیل مقصود برگشت *

* حرف الواو *

* وزیر جمیل *

از منصبداران عهد عرش آشیانی هست - بپایهٔ هفت صدي رسیده در سفر و حضر بار یابي داشت - پس از قتل علي قلي خان خانزمان در دیار شرقي جاگیر یافته سال نوزدهم جلوس همراه خانخانان منعم بیگ به یساق بنگاله رخصت شده - و دران صوبه بکارها مي پرداخت - ناگاه فلک شعبده باز توطئهٔ فساد بر انگیخت - و میان مظفر خان حاکم آن صوبه و قاقشالان غبار دوئي برخاست - ازانجا (که در زنگي مجبول مزاج نامبرده بود) سال بیست و پنجم حقوق پرورش ولي نعمت را بر طاق نسیان نهاده بمخالفان پیوست - و چندے دران خراب درونان گذرانید - تا آنکه سال بیست و هشتم قاقشالان از معصوم خان کابلي جدائي گزیده روی نیایش بدرگاه والا آوردند - معصوم خان بعزم تاراج زه و زاد قاقشالان روانه شد - خان اعظم کوکه حاکم آن صوبه ترسون محمد خان را با جمعے

بکمک قاقشالان فرستاد - نامبرده نزد خان مزبور آمد - سال بیست و نهم بعدهٔ خلافت رسیده ملازمت در یافت - پس ازان تا وقت موعود سرگرم نوکري بود *

* وزیر خان هروی *

برادر آصف خان عبد المجید است که سابقاً بتقریب احوالش خامهٔ سبک خرام عرصهٔ این واقعه باندام بیان پیموده - که (چون هر دو برادر از دست خانزمان و بهادر خان شیباني رهائي یافته بکره مانکپور آمدند) وزیر خان گرم و گیرا به آگره شتافت - در هنگامے (۲) (که عرش آشیاني نضارت بخش ملک پنجاب بود - و مظفر خان دیوان اعلی حسب الحکم احرام حضور بسته) خان مزبور در دهلي بدو پیوست - او بنوید عواطف خسرواني امیدوار ساخته همراه گرفت - چون بملازمت پادشاهي فایز گردید التماس عفو جرایم هر دو برادر نمود - از پیشگاه جرم بخشي و مجرم نوازي وزیر خان بتازگي مورد نوازش گشت - و بنام آصف خان نیز منشور عنایت شرف نفاذ یافت - و چون میرزا کوکه ناظم گجرات مورد عتاب گردید) سال بیست و یکم (اگرچه سرداري بنام میرزا خان قرار گرفت) اما حل و عقد مهمات آن ولایت به راي رزین وزیر خان تفویض

---

(۲) نسخهٔ [ج] درین هنگام که عرش آشیاني نصفت بخش پنجاب بود *

يافت - پس ازان (كه ميرزا خان طلب حضور گشت)
سپه سالاري نيز بدو باز گرديد - و چون سال بيست
و دوم ظاهر شد (كه آن ناحيه از بے پروائی وزير خان
غبار آلود نا ايمني ست) راجه تودرمل (كه در كاردانی
و مردانگي از يكتايان روزگار بود) بياوري تعين گرديد -
اتفاقا در همين سال مهر علی كولابي (كه از ملازمان
ابراهيم حسين باغي بود) مظفر حسين پسر خرد سال او را
از دكن آورده گرد شورش بر انگيخت - هرچند وزير خان
جرأت به صف آرائي نميكرد بنيروی شهامت و پردلی راجه
(چنانكه در ذكر او ثبت افتاده) مخالف خاك ادبار بر فرق
روزگار خود بيخت - چون راجه بحضور شتافت بار ديگر
مهر علي مهيج غبار آشوب گشته سر بفساد بر داشت - وزير
خان بعزم پيكار از احمد آباد بر آمد - بيشترے از نوكران
فرومايه جدائي گزيده بغنيم پيوستند - ناچار بشهر معاودت
نموده متحصن گرديد - آن فتنه پژوه خيره تر گشته بمحاصره
پرداخت - روزے (كه بسازش درونيان نردبانها گذاشته در
صدد بر آمدن بودند) از كشادگاه تقدير تفنگے بمهر علي
رسيده بكوی نيستي فرو شد - مظفر حسين ميرزا را از
ناتجربگي دل از جا رفته رو بهزيمت آورد - و معهذا (چون
كارهای گجرات از وزير خان متمشي نمي شد - و نا روائی

داد دهي علاوهٔ اختلال آن دیار گشت) معزول شده بحضور آمد - و در سال بیست و پنجم از تغیر شاه منصور شیرازي بمنصب وزارت امتیاز اندوخت - و در همین ایام بحکومت اوده دستوري یافت - و در سال بیست و هشتم (که خان اعظم بدفع معصوم خان عاصي و استخلاص بنگاله از تصرف متغلبان کافر نعمت تعین گشت) وزیر خان بکمک نامزد گردید - و پس از انهزام معصوم خان (که میرزا کوکه از ناسازئ هوای آنجا بصوبهٔ بهار معاودت نمود) سپه سالارئ عساکر آن مملکت تا رسیدن صوبه دار حضور بوزیر خان اختصاص گرفت - خان مزبور از کار طلبي بر سر قتلو خان لوهاني (که بر ولایت اوڈیسه استیلا یافته بود) فوج کشیده او را آوارهٔ بادیهٔ فرار ساخت - قتلو خان ناچار در سال بیست و نهم بارسال پیشکش راه اطاعت و انقیاد پیمود - وزیر خان اوڈیسه باو گذاشته خود بتانڈه برگشت - و با صادق خان و شهباز خان کنبو کمکي بوده در ضبط و نسق آن ملک مي کوشید *

چون در سال سي و یکم هر صوبه بدو امیر کارآگاه حواله شد (تا یکي اگر بدرگاه آید یا رنجور شود دیگري بکار او پردازد) پاسباني بنگاله بوزیر خان و محب علي خان قرار گرفت - و در سال سي و دوم سنهٔ (۹۹۵) نه صد و نود و

پنج هجري باسهال در گذشت - از امرای چهار هزاري بود -
پس از فوتش شهباز خان (که دران هنگام بخشي سپاه آن ديار
بوده) نوکران او را به ميرزا محمد صالح پسرش سپرد - (چون
در سري و سپه آرائي نسبت عنصري و شايسته کرداري
نياکان کارگر نيايد - و تا که مزاج شناسي زمانه و
فراخ حوصلگي و خيرسگالي و آگهي بر دوام فراهم نشود
سزاوار آن نگردد) در کمتر فرصتي آن تباه گوهر بهم نشيني (۲)
هرزه درايان يافه سراے نيرو خواستهٔ انديشهٔ کج گرائي فرا پيش
گرفت - درين اثنا مير مراد از حضور تعين شد که
سپاه وزير خان را با پسرش بحضور آرد - محمد صالح در
راه پا از گليم فرا تر گذاشت - مير مراد ناچار به فتح پور
هنسوه محصور گرديد - تا جاگيرداران اطراف جمع گشته
مقيدش ساختند - چون بحضور رسيد عرش آشياني چندے
زنداني فرمود *

* وزير خان مقيم نام *

در آخر عهد عرش آشياني بمنصب درخور و خطاب
وزير خان سرفرازي يافته - پس ازان (که سکهٔ سلطنت بنام
جنت مکاني نوراني شد) از اصل و اضافه بمنصب هزار

---

(۲) نسخهٔ [ب] در کمتر فرصتي آن تباه گوهر هم نشيني هرزه درايان
فه سريا به نيروی خواستهٔ انديشهٔ کج گرا فرا پيش گرفت *

و پانصدي و تقرر وزارت ممالک محروسه بشرکت وزیر الملک جان بیگ (که از والا شاهیان آن پادشاه بود) سر بلند گردید - پس ازان بدیوانی بنگاله ممتاز گشته بدان صوبه دستوري پذیرفت - و تعلقهٔ مزبور به غیاث بیگ اعتماد الدوله تقرر یافت - سال سیوم حسب الحکم از بنگاله معاودت نموده بملازمت پیوست - پستر (چون پادشاهزاده سلطان پرویز بیساق دکن معین شد) او بهمراهیِ پادشاهزاده کمر عزیمت بست - ازان بعد همواره بخدمت پادشاهزاده بودے - سال یازدهم از اصل و اضافه بمنصب دو هزاری هزار سوار شادکامي اندوخت - سال دوازدهم بعطای علم و اضافهٔ پانصدي قامت قابلیت بر آراست - پستر بر احوال او اطلاع نیافته *

* وزیر خان حکیم علیم الدین *

مسقط الرأس وی چنوت پنجاب است - در طبابت مهارتے داشت - در عنفوان شباب و ریعان جواني در سلک ملازمان شاهزاده شاهجهان انتظام گرفت - چون بوسیلهٔ پزشکي بدولت قرب و مزاج شناسي فایز گردید شاهزاده از کمال التفات بداروغگیِ عدالت عسکر خود مامور گردانید - او در رفع و قطع خصومات نقش دیانت و معامله فهمیِ خود بر لوحهٔ ظهور مرتسم ساخت - و از قرار واقع جا در دل شاهي نمود - و در مهم رانا (که دیوان بیوتات بود)

خدمات شگرف بجا آورده بپایهٔ عمدگي ترقي و تصاع
نمود - و در ایام هرج و مرج ملازم رکاب بود - اص
درخواست چیزے ننمود - بلکه آنچه درین مدت
بهم رسانیده بود قریب ده دوازده لک روپیه بدواعیٔ ضرورت
بصرف خاص شاهي در آورد (۲) - و هنگام اقامت جنیر بدیوانیٔ
سرکار شاهزاده عز اختصاص گرفت - و دران وقت بعد ا
مهابت خان عمده تری (۳) ازو دیگرے همراه نبود *

روز جلوس صاحب قران ثاني بر سریر خلافت و حکم راني
بمنصب پنجهزاري ذات و سه هزار سوار و مرحمت علم و نقارا
و انعام یک لک روپیه فرق مباهات بر افراخت - و در سال
پنجم (چون فتح خان دولتابادي با وصف اظهار انقیاد باداے
پیشکش تعلل مي نمود) اعلی حضرت وزیر خان را باضافهٔ
سواران بمنصب پنجهزاري پنج هزار سوار بر نواخته با ده هزار
سوار جرار از برهانپور رخصت فرمود - تا هم بتسخیر قلعهٔ
دولت آباد پردازد و هم آن گران خواب غفلت را بیدار
سازد - ازین آگهي فتح خان ترسان (۴) گشته پسر کلان خود را
با پیشکش روانهٔ درگاه ساخت - لهذا وزیر خان حسب الحکم
از راه برگشته ملازمت در یافت - ازانجا (که در یساق

---

(۲) نسخهٔ [ب] بصرف خاصهٔ پادشاهي در آمد - (۳) نسخهٔ [ج]
عمده ترین - (۴) نسخهٔ [ب] هراسان *

دکن جمعیت زیاده نگاهداشته بود) بیش از بیش مورد تفضل پادشاهي شده در همین سال حین معاودت از برهانپور نظم صوبهٔ پنجاب [که در تیول یمین الدوله بود - و تنسیق محال خالصهٔ آنجا (که نسبت بخالصات دیگر ممالک زیاده است) از نایب او چنانچه باید بر روی کار نمي آمد] بوزیر خان (که قدیم الخدمة معتمد بود) مفوض گشته از عرض راه رخصت یافت - و زیاده بر هفت سال من حیث الاستقلال به صاحب صوبگی آن ولایت پرداخت - و در مرور و عبور خلافت پناهي پیشکش های لایق از نظر مي گذرانید - سال چهاردهم بصوبه داری اکبر آباد سرفرازي یافته همگي ده ماه کامروا شد - و در سنهٔ (۱۰۵۰) یک هزار و پنجاه هجري به آزار قولنج در گذشت *

گویند روزے از بیرون شهر بدرون قلعه مي رفت - چون بدروازهٔ هتیاپول رسید پای اسپ لغزیده افتاد - احوالش متغیر شد - دران حالت بلا کم و کاست مال ناطق و صامت خود را داخل طومار کرده ارسال حضور نمود - آثار خیر بسیار بر روی روزگار گذاشته - در لاهور حمام و بازار و حویلیهای متعدد ساخته - مسجد جامعے دارد که بمرور دهور و اعوام نام او بر صفحهٔ زمانه خواهد ماند - وزیر آباد نزدیک لاهور احداث کرده قصبهٔ چنوت را حصارے از خشت

پخته کشیده عمارات سنگین و پخته درست نموده بمتوطنان داد - و راستهٔ بازارها و دکاکین و مساجد و رباط و مدرسه و دار الشفا و چاه و برکه اساس گذاشته وقف مردم آنجا کرده تکالیف داد و ستد از اهل حرف برانداخت - و نوعی وطن را آراست که این دولت بهیچ امیرے دیگر در هندوستان میسر نشده - اما روي وطن ندید - همیشه درین آرزو ماند - گویند مرد سلیم النفس و یک پهلو بود - همه عمر بسادگي و بے تکلفي بسر برد - خرج بیوتات و پوشاک کم داشت - چون در لاهور هر خرید و فروختے که مي شد اکثر از سرکار او بود زرهای بسیار اندوخت - اما افسوس که کرم و جود نداشت - و باندک حرفے احوال او منقلب میگشت - و فوراً سورت غضب فرو مي نشست - و از فرط ارادت و دولتخواهي کار پادشاهي را توأم عبادت الٰهي مي دانست - پسرش صلاح خان است که مدتے در عهد عالمگیري میر توزک بود - سال بیست و نهم بخطاب انور خان و داروغگی خواصان سرفراز شد - سال سي و ششم فوت نمود *

* وزیر خان محمد طاهر خراساني *

از خاک پاک مشهد مقدس رضویه است - سَلَامُ اللهِ عَلَىٰ سَاکِنِهَا - مشار الیه عمدهٔ سایر ملازمان معتبر و

سرآمد مقربان عقیدت اثر ایام شاهزادگی عالمگیر پادشاه
بود - مدتی ممتد بدیوانی سرکار شاهزاده پرداخت - و
کارهای شایسته و فوج کشیهای شایان نمود - سال دهم
شاه جهانی (چون شاهزاده بعد از وقوع طوی کتخدائی
خویش از حضور پدر والا قدر رخصت معاودت بصوبه داری
دکن یافت) بانتزاع الکای بکلانه (که مابین گجرات و
دکن بسیر حاصلی مشهور است - و بر سبیل آلتمغا نامزد
شاهزاده شد) مامور گردید - جناب شاهی پس از وصول
بتعلقه محمد طاهر را باتفاق مالوجی دکنی بتسخیر آن
ولایت تعین نمود - موصی الیه از کار طلبی و کند آوری
سه فوج ترتیب داده از سه جانب بر بارهٔ قلعهٔ ملهیر
(که مسکن و ماوای بهرجی مرزبان آنجا بود) یورش
نموده بتصرف در آورد - آن بومی از آسیمه سری بقلعه
(که بر قلهٔ کوه است) رفته متحصن گشت - سردار
جد کار به انسداد ابواب غله پرداخته در مورچال دوانی
و نبرد آرائی کمر سعی چست بر بست - آن زمیندار
مغلوب رعب و هراس گشته در سال یازدهم بعهد و
پیمان ملاقی گردید - بعد و بست آن مرز بوم مفتوحه و
حراست قلعهٔ ملهیر (که حاکم نشین آن دیار است)
بمحمد طاهر مقرر گشت - و (چون در سنهٔ (۱۰۶۲) هزار د

شصت و دوم هجري مرتبهٔ ثاني نظم دکن بشاهزاده تفویض یافت) او بنیابت صوبهٔ خاندیس من حیث الاستقلال اختصاص گرفت *

و (چون بیست و پنجم جمادي الآخره سنهٔ (۱۰٦۸) هزار و شصت و هشت از خطهٔ برهانپور رایات عزیمت بدفع دارا شکوه برافراخته گشت) نظر بر قدم بندگي و دیرین خدویت و فرط محرمیت و بسیاري قرب و منزلت بدستور سابق بحکومت خاندیس مقرر داشته بعطای علم و نقاره و خطاب وزیر خاني سر اعتبار بر افراخت - و پس از ظهور کامیابي (که سریر سلطنت هندوستان بجلوس عالمگیري مزین گشت) صوبهٔ خاندیس بمعظم خان میر جمله (که باقتضای مصلحت وقت در دولت آباد نظربند بود) متعلق گردید - خان مذکور حسب الحکم به اورنگاباد نزد شاهزاده محمد معظم شتافت - و بعد ازان بمرافقت شاهزادهٔ مذکور بتقبیل سدهٔ خلافت جبهه آرا (۲) گشت - و در سال سوم بصوبه داری اکبرآباد خلعت امتیاز پوشید - و چون سال ششم پادشاهزاده محمد معظم از تغیر شایسته خان امیر الامرا بنظم دکن مرخص گردید) خان مزبور از آگره بهمراهی شاهزاده متعین گشت - و

(۲) نسخهٔ [ج] جبهه آراست *

ایالت خاندیس مجدداً بدو تعلق گرفت - و در سال هفتم بصوبه‌داری مالوه از انتقال نجابت خان مامور شد - و بمنصب پنجهزاری پنجهزار سوار دو هزار سوار دو اسپه سه اسپه بلند پایگی یافت - مدتے دران ولایت گذرانید - سال پانزدهم (۲) سنه (۱۰۸۳) یک هزار و هشتاد و سیوم هجری همانجا ودیعت حیات سپرد - در نفس شهر اورنگاباد باغے احداث نموده - با آنکه درین ایام کشت زارے بیش نیست هنوز بنام او زبانزد است - و محمود پوره بیرون شهر مذکور (که ما بین تالاب خرد و روضهٔ اسلام خان مشهدي ست) احداث کردهٔ برادر کلان او میرزا محمود است که پسرش محمد تقي خان در سال ششم عالمگیري بخدمت بخشیگري و واقعه نویسی صوبهٔ خجسته بنیاد سرفرازي یافت - و در سال دهم باجل طبیعی در گذشت - حویلی عالیشان مطبوع مشرف بر تالاب خرد در پورهٔ مذکور اساس نهاده که سیرگاه بود - و محل شاهزاده بیدار بخت خلف محمد اعظم شاه درانجا فرود آمد - پسرش میرزا عبد الرحیم مدتها در کم منصبي دران دلنشین مکان داد عیش و عشرت داد - پسرے گذاشته بود - الحال ازانها کسے نیست - و هنوز

---

(۲) نسخهٔ [ج] یازدهم *

آن مکان پا برجا ست - دیگر برادر زادهٔ وزیر خان رفیع خان باذل تخلص است - مدتے فوجدار بانس بریلی بود - غزوات اعجاز سمات حضرت (۲) نبوی صلی الله علیه و آله و سلم در زمین شاهنامهٔ فردوسي بنظم آورده موسوم به حملهٔ حیدري ساخت - تلاشها کردم قریب چهل هزار بیت است *

* حرف الهاء *

* هاشم خان *

پسر قاسم خان میر بحر است - (چون پدرش سال سي و نهم جلوس عرش آشیاني در کابل کشته شد - و ایالت آنجا بقلیچ خان مقرر گردید) او ببارگاه سلطاني رسیده مورد نوازش گشت - و سال چهل و یکم بهمراهی میرزا رستم تندهاري بتادیب راجه باسو وغیره بوم نشینان شمالی کهسار رخصت یافت - و در گشایش قلعهٔ مؤ مصدر تردد گردید - بعد از بحضور آمد - سال چهل و چهارم همراه

(۲) در نسخهٔ [ا - ب] لفظ [حضرت] نیست *

شیخ فرید بخشي بتسخیر آسیر مامور گشت - پس ازان همراه سعادت خان (که از جانب حکام دکن قلعه داري کالنه و تربنگ داشت و از مساعدت بخت رجوع ببارگاه سلطنت آورده بود) بجانب ناسک دستوري پذیرفت - و بعد گرفتن قلعهٔ تربنگ سال چهل و ششم به پیشگاه خلافت رسیده شرف کورنش در یافت - و سال چهل و هفتم بمنصب هزار و پانصدي امتیاز اندوخت - سال اول جلوس جهانگیري از اصل و اضافه بمنصب دو هزاري هزار و پانصد سوار و عنایت اسپ خاصه چهرهٔ ناموري بر افروخت - سال دوم بمنصب سه هزاري دو هزار سوار و صاحب صوبگي ملک اوڈیسه بلند پایهٔ گشت - سال پنجم غایبانه بحکومت کشمیر سرفراز شد - خواجگي محمد حسین عم او رخصت آنجا یافت - (۲) که تا رسیدنش ازان ملک خبر دار باشد - اواخر همان سال بحضور آمده جانب کشمیر مرخص گردید - پسر او محمد قاسم خان میر آتش شاهجهاني ست که ترجمه اش درین اوراق اندراج یافته *

* هادي داد خان *

برادر رشید خان انصاري ست - در عهد فردوس آشیاني بمنصب پانصدي سرفراز شده - سال هشتم همراه سید

---

(۲) نسخهٔ [ج] خبر دارد *

خانجهان بارهه بگوشمال ججهار سنگهه بوندیله تعین یافته.
سال نهم (که ملک دکن مضرب خیام سلطانی بود - و سه
فوج بسرکردگی سه کس به تنبیه ساهو بهونسله و پامال
ساختن تعلقهٔ عادل خان دستوری پذیرفت) او بهمراهی
خاندوران اختصاص گرفت - سال یازدهم از اصل و اضافه
بمنصب هزاری هزار سوار چهرهٔ عزت بر افروخت - و سال
بیست و دوم (که برادرش رشید خان رهگرای سفر آخرت
گردید) او بمنصب دو هزاری دو هزار سوار سر بر افراخته
بجای برادر بضبط صوبهٔ تلنگانه (که عبارت از ناندیر وغیره
محالات مفتوحه باشد) مامور شد - سال بیست و چهارم
از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدی هزار و پانصد
سوار و خطاب خانی نامور گشت - سال بیست و نهم بعطای
علم و نقاره طبل شادکامی بر نواخت - و در همین سال
برطبق حکم حضور و اشارهٔ شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر
با جمعی از منصبداران برای گرفتن پیشکش باقی ذمهٔ کیسر (۲)
سنگهه پسر کوکنا زمیندار دیوگدهه کام عقیدت بدان صوب
برداشت - و میرزا خان صوبه دار ایلچپور نیز از سمت
دیگر عزیمت نمود - و او مضطرب شده با صوبه دار ایلچپور
برخورده مع پیشکشات پیش شاهزاده روانه گشت - سال

(۲) نسخهٔ [ج] کیسری سنگهه .

سي ام بر طبق حكم خسروي همراه محمد سلطان شاهزاده
بجانب قلعهٔ گولكنده شتافت - پس از رسيدن پادشاهزاده
محمد اورنگ زيب بهادر در مورچال مصدر مساعي جميله
گرديد - و هنگام معاودت پادشاهزاده بناندير رخصت يافت - و
در همين سال مطابق سنهٔ (١٠٦٦) هزار و شصت و شش
هجري بكنج نيستي خزيد - و در ناندير مدفون گرديد -
اگرچه سي پسر ازو مانده بود اما الهام الله پسر رشيد خان
(كه برادر زادهٔ او باشد) براي نگاهداشتن جمعيت او
شايسته بود - پادشاه او را از اصل و اضافه بمنصب هزار و
پانصدي هزار سوار بر نواخت - و پور حقيقي او عبدالرحيم
نام تا سال سي ام منصب پانصدي صد و بيست سوار
كاميابي داشت *

* هوشدار خان مير هوشدار *

پسر ملتفت خان مخاطب به اعظم خان عالمگيري ست -
در سال بيست و هفتم شاهجهاني از تغير عم خويش
مفتخر خان خانزمان بداروغگي توپخانهٔ دكن بپايهٔ اعتبار
بر آمد - و بمنصب نه صدي چهار صد سوار سرفرازي
يافت - و در آخر آن عهد بركت مهد به هزاري شش
صد سوار رسيد - (چون الويهٔ ظفر طراز شاهزادهٔ
محمد اورنگ زيب ناظم دكن بقصد مستقر الخلافهٔ

اکبر آباد سایهٔ وصول ببلدهٔ برهانپور انداخت) بافزایش پانصدی صد سوار بمنصب هزار و پانصدی هفت صد سوار و خطاب خاني کامیاب عزت گردید - و در معارک رزم و وغا همه جا ملتزم رکاب عالمگیري بود - (چون روز جنگ دارا شکوه بعد ظهور تباشیر فتح پدرش از حدت هوا جان درباخت) پادشاه قدردان او را باعطاف خسرواني از عزا بر آورده باضافهٔ نمایان استمالت و دلجوئي فرمود - و داروغگیِ غسلخانه (که جز به معتمد اخلاص منش (۲) عقیدت نشان تفویض نشود) بخان مذکور مفوض گردید - و او بحسن کار داني و مزاج شناسي مدتے بتقدیم آن خدمت خود را شایان الطاف پادشاهانه گردانید - و بعد جنگ شجاع بمنصب سه هزاري دو هزار سوار مورد عنایت گشت - و در سال پنجم از اصل و اضافه بمنصب چار هزاري سه هزار سوار بلند رتبگي یافت - (چون در همان ایام باراده سیر کشمیر رایات عالیه بجانب پنجاب نهضت نمود) به صوبه داري دار الخلافهٔ شاهجهان آباد خلعت سرفرازي پوشید - و در سال ششم بارسال فرمان حکومت مستقر الخلافهٔ اکبر آباد از انتقال اسلام خان بدخشي مباهات اندوخته سر گرم کار گشت - و در سال

---

(۲) نسخهٔ [ج] معتمد خاص عقیدت منش •

هشتم فوجداري نواح آن مصر جامع نيز ضميمه بخان مزبور
مقرر شده بافزايش هزار سوار مشمول مراحم گرديد - و چون
صداقت و فدويت خان مشار اليه با نيكو معاملگي و
راستي كيشي دلنشين خلد مكان بود در صوبه داري آگره مدتها
بسر برد - و در سال چهاردهم بصاحب صوبگي خانديس
مامور شد - و در سر آغاز سال پانزدهم سنهٔ (١٠٨٢)
هزار و هشتاد و دوم هجري در برهانپور بساط هستي
در نورديد - خان موصى اليه در شيوهٔ بندوق اندازي سر آمد
امثال و اقران بود - چندے بتعليم پادشاهزاده محمد
اعظم (كه ورزش فن ناگزير نشأهٔ سروري ست) تارك
افتخار مي افراخت - پسرانش كامگار و جعفر بعد فوت
پدر به آستانبوس خلافت رسيده كامياب عنايت شاهانه
گشتند . نخستين در پردلي و جسارت منشي مشهور
روزگار بود - رسوم سپاهگري (٢) بر لازم گرفته - تكيه و لحاف
او بے زره نبود - جمعے را با خود رفيق داشت و آنرا
چهل تن مي ناميد - از غرور خانه زادي اكثر مصدر بے باكيها
ميشد - و معاتب ميگشت - در سال بيست و سيوم هنگامے
(كه اجمير معسكر پادشاهي بود) بنابر جهتے از منصب
بر طرف شده چهار زخم جمدهر بشكم خود زد - ناچار

(٢) نسخهٔ [ج] رسوم سپاهگري را لازم گرفته ٭

از روی خانه زاد نوازي هم التفات بکار رفت - بسیار پر زور و قوت بود - و حکایات غریبه ازو نقل کنند - جنگ او با نهنگ در قلعه داری چناده گذهه مشهور عالم است - در قلعه داری رای سین مالوه در گذشت - ازو کسی نماند *

* هزبر خان خلف الله وردي خان *

در عهد خلد مکان سال هفتم بقلعه داری رهتاس و پستر بفوجداری بنارس از تغیر ارسلان خان برادر خود و از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی هفت صد سوار مباهات اندوخت - سال هجدهم مطابق سنهٔ (۱۰۸۵) هزار و هشتاد و پنج هجري به تهانه داری جگدلک (که در راه کابل واقع است) سر بلند شده در جنگ با افاغنهٔ آنجا باتفاق پسر بکار ولي نعمت در آمد *

* همت خان میر عیسی *

خلف الصدق اسلام خان بدخشي است - از سر آغاز نشو و نما بل در سن صبا بعنایت و الطاف خلد مکان سرافراز بود - و بنوازش تربیت آن شاه ستوده شیم ممتاز - مجموعهٔ بود در قابلیت و کمال - نسخهٔ بود از فضایل خصال - پیوسته ملاذ علماي دقیقه طراز و مرجع سخن فهمان نکته پرداز - سلیم النفس نیک ذات کریم الاخلاق خیرخواه کاینات - ارباب علم و هنر از هر باب در محفلش باریاب

و کامیاب - طبع موزون داشت - ازوست * بیت *

* بجز خارے که مجنون داشت در دل *
* بیابان جنون خارے ندارد *

مشار الیه بنابر اقتدار و اعتبارے (که پدرش را در ایام شاهزادگي در سرکار خلد مکان بود) خود هم باعزاز و احترام مي زیست - بعد محاربهٔ جسونت بمنصب دو هزاري و خطاب همت خاني (که والد او نیز بدان چندے مخاطب شده بود) سر بلند گردید - و چون سال ششم پدرش بصوبه داری مستقر الخلافهٔ آگره سرافرازي یافت او را بفوجداری نواحی آن مرکز سلطنت بر نواخته از منصبش (که هزار سوار بود) پانصد سوار دو اسبه سه اسبه گردید - و پس از فوت پدر بحضور رسیده قوربیگي شد - و در سال نهم بداروغگی گرز برداران افتخار اندوخت - و سال دوازدهم بداروغگی دیوان خاص اختصاص گرفت - و پستر بمنصب سه هزاري و بخشیگری سیوم فایز شد - و در سال چهاردهم از تغیر اسد خان به بخشیگری دوم مخلع و معزز گشت - و در سال پانزدهم از تغیر سربلند خان بصوبه‌داری اکبرآباد امتیاز یافت - و سال هفدهم (هنگام نهضت پادشاهي بجانب حسن ابدال) بداروغگی غسلخانه مفتخر گردید - و در سال نوزدهم از تغیر

حسن علي خان بصاحب صوبگی آله آباد و مرحمت
یک لک روپیه خرمي اندوخت - و سال بیست و سیوم
در اجمیر به آستانبوس خلافت رسیده از اودیپور رخصت
معاودت بتعلقه یافت - و در همین سال سربلند خان
میر بخشي ودیعت حیات سپرد و حکم مطاع بطلب
همت خان رفت - دهم شوال سال بیست و چهارم
در بلدهٔ اجمیر بخدمت جلیل القدر بخشیگری اول فرق
تفاخر بلند ساخت و از فرط نوازش خلعت دوپتهٔ زرین
بخانه اش مرسل گشت - و همین سال در عین هنگامهٔ بغي
و طغیان اکبر [که باتفاق مغروران راتهور و برخی سران
لشکر پادشاهي از غایت وقاحت و بے سعادتي بارادهٔ
مقابلهٔ پدر عالیقدر دران وقت (که زیاده بر ده هزار سوار
در رکاب پادشاهي نبود) نزدیک رسید] خلد مکان همت
خان را (که بشدت مرض مبتلا بود) بحراست اجمیر
در قلعه گذاشته از شهر بر آمد - پنجم ماه محرم
سنهٔ (۱۰۹۲) هزار و نود و دوم هجري خان مذکور
بساط حیات در نوردید - از مستعدان روزگار بود - و در
همسران سرآمد اقوام - فصاحت و بلاغت از نظم و نثر
بر صفحهٔ یادگار نگاشته - بهندي نیز شوقي و سلیقهٔ درست
داشت - میرن (۲) تخلص میکرد - پسرانش محمد مسیح میرن

(۲) نسخهٔ [ج] محمد مسیح میر خان و روح الله بیگ خان ٭

خان و روح الله نیکنام خان اولین در سال بیست و ششم
بخدمت میر توزکي سر بر افراخت - پستر خطاب خانه زاد
خاني یافت - و در سال بیست و هشتم از تغیر صلابت
خان بداروغگی بندهای جلو اختصاص گرفت - و پس
ازان بقلعه داری ارک خجسته بنیاد و آخر بقلعه داری
بندر سورت تعین یافت - دومین منصب هزاري و بخشیگری
فوج شاهزاده محمد بیدار بخت داشت *

* همت خان محمد حسن و سپه دار خان *

* محمد محسن *

پسران خانجهان بهادر کوکلتاش اند - ابتدا بمنصب
در خور و خطاب خاني سر برافراخته پستر اولین بخطاب
مظفر خان و دومین بخطاب نصیري خان چهرهٔ عزت
بر افروختند - سال بیست و هفتم جلوس خلد مکان
(چون عرضداشت خانجهان بنظر پادشاه گذشت که غنیم
بر دریای کشنا بارادهٔ فاسد فراهم شده بود) مومی الیه
سي کروه تاخته بمالش قوي بسیارے را قتیل و اسیر
گردانید - فرمان تحسین بنام او صدور یافته اقربایش باضافهٔ
منصب و عطای خطابها شادکامي اندوختند - ازان جمله مظفر
خان بخطاب همت خان و نصیري خان بخطاب سپهدار خان
نامور گردیدند - و سال نهم اولین بعطیهٔ خلعت

و شمشیر و فیل مباهی گردیده رخصت بیجاپور یافت -
و پس از وقوع فتح آنجا سال سی ام بعنایت اسپ
با ساز مرصع و از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدی
دو هزار دو صد سوار و خطاب بهادر و عطای هشتاد
لک دام بانعام کامیاب گشته به تفویض صوبهٔ الهٰ آباد
نامزد شد - و سال سی و سیوم (چون خانجهان کوکلتاش
ناظم الهٰ آباد گردید) نامبرده بصوبه داری اودهه و فوجداری
گورکهپور اختصاص گرفت - سال سی و چهارم باز تعلقه داری
الهٰ آباد باو قرار یافت - بستور طلب حضور شد - سال
سی و هفتم بملازمت پادشاهی پیوست - و جهت رسانیدن
متعلقان سلطان معز الدین بقلعهٔ پرناله دستوری پذیرفت -
سال سی و نهم [چون روح الله خان وغیره امرای پادشاهی
بتفصیلی (که در احوال قاسم خان کرمانی رقم زدهٔ کلک
اخبار سلک گشته) در کهور پره (۲) از سنتای سردار مرهته مغلوب
گردیدند] او حسب الحکم یلغار نموده با سنتای مذکور بمقابله
پرداخت - و آویزش سترگ رو داد - اگرچه مقاهیر را از
پیش رو بر داشته بود - اما از نیرنگ تقدیر تیر بندوق
اجل بر سینه اش خورده مطابق سنهٔ (۱۱۰۶) هزار و یک
صد و شش هجری کار او باتمام رسانید - دومین سال

(۲) در [مآثر عالمگیری] کوروره *

سي ام از تغير مكرم خان بصوبه داري دكن و سال سي و هفتم بنظم اله آباد از انتقال بزرگ اميد خان بانضمام فوجداري جونپور و از اصل و اضافه بمنصب سه هزاري سه هزار سوار و عطاي يک كرور دام بطريق انعام مشمول عواطف گشت - و سال چهل و يكم ازانجا معزول گرديد *
(۲)
صاحب مآثر عالمگيري مينويسد كه سال چهل و هشتم سپهدار خان ناظم اله آباد در جلدوي تنبيه مهابت بومي جونپور از اصل و اضافه بمنصب چهار هزاري سه هزار و پانصد سوار و سال چهل و نهم باضافهٔ هزاري ذات درجه پيماي افتخار گرديد - ازينجا معلوم ميشود كه نامبرده بار دوم هم صوبه دار اله آباد شده - و پس از ارتحال خلد مكان بوقت خلد منزل بخطاب خانجهان اعزالدوله بهادر رايت اعتبار بلند ساخته - غالبا سال سوم جلوس پادشاه مزبور بصوبه داري بنگاله اختصاص پذيرفته - تاريخ فوتش بنظر نيامده - در اورنگ آباد متصل دهلي دروازهٔ حويلي عاليشان (كه مداني عمارت حمامي در نهايت پاكيزگي ساخته) يادگارے ازو بوده - الحال آن عمارت بر هم خورد *

---

(۲) در [مآثر عالمگيري] سپهدار خان ناظم اله آباد چهار هزاري سه هزار سوار در جلدوي حسن خدمت تنبيهٔ مهابت بومي جونپور باضافهٔ پانصد سوار درجه پيماي افتخار گرديد *

* حرف الياء *

* يوسف محمد خان كوكلتاش *

پسر كلان خان اعظم اتكه است - با عرش آشياني نسبت رضاعت داشت - چون پدرش با جمعي از پيشگاه سلطنت دستوري يافت تا سر راه بيرام خان (كه عازم نواح پنجاب بود) بگيرد او نيز در سن دوازده سالگي بهمراهي پدر تعين يافت - و در روز معركه با جمعي از مبارزان ميان قول و التمش اختصاص گرفت - و چون اتكه خان بعد برهم خوردن افواج ميمنه و ميسره چاره دران ديد (كه بر فوج بيرام خان تاخت آرد) خان مذكور پيش پيش پدر بوده مصدر ترددات شد - و بخطاب خاني نام آور گرديد - و چون پدرش بر دست ادهم خان كوكه كشته گرديد او با جهتمندان (۲) خود مسلح شده سر راه

---

(۲) نسخهٔ [ج] با منصب داران خود *

ادهم خان و ماهم انگه گرفت - تا آنکه سیاست پادشاهي در باره ادهم خان خاطر نشین گردیده پارهٔ تسلي شد - پس ازان خان مزبور و برادرش عزیز محمد کوکلتاش مشمول گوناگون عنایات خسرواني گشته در بزم و رزم دوام حضور و کمال تقرب داشتند - سال دهم جلوس (که ماجرای کافر نعمتي و فتنه پژوهیٔ علي قلي خان زمان و بهادر خان و اسکندر خان معروض بارگاه والا گردید) پادشاه به تنبیه این گروه شقاوت پژوه وجه همت ساخته از آگره نهضت فرمود - بعد عبور از ساحل گنگ بعرض رسید که هنوز اسکندر خان در لکهنؤ بجای خود است - عرش آشیاني توجه بآن صوب نمود - و حکم شد که خان مذکور باتفاق شجاعت خان و برخي از بهادران اخلاص گزین بمنزل هراول بوده پیش پیش مي رفته باشد - در سایهٔ عاطفت عرش آشیاني بمنصب والای پنج هزاري رسیده بود که در عین ریعان شباب از فرط باده پیمائیها بیمار شده در سال یازدهم جلوس مطابق سنهٔ (۹۷۳) نه صد و هفتاد و سه هجري بخلوتکدهٔ فنا شتافت (۲) *

(۲) در [اکبر نامه] یوسف محمد خان کوکلتاش برادر کلان میرزا عزیز ازین جهان گذران از فرط بادهٔ پیمائي روز حور پانزدهم خورداد ماه آلهي موافق پنجم ذیقعده پنج روز مزاج او از پایهٔ اعتدال انحراف نموده بخلوتکدهٔ فنا شتافت *

* انتباه *

حکما آب انگور را (چون در باب تقویت مزاج انسانی مناسب تجربه نموده متضمن فواید کثیره یافته اند) مجوز استعمال آن گردیده تعین مقدار و تقدیر وقت نموده - و در ادمان آن (که مزیل جوهر عقل و مورث امراض کثیره است) منع شدید و تهدید بلیغ بکار برده - چنانچه این معنی از کتب قوم واضح و لایح است - اما شریعت مصطفوی (عَلَی صَاحِبِهَا الصَّلٰوةُ وَ السَّلَامُ - که بر اوفق طرق و عموم مصلحت نازل گردیده) نظر بحسم مادۂ ضرر رخصت بارتکاب قلیل و کثیر آن نداده - و برای صلاح جزئی فساد کلی جایز نداشته - و آیۂ اِثْمُهُمَا اَکْبَرُ مِنْ نَفْعِهِمَا مبین آنست *

* یوسف خان کشمیری *

پدرش علی خان چک (۲) مرزبانی کشمیر داشت - چون در تکاپوی چوگان بازی به آسیب پیش کوهۂ زین راه عدم پیش گرفت مردم او را بکلانی بر گرفتند - از نخست خانۂ ابدال عم خود (که اندیشۂ سری بخاطر آورده بود) گرد گرفت - و در زد و گیر ابدال مذکور بزخم بندوق در گذشت - مردم آنجا سید مبارک نامی را برداشته بمیدان عیدگاه عرصۂ نبرد آراستند - مراول یوسف خان در جنگ

---

(۲) نسخۂ [ج] پیک *

کشته شد - یوسف خان به آوردگاه نرسیده راه گریز سپرد -
اواخر سال بیست و چهارم جلوس عرش آشیاني به بارگاه
سلطنت رسیده بانواع نوازش اختصاص یافت - و (چون
پیش از سپري شدن دو ماه بد نهادان آن سر زمین سید
مبارک را بکنج خمول نشانیده لوهر چک (۲) عم زادهٔ خان مذکور را
بسرداري برگزیدند) سال بیست و پنجم او از بارگاه سلطاني
رخصت پذیرفت - و به امرای پنجاب حکم شد که فوجی
همراه او سازند - ازین خبر کشمیریان به لابه گري در آمده
او را تنها طلب داشتند - او بے اطلاع امرا عازم آن سو گردید
و (۳) بدون سزاوار آویزش لوهر چک را بدست آورده بر حکومت
آنجا قابض گشت - چون صالح دیوانه داستان رسوخ او
بعرض رسانید در سال بیست و هفتم پادشاه شیخ یعقوب
کشمیري را (که از معتمدان رکاب بود) جهت دلدهي با حیدر
پسر او روانه گردانید - سال بیست و نهم او یعقوب پسر
خود را با هدایای آن دیار بحضور فرستاد - سال سي ام (که
صوبهٔ پنجاب مقر سلطاني بود) پادشاه را نیز طلب او
بخاطر رسید - یعقوب متوحش شده راه فرار سپرد - حکیم علي و
بهاء الدین کنبو دستوري یافتند که باندرزها رهنمون شوند - اگر
خود دولت آستان بوس نیندوزد پسر آشفته راۓ خود را روانه

(۲) نسخهٔ [ب] گوهر چک (۳) در نسخهٔ [ج] حرف [واو] نیست *

سازد - چون فرستادگان باز گردیده نخوت فروشی او بر گزاردند میرزا شاهرخ با فوجی گران بتسخیر آن ملک رخصت یافت - پس ازان که (از راه پکهلي نزدیک بولباس (٢) رسید نامبرده بجز زنهاري شدن چاره ندیده آمده امرا را دید - خواستند او را همراه گرفته بر گردند - این رای پسند (٣) پادشاه نشد - و برای تسخیر ملک تاکید رفت - بنا بران کشمیریان اولاً حسین خان چک را و ثانیاً یعقوب خان پسر یوسف خان را بسرداري بر داشته جنگی کرده به پراگندگي افتادند - آخر پیغام نمودند که مرزبان اینجا رو بدرگاه آرد - و دنانیر و دراهم بنام پادشاه رونق پذیرد - و دار الضرب و زعفران و ابریشم و شکاري جانور بسرکار والا باز گردد - و چون امرا از بارش برف بستوه آمده بودند داروغه ها بتعلقات مذکور تعین نموده بعد پذیرائی این معامله در حضور مع یوسف خان باز گشته اوایل سال سي و یکم بعتبهٔ خلافت جبهه سا گردیدند - خان مذکور حوالهٔ تودرمل شد - و (چون از یعقوب وغیره کشمیریان آثار برخلاف آشتي بظهور پیوست) قاسم خان را با فوجی شایان راهي ساختند - او بشایستهٔ تدبیر ملک را مسخر ساخت - و بارها به یعقوب خان پسر یوسف خان و دیگر کشمیریان آویزش

---

(٢) نسخهٔ [ج] پرلباس ● (٣) نسخهٔ [ج] این رای پسند نشد *

نموده غالب آمد - سال سي و دوم او را از زندان بر آورده
در حدود بهار جاگير تنخواه شد - و تعيناتِ صوبهٔ بنگاله
گرديد - تا سال سي و هفتم دران صوبه سرگرم خدمات
بود - پسرش يعقوب خان است كه پس از آمدن پدر ببارگاه
سلطنت مردم كشمير او را دست آويز شورش افزائي ساخته
مدتے بسرداري بر داشته بودند - چون قاسم خان مير بحر
بكشايش آن صوبه تعين شد باقبال پادشاه در مجمع آنها
دو روئي افتاد - و بدين تقريب خان مذكور داخل سري نگر
گشت - بعد آن هم نامبرده شيوهٔ سرتابي داشت - در سال
سي و چهارم وقتے (كه پادشاه در كشمير بود) پس ازان
(كه پا افراز خاصه براى دلجمعيِ او رفت) بتارك نهاده
كامياب آستانبوسي گرديد *

* يوسف خان ولد حسين خان تكريه *

پس از فوت پدر مشمول عواطف عرش آشياني گرديده
بمنصب شايان سرمايهٔ اعتبار اندوخت - و سال پنجاهم
بمنصب دو هزاري ذات و سيصد سوار مباهي گرديد - و
پس از جلوس جهانگيري پانصد سوار بمراتب او افزود - و
سال پنجم همراه خان اعظم بمهم دكن تعين گرديد - و چون
ترددات او درين صوبه بعرض رسيد سال هشتم بعنايت
علم لواى كامراني بر افراشت - و سال دوازدهم بالتماس

شاهزاده سلطان خرم از اصل و اضافه بمنصب سه هزاري ذات و هزار و پانصد سوار مرتقي گرديده بفوجداري کوندوانه و عنايت خلعت و فيل نوازش يافت *

* يعقوب خان بدخشي *

ابتدا نهصدي پنجاه سوار منصب داشت - و با خانخانان عبد الرحيم تعينات دکن بود - در جنگي (که شاه نواز خان مرزا ايرج عنبر حبشي را شکست داد - و کار نمايان صورت بست) خانخانان عنان اختيار پسر بدست او داده بود - چون ازو ترددات نمايان بوقوع آمد سال هشتم جلوس جهانگيري از اصل و اضافه بمنصب دو هزاري هزار و پانصد سوار گردن بلند پايگي بر افراخت - و آخرها تعينات صوبهٔ کابل گرديده سال اول جلوس فردوس آشياني (که نذر محمد خان والي بلخ در نواح کابل آمده بمحاصره پرداخت - و آخر به پيغامهاي تهديد آميز خواست که بلدهٔ مزبور را بتصرف آرد) او در کابل بود - پاس نمک خوارگي مقدم داشته جوابهاي صاف درشت گفته فرستاد - و وقت موعود بعدم آباد شتافت *

* ياقوت خان حبشي *

که از غلامِ خداوند خان مشهور به ياقوت خداوند خان اشتهار يافته و از رشد و شجاعت مدار عليه و مشار اليه دولت

نظام شاهیه گردیده بعد از ملک عنبر سردارے عمده تر ازو نبود - بلکه لشکرکشي و انتظام افواج در حیات عنبر نیز بعهدهٔ او بود - چنانچه مکرر مملکت پادشاهي را بمراکب باد پا لگدکوب نهب و غارت ساخته برهانپور را محاصره نمود - و (چون نظام شاه حمید خان نام غلام حبشي را پیشوای خود ساخته اختیار مهمات مالي و ملکي در قبضهٔ او سپرد) به فریب کاری زنش (که هر روز زنان مردم را از افسون طرازي از راه برده بمعاشرت او مي برد) بمرتبهٔ شیفته و فریفتهٔ او شد که خود به اسم بے مسمای حکومت خورسند گشته رتق و فتق کارها را بآن محتالهٔ دلاله باز گذاشت - چنانچه یکبار عادل شاه فوجے بسرحد نظام شاه فرستاد - آن زنکه از فرط جرأت و دلیري سرداری لشکر را استدعا نموده نقاب افکنده بر اسپ سوار شد - و بمقابله شتافته جمعے کثیر را از سران آن فوج مقتول و ماسور ساخته سالماً و غانماً معاودت نمود - ازانجا (که مبلغهای خطیر بمردم بخشید) رفته رفته کارش بجائے رسید که سران سپاه و عمدهای ملک پیاده در رکابش رفته عرض حوائج خود مي نمودند - ازین جهت یاقوت خان (که سردار نامور صاحب جمعیت بود) دل بر داشته نوکری نظام شاه گذاشته اختیار بندگی پادشاهي را سرمایهٔ فلاح خود دانست -

در سال بیست و یکم جهانگیری به پانصد سوار حوالی
جالنه پور آمده به راو رتن هادا (که بمحافظت بالا گهات
می پرداخت) بر نوشت - که من با فتح خان پسر ملک
عنبر و دیگر سرداران نظام شاهیه قرار دولت خواهی داده
از پیشقدمان این سعادت شده ام - راو رتن باستمالت
و دلجوئی او پرداخته سرگرم این عزیمت ساخت - و
به خانجهان لودي (که دران وقت صاحب صوبهٔ دکن بود)
اطلاع داد - خان مذکور او را بتجویز منصب پنج هزاري ذات
و سوار و به برخے همراهانش منصبے درخور (که مجموع
بیست هزاری پانزده هزار سوار باشد) سرفراز نموده در
سلک بندگان پادشاهي منسلک گردانید - و در سر آغاز
جلوس فردوس آشیاني او را بارسال علم و نقاره مباهي
فرمودند - و (چون سر آمد امرای دکن بود) نقش او درین
سلطنت درست نشسته صوبه داران آن ملک بے صوابدید
او کارهای بزرگ بعمل نمي آوردند - (چون در سال ششم
مهابت خان خانخانان حصار استوار دولت آباد را با فوج
قاهره احاطه نمود - و ملچارها بر انداخت - و بدوانیدن
نقب و ساختن کوچهٔ سلامت و سرانجام دیگر اسباب
گشایش آن همت گماشت) یاقوت خان فرتوت (که با وجود
نوکری پادشاهي سررشتهٔ هوا خواهی نظام شاه را از دست

نگذاشتی) انفتاح قلعه را قریب الوقوع دیده دانست که بعد ازین بالکلیه استیصال این خاندان شده آن دیار بالتمام بتصرف اولیای دولت خواهد آمد - نهانی در صدد تقویت محصوران شد - هرچند سعی نمود (که آذوقه و تفنگچی و دیگر لوازم قلعه‌داری محصوران برساند) بسبب دیدبانیِ اهل ملچار مطلب او بفعل نیامد - و ازانکه غله (که از بازار آن نفاق کیش بقلعه می بردند) مکرر بدست افتاد اندیشهٔ او بر روی روز آمد - آن خاین خایف براه فرار (که شعار غلامان است) شتافته بخیل عادلشاهیه پیوست - ازانجا (که اقبال پادشاهی روزافزون بود) کارے (که بظاهر موجب وهن جناح تواند شد) در باطن سبب شکست مخالف گردید - چه آن کافر نعمت از لاف و گزاف سپاهگری سرزنشے چند به سران بیجاپور نمود - روزے بعد فتح عنبرکوت (که عبارت از شهر پناه دولت آباد است) رندوله خان و ساهو بهونسله رو بروی خانزمان (که بر گهات کاغذی واره بود) مانده یاقوت خان بهمراهیِ مراری دت صاحب اختیار عادلشاه با لشکر جرار نمایان گردید - خانخانان میرزا لهراسپ پسر خود را با فوجے تعین نمود - و با لختے از بهادران خود نیز روان شد - پیش ازان (که بمدد لهراسپ پردازد) در اثنای راه نوردی بجزوے از فوج مخالف

بر خورد - و آن روباه منشان براه فرار افتادند - درین ضمن گروهے دیگر از میان حرے برآمده نمودار گشتند - و ظاهر شد که یاقوت تیره درون و بیرون درین فوج است - و مراري عقب آن قشون آراسته هراول را بر سر لهراسب فرستاد که تا او را بجنگ در گریز جانب اینها کشد - سپه سالار جز نبرد چاره ندیده با وجود قلت سپاه تکیه بر حفظ ایزدی نموده رایت همت برافراخت - و شمشیر سر افشان فتنه نشان از نیام انتقام آخته با همراهان بر قلب غنیم تاخت - از ستیز و آویز بهادرانه (۲) مخالفان پای ثبات از دست داده راه هزیمت پیمودند - اتفاقاً در اثناے گریز جهرے پیش آمده از تنگی راه افواج ادبار امتزاج آنها از ترک افتاده بهادران عرصهٔ شهامت از عقب خود را بیاقوت خان خون گرفته رسانیدند - هر چند حبشیان براے محافظت سردار لختی پا افشرده آتش قتال ملتهب گردانیدند اما پر دلان تهور آئین بسیارے ازان طایفه را بکوی نیستي فرستادند - و بقیه بر یاقوت خان ریخته به بیست و هفت زخم نیزه و شمشیر کار دشمن بانجام رسانیدند - حبشیان همچو مور و مگس (۳) فراهم آمده خواستند که پیکر آن سیه روی تیره روز را از میان ببرند -

---

(۲) نسخهٔ [ب] بهادران (۳) نسخهٔ [ج] مانند مور و مگس *

دلیران نصرت کیش بذا کامی آن گروه کمال جلادت بکار برده جسد او را بدست آوردند - کشته شدن چنین مرادرے (که در علو مرتبهٔ سپه کشي و فوج آرائي سهیم و عدیل نداشت) درین هنگام موجب فراوان بیدلی سران مخالف و باعث دل شکني محصوران گشته مقدمهٔ انفتاح قلعه گردید - پسرش فخر الملک نیز درین سلطنت علیه بمنصب سه هزاری دو هزار سوار در سلک امرا انتظام داشت - پیش از فرار پدر در سال پنجم باجل طبیعي در گذشت - حسن خان وغیره پسران فخر الملک بعد کشته شدن یاقوت خان نوکری عادلشاه اختیار نمودند - پسر حسن خان برهنموني بخت بیدار بدرگاه فلک اشتباه اعلی حضرت ناصیهٔ عجز و استکانت سوده داخل بندها گردید - و در سال نهم باضافهٔ هزاری پانصد سوار بمنصب سه هزاری دو هزار سوار امتیاز یافت - و به تنخواه جاگیر دکن کام اندوز دل گردید *

* یوسف محمد خان تاشکندي *

تاشکند شهرے ست از ولایت فرغانه که از اقلیم پنجم است و در کنارهٔ معمورهٔ عالم واقع شده - شرقي آن کاشغر و غربي آن سمرقند و جنوبي کوهستان سرحد بدخشان و شمالي [اگرچه پیش ازین شهرها بود مثل المالیغ و الماتو (۲)

---

(۲) نسخهٔ [ج] ا

و بانکي (که به اترار[2] مشهور است] اما الحال بسبب عبور
و مرور اوزبکیه اثرے از رسوم و اطلال آنها هم نمانده -
غیر از جانب غربي (که کوه ندارد) گذار[3] بیگانه صورت پذیر
نیست - و دریای سیحون (که بآب خجند مشهور است)
از میان شرق و شمال این ولایت آمده بسمت غرب
میرود - و از شمال خجند و جنوب فناکت (که بشاهرخیه
اشتهار دارد) گذشته پایان ترکستان در ریگ فرو رفته غایب
میگردد - و درین دیار هفت قصبه واقع است - پنج بجانب
جنوب - اندجان و اوش و مرغینان و اسفره و خجند و
از شمال آخسي و شاش[4] (که از بلاد قدیم است و سابق
بفناکت اشتهار داشته) الحال به تاشکند و تاشکنت[5] معروف -
لاله زار آنجا چون گل سرخ بخارا بین الجمهور مشهور -
خصوصاً لالۀ هفت رنگ که خاصۀ آن ناحیه است *

بالجمله (چون خان مذکور از وطن مالوف وارد
هندوستان گردید) ایامے چند بمرافقت عبد الله خان فیروز
جنگ بسر برد - آخر بسعادت منشي و بخت یاري بخدمت
شاهزاده شاهجهان پیوست - و بحسن خدمت و دوام حضور
مباهات اندوخت - و در سفر و حضر بلوازم خدمتگاري قیام

---

(۲) نسخۀ [ج] اترار - (۳) نسخۀ [ب] گذر - (۴) نسخۀ [ج]
شایش - (۵) نسخۀ [ج] تاسکیت و نسخۀ [ب] تا سکنیت *

ورزيد - و پس از سریر آرائي بمنصب دو هزاري هزار سوار
و مرحمت علم و نقاره و اسپ و فیل و پانزده هزار روپیه
نقد چهرهٔ کامیابي بر افروخت - و بتفویض تیولے از نواحي
ماندو اختصاص گرفت - و سال چهارم در یساق دکن باقتضای
نیرنگ پردازیهای تقدیر بیک ناگاه گرفتار حادثهٔ غیبي
گردید - یعني بهمراهي بهادر خان روهیله در روز نوبت
کهي با رندوله خان و بهلول خان عادلشاهیه تلاشهای بهادرانه
و کوشش های رستمانه نموده بزخمهای گران در میدان
افتاد - مخالف فوزے عظیم دانسته او را با بهادر خان
بر داشته بردند - مدتے در بیجاپور مقید و محبوس بود -
چون در سال پنجم یمین الدوله آصف خان بتاخت و
تاراج حوالي بیجاپور پرداخته آنرا محاصره نمود عادل شاه
هر دو را نزد یمین الدوله فرستاد - چون بر آستانهٔ خلافت
ناصیهٔ دولت بر سودند پادشاه قدر شناس بمراحم خسروانه
(که درباره بندگان وفا گزین عقیدت آئین مبذول است)
تدارک گذشته فرمود - تا هر کدام بمرحمت خلعت و
شمشیر و سپر با یراق طلای مینا کار و اسپ و فیل سر
بر افراخت - یوسف محمد خان از اصل و اضافه بمنصب سه
هزاري دو هزار سوار و عطای نقاره و بیست هزار روپیه مباهي
گردید - و پستر بصوبه داري تهته علم اعتبار بر افراخت *

گویند پیشتر مغلیهٔ توران نوکر داشت - چون درین سانحه بخلاف متوقع بے حقیقتي و بیوفائی ازینها مشاهده نمود [که آقای ولي نعمت خود را باسیری مخالفان داده خود صحیح و سالم از معرکه بر آمده بمحال جاگیرش شتافتند - و از پدر بزرگوار خان مذکور (که ترک روزگار نموده درویشانه بسر مي برد) غدر کرده بتحکم مبلغی بصیغهٔ طلب بر گرفتند] ازین جهت مغل را کمتر نگاه میداشت - اکثر هندوستان زا را نوکر میکرد - و پس ازان بفوجداری بهکر مامور شد - چون در سال یازدهم قلعهٔ قندهار بتصرف پادشاهي در آمد او با فوجدار سیوستان تا بندوبست آن ناحیه بکمک تعین گشت - خان مشار الیه بهمراهی قلیچ خان ناظم آن الکه در تسخیر قلعهٔ بست مساعی جمیله بکار برد - و در سال دوازدهم از فوجداری بهکر تغیر شده بصوبه داری ملتان و اضافهٔ هزار سوار کامیاب دولت گشت - و در همین سال سنهٔ (۱۰۴۹) هزار و چهل و نهم رخت سکونت بعدم آباد کشید - دو پسر داشت میرزا روح الله و میرزا بهرام - نخستین در آخر سال بیست و هشتم بمنصب هزار و پانصدی هشت صد سوار و فوجداري و جاگیر داری ماندو سرفراز گشت - و بجهتے مورد عتاب گردید - و هزاري بحال ماند - و پسترِ

بفوجداری و قلعه داری کانگره دستوری یافت - و در اوایل جلوس عالمگیر شاهي بصدور برخے (۲) حرکات مخالف مرضی پادشاهي از منصب و جاگیر افتاده گوشهٔ انزوا بر گزید *

پسرانش با وصف خانه زادي بنابر سوء مزاج خلد مکان منصب یاب نگشته چندے برفاقت خان جهان بهادر کوکلتاش گذرانیدند - پس ازان میرزا عبد الله در سرکار شاهزاده محمد اعظم شاه نوکر شده قوربیگي گردید - و پایهٔ عزت و اعتبار برتر افراخته آب رفته بجو آورد - و به میر آتشي امتیاز یافته در جنگ جاجو (۳) اداى حق نمک بجا آورده بهمراهی آن شاه والا همت نقد هستي بر افشاند - خلف او میرزا فتح الله (که خرد سال بود) بسالت خان سلطان نظر اعظم شاهي بعلاقهٔ آشنائي و خواجه تاشي بتربیتش توجه بر گماشت - بعد فوتش در سرکار آصف جاه نظام الملک نوکر گشته بداروغگی دیوانخانه و هرکارها اختصاص یافت - و به همین عنایت آن امیر سلاطین نظیر بمنصب و خطاب موروثي سر عزت بر افراخت - در حالت تحریر بقید حیات است - با راقم این سوانح محبت و الفت دارد *

---

(۲) نسخهٔ [ج] عالمگیري - (۳) نسخهٔ [ج] حاجو *

* يكه تاز خان عبد الله بيگ *

پسر منصور حاجي بلخي ست که مرد فهميدهٔ آزمودکار و از اعيان دولت نذر محمد خان والي بلخ و بدخشان بود - خان مزبور در سال دوازدهم او را با قدرے تنسوقات بعنوان سفارت پيش فردوس آشياني فرستاد - از پيشگاه (۲) خلافت بانعام پنجاه هزار روپيه نقد و ديگر عطايا مشمول نوازش خسرواني گرديده رخصت انصراف (۳) يافت - پسرانش نيز همراه بودند - هر يکے بعطيهٔ در خور کاميابي اندوخته بوطن مالوف شتافتند - هنگامے (که بسعي شاهزاده مراد بخش ولايت بدخشان و بلخ بحوزهٔ تصرف پادشاهي در آمد و نذر محمد خان آوارهٔ بيابان نوردي گرديد) حاجي مذکور بايالت و حراست قلعهٔ ترمذ مي پرداخت - از صوابديد و به انديشي پسران خويش محمد منصور و عبد الله بيگ را بخدمت شاهزاده فرستاده اظهار بندگي درگاه والا نمود - در همانوقت از جانب شاهي استمالت نامهٔ با خلعت مصحوب يکے از معتمدان ارسال يافت - و سعادت خان نبيرهٔ زين خان کوکلتاش بحفاظت ترمذ تعين گرديد - او قلعهٔ مذکور را بخان مشار اليه تسليم نموده بجناب شاهي پيوست - و غايبانه بمنصب دو هزاري هزار

---

(۲) نسخهٔ [ب] او از پيشگاه خلافت - (۳) نسخهٔ [ب] آنطرف *

سوار و خدمت صدارت بلخ سرافراز گردید - و پسرانش
نیز بمنصبی مناسب سرمایهٔ افتخار اندوختند - و در
همین ایام پسر کلانش محمد محسن جبهه سای پیشگاه خلافت
گشت - و در سال بیست و یکم منصب هزاری چهار
صد سوار و خطاب خانی یافته تعین بنگاله گردید - و در
سال بیست و سیوم بشرب مدام رو بنهانخانهٔ نیستي نهاد -
و عبد الله بیگ در سال و بیست و یکم از بلخ آمده
بتلثیم سدهٔ سلطنت فرق طالع بر افراخت - و بعنایت
خلعت و خنجر مرصع و اضافهٔ منصب و انعام پنج هزار
روپیه نوازش یافت - و در سال بیست و چهارم باضافهٔ
پانصدي بمنصب هزار و پانصدی پانصد سوار اختصاص
گرفت - و در سال بیست و هفتم بخدمت میر تزکي
و خطاب مخلص خان و از اصل و اضافه بمنصب
دو هزاری هشت صد (۲) سوار کام دل اندوخت - و در
اواخر عهد اعلی حضرت بهمراهی مهاراجه جسونت تعین
مالوه گشت - و چون راجه از جانب دارا شکوه (که
بست و گشاد سلطنت در دستش بود) اشاره داشت
که هرگاه صاحب مداران دکن و گجرات ارادهٔ حضور
نمایند نگذارد که پای جسارت پیش نهند - درین هنگام
(که موکب عالمگیري عبور نربده نموده رهگرای مستقر الخلافه

---

(۲) نسخهٔ [ب] شش صد •

بود) راجه بترتیب فوج پرداخته هفت کروهی اوجین سد
راه گردید - نبردے سترگ در پیوست - مخلص خان با
جمعے از سپاهیان نامی توران در قراولي بود - چون
سران راجپوتیه عاف تیغ بیدریغ گشتند راجه ننگ فرا
بر خود پسندیده و نیل عار بر چهرهٔ روزگار خود کشید
با راجپوتان زخم خورده طي راه پیش گرفت - و اکثرے
از امرای پادشاهي بتگ تگ پا جان بدر بردند - مشار الیه
با گروهے دیگر از خیل مخالف جدا شده برهنموني بخ
باستلام عتبهٔ عالمگیري سعادت اندوخت *

و [چون پیش ازین (هنگام بر افراختن رایات عزیمت
جهانگیري از دکن) خطاب مخلص خاني نامزد قاضي
نظامای کرهرودي شده بود] او را بخطاب یکه تاز خان و منصب
سه هزاري هزار و پانصد سوار و انعام بیست هزار روپیه
مباهي گردانیدند - پس از جنگ کهجوه (چون شجا
هزیمت نصیب بجانب بنگاله رهسپر وادئ فرار گردید)
هم بهمراهئ شاهزاده سلطان محمد بتعاقب تعین گشت
و (چون شاهزاده از کوته اندیشي و تبه رائي بشجاع ملحق
گشت) معظم خان (که کار فرمای این یساق و سردار عسا
پادشاهي بود) بعد انقضای برسات در حوالئ بل کته (۲)

(۲) نسخهٔ [ج] بل کهته - و نسخهٔ [ب] پل کهنه *

(که بیست و چهار کروهی اکبرنگر است) در عقب ناله عمیقے قرار اقامت داده دو جسر بفاصلهٔ نیم کروهی از هم بران ناله بست - و دران طرف جسرها مورچال بسته با ادوات توپخانه استحکام داد - و شجاع در ماه ربیع الآخر سال دوم در مقابل فرود آمده هنگامه توپ و تفنگ گرم ساخت - چون دید که جسر محاذی لشکر معظم خان بافزونی توپخانه استوار است بهراوی سلطان محمد بسمت جسر دیگر روان شد - یکه تاز خان با همراهان خود بقدم همت و جلادت بقصد مدافعهٔ مورچال این طرف آب آمد - معظم خان ازین آگاهي ذوالفقار خان را با فرقهٔ اعزان (۲) و روزبهانیان بکمک فرستاد - از طرف شجاع مقصود بیگ مخاطب به قدر انداز خان و هرمست افغان هدف ناوک قضا شدند - و ازین طرف یکه تاز خان با برادر خرد خود نقد جان نثار کرد - و جوقے دیگر نیز سر بجیب نیستي فرو بردند - و بسیارے زخم بر داشتند *

* یلنگتوش (۳) خان بهادر *

سال چهاردهم جلوس خلد مکان بعطای شمشیر و جمدهر و برچهي محسود اقران گردید - و سال نوزدهم روز طوی او بعنایت خلعت و سر پیچ زمرد و اسپ

(۲) نسخهٔ [ج] اغران - (۳) در [بعضي نسخه] پلنگتوش خان *

با ساز طلا و فیل با ساز نقره سرمایهٔ مباهات اندوخت - و سال بیستم از اصل و اضافه بمنصب دو هزاری هفت صد سوار چهرهٔ عزت بر افروخت - و سال بیست و پنجم از عزل ابو نصر خان قور بیگی گشت - پس ازین معاتب گردیده سال بیست و هشتم به بحالی منصب آب رفته بجو آورده از انتقال بختاور خان بداروغی خواصان قامت قابلیت آراست - و سال بیست و نهم باز ببرطرفیء خدمت و منصب بپایهٔ عتاب آمد - تتمهٔ احوالش بدریافت نیامده *



خـاتـمـه

المنة (۲) لله که این نسخهٔ اتمام طلب بانضمام مآثر تتمهٔ مردم حسن انصرام گرفت - الحال خامهٔ تکمله نویس بعرض مدعا می پردازد * * بیت *

* اگرچه نیک نیم خاک پای نیکانم *
* عجب که تشنه (۳) بمانم سفال ریحانم *

نظر برین پارهٔ از سرگذشت خود هم بزبان قلم می دهد *

نام این بے بضاعت عبد الحی است - در سنهٔ (۱۱۴۲) هزار و یکصد و چهل و دوی هجری از عالم کمون بساحت بروز پیوسته - بعد وصول بسن تمییز چندے بجز و کشي در مدارس گذرانیده بتحصیل علوم درسي پرداخته و لختے بکسب فنون ادبیه و عربیه و فصلے بمطالعهٔ کتب حکمت نظري و عملي همت گماشته - سال (۱۱۶۲)

(۲) نسخهٔ [ج] الحمد لله - (۳) نسخهٔ [ج] بماند *

هزار و یکصد و شصت و دو هجري بمنصب و خطاب خاني اعتبار یافته از جانب ناصر جنگ شهید بدیوانی صوبهٔ برار و متصدیگری محالات تیول آن نوئین بلند مرتبه (که دران صوبه بود) مامور گردید - و در عمل صلابت جنگ بنظامت بلدهٔ خجسته بنیاد و قلعه داری قلعهٔ دولت آباد نامزد شد *

و چون مقدمهٔ ناگزیر والد مغفور بعرصهٔ وقوع رسید و زمانه بکام بد خواهان شد (اگرچه چندے بکنج تواري بر نشاندند و از همه سو یاس نمودار گردید) ناگهان جاذبهٔ عنایت نواب نظام الملک نظام الدوله دست این پا شکسته برگرفت و بانواع عواطف بنواخت - ابتدا به بحالی منصب قدیم و عطای خطاب موروثي بر فراز امتیاز آورد - و بتفویض تعلقهٔ دیوانی صوبجات دکن (که ارثي ست) بین الاقران تفوق بخشید - در بزم و رزم جلیس خود ساخت - و در معارک و مهالک مورد تحسین و نوازش داشت - دریننولا بوفور مرحمت و قرب هم نشینی آن امیر بے نظیر ممتاز است - و بمنتهای منصب مرسوم الوقت و خطاب صمصام الملک سرفراز - به مناسبت آن صارم تخلص مي کند - و شعرے چند از گفتهاے خود بر صفحهٔ بیاض یادگار مي گذارد -

* شعر *

* دیدن آسان نیست حسن آتشین خوی ترا *
* آفتـــاب آئینـــه باشـــد جلوهٔ روی ترا *

و لَهُ

* بدیها نیک گردد چون مناسب با مزاج افتد *
* که باشد آب حیوان آتش سوزان سمندر را *

و لَهُ

* هنرور کي تواند دید زیر چرخ آرامے *
* دُر غلطـــان ندارد یار شکل آرمیدن‌ها *

و لَهُ

* ز خط پشت لبش نقش و نگارے میکند پیدا *
* عقیق از کندن نام اعتبارے میکند پیدا *

و لَهُ

غنچه سان تا بفکر در باشي * نتـــوان دید دل کشــائیها

و لَهُ

* ناتوانانرا نمي باشد غم از آشوب دهر *
* موج دریا از برای کاه بازوی شنا ست *

و لَهُ

* بعـــد استعمـــال بوی عطر کاهـــد دم بدم *
* قدر کمتر ساز خوبان هرچه همت آمیزش است *

و لَهُ

* آئینـــه تا صفـــای رخ یار دیده است *
* در چشم خویش سرمهٔ حیرت کشیده است *

و لَهُ

* غافل مشو ز فتنـــهٔ مکـــر زبـــان نرم *
* با سنگ کار تیشه کند آب عاقبت *

و لَهُ

* دامان زلف را ز کف من کشید و رفت *
* گفتم که من شکار تو ام دام چید و رفت *

و لَهُ

* گہے تغافل و گهٔ ناز و گهٔ جفا دارد *
* برای کشتـــن عشـــاق شیوها دارد *

و لَهُ

* سخن بقـــدر ضرورت بود بزرگان را *
* که جز جواب نگردد صدا ز کوه بلند *

و لَهُ

* دل دیوانه از چشم تو هر دم کام میخواهد *
* ز خود رفتست مست ما و دیگر جام میخواهد *

و لَهُ

* ماتمکده گر نیست جهان بهر چه هر صبح *

* شد هرکه دوچار دگرے دست بسر زد *

و لهُ

* دل شد ز شوق خطش محبوس زندان ذقن *
* عاقبت این طفل نادان را پری در چاه برد *

و لهُ

* از خم قامت بپیوست عیان شکل فنا *
* آه دیـــوار چو گردید دوتـــا می افتـــد *

و لهُ

* گران جانان نمی دانند رسم رازداری ها *
* برآری گر سخن از لب بکوهستان صدا گردد *

و لهُ

* دل نازک مزاجان از نسیمے می شود برهم *
* صبا در گلستان بر خویشتن لرزیده می آید *

و لهُ - قطعه

* خار را گل میدهد جا در پناه خویشتن *
* دست شفقت برمگیر از خیرخواه خویشتن *
* لازم افتـــادست در عالم مکافات عمل *
* چاه کن اول رود در قعر چاه خویشتن *

و لهُ

* تا ز باغ دیدهٔ من رفتی ای جـــان نگاه *

* هر سر مژگان من شد خار دامان نگاه *

و له

* مپیچ با سخن لغو سنگدل هرگز *
* که منتفع نشوی از جواب کوه کسی *

و له

* قدی که خم شده از طول عمر محراب است *
* ازان بترس که با پیر بی ادب باشی *

* رباعیه *

* هر کس که زند برلب خود مهر ادب *
* بدخواهش را بود هم بسته دو لب *
* ای شمع خموش تا بمحفل باشی *
* هرگز نکشي ز جور مقراض تعب *

رباعیه

* با خلق ز حسن خلق بیکار مباش *
* سود ار نرسانی پی آزار مباش *
* چون گل نکني اگر دل کس را خوش *
* باری بخراش دامن خار مباش *

رباعیه

* دنیا که براه چار سو می ماند *
* هر کوچهٔ تنگ او بمو می ماند *

* تا در گذري ازو نکوئي مي کن *
* کز مرد همين نام نکو مي ماند *

رباعيـــــه

* بگذشت شباب و عهد پيري چو رسيد *
* حيف است سياه کردن موی سفيـــد *
* ای محو خيال خواب غفلت تا چند *
* شب آخر شـــد سفيدهٔ صبح دميـــد *

رباعيـــــه

* ای خاتم انبيـــا چه عالي شانـــي *
* آني تو که خود مرتبه ات ميداني *
* چون ذات خدا که خالق بے مثل است *
* تو مخلـــوقي ولے نداري ثانـــي *

رباعيه

* ای راکب دوش فيض آماے نبي *
* وی ذات تو عين ذات والاے نبي *
* زين رو ست که در مکه کسے فرق نکرد *
* چون خوابيدي شبے تو بر جاے نبي *

الحال ختم کلام بر ستایش مالک علام و درود بر رسول
خیر انام (عَلَیهِ وَ عَلَیٰ اٰلِهِ السَّلَامُ) مینماید *

* تمت *

تمام شد جلد ثالث

مآثر الامرا بعون الله الملک الوهاب
* و الیه المرجع و المآب *

تاریخ طبع مآثر الامرا

قمری هجری

۱۳۰۹

* اُتْمِمَتْ بِعَوْنِ اللهِ الْعَزِیْزِ الْحَکِیْمِ *

* قطعه *

چو گشت طبع کتاب مآثر الامرا * که مخبر است ز احوال منصب هندی

۱۳۰۸

نوشت از سر انصاف خامه تاریخش * بحق مآثر ارباب منصب هندی

(دیگر)

شد طبع چو از عنایت حق * این دفتر مخبر السوانح

۱۳۰۹

تاریخ وی از خرد بجستم * بر خواند - چه مظهر السوانح

(دیگر — مثنوی)

چو از افادت ایشیاتک سوسیتی بنگ * کتاب پر ز مدائح مآثر الامرا

۱۳۰۹

بگشت طبع ضیای خرد سنش بنمود * سفر اے بزم سوانح مآثر الامرا

(دیگر)

چو شد مطبوع این تاریخ بےعیب
ببردم سر بفکر سال در جیب
۲
که هاتف خوش بگفت از دامن غیب
۲۱۲　۱۵۱۹
تواریخ امیران است بے ریب

(دیگر)

ختم چو شد طبع این تذکرهٔ بے مثال
از مدد ذو المنن و از کرم ذو الجلال
۱۴
جستم دلم سال آن گفت خرد از حجاب
۷۰۶　۵۸۹
پرده ز رخ بر کشید شاهد صدق المقال

* دیگر - ظاهراً و باطناً *

۱۳۰۹

* بماه محرم الحرام یک هزار سیصد و نه از هجری *

شمسي عيسوي

۱۸۹۱

* تم طبع مآثر الامرا بعون العلي المبدي *

۱۸۹۱

(دیگر) — ختم بالخیر جدا

(قطعه)

چو از حسن توفیق و عون الهي * بآخر رسید این بیاض مآثر

۱۸۹۱

بجستم ز دل سال طبعش که ناگه * خرد گفت - الحق ریاض مآثر

(دیگر)

کتاب پر ز اثرها مآثر الامرا * زهے کلید ظفرها مآثر الامرا

۱۸۹۱

چو طبع شد پی سالش گشاد لب خامه * کلید باب خبرها مآثر الامرا

(دیگر — مثنوي)

طبع بپایان رسید دل ز پی سال زود

آمده در جستجو نکتهٔ خوش بر سرود

۱۸۲۶

دوات صمصام مالک جوهر خالص نمود

۴۲　　۲۳

تیغ بلاغت کشید سر ز امیران گشود

* دیگر - ظاهراً و باطناً *

۱۸۹۱

* بمه اگست بسال هزار هشتصد و نود و یک عیسوي *

* دیگر - ظاهراً هجري و باطناً عیسوي *

* فرد *

۱۸۹۱

ده بماه محرم نصاب طبع انجام * هزار و سیصد و نه سال هجري قدسي

فهرست

نامهای مردمان و قبائل و اقوام و مواضع و قلعجات و آبها (که در سیومین جلد - **مآثر الامرا** اندراج یافته اند) بترتیب حروف هجا

از طرف

ایشیاتک سوسائیتی بنگاله

حسب تالیف و تصحیح

جناب

مولوي مرزا اشرف علی صاحب

سپرنتندنت مدرسهٔ چاتگام

در مطبع آردوگائید پریس

واقع نمبر ۱۴ غلام سبحان لین

زیور طبع پوشید

کلکته

سنه ۱۸۹۵ ع

بسم الله الرحمن الرحيم

فهرست نامهای مردمان و قبائل و اقوام و مواضع و قلعجات و آبها وغیره (که در سیومین جلد **مآثر الامرا** اندراج یافته اند) بترتیب حروف هجاء - مرتب بر دو منظر - اولین برای مردمان - و دومین برای مواضع وغیره * شعر *

حَسْبِيَ اِلٰهُ الْعَالَمِيْنَ فَاِنَّهُ * مَوْلًى حَسِيْبٌ قَادِرٌ وَ نَصِيْرٌ

منظر اول در اسامی مردمان و قبائل و اقوام وغیره

* حرف الف *

* حرف با *

---

* حرف پے *

---

* حرف تا *

---

* حرف ثاء *

* حرف جیم *

* حرف چے *

* حرف حا *

* حرف خا *

٭ حرف دال ٭

* حرف ڈال *

* حرف ذال *

---

* حرف را *

---

* حرف سین *

---

* حرف شین *

* حرف صاد *

---

* حرف ضاد *

* حرف طا *

* حرف ظا *

* حرف عین *

* حرف غین *

* حرف فا *

* حرف قاف *

* حرف کاف فارسی *

* حرف لام *

* حرف میم *

* حرف نون *

* حرف واو *

* حرف ها *

* حرف يا *

منظر دوم در اسمای مواضع و قلعجات
و آبها و کوهها و غیره



* حرف با *

* حرف پے *

* حرف تے *

* حرف جیم *

* حرف حا *

* حرف خا *

* حرف دال *

* حرف ڈال *

* حرف را *

* حرف زا *

* حرف سين *

* حرف شین *

* حرف صاد *

* حرف طاء *

* حرف ظاء *

* حرف عین *

* حرف غین *

* حرف فاء *

* حرف قاف *

* حرف کاف *

* حرف کاف فارسی *

---

* حرف میم *

* حرف نون *

* حرف واو *

تمام شد

فهرست اسماي مواضع واقعه در جلد سیوم مآثر الامرا

MAASIRU-L-UMARA

VOL. III

BY

NAWAB SAMSAMU-D-DAULAH SHAH NWAZ KHAN.

EDITED FOR

THE ASIATIC SOCIETY OF BENGAL

BY

MAULAVI MIRZA ASHRAF 'ALI

FIRST PERSIAN TEACHER,

CALCUTTA MADRASAH.

PRINTED BY MUNSHI MAULA BAKHSH AT THE URDU GUIDE PRESS
AND PUBLISHED BY THE ASIATIC SOCIETY OF BENGAL

57 Park Street.

CALCUTTA.

1891.